محمد ابوزهره

معجزه بزرگ

پژوهشی در علوم قرآنی

ترجمه محمود ذبیحی

بسم الله الرحمن الرحیم

معجزه بزرگ: پژوهشی در علوم قرآنی

نویسنده:

محمد ابوزهره

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معجزه بزرگ: پژوهشی در علوم قرآنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوزهره، محمد، ۱۸۹۸ - ۱۹۷۴م.

عنوان و نام پدیدآور : معجزه بزرگ: پژوهشی در علوم قرآنی/ محمد ابوزهره؛ ترجمه محمود ذبیحی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۷۲۸ ص.

شابک : ۲۲۵۰۰ریال ۹۶۴-۴۴۴-۲۷۶-۸ : ؛ ۳۵۰۰ ریال (چاپ اول)

یادداشت : ص.ع. به‌انگلیسی:The great miracle: a survey on quranic sciences.

یادداشت : عنوان اصلی: المعجزه الکبری، القرآن، نزوله، کتابته، جمعه، اعجازه....

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۰.

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

موضوع : قرآن -- علوم قرآنی

موضوع : قرآن -- تاریخ

شناسه افزوده : ذبیحی، محمود، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۶۹/۵/الف۲م۶۰۴۱ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۲۵۱۵۴

تقریظ استاد واعظ زاده خراسانی

قرآن، کتاب خدا و کتاب مردم است تا پایان جهان، و کلیه نیازهای عقیدتی، اخلاقی عملی بشر و همه معارف الهی را در بر دارد و به گفته خود قرآن (تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ) است.

چنین کتابی به طور حتم دارای ابعادی وسیع و نامحدود است و هر قدر راجع به آن کاوش و تحقیق و پژوهش به عمل آید مطلب به پایان نمی‌رسد و باز هم جای بحث در آن باقی است. و به همین خاطر از صدر اسلام بخصوص از قرن دوّم به بعد درباره لفظ و معنا و تفسیر و تأویل و قرائت و تجوید و جمع و کتابت و رسم الخطّ و اعراب و مفردات و آیات و سور و سایر ابعاد این کتاب عظیم، محققان اسلامی مطلب نوشته‌اند و هنوز هم می‌نویسند و جا دارد که این کار ادامه یابد که قطعا ادامه خواهد داشت.

کتاب حاضر معجزه بزرگ ترجمه کتاب المعجزة الکبری تالیف شیخ محمد ابو زهره استاد دانشگاه الازهر و یکی از پرکارترین و مطّلعترین دانشمندان معاصر است که با بهره گیری از همه آثار پیشینیان درباره قرآن تحریر گردیده است. شیخ ابو زهره نزد اهل اطلاع، معروفتر از آن است که نیاز به معرّفی داشته باشد او در زمینه‌های علوم اسلامی آثار گرانبهایی دارد، هر چند تخصص وی بیشتر در فقه مذاهب اسلامی بوده است و کتابهای او درباره هشت مذهب فقهی اسلام از بهترین مآخذ در تاریخ فقه و تحوّلات فقهی در سطح جهان اسلام است، در مصر او را اعلم فقهای زمان خود می‌دانستند و من با او تماس گرفتم و در پاره‌ای از مسایل

اسلامی و اعتبار روایات شیعه با وی گفتگو کردم. به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰

نظر من با توجه به کتابهایی که او در مورد فقه و اصول و تاریخ شیعه نوشته باید او را از دیگر علمای اهل سنت اعلم به مذهب شیعه دانست. هر چند این کتابها هم مانند کتابهای دیگران راجع به شیعه خالی از نقص و اشتباه نیست.

به طوری که از دیباچه این کتاب به دست می‌آید وی خواسته است در کنار کارهای علمی دیگر خود در مورد قرآن که منشاء و سرچشمه همه علوم و دانشهای اسلامی است، نیز کاری انجام داده باشد و سرانجام پس از رنج سالها، عصاره کار او این کتاب است.

شیخ ابو زهره هر چند در آغاز کتاب، به عنوان مقدّمه از نزول، قرائت، جمع و کتابت قرآن بحث نموده اما سخن او عمدهٔ در مورد اعجاز قرآن است که خود یکی از مباحث مهم و گسترده کتاب خدا است و از قرن دوّم و سوّم تاکنون، صدها کتاب و رساله و مقاله درباره آن نوشته‌اند، و با اینکه اعجاز قرآن قولی است که جملگی برآنند و مورد اتّفاق همه دانشمندان و بلکه همه مسلمانان، می‌باشد، اما جهات بحث و نقطه نظرها در آن مختلف است.

و استاد ابو زهره از همه آن بحثها و نظرها در کتاب خود استفاده کرده و آنها را مورد بحث قرار داده است. این کتاب با این که از نقص و نقد خالی نیست و نمی‌تواند حرف آخر درباره اعجاز قرآن باشد اما مسلما در موضوع خود از بهترین کتابها است و در مقام تحقیق و پژوهش از این مبحث پیچیده نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

مساله اعجاز قرآن، اینک در جوامع علمی و دانشگاههای اسلامی و عربی یکی از مباحث داغ و مسایل علمی روز است و نظرها بیشتر متوجّه «اعجاز بیانی» قرآن است مقصود از «اعجاز بیانی» که اینک اصطلاح شایعی است و دکتر بنت الشاطی کتابی به همین نام در آن باره نوشته، آن است که قرآن از لحاظ سبک و اسلوب بیان، و ادای مطالب و به کارگیری کلمات و تعبیرات مناسب و رعایت بلاغت و فصاحت، از مرز قدرت بشر گذشته و به حدّ اعجاز رسیده است.

این حقیقت را حتّی فصحای عرب، در عصر نزول وحی لمس می‌کردند هر چند از توجیه و بیان آن عاجز بودند، از قرن سوّم به بعد دانشمندانی امثال جاحظ، رمّانی، باقلانی، شریف مرتضی و دیگران، بیش از وجوه دیگر اعجاز به این وجه نظر داشتند. با این همه هنوز هم علمای ادب عربی که بسیاری از آنها دانشگاههای اروپا را دیده و از تحولات ادبی جهان باخبرند به این بخش از اعجاز

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱

قرآن نظر دارند و هر روز نکته‌ای ناگفته را بر نکته‌های سابق در این خصوص می‌افزایند.

به نظر من، همین خود معجزه است که با پیشرفتهای فنون ادبی و بلاغی به خصوص در زبان عربی باز هم اعجاز بیانی و بلاغی قرآن، نظر این قبیل از دانشمندان را به خود جلب نموده که در این زمینه کتاب می‌نویسند و اظهار نظر می‌کنند.

البتّه باید از نظر دور نداریم که در حال حاضر، اعجاز قرآن از لحاظ علمی، قانونی، تاریخی و اجتماعی و حتّی موسیقی نیز مطمح نظر مجامع علمی هست ولی این جهات تقریبا به افراد خاصّی اختصاص دارد و به گونه «اعجاز بیانی» گسترده و همگانی نمی‌باشد.

باری، این جانب سالها است که این کتاب را خوانده و مایل بودم با ترجمه آن زمینه بحث اعجاز قرآن در ایران غنی و بارور شود، اینک شاهد تحقّق این آرزو هستم که یکی از همکاران گروه قرآن در بنیاد پژوهشهای اسلامی فاضل محترم آقای محمود ذبیحی به پیشنهاد بنده این مهمّ را به نحو شایسته و بایسته و با کیفیتی مطلوب و قابل عرضه در بازار تحقیق انجام داده و انشاء اللّه توسط بنیاد پژوهشها که خود از برکات حضرت رضا علیه السّلام است چاپ خواهد شد و باید از مترجم و ناشر سپاسگذار باشیم. باید توجّه داشت که این ترجمه اوّلین کار علمی و تحقیقی مترجم است و با این که متن کتاب مشکل و پیچیده است ایشان به خوبی از عهده ترجمه برآمده‌اند.

خوانندگان توجّه کنند که مؤلف کتاب، یکی از علمای سرشناس اهل سنت و طبعا دارای همان دیدگاه است و از او انتظار علاقه کامل به معارف اهل بیت و استفاده از آنها نیست امّا جای خوشوقتی است که چیز مهمی برخلاف مذهب شیعه در آن به نظر نمی‌رسد هر چند همه مطالب به خصوص آنچه راجع به قرائت و جمع قرآن است، مورد اتفاق همه نمی‌باشد و الحمد اللّه أوّلا و آخرا.

۲۱/ ۱۰/ ۶۸ محمّد واعظ زاده خراسانی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳

مقدّمه مترجم

اشاره

«.. فاذا التبست علیکم الفتن کالیل المظلم فعلیکم بالقرآن ...»

«... هرگاه فتنه‌ها همچون شب تاریک بر شما مشتبه شد، پس بر شما باد به قرآن ...»

«رسول خدا (ص)» ۱ قرآن کریم این معجزه جاودانه اسلام و کتاب حیاتبخش آسمانی، از آغاز نزول تاکنون در میان مسلمانان از اهمیّت و توجه خاصّ و فوق العاده‌ای برخوردار بوده‌ست، وجود کتابهای فراوان تفسیر، لغات قرآن، معاجم، قاموسها، علوم قرآنی، ادبیات قرآن، و ... شاهد راستی این مدّعا است ۲.

با این همه نمی‌توان ادّعا کرد که مسلمانان حقّ این کتاب مقدّس آسمانی و برنامه ساز زندگی را ادا کرده باشند و تحقیقا یکی از مهمترین عوامل داخلی انحطاط مسلمانان در این عصر عدم توجّه صحیح و استفاده کامل و همه جانبه از قرآن می‌باشد.

بنابر این برای اعاده حیثیت و به دست آوردن عظمت و حیات مجدّد اسلام و مسلمانان، باید به قرآن روی آورد و از حقایق بی‌انتهایش هر چه بیشتر بهره گرفت و این گنجینه الهی را دستور العمل زندگی فرد و جامعه قرار داد.

علوم قرآنی

مجموعه بحثهای علمی که در رابطه با قرآن مطرح می‌شوند، «علوم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴

قرآنی» نامیده می‌شوند که به نوعی در شناخت و فهم قرآن مؤثرند، از مهمترین مباحث علوم قرآنی موارد زیر را می‌توان نام برد: علم تفسیر، علم آیات الاحکام، علم اعجاز، علم مکّی و مدنی، علم اسباب نزول، علم ناسخ و منسوخ، علم محکم و متشابه، علم اعراب و علم بلاغت، علم رسم قرآن و علم قرائات. این علوم از دیرباز تاکنون مورد اهتمام و عنایت دانشمندان بوده است و در این زمینه تحقیقات ارزشمندی صورت گرفته و کتابهای زیادی نوشته شده است.

در قرن هشتم و نهم هجری سه کتاب جامع در علوم قرآنی نگاشته شد، یکی «البرهان فی علوم القرآن» تألیف «امام بدر الدّین محمّد بن عبد اللّه زرکشی» متوفای ۷۹۴ هجری قمری و دیگری «مواقع العلوم من مواقع النّجوم» تألیف «جلال الدین بلقینی» متوفّای ۸۲۴ هجری قمری است، سوّمین کتاب که به عنوان جامعترین کتب علوم قرآنی شهرت یافته است و در حقیقت تلفیقی از دو کتاب مزبور است «الاتقان فی علوم القرآن» تألیف «جلال الدین سیوطی» متوفّای ۹۱۱ هجری قمری می‌باشد.

در قرن اخیر نیز کتابهای ارزشمندی درباره علوم قرآنی نگاشته شده است که از جمله آنها کتاب حاضر را می‌توان نام برد.

از آن جا که ارزش و شرافت هر علم و نوشتار به ارزش و عظمت موضوع آن بستگی کامل دارد، بنابر این کتاب حاضر که موضوع

آن مستقیما قرآن کتاب مقدّس آسمانی و الهی است، طبعا از عظمت و ارزش خاصّی برخوردار است، زیرا در این کتاب برخی از مهمترین مسایل علوم قرآنی به ویژه اعجاز قرآن به شکل تحقیقی و بدیع مورد بحث قرار گرفته است، و مؤلف محترم کوشیده است که در هر بحث نظرات مختلف را مطرح و آنها را مورد بررسی و نقد قرار دهد و بهترین نظر را انتخاب و برای آن دلیل بیاورد.

مترجم بنا به پیشنهاد و تایید استاد معظم حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای واعظ زاده خراسانی و نیز اهمیّت موضوع کتاب و ارزش مسایل آن دست به کار ترجمه آن شد، امید می‌رود ترجمه این کتاب قدم سودمندی در راه آشنایی هر چه بیشتر فارسی زبانان با قرآن و علوم قرآنی باشد.

ذکر چند نکته نیز لازم به نظر می‌رسد:

۱- از آن جا که مؤلّف کتاب از دانشمندان اهل سنّت می‌باشد، در مواردی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵

نظریه‌های وی مغایر با نظریه‌های علمای شیعه می‌باشد، خوشبختانه این موارد زیاد نیست و ما حتّی الامکان در پاورقی به نقد و توضیح آن پرداخته‌ایم.

۲- در ترجمه آیات قرآن از برخی تفاسیر معتبر و بعضی از ترجمه‌های معمول و مورد اطمینان فارسی استفاده شده است.

۳- از اساتید و صاحبنظران تقاضا می‌شود چنان که به موارد نقص و قصور مترجم در ترجمه این کتاب برخورد کردند، آن را گوشزد نمایند تا در چاپهای بعدی اصلاح و تکمیل گردد.

در خاتمه جا دارد که از گروه ویراستاری بنیاد پژوهشهای اسلامی که به امر ویراستاری تطبیقی و ادبی این ترجمه مبادرت ورزیدند و نیز همه سرورانی که از کمک و تشویق این جانب دریغ نورزیدند تقدیر و سپاسگزاری نموده و برای همگان آرزوی توفیق می‌نمایم. انّ اللّه خیر موفّق و معین.

۲۴ دی ماه ۱۳۶۸- ۱۵ جمادی الأول ۱۴۱۰ مشهد مقدّس- محمود ذبیحی.

---

(۱) بحار الانوار ج ۹۲ ص ۱۷.

(۲) در این زمینه مسلمانان تعداد کلّ آیات، تعداد آیات در هر موضوع، تعداد کلمات و حتّی تعداد حروف بلکه تعداد هر کدام از حروف و نیز تعداد نقطه‌های قرآن را محاسبه و عدد آن را مشخص نموده‌اند.

رک. مجلّه صدای عدالت سال ۱ شماره ۱.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷

مقدمه مؤلف

اشاره

«ستایش مخصوص خدایی است که بر بنده خود [محمد (ص)] این کتاب بزرگ [قرآن] را نازل کرد و در آن هیچ کجی و انحراف قرار نداد، تا به آن کتاب خلق را از عذاب سخت تبری و اهل ایمان را که اعمال آنها نیکوست به اجر بسیار نیکو [بهشت] بشارت دهد که در آن زندگی ابدی خواهند داشت، و آنان را که گفتند: خدا فرزندی برای خود بر گرفته است، از عذاب خدا بترساند، آنان نه خود از روی علم سخن می‌گویند و نه پدرانشان. این کلمه کذب و افترا که از دهانشان خارج می‌شود جز دروغ چیزی نیست». ۱

و درود و سلام بر محمّد (ص)، پیامبری که برای بشارت و انذار جهانیان فرستاده شد، و بر او کتابی نازل شد که آشکار کننده حقّ است و به عنوان یک حجّت والا تا روز قیامت باقی خواهد ماند و به امید رضایت و خوشنودی حق از یاران بزرگوار آن حضرت، آنها که پس از او شریعت قرآن- کتاب عدل و صراط مستقیم- را به مردم ابلاغ کردند.

روحم به جانب رسول خدا (ص) پرواز می‌کرد و می‌خواستم با سیره پاک و معطّر آن حضرت آشنا گردم، تا از نور هدایت و نسیم عطر آگینش بهره‌مند شوم و کرامات و معجزات پیش از بعثت وی و پس از آن را بررسی کنم. در ابتدا دوران قبل از بعثت را دنبال کردم، و سپس تاریخ پس از بعثت را پی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸

گرفتم، یعنی دورانی که پیامبر خدا (ص) در جزیرهٔ العرب و در میان بت پرستان با صدای رسا و فراگیر مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، و در این راه شکیبایی ورزید و دیگران را نیز به آن دعوت، و در راه آن تلاش و مبارزه کرد، و مؤمنان راستین به او گرویده بودند، در سختی و عذاب به سر می‌بردند، امّا با همه شکنجه‌های جسمی دلهاشان به ایمان استوار بود، و زبانشان از کفر بیزاری می‌جست، سردمداران شرک به آزار مؤمنان دلخوش بودند، در حالی که مؤمنان قبول شکنجه را بر پذیرش کفر ترجیح می‌دادند.

به هر حال پیامبر (ص) برای زمینه سازی تشکیل دولت فاضله اسلام در خارج مکّه، در میان قبایل به راه افتاد، و نور حق که از مکه تجلّی پیدا کرده بود، در تاریکیهای جاهلیت تابیدن گرفت. گرچه مردم مکّه کوردل بودند، و از فروغ هدایت وی بی‌نصیب ماندند، چرا که آنان که حق را نمی‌پذیرند دلهاشان کور می‌شود نه دیده‌هاشان.

معجزه جاودانی که مشرکان و سایر اعراب را به مبارزه می‌طلبید «قرآن کریم» بود، و ما در پی این حوادث بر آن شدیم که درباره این معجزه بزرگ سخن گویم به این ترتیب که هدف اصلی من بررسی سیره پیامبر (ص) باشد، و پیرو آن به تحقیقاتی درباره قرآن [به صورت یک بحث تبعی و فرعی] بپردازم.

امّا آنگاه که به نور قرآن نزدیک شدم پرتوش مرا مبهوت، و درخشش مرا مجذوب کرد و به این نتیجه رسیدم که باید اصالتا و مستقلا به آن بپردازم، نه به تبع بحث سیره، هر چند سیره سرورمان رسول خدا (ص) باشد، که قرآن بر او نازل شده است و به برکت او، همه نسلها مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

از این رو دست به کار شدم تا دل خویش را از سرچشمه‌های هدایت قرآن مملو سازم و امراض روحی خود را با داروهای آن شفا بخشم، و گرفتگی خاطرم را با حکمتها و عبرتهای آن برطرف سازم.

از این رو قرآن و علوم آن، و هر چیز مربوط به آن باشد هدف و مقصود و والاترین مطلوب و آرزوی من شد، که جز آن کتاب دنبال چیز دیگری نروم. و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹

جز او چیزی را نخواهم.

این عوامل سبب شد که درباره کتاب خدا مستقلا به بحث و تحقیق پرداختم. کتاب حاضر نتیجه این بحثهاست که امیدوارم در حدّ خود با ارزش باشد، اگر چه این کتاب در خور شأن موضوع خود نیست، زیرا موضوع آن «کتاب خدا» است، که والاتر از این است که همّت و اراده ما به آن دست یابد، و کجا ناتوانی چون من می‌تواند آن را توصیف یا تعریف کند، در حالی که قویترین شعورها، و روشنترین ذهنها از درک آن عاجزند.

مباحث کتاب

الف- نخست به نظرم آمد به نزول تدریجی قرآن و حکمت آن با استفاده از متن قرآن و شرایط عصر نزول و لزوم حفظ قرآن در

سینه‌ها بپردازم و سپس توضیح خواهم داد که قرآن در زمان رسول خدا (ص) به نگارش درآمد، به این ترتیب که: آیه یا آیاتی را که بر او نازل می‌شد بر «کتّاب وحی» دیکته می‌کرد و با اتمام نزول، نگارش آن نیز پایان می‌یافت، و قراءت قرآن به ترتیب فعلی آیات و سوره‌ها تکمیل می‌شد. پس از آن در خصوص جمع آوری قرآن در زمان ابی بکر و عمر و بعد در زمان عثمان سخن خواهم گفت.

ب- در مورد حروف، قراءت و نزول قرآن- به دور از هر گونه افراط و تفریط- روش میانه‌ای را بر می‌گزینم، چه این که برخی از دانشمندان با زیاده روی، و دوری از حقیقت در این زمینه سخنانی باطل و غیر معقول بر زبان رانده‌اند، به طوری که برخی از افرادی که علاقمند به جمع و نقل نظرات مخالف هستند، در مورد نزول قرآن، چیزهایی برخلاف صریح قرآن کریم نقل کرده‌اند. زیان این سخنان و نظرات و تضاد آنها به حدّی است که پاره‌ای از کسانی که حرمتی برای اسلام قائل نیستند، به برخی از این نظرات متشبّث می‌شوند. مثل نظریه‌ای که می‌گوید: فقط معنای قرآن بر قلب پیامبر (ص) نازل شده است، امّا الفاظ قرآن از اختراعات خود پیامبر (ص) است، و اینان کلام خدا را آنجا که پیامبرش قراءت و نطق می‌آموزد فراموش کرده‌اند:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰

لاـ تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ «به خاطر شتابی که برای فراگیری داری زبانت را به حرکت درنیاور، بر ماست که قرآن را بر تو خوانیم و در یاد تو داریم، چون ما بر تو خواندیم، تو نیز (مکرر) بخوان آنگاه بر ماست تبیین (معانی مشکل) آن». ۲ چنانچه مشاهده می‌کنید آیه، صریحا می‌گوید: الفاظ و معانی و قراءت قرآن، همگی بر آن حضرت فرو فرستاده شده است، و مسلمین بر این موضوع اتفاق دارند، و علم بدان از بدیهیات است، و منکر آن از مرز اسلام خارج. و باز قرآن صراحهٔ می‌فرماید: خداوند قرآن را با ترتیل و ترتیب خاص بر پیامبر نازل کرده، وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلًا «کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نشد؟ این به خاطر آن است که قلب تو را محکم داریم، و آن را با ترتیب بر تو خواندیم». ۳

ج- در مرحله بعد سراغ اعجاز قرآن و وجوه آن و ردّ نظریه «صرفه» ۴ خواهیم رفت، و سپس پیرامون علم کتاب، جدل قرآن، تفسیر قرآن، روشهای تفسیر، و تفسیر به حدیث و رابطه آن با تفسیر به رأی خواهیم پرداخت و این که تفسیر به رأی نباید مخالف حدیث باشد، و نیز باید تفسیر به لغت و حدیث، کلیدی برای تفسیر به رأی باشد.

د- آنگاه به مسأله «غناء» و تحریم آن در قرآن، و موارد مباح آن در احادیث می‌رسیم، و ما در راه خدا قدم می‌گذاریم؛ راهی که به دور از هر کژی و فراز و نشیب است.

سپاس می‌گویم خدای را بر این که مرا در اثنای نگارش کتاب آزمود، چنانچه در ابتدای نگارش کتاب چنین کرد، به طوری که رابطه خود را با روزنامه‌های سیّار که وسیله خوبی برای سخن گفتن با مسلمانان است، و با مجلات علمی جهت تبیین افکار اسلامی و ... قطع کردم و هدف اصلی‌ام این بود که درسها و سخنرانیهای عمومی را تعطیل کنم.

امّا قرآن مونسم در تنهایی بود، که غربتم را می‌زدود، و سبب آرامش خاطر و صفای روحم می‌شد، و در این بین خداوند مرا چون پیامبرش ایّوب با

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱

سختی و ناخوشی آزمود؛ آنجا که می‌فرماید:

رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ «سختی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی». ۵ و مانند او مریض شدم، گرچه او پیامبر است و من پیرو، ولی امیدوارم جزء پیروان نیک انبیا باشم، به هر حال حدود دو ماه بر اثر ناخوشی زمین گیر شدم، امّا درد هجران از قرآن بر من دشوارتر از ناخوشی رنج آور بود. پس از آن خداوند بر من منّت گذارد و شفایم داد و بیماری شدید

را از من دور کرد و کوفتگی آن مرا از فعالیّت دوباره باز نداشت، پس دوباره به قرآن روی آوردم، تا از پرتو پر فروغ و رایحه دل انگیزش بهره‌مند شوم، چه این که قرآن غمخوار افسردگان، و ندیم بی کسان است. لذا پس از مدّت زمانی طولانی، دوباره انیسم شد و خداوند به برکت آن عافیت، عطایم کرد و توفیقم داد تا آنچه را می‌خواستم در دوران بیماری عرضه کنم، جبران نمایم و گویا با تمام گرفتاریها در این مدت طولانی، هیچگونه ناراحتی بدنی ندارم، زیرا به برکت قرآن از همه دردها رهایی یافته بودم.

پس از آن دوباره خداوند با حزنی پایدار مرا آزمود، به این ترتیب که در زندگی لطیفم، شکستی پدید آمد، که مرا زمین گیر نمود، و به ناراحتی شدید و غصّه فراوان گرفتارم کرد.

لکن أنس با قرآن اندوهم را برطرف کرد، چرا که وجودم را سرشار از ایمان به قضا و قدر الهی کرد، و روانم را به صبر شایسته و نیکو- و خالی از ناله و ستوه- آراست، و حق تعالی مرا به آنچه می‌خواست، راضی ساخت، که او لطیف و خبیر است و شفا دهنده بیماران و جبران کننده کاستی‌ها و یاری دهنده در سختیها، و به غیر او امیدی نیست.

اینها حوادثی بود که بر من گذشت، و من آنها را در «معجزه کبری» به رشته تحریر درمی‌آورم و این حوادث سبب تأخیر و جلوگیری در کارها و نومیدی نشد.

پروردگارا! ما را در سایه قرآن حفظ فرما! و نورش را انیسمان گردان! و به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲

تک تک افراد جامعه ما توفیق ادای حقش را عنایت فرما! که تو خود بر همه چیز ولایت داری، بارالها! ما را از شرّ نفس نگهدار!، و امّت اسلامی را از تباهیها و گزنده‌های فراگیر، مصون دار! خدایا! تو خود بخشاینده توانایی، ما را ببخشای! و به بدی کردارمان مگیر! و کینه هایی را که دامنگیرمان شده، برطرف نما! که تو یار مایی و بهترین یاورا! اوّل رمضان ۱۳۹۰ ه ۳۱ اکتبر ۱۹۷۰ م محمد ابو زهره

---

(۱) کهف/ ۱- ۵.

(۲) قیامت/ ۱۶- ۱۹.

(۳) فرقان/ ۳۲.

(۴) نظریّه «صرفه» به این معنا است که بشر طبعا قادر است نظیر قرآن را بیاورد، امّا خداوند او را از این کار منصرف می‌سازد- م.

(۵) انبیاء/ ۸۳.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳

بزرگترین معجزه

مقدّمه

جهان بر اساس قوانینی معیّن و نظمی استوار، و رابطه‌ای ناگسستنی بین علتها و معلولهای طبیعی به پیش می‌رود، و چنانچه پدیده‌ای بدون سبب طبیعی و برخلاف قوانین عادّی تحقق یابد، وجود عاملی بالاتر از اسباب و مسبّبات طبیعی برای عقل، قابل پذیرش خواهد بود، نظیر به دنیا آمدن فرزندی بدون پدر، و حرکت کردن موجودی بی جان مانند عصا و بی اثر بودن آتش شعله ور، و چنانچه عقل منطق خود را به بالاترین درجه برساند (که چنین چیزی در روش صحیح منطق عقلی، که از نزدیکترین راه به نهایت می‌رسد، بعید نیست) به این نتیجه خواهد رسید که در حقیقت عامل این جریانهای غیر عادّی آفریدگار و به وجود آورنده پدیده‌هاست، و

اگر عقل به این مرتبه نرسد لااقل خواهد پذیرفت که از این فعل و انفعالات غیر عادّی، هدفی در کار است، پس هر گاه امر خارق العاده‌ای را مشاهده کردیم که هدف آن نیز روشن است گواه راستین بر مدّعای آورنده آن است و این که از جانب خداست خدای حکیمی که بر همه چیز مسلّط است، و آنچه می‌خواهد انجام می‌دهد، و نظام آفرینش و اسباب طبیعی او را محدود نمی‌کند.

به همین جهت امر خارق العاده می‌تواند گواه راستین برای فردی باشد که ادّعا دارد از جانب آفریدگار حکیم- که هر چه اراده کند، انجام می‌دهد-

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴

سخن می‌گوید، زیرا غیر او کسی نمی‌تواند جریانات عادّی را دگرگون سازد، و از سوی دیگر همیشه فرد راستگو مدّعای خود را آشکارا اظهار می‌دارد، و برای آن دلیل و برهان می‌آورد، و از دیگران دعوت می‌کند تا اگر می‌توانند نظیر آن را بیاورند، و چنین چیزی را در [اصطلاح] معجزه می‌نامند.

از این رو گفته‌اند: معجزه عبارت است از: امر خارق العاده‌ای که انجام دهنده آن ادّعای پیامبری از جانب خداوند را دارد و از دیگران دعوت می‌کند که اگر راست می‌گویند نظیرش را بیاورند.

البته در معجزات حسّی مادّی، آوردن معجزه از سوی مدّعی رسالت خود در حکم دعوت از دیگران برای انجام کاری مشابه است، و نیازی به تصریح به دعوت نیست؛ مثلا همه می‌دانند آتشی که بر ابراهیم (ع) سرد و سلامت شد و او را نسوزاند، به خودی خود خاموش نشد، و یا به حرکت درآمدن و پیچ و تاب عصای موسی (ع) بسان اژدهایی آشکار سحر و جادو نبود، به طوری که ساحران فرعون پی بردند و از همه زودتر ایمان آوردند. و یا در مورد شفا یافتن نابینا و جذامی و زنده شدن مردگان توسط عیسی (ع) به اذن خدا نیازی نبود که وی از دیگران بخواهد که مثل آن کار را انجام دهند، چه این که عجز و ناتوانی دیگران از این امر واضح بود، و در عین حال در این گونه موارد، از دیگران دعوت به انجام کاری مشابه می‌شود و پس از اثبات عجز آنان و اثبات درستی ادّعای کسی که دعوی رسالت دارد، بر آنان است که به این حقیقت ایمان آورند.

در کنار معجزه مادی، معجزه دیگری وجود دارد مستقل و جاودان [معجزه معنوی] ولی اعجاز آن تنها با حواس ظاهری قابل درک نیست، بلکه نیاز به بررسی و کنکاش دارد و برخی از افرادی که در آن دقت و تأمّل نکرده‌اند و به حقیقت آن دست نیافته‌اند، پنداشته‌اند که می‌توانند نظیرش را بیاورند، امّا آنان چنین قدرتی ندارند، و در حقیقت خود خواهی، قدرت طلبی و یا لجاجت در اندیشه‌ها و فخر فروشیهایی که بر خلاف حقایق هستند باعث چنین ادّعایی از سوی آنان شده است.

این ویژگی در معجزه‌ای وجود دارد که از نوع کلام و سخن باشد همانند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵

معجزه قرآن کریم، که بعضی از روی غرور می‌پندارند که می‌توانند مثل آن را بیاورند، بنابر این باید این گونه تصورات واهی را افشا و باطل کرد، تا حقیقت روشن شود.

خداوند از این گونه افراد دعوت کرده است تا اگر راست می‌گویند مانند قرآن را بیاورند و فرموده است:

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ «اگر بر آنچه که بر بنده‌مان فرستاده‌ایم، تردید دارید پس سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر کس را- غیر از خدا- می‌خواهید به داوری بخوانید اگر راست می‌گویید». ۱ در جای دیگر از آنان خواسته است که ده سوره ساختگی همانند قرآن بیاورند، و فرموده است که آنان چنین قدرتی را ندارند و باز گفته است:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «بگو اگر انس و جن متّفق شوند که همانند این قرآن را بیاورند، هرگز نتوانند، هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند». ۲

اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که: چرا معجزات سایر انبیاء حسّی بود، همچنان که معجزه ابراهیم (ع) آتش برافروخته‌ای بود که بر او سرد و سلامت شد، و معجزه موسی (ع) عصایی بود که به اژدهایی متحرّک تبدیل شد، و نیز ۹ معجزه حسّی دیگر و معجزه عیسی (ع) در مورد شفا بخشیدن نابینا و جذامی و زنده کردن مردگان به اذن خدا و نیز نزول مائده آسمانی و همچنین ولادت آن حضرت که خود یک معجزه حسّی محسوب می‌شود، چرا که او بدون پدر به دنیا آمد، و در کودکی در گهواره به زبان آمد و گفت:

إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیًّا وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا «من بنده خدایم که مرا کتاب آسمانی و مقام نبوّت عطا فرمود، و مرا هر کجا باشم مایه برکت قرار داد، و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرد، و به نیکویی با مادرم توصیه نمود، و مرا ستمکار و شقّی نگرداند و سلام (حق) بر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶

من باد روزی که به دنیا آمده‌ام و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم». ۳

چرا معجزات پیامبران گذشته، مانند نمونه‌های ذکر شده حسّی بود، امّا معجزه پیامبر اسلام (ص) معنوی است؟ چه این که سخنی است که تلاوت می‌شود، و شامل یاد آوریهای حکیمانه و شرایع محکم و جاودانه است.

قبلا باید دانست اگر چه معجزه حسّی در بدو امر چشمها را خیره و عقلها را حیران می‌کند، ولی این هرگز نشانه عظمت یا کاستی آن نمی‌شود بلکه حکمت خدای علیم و قادر چنین اقتضایی دارد، و البته خداوند بعضی از پیامبران را بر بعض دیگر برتری داده است، خداوند با برخی از آنان سخن گفته است و بعضی را به مراتبی بر بعض دیگر مورد فضیلت قرار داده است امّا میزان برتری به حسّی بودن آیات و معجزات نیست، بلکه بستگی به اموری دارد که خداوند معیّن فرموده و خود به آن عالم است، و تعیین این امور منحصرا حق اوست.

می‌پردازیم به پاسخ سؤال مطرح شده: دانشمندانی می‌گویند: «معجزه هر پیامبر، متناسب و هماهنگ با زمانی است که او در همان زمان فرستاده شده است، چرا که معجزه برای هدایت و ارشاد مردم است، و این هماهنگی معجزه با زمان برای هدایت بهتر است و تناسب آن با رسالت پیامبر نشانه کمال رسالت و فراگیر بودن آن در همه زمانهاست».

این گفته در پاره‌ای از موارد پذیرفتنی است، مثلا حضرت ابراهیم (ع) به میان مردمی رفت که نزدیک آنان آتش پرستها می‌زیستند، بنابراین، خاموش کردن آتش برای آن حضرت بدون اسباب مادّی، نشانه عجز و نقص آتشی است که مورد پرستش آنان قرار می‌گرفت، و همچنین معجزات حضرت موسی (ع) متناسب با مردم مصر بود، مردمی که جادوگری و غیبگویی در بین آنان رواج داشت، و جادوگران از منزلتی خاص بر خوردار بودند، و نیز سایر معجزات آن حضرت مربوط به کشاورزی و آفات آن بود، که مردم مصر از زمانهای دور به کار کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند، خداوند در این‌باره می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷

فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا یا مُوسَی ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرائِیلَ فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلی أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ یَنْکُثُونَ «سپس طوفان و ملخ و شپش و قورباغه‌ها و خون را که نشانه‌هایی از هم جدا بودند، بر آنان فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبّر ورزیدند، و جمعیت گناهکاری بودند، و هنگامی که بلا بر آنان نازل می‌شد می‌گفتند: ای موسی از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده رفتار کند اگر این بلا را از ما برداری، قطعا به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد، امّا هنگامی که بلا را پس از مدتی معین که به آنها می‌رسید بر می‌داشتیم پیمان خود را می‌شکستند». ۴

و بدین سان ۹ معجزه حسّی موسی (ع) مناسب با بنی اسرائیل مصر بود، که آنها را سحر می‌دانستند قرآن کریم می‌فرماید: وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ فَسْئَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً «ما به موسی (ع) ۹ آیت روشن و نشانه آشکار عطا کردیم، از بنی اسرائیل سؤال کن که این (معجزات) به کمک آنان آمد (چگونه بودند؟) و فرعون به او گفت ای موسی! تو دیوانه‌ای!، موسی (ع) گفت: تو میدانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است و من گمان می کنم ای فرعون تو نابود خواهی شد». ۵

چنانچه مشاهده کردید معجزات ابراهیم و موسی- علیهما السلام- متناسب با زمان رسالتشان بود، و این تناسب در معجزه عیسی (ع) نیز به چشم می‌خورد، امّا نه از نظر ترویج و توسعه علم پزشکی- چنانچه برخی از علمای کلام پنداشته‌اند- زیرا به گفته «رینان» در کتاب «حیاهٔ یسوع» [زندگی عیسی (ع)] علم پزشکی و دانش «بقراط» در بین بنی اسرائیل رایج نبوده است، بلکه تناسب از نظر دیگری است که باید آن را از لابلای تاریخ و بررسی حال بنی اسرائیل یافت.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸

توضیح این که: زمان بنی اسرائیل دوران ماده گرایی و عدم اعتقاد به ماوراء الطبیعه بوده است، و حتی برخی از یهود ایمان به معاد نداشتند، و تورات تحریف شده کنونی روح انسان را خون او می‌داند! در کنار این گرایشهای مادّی حاکم بر بنی اسرائیل، که از افکار رومیهای آن زمان نشأت گرفته بود، اعتقاد شدیدی به اسباب و مسببات عادی وجود داشت، به طوری که عقیده داشتند که علت از معلول و لازم از ملزوم جدا شدنی نیست، و هیچ پدیده‌ای بدون سبب مادی یافت نمی‌شود، پس فرزند بدون پدر به دنیا نمی‌آید و انسان پس از مرگ زنده نمی‌شود، و اسباب طبیعی قادر به زنده کردن مرده، یا بینا کردن کور مادرزاد نیست.

و بدین گونه فلسفه «ایونی» ۶ و یونانی بر جامعه حکمفرما شد، به طوری که آنان آفرینش جهان را توسط آفریدگار، تابع قانون علیت می‌دانستند، و چنین پنداشتند که جهان معلول آفریدگار است، بدون اینکه اراده و اختیار آفریدگار را در پیدایش جهان دخالت دهند، زیرا معتقدند که قانون علیّت بر همه چیز حاکم است [بر اساس این تفکّر، انفکاک معلول از علّت تامّه محال است و چون آفریدگار را علت تامّه می‌دانند، پیدایش جهان که معلول اوست، الزامی خواهد بود].

از این رو معجزات حضرت عیسی (ع) برای تنبیه و اشاره به دو مسأله بود، اوّل: اثبات تجرّد روح و تسلط و سیطره آن بر بدن، از راه خبر دادن از اسرار نهانی مردم مثل خبر دادن از آنچه که آنان می‌خورند، و آنچه را که در خانه‌های خود ذخیره می کردند، و همچنین زنده کردن مردگان، و بیرون آوردن آنها از قبرهایشان و نیز نازل شدن مائده آسمانی بر او- به اذن خدا-.

دوّم: از بین بردن اعتقاد به ارتباط پیوسته و تخلف ناپذیر بین اسباب و مسببات عادی به این که او بدون پدر به دنیا آمد، و در کودکی در گهواره لب به سخن گشود، و از غیب خبر داد، و به اذن خدا مردگان را زنده کرد، و اینها بر خلاف جریانات طبیعی بود.

و به این ترتیب، پی می‌بریم که معجزات عیسی (ع) و رسالت او، برای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹

بیداری مردم و توجّه دادن به عظمت «روح» و حاکمیت آن، و اثبات قدرت خدای بزرگ بوده است،- که او هر چه بخواهد بر انجام آن قادر است- بنابراین می‌توان گفت که: رسالت و معجزاتش با آن زمان هماهنگ بوده است.

معجزه قرآن

همه معجزات ابراهیم (ع) و موسی (ع) و سایر انبیا- خواه مادّی محض باشند و خواه گونه‌ای در ارتباط با معنی باشند- محسوس و

قابل رؤیت بود، که پس از رؤیت انسان را وادار به اندیشه می‌کردند- و از نوعی که در عین تحقق و وجود، جز با تفکر و تأمل درک نمی‌شود، نبودند- و اینها حوادثی بودند که پدید می‌آمدند و سپس از بین می‌رفتند، و فقط خبر آنها در تاریخ می‌ماند، و جز کسانی که آن را مشاهده کرد و بودند، دیگران آن را به طور عینی نمی‌شناسند.

ولی معجزه پیامبر اسلام (ص) نوع دیگر بود، هرگز یک حادثه مقطعی- که فقط نامش باقی مانده باشد- نبود بلکه خطاب به همه نسلها نازل شد تا او را ببینند و به سایر مردم بازگو کنند، پس قرآن معجزه مناسب با رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌باشد، چرا که برای همه مردم در همه زمانهاست و پیامبر اسلام (ص) بر همه پیامبران شرافت دارد.

در واقع پی بردن به وقوع معجزات انبیای گذشته، جز از راه قرآن امکان پذیر نیست، چه اینکه قرآن معجزات نوح (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع)- (درود و تحیت بر آنان)- را تثبیت کرده است، و گرنه مردم به آنها پی نمی‌بردند، و اگر کتابهای دیگر، پاره‌ای از این معجزات را نقل کرده باشند، از آنجا که همراه با خبرهای غیر واقعی بوده است- مثل نسبت دادن زنا به لوط در حال مستی- قابل اعتماد نیستند.

بنابراین معجزه محمد (ص) قرآن کریم است، البته خداوند معجزات دیگری را به وسیله آن حضرت جاری کرده است، مانند خبرهای غیبی و آمدن نخل به سوی آن حضرت و گریه شتر ماده در حضور حضرت، و واقعه معراج، ولی فقط به وسیله قرآن مشرکین را به مبارزه خوانده است و آنان را با (صدای) رسا به آوردن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰

معجزه‌ای مشابه دعوت کرده است.

و به همین جهت قرن معجزه محمّد (ص) است، و چیزی سزاوارتر از قرآن برای پیروی نیست، و از آن جناب نقل شده است که فرمود: «هیچ پیامبری معجزه‌ای نیاورده است مگر این که بشر به مثل او ایمان آورده است، و آنچه را من آورده‌ام وحی خدای تبارک تعالی است به من و امیدوارم که در روز قیامت، از همه پیامبران بیشتر، پیرو داشته باشم» و از این جا پاسخ به این سؤال که چرا معجزه پیامبر خاتم (ص) معنوی است، بخوبی آشکار می‌شود، زیرا رسالت آن حضرت جاودانه است، چه این که او آخرین پیامبر است، بناچار باید معجزه‌اش هماهنگ با رسالتش جاودانه و همیشگی باشد، و به زمان خاصّی محدود نباشد بلکه تا قیامت باقی باشد، و پدیده‌ای زودگذر به اندازه زمان پدید آمدنش نباشد بلکه تا شریعت برپاست او هم به عنوان دلیل و نشانه باقی باشد، و این ویژگی در قرآن به وضوح نمایان است که حجّت استواری است بر عرب و عجم تا قیامت، و هیچ کس توانایی آوردن مانند او را ندارد، و هدف ما در این کتاب بیان پرتوی از عظمت آن است، و اللّه هو المعین.

معجزه جاودانه

قرآن معجزه جاودانه‌ای است که همه نسلها را به امر مبارزه فرا می‌خواند که نظیرش را بیاورند، امّا اگر انس و جن اتفاق کنند و یکدیگر را در این امر یاری دهند، نمی‌توانند نظیرش را بیاورند، چنانچه خداوند سبحان در قرآن کریم، چنین دعوتی کرده است قرآنی که هیچگونه باطلی، چه از پیش رو و چه از دنبال، در آن راه ندارد و حجّت خدا بر مردم، و گواه راستینی برای رسالت پیامبر (ص) است که شریعت او را با بیانش تثبیت کرده است، و مرجع و حاکم اختلافات و نزاعهاست، و راه مستقیم و هادی است برای کجیها و انحرافات، هر کس آن را بپیماید، به حق می‌رسد، و کسی که بدان پناه برد هدایت می‌یابد.

ترمذی بسندش از علیّ بن ابیطالب (ع) نقل کرده که فرمود: «من از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱

رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: به زودی فتنه‌هایی چون شب ظلمانی پدید خواهد آمد، پرسیدم: یا رسول اللّه! چگونه باید از

آنها رهایی یافت؟ فرمود: به وسیله کتاب خدای تبارک و تعالی، که در آن برای شما اخبار گذشته و آینده بیان شده، و بین شما داوری می کند. و حق و باطل را به طور جدّی از یکدیگر جدا می کند، هر ستمگری که آن را ترک گوید، خدا او را تباه می کند، و کسی که هدایت را در غیر آن بجوید، خدا او را گمراه می‌سازد. قرآن، ریسمان استوار خدا و نور آشکار اوست، و یادآوری حکیمانه و راه مستقیم است. افکار و خواسته‌ها در پرتو آن منحرف نمی‌شود، و سخنان در پناه او دچار اشتباه نمی گردد، و آرا و نظریات به برکت او، پراکنده نخواهد شد. دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند، و پرهیزکاران از آن خسته نمی‌شوند، و بر اثر تکرار و بحث زیاد از آن، کهنه نمی‌شود، و عجایبش پایان نمی‌پذیرد و کتابی که جنیان به حقیقت آن نرسیدند و وقتی آن را شنیدند گفتند: إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ «ما قرآن شگفتی را که به سعادت هدایت می کرد شنیدیم». ۷ هر کس علم آن را بداند گوی سبقت را از دیگران ربوده و هر که بدان سخن گوید راست گفته، و هر کس بدان حکم کند، به عدالت داوری کرده، و آن که به آن عمل کند، سزاوار پاداش گشته، و آن که بسوی او فراخواند، به راه راست هدایت گشته است».

و این حدیث را حارث همدانی از ترمذی نقل کرده است، و بسیار از محدثین از جمله فقیه محدث ابن عبد البر روایت حارث را نیکو شمرده‌اند. و کسانی که او را متهّم کرده‌اند مثل شعبی، از هواداران بنی امیه می‌باشند. این عبد البر در مورد شعبی گفته است: گمان می کنم شعبی به خاطر این جمله که گفته: «حارث برای من حدیث نقل کرده در جایی که او یکی از دروغگویان است» مجازات شده باشد.

و به مضمون این روایت، روایت دیگری است که از عبد اللّه بن مسعود نقل شده است:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲

«به یقین قرآن خوان گسترده الهی است پس آنچه در توان دارید از آن بهره گیرید، قرآن ریسمان استوار حق و فروغ تابناک و شفای سودمند است، کسی که بدان پناه جوید محفوظ خواهد ماند، و هر که از آن پیروی کند، نجات یابد، قرآن منحرف نمی‌شود تا نیاز به راست شدن داشته باشد، و شگفتیهای آن پایان نمی‌پذیرد، پس تلاوت کنید قرآن را، چه این که خداوند در برابر تلاوت یک حرف آن، ده حسنه پاداش خواهد داد.»

و نظیر این اخبار که دلالت بر جایگاه خاص قرآن در اسلام دارد، بسیار است، که آن را مرجع و پناهگاه و وسیله ایمنی از لغزشها معرفی کرده است، و این که در بردارنده همه شرایع اسلام است و حاکم بین مردم است، به طوری که خطا در حکم آن راه ندارد، و هر ستمگری که بدان پشت کند خداوند پشت او را می‌شکند، و افکار مستقیم و منابع صحیح در مورد آن به خلاف نمی‌روند.

و دانشمندان آن را چشمه و منبع حقایق پایان ناپذیر، و ثروت جاودان اسلام، می‌دانند، از خصوصیات قرآن این است که: همه امور خواه در خارج واقع شده باشد یا نه، در آن تبیین شده است، و جز حق و آنچه که صلاح دنیا و آخرت است در آن یافت نمی‌شود، و هیچ خبری نیست مگر این که در قرآن اصلی کلّی، یا ریشه‌ای استوار دارد، و خداوند انسان را بیهوده رها نمی کند که فرموده: ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم». ۸. و در آن سرگذشت پند آمیز گذشتگان و اخبار پیامبران وجود دارد، بنابراین قرآن کتاب کامل خدا است، که در بر گیرنده همه کتابهای انبیا و اخبار آنها و مردمشان می‌باشد و نیز شامل مثالهای هدایت کننده، و اندرزهای نیکو، و بالاترین آداب انسانی، و استوارترین سلوک کامل برای همه مردم است همچنین در آن توجّه به هستی و شناساندن محتویات آن به انسان، و دعوت به فراگیری هر نوع علمی، مثل انسان شناسی، روانشناسی، هستی شناسی، زمین شناسی، علم نحو و افلاک گنجانیده شده است، و از انسان دعوت شده که آنچه را نمی‌داند بیاموزد و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳

جوانب آن را پیگیری کند.

خداوند به زبان قرآن دوستانش و صاحبان فکر مستقیم را مورد خطاب قرار داده است و آنها هم به حق قرآن را درک کرده‌اند؛

خداوند می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً «اگر بوسیله قرآن کوه‌ها به حرکت در آیند و زمین‌ها قطعه قطعه شوند، و با مردگان سخن گفته شود (آنان ایمان نمی‌آورند) ولی همه آنها در اختیار خدا است» ۹. این همان کتاب خدا است با آنچه از معانی و تکالیف که در بر دارد، و با آن لباس، زیبایی و عظمتی که خدا بر قامت آن پوشانده است، و خود در وصفش فرموده است:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش همانند یکدیگر است، آیاتی مکرر دارد که از شنیدن آن لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان خاشعند می‌افتد، سپس برون و درونشان نرم و متوجّه ذکر خدا می‌شود ...» ۱۰.

---

(۱) بقره/ ۲۳.

(۲) اسراء/ ۸۸.

(۳) مریم/ ۳۰- ۳۳.

(۴) اعراف/ ۱۳۳- ۱۳۵.

(۵) اسراء/ ۱۰۱- ۱۰۲.

(۶) ایونیها (فلاسفه ایونی)؛ ایونیا (Ionia) بخشی از سرزمین یونان باستان واقع در مغرب آسیای صغیر (ترکیه کنونی) بوده است که از شمال به کشور لیدیا، از خاور به آسیای صغیر، از باختر به دریای «اژه» و از دنباله شرقی به دریای مدیترانه محدود می‌شده است، این بخش از یونان پس از هجوم «درویان» به نواحی مرکزی یونان و آتیکا و آغاز جنبش مهاجرت از سال (۷۵۰ پ. م) به بعد به دست بخشی از اقوام یونانی به نام «ایونیان» در کرانه‌های باختری آسیای صغیر تأسیس شد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴

در سده هفتم و ششم پیش از میلاد، ایونیا در آسیای صغیر دارای دوازده شهر بوده است: میلتوس، افسوس، کولوفون، جزیره‌های ساموس و خیوس و شهرهای پرینتوس، فوکویا، کلازومنای، ارونژای، تیوس، پری ینه، و اسمورنایا (ازمیر کنونی).

مهمترین فلاسفه مکتب ایونیا، طالس، انکسمندریس و انکسمانس هستند. فرهنگ فلسفه و اعلام وابسته- م.

---

(۷) جنّ/ ۱.

(۸) انعام/ ۳۸.

(۹) رعد/ ۳۱.

(۱۰) زمر/ ۲۳.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵

بخش اوّل نزول قرآن

اشاره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷

از آن هنگام که خداوند به واسطه بعثت حضرت محمّد (ص) بر بشریت منت گذارد، نزول قرآن را نیز آغاز کرده در نخستین آیه قرآن به آن حضرت دستور داده شد که رسالتش را به مردم گوشزد نماید:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ «بخوان به نام پروردگارت که آفرینش را آغاز کرد، آدمی را از خون بسته ایجاد کرد، بخوان و آن پروردگار بسیار بخشنده است، آن که نوشتن را با قلم بیاموخت، آدمی را به آنچه نمی‌دانست آگاه فرمود» ۱. و بدین ترتیب اعلام کرد که: باید دین آمیخته با علم، تبلیغ شود، و این که نزول این کتاب علم تثبیت شده است، و آخرین و برترین پیامبر (ص) عالی‌ترین مرتبه فکر و دانش را به ارمغان آورده است. در این آیه به این مهّم اشاره شده است که علم و دین مخالف هم نیستند.

آیات قرآن در مدّت ۲۳ سال رسالت پیامبر (ص) بتدریج و به طور مستمر فرو فرستاده شد، و مردم را به حقیقت و به راه راست فرا خواند، و راه را روشن نمود، و به پا برجاترین روش هدایت کرد، و چنین بود که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می‌شد و از دیگران دعوت به آوردن چیزی در همان حدّ فرو فرستاده شده می‌شد، چرا که واژه «کتاب» بلکه واژه «قرآن» بر هر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸

جزئی از آن صدق می‌کند، زیرا هر جزء از قرآن معجزه است و می‌توان دیگران را به آوردن مثل آن دعوت کرد و گواه بر مدّعا این است که قرآن مردم مکّه را دعوت به مبارزه کرد و حال آن که هنوز همه قرآن نازل نشده بود، از این جهت در سوره یونس که مکّی است می‌فرماید:

قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ «بگو اگر خدا می‌خواست من این آیات را بر شما نمی‌خواندم، و از آن آگاهتان نمی‌کردم، چه این که مدتها پیش از این در میان شما زندگی نمودم آیا نمی‌فهمید، چه کسی ستمکارتر است از آن که بر خدا دروغ می‌بندد و آیات او را تکذیب می‌کند، مسلما مجرمان به رستگاری نخواهند رسید» ۲.

و بازهم در همین سوره دیگران را به مبارزه می‌خواند:

وَ ما کانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَری مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ الْکِتابِ لا رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ «شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود، ولی گواه است برای آنچه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آنها، و شکّی در آن نیست که از جانب پروردگار عالمیان است، آنها می‌گویند:

او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است، بگو اگر راست می‌گویید یک سوره همانند آن را بیاورید، و هر کس را می‌خواهید غیر از خدا به یاری بطلبید» ۳. و در سوره هود که آن هم مکّی است فرمود:

أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ «بلکه آنها می‌گویند، قرآن را به دروغ (به خدا) نسبت می‌دهد بگو:

اگر راست می‌گویید شما هم ده سوره همانند این سوره‌های بر هم بافته بیاورید، و غیر از خدا همه کسانی را که می‌توانید (برای این کار) دعوت کنید» ۴.

از آن چه تاکنون گفته شد بخوبی روشن می‌شود که: بر بعض قرآن نیز، قرآن گفته می‌شود و می‌توان بر اساس آن دیگران را به مبارزه طلبید، پس اجزای قرآن چون خود قرآن، کامل، و در اعجاز، بی نقص است، و به تعبیر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹

دیگر: اگر موسی (ع) ۹ معجزه آشکار داشت، محمّد (ص) صدها معجزه آشکار دارد، زیرا قرآن یک معجزه نیست بلکه دارای

معجزه‌های فراوانی است.

فلسفه نزول تدریجی آن

ممکن است این سؤال پیش آید که چرا قرآن بتدریج نازل شد و چرا مانند نزول الواح دهگانه بر موسی (ع) و همچنین زبور بر داود (ع) یکجا بر پیامبر نازل نشد؟ و نظیر این سؤال بر زبان مشرکین جاری می‌شد، که آن را بهانه‌ای برای لجاجت و ایمان نیاوردن خود قرار می‌دادنـد، قرآن کریم پس از نقل این شـبهه به آن پاسخ می‌دهد، وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلًا «و کـافران گفتنـد: چرا قرآن یکجـا بر او نازل نمی‌شود؟ این به خاطر آن است که قلب تو را محکم داریم، و آن را تدریجا بر تو خواندیم» ۵.

می بینیم که در این آیه اعتراض مشرکان بازگو و به آن پاسخ داده شده است، و در ضمن این پاسخ به سه علت برای تدریجی بودن نزول قرآن اشاره شده است:

اوّل: ارتباط پیوسته و انس پیامبر (ص) با خدا و عدم انقطاع وحی به وسیله قرآن، مایه آرامش خاطر و تقویت روحیه و تأیید مستمر آن حضـرت می‌شد، در نتیجه در ابلاغ رسالت خود نهایت کوشش را می کرد، و در حالی که ادامه تماس یک فرد با سرپرست خود سبب انس و دلگرمی او می‌شود، پس چگونه رسول خدا (ص) با ملاقات پیوسته با جبرئیل که حامل پیک الهی است انس نگیرد؟

دوّم: از آن جا که باید قرآن در تمام نسلها یکی پس از دیگری محفوظ و دست‌نخورده بماند، پس باید در سینه‌ها بخوبی ضبط و نگهداری شود تا از هرگونه تغییر و تبدیل مصون بماند، چه این که اگر چیزی بخواهد به واسطه نوشته حفظ شود، در معرض خطر کم و زیاد شدن و نابودی و تحریف است، لذا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰

برای سهولت در حفظ، قرآن بتدریج و جزء جزء نـازل شـد، تا به همین ترتیب در سینه‌ها ضبط و از تحریف ایمن بمانـد، و پیامبر اسلام (ص) نسبت به حفظ قرآن در هنگام نزول، حرص می‌ورزید، و آنچه جبرئیل بر او می‌خواند، تکرار می کرد، و زود به خاطر می‌سپرد، خداونـد خطاب به او می‌فرمایـد: «به خاطر شـتابی که برای فراگیری قرآن داری زبانت را به حرکت در نیاور، بر ماست که قرآن را بر تو خوانیم و در یـاد تو داریم، چون مـا بر تو خوانـدیم، تو پیرو قرآن بـاش (به تعلیم امّت کوش)، بر مـاست تبیین (معـانی مشکل) آن» ۶.

از این آیه حرص پیـامبر (ص) به حفـظ وحی الهی، و به زبان آوردن و زود به خاطر سپردن آن، مشاهـده می‌شود، که خداونـد او را متوجّه می‌سازد که خود عهـده‌دار، جمع کردن قرآن، و تبیین و حفظ و خوانـدن آن بر پیامبر (ص) است، چنانچه فرمود: «ما قرآن را نازل کردیم و به یقین آن را پاسداری می کنیم» ۷.

سوّم: سبب دیگر نزول تدریجی قرآن، ترتیل (با تأنی و شمرده شمرده خواندن) آن است، که خداوند خود آن را آموخته است، چه این که او ترتیل را به خود نسبت داده است- و قـدرت و کلام و بیان او، عالی و عظیم است- و ما نیز به پیروی از قرآن کریم که به پیامبرش دستور ترتیل داده است ۸. آن را به ترتیل و نظم خاص می‌خوانیم، و آن را در دلهای خود ثابت و استوار می‌کنیم، بنابر این اگر قرآن یکجا نازل می‌شد، امکان آموختن ترتیل برای پیامبر (ص) و یاد دادن آن به مردم زمان خودش، و آنها برای نسلهای دیگر وجود نداشت.

آنچه برشمردیم چیزی است که از نصّ قرآن کریم مستفاد می‌شود که الفاظ والای آن به برکت معانی بلند و زیبا، راهنما و روشنگر است.

در اینجـا سـبب دیگری برای نزول تـدریجی قرآن هست، که می‌توان آن را بـا نگرشـی در احوال و شـئون اعراب عصـر نزول قرآن،

دریافت، و آن این است که: آنها مردمی بی سواد بودند، و نوشتن در بین آنها رواج نداشت، بلکه کمتر کسی آن را می‌شناخت، و کمتر از او کسی بود که کاملا آن را بداند، بنابر این اگر قرآن یکجا نازل می‌شد، نمی‌توانستند آن را یادداشت کنند زیرا
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱
کتابت آیات و سوره‌های قرآن برای آنان دشوار بود، و اگر هم می‌نوشتند از اشتباه و تحریف و کم و زیاد شدن مصون نبود.
و از جمله فوائد نزول تدریجی قرآن این است که در پی مناسبتها و حوادث گوناگون نازل می‌شد، که در این حوادث به بیان پاره‌ای از احکام می‌پرداخت، نخستین بیان کننده شخص پیامبر (ص) بود، همچنان که خداوند می‌فرماید:
وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ «ما «ذکر» (قرآن) را بر تو فرستادیم، تا تو آنچه به مردم فرستاده شده برای آنها تبیین کنی» ۹.

مکی و مدنی

نزول تدریجی قرآن سبب شد که بعضی از سور و آیات در مکه و برخی دیگر در مدینه نازل شود، در نتیجه تقسیم بندی آیات به آیات مکّی و مدنی باب شد. آن آیاتی را که قبل از هجرت نازل شد مکّی و آنها را که پس از هجرت نازل شده است مدنی نامند.
پس آنچه که بعد از هجرت نزول یافته باشد مدنی است، گرچه در مکّه نازل شده باشد، و آنچه که قبل از هجرت نزول یافته باشد، مکّی. پس این تقسیم زمانی است نه مکانی یعنی میزان به زمان نزول است نه مکان آن.
آیات مکّی متضمن بیان عقاید اسلامی و نفی پرستش بتها، جدال با مشرکان و دعوت به توحید و سخن گفتن با قوم عرب، و همچنین سرگذشت پیامبرانی که به سرزمینهای عربی آمدند، سرزمینهایی که در گوشه و کنار آن آثاری که حاکی از سرنوشت مردم آن است به چشم می‌خورد؛ کسانی که خداوند آنان را به سبب کفرشان دچار عذابهای گوناگون کرد؛ عذابهایی چون فرستادن بادی که سنگریزه‌ها را حرکت می‌داد، و باد تند سرکش و زیر و رو کردن خانه‌های آنها.
در آیات مکّی از احکام معاملات سخن به میان نیامده گرچه به محرماتی چون: شراب و ربا اشاره شده است؛ مثلا درباره این که شراب چیز پسندیده‌ای نیست به طور اشاره می‌فرماید:
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲
وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «شما از میوه‌های درختان نخل و انگور مسکرات و روزی نیکو و پاکیزه می‌گیرید، این (مطلب) آیتی است برای اندیشمندان» ۱۰ در این آیه به این مسأله اشاره شده است که شراب امر نیکویی نیست چرا که خداوند آن را در مقابل امر نیکو و حسن قرار داده، و در مقابل امر حسن و نیکو، امر قبیح و زشت و یا حدّاقل امر غیر حسن قرار دارد.
در سوره روم نیز به ناپسندی «ربا» اشاره کرده است و فرموده است:
وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ «آنچه را به عنوان ربا می‌پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خداوند فزونی نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زکات می‌پردازید و تنها رضای خدا را می‌طلبید، کسانی که چنین می‌کنند دارای پاداشی مضاعفند» ۱۱.
فلسفه این که احکام معاملات در مکّه نیامده بود این بود که حکومت در اختیار مشرکان بود، و در سایه چنین حکومتی امکان اجرای احکام معاملاتی اسلام وجود نداشت، و نخستین هدف این بود که دولت شرک تبدیل به دولت اسلامی شود تا در پناه آن احکام معاملاتی اسلام اجرا شود؛ امّا محرمات از نخستین روزهای تشریع اسلام ثابت بودند، گرچه بنای اسلام نسبت به آنها سکوت و گذشت بود، تا این که دستور قطعی حرمت آنها نازل شود؛ مثلا شراب هیچ گاه حلال نبود، امّا در ابتدا یا مسکوت عنه بود و یا

در مرتبه عفو قرار داشت- چنان که علمای اصول می گویند- تا آن که در مدینه دستور منع صریح صادر شد، که پس از آن برای مرتکب شرب خمر، عقاب تعیین گردید، و همچنین محرمات دیگری که در ابتدا لزوم حرمت آنها تصریح نشده بود.

بعد از آن که پیامبر اسلام (ص) به مدینه مهاجرت فرمود، تنظیم اساسی برای معاملات برقرار شد، زیرا در آن جا دولت فاضله اسلامی به وجود آمد، و در سایه آن روابط صحیح بین مردم حکمفرما شد، و امکان اجرای کامل احکام فراهم شد و وضع معاملات انتظام یافت، و بالاترین نوع همکاری بین مردم پیدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳

شد، چرا که پیامبر (ص) بین مهاجرین و انصار، و انصار با یکدیگر و مهاجرین با یکدیگر عقد اخوت بست. بدین ترتیب بافت اجتماعی کامل و معاملات انسانی از قبیل احکام خرید و فروش، مزارعه، تحریم ربا و ... و فرضیه صدقات و تنظیم آن و پرداختن حق فقیر، آغاز شد، و نیز قوانین باز دارنده از تعدّی، نظیر حدود و قصاص و احکام تعیین کننده حقوق، و مسأله جنگ و جهاد و مسائل مربوط به آن تشریح شد؛ روابط خارجی بر اساسی متین و استوار و عادلانه به اجرا درآمد، که حقوق دشمن نیز مانند دوست به رسمیت شناخته شد، زیرا مبانی اجتماعی در اسلام بر اساس پرداخت حقوق صاحبان حق- به دور از هر گونه افراط و تفریط، و تعدی و تبعیض- استوار است.

و باید دانست که مبادی عدالت همزمان با شریعت اسلام پدیدار شد و قرآن کریم در مکّه و مدینه، مردم را به سوی آن دعوت می کرد، چرا که عدالت جزو ابتدایی‌ترین حقهاست که به طور طبیعی در ذات انسان وجود دارد و از دولتی به دولت دیگر تفاوت نمی کند.

در سوره نحل- که به عقیده بسیاری مکّی است- دستور به عدل، احسان و وفای به عهد، داده شده، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ «خدا فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد و از فحشا و منکر و ظلم و ستم نهی می کند، او شما را اندرز می‌دهد، شاید که متذکّر شوید، و هنگامی که با خدا پیمان بستید به پیمان او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تأکید نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن (بر سوگند) خود قرار داده‌اید، خداوند به آنچه می کنید آگاه است، همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را پس از استحکام، وا می‌تابید، در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید، به خاطر این که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴

گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه‌ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا می‌شمرید)» ۱۲.

«قرطبی» در تفسیر خود «الجامع لاحکام القرآن» سوره‌های مدنی را برشمرده است و چنین می گوید: «از قتاده نقل شده است که سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، برائت، رعد، نحل، حجّ، نور، احزاب، محمد، فتح، حجرات، رحمن، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صفّ، جمعه، منافقون، تغابن، طلاق (ده آیه اول) زلزال و فتح در مدینه نازل شده است و بقیه در مکّه.

چنان که می‌بینید، وی سوره نحل را مدنی به حساب آورده است ولی کتابهای دیگری که در دسترس ما است آن را مکّی به شمار آورده‌اند به هر حال شاید دو روایت در این زمینه رسیده باشد.

کتابت قرآن و گردآوری آن

اشاره

از ابتدای نزول قرآن کریم بر رسول امین (ص) حضرتش آن را حفظ می کرد، و به آن عدّه از اطرافیانش که نیکو می‌نوشتند، فرمان به کتابت آن می‌داد؛ این افراد را «کتّاب وحی» نامیده‌اند، از جمله آنان می‌توان عبد اللّه بن مسعود، علی بن ابی طالب، و زید بن ثابت و ... را برشمرد، اینان پس از نزول وحی در محضر پیامبر (ص) جمع می‌شدند، و حضرت وحی را بر آنان املاء می کرد و به آنان می‌آموخت پس بسیاری از اصحاب به ویژه ملازمان و نزدیکان پیامبر (ص) آن را حفظ می کردند، البته ترتیب نزول قرآن همان ترتیب قرآن فعلی که آن را می خوانیم نبوده است، بلکه این ترتیب را پیامبر (ص) به دستور خداوند بوجود آورده است، به این که حضرت دستور می‌داد هر آیه‌ای را در جای مخصوص خود قرار دهند، و در هنگام تلفظ، معانی با نظمی خاص به دنبال یکدیگر می آمدند، و همچنین الفاظ با سرعت و با ترتیبی خاص، کنار یکدیگر قرار می گرفتند، به طوری که گویا یک سخن است، و در یک زمان ایراد شده و پشت سر یکدیگر آمده است، و متکلم آنها را با یک نفس بدون هیچ فاصله کم یا زیاد گفته است و این از اسرار اعجاز قرآن کریم است، و شگفتی ندارد، زیرا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵

گوینده یکی است، یعنی خدای بزرگ دانا و خبیر که زمان بر او نمی گذرد، و کلام او را محدود نمی‌سازد چه این که خود آفریدگار زمان است و علمش بر همه چیز احاطه دارد.

بنابر این، ترتیب قرآن کریم در هر سوره به دستور الهی است.

برخی از اصحاب چون عبد اللّه بن مسعود تمامی قرآن را- چه مکّی و چه مدنی- حفظ می کردند اما راویان گفته‌اند: که او فقط سوره‌های مکّی را بر رسول خدا (ص) عرضه می کرد، و همچنین «ابّی» سوره‌های مدنی را حفظ می کرد و آن چنان که گفته‌اند آنها را پس از هجرت به پیامبر (ص) عرضه داشت، و بزرگترین عرضه قرآن به پیامبر (ص) مربوط به زید بن ثابت- رضی اللّه عنه- می باشد، که در سال وفات پیامبر گرامی اسلام (ص) و پس از زمانی بود که آن حضرت قرآن را به ترتیب کنونی بر جبرئیل امین خواند.

به هر حال هنوز پیامبر اسلام (ص) به ملکوت اعلی نپیوسته بود، که عده‌ای از صحابه قرآن را در سینه خود ضبط کردند، که تعداد آنها را صد یا بیشتر، گفته‌اند، ولی به نظر ما تعداد آنان بیش از اینهاست، چه این که در یکی از وقائع ردّه ۱۳ بیش از هفتاد نفر، و بنابر گفته بعضی بیش از هفتصد نفر از قراء کشته شدند،- گرچه رقم اوّل دقیقتر به نظر می‌رسد- و وقتی مقتولین به این اندازه باشند، به یقین آنها که- به شکرانه حق- زنده ماندند- بیشتر بودند، و مرگ هفتاد تن از قراء برای عمر گران و سخت بود.

بنابراین آنچه را که بعضی نوشته‌اند- که: حافظان قرآن چهار نفر از صحابه بودند، یعنی: علی بن ابی طالب (ع) و معاذ بن جبل و عبد اللّه بن مسعود و زید بن ثابت- آمارگیری و شمارش تعداد همه آنان نیست چه این که تعداد آنان بیش از اینهاست.

موضوع دیگری که یادآوری آن لازم است، این است که: از نظر کتابت صحابه تمام قرآن را به نگارش در آورده بودند، البته ممکن است تمام قرآن را بعضی از آنان یا فرد بخصوصی ننوشته بود، امّا اگر همه آنان نوشته‌هایشان را کنار یکدیگر قرار می‌دادند، قرآن به صورت کامل حاصل می‌شد، و به این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶

ترتیب همه آنان قرآن را می‌نگاشتند، و هر جا نقصی داشت از روی دیگران، آن را تکمیل می کردند، و بنابر این قرآن کامل مکتوب به طور متواتر- نه به صورت آحاد- نقل شده است.

ممکن است این سؤال پیش آید: که چرا حافظان قرآن بی شمار بودند، و آن را به طور کامل به خاطر می‌سپردند، امّا کسی که همه آن را به نگارش درآورد، نبود.

پاسخ این است که اوّلا- با بررسی زندگی اعراب در می‌یابیم که آنان امّی بوده‌اند، و کمتر کسی با نوشتن آشنایی داشته است؛

وسائل نوشتن فراوان نبود و آنان بر چرم و برگ درختان و چوبه نخل و چیزهای دیگر که برای نوشتن مناسب نبود می‌نوشتند؛ بنابر این نوشتن کار دشواری بود، آن هم نوشتن تمام قرآن به وسیله شخص واحد، البته کتابت تمام قرآن توسط صحابه را بایستی ناشی از توفیق و عنایت الهی نسبت به قرآن کریم دانست.

ثانیا این خواست خدا بود، زیرا خدای دانای حکیم، حفظ تمام قرآن را از اوّل تا آخر در سینه‌ها قرار داد، اما در نگارش آن آرامی و احتیاط را مصلحت دانست، تا پس از حفظ قرآن، نگارش آن به طور کامل صحیح و دور از هر گونه تغییر و تحریف صورت گیرد، و قرآن به صورت تواتر به همان گونه که رسول اللّه (ص) از پروردگار حکیم دانا، دریافت کرده بود، نقل شده است باید توجه داشت که همیشه تواتر از راه حفظ و نگهداری در سینه‌ها امکان پذیر است نه از راه نوشتن، مگر این که نوشته، برای کسی که از او گرفته شده است قرائت گردد و او اجازه دهد. پس به هر حال هر نوع مکتوبی اگر بخواهد نقل شود نیاز به اجازه شفاهی دارد، امّا اجازه شفاهی، فقط به مقدار تثبیت و ضبط اجازه باید نوشته شود.

حضرت محمّد (ص) از دنیا رفت، در حالی که برای امت او مسأله قرآن روشن بود، چه این که مردم در صدد حفظ آن بودند و آن را به خاطر سپردند، و تدوین کردند و عهده‌دار واقعی قرآن این امانت خلقت و این حاکم در جهان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷

بشری، شدند پس باید جریانات مربوط به قرآن را پس از درگذشت رسول اللّه (ص) پی گرفت.

جمع آوری قرآن پس از پیامبر (ص)

پیغمبر خدا (ص) در حالی به دیدار حق شتافت که بسیاری از صحابه در حدّ تواتر، قرآن را به طور کامل به خاطر سپرده بودند، و به مکان نزول و زمان نزول و معنی آیات آگاهی پیدا کرده بودند؛ حتّی از عثمان نقل شده است که می‌گفت: «هر گاه ده آیه از قرآن را حفظ می‌کردیم، معنایش را از پیامبر اسلام (ص) می‌پرسیدیم، و او برایمان توضیح می‌داد».

رسول خدا (ص) قرآن، این بالاترین ثروت و گرانبهاترین کالای بشری را در میان صحابه به جا گذاشت، و آنان به راست حق این امانت را ادا کردند، و به همان گونه که آن را دریافت نموده بودند به نسلهای پس از خود تسلیم کردند، بنابر این حفاظت و نگهداری قرآن را بر حفاظت از خود ترجیح می دادند، چه این که آنان فانی بودند، و قرآن جاوید و باقی، و میراث نبوّت و دیوان رسالت‌های الهی. از این رو، از قرآن و از کسانی که آن را در سینه‌ها نگه می داشتند، مراقبت می‌کردند.

«عمر بن خطاب» از داستان جنگ بین مؤمنان با سابقه- که بسیاری از آنان حافظ قرآن بودند- و «اهل ردّه» (۱۳) در «یمامه» ناراحت شد، در این جنگ بنا به نقل قرطبی ۷۰۰ نفر از مؤمنان کشته شدند، پس درباره جمع آوری و تدوین قرآن، با ابو بکر سخن گفت که مبادا قاریان بزرگ نظیر «ابّی» و «ابن مسعود» و «زید» از دنیا بروند، این بود که «زید بن ثابت» را فرا خواندند و او را به این امر مهمّ ترغیب نمودند، و او نیز قرآن را با زحمت فراوان جمع آوری کرد.

«بخاری» در صحیح خود از «زید بن ثابت» نقل می‌کند که:

«ابو بکر» پس از جنگ «یمامه» مرا به نزد خویش خواند، وقتی نزد او رفتم، «عمر» آنجا حضور داشت، «ابو بکر» گفت: عمر به نزد من آمده، می‌گوید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸

جنگ یمامه شدّت یافت، و گروهی از قاریان را طعمه خود ساخت، و من می ترسم که آتش جنگ تمام منطقه را فرا گیرد، و در نتیجه اکثر آیات قرآن که در سینه‌های قاریان است با کشته شدن آنان از بین برود، مگر این که آن را جمع آوری کنید، و نظر من این است که قرآن جمع آوری شود، من در پاسخ عمر گفتم: کاری را که خود رسول خدا (ص) انجام نداده است، من چگونه

انجام دهم؟ عمر گفت: به خدا سوگند، خیر و صلاح در همین است، و او مرتّب در این باره به من مراجعه می کرد، تا این که خداوند در این باره به من شرح صدر داد و با عمر هم عقیده شدم، زید می گوید: در حالی که عمر ساکت نشسته بود، ابو بکر به من گفت: تو جوانمرد عاقل و مورد اطمینان هستی، و در دوران رسول خدا (ص) نوشتن وحی را به عهده داشتی، اینک جمع آوری قرآن را به عهده بگیر، زید می گوید: به خدا قسم! اگر ابو بکر مرا به انتقال کوهی از جایی به جای دیگر وا می‌داشت، از اینکار آسانتر بود، این بود که به او گفتم: چگونه دست به کاری می‌زنید که خود رسول خدا (ص) انجام نداده است؟! او گفت: به خدا قسم صلاح در این است، پس من مرتب به او مراجعه می کردم، تا این که خداوند شرح صدری که به آن دو داده بود، به من نیز عنایت فرمود».

طبق روایت صحیح بخاری و صحاح دیگر، ابو بکر، زید را انتخاب کرد، تا جمع آوری قرآن را به کمک حافظان دیگر قرآن، به عهده گیرد، و سبب این انتخاب امور گوناگونی بود، اوّل این که در بین صحابه به شهرت علمی و فقاهتی داشت، ثانیا او از کاتبان وحی دایمی پیامبر (ص) بود، و از کسانی نبود که فقط یک یا دو بار وحی را نوشته بودند، و لقب «کاتب وحی» برای آنان تشریفاتی بود. ثالثا، او از کسانی بود که قرآن را حفظ کرده و در سینه خود جمع آوری نموده بود، بنابر این شایستگی نگارش قرآن را پس از حفظ آن، داشت و دلیل چهارم، همان طور که قبلا گفتیم او در سالی که نبی اکرم (ص) به جانب حق شتافت، قرآن را به آن حضرت عرضه داشت.

و به این ترتیب «زید» عهده دار باری گران شد، گرانتر از به دوش

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹

کشیدن کوهها، زیرا او مسؤولیت حمل سنگین‌ترین موازین هدایت بشری را، که تا هنگام از بین رفتن آسمانها و زمین، امانت خدا در نهاد بشری است پذیرفت.

و کسی به تنهایی نمی‌تواند چنین بار گرانی را به دوش گیرد، از اینرو زید برای انجام این کار مهمّ از حافظان بزرگوار، از صحابه پیامبر (ص) کمک جست، و در راه جمع آوری قرآن بهترین و کاملترین روش را پیمود، به این ترتیب با این که خود حافظ قرآن بود امّا هرگز تنها به محفوظات خود و حافظان دیگر بسنده نکرد، بلکه به یک مسأله مادّی که با حواسّ درک می‌شد- نه این که تنها با قلب حفظ شود- تکیه کرد، و آن این بود که: محفوظات خود را با مکتوبات عهد رسول اللّه (ص) مطابقت می‌داد، و دو نفر را به شهادت می خواند، تا گواهی دهند، که این نوشته در عهد آن حضرت، نیز همین طور بود، و به دستور آن جناب املا شده بود و تمام آیات قرآن را به همین روش پیگیری کرد، هیچ آیه را نمی‌نوشت، مگر این که مکتوب آن را از زمان پیغمبر (ص) می‌دید، و دو نفر هم شهادت می‌دادند، که آن را در زمان حضرت همین طور دیده و نقل کرده‌اند، و یا این که آن را در نزد دو نفر می یافت، که این خود شهادت کامل از آن دو نفر بود.

و به این ترتیب تمام قرآن با این روش جمع آوری شد، و هر آیه‌ای پس از گواهی دو نفر در کنار سایر آیات قرار می گرفت، مگر دو آیه که فقط یک نفر یعنی «خزیمهٔ بن ثابت انصاری» بر آن شهادت داد لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ «همانا رسولی از جنس شما برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می‌آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و بر مؤمنان رؤوف و مهربان است» ۱۴.

که این آیه فقط نزد «خزیمه بود و پیامبر (ص) در مقام تکریم به او فرموده بود: «گواهی تو به منزله گواهی دو نفر است».

به روایتی آیه:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا «برخی از مؤمنان بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملا وفا کردند، پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا در راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار (فیض شهادت) ایستادگی کردند و هیچ عهد خود را تغییر ندادند» ۱۵. نیز فقط نزد خزیمه بود.

این روش زیـد بن ثـابت- آن مؤمن حافظ قرآن- در جمع آوری قرآن بود، که ابو بکر، او و هر کس را که او می‌خواست، برای این امر برگزید.

در اینجا سخنی را از «زید» در رابطه با روش او نقل می‌کنیم، او- طبق روایت «بخاری»- می گوید:

«من گرد آوری قرآن را آغـاز کردم. و آنهـا را از رقـاع، اکتاف، عسب ۱۶ و سـینه افراد جمـع آوری می‌کردم، پس دو آیه از سوره توبه یعنی (لقد جاء کم رسول من انفسکم ...») را نزد «خزیمه انصاری» یافتم که نزد غیر او نیافتم.

درباره آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ ...» نیز در روایت بخاری آمده است:

«از زیـد بن ثابت نقل شده که وقتی ما مصـحفها را نسـخه برداری می‌کردیم، آیه ای از سوره احزاب را در آنها یافتیم- در حالی که خود آن آیه را از رسول خدا (ص) شـنیده بودم- این آیه را فقط نزد «خزیمه انصاری» یافتم کسـی که خداوند شهادت او را به جای شهادت دو نفر قرار داده است».

«قرطبی» در توضیـح ایـن دو روایـت گفتـه است که: روایت اوّل- آن چنـان که بخـاری و ترمـذی گفتهانـد، در ارتبـاط بـا نخسـتین گردآوری قرآن (زمـان ابو بکر) است که مربوط به دو آیه از سوره توبه است، و روایت دوّم که مربوط به یـک آیه از سوره احزاب است در ارتباط با گردآوری دوّم قرآن (عهد عثمان) است.

از ایـن جـا مطلـب دیگری نیز به دست می‌آیـد و آن این که جمـع آوری دوّم قرآن به سـبک جمـع آوری اوّل بـوده است، یعنی هر آیه‌ای پس از آن که مکتوبش از زمان پیامبر (ص) یافت می‌شد، و دو نفر آن را تصدیق می‌کردند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱

یـا نزد دو نفر یـافت می‌شـد- که این خود به منزله تصـدیق دو نفر است- آن را در کنـار سایر آیات قرار می‌دادنـد و جمع آوری در دوران زمامداری عثمان به عمل آمد.

امّا ممکن است کسـی بپرسـد که: چرا در جمع آوری اوّل تمام آیات به حدّ نصاب (شـهادت دو نفر) رسـید، امّا در جمع آوری دوّم همه آیات به این حدّ نرسید؟

پاسـخ آن است که ممکن است یکی از دو نفر شاهد در مدینه حضور نداشـته است، یا از دنیا رفته بوده است، اما به هر حال خداوند خود نگهبان قرآن است، به طوری که چنین وعده‌ای داده و او به وعده‌اش وفادار است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «محققا ما خود قرآن را فرو فرستادیم و ما خود آن را پاسداریم» ۱۷.

از این رو، «خزیمه انصاری» که پیامبر (ص) تصدیقش را به جای تصدیق دو نفر قرار داده بود، جمع آوری دوّم را چون اوّل تصدیق کرد، بنابر این جمع آوری دوّم قرآن نیز به حدّ کامل نصاب رسید.

ما سـخن مربوط به این کار بزرگ را که در آن ابو بکر و عمر شرکت داشتند، و بار آن را زید بن ثابت به همراه جمعی از مهاجران به دوش کشیدند، رها نمی‌کنیم، تا این که دو واقعیت موجود را که حاکی از اجماع همه امّت در حمایت از قرآن کریم و جلوگیری از هر گونه تحریف، دگرگونی و جابجایی و نیز نگهـداری و حفاظت آن توسّط خداوند سـبحان، و الهام او به مؤمنان برای اهتمام و حفاظت قرآن می‌باشد، به اثبات برسانیم.

اوّل این که، نگـارش قرآن توسـط زیـد (رض) نخستین نگارش نبود، زیرا در عهـد رسول خـدا (ص) تمام قرآن نگارش یافته بود، و زید آنها را باز نویسـی کرد، نخستین کار زید- که قبل از او انجام نشده بود- جسـتجو از رقعه‌ها و اسـتخوانهایی بود که قرآن بر آن

نوشته شده بود، و کسب اطمینان از صحت آنها به سبب گواهی دو نفر بر صحت نسخه‌ای که در آن یک آیه یا بیشتر یافت می‌شد، و به سبب محفوظات خود زید و دیگر حافظان قرآن که تعداد زیادی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲

بودند، بود بنابر این کسی نمی‌تواند بگوید که زید در جمع آوری قرآن تکیه به اصول عینی ثابت نداشته است، خیر، تمام نوشته‌های او از اصول ملموس و استوار گرفته شده است.

بنابر این قطعا تمام نوشته‌های زید همان چیزهایی است که در دوران رسول اللّه (ص) نوشته شده بود و خود حضرت آنچه را روح القدس (جبرئیل) بر او آورده بود، «کتّاب وحی» دیکته کرد.

و چنانچه نگارش دوّم قرآن (توسط عثمان) با نوشته‌های زمان رسول خدا (ص) مقابله شده باشد، قهرا مصحف عثمانی که به خط اوست و تا امروز باقی مانده است مطابقت کامل با نخستین نوشته‌های قرآن دارد، بنابر این، نباید قاری قرآن حرفی را کم و زیاد کند و گرنه از روشی که در زمان پیامبر (ص) بوده و به امضای آن حضرت رسیده، خارج شده است، البته اختلاف قراءت که سبب اختلاف در صورت و اشکال نطق می‌شود، ضرری ندارد.

دوّم این که کار «زید» فردی نبود بلکه یک کار گروهی بود که با همکاری بزرگان اصحاب پیامبر (ص) صورت پذیرفت، به این صورت که او خواسته خود را به مردم اعلام داشت، تا این که هر کس، هر مقدار از قرآن به صورت مکتوب نزد اوست، بیاورد آنان هم که به قرآن عنایت داشتند، به جانب زید روی می‌آوردند، و او نیز به جانب آنان، و جمعیت زیادی برای این امر مهّم در اطراف او گرد آمدند، و از هیچ گونه تلاش و همکاری در این زمینه دریغ نکردند.

وقتی نگارش قرآن توسّط زید پایان یافت مردم در مورد آن به گفتگو پرداختند، و آن را به رسمیت شناختند، چه این که هم از نظر کتابت و هم از نظر حفظ در سینه‌ها در حد تواتر بود، و عینا همان قرآنی بود که در زمان رسول خدا (ص) به صورت پراکنده وجود داشت. و باکی نیست که دشمنان این موضوع را اقرار کنند یا نه، این اعتقاد ماست، و شبهه بیجا، آسیبی به برهان قطعی ندارد. بلکه واقعیات آشکارند، و حجّتها ثابت و استوار، و این موضوع از بدیهیات عقلی است، و فردی که در امور عقلی دچار تردید می‌شود، در واقع

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳

خود را گمراه ساخته است، نه دیگری را، و همیشه حق آشکار است و باطل پوچ.

پس تعجبی از دشمنان گمراه نیست، تعجب بسیار از کسانی است که در طلب حقیقت بیراهه می‌روند و به روایات ساختگی و دروغ تکیه می‌کنند و لا حول و لا قوة الا باللّه.

جمع آوری قرآن در عهد عثمان یا «احرف سبع»

۱۸ تمام قرآن در دوران ابو بکر و عمر جمع آوری شد، عمر آن را نزد «حفصه» به ودیعه گذاشت، تا محفوظ بماند، و به آن رجوع شود، نه برای تلاوت، زیرا تلاوت از زمان رسول خدا (ص) تا آن زمان ادامه داشت، و مردم آن را از زبان یکدیگر به سبک ترتیل، دریافت می‌نمودند. همان طوری که از شخص پیامبر (ص) دریافت می‌کردند، زیرا هدف این بود که متن قرآن و تلاوت آن در سینه‌های مؤمنان محفوظ بماند.

متن مکتوب قرآن فقط یکی است، بدون هیچ گونه تغییر، امّا از جهت قرائت مختلف است و گفته‌اند که: قراءت متواتر مورد قبول نیست، مگر این که بدون کم و زیاد مطابق با متن مکتوب باشد، و این شامل همه قرائتها می‌شود.

و در ابتدای نزول قرآن اجازه داده شد که قرآن به هر هفت لهجه از زبان عرب از یمنی گرفته تا نزاری قراءت شود، زیرا رسول خدا

(ص) به همه آنها آشنایی داشت، از اینرو «بخاری» نقل کرده است که «قرآن به هفت لهجه نازل شده است که شش لهجه آن نسخ شده، و یکی از آنها باقی مانده است».

و «مسلم» از «ابی بن کعب» روایت کرده است که: «پیامبر اسلام (ص) در «اضاءهٔ بنی غفار» (که برکه کوچکی متعلق به آنان بود) به سر می‌برد، که جبرئیل آمد و عرض کرد: خداوند فرمان می‌دهد که قرآن را به یک لهجه بر امّت خود بخوان؛ حضرت فرمود: من از خداوند مسألت دارم که از این امر درگذرد، و بر امّت من ببخشاید، زیرا آنان توان این امر را ندارند، جبرئیل بازگشت و گفت: خداوند فرمان می‌دهد که قرآن را به دو لهجه بر امّت خود بخوان، حضرت باز طلب بخشش و گذشت نمود، و این که امت از این امر عاجزند، برای مرتبه سوم جبرئیل آمد و گفت: خداوند دستور می‌دهد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴

که بر امّت قرآن را به سه لهجه بخوانی، باز حضرت تقاضای گذشته را تکرار کرد، چهارمین بار جبرئیل آمد و گفت: خداوند متعال دستور می‌دهد که قرآن را بر امت به هفت لهجه قراءت کن و به هر کدام از آنها که بخوانند صحیح است».

و «ترمذی» از «ابّی بن کعب» روایت کرده است که: «رسول اللّه (ص) جبرئیل را ملاقات کرد و فرمود: ای جبرئیل! در میان مردمی بی‌سواد مبعوث شده‌ام که در میان آنان پیرزن و پیرمرد و غلام و کنیز و مردمی که نمی‌توانند کتابی را بخوانند وجود دارد، جبرئیل در جواب من گفت: ای محمّد (ص)! قرآن به هفت لهجه نازل شده است». و این حدیث صحیح و معتبر است.

«قرطبی» در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» می‌گوید: در مدارک اصلی نظیر بخاری، مسلم، موطأ، ابی داود، نسائی و غیر آن از مصنفات و مسندات داستان «عمر» با «هشام بن حکم» نقل شده است، که «عمر» وی را دید که قرآن را به لهجه‌ای که تاکنون نشنیده بود، قراءت می‌کرد، پس «عمر» او را نزد «رسول اللّه» (ص) برد و آن حضرت قراءت هر دو را تصدیق کرد، و فرمود: «همانا قرآن به هفت لهجه نازل شده است».

وقتی که ما در این اخبار صحیح تأمل کنیم درخواهیم یافت که عربها نمی‌توانستند لهجه قرآن را تلفّظ کنند، چه این که در میان آنان پیرمردان و پیرزنانی بودند که فقط به لهجه خود سخن می‌گفتند، و نمی‌توانستند به لهجه‌ای که آن را نمی‌شناختند و سابقه آن را نداشتند تکلّم کنند، بنابر این باید مدّتی لهجه قرآن را تمرین می‌کردند، تا با آن مأنوس شوند و بتوانند به آسانی آن را بخوانند.

«ابن جریر طبری» و بسیاری از راویان گفته‌اند: مقصود از «احرف سبع» (در روایات مزبور) لهجه‌ها یا لغات مضری، ربعی، نزاری، قرشی، و غیره است و این تفسیر با آنچه که در تاریخ در مورد جمع آوری قرآن توسّط عثمان رسیده سازگار است، جمع آوریی که عثمان ناگزیر از آن بود و علی (ع) هم آن را پسندید و فرمود: اگر من هم به جای او بودم به همان روش عمل می‌کردم.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵

«قرطبی» می‌گوید: همه لهجه‌های قرآن باقی است و هیچ لهجه‌ای نسخ نشده است.

امّا به نظر من با شواهد تاریخی موجود، فقط لهجه قریش باقی مانده است، و عثمان مصحف خود را بر طبق آن نوشته است، قبل از او نیز قرآن همین گونه بود،- و چنان که خواهیم گفت- مصحف او با مصحفی که نزد «حفصه» بود تفاوتی نداشت.

ما قبل از این که به کار عثمان در مورد قرآن بپردازیم، دو حقیقت را که آثار نبوی و قرائن تاریخی بر آن شاهد است، یادآوری می‌کنیم:

اوّل این که در آنچه که در زمان پیامبر اسلام (ص) نوشته شد، هیچ گونه تغییری راه نیافته است، و لهجه‌های هفتگانه مربوط به قراءت قرآن بود، نه کتابت آن، اجازه پیامبر (ص) نیز در همین مورد بود.

دوّم این که فلسفه اجازه پیامبر (ص) برای قراءت قرآن به لهجه‌های هفتگانه، مراعات حال امت بود، تا زبان آنان نرم شود و بتدریج بتوانند مطابق لهجه‌ای که خداوند علیم، آن را برای زبان قرآن انتخاب کرده بود تلفظ کنند، یعنی لهجه قریش، که بیشتر کلمات

قرآن به این لهجه نازل شده است، بنابر این لهجه قریش، زبان ادب در زمان جاهلیت و زبان اسلام به شمار می‌آید، و از حسن اتفاق عالی‌ترین کلام در لباس عالی‌ترین لهجه عرب که زبان شعر و ادب است نازل می‌شود.

می پردازیم به جمع آوری قرآن توسّط عثمان، و رابطه آن با جمع آوری ابو بکر و عمر:

جریان از این قرار بود که در زمان عمر- با این که وی دست به دامان صحابه به خصوص بزرگان آنها می‌شد، و آنان را از رها کردن مکّه و مدینه باز می داشت- ولی آنان اعم از مهاجر و انصار به اطراف پراکنده می‌شدند.

از این رو مردم در قراءت قرآن دچار اختلاف شدند. برخی از آنان قرآن را به لهجه‌ها یا زبانهای مختلفی می‌خواندند که به طور موقّت و برای تسهیل در فراگیری قراءت زبان اصلی قرآن تعیین شده بود، و در واقع، قرآن به یک زبان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶

نازل شده است گرچه در سایه آن قراءتهای متواتر و پراکنده به وجود آمد، نظیر حذف یا اثبات همزه در تلفظ آن چون کلمه «الأرض» و «الارض» و این اختلاف در مصحف عثمان نیز باقی ماند، و نظیر اختلاف در شکل، که هر شکلی دلالت بر معنای صحیحی می‌کند که ممکن است مراد قرآن همان باشد و در مجموع همه آن شکلها صحیح است، چون کلمه «أنفسکم» به «ضم فاء» و «أنفسکم» به «فتح فاء» و مثل واژه «فتبیّنوا» به قرار گرفتن حرف باء بعد از تاء و «فثبتوا» به قرار گرفتن ثاء بعد از تاء و بعد باء و سپس تاء.

اختلاف قاریان شهرهای مختلف در زمان عثمان، غیر از اختلاف قراءتی بود که الان در نزد ما مشهور است، بلکه اختلاف در لغاتی بود که در ابتدا اجازه بکار بردن آنها داده شده بود، و برخی از قاریان از نسخ آن در آخرین قراءتهای جبرئیل بر رسول خدا (ص) بی‌اطلاع بودند.

این نزاع به شدّت اوج گرفت، و هر کسی قراءت دیگری را باطل محض و قراءت خود را صحیح و بر حق می‌پنداشت. و چنین نزاعی بین اهل عراق و اهل شام در گیر و دار جنگ ارمنستان با آذربایجان پدید آمد، پس هر کدام قراءتی را که به آنان رسیده بود خواندند و اختلاف به حدی رسید که هر کدام دیگری را تکفیر می‌کرد و از یکدیگر بیزاری می‌جستند.

در این میان «حذیفه بن یمان»- بنا به نقل بخاری و ترمذی- وقتی از این غزوه مراجعت کرد، قبل از رفتن نزد خانواده خود به جانب عثمان شتافت و گفت:

«این امّت را قبل از این که نابود شوند دریاب!» عثمان پرسید: از چه نظر؟

پاسخ داد: در مورد کتاب خدا، من در این غزوه حضور داشتم و اختلاف مردم شام و عراق و حجاز را شاهد بودم که آنان یکدیگر را تکفیر می‌کنند. و من می‌ترسم که آنان در کتاب خودشان دچار اختلاف شوند همان طوری که قوم یهود به این سرنوشت گرفتار شد.

این موضوع عثمان و دیگر مؤمنانی را که آن را شنیده بودند نگران و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷

بیمناک ساخت، امّا این نگرانی هرگز در اراده آنان خللی وارد نکرد، بلکه اراده آنان را قوی‌تر ساخت، و به دنبال آن عثمان برای حلّ این مشکل کمر همّت بست.

او نسخه‌ای را که نزد «حفصه» نگهداری می‌شد به نزد خود خواست تا الگویی باشد برای داوری در اختلافات، و هیأتی را متشکل از صحابه بزرگ که حافظ قرآن بودند تعیین کرد که در رأس آنان «زید بن ثابت» نخستین گرد آورنده قرآن و فرد مورد وثوق و اطمینان در هر کلمه و آیه قرآن، قرار داشت.

وقتی که عثمان او را به اینکار بزرگ فرا خواند به او گفت: من مرد فصیح و خردمند یعنی سعید بن عاص را به کمک تو می‌فرستم،

پس شما دو نفر قرآن را بنویسید و هر کجا توافق نظر نداشتید به من مراجعه کنید. وقتی آن دو به آیه شریفه:

إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ ۱۹ رسیدند زید گوید: من آن را «تابوه» خواندم و سعید بن عاص، آن را «تابوت» وقتی به عثمان رجوع کردیم، آن را «تابوت» نوشت.

عثمان سه نفر را به کمک «زید» فرستاد، که عبارت بودند از: «عبد اللّه بن زبیر»، «سعید بن عاص»- که نامش گذشت- و «عبد الرحمن بن حارث» و به این سه نفر که از قریش بودند گفت: هر جا با «زید» اختلاف کردید آن را به لهجه قریش بنویسید، چه این که قرآن به زبان آنها نازل شده است.

گویا عثمان به این چهار نفر نیز بسنده نکرد، بلکه کسانی را که با قرآن آشنایی داشتند، برای کتابت آن به معاونت آنان برگزید.

«ابن عساکر» نقل می‌کند که روزی عثمان برای مردم سخنرانی کرد، و از آنان خواست که هر کس نزد او چیزی از کتاب خدا هست، بیاورد.

وی اضافه می‌کند که به دنبال این سخنرانی، هر کس که ورقه یا پوستی که قرآن بر آن نوشته شده بود، داشت، آن را نزد عثمان آورد، تا تعداد زیادی جمع شد، سپس هر کدام را جدا جدا فرا خواند، و آنان را این گونه سوگند داد:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸

«آیا این را از رسول خدا (ص) شنیده‌ای، و حضرت آن را بر تو املاء کرده است؟» و بدین گونه نقل آیات، متقن و استوار می‌گردید، نظیر مصحف اوّل که توسط زید و یارانش جمع‌آوری و نزد «حفصه» به امانت گذاشته شده بود.

سرانجام کار جمع آوری قرآن توسط زید و همکارانش به پایان رسید، امّا عثمان به این نیز اکتفا نکرد، بلکه برای حصول نهایت درجه اطمینان و وثوق، مصحف حفصه را حاضر کرد، و مصحف جدید را با آن مطابقت داد، پس آن دو را با هم- بدون یک حرف کم و زیاد- موافق دید، و این متوافق به حدّی بود که برخی از علما پنداشته‌اند که مصحف عثمان، ناسخ مصحفی بود که از عمر نزد حفصه به ودیعه گذاشته شده بود، و در بعضی از روایات نیز از باب کم توجهی به این موضوع اشاره شده است اما در حقیقت نسخ نبود، بلکه یک کاوش و بررسی همه جانبه از تمام نسخه‌های موجود بود، و این توافق کامل بین مصحف اوّل و مصحف عثمان، دلیل قاطعی است بر صدق و راستی جمع کنندگان و نیز بر تواتر قرآن هم از نظر کتابت و هم از نظر حفظ و بدین گونه خداوند قرآن را حفظ کرد.

«طبری» گوید: در گردآوری اخیر قرآن، مصحفی که نزد حفصه بود، به عنوان راهنما قرار داده شد.

قرطبی گوید: این حرف صحیح است به این معنا که پس از جمع آوری قرآن توسط زید و برخی از مؤمنان به دستور عثمان، برای اطمینان از صحت آن به مصحف حفصه مراجعه شد، که پس از مقابله با قاطعیت، صحت هر دو آشکار شد، و این سبب توهّم نسخ شد.

در این جا دو مطلب قابل ملاحظه است، اولاً هدف عثمان از تکرار جمع آوری قرآن این بود که آن را به یک لهجه از «حروف سبعه» یا لهجه‌های هفتگانه، یعنی همان لهجه‌ای که به صورت مکتوب از پیامبر (ص) روایت شده بود، بنویسد تا مسلمانان در این جهت متّحد شوند، و از هر گونه اختلاف نظر مصون بمانند و همچنین مصحف موجود با آنچه که در عهد رسول اللّه (ص) نوشته شده، هماهنگ باشد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹

در تفسیر قرطبی آمده است که: «بسیاری از دانشمندان مثل «داودی» و «ابن ابی صفره» گفته‌اند قراءتهای هفتگانه‌ای که به «قراء سبعه» منسوب است غیر از «احرف سبعه» ای است که صحابه قراءت می‌کردند و قراءتهای هفتگانه مربوط است به یک لهجه از «احرف سبعه» یعنی، همان لهجه‌ای که عثمان مصحف خود را بر اساس آن جمع آوری کرد، این موضوع را «ابن نحاس» و دیگران

ذکر کرده‌اند».

ثانیا، عثمان با تدوین و جمع آوری قرآن ریشه فتنه را قطع کرد، و کاری را که باید انجام می‌گرفت، انجام داد، و به این جهت از مصحف خویش چند نسخه به تعداد سرزمینهای عربی تهیه کرد و به هر سرزمین از مصر و شام و مکّه و یمن و بحرین و بصره و کوفه، یک نسخه را به عنوان نسخه مادر فرستاد و در مدینه نیز نسخه‌ای را به عنوان نسخه مادر برای همه نسخه‌ها یا (نسخه امام) و مرجع اساسی برای دولت، و داور برای همه مصحف‌ها باقی گذارد.

با توجّه به این که نسخه موجود در مدینه به عنوان اصل و اساس برای مصحف‌های دیگر در نظر گرفته شده است، باید گفت: که هیچ اختلافی بین آنها نبود، زیرا آن نسخه داوری برای سایر نسخه‌ها بود و آنها صورتهایی از یک نسخه واحد بودند.

قابل ملاحظه است که عثمان مصحف را بدون نقطه و شکل نوشت، نظیر مصحفی که نزد حفصه بود، و نقطه و شکل پس از آن در قرآن پدید آمد؟

علّت ذکر این مطلب این بود که قرآن غیر از «احرف سبعه» دارای قراءتهای گوناگون (قراءات سبع) بود، و از آن جا که باید مصحف مکتوب با تمامی این قراءتها که به طور متواتر ۲۰ نقل شده‌اند، سازگار باشد، قهرا باید بدون نقطه و شکل باشند، چنانچه در اختلاف قراءت در «انفسکم» و در «فتبینوا» به آن اشاره کردیم، چه این که اگر دارای نقطه و شکل باشد، احتمال دو قراءت از بین می‌رود.

علت دیگر یادآوری این مطلب آن است که اساس در تواتر قرآن حفظ و نگهداری آن در سینه‌هاست نه در نوشته‌ها، تا این که از هر گونه کم و زیاد شدن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰

مصون بماند، پس اگر قرآن دارای نقطه و شکل باشد، دیگر طالب قرآن از این که کسی قرآن را برایش بخواند بی‌نیاز می‌شود، و در نتیجه تواتر صحیح که مقتضی اجازه گرفتن از کسی که قرآن را بر او خوانده است می‌باشد، به وجود نمی‌آید شاهد مطلب این است که برخی از کتابهایی که به نوشته آنها اعتماد شده است و در سینه‌ها نگهداری نشده‌اند، مورد تحریف واقع شده‌اند.

علّت سوّم ذکر آن این است که ترتیل قرآن که از پیامبر اکرم (ص) به جای مانده است حتمی است، چنانچه خداوند فرموده است: وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلًا ۲۱ و این مطلب جز به این که قرآن بر استادی قراءت شود و او آن را از نظر حفظ و قراءت و ترتیل تأیید کند، تمام نمی‌شود.

روایاتی که به تدوین و جمع آوری قرآن مربوط می‌شوند از نظر سند صحیح و از نظر متن روشن و خالی از هر گونه تردید است، و از آن سه مطلب قطعی به دست می‌آید.

اوّل این که متنی که نزد حفصه بود، همان متنی بود که زمان رسول اللّه (ص) نوشته شده بود و همان متن بدون کم و زیاد در مصحف عثمان نوشته شد.

دوّم این که قرآن به لهجه قریش نوشته شده است، و لهجه قریش همان لهجه‌ای است که قراءت بر اساس آن، استقرار یافته است، قراءت آن به لهجه‌های دیگر جهت تسهیل و عادت کردن به لهجه قریش بوده است در تفسیر «قرطبی» آمده است که «معنای این که قرآن به لهجه قریش نازل شده است به حسب اغلب موارد است- و اللّه اعلم- زیرا لهجه غیر قریش در قراءتهای صحیح نظیر اثبات همزه و غیر آن، وجود دارد در حالی که قریش همزه را بکار نمی‌برد».

نتیجه این که الفاظ و روشهای قرآنی به لهجه قریش نازل شده است، و لکن حرکاتی چون همزه و اماله و غیر آن که بر ساختمان کلمه عارض می‌شود، به لهجه‌های غیر قریش آمده است، که همه آنها از پیامبر (ص) نقل شده است.

مطلب سوّم این که باید همه قراءتهای قرآن مطابق با متن مصحف عثمان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱

باشد، و تردید در آن کفر، و زیاد کردن بر آن ناروا است، و همین قرآن متواتر و جاودانه تا روز قیامت است.

بـا این واقعیّتهای ثابت و متواتر در بین همه نسلها پیرامون جمع آوری و تـدوین قرآن پس چرا برخی روایات عجیب و دور از معنای تواتر قرآن کریم در کتابهایی چون «البرهان» زرکشی و «الاتقان» سیوطی دیده می‌شود؟

کتابهایی که همه گونه روایت را از حق و باطل جمع کرده است همانند کسی که در شب تاریک هیزم و مار را با هم جمع می‌کند. و این روایات هرگز در شأن قرآنی که دارای بنایی عالی و لطیف و از هر گونه عیب و نقصی پیراسته است، نمی‌باشد؟

دانشـمند بزرگ اسـلامی «مصـطفی صادق رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن» در رابطه با انگیزه پیـدایش این گونه روایات می‌نویسد، «ما هیـچ گونه روایتی را بـدون اختلاف و ردّ و تأویل نمی‌یابیم به جز احادیث مربوط به الفاظ قرآن، که به اعتقاد همه به طور متواتر نقـل شده‌انـد، و همه راویان در آن توافق دارنـد، زیرا که قرآن اساس دین است و اختلافی در مورد آن به وجود نیامـد، مگر پس از گسترش فتنه‌هـا و بـدعتها، و بـازگشت بعضـی از مردم به نفاق که از جاهلیت اوّلی به مراتب بـدتر بود و بیشترشان از راه حق و یقین منحرف و نسبت بـه قـوانین و حـدود الهی گسـتاخ شدنـد، و فتنه‌هـا و شـبهات از همـه سـو به آنـان روی آورد و در نـتیجه هر کس می‌خواست قرآن را طبق مذهب و نظر خویش تفسیر و توجیه کند، و آنان هرگز به هدف خود نمی‌رسیدند، مگر این که در روایات دست می‌بردنـد و امر ناپسـندی را در آن جـای می‌دادنـد، به طوری که می‌توانسـتند هر باطلی را تأویل کننـد و به کرسـی بنشاننـد و همچنین جز از راه جعل سـخنانی درباره هر چیزی و مبالغه و پافشاری در مذمّت آن چیز که این سخنان نه از آن خداست و نه از آن پیامبر او، و نه اهل حق از آن اطلاعی دارند و نه آنها را حق می‌دانند، این امکان وجود نداشت.

و به نظر ما بیشتر اینها از افتراءات ملحدین است، و گروه غالیان نیز بر آن افزودند، آنان فرقه‌های زیادی هسـتند، و از روی دشمنی با یکدیگر در آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲

اختلاف کردند، و همه آنان قرآن را شاهد و دلیل بر مدّعا و مذهب خود می‌دانند، و در مرتبه بعد ساخته دست گمراهان و متعصبان در نظرات خود- چه حق باشـد و چه باطـل- می‌باشـد و سپس این کـار توسـط راویـان ضـعیف که اساسـا حق را از باطل تشـخیص نمی‌دهنـد، و یا غفلتی که بر آنان عارض شـده، مانع تشـخیص آنها شـده است ادامه پیـدا کرد به هر حال همه اینها سیاهی و ظلمتی است که روی هم انباشته شده است و کسی که خداوند او را هدایت نکرده است، از نور حق محروم است» ۲۲.

در مـورد آنچـه که این نویسنده بزرگ ذکر کرده است نمی‌تـوان تردیـد کرد، زیرا این روایـات را کسـانی گردآوری کرده‌انـد که نمی‌تواننـد فرق بین شتر نر و ماده، و بین هیزم و افعی را تشـخیص دهند، البته آنان زمانی این کار را کردند که با دسـیسه‌های پنهانی یهود، فتنه‌ها از هر سو سرازیر شده بود، و این اشخاص عبارت بودند از غالیان فرقه‌های اسلامی و راویانی که نمی‌توانستند بین حق و باطل تشخیص دهند و یا از حق چشم پوشی می‌کردند.

شاهـد بر مطلب این است که غلاهٔ به عثمـان طعنه می‌زننـد و می‌گوینـد: او در اوج اختلافات، مصـحف را جمع آوری کرد و آن را نمونه اصلی قرار داد، و اختلاف را با نوشته‌های دوران رسول اللّه (ص) از بین برد.

«علی (ع)» که پس از عثمان ریشه فتنه را از بین برد می‌فرماید:

«ای مردم از خـدا پروا داشـته باشـید! و در مورد عثمـان به ناحق سـخن نگوییـد که چرا قرآنها را سوزانـد، به خـدا سوگنـد قرآنها را نسوزاند مگر در حضور ما صحابه رسول خدا (ص)».

و از «عمر بن سعید» نقل شده است که علی (ع) فرمود:

«اگر من در زمان عثمان حاکم مسلمین بودم، همان کاری را انجام می‌دادم، که وی انجام داد».

سوزاندن مصاحف توسط عثمان

۲۳ فتنه به اوج خود رسیده بود، و کسانی که به دنبال فتنه بودند و آن را ایجاد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳

کرده بودند در آن غوطه‌ور شده بودند، و افرادی به خاطر انتقام از اسلام- که سرزمینهای آنان را فتح کرده و قلب بیشتر مردم را به نور هدایت گشوده بود- منافقانه تظاهر به اسلام می‌کردند، آنان برای رسیدن به این هدف، قرآن را انتخاب کردند، تا بتوانند اسلام را از ریشه و اساس منهدم و ویران سازند؛ پس برای از بین بردن قرآن و نور آشکار الهی و ریسمان حق دست به کار شدند.

روش آنان در این مورد احیاء «احرف» نسخ شده قرآن بود، و بدین وسیله در میان مسلمانان رخنه کردند، چیزی را که مهجور و از بین رفته بود، زنده کردند و آن را رواج دادند، و در مسائل متواتر و قطعی ایجاد شک و تردید کردند.

از اینرو عثمان به مبارزه با آنان برخاست و شرّ آنان را از ریشه برکند، و مصحف امام را به روشی مطمئن و دور از هر گونه شک و گمان جمع آوری و تدوین کرد، و مصحفی را که در دوران او نوشته شد همان مصحفی بود که در دوران ابو بکر و عمر نوشته شده بود، و آنچه در دوران آن دو نوشته شد، همانی بود که در زمان رسول اللّه (ص) املاء شده و در سینه اصحاب حفظ گردیده بود.

تا این که کار جمع آوری قرآن توسط عثمان زمانی به پایان رسید، در شرایطی که گروهی از صحابه رسول اللّه (ص) که بسیاری از آنان حافظ قرآن بودند از جمله علی (ع) و معاذ بن جبل آن را دیدند و با دلیل آن را پذیرفتند، بنابر این تواتر کامل و حفاظت تام نسبت به کتاب خدا صورت گرفت.

آنچه باقی ماند، از بین بردن سایر مصاحف بود، زیرا آنان به لهجه غیر قریش بود و یا مخلوطی از لغت قریش و لغات دیگر، پس عثمان همه مصاحف را جز مصحف امام و مصاحفی که از آن نسخه برداری شده بود، سوزاند، تا مردم به غیر از آن رجوع نکنند و به غیر او اعتماد نداشته باشند، و اگر مصحفهای دیگر باقی می‌ماند مورد بحث و محاجه و در نتیجه اختلاف و فتنه و تردید قرار می‌گرفت و خداوند کتابش را از هر گونه تردید و نقص حفظ کرد.

و به این ترتیب عثمان، همه نوشته‌های قرآنی را سوزاند و چیزی از آن را باقی نگذاشت، و چنانچه «ابن جریر طبری» نگاشته است، مصحف حفصه را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴

که نزد او امانت بود و برای مصحف عثمان الگو، در موعد مقرّر به وی باز گرداند.

اما وقتی عثمان از دنیا رفت «عبد اللّه بن عمر» دستور داد که آن مصحف را نیز بسوزانند. در روایت دیگری آمده است که: حفصه در دوران خلافت معاویه از دنیا رفت، و والی مدینه «مروان بن حکم» مصحف او را سوزاند.

به هر حال، این عثمان بود که دستور داده بود که پس از درگذشت حفصه، مصحف او را بسوزانند.

در این جا جای این پرسش است که اگر عثمان مصاحف دیگر را به خاطر این که سبب فتنه بوده است و در آن لهجه‌هایی غیر از لهجه قریش دیده می‌شد، سوزاند؛ پس چرا بر آن شد که مصحفی که نزد حفصه بود، سوزانده شود، با این که آن را راهنما و میزان برای مصحف خویش و سایر نسخه‌هایی که به دستور او نوشته می‌شد، قرار داده بود؟

پاسخ این است که: چون «حفصه» به آن مصحف علاقمند بود و می‌خواست نزد او بماند و عثمان نمی‌خواست او را ناراحت کند، لذا آن را به وی برگرداند، و لکن از طرفی می‌ترسید که مصحف حفصه به دست نااهلان بیفتد و در آن محو و اثباتی صورت پذیرد و ادّعای تحریف در مصحف عثمان شده و به محاکمه کشیده شود، و طبیعهٔ مصحف حفصه صلاحیت این کار را داشت، از

این رو عثمان دستور داد که پس از درگذشت حفصه، آن مصحف را بسوزانند، و اگر در زمان حیاتش این کار را نکرد به خاطر احترام به او بود، بنابر این هم نسبت به قرآن جانب احتیاط را گرفت و هم حفصه را نیازرد.

ترتیب آیات و سوره‌ها

دانشمندان همگی بر این مطلب اتفاق دارند که آیات قرآن به دستور الهی مرتّب شده است بدین گونه که هرگاه آیه‌ای نازل می‌شد، رسول اللّه (ص) به کاتب و صحابه‌اش دستور می‌داد که آن را در فلان جا از فلان سوره قرار دهند، و با این کار آن آیه به سرعت با آیات دیگر ترکیب و تنظیم می‌شد، که این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵

خود نوعی اعجاز است و نشانه این امر که فرستنده قرآن یک نفر است، یعنی خدای سبحان، و نیز دستوری می‌داد که آیات مکّی در سور مکّی و آیات مدنی در سور مدنی قرار داده شود، مگر بعضی از آیات مدنی که در سور مکّی قرار می گرفت، و به آن آگاهی داده می‌شد.

این موضوع مطابق اجماع علماست، و آخرین باری که پیامبر (ص) قرآن را بر جبرئیل قراءت کرد به همین ترتیب بود، و کسی که منکر این مطلب شود، یا در صدد تغییر آن برآید، منکر ضروری دین شده است، و از چهار چوب اسلام خارج، و در آن تغییر و تبدیل ایجاد کرده است.

پس، این ادّعاهای انحرافی مبنی بر ترتیب قرآن به حسب نزول یا به حسب موضوعات، خروج از اسلام است، که برخی از افرادی که برای اسلام عظمتی قائل نیستند، آن را ترویج و انتشار می‌دهند زیرا آنان قرآن را تکه تکه می‌کنند و با تنزیل و وحی الهی به ستیز برمی‌خیزند، و این خروج از حوزه اسلام است. ۲۴

امّا ترتیب سوره‌ها؛ واقعیت این است که مصحف امام به همین ترتیب کنونی بوده است، و گفته‌اند، همین ترتیب را «زید بن ثابت» پسندیده و ابو بکر و عمر و صحابه پیامبر (ص) و نیز عثمان با آن موافقت کرده‌اند، بنابر این باید بدون هیچ تغییر و تصرفی، از آن پیروی کرد. گاهی گفته می‌شود که مصحف برخی از صحابه به ترتیب دیگری بوده است مثل مصحف «ابّی» و مصحف «علی بن ابی طالب (ع) که طبق نقل «ابن ندیم» در «الفهرست»، مصحف آن حضرت به ترتیب نزول بوده است و نخستین آیه آن «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ» بوده که اوّلین آیه‌ای است که بر پیامبر (ص) نازل شده است.

امّا آخرین باری که قرآن بر جبرئیل عرضه شد به همین ترتیب کنونی بوده است، یعنی: بقره، آل عمران تا آخر ...

قرطبی در تفسیرش می‌نویسد: «ابن وهب» در «جامع» خود می گوید: از «سلیمان بن بلال» شنیدم که می گفت: از «ربیعه» سؤال شد چرا بقره و آل عمران که مدنی هستند در ابتدای قرآن آمده‌اند، در حالی که هشتاد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶

و چند سوره قبل از آن دو نازل شده است؟ «ربیعه» در پاسخ گفت: بلی آن دو بر سوره‌های دیگر مقدم شده‌اند، و این ترتیب به دستور فردی است که آگاهی به ترتیب و تألیف قرآن دارد [یعنی رسول اللّه (ص)]، و اصحاب نیز همان ترتیب را پیروی کردند»

«ابن مسعود» می گوید: «هر کس از شما می‌خواهد الگو و اسوه‌ای برای خود برگزیند، اصحاب رسول اللّه (ص) را الگو و امام قرار دهد، چه این که دارای نیکوترین دلها، و عمیق‌ترین دانش، و کمترین تکلّف، و مستقیم‌ترین راه، و بهترین حال می‌باشند؛ خداوند آنان را برای مصاحبت با پیامبرش و اقامه دینش برگزید، و آنان به راه راست هدایت شده‌اند».

«امام مالک» می گوید: قرآن به همان ترتیبی که صحابه از رسول خدا (ص) شنیده بودند، گرد آوری شد.

«ابو بکر انباری»- بنا به نقل قرطبی- خاطر نشان ساخته است که:

«قرآن یک باره به آسمان دنیا فرستاده شد، و سپس به تدریج در طول بیست سال بر پیامبر (ص) نازل شد، بدین گونه که: سوره یا آیه در مقام پاسخ به سؤال افراد نازل می‌شد، و جبرئیل پیامبر (ص) را به محل دقیق آن واقف می کرد. پس نظم و ترتیب سوره‌ها مانند نظم و ترتیب آیات و حروف می‌باشد، و همه آنها از ناحیه رسول (ص) و به دستور خداوند است، بنابر این هر کس سوره‌ای را مقدّم یا مؤخر بدارد مانند کسی است که نظم آیات را به هم زده و در حروف و کلمات تغییر ایجاد کرده است، و خرده‌ای بر اهل حق نیست که «بقره» را بر «انعام» مقدم می‌دارند. با اینکه «انعام» زودتر نازل شده است، زیرا آنان این ترتیب را از رسول اللّه (ص) گرفته‌اند، آن حضرت می فرمود: این سوره را در فلان محلّ از قرآن قرار دهید، و در واقع جبرئیل او را به محلّ آیات راهنمایی می کرد».

از این روایات متعدد و یکدست که همگی آنان دلالت بر توقیفی بودن ترتیب سوره‌ها دارند، معلوم می‌شود که مصحف امام مطابق آخرین عرضه قرآن کریم است، که هیچ گونه باطلی در آن راه ندارد.

امّا با روایاتی که در مورد مصحف «ابّی» و مصحف «علی بن ابی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷

طالب» آمده است چه باید کرد؟

در این زمینه می‌توان دو گونه پاسخ داد:

اوّل: ما روایاتی را معتبر می‌دانیم که اکثریت قریب به اتفاق آنها را قبول دارند، که این خود شاهد بر سستی سایر روایات است، پس به خاطر ضعف سند نباید مورد اعتماد قرار گیرند.

دوّم این که می‌توان گفت که مصحف ابّی و علی (ع) قبل از عرضه اخیر بوده‌اند، امّا پس از عرضه اخیر سوره‌ها در آن مصاحف نیز در جای خود قرار گرفتند، این مطلب را «قرطبی» و غیر او اختیار کرده‌اند، «قرطبی» می گوید:

«امّا روایاتی که در مورد اختلاف مصحف «ابّی» و علی (ع) و عبد اللّه بن مسعود رسیده است، پس اینها مربوط به قبل از عرضه آخرین ترتیب است، ولی بعد از آن رسول اللّه هر جا از مصاحف آنها که بر طبق آخرین ترتیب نبود، به همان ترتیب، تنظیم کرد».

نتیجه بحث این که ترتیب سوره‌های قرآن نظیر آیات به فرمان الهی صورت پذیرفته است.

قراءتهای مختلف قرآن

می دانیم که قرآن به قراءتهای مختلفی خوانده می‌شود، مثل اختلاف در حرکت آخر کلمات یا در بنای کلمه یا در وقف آخر کلمات یا در همزه کلماتی چون «الارض» که گاهی وصل و گاهی قطع قراءت می‌شود و ...

بدین جهت ذکر دو نکته ضروری است:

اوّل این که همان گونه که قبلا- خاطر نشان ساختیم، منظور از قراءتهای متواتر قرآن لهجه‌های هفتگانه نیست، بلکه بر طبق نظریه‌ای که محققانی چون «طبری» و غیر او به آن رسیده‌اند همه قراءتها به یک زبان و لهجه منتهی می‌شوند، همان لهجه‌ای که مصحف حفصه بر طبق آن نوشته شده بود و عثمان نیز به همان لهجه مصحف خود و نسخه‌هایی را که به سرزمینهای اسلامی فرستاد،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸

جمع آوری و تدوین کرد؛ همان لهجه‌ای که در زمان ابو بکر و عمر قرآن بر طبق آن نگارش یافت، و نزد حفصه به امانت گذاشته شد.

دوّم این که این قراءتها در نهایت برمی‌گردد به ترتیلی که از ناحیه ذات اقدس الهی تعیین شده است، و خداوند در قرآن کریم آن را به خود نسبت داده است «وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا» ما قرآن را با ترتیل و ترتیب خاص نازل کردیم ۲۵ پس اینها اصواتی هستند که از پیامبر

(ص) به جا مانده‌اند و اگر موسیقی- چنانچه این تعبیر صحیح باشد- در آن دیده شود، اصوات قرآنی است که ما در آن از پیامبر (ص) پیروی می‌کنیم، پس آنچه در قرآن از مدّ و غنّه، آوردن همزه و نیاوردن آن، اماله و اقامه دیده می‌شود همگی مأثورند، زیرا قراءت، سنت پیروی شده است و اختلاف قراءتهای صحیح و متواتر از صحابه‌ای است که پیامبر (ص) قرآن را بر آنان خوانده است.

و روش اداء کلمات را که از خداوند یاد گرفته، به آنان آموخته است آنجا که می‌فرماید:

لاـ تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ «ای رسول در حال وحی با شتاب و عجله زبان به قراءت مگشای (بلکه تا خاتمه وحی صبر کن) که ما خود قرآن را مجموع و محفوظ داشته‌ایم و به تو می‌خوانیم، و آنگاه که برخواندیم تو پیرو آن باش پس از آن بر ماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم» ۲۶.

قراءتی را که خداوند به پیامبرش وعده می‌دهد همان ترتیل است یعنی قراءتهای مأثور از صحابه پیامبر (ص) که از خود آن حضرت دریافت کردند و آن حضرت نیز از خداوند.

و تمام این قراءتها که با یکدیگر تفاوت دارند، همه از یک منبع شیرین و چشمه گوارا نشأت می‌گیرند و آن همان تلاوت پیامبر (ص) است که از خداوند دریافت کرده است و هرگز اختلاف و ناهماهنگی در معانی یا تباین در الفاظ نیست، بلکه اختلاف در امور زیر است:

اوّلا در شکل آخر کلمه یا بنای آن، از چیزهایی که در فصاحت کلمات

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹

عربی دخالت دارند، و فصیح‌ترین لغت عرب آن است که الفاظ آن مرتّب و عباراتش همسان و آهنگش موزون و بین الفاظ و معانی آن هماهنگی باشد.

ثانیا در مدّ حروف از حیث مدّ طولانی و کوتاه و مدّ لازم و غیر لازم و تمام اینها با حفظ هماهنگی در نطق در یک قراءت است، پس هر قراءتی با الفاظش از جهت بنای کلمه و از جهت طول و قصر مدّ هماهنگ است.

ثالثا در اماله و اقامه حروف، مانند وقوف به اماله در تاء مربوطه و عدم اماله در آن.

رابعا در نقطه و ساختار کلمه نظیر آیه شریفه: ۲۷ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ در این آیه دو قراءت متواتر نقل شده است، یکی «فتبینوا» و دیگری «فتثبتوا» که در اینجا با یکدیگر برخورد کرده‌اند، قراءت اوّل تبیّن و جستجوی مطلق را طلب می‌کند، و قراءت دوّم روش تبیّن را که عبارت از تثبیت به کمال باشد نشان می‌دهد پس اگر راهی برای اثبات کلام فاسق نبود، باید مردود شناخته شود، و آنچه از روی گمان و بدون دلیل قاطع گفته شود قابل قبول نیست، و این هر دو قراءت به سند متواتر رسیده است و جای هیچ گونه تردیدی در آن نیست، بنابر این یکی از دو قراءت مفسّر دیگری است.

خامسا در زیادی بعضی از حروف مثل «واو» و «من» در یک قراءت و نبود آن در قراءت دیگر، البتّه این نوع اختلاف بسیار کم است و من آن را جز در دو مورد ندیده‌ام، در این زمینه «ابن جزری» امام قراء متأخرین- متوفای سال ۸۲۳ ه‍- می نویسد: «ابن عامر» که یکی از قراء سبعه به شمار می‌آید آیه ۶۹ یونس را این گونه قراءت کرده است «قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً» و غیر او «و قالوا اتخذ اللّه ولدا» خوانده‌اند، و در مصحف «شام» نیز «واو» ذکر نشده است.

مورد دیگر «ابن کثیر» این آیه را (و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار) ۲۸، و دیگران «تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ» قراءت کرده‌اند.

مفهوم کلام «ابن جزری» این است که هر دو قراءت متواترند، و از این جا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰

می توان به یک مسأله اساسی پی برد، و آن این که:

مصاحف در این مورد اتّحاد کامل نداشتند، به طوری که نمی توان گفت همه آنها از مصحف امام که توسط عثمان در دار الخلافه نگهداری می‌شد، نسخه برداری شده باشند، روایات بر این مسأله اتفاق دارند که مصحف امام توافقی با مصحف شام که بر طبق قراءت «ابن عامر» بود، نداشت، زیرا مصحف شام در حذف «واو» با همه مصاحف دیگر از جمله مصحف امام فرق داشت، بنابر این در چنین موردی باید به مصحف امام و نسخه‌هایی که از او نقل شده است رجوع کرد، مصحفی که مطابق با مصحف زمان ابو بکر و عمر می‌باشد، مطابق با همان مصحفی است که در عهد رسول اللّه نوشته شده است.

و همین اختلاف در افزودن کلمه «من» در قراءت «ابن کثیر»، که با مصحف مکی موافق است، و نیفزودن آن در سایر مصاحف از جمله مصحف امام، مشاهده می‌شود.

نتیجه این که مصحف امام (مصحف مدینه) الگو و مادر محسوب می‌شود، و هر چه با آن و اجماع مطابق باشد مورد قبول است، و هر چه با آن موافق نباشد قابل تأمّل است و چه بسا ردّ کردن آن بهتر است مگر این که گفته شود قراءت به زیادی «من» متواتر است نه واحد و شاذّ.

به همین جهت «قرطبی» در مقام جمع بین اضافه کردن و حذف آن می گوید: «هر جا اختلافی بین «قراء سبعه» در کم و زیاد کردن حروف پیدا شد به خاطر آن است که هر کدام از آنان به آنچه در مصحفش رسیده و آن را روایت کرده اعتماد نموده است، زیرا عثمان در برخی از نسخه‌ها حرفی را می‌نوشت امّا در بعض دیگر این کار را نمی کرد تا بفهمانند که همه اینها صحیح و قراءت بر طبق هر یک از آنها جایز است.

راویان قراءتها

قراءتها در دوران صحابه معروف بود، و همگی آن را از شخص رسول اللّه (ص) فرا گرفته بودند، و ما پیش از این خاطر نشان ساختیم که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۱

مصحف عثمان و مصحف ابو بکر و عمر و آنچه که در زمان پیامبر (ص) نوشته شده بود همگی بدون نقطه و شکل (اعراب گذاری) بودند، به این خاطر بود که بتواند در برگیرنده همه قراءتها باشد، و نیز قاری قرآن به مکتوب بسنده نکند، بلکه آن را از طریق قراءت بشنود و دریافت کند تا اینکه سند به طور صحیح به رسول اللّه (ص) برسد. برخی گفته‌اند: اساسا خط در زمان آن حضرت بدون نقطه گذاری و شکل بود، زیرا زبان عربی زبان روشن، فصیح و آشکارا سخن گفتن است، و از هماهنگی در الفاظ و یکنواختی در اسالیب برخوردار است، بنابر این تکیه گاه این زبان نوشته‌ها نیست بلکه به خواندن و آهنگهای آن و هماهنگی عبارات است، بدون این که لفظ از معنی یا معنی از لفظ بیگانگی داشته باشد.

امّا از زمانی که زبان بیگانه به زبان عربی رسوخ کرد نقطه گذاری و اعراب قرآن در دوران عبد الملک بدون کنارگذاشتن قراءتها آغاز شد، وی در این کار تنها بر نوشته‌ها تکیه نمی‌کرد بلکه بعلاوه دستور می‌داد تا یک حافظ قرآن هم آن را بخواند و بدین گونه جمع نقطه و اعراب گذاری قرآن و تواتر روایت قراءتها امکان پذیر شد. و انواع قراءتهایی که از پیامبر (ص) نقل شده بود شناخته شد و در میان صحابه کسانی بودند که قرآن را برای مردم می‌خواندند و وجوه قراءتها را به آنان می‌آموختند.

تعدادی از صحابه به این کار شهرت یافتند، آنان به میدانهای جنگ نمی‌رفتند تا مردم را آموزش دهند و آنان را در دینشان آگاه سازند و قرآن را بر آنان بخوانند.

از جمله آنان می‌توان از «عثمان بن عفان» و «علی بن ابی طالب» (ع)- مرد شجاع اسلام- که به خاطر جهاد علم و قرآن از جهاد با شمشیر دست کشید و نیز «ابی بن کعب» و «زید بن ثابت» و «عبد اللّه بن مسعود» و «ابو الدرداء» نام برد.

و بسیاری از صحابه و تابعین، قراءتها را از آنان آموختند و قرآن را به روشهای گوناگون قراءت می‌کردند، که همه آنها با آنچه که به دستور پیامبر (ص) نوشته شده بود، مطابق بودند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۲

و چون اساتید قراءت از صحابه، در حال انقراض بودند، تابعین عهده‌دار این مسؤولیت بزرگ شدند و حق مطلب را ادا کردند، و ظاهر این است که استاد قرآن آن را به قراءتهای گوناگون بر طالب قرآن می‌خواند، تا او هر قراءتی را که برایش آسانتر است با دقّت و درستی، انتخاب کند، بنابر این صحابه و بزرگان تابعین قرآن را به همه وجوه قراءتها، می‌خواندند، امّا طالب قرآن هر کدام را که زبانش بدان روانتر بود، انتخاب می‌کرد.

پس از دوره صحابه و تابعین، گروهی از مسلمانان پاک، جانشین آنان شدند که هر کدامشان تنها در خصوص یکی از قراءتها تخصص و مهارت پیدا کردند، زیرا وقتی که حفظ و مهارت در همه قراءتها از عهده صحابه و بزرگان تابعین برنیاید، چگونه آنان توانایی چنین کاری را خواهند داشت، چه این که به طور طبیعی و به تدریج عربها از برداشتن این بار سنگین شانه خالی می‌کردند، از اینرو هر کدام از قرّاء فاضل از طبقه پایین‌تر تابعین، و تابعین آنان از یک قراءت خاصّ استفاده کردند. تا به آسانی بتوانند آن را تلفظ کنند و آنان آن قراءتها را به طور متواتر نقل می‌کردند و افراد از گوشه و کنار به حضور آنان می‌آمدند و قراءتی را که هر کدام از قرّاء می‌خواندند، فرا می‌گرفتند.

در میان این گروه که جانشین صحابه و تابعین آنها در قراءت قرآن بودند، هفت نفر به شهرت خاصی رسیدند، که پس از «ائمه قرّاء» قرار گرفتند.

آنان عبارت بودند از: ۱- «عبد اللّه بن عامر» متوفّای سال ۱۱۸ ه. ق.

۲- «عبد اللّه بن کثیر» متوفّای سال ۱۲۰ ه. ق. ۳- «عاصم بن مهدله اسدی» متوفّای سال ۱۲۸ ه. ق. ۴- «ابو عمرو بن علاء شیخ الرّواة» متوفّای سال ۱۵۴ ه. ق. ۵- «حمزة بن حبیب زیات عجلی» متوفّای سال ۱۵۶ ه. ق. ۶-

«نافع بن نعیم» متوفّای سال ۱۶۹ ه. ق. ۷- «علی بن حمزه کسائی» امام الکوفیین متوفای سال ۱۵۹ ه. ق.

قراءتهای این هفت نفر مورد اتفاق و در حدّ اجماع است و هر کدام دارای سند و طریق متصّل و متواترند، که در علم قراءتها محفوظ است، و همه مسلمین بر تواتر آن اتّفاق دارند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۳

برخی از علمای علم قراءت و اهل فنّ، سه فرد دیگر را به «قرّاء سبعه» ملحق کرده‌اند، که قراءت آنان صحیح و در حدّ تواتر نقل شده است، این سه نفر عبارتند از: «ابو جعفر یزید بن قعّاع» متوفّای سال ۱۳۲ ه. ق. ۲-

«یعقوب بن اسحاق حضری» متوفّای سال ۱۵۸ ه. ق. ۳- «خلف بن هشام».

که قراءتهای اینها با قراءتهای «قرّاء سبعه» مجموعا ده قراءت کامل می‌شود.

اقسام قراءت

باید دانست که فقط قراءتهای متواتر دارای اعتبارند، چه این که آنها مناسب با تواتر قرآن، و نگهداری آن در بین همه طبقات و نسلها تا قیامت، و جلوگیری از تردید و شک هستند، به طوری که هیچ گونه باطلی در آن راه پیدا نکند، زیرا قرآن کتابی است که هیچ گونه باطلی، چه از پیش رو و چه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته نازل شده است. و خداوند وعده حفظ آن را داده است «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» ۲۹. و او هرگز، برخلاف وعده عمل نمی‌کند.

امّا با همه اینها علمای علم قراءت می‌گویند دو نوع قراءت دیگر داریم که یکی از طریق آحاد و دیگری از طریق شاذ بر ما

رسیده‌اند، گرچه این دو نوع قراءت به درجه اعتبار نرسیده‌اند و یا در شأن قرآن نیستند.

از این رو قراءتها را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

نوع اوّل؛ قراءت متواتر، که برای تلاوت قرآن حجت است و هیچ مؤمنی حق انکارش را ندارد، و اگر از «زمخشری»- متوفّای سال ۵۳۸ ه. ق.-

انکار بعضی از قراءتها نقل شده است، در حقیقت آنها قراءت متواتر نیستند، و گرنه در شأن فردی چون زمخشری انکار متواتر نیست، و کسانی که خواسته‌اند از کلمات مثل او چنین چیزی به وی نسبت دهند، در واقع خود را به ریسمانی سست آویخته‌اند که سرانجام آنان را در جهنم فرو خواهد برد، و در پی طوفانی که آن را ویران کننده می‌پندارند، پرواز می‌کنند، امّا هرگز به آن نمی‌رسند، و هلاک می‌شوند، و «زمخشری» هیچ گاه قراءت متواتر را انکار نمی‌کند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۴

و قراءت متواتر سه شرط دارد:

اوّلا مطابق با «مصحف امام» باشد، زیرا که مصحف امام اساس و مرجع است و صورت واقعی قرآنی است که در عصر رسول اللّه (ص) نوشته شده است، پس با التزام به آن، قرآن از جهت قراءت و کتابت متواتر می‌شود، و خدای سبحان تا قیامت نگهبان آن است.

ثانیا از جهت سند تواتر داشته باشد، بدین گونه که گروهی آن قراءت را از گروه دیگر نقل کنند، و به همین ترتیب تا به زمان پیامبر (ص) برسد.

ثالثا موافق با روش ثابت در لغت عرب باشد، البته معنای این جمله این نیست که گفتار علمای نحو در صحّت، حاکم بر قرآن باشد، زیرا این قرآن است که حاکم بر آنهاست، و او بالاترین حجت برای علمای نحو در اثبات مدّعاهایشان است، بلکه منظور این است که قراءت، در مفردات و جمله‌ها و عبارتها مخالف با اسلوب عربی نباشد.

نوع دوّم قراءت غیر متواتری است که به طریق آحاد نقل شده و به مرتبه تواتر نرسیده است، و راویان آن عادل بوده‌اند و در مورد آنان شائبه تخطئه در رفتار و گفتار نیست، قرآن را به این نوع قراءت می‌توان خواند، خصوصا اگر مطابق با قراءت متواتر باشد امّا به شرطی که موافق با مصحف امام باشد، پس این نوع قراءت در واقع متواتر با روش لغت عرب موافق است.

نوع سوّم قراءت شاذّ که با مصحف امام مخالف است، و به سند معتبر، حتی به طور آحاد، ثابت نشده است.

نظر من این است که در بین انواع قراءتها فقط قراءت متواتر مورد پذیرش است.

در این جا تذکر یک نکته لازم است و آن این که:

برخی در مورد قراءتهای هفتگانه که به «قراء سبعه» منسوب است، گفته‌اند که در بین آنها قراءت شاذ نیز دیده می‌شود، اگر چه رویهم رفته دارای قراءتهای متواتر است.

در این زمینه «صادق رافعی» در «اعجاز القرآن» می نویسد:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۵

«هیچ کدام از قراءتها بدون قرائت شاذ نیستند، حتی قرائتهای سبع که در آنها نیز قراءت شاذ به چشم می‌خورد».

باید این قراءت را با دو قراءتی که در یکی «واو» زیاد شده و گفته‌اند مطابق با مصحف شام است و در دیگری «من» اضافه شده، و گفته‌اند موافق با مصحف مکّه است، مقایسه کرد.

فایده تعدّد قراءتها

چنـانکه قبلا خاطر نشان ساختیم قراءتها عبارتنـد از ترتیل و تلاوت قرآن که خداونـد آن را به زبان پیامبرش به ما آموخته است، زیرا خداوند ترتیل را به او تعلیم داده، و آن را به خود نسبت داده و فرموده است «وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا» ۳۰ آیات خود را بر تو مرتب به ترتیبی روشن فرسـتادیم. و پیـامبر (ص) و پیروانش را نیز به این ترتیب فرمـان داده است وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ۳۱ و به تلاـوت آیات قرآن با توّجه کامل مشـغول باش، بنابر این قراءتهایی که قرآن بر طبق آنها نازل شده است انواع و اقسام همین ترتیل است، و همان گونه که ذات حق معانی قرآن را از استفهام به تقریر و از استنکار و توبیخ به تهذیب و تأدیب باز گردانیده است، و همانطور که آیات خود را به صورتهای مختلف بیان کرده و فرموده است:

وَ كَذلِكَ نُصَرِّفُ الْآياتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «و این چنین آیات را در شـکلهای گوناگون بیان می‌داریم بگذار که آنها بگوینـد تو درس خوانـده‌ای، هـدف ما این است که آن را برای کسانی که آگاهی دارنـد روشن سازیم» ۳۲ همچنین تلاوت و ترتیل آن را به صورتهای گوناگون باز گردانیـده است، به طوری که ترتیل در هماهنگی صوت و یکنواختی نطق به چشم می‌خورد، و تنوع این همـاهنگی از ارتفـاع و مـدّ طویـل گرفته تا خفض و مـدّ قصـیر، شبیه به هماهنگی در موسـیقی است، گر چه بالاتر از آن است، زیرا ساخته دست بشـر نیست، و این تنوع و گوناگونی خواننده قرآن را در مرحله‌ای قرار می‌دهد که گویا آن را با عظمتش و شکوه بیانش و دقت معانی‌اش چون سرودی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۶

می‌خواند.

مسأله دوّمی که در مورد گونـاگونی قرائتهـا- غیر از تواتر و ثبوت آن از جـانب خـدای بزرگ توانا- به نظرم می‌رسـد این است که می‌بینیم اختیـار یکی از قراءتها در محلّ کمکی است برای توضـیح معنی و مناسب است با مفهوم و مؤدّی، مثلا قراءت اماله در مورد «لین» و خطاب ملایم مناسب است و خواننده دانا و آگاه آن را در مورد تهدید و انذار به کار نمی‌برد، و یا در سوره حاقّه با وقف به تـاء مرتکب «لین» نمی‌شود، زیرا متنـاسب با موضوع تهدیـد که تمامی سوره را فرا گرفته، نیست، ما وقتی این مطلب را فهمیـدیم که برخی از قرّاء آن را به لین قراءت کردند، و بعد متوجّه خطای خود شدند، و دیگر نزد ما آن را تکرار نکردند.

مسأله سوّم در مورد تعدّد قراءتها علاوه بر مسأله مراعات مقتضای معانی و علاوه بر ترتیل یعنی موسیقی قرآن- اگر این تعبیر صحیح باشـد، بـا این که قرآن دارای مقـامی بالاـتر و عـالیتر است- این است که تعـدّد قراءت موجـود سـهولت و راحـتی قـاری عرب زبـان می‌شود، زیرا گاهی قراءتی بر او سخت است و طبیعت یا سلیقه لغوی او توان آن را ندارد.

و در این جـا در مورد تعـدد قراءتهـا مسـأله چهارمی نیز وجود دارد، و آن این نیست که: مجموع دو قراءت- که هر دو نیز مربوط به قرآن هستند- با یک لفظ دلالت بر دو معنای غیر متضاد می‌کنند، مثلا قراءت «لقد جاءکم رسول من انفسکم» ۳۳ به ضم «فاء» به این معنی دلالـت دارد که پیـامبر (ص) از عرب است و آنـان قوم او و خویشان نزدیک یا دور وی هسـتند، و اگر قراءت به فتـح «فاء» در کنـار آن جمع شود، معنی آیه این می‌شود که: آن حضـرت از بهترین و با شـرافت‌ترین آنان است، بنابر این دو قراءت در یک کلمه بالصـراحه دلالت بر دو معنای غیر متضاد دارند، و هر دو صحیح و راست هستند، چه این که پیامبر (ص) از ملّت عرب بود و از خود آنـان، و افکـار و احساسـات او بـا افکـار و احساسـات آنـان مرتبـط بود، و او بـا آنـان آمیخته و نزدیک بود، و در عین آمیختگی، از برجسته‌ترین و برترین آنان بود. به همین گونه همه انبیا از برترین

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۷

مردم بودند آنها کسانی هستند که از امور پست گذشته و به اوج خوبیها رسیده‌اند.

برخی پنداشـته‌اند که قراءت «أنفسـکم» به فتـح فـاء بر هر دو معنی دلالت دارد یعنی این که هم پیامبر (ص) از بهترین قریش است و هم این که از آنان است.

در پاسخ می گوییم این قراءت بالصّراحه دلالت بر شرافت و برتری آن حضرت بر آنان دارد، امّا دلالت صریحی بر معنی دوم یعنی که حضرت از آنان است ندارد.

و گاهی اختلاف قراءت موجب توضیح کامل معنی می‌شود، بدون این که قصوری در یکی از دو قراءت به تنهایی باشد، و لکن با دو قراءت بیان کامل می شود، مثل آیه شریفه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا ۳۴ که «فتثبتوا» نیز قراءت شده است، و بدون تردید معنای آیه بنا بر مجموع دو قراءت این می‌شود که قول فرد سخن چین یا موذی یا مفسد در میان مردم، فوری تصدیق نشود، و احیانا سخن او موجب برانگیختن احساسات سرکش که فساد بدون دلیل را دنبال دارد، نشود. پس خدای متعال ما را متوجّه این نکته می‌سازد که تصدیق جائز نیست مگر بعد از فحص و تحقیق، و تحقیق روشهای گوناگونی دارد، اوّل از راه اثبات به وسیله برهان و دلیل، و دوّم از راه قراین و سوّم از راه ارتباط حوادث موجود با خبر نقل شده و ...

بنابر این، آیه بر طبق قراءت «فتبینوا» دلالت می کند بر وجوب تبیّن به روشهای گوناگون، و بنابر قراءت «فتثبتوا» دلالت می کند بر وجوب تبیّن به سالمترین روش، یعنی شناخت حقیقت از راه سخن راستگویان مؤمن.

فایده دیگر اختلاف قراءت این است که گاهی یک قراءت بیانگر حکمی است، و قراءت دیگر بیانگر حکمی متمّم حکم اوّل، در نتیجه احکام در مختصرترین عبارت که همان تغییر قراءت و اختلاف در لحن ترتیل و آهنگ شیوا و عالی قرآن است نمایان می‌شود.

نویسنده بزرگ «مصطفی صادق رافعی» در این زمینه می گوید:

«دلیل سوّمی که مربوط به اعجاز قرآن می‌شود این است که: گاهی الفاظ با اختلاف اندکی در شکل، صلاحیت برای استنباط حکم، یا تحقیق در زمینه معنایی را معانی از شریعت را دارد، از اینرو قراءتها برای فقها در جهت استنباط و اجتهاد حجت و دلیل هستند، و این امتیاز تنها ویژه قرآن کریم است که هیچ لغوی و یا اهل بیان قدرت تصوّر آن را ندارد تا چه رسد به این که شریعتی را با این روش بیان کنند.

و لذا می‌بینیم که فقها در استدلالات فقهی می گویند: حجّت در این مطلب فلان قراءت است و این قراءت منافات با قراءت دیگر ندارد، و چه بسا قراءت دیگر دلالت بر حکم دیگری که هیچ گونه منافات با حکمی که قراءت مورد استشهاد بر آن دلالت می کند، ندارد. و در نتیجه آیه با دو قراءت بر دو حکم دلالت می کند، و این خود معجزه اعجاز است که نمونه آن در کلام مردم پیدا نخواهد شد، امّا در کلام آفریدگار مردم چرا.

در این جا کلام خود را در زمینه قراءتها با سخن یکی از صحابه به نام «عبد اللّه بن مسعود» به پایان می‌بریم؛ او می گوید:

«در مورد قرآن نزاع نکنید، چه این که در آن تضادی نیست و نابود نمی شود و بر اثر تکرار کهنه نمی‌شود، و قرآن شریعت اسلام و حدود و فرایض آن است و اگر یکی از دو قراءت به چیزی امر کند و دیگری از آن نهی کند، گرچه در ظاهر اختلاف و تضاد است ولی در واقع جامع دو حکم است و هرگز اختلافی در حدود و فرایض یا قانونی از قوانین اسلام نیست، و ما گاهی نزد رسول خدا (ص) در قراءت با هم نزاع می کردیم، پس حضرت دستور می‌داد تا آیه را بر او بخوانیم، بعد به ما اطلاع می‌داد که همه شما درست و نیکو می خوانید، و اگر کسی از رسول خدا (ص) به قرآن آشناتر بود، هر آینه سراغ او می‌رفتم، تا دانشم افزون شود، و من هفتاد سوره را از زبان آن حضرت شنیدم و همان طور قراءت کردم، و می‌دانستم که قرآن در ماه رمضان بر ایشان عرضه می‌شود، تا سال آخر عمر آن حضرت فرا رسید و قرآن دوباره بر ایشان عرضه شد، و هر گاه فارغ می‌شد بر ایشان می‌خواندم، و حضرت می‌فرمود: تو نیکو

می خوانی».

خدایا! ما را به برکت قرآن حفظ کن، و همان گونه که وعده داده‌ای آن را برایمان نگه دار. چرا که تو خلف وعده نمی کنی. و ما را برای عمل به آن موفق بدار.

---

(۱) علق/ ۱- ۵.

(۲) یونس/ ۱۶- ۱۷.

(۳) یونس/ ۳۷- ۳۸.

(۴) هود/ ۱۳.

(۵) فرقان/ ۳۲.

(۶) قیامت/ ۱۶- ۱۹.

(۷) حجر/ ۹.

(۸) مزمل/ ۴.

(۹) نحل/ ۴۴.

(۱۰) نحل/ ۶۷.

(۱۱) روم/ ۳۸.

(۱۲) نحل/ ۹۰- ۹۲.

(۱۳) ردّه به کسر راء و تشدد دال است است از «ارتداد» و اصحاب ردّه- بنا بر آنچه نقل شده- دو دسته بودند، دسته اول کسانی بودند که از دین برگشتند و آنها نیز دو طایفه بودند، یکی یاران مسیلمه و دیگری کسانی که از اسلام به جاهلیت برگشتند، و صحابه پیغمبر (ص) برای جنگ و به اسارت بردن آنها اتفاق کردند و دسته دوم: از دین برنگشتند، ولی وجوب پرداخت زکات را منکر شدند، و آن را اختصاص به زمان پیامبر (ص) دادند. مجمع البحرین ماده رود- م.

(۱۴) توبه/ ۱۲۸- ۱۲۹.

(۱۵) احزاب/ ۲۳.

(۱۶) رقاع، جمع رقعه، دارای معنی گسترده‌ای است و شامل برگ کاغذ یا درخت و گیاه و پوست حیوانات می‌شود.

اکتاف، جمع کتف به معنی استخوان شاه، معمولاـ استخوان شانه شتر و یا گوسفند را پس از خشک شدن به صورتی آماده می‌ساختند که بتوانند روی آنها بنویسند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۰

عسب، این کلمه جمع عسیب و آن عبارت از جریده و چوبه نخل است که برگهای آن را می کندند، و در قسمت پهنای آن، قرآن را می‌نوشتند. پژوهشی در قرآن کریم از دکتر سید محمد باقر حجّتی ص ۲۱۵- م.

---

(۱۷) حجر/ ۹.

(۱۸) روایت نزول قرآن بر هفت حرف از نظر شیعه قابل استناد و قبول نیست و از نظر حکم نیز دارای ارزش نمی‌باشد، رجوع شود به تفسیر تبیان ج ۱، ص ۷ و تفسیر البیان ص ۱۷۱. و ...- م.

(۱۹) بقره/ ۲۴۸.

(۲۰) نقلهای پیاپی و فراوان و یقین‌آور را، که ناقلان آن در کثرت به حدّی باشند که یقین‌آور باشد «تواتر» گویند، و هر چیزی که بدین‌گونه نقل شده به دست دیگران برسد «متواتر» نامند، عقیده معروف در میان شیعه این است که قراءتها به طور متواتر و یقین‌آور به پیامبر (ص) منتهی نمی‌شود بلکه بعضی از آنها یک نوع اجتهاد از طرف خود قاریان بوده است، رجوع شود به البیان ص ۱۵۱ و ... م.

(۲۱) فرقان/ ۳۲.

(۲۲) اعجاز قرآن، ص، ۴۲.

(۲۳) در مورد سوزاندن مصاحف توسط عثمان و بررسی آن به کتاب «پژوهشی در تاریخ قرآن کریم» نوشته سید محمد باقر حجّتی، ص ۴۵۵ رجوع شود- م.

(۲۴) برخی از محققین شیعه معتقدند که ترتیب قرآن طبق اجتهاد صحابه بوده است، مانند مجلسی و محدث نوری، رجوع کنید به پژوهشی در تاریخ قرآن، محمد باقر حجتی، ص ۶۹- م.

(۲۵) فرقان/ ۳۲.

(۲۶) قیامت/ ۱۶- ۱۹.

(۲۷) حجرات/ ۶.

(۲۸) توبه/ ۱۰۰.

(۲۹) حجر/ ۹.

(۳۰) فرقان/ ۳۲.

(۳۱) مزمل/ ۴.

(۳۲) انعام/ ۱۰۵.

(۳۳) توبه/ ۱۲۸.

(۳۴) حجرات/ ۶.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۱

بخش دوّم اعجاز قرآن

اشاره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۳

اوضاع و احوال اعراب در برخورد با پیامبران (ع)

اشاره

مورّخین درباره استقبال و پذیرش عرب از مکاتب پیامبران گذشته سخن رانده‌اند، به طوری که یکی از مورخین و سیره نگاران گفته است: نوح (ع) و نیز ادریس، صالح، شعیب، هود، ابراهیم و اسماعیل- علیهم السلام- در میان قوم عرب برانگیخته شدند و بنابر این می‌توان گفت: سرزمین عرب مهد رسالت الهی است.

و این خود دلیل و نشانه‌ای است بر این که: عربها مردمی با فرهنگ و مکتبی بوده‌اند، و ما در کتابی که در خصوص «سیره رسول

خدا (ص)» نگاشته‌ایم، این موضوع را در بحث «فلسفه رسول اکرم (ص) در میان عرب» به خوبی توضیح داده‌ایم.

گرچه اعراب در عصر رسالت محمّد (ص) بیشتر، بدوی و صحرانشین بودند تا متمدن و شهرنشین، چرا که در بیشتر سرزمینهای عرب یا صحرای عربی- به استثنای یمن، حیره و سرزمینهای مجاور بلاد فارس، و نیز شام و سرزمینهای مجاور روم- صحرانشینی حکمفرما بود؛ مع الوصف از ویژگی اشتیاق به کلام نیکو و زیبا، برخوردار بودند، و محروم بودند از خواندن و نوشتن، انگیزه‌ای بود برای این که دقت و بداهت در کلمات لغت و روش خطاب آنان برقرار شود و آهنگی خاصّ در بین کلمات و عبارات، و انسجام حروف، و هماهنگی الفاظ با معانی آنان، مشاهده شود به طوری که گفتار دلالت بر معنی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۴

کند، و الفاظ مترادف هر کدام دلالت بر یک معنی و حالت مخصوص داشته باشد؛ مثلا الفاظ اسد، لیث، غضنفر، و الفاظ دیگری که مترادف با کلمه سبع (درنده) می‌باشند، همه برای شیر وضع شده‌اند، امّا غضنفر را در هنگام تندی و حمله شیر به کار می‌برند، و لیث را در هنگام ثبات و آرامش آن و همین طور «لفظ» با «معنی» مرتبط و بهم پیوسته‌اند زیرا معنی در لفظ ملاحظه شده، و لفظ در برگیرنده معنی است، بنابر این با هم هماهنگ و به هم پیوسته‌اند.

و از ویژگیهای زبان عرب این است که لفظ با تغییر حرکات دارای معانی مختلف می‌شود، و این تغییر حرکات جانشین خطهایی است که در کتاب زیر کلمات توسط نویسندگان با سواد گذاشته می‌شود، پس واقعا زبان عرب، فصیح و شیوا است، زیرا آنان در عین امّی بودن و بدویّت دارای درک عالی، و فکر بلند هستند.

از آنچه گفتیم دو موضوع روشن می‌شود:

اوّل این که بخش‌هایی نظیر یمن، حیره، و بحرین که تمدّن و تجدّد در آنها نفوذ کرده بود، در فصاحت و بیان و سلامت تعبیر، به پای بخشهایی که هنوز تمدّن بدانها راه نیافته بود نمی‌رسید، بنابر این لهجه یمنی‌ها به مرتبه لهجه عدنانیها و لغت بادیه نشینها به پایه لهجه قریش نبود، چه این که قریش، مقداری طعم تمدّن را چشیده بود، امّا هم چنان بی‌سواد باقی مانده بود.

دوّم این که همه ساله در موسم حج در بازارهای عکاظ و مجنه و ذی المجاز، مسابقات بیان و سخن پردازی برگزار می‌شد، و مردم در آنجا علاوه بر تجارت کالاهای مادّی- که سبب رونق و رشد اقتصاد بود به تجارت بیان و سخن پردازی- که سبب افزایش و تکامل روان بود- مبادرت می‌کردند، و نظیر آن در مسابقه‌های شعر نیز مشاهده می‌شد، از قبیل معلقاتی که بر پرده‌های کعبه آویخته می‌شد، و حولیّاتی ۱ که سال به سال عرضه می‌شد، و عبارات زیبایی که دلها را به سوی خود جذب می‌کرد.

به هر حال اگر بخواهیم اعراب را از این جهت، با دیگر بدوی‌های آن عصر مقایسه کنیم، آنان را در اوج فصاحت و بلاغت، و اینان را در نهایت پستی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۵

خواهیم یافت، متمدّنین غیر عرب حقیقت و حکمت شعر را در اشعار «زهیر بن ابی سلمی»، و نیروی مدح و توصیف و طراوت و شادابی را در اشعار «امرء القیس»، و نیروی حماسه و دلاوری، و لطافت تشبیب و غزلسرایی را در اشعار «عنتره»، و قدرت بر پا کردن هیجان مردم را در اشعار «طرفه» می‌یابند؛ همچنین از مقایسه این آثار با اشعار باقی مانده از یونان و روم در می‌یابیم که این آثار از جهت معنی و سلامت اندیشه دست کمی از آنها ندارند، امّا در خوش لحنی و هماهنگی الفاظ با معانی ما فوق آنها هستند.

البتّه در یونان ادبیات داستانی و تاریخ نگاری رواج داشته، و این تنها هنر آنان بوده است، ولی این موضوع در میان قوم عرب اندک، یا بسیار اندک بوده است، زیرا تاریخ نگاری و قصّه نویسی در سایه نوشتن میسّر است، که به نویسنده فرصت گردآوری و ساخته و پرداخته کردن، رویدادهای گوناگون را می‌دهد تا با پندار خود، آنها را به طور منظّم به دنبال یکدیگر قرار دهد و ...

امّا عربها که امّیت همراه با شیرینی سخن، و برگزیدن زیباترین آن، و تقبیح سخن پست، بر آنان حکمفرما بود، هنر و ادبشان با یک

اشاره سریع و نظری گذرا، نمایان می‌شد، با این که بیشتر اوقات، کشف امور، و به دست آمدن آن، فقط از عهده متفکّران و اندیشمندان برمی‌آید، و خلاصه این که بین اندیشه و سخن مردم عرب فاصله‌ای وجود نداشت. پس اندیشه آنان را همان دید زیبا و نگرش قوی و سرعت انتقال تشکیل می‌داد.

به همین جهت مورّخین از دیر باز تاکنون بر این موضوع اتفاق نظر دارند که اعراب دارای آثار برجسته در سخن و ذوق نیکو در کلام بودند، و قدرت تشخیص با ارزش و زیبا از سخن فرسوده و زشت را داشتند.

در این جا سخنی را از قاضی عیاض متوفّای سال ۵۴۴ هجری در وصف آنان، از کتاب «الشفاء» نقل می‌کنیم: «مردم عرب در بلاغت و فصاحت و خطابه به حدّی بودند که هیچ کس به پای آنان نمی‌رسید، و این ویژگی را خداوند در طبع و سرشت آنان به صورت غریزه و استعداد قرار داده بود، که با شگفتی زیباترین سخن را بالبداهه ایراد می‌کردند، و انسان را به واقعیات

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۶

رهنمون می‌ساختند و در موارد گوناگون بالبداهه و بدون تفکّر قبلی سخنرانی می‌کردند، و با رجز خوانی به طعن و تنبیه و ستایش و نکوهش دیگران می‌پرداختند، و به وسیله آن، چیزی را در خواست می‌کردند و به آن دست می‌یافتند، و شخص را بالا می‌بردند و یا بی‌مقدارش می‌کردند، و می‌توان آن را سحری روا برشمرد، که زیباتر از مروارید به رشته درآمده و دیگران را توصیف می‌کردند و کینه‌ها را از بین می‌بردند و احساسات را برمی‌انگیختند و به ترسوها جرأت می‌دادند، و ... برخی از آنان بادیه نشین و صاحب سخن فصیح و قول درست، و کلام باشکوه، و استعداد ذاتی و ذوق سرشار بودند، و برخی دیگر شهرنشین که از بلاغتی فوق العاده و الفاظی روشن و کلماتی جامع و طبعی روان، و تسلط بر سخنی که تلفظ آن آسان و لطافت و رونق آن زیاد است، برخوردار بودند، و سخنان دیگر «عیاض» مربوط می‌شود به توصیف بلاغت عرب و میزان تسلط آنان به تشخیص میان کلمات صحیح و زیبا از غیر آن و تشبیه آنها به صرّافی که قادر به تشخیص سکّه‌های گرانبها از سکّه‌های تقلّبی از راه صدای آنها.

این بود چگونگی حال اعراب در زمان جاهلیت، آنها در عین حال که از بقایای ملت ابراهیم (ع) بودند، اما از دین اطلاعی نداشتند اما سخن و اسرار بلاغت را به صورت آنی و سریع درک می‌کردند و نیازی به تفکر و امعان نظر نداشتند.

از این رو شایسته است برای چنین مردمی که دعوت محمد رسول اللّه (ص) را دریافت کرده‌اند و قرآن نیز در ابتدا آنان را مورد خطاب قرار داده است معجزه به نحوی باشد که آنرا نیکو شمرند و مورد پسندشان باشد تا بدانند آن معجزه تا چه اندازه از توان آنان خارج است، پس معجزه پیامبر (ص) با آنان تناسب دارد تا با موضوع رسالت و فراگیر بودن آن در همه زمانها و جاودانگی آن تا قیامت، و ما این مطلب را در اوّل کتاب توضیح دادیم، بنابر این اگر معجزه پیامبر اسلام (ص) از سنخ کلام پیشرفته، و ما فوق توان بشر است طبیعهٔ متناسب با کسانی است که در ابتدا آن را دریافت کرده‌اند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۷

و نیز متناسب با جاودانگی آن است.

ما در حال حاضر این مسأله را انکار نمی‌کنیم که قرآن با زمان نزولش مناسبت دارد، درگذشته هم آن را انکار نکردیم اما این را نیز می‌گوییم که با موضوع رسالت و جاودانگی آن، مناسبت بیشتری دارد.

تحقیقا، قرآن در بالاترین مرتبه بیان از حیث الفاظ و آهنگ‌ها، و معانی و صورتهای بیانی که در الفاظ و عباراتش به چشم می‌خورد، قرار دارد به طوری که هر عبارتی از آن، با شکلی آشکارا دقیق و زیبا، انسان را وادار به فکر و خیال می‌کند، بلکه می‌توان گفت: هر کلمه‌ای از آن، دارای این ویژگی است، و با قرار گرفتن در کنار کلمات دیگر، صورت بیانی دیگری به خود می‌گیرد، به اضافه آهنگ موسیقی، که دلها با شنیدن آن متأثر می‌شوند و در برابر مطالب استوار، و حقایق آشکار، و قوانین منظم آن برای روابط و سلوک انسان معتدل، و هدایتگری آن به راه راست، سرفرود می‌آورد.

در بزرگترین معجزه پیامبر اسلام (ص) یعنی قرآن مبین دو نکته جمع شده، که دو هدف را در بر دارند.
اوّل این که اعراب در پرتو قرآن، معنای امر خارق العاده و بیرون از توانشان را درک کردند، و جز آنان و افرادی نظیر آنها- که کارشناس سخن و بیان هستند- کسی را یارای شناخت مقام و منزلت کلام خدا نیست.
دوّم این که قرآن از نوع کلامی است که از راه وحی نازل شده، و همیشگی است، و خداوند آن را نگهبان است، و وعده نگهداری آن را تا قیامت داده است و خود فرموده:
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم، و ما هم آن را محققا محفوظ خواهیم داشت» ۲ و همین مطابق با رسالت آن حضرت است، زیرا قرآن- به حسب آن چه خود بدان تصریح کرده- آخرین کتاب است که توسط آخرین پیامبر فرستاده شده است، بنابر این پیامبری بعد از وجود مبارک آن حضرت نیامده است.
پس مناسب همین است که معجزه از سنخ کلام جاوید و ابدی باشد، چنان
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۸
که خود حضرت فرموده است (یا از آن حضرت نقل شده است): بر هیچ پیامبری چیزی فرستاده نشده، مگر این که بشر به مثل آن ایمان داشته است، و آنچه که بر من نازل شده، از راه وحی بوده است، و من امیدوارم که در قیامت از همه پیامبران دارای پیروان بیشتری باشم، ما این حدیث را قبلا نیز نقل کرده‌ایم.
قرآن برای همه مخلوقات معجزه است و بر همه مردم از جانب خدا حجّت، و اگر چه، به زبان عربی و به بالاترین مرتبه فصاحت و بلاغت نازل شده است، امّا از نظر محتوا هیچ کس را یارای معارضه با آن نیست الفاظش عرب را به زانو درآورده، معانی و قوانین و علوم موجود در آن و ساختارش همه مردم را ناتوان کرده است، چنانچه خداوند می‌فرماید:
قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «بگو ای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نتوانند، هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند» ۳ کلمات خدای متعال، برترین کلمات است.

برخورد اعراب با قرآن

محمّد (ص) مأمور شد تا خود را برای پذیرش رسالت الهی آماده سازد، و به دنبال آن، توحید و خلق نیک و عبادت خالص برای خدا را، در بین مردم انتشار دهد، و این مأموریت به وسیله نخستین آیه نازل شده ابلاغ شد، خدای سبحان فرمود: (ای رسول گرامی برخیز و) قرآن را به نام پروردگارت که خدای آفریننده عالم است بر خلق قراءت کن، آن خدایی که آدمی را از خون بسته بیافرید، بخوان قرآن را، و (بدان که) پروردگار تو کریم‌ترین کریمان عالم است، آن خدایی که به بشر علم نوشتن به قلم را آموخت، و به آدم آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد» ۴.
محمّد (ص) دعوت خود به سوی حق را آغاز کرد، و در این راه، پس از تأیید الهی، و صبر و مدارا با مردم، به دو امر تکیه داشت.
تکیه گاه اوّل او، حق و راستی بود که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند زیرا
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۸۹
حق در نزد آنها که به عصبیت و تقلید ناروا، گمراه نشده‌اند، نیرویی بالاتر از همه نیروهاست، پس توحید را برای آنان یادآوری کرد، و آنان تا حدودی با توحید آشنا بودند؛ مطلبی که ما آن را در بخش تاریخی از روایات به جا مانده از ابراهیم (ع) بیان کرده‌ایم.
و در حقیقت به آنان هشدار می‌داد، که بتها قابل پرستش نیستند، و خرافات و اوهام را به بهترین وجه از بین می‌برد.

تکیه گـاه دوّم او علاـوه بر نور حق، نور قرآن بود. چرا که قرآن کتـابی است که از هیـچ راهی باطـل بـدان راه نیابـد، پیامبر (ص) با متانتی که در خور یک دعوت کننـده خردمند و رشـید است، مردم را به دوری از پرسـتش بتان، می‌خواند، و قرآن را بر آنان قراءت می کرد، پس «حق» و «قرآن» دو برهان قطعی و دو نور درخشنده بودند.

مردم از حق به تنهایی نفرت داشتند، زیرا که حق، مخالف عادات و رسوم آنان و کیش پدرانشان بود چنانچه خداوند می‌فرماید: وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ «چون آنان را گویند، پیروی از شـریعت و کتابی که خـدا فرسـتاده کنید، پاسخ دهند: ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود، آیا باید آنان تابع پدران خود باشند، در صورتی که آن پدران، بی عقل و نادان بوده و هرگز به حق و راستی راه نیافته‌اند» ۵.

امّا هنگامی که آنان قرآن را می‌شـنیدند، دچار حیرت و اضطراب می‌شدند و نمی‌دانستند که، آیا به گذشته خود پایدار باشند، یا در برابر حقی که از قرآن دریافته‌انـد، سـر تسـلیم فرود آورنـد؟ از سویی بـا حق به ستیز در می‌آمدنـد، و از سوی دیگر نمی‌دانسـتند که چگونه آنچه را که قرآن در بر دارد، و به آن می‌خواند ردّ کنند؛ آنان با ذوق سـخنوری خویش، خوب می‌دانستند که قرآن بالاتر از هر سـخنی است و ممکن نیست چنین سخنانی بر زبان آنان یا افرادی مثل آنان جاری شود، بلکه محال است که محمد (ص) آنها را از نزد خود

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۰

آورده باشد، چه این که آنان سـخن او را از پیش می‌شـناختند، و همه کلماتش را عالی دریافته بودند، امّا می‌دانستند که قرآن بالاتر از توانایی بشر و توانایی شخص پیامبر (ص) است.

پس درباره قرآن چه بگوینـد؟ آیا آن را باطل بداننـد، با این که اشـعار و قصایـدی کمتر از آن را، به بزرگی یاد کرده‌اند؟ و آنان از جهت بیـان و سـخن دچـار سراسیمگی، لغزش و ضـعف نبودنـد، اگر در میـان آنـان افراد نـادانی پیـدا می‌شدنـد که بـا قرآن مقـابله می کردند و یا ادّعای مقابله با آن را داشتند و سخن خود را عرضه می‌داشتند حاصلی جز بی مقدار شدن خود و مورد استهزا و خنده دیگران قرار گرفتن، و بالا رفتن مقام و ارزش قرآن کریم، نـداشت. از اینرو افرادی چون ابو سـفیان و ولید بن مغیره و ابو جهل خود را در چنین مهلکه‌ای نمی‌انداختند زیرا برای فردی مثل ابو جهل عظمت و رفعت قرآن آشکار بود، پس او از راه انکار عظمت قرآن، به جـدال بـا اسـلام نیامـد، زیرا می‌دانست که این کـار به زیـان خود او تمام خواهـد شـد، و به پیامبر (ص) که قرآن بر او نازل شـده آسـیبی نمی‌رسـد، بلکه بـا اذیت کردن پیـامبر (ص) و یـارانش، به مقـابله بـا آنـان پرداخت. ما در این جا به گوشه‌ای از سرگذشـت کسانی که قرآن را شـنیدند، و در عین دشـمنی و خصومت شدیـد، و اصـرار بر کفر و شـرک، در برابر آن با ذلت به خاک افتادنـد، ذکر می کنیم:

الف- «ولید بن مغیره» قرآن را شـنید؛ و آیات قرآنی او را به طرز بی‌سابقه‌ای تحت تأثیر قرار داد، ابو جهل ترسـید که وی در صـراط مستقیم اسلام قرار گیرد، لذا او را از این حال بر حذر داشت، امّا نتوانست درباره قرآن چیزی گوید، ولید در پاسخ به او گفت:

«به خدا سوگند! هیچ کدام از شما مانند من آگاه به شعر نیستید، من قصیده و رجز را می‌شناسم امّا قرآن به هیچ یک از اینها شباهت ندارد، قرآن دارای شـیرینی و بهجت خاصّی است، بالای آن [همچون شاخه‌های درختان برومند] پر ثمر و پایین آن [مانند ریشه‌های درختان کهن] پرمایه است. او سخن برتری است، و برتر از آن وجود ندارد، هرگز ساخته دست بشر نیست.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۱

اهـل قریش در کنار ولیـد جمع شدنـد و در این مورد که با قرآن چه کننـد، مـذاکره می کردنـد، آنان می‌دیدنـد که عربها نزد پیامبر (ص) می‌روند و سخن خدا را می‌شنوند، و قرآن تا اعماق دلشان نفوذ می کند. پس چگونه می‌توان آنان را از یاد خدا باز داشت؟ با این که می‌دانسـتند این معجزه خـداست، بـاز از روی کبر و نخوت انکـار می کردنـد، به هر حال برای حلّ این مسأله در حضور ولید

کنفرانسی تشکیل دادند.

ولید این عالم گمراه به آنان گفت: اولا بدانید که حق بر من مشتبه شده است، ثانیا الان عربها در این جا گرد آمده‌اند، پس در مورد این مسأله باید به وحدت نظر برسیم، تا کسی دیگری را تکذیب نکند.

گفتند: می گوییم او کاهن است.

گفت: نه به خدا سوگند! او کاهن نیست، و هیچ گونه اثر و نشانه کهانت در او نیست.

- می گوییم او دیوانه است.

- هرگز او دیوانه نیست.

- پس می گوییم او شاعر است.

- خیر، او شاعر نیست، ما تمام اقسام شعر را می‌شناسیم.

- پس می گوییم او ساحر و جادوگر است.

- خیر او افسونگر نیست، نه گره می‌بندد و نه در آن می‌دمد.

- پس تو چه می گویی؟

- شما در این مورد چیزی نگفتید، همین قدر می‌دانم که او بر باطل است، و بهترین نظر این است که آن را سحر بدانیم، چه این که باعث می‌شود که بین انسان و فرزند و برادر و همسر و خویشاوندش جدایی بیفتد. پس متفرق شوید، و بر سر راهها بنشینید، و مردم را از آن برحذر دارید.

ب- «عتبهٔ بن ابی ربیعه» که مشرک و از بزرگان قریش بود، وقتی صدای قرآن به گوشش رسید، با ذوق سخنوری خود، عظمت قرآن را درک کرد، و حق بر زبانش جاری شد و گفت: «به خدا سخنی شنیدم که تاکنون نظیرش را نشنیده بودم، این سخن هرگز شعر یا کهانت نیست».

ج- در حدیث اسلام از ابوذر غفاری نقل شده است که گفت: «من فردی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۲

را شاعرتر از برادرم انیس ندیده بودم، او با ۱۲ شاعر از جمله خودم به معارضه پرداخت». انیس به مکّه آمد و به سراغ ابوذر رفت تا از حال پیامبر (ص) به او خبر دهد، ابو ذر پرسید: مردم درباره او چه می گویند؟ گفت: «مردم او را شاعر، کاهن و ساحر می‌دانند، امّا من سخنان کاهنان را شنیده‌ام، سخن محمّد (ص) هیچ شباهتی به آنها ندارد، با اوزان شعری نیز آن را سنجیدم، مطابق نیافتم، این سخن بر زبان هیچ کس جاری نمی‌شود، او راست می گوید و مردم دروغ».

د- بزرگان مخالف پیامبر (ص) می‌ترسیدند که قرآن در آنان تأثیر کند، در حالی که آنان کفر را بر ایمان، و گمراهی را بر هدایت ترجیح می دادند، از این رو با یکدیگر به توافق رسیدند که به قرآن گوش ندهند این ترس به خاطر علوّ بیان قرآن، خارج بودن آن از دسترس و توان بشر بود و می‌دیدند که مردم و از جمله بزرگان و آنها که دارای مقام و شوکتی در جامعه بودند تک تک به آن ایمان می‌آوردند، و نیز تقویت اسلام و افزایش مؤمنان و تضعیف شرک و اندک شدن مشرکان را مشاهده می کردند، خداوند از زبان آنان نقل می کند:

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ «کافران به مردم گفتند: بر این که محمّد (ص) می‌خواند گوش فرا ندهید، و سخنان لغو و باطل در آن القا کنید، تا مگر بر او غالب شوید» ۶.

ه- بزرگان عرب وقتی قرآن را می‌شنیدند، آن را به بررسی و نقد نمی گذاشتند، گرچه برخی ابلهان مغالطه گر به خاطر حماقتشان دست به چنین کاری می‌زدند، امّا آنان که بهره‌ای از درک و شعور داشتند، گرچه تعصّب آنان را کوردل، و از ایمان دورشان

ساخته بود، ولی از مواجه شدن با پیامبر (ص) فرار می‌کردند و می‌گفتند:

قُلُوبُنا فِی أَکِنَّهٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَیْهِ وَ فِی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ «دلهای ما از قبول دعوت سخت محجوب و گوش ما از شنیدن، سخت سنگین و میان ما و تو حجاب (ضخیم و فاصله بسیار است) ...». ۷ معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۹۲ برخورد اعراب با قرآن ..... ص : ۸۸

امّا خداوند متعال آنان را به همین حال یعنی سکوت عاجزانه و فرار از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۳

مواجهه شدن و مقاومت در برابر قرآن، و فریب مردم و انکار حق، رها نکرد بلکه آنان را به مبارزه دعوت کرد تا غیرت آنان را برانگیزد و ضعف آنان را اثبات کند و یا آنان را وادار به تسلیم کند، پس فرمود:

أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ «آیا کافران می‌گویند: قرآن را محمّد (ص) بافته است، بگو اگر راست می‌گویید (که این قرآن وحی خدا نیست) شما خود و هم از هر کس که می توانید کمک بگیرید، و یک سوره مانند قرآن بیاورید» ۸ یعنی:

محمّد (ص) از جنس شماست و اگر او واقعا قرآن را بافته است شما نیز اگر راست می‌گویید، نظیرش را بیاورید، و بر این مطلب شهود بیاورید، تا به سود یا ضرر شما گواهی دهند.

آنان ادّعا کردند که قرآن دارای محتوای دروغین است، خداوند آنان را به مبارزه خواند که اگر راست می‌گویید، نظیر چنین کلام دروغین را بیاورید:

أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ «آیا کافران می‌گویند: این قرآن وحی الهی نیست، خود او بهم بسته، و به خدا نسبت می‌دهد، بگو: اگر راست می‌گویید شما هم با کمک همه فصحای عرب- بدون وحی خدا- ده سوره مانند قرآن بیاورید» ۹.

ما در این جا به دو حقیقت پایدار می‌رسیم، که الان اجمالا بدان اشاره می‌کنیم و شرح مفصّل آن را به بحث «وجوه اعجاز» موکول می‌نماییم.

موضوع اوّل این که اگر چه قریش شدیدا با پیغمبر (ص) مخالفت می‌کردند، و هر چند قرآن، پدران و بتهای آنان را به بدی یاد می‌کرد، امّا آنان هیچ گاه در صدد معارضه با قرآن برنیامدند، بلکه به عظمت و بلاغت آن اعتراف کردند، و «عمر بن خطاب» و «جبیر بن مطعم» ایمان نیاوردند، مگر پس از این که قرآن را شنیدند و دعوت به مبارزه آن را شنیدند و خود را ناتوان دیدند، و هیچ گاه عقلای آنان در صدد معارضه برنیامدند، تا خویش را در برابر مردی بزرگ و عاقل، که همراه او آیات روشن بود، خوار نسازند این مسأله گواه بر ناتوانی مطلق آنان است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۴

موضوع دوّم این که قرآن، اعراب را به وادی ایمان هدایت کرد چرا که دارای جذابیت، قدرت بیان، و ایجاز شگفت انگیز و سخنان استوار، و داستانهای کوچک و بزرگ، و پندهای فراوان کوتاه و بلند است، عبارات طولانی‌اش بهجت زاست، و جملات کوتاهش با عبارتی آشکار و اشاره‌ای روشن، چیزی را فرو گذار نمی‌کند، در واقع گرایش به قرآن به خاطر به مبارزه طلبیدن آنان و عجزشان نبود- اگر چه آنان عاجز بودند- بلکه به خاطر جذبه خاص قرآن بود، که دارای بیانی فوق توان بشر، و در بر دارنده واقعیات استوار بود، همچنان که خداوند فرمود: «همانا ما پیغمبران خود را با ادّله و معجزات (به سوی خلق) فرستادیم، و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم، تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن را که در آن هم سختی جنگ و کارزار و هم منافع بسیار برای مردم است، نیز برای حفظ عدالت آفریدیم، تا معلوم شود چه کسی خدا و فرستادگانش را با ایمان قلبی یاری خواهد کرد؟ (هر چند) خدا بسیار

قوی و مقتدر و (از یاری خلق بی‌نیاز) است». ۱۰

علاوه بر این بی‌تردیـد کسـی از اهل بیان اقـدام به آوردن چیزی نظیر قرآن نکرد، البته تاریـخ چنین اقـدامی را از «مسیلمه کذاب» و برخی دیگر در ایّام «ردّه» نگاشـته است، و جملاتی که از مسیلمه در مورد معارضه با قرآن در تاریخ آمده است، میزان درک و فهم مشرکان را [از قرآن] اثبات می‌کند چه این که آنان دست به معارضه نزدند، تا مورد تحقیر و استهزاء مردم قرار نگیرند.

در این جـا «باقلانی» ۱۱ را پیرامـون اعجـاز قرآن می‌آوریـم، تـا به قـول او سـبب شـگفتی و بصـیرت خواننـده شـود؛ «مسـیلمه بر اثر سبکسری و ضعف دیگران را منحرف و گمراه کرد. زیرا او قبل از شنیدن قرآن گمراه و کافر بود.

میدان جهل وسیع است، مردمان احمق زیادند و زمینه حماقت هم در کفار و مشـرکین موجود است، ولی ما وقتی مشرکان را گمراه می‌دانیم، به این معنی نیست، بلکه آنان در عین انکار حق از زیرکی و شعور زیاد برخوردار بودند.

این نادان را بنگر، چگونه می‌خواهد شبیه قرآن سـخن بگوید: «و اللیل الاطقم، و الذئب الادلم، و الجذع الازلم، ما انتهکت اسـید من احرم» سوگند به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۵

شب تیره و تار و اسید سیاه، و بچه شتر گوش بریده، گرگ بی‌حرمتی نسبت به محرم نمی‌کند.»

این جمله را در رفع نزاعی که میان خویشانش پدیـد آمـده بود گفت، اما حقیقهً نمی‌توان آن را سـخن عادی به حساب آورد، تا چه رسد به این که دارای فصاحت و بلاغت و ارزش سخنوری باشد.

باز در همین رابطه می‌گوید:

«و اللیل الدامس، و الذئب الهامس، ما قطعت اسـید من رطب و لا یابس» قسم به شب قیرگون، و گرگ شـبگرد، اسیدتر و خشکی را قطع نکرده است.

و نیز می‌گوید: «ضفدع بنت ضفدعین! نقی ما تنقّین، اعلاک فی الماء و اسفلک فی الطین، لا الشارب تمنعین، و لا الماء تکدرین، لنا نصف الارض و لقریش نصـفها» ای قورباغه خانم! دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صـدا کن، نیمی از تن تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می‌کنی و نه مانع آب خوردن کسی می‌شوی، نصف زمین از ما و نصف دیگر از قریش است.

«سـجاح» دختر حـارث بن عقبـان ادّعـای پیامبری کرد و در مجلسـی که با مسیلمه بود از وی پرسـید چه چیز به تو وحی شـده است، «مسـیلمه» گفت: این آیه: «ان اللّه خلق النسـاء افواجا و جعل الرجال لهن ازواجا فنولـج فیهنّ فقسا ایلاجا، ثم نخرجها اذا شـئنا اخراجا، فینتجن لنا سخالا نتاجا» «سجاح» به او گفت: شهادت می‌دهم که تو پیامبری.

اینها کلمات مبتـذل و بی‌معنایی بود از کسانی که می‌خواسـتند وارد میـدان معارضه با قرآن شونـد، امّا سـخنشان آن قـدر بی‌محتوا و فکرشـان پست بود، که هرگز سـخنوران قریش آن را بر زبـان جـاری نمی‌کردنـد، زیرا آنـان به عظمت کلاـم ربّ العـالمین پی برده بودند، آنها گرچه می‌توانسـتند حقیقتی را که شـناخته بودند، انکار کنند، و به فساد عقیده و سرپیچی از دین و تکذیب رسالت الهی تن در دهند، امّا نمی‌خواستند بر اثر معارضه با قرآن فصاحت و ذوق سخن خود را از بین ببرند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۶

برخی گفته‌انـد: تاریـخ اسـلام را غیر از مسـلمین، افراد دیگر (بی‌طرف) ننوشـته‌اند و آنان مطالب مربوط به معارضه با قرآن را از بین برده‌اند. این سخن از ناحیه دروغ پردازان است، و در پاسخ می‌گوییم:

اولا نمی‌توان همه مردم را مسلمان و مؤمن دانست، با آن که در آن جا قرآن، دارای مخالفین جدّی بود.

و ثانیا دشمنان اسلام از زمان ظهور پیامبر (ص) تا هنگام وفاتش و هنگامی که مردم، دسته دسته، مسلمان می‌شدند، وجود داشتند، و زنادقه در مشـرق و مغرب زمین پراکنـده بودند، و از هیچ آزاری نسـبت به مسـلمانان کوتاهی نمی‌کردند، و دشـمنان اسـلام در میان

آنان رخنه کرده بودند، و افکار منحرف، و سخنان باطل، و مذاهب فاسد را در بین آنان انتشار می‌دادند، پس چگونه می‌خواستند چیزی را که به جنگ قرآن رفته است، پنهان کنند با این که آن را منهدم کننده اساس اسلام می‌دانستند، نهایت کاری که توانستند انجام دهند، این بود که «عبد اللّه بن مقفع» ۱۲ را وادار کنند تا برای مبارزه با قرآن کتابی بنویسد، ولی اگر چنین نسبتی صحت داشته باشد، تصمیمی بیش نبوده، و جامه عمل به خود نپوشیده است، و گرنه به اطلاع ما می‌رسید، و ما در اصل این نسبت تردید داریم، به هر حال آنها می‌خواستند فضا را تیره بسازند و چشمان مریض را از حقایق محروم نمایند و اگر «عبد اللّه» واقعا چنین کاری کرده باشد نشانه حماقت اوست و تأییدی است بر نظر کسانی که او را زندیق می‌دانند، زیرا با این که وی خود را ناتوان از معارضه می‌دید باز هم به خاطر تضعیف اسلام دست به چنین کاری زده است.

رمز معجزه بودن قرآن

اشاره

ناتوانی عرب از آوردن چیزی شبیه قرآن واقعیتی غیر قابل انکار است، و هیچ مؤمنی در آن تردید نمی‌کند، و آن را مورد انکار قرار نمی‌دهد، و جز فرد بی‌خرد و بی‌اندیشه کسی در آن لجاجت نمی‌کند، و شاهد بر آن وجود روایات متواتر و اتفاق نظر همگان از دوست و دشمن است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۷

از سیاق و اسلوب روایات متواتر چنین برمی‌آید که ناتوانی آنان توأم با سه چیز بود:

اوّل- اعجاب و اظهار شیفتگی آنان نسبت به عظمت قرآن و اذعان به این که هیچ کس نمی‌تواند بدان دست یابد، و جز فرد احمق، کسی در صدد معارضه با آن بر نمی‌آید، و چنین فردی را از دو جهت می‌توان احمق نامید، یکی از جهت اقدام به این کار، و دیگری به خاطر نتیجه آن؛ چرا که سخنان یاوه‌ای است که نمی‌توان آن را کلام عادی دانست، تا چه رسد که با بلیغ‌ترین کلامی که خداوند بر بشر فرستاده است برابری کند.

به اعتقاد آنان علت ناتوانی بشر در آوردن چیزی شبیه قرآن این بود که قرآن برتر است و چیزی از او بالاتر نیست و شیرینی و زیبایی خاصّی دارد و تمامی آن بارور و پرفایده است.

این حقیقت را «ابن مغیره» در جمع مشرکان به زبان آورد، آنان نیز این جهت را منکر نشدند، لکن خرده گرفتند که وی تحت تأثیر قرآن قرار گرفته و از آنان جدا شده است، گویا آنان آنچه را که وی در وصف قرآن گفته بود، قبول داشتند، امّا از او خواستند که ایمان نیاورد، آن چنان که قرآن می‌فرماید:

با این که می‌دانستند که قرآن معجزه خداست، باز از روی کبر و نخوت انکار می‌کردند.

دوّم این که، هر چند آنان مشرک بودند و میل نداشتند به عظمت کتاب خدا اقرار کنند مع الوصف شیفته آن بودند و می‌خواستند آن را بشنوند، و به خاطر الفاظ هماهنگ و جذاب و عبارات درخشان، و نظم خاص و زیباتر از رشته مرواریدش، آن را نیکو می‌شمردند، و بر اثر همین اشتیاق به شنیدن قرآن و تأثیر آن در دلهاشان، یکدیگر را از شنیدن آن منع می‌کردند که اگر شنیدند، بدان توجه نکنند، امّا با این همه هر کدام به تنهایی قرآن را گوش می‌دادند، و وقتی به یکدیگر می‌رسیدند این امر پنهانی فاش می‌شد، و می‌دیدند همه آنان بر خلاف سفارش رفتار کرده‌اند. پس دانستند که چنین توصیه‌ای بی‌فایده است، از این رو به ناحق یکدیگر را سفارش به انکار نمودند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۸

سوّم این که آنها که از همه بیشتر عناد و دشمنی داشتند، زودتر ایمان می‌آوردند، و وقتی قرآن را می‌شنیدند دلهاشان به آن گرایش پیدا می‌کرد و به دعوت آن پاسخ مثبت می‌دادند، مثلاً ابوذر غفاری که وقتی کلام خدا به گوشش خورد، ایمان آورد، برادرش «انیس» پس از شنیدن آن، به خاطر آن که خارج از توان بشر بود، آن را باور کرد، «جبیر بن مطعم» نیز چنین شد، عمر بن خطاب وقتی قرآن قراءت کرد، دلش از شرک و سرکشی خالی، و به زیور ایمان آراسته شد.

از این امور که توأم با ناتوانی عرب از هماوردی با قرآن بود، دو مسأله بدیهی به دست می‌آید:

مسأله اوّل این که اساسا سبب ناتوانی آنان، بلاغت و هماهنگی گفتار و زیبایی بیان در قرآن بود، که این امر را با گوشهایشان احساس می‌کردند، همچون غذایی که با زبان چشیده می‌شود، و این اعجاز قرآن ذاتی بود نه عرضی، یعنی واقعا آنان از مقابله با قرآن ناتوان بودند، نه این که قدرت انجام این کار را نداشته باشند بلکه باید گفت امری از خارج آنان را از این کار باز می‌داشت.

مسأله دوّم این که قرآن علاوه بر بیان عالی و بی نظیر، دارای علومی غیر آشنا برای آنان بود از قبیل بیان قوانین استوار و تنظیم روابط دوستان و بیگانگان، علم میراث، علم احکام مربوط به اسیران، بیان آفرینش انسان از گل خالص، دیدگاه اسلام نسبت به جهان و متعلقات آن، و حقایق دیگری که جز خدای لطیف و خبیر کسی آن را نمی‌داند، خدایی که جهان را آفرید و همه را به حد کمال خود رسانید، و خدایی که دانش او بر همه چیز احاطه دارد.

همچنین در قرآن داستانها و سرگذشتهایی وجود دارد، که آنان تا آن زمان بی خبر بودند. در آن ماجرای ابراهیم (ع) و بنای کعبه زمانی که وی به همراه اسماعیل دیوارهای آن را برافراشتند، نقل شده است، و نیز در آن اخبار مربوط به سرزمینهای عربی و آثار مردم آن جا، و آنچه که خداوند بر آنان فرستاده است به چشم می‌خورد. تاریخ موسی (ع) نیز در آن مذکور است،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۹۹

همچنین در آن قصّه مریم (ع) و داستان تربیت او و نزاع در کفالت و نگهبانی او، و تعیین آن به وسیله قرعه با تیرها آمده است، چنان که می‌فرماید:

وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ «... تو نزد آنان نبودی زمانی که قرعه برای نگهبانی و کفالت مریم می‌زدند، و بر سر این کار، به مخاصمه می‌پرداختند» ۱۳.

آنان این مطلب را در قرآن می‌خواندند و می‌شنیدند، و ناتوانی آنان از هماوردی از ناحیه خود قرآن بود، نه به خاطر امور دیگری خارج از آن.

نظریه «صرفه»

دانستیم که اعراب از این که بتوانند چیزی مثل قرآن بیاورند، عاجز بودند، و علت این امر شیرینی الفاظ و جذابیت معانی و ترکیب و عمق محتوی قرآن است به طوری که هرگاه خواننده به عمق آن نظر کند خواهد فهمید که بشر از دستیابی به آن عاجز است و هر زمان که به ظاهر و شاخه‌های آن توجّه کند، میوه شیرین و تازه در آن خواهد دید.

این موضوع واضح است، امّا گاهی فلسفه‌ای که بر افکار مردم چیره شده و از نتیجه مطلوبی برخوردار نیست سبب می‌شود که برخی به آنچه که در ابتدا به نظرشان می‌رسد گرایش پیدا کنند، خواه مطابق با حقیقت و ایمان باشد یا نباشد، و چه بسا فیلسوف نماها به اندیشه‌ای گرایش پیدا می‌کنند نه به خاطر اصالت و واقعیت داشتن آن بلکه به خاطر بیگانگی و غیر مشهور بودن آن و نه از آن جهت که باید حق ثابت شود و باطل نابود.

بلکه به جهت پیروی از هوای نفس که در نتیجه بین آنچه که مطابق با شرع و ایمان است با غیر آن فرق نمی‌گذارند.

و از بین علمای مسلمان برخی از فیلسوف نماها به گفته‌های «برهماییان» ۱۴ در کتاب «الفیدا» دست پیدا کردند، این کتاب دارای

مجموعه اشعاری است که به گمان آنان در گفتار مردم نظیر آن یافت نمی‌شود، و علمای بزرگ آنان می‌گویند بشر نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، زیرا «برهما»

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۰

از این کار باز می‌دارد.»

در این مورد ابو ریحان بیرونی متوفای سال ۴۳۰ هجری در کتاب «ماللهند من مقولهٔ مقبولهٔ فی العقل او مرذوله» می‌گوید:

«خواص آنان می‌گویند که پیروان این مذهب می‌توانند نظیر آن اشعار را بیاورند ولی به جهت احترام به آن کتاب، از این کار بر حذر شده‌اند» ابوریحان علت ممنوعیت را ذکر نکرده است، آیا منع تکلیفی [حرمت] مراد است که زاییده ایمان به این مذهب و مکتب است؟- البته لزوم ایمان به اصل آن مکتب خود دلایل دیگری دارد- یا منع تکوینی مورد نظر است، یعنی «برهما» تکوینا آنان را از این کار باز می‌دارد تا نتوانند مثل آن را بیاورند؟

به نظر می‌رسد که نظر دوّم صحیح باشد، زیرا اوّلا موافق با نظریه عموم دانشمندان آنان است، و ثانیا مشهور است که نظریه «صرفه» از «براهمه» سرچشمه گرفته است.

هنگامی که در دوران «منصور ابو جعفر» خلیفه دوم عباسی متوفای سال ۱۵۶ هجری و خلیفه‌های پس از وی افکار هندی به جامعه اسلامی رسوخ کرد کسانی که تجدد گرا و دنبال افکار بیگانه بودند این نظر را به گرمی پذیرفتند و آن را بر قرآن نیز منطبق کردند، گر چه قابل انطباق نیست، از اینرو برخی از آنان گفتند:

«ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن نه به خاطر یک امر ذاتی در الفاظ معانی، بافت و نظم آن بود، بلکه خداوند متعال آنان را از این کار باز می‌داشت.»

رواج این نظریه دو نتیجه به دنبال دارد:

نتیجه اوّل این که قرآن کریم در آن حد از بلاغت و فصاحت نیست که بتواند دیگران را از آوردن مثل آن عاجز کند، پس عاجز کردن از صفات ذاتی قرآن نیست.

نتیجه دوّم این که کتاب خدا همانند کلام بشر است، و هیچ مزیّتی از جهت بلاغت یا معنی بر آن ندارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۱

نظریه «صرفه» را عدّه‌ای از متکلمین و غیره پذیرفته‌اند، حتّی برخی از کسانی که اجتهاد در فقه را ردّ کرده‌اند- و خود با تمام جمود در فقه از بلیغ‌ترین نویسندگان و شاعران به حساب می‌آیند- طرفداران این نظریه هستند.

در این جا کلام «باقلانی»- متوفای ۴۰۳ ق- را از کتاب «اعجاز قرآن» نقل می‌کنیم:

«ممکن است این سؤال پیش آید که: چرا شما معتقدید اهل بلاغت از آوردن مثل قرآن ناتوانند، با این که آنان بر انواع بلاغت و اقسام فصاحت مسلّطند؟

و چرا نمی‌گویید که چنین افرادی می‌توانند شبیه آن را بیاورند، منتهی خداوند آنان را به نوعی از این کار منصرف می‌کند، و یا اسباب این کار را از آنان می‌گیرد، تا این که خواست خدا یعنی اتمام حجّت و دلیل بر مردم به کمال خود برسد! بنابراین کسی که بتواند دو کلمه عالی و نو را ردیف کند از ردیف کردن کلمه سوّم نیز عاجز نخواهد بود، و بدین ترتیب با ضمیمه کردن کلمات بر یکدیگر قادر است آیه و سوره بسازد» ۱۵ از این رو است که می‌بینیم طرفداران این نظریه بدون اقامه دلیل در عظمت و مقام قرآن و این که از جانب خداست شک می‌کنند، آنچه که در ابتدا از لحن کلام و ادّعای آنان بنظر می‌رسد این است که آنها فقط می‌خواهند در عظمت بلاغت قرآن ایجاد شک و بدگمانی کنند، و در پس آن قصد تضعیف قرآن را دارند، و سپس می‌خواهند ادّعا کنند که ساخته محمّد (ص) است، و به همین سبک احتمالات خلاف واقع را مطرح می‌کنند تا به هدف اصلی خود یعنی

نبودن قرآن از جانب خدا، برسند.

نظریّه «صرفه» ابتدا از علم کلام نشأت گرفت یکی از متکلمین بزرگ یعنی «ابراهیم بن سیّار» مشهور به «نظام»- متوفای ۲۲۴ ق- اولین کسی است که این نظریه را به طور علنی بیان کرد و آن را ترویج نمود؛ او این نظریه را آن چنان به بحث گذاشت و از آن دفاع کرد که گویی یکی از مباحث علم کلام است، این که می‌گوییم این نظریه نخست توسط وی آشکار شد و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۲

نمی‌گوییم که او نخستین کسی است که در باب این مسأله اندیشید یا آن را به زبان راند به این دلیل است که اندیشه‌ها و نظریات به تدریج پدید می‌آیند و شکل می‌گیرند و در نتیجه نمی‌توان سرچشمه آن را به دست آورد بلکه اصل نظریه نیز تا علنی و آشکار نشود، شناخته نمی‌شود.

آری «نظام» این نظریه را آشکار ساخت و او شخصی فصیح، خوش بیان، اهل منطق و برهان بود او درست اندیش نبود بلکه آن چه را که به گمانش می‌رسید قطعی می‌پنداشت و آن را مبنا قرار می‌داد و موارد دیگر را از آن قیاس می‌کرد و قیاس و تنظیر خود را صحیح می‌پنداشت در حالی که آنچه که بدان قیاس می‌شد درست نبود و نیازمند قیاس صحیح بود.

شاگردش «جاحظ»- متوفای ۲۵۵ ق- که فریفته او بود اما اندیشه‌اش را قبول نداشت، در مقام انتقاد از او می‌گوید:

«عیب اساسی و همیشگی او بدگمانی و قیاس بیش از حد بر مسائل مشکوک و ناپایداری بود که به ذهنش خطور می‌کرد، پس اگر او به جای تصحیح قیاس، به تصحیح آنچه که بدان قیاس می‌کرد می‌پرداخت، [و به گمان خود بسنده نمی‌کرد] کار به عکس می‌شد، اما او چیزی را که فقط بدان گمان داشت اصل قرار می‌داد و سپس چیز دیگری را به آن قیاس می‌کرد، و از یاد می‌برد که مقیس علیه امر پنداری بوده است و بایست پس از محکم و استوار نمودن آن را قطعی بداند و چیزی را که از کسی نقل می‌کند آن چنان بداند که انگار آن را دیده است. اما او نمی‌گفت: من شنیده‌ام و ندیده‌ام؛ بلکه سخنش لحن کسی را داشت که گویی به طور قطع چیزی را شاهد بوده است، و در نتیجه شنونده یقین پیدا می‌کرد که سخن او از روی تحقیق و بینش صحیح است.

ملاحظه می‌کنید که «جاحظ» این بزرگ نویسنده اسلامی و بهترین انتقادگر بر استاد خویش، با وی موافق نیست، گرچه «نظام» به خوش بیانی، و حاضر جوابی و سخن پردازی شهرت یافته است، امّا «جاحظ» نیز به مهارت زیاد در گفتار و خبرگی در سخنوری معروف شده است، و شایستگی دارد که با کسی که در پذیرش خبر شتاب می‌کند و آن را اساس کار خود قرار می‌دهد،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۳

به مخالفت برخیزد، زیرا وی در ساختن کلمات، و تنوع در تعبیر و اندیشه، ماهر و بدان آشناست.

انتقاد جاحظ از استاد خود از روی مناقشه و ستیز نبود بلکه در عمل، او نخستین فردی بود که کتابی در مورد اعجاز قرآن از نظر بیان نوشت، تا عقیده با اعجاز ذاتی قرآن را اثبات، و نظریه صرفه را مردود کند.

کسانی- مانند «باقلانی»- که در مورد اعجاز تألیفی دارند، به انتقاد جاحظ از استادش اشاره کرده‌اند، از جمله کسانی که اعتقاد به صرفه به آنها نسبت داده شده، «سید شریف مرتضی» است که از علمای شیعه می‌باشد وی در تفسیر «صرفه» اظهار داشته است که «خداوند علومی را که در معارضه با قرآن بدان نیاز هست از آنان می‌گیرد» مفهوم کلامش این است که آنان از نظر سخنوری، فصاحت، بلاغت و قدرت نظم و عبارت پردازی، یارای برابری با آن را دارند، اما به خاطر نداشتن دانشی که بتوانند با آن شبیه قرآن را در معنی بیاورند از این کار عاجزند.

این سخن با آنچه که خداوند متعال خواسته است یعنی آوردن ده سوره مانند قرآن آن هم فقط از نظر ترتیب و عبارت و لفظ، نه از جهت معانی و علوم سازگار نیست.

این سخن خود اعتقاد به نوعی «صرفه» و انکار اعجاز ذاتی است، و با محتوای قرآن منافات دارد.

فقیه سخنور سرشناس «ابن حزم اندلسی» در گذشته به سال ۴۵۶ هجری، نیز نظریه صرفه را اختیار کرده است، وی در کتاب «الفصل فی سبب الاعجاز» می گوید:

«کسی نگفته است که سخن غیر خدا معجزه است، ولی چون قرآن را خدا فرستاده و آن را سخن خود قرار داده است، طبعا آن را عاجز کننده دیگران قرار داده، و آنان را از هماوردی ممنوع ساخته است» و بعد می گوید: «این دلیل- بدون نیاز به چیز دیگر- برای اثبات مدّعا کافی است».

این سخن در ابتدا از «ابن حزم» عجیب به نظر می‌آید، و لکن پس از تأمّل

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۴

در می‌یابیم که او بر طبق مذهب خویش یعنی نفی اجتهاد، و فتوی بر طبق ظاهر کلام و پرهیز از تعلیل رفتار کرده است، بنابراین گفتن این که: «سبب اعجاز قرآن بلاغتی است که از توان قوم عرب خارج است، و آنان به همین جهت و بدون هیچ‌گونه جدال و خصومتی در برابر قرآن به خضوع در آمدند» به نظر «ابن حزم» تعلیل است و این تعلیل مصداق اجتهاد ممنوع است، پس باید سراغ علت دیگری برای اعجاز غیر از آنکه که خداوند ذکر کرده است، رفت.

چنان که مشاهده کردید، پس از «نظام» میان دانشمندان موافق و مخالف نظریه صرفه اختلاف افتاد. و اکنون وقت آن رسیده است که ما پوچی این فکر را به طور اساسی و با ادّله صحیح و ثابت، با استفاده از حوادث تاریخی و واقعیتهای تغییر ناپذیر، روشن سازیم:

الف- قبلا- شرح دادیم که هنگامی که اعراب قرآن را دریافت کردند بیان و اسلوب و عبارات آن، آنان را شگفت زده کرد؛ آنها می گفتند: «ما هرگز تاکنون شعر یا نثری به زیبایی کتاب خدا مشاهده نکرده‌ایم» بنابراین اعجاز ذاتی قرآن است و نه به خاطر امری خارج از آن، و چه دلیلی دارد که ما مبنا را بر فرضی قرار دهیم که نه آنان گفته‌اند و نه انجام داده‌اند، و نه توان آن را دارند، مگر این که بخواهیم با یک فرضیه خیالی، یک حقیقت پایدار را انکار کنیم و آن را نادیده انگاریم.

ب- اگر اعجاز قرآن عارضی باشد نه ذاتی، یعنی آنان قدرت بر معارضه داشتند ولی از این کار باز داشته می‌شدند، باید نخست ثابت شود که آنان چنین قدرتی را داشته‌اند در حالی که خود آنان اظهار ناتوانی کرده‌اند، پس ما نباید قدرتی را که خودشان به نداشتن آن اعتراف می کنند، به آنها نسبت دهیم، و اگر چنین قدرتی داشتند باید قبل از نزول قرآن بر آنها شعر و یا نثری که از نظر ترتیب و بافت و آهنگ و کیفیت بیان مانند قرآن باشد از آنان به جا مانده باشد، امّا با جستجو در آثار به جا مانده از دوران جاهلیت و اسلام، هرگز چنین چیزی به چشم نمی‌خورد.

از اینرو «باقلانی»- متوفای سال ۴۰۳- «اعجاز القرآن» در صدد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۵

مقایسه بین قرآن و بین معروفترین کلمات دوره جاهلیت از نظر بلاغت بر آمده است و می گوید:

«اگر واقعا نظریه صرفه درست باشد نباید اعراب دوره جاهلیت از چیزی از نظر فصاحت و بلاغت، حسن ترتیب و زیبایی ترکیب مانند قرآن باشد باز داشته شوند، زیرا با آنان تحدّی نشده بود و مسأله اتمام حجت در بین نبود، پس از آن جایی که چنین چیزی از آنان باقی نمانده است، آشکارا پی به پوچی این نظریه می‌بریم ...»

ج- اگر بپذیریم که «صرفه» مانع از هماوردی اعراب شد، دیگر معجزه بودن و نیروی سلب اراده قرآن مفهوم نخواهد داشت بلکه باید گفت ناتوانی از خود آنان بود، و آنان هم خود ناتوان نبودند، بلکه خداوند آنان را عاجز ساخت، نه قرآن، در حالی که می‌دانیم که قرآن معجزه پیامبر (ص) است و اعتقاد به «صرفه» سبب نفی اعجاز از قرآن خواهد شد.

به علاوه معجزات پیامبران گذشته چون عصای موسی و ۹ معجزه دیگر، هرگز از باب صرفه نبود بلکه واقعا مردم از انجام دادن نظیر آنها درمانده بودند، پس چرا معجزه پیامبر گرامی اسلام (ص) که بالاترین معجزات است این گونه نباشد؟

د- خداوند متعال در توصیف قرآن آن را به پاره‌ای از صفات ذاتی که بالاتر از سایر معجزات هستند، تشبیه کرده است و این خود نشانه اعجاز ذاتی آن است، چنان که می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً «اگر کتابی با اعجاز بیان کوهها را به رفتار و مردگان را گفتار آرد همین قرآن با عظمت است، آری فرمان در همه عالم با خداست ...» ۱۶

و باز می‌فرماید:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ «خداوند قرآن را فرستاد که بهترین حدیث [و نیکوترین سخن آسمانی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۶

خدا] است، کتابی که همه آیاتش [در کمال فصاحت و بلاغت] مشابه یکدیگر است، بارها از تلاوت [آیات عذاب] آن خدا ترسان را لرزه بر اندام افتد، و [با تلاوت آیات رحمت] به آرامش رسند. و دلهایشان را به ذکر خدا مشغول سازد این [کتاب] همان هدایت خداست که هر که را خواهد به آن رهبری می‌فرماید و هر کس را خدا گمراه کند، دیگر هیچ هدایت کننده‌ای نخواهد یافت» ۱۷.

آیا پس از این صفاتی که خداوند درباره کلام خود ذکر کرده است، می‌توان گفت: که مردم می‌توانند نظیرش را بیاورند؟ خدایا! تو می‌دانی که این تهمتی بس بزرگ است! ه- سخن کسانی که قائل به صرفه هستند، چون سخن آنهاست که قرآن را سحر می‌دانند.

این مطلب را «رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن» به ثبوت رسانده است وی می گوید:

«اعتقاد به صرفه، دست کمی از اعتقاد به سحر در مورد قرآن ندارد، که خداوند آن را ردّ فرموده است، و اعتقاد به آن را نوعی کوری دانسته است، آن جا که می‌فرماید:

أَ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ «آیا این [قرآن] جادوست، یا شما نمی‌بینید» ۱۸.

وجه تشابه بین این دو نظر [صرفه و سحر] این است که در هر دو مورد، ناتوانی اعراب از معارضه، مربوط به چیزی خارج از قرآن است، بنابراین معنای صرفه این است که اعراب ناتوان از مماثله نیستند امّا چیزی از خارج مانع این کار می‌شود همچنان که ناتوانی در معارضه با سحر ناشی از امری خارجی است.

ما قبلا گفتیم که مشرکان پس از اندیشیدن و سنجیدن وضع، علّت ناتوانی خود را سحر بودن قرآن می‌دانستند:

خدای سبحان درباره «ولید بن مغیره» می فرماید:

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً وَ بَنِينَ شُهُوداً وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۷

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ « [ای رسول] به من واگذار، کار انتقام آن کس را که من او را تنها آفریدم، و به او مال و ثروت فراوان بذل کردم، و پسران بسیار حاضر به خدمت نصیب گردانیدم، و اقتدار و مکنت و عزت دادم، و باز هم از من طمع افزونی آن دارد، هرگز، بر نعمتش نیفزایم که او با آیات ما دشمنی ورزید، به زودی او را به آتش دوزخ در افکنیم، اوست که فکر و اندیشه بدی کرد و چقدر خدایش بکشد اندیشه غلطی کرد، باز هم خدایش بکشد، چه فکر خطایی نمود، پس باز اندیشه کرد، و روترش کرد، و چهره در هم کشید آنگاه روی [از اسلام و قرآن] گردانید، و تکبّر و نخوت آغاز کرد و گفت: این [قرآن] به جز سحر و بیان سحر انگیزی هیچ نیست، این [آیات] گفتار بشری بیش نیست». ۱۹

این سخنی است که «ولید» پس از تدبیر، در حضور جمعی از خویشاوندانش به آن اعتراف کرد، اما یک نویسنده فیلسوف نما بدون

تفکر و بررسی [درباره قرآن] می‌آید و همین نظر را درباره قرآن ابراز می‌کند.

هر چند نظریه صرفه، اندیشه باطلی است، ولی باعث پدید آمدن علوم بلاغت در سایه قرآن شد، و نویسندگان بر آن شدند تا اسرار بلاغت را در این کتاب مبین که از جانب خداوند به زبان عربی نازل شده است روشن سازند، در نتیجه، این عقیده فاسد منشأ خیرات فراوانی شد و به قول مشهور «ربّ ضارهٔ نافعه» چه بسا امری مضری که سبب منفعت می‌شود» این نظر باطل نتایج حکیمانه‌ای را به دنبال داشت که موجب پیدایش علوم بلاغت در زبان عربی شد، همچنان که خطا در تلاوت یک آیه، «علم نحو» را به وجود آورد. ۲۰ و بیشترین چیزی را که قدما در علم فصاحت و بلاغت نوشته‌اند به خاطر وجود قرآن، و بیان اعجاز آن می‌باشد.

چنان که اشاره کردیم، نخستین کتابی که در اعجاز قرآن از نظر بیان نوشته شد، در زمانی بود که نظریه صرفه رواج پیدا کرده بود، و اشخاص موافق و مخالف در مورد آن سخن می‌گفتند: و نخستین کسی که در مورد اعجاز در نظم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۸

قرآن، سخن راند، جاحظ شاگرد نظام بود، که نظر استاد را ردّ کرد و روش تفکر او را- چنانچه پیش از این خاطرنشان کردیم- مورد انتقاد قرار داد.

آری جاحظ [که معتزلی بود] در مورد اعجاز قرآن و ردّ نظریه صرفه کتاب «النظم» را نوشت و باقلانی [که اشعری بود] به خاطر اختلاف مسلک با جاحظ، و به جهت این که او را وادار به تسلیم در برابر عقیده گذشتگان کند، به انتقاد از وی پرداخت، امّا جاحظ در بسیاری از کتابهای خویش- غیر از کتابی که در مورد نظم قرآن نوشته است- مواردی از اعجاز قرآن را در آیاتی که بدانها پرداخته، ذکر می‌کند تا عظمت قرآن را از نظر بیان آشکار سازد، او در کتاب «حیوان» می نویسد:

«من کتبی دارم که در آن آیاتی از قرآن را جمع آوری کرده‌ام، تا به وسیله آنها برخی از مسائل بلاغی از قبیل ایجاز، حذف، زوائد و استعارات شناخته شود، و هرگاه آن را بخوانی به عظمت قرآن در ایجاز و قرار دادن معانی زیاد در الفاظ کم پی خواهی برد، مثلا خداوند در مقام توصیف شراب بهشتیان می‌فرماید: «لا یُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا یُنْزِفُونَ» «نه هرگز [از نوشیدن آن] دردسری یابند و نه مستی عقل و رنج خمار کشند» ۲۱ این دو کلمه تمام عیبهای شراب دنیا را در بردارد، و نیز در وصف میوه اهل بهشت می‌فرماید: «لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ»، « [آن میوه‌ها] هیچ وقت منقطع نشود، و هیچ کس بهشتیان را از آن منع نکند» ۲۲ که با این دو کلمه به همه عیبهای میوه‌های دنیا اشاره شده است».

متأسفانه کتاب مشار الیه در میان آثار اسلامی به دست نیامده است، اما معلوم می‌شود که جاحظ متعرض اسرار اعجاز قرآن می‌شده است.

امّا تعصب مذهبی، سبب تضعیف سخنان جاحظ در اعجاز قرآن و بلکه در همه نوشته‌هایش شد، مثلا باقلانی اشعری در مورد جاحظ که یکی از بزرگان معتزله است می‌گوید:

«برخی می‌پندارند که: کلام وی در جهتی غیر قابل پذیرش است و به شیوه غیر متعارف بیان شده است عدّه‌ای دیگر کلام او را دور از آبادی، و روش

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۰۹

او را معیوب و حوزه سخنانش را محدود می‌دانند، به طوری که بیشتر از سخنان دیگران بهره گرفته است، و سخن خود را با شعری مشهور، یا مثلی غیر معروف، یا حکمتی منقول و یا داستانی شگفت انگیز از دیگران می‌آراید، و کلام خود را که دارای حجم زیادی نیست، در بین آنها می‌گنجاند، ... و اگر کسی بخواهد از این مسأله آگاه شود می‌تواند کتابهای وی در مورد نظم قرآن، خبر واحد، و ردّ مسیحیت و ... رجوع کند» ۲۳ آری «جاحظ» نخستین فردی بود که با نظریّه صرفه که از هند وارد دنیای اسلام شده و توسطّ «نظام» رواج پیدا کرده بود، به مبارزه پرداخت. پس از او «ابو عبد اللّه محمد بن یزید واسطی» متوفای سال ۳۰۶ هجری-

حدود ۶۰ سال پس از مرگ جاحظ- در کتاب «اعجاز القرآن» به این امر پرداخت، این کتاب جهت پاسخ‌گویی به «نظریّه صرفه» و ردّ آن فراهم شده بود؛ نظریه‌ای که باعث پریشانی و تشویش خاطر شده بود؛ بسیاری آن را ردّ کرده و معدودی هم آن را پذیرفته بودند، تا این که در انزوا قرار گرفت و تاریخ آن را زیر پا گذاشت. امّا در عین حال سبب مطرح شدن مسائل بلاغت و اصولی بر گرفته از کلام عرب و تنظیم و تطبیق آن بر قرآن شد، و پس از تطبیق معلوم شد که قرآن در بالاترین درجه بلاغت قرار دارد.

این کتاب به عنوان اصل و زیر بنای این مسائل قرار گرفت، و «عبد القاهر جرجانی»- در گذشته به سال ۴۷۱ هجری- شرح مفصّلی به نام «المعتضد» و نیز شرح مختصرتری بر آن نوشت.

پس از آن هر نویسنده‌ای به سهم خود به تکمیل این بنا می‌پرداخت بنابراین «واسطی» بنایی را که «جاحظ» پی‌ریزی کرده بود بر پا ساخت و تکمیل آن را به عهده دیگران گذاشت.

«عبد القاهر جرجانی» با تألیف کتاب «دلائل الاعجاز» به تکمیل نظریات «جاحظ» و «واسطی» پرداخت.

در زمانی که به ترتیب جاحظ، واسطی و سپس جرجانی در این راه گام بر می‌داشتند و در راه اعجاز بلاغی قرآن به خدمات گرانبهایی دست می‌زدند،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۰

برخی راهی دیگر در عرض همان راه را پیمودند:

توضیح این که: «ابو عیسی رمّانی»- درگذشته به سال ۳۸۲ هجری- با تألیف کتابی پیرامون اعجاز قرآن بنای سوّمی غیر از بنای جاحظ و واسطی بر پا کرد، پس از او نیز باقلانی- درگذشته به سال ۴۰۳ هجری- کتابی موسوم به «اعجاز القرآن» تدوین نمود، که تاریخ آن قبل از «دلائل الاعجاز» است.

به نظر ما حقیقت این است که: «دلائل الاعجاز» تنها از واسطی الهام نگرفته است، بلکه از همه منابع پیشین بهره برده است، به طوری که هر خواننده‌ای می‌یابد که آن کتاب علاوه بر برخورداری از مزایای کتابهای گذشته، خود نیز دارای مطالب قابل استفاده می‌باشد و حتّی درباره‌اش می‌توان گفت که اساس و ریشه علوم بلاغت- که همه آن برگرفته از قرآن است- و مبیّن انواع بلاغت در قرآن، و اثبات برتری آن بر کلمات دیگران و نیز قرار دادن ضوابطی برای هر کلام بلیغ، می باشد.

روش «باقلانی» در کتابش این است که نخست درباره اعجاز سخن می گوید و آن را اصل قرار می‌دهد؛ سپس به بحث درباره بلاغت می‌پردازد و آن را فرع و تابع به حساب می‌آورد نظیر تبعیت دلیل از مدلول، و برهان از مدّعا و مقدّمه از نتیجه.

نکته قابل توجه در این کتاب این است که به کلام گذشتگان- به جز جاحظ آن هم نه به عنوان احترام و تجلیل، و یا به عنوان تحقیر و تقبیح- اشاره‌ای نشده است، و نیز هیچ گونه سخنی از نوشته‌های واسطی و رمّانی به میان نیامده است، با این که این دو قبل از باقلانی می‌زیسته‌اند، و وی از نظر زمان نزدیک به رمّانی بوده است، و قطعا از نوشته‌های او بهره جسته است؛ در عین حال نامی از او به میان نیاورده است.

با این حساب می‌توان ادّعا کرد که کتاب باقلانی- چنانکه قبلا گفتیم- تنها کتابی است که از ابتدا پیرامون اعجاز سخن گفته و به خوبی راجع به مسائل اصلی آن به بحث پرداخته است.

در این زمینه «رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن» می‌نویسد:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۱

«گرچه کتاب باقلانی محاسن فراوانی دارد و او آنها را تهذیب و تصفیه کرد، امّا خود نیز از انتقاداتی که بر دیگران وارد ساخت مصون نماند، و اشکالاتی را که وی از کتاب جاحظ گرفت بر کتاب خودش نیز وارد شد، و بیشتر آنها را بی‌پاسخ گذاشت ... و نمونه‌هایی از نظم و نثر جمع آوری کرد که اگر چه خود، آنها را از محاسن کلام خود می‌دانست، اما در واقع از عیوب کلام او به

حساب می‌آید.

سپس اضافه می‌کند: «باقلانی تا حدود زیادی در عبارت پردازی از زبانی گشاده و دستی باز برخوردار بود، و در این جهت با بینایی و قدرت و حسن تصرّف، روش جاحظ و شاگردش «ابن عمید» را در پیش گرفت، امّا کتابش از موضوع اصلی خارج شد، زیرا بیشتر آن گردآوری و نقل کلمات دیگران است». ۲۴

رافعی با این سخن از باقلانی انتقاد می‌کند، و او را به همان صفتی می‌خواند که جاحظ وی را بدان متّصف کرد.

امّا در حوزه علم شایسته نیست که عالمی از ارزش عالمی دیگر بکاهد، بلکه باید این نکته را در ذهن داشته باشد که کار هر کس، مکمّل و متمّم کار گذشتگان است، و نباید منکر فضل او شد و سهمش را ناچیز پنداشت.

این وضعیت دوره باقلانی و عصر پس از اوست، و آخرین کتابی که تا کنون در این زمینه تالیف شده، و دارای بهای علمی و رتبه بیانی است، کتاب «اعجاز القرآن» «رافعی» می‌باشد.

وجوه اعجاز قرآن

اشاره

مقصود ما از وجوه اعجاز اموری است که قرآن در برگیرنده آن است، و این امر نشان دهنده آن است که قرآن از جانب خداست و هیچ کس از جن و انس را یارای مقابله با آن نیست، ما در این باره نخست نظرات دانشمندان را ذکر می‌کنیم و سپس به بیان نظر خود می‌پردازیم، و از خداوند خاضعانه می‌خواهیم که چون گذشته با توفیقات خود بر ما منّت گذارد، چه این که تحقیقات و نوشته‌های ما تنها در سایه فیض و توفیق او تحقق می‌پذیرد، و الّا هرگز به جایی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۲

نخواهیم رسید.

صاحب «الشفاء»، «قاضی عیاض» وجوه اعجاز قرآن را به ۴ نوع محدود می‌کند:

اوّل، حسن تألیف و هماهنگی کلمات، و فصاحت و بلاغتی که بالاتر از توان عرب می‌باشد.

دوّم، نظم فوق العاده و اسلوب شگفت انگیز آن، که مغایر اسلوب کلام عرب است، و نیز روشهای نظم و نثر آن از جهت وقف در مقاطع آیات، و انتهای فواصل آیات که هرگز قبل از آن و بعد از آن نظیرش دیده نشده است، و هیچ کس توان مماثله با آن را ندارد.

سوّم، خبرهای غیبی، و پیشگوییهای صحیح از حوادث آینده، که بعدا به همان صورت تحقق یافت نظیر:

لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ «انشاء اللّه بزودی و با امنیت به مسجد الحرام وارد خواهید شد ...» ۲۵ و یا:

غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ «رومیان در نزدیکترین سرزمین (به جزیرة العرب) مغلوب شدند، ولی آنان بزودی پیروز خواهند شد، چند سال بیشتر طول نمی‌کشد ..» ۲۶. و پیشگوییهای دیگر که همگی درست از آب درآمد.

چهارم، خبر دادن از دوره‌های گذشته و امّتهای از میان رفته و شرایع محو شده، که جز عدّه کمی از علمای اهل کتاب که عمرشان را در این راه صرف کرده بودند، آن هم به طور جزیی، فرد دیگری از آن اطلاع نداشت.

و وقتی پیامبر اسلام (ص) آن ماجراها را بعینه و به طور کامل بیان می کرد، آنان به درستی و راستی آن اعتراف می‌کردند و می‌پذیرفتند که آن حضرت آن را از راه درس خواندن به دست نیاورده است، چون می‌دانستند که او درس ناخوانده و مکتب نرفته

بود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۳

این نظر «قاضی عیاض»- در گذشته به سال ۵۴۴ ه. ق- بود. که دو نوع نخست آن به اعجاز در بیان و لفظ مربوط می‌شود، گرچه نوع اوّل آن درباره تألیف و ارتباط کلمات همراه با فصاحت و بلاغت و عاری بودن از زوائد است، و نوع دوّم آن درباره شکل نظم و این دو در حقیقت با یکدیگر مغایرند، امّا به هر حال هر دو به اعجاز در سخن باز می‌گردند.

امّا دو نوع آخر آن در رابطه با راستی خبرهای قرآن است، که نوع سوّم مربوط به اخبار آینده‌ای است که جز خدا کسی آن را نمی‌داند، و نوع چهارّم مربوط است به جریانات گذشته.

«قرطبی»- در گذشته به سال ۶۸۴ ه- در تفسیرش ده وجه اعجاز قرآن را ذکر می‌کند:

۱- نظم و ترتیب تازه و شگفت انگیز آن که مغایر با نظم متداول در زبان عرب و غیر عرب است، زیرا نظم آن از نوع نظم شعری نیست، از اینرو خداوند می فرماید: وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما یَنْبَغِی لَهُ، «نه ما او را شعر آموختیم و نه شاعری شایسته اوست» ۲۷.

۲- اسلوب آن که مغایر با تمام اسلوبهای عرب می‌باشد.

۳- فصاحت آن که هرگز از دیگران ساخته نیست، نظیر سوره ق از اوّل تا آخر، و قول خدای متعال ... وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ... ۲۸ تا آخر سوره و موارد دیگر.

«قرطبی» از «ابن حصار» نقل می‌کند که این سه وجه در هر سوره‌ای از قرآن لازم است تا وسیله‌ای باشد برای تشخیص کلام خدا از کلام بشر و به اعتبار آن مردم به مبارزه خوانده شوند و به عجز وادار شوند.

۴- به وجود آوردن ترتیبی خاص در زبان عرب (به اعتبار این که در قرآن کلماتی از لهجه‌های عرب یا لغات آنها وجود دارد) که خارج از توان عربها می باشد، به طوری که به اتفاق همه آنان هر کلمه و هر حرف قرآن در جای صحیح خود قرار گرفته است.

۵- خبر دادن از حوادثی که از ابتدای خلقت تا هنگام نزول آن پدید آمده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۴

است توسط فردی امّی که پیش از آن نه کتابی خوانده، و نه خطی نگاشته بود، او از سر گذشت پیامبران با امتهایشان و از رویدادهای قرنهای پیشین خبر داد و هم چنین به سؤال و تحدّی اهل کتاب با پیامبر (ص) درباره داستان «اصحاب کهف» و امر «موسی و خضر»- علیها السلام- و حال «ذی القرنین» پاسخی صحیح داد؛ پاسخی که با کتابهای گذشته که مورد تصدیق آنان بود، مطابقت داشت در حالی که او فردی امّی بود که نه چیزی خوانده، و نه چیزی نوشته بود.

«قاضی ابن طبیب» [در گذشته به سال ۴۳۵ ه] می‌گوید: «به طور قطع، خبر دادن از این رویدادها، جز به درس خواندن امکان پذیر نیست، و از آن جا که معروف بود که وی با اهل آثار و مورّخین و شاگردان آنان رابطه ندارد. و خود نیز درس نخوانده است تا بتواند این اطلاعات را از کتابی گرفته باشد، پس می‌فهمیم که آن حضرت از طریق وحی از آنها آگاهی پیدا کرده است».

۶- وفا به وعده‌هایی که خداوند در محسوسات داده است، که برخی از آنها مطلق است، مثل وعده به پیروزی رسول اللّه (ص) و بیرون کردن کسانی که او را از وطنش خارج کردند، و بعضی مشروط، چون:

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «... هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کفایت خواهد کرد ...» ۲۹.

۷- پیشگوییهایی که فقط از راه وحی می‌توان بدانها دست یافت، چنان که فرمود:

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ «اوست خدایی که رسول خدا را با دین حق به هدایت خلق فرستاد، تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد ...» ۳۰ و چنین هم شد.

۸- در بر داشتن علومی که در حلال و حرام و سایر احکام نگهبان مردم است.

۹- دارا بودن حکمتهای بالغه، که عادتا در این حدّ از زیادت و شرافت از بشر ساخته نیست.

۱۰- تناسب و هماهنگی فراگیر و به دور از اختلاف در لفظ و معنی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۵

خداوند می‌فرماید:

وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً «و اگر از جانب غیر خدا بود در آن بسیار اختلاف می‌یافتند» ۳۱ قرطبی سپس اضافه می‌کند که این ۱۰ وجه را علمای ما ذکر کرده‌اند، و «نظام» و برخی از «قدریّه» به وجه دیگری اشاره کرده‌اند و آن این که اعجاز قرآن عبارت است از بازداشتن از معارضه با آن و «صرفه» به هنگام تحدّی و همین منع و صرفه، معجزه است، نه خود قرآن، به جهت این که خداوند در عین تحدّی و مبارزه طلبی برای آوردن مثل آن، همّت و توان آنان را از این کار باز می‌دارد.

این نظریه باطل است، زیرا قبل از پدید آمدن آن، علما اتفاق نظر داشتند که قرآن خودش معجزه است، و ما اگر بگوییم که منع و صرفه معجزه است نه قرآن، با اجماع مخالفت کرده‌ایم، بنابر این باید گفت قرآن خود معجزه است، و فصاحت و بلاغتش خارق العاده است، زیرا کلامی این چنین پیدا نشده است، و خود دلیل بر بطلان نظریّه صرفه است. ۳۲

همان طور که دیدیم قرطبی وجوه بسیار از اعجاز قرآن را نقل کرد و برای این که استقرایش در این زمینه کامل باشد، پس از ذکر ۱۰ وجه، نظریه صرفه را به عنوان یکی از وجوه اعجاز- در نظر طرفداران آن- به حساب آورده است، و بعد آن را ردّ کرده است، ما نیز قبلا آن را ردّ کردیم، و نتیجه این شد که اعجاز قرآن ذاتی است و همچون قرطبی برای اثبات آن برهان آوردیم، به طوری که نظریه صرفه دیگر جایگاهی ندارد و گفتیم که این عقیده از هند به میان مسلمانان نفوذ کرده است، و با حقیقت و واقعیت سازگار نیست.

و لکن در رابطه با نظر «قرطبی» و «قاضی عیاض» دو مطلب قابل ملاحظه است:

اوّل این که بعضی از اقسام مذکور در برخی دیگر تداخل می‌کنند، یعنی نظم قرآن و فصاحت و اسلوب و تصرف در کلام، همگی مربوط به روش بیانی قرآن است، و این کلمه همه آن اقسام را به طور کامل در بر دارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۶

دوّم این که برخی از وجوه مذکور در قرآن کریم مورد تحدّی واقع شده‌اند مثلا- خداوند با مشرکان تحدّی کرده است که اگر می‌توانند به اندازه ده سوره ساختگی نظیر قرآن بیاورند، امّا وجوه دیگر، با این که از جانب خدا است اما مورد تحدّی واقع نشده‌اند، مانند خبر دادن از حوادث آینده، و واقع شدن آن، و همچنین بیان سرگذشت امتهای پیشین و واقعه عبد اللّه صالح با موسی (ع) و داستان اصحاب کهف و ذی القرنین، بنابر این وجود موارد مزبور در قرآن فرو فرستاده شده بر فردی امّی که نه می‌خواند و نه می‌نوشت، و نه به مکتب می‌رفت، دلیل آن است که از جانب خداست.

و همچنین احکام شرعی که در قرآن است، از ناحیه خداست، و نه از جانب محمّد (ص).

ما در زمینه این موضوع مقالاتی تحت عنوان «شریعهٔ القرآن دلیل علی انه من عند اللّه» در یکی از مجلات اسلامی ۳۳ نوشتیم که یکی از هیأتهای اسلامی آن را جمع آوری و به زبان فرانسوی و انگلیسی ترجمه کرد، و در آن جا با دلیل اثبات کرده‌ایم که این قانون استوار نمی‌تواند از جانب مردی امّی باشد که چیزی نخوانده و چیزی ننوشته است، و در یک جامعه امّی فاقد درس و مدرسه زندگی کرده است و این شریعت با احکامش فقط از ناحیه خداست.

و ما در آنجا مسائل مربوط به خلافت و حکومت را از دیدگاه شریعت اسلام و قانون روم با هم مقایسه کرده و بیان داشته‌ایم که علی رغم گذشت، حدود سیزده قرن از پیدایش قانون روم، باید گفت که در مورد مسأله حکومت این قانون قابل مقایسه با قانون قرآن نیست، مگر مقایسه‌ای بین چوب سست و شمشیر برنده، بنابر این امکان ندارد که قرآن از ناحیه محمّد (ص) باشد، بلکه از

جانب خداست.

قـانونگزاران اروپـایی در مورد قـانون ارث در قرآن، معتقدنـد که هنوز عقـل بشـر به ارائه قـانونی از آن بهتر نرسـیده است؛ به همین جهت پـذیرفتیم که وجوهی را که قرطبی در مورد اعجـاز ذکر می‌کنـد- غیر از صـرفه- دلالت بر این دارد که تمامی قرآن از جانب خدای علیم و خبیر است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۷

امّا می‌بینیم که خداونـد متعال عرب را برای آوردن نظیر قرآن به مبارزه خوانده است، بنابراین نخست با روش بیانی قرآن [اعجاز در الفاظ] با آنان به تحـدّی برخاست، و همین مسأله ذهن و فکر آنان را به خود جلب کرد و شایـد علت امر این باشـد که منابع عقلی و قانونی آنان در حدّی نبود که بتوانند عظمت احکام قرآن درباره برنامه‌ریزی کامل برای جامعه را- که در آن مصالح عالیه انسان در حـدی بالاتر از انـدیشه بشـری در نظر گرفته شده است- دریابند اما با ذوق و مهارتی که در بیان و سـخن داشـتند الفاظ و عبارات با شکوه و عالی آن را که با صـدا و حروف خود معنی و مقصود را به تصویر می‌کشـید حس می‌کردنـد، و بدون رنج و زحمت معنای صحیح و کامل آن را درک می‌کردند بدون این که با فلسفه قانون، عقل هستی، آشنایی داشته باشند.

به هر حال، در قرآن چیزی که بتواند آنان را ارضا کند و دلهاشان را سیراب نماید، وجود داشت.

و از آن جا که قرآن شامل شـریعتی فراگیر و جاودانه است و مخاطب او تمام نسلها و نژادها از عرب و عجم و سفید و سیاه و سرخ و زرد می‌باشند و اعجاز آن نیز فراگیر است و تنها به عرب اختصاص ندارد، بنابراین باید وجوه اعجاز را به دو نوع تقسیم کنیم:

نوع اوّل، اعجاز مربوط به بلاغت و روش بیان قرآن می‌باشد، که نخستین بار قوم عرب مخاطب آن واقع شد، زیرا- چنان که گفتیم- قرآن به زبان عرب نازل شد، و آنان به اقتضای بدوی بودن و قدرت اندیشه و وجود برخی از پیامبران گذشـته که سبب دانایی نسبی آنـان بود و نیز به دلیل رشـد فرهنگ سـخنوری، و عنایت آنان به لغت عربی، از همه مردم در درک اعجاز قرآن از حیث فصاحت و آهنگ و بیان برتر بودند، و پس از ناتوانی آنان در مقابله با قرآن نخستین اعجاز آن نمایان شد.

نوع دوّم، اعجاز در خبر دادن از گذشـته و آینـده، و مطابق بودنش با واقعیت و نیز مشـتمل بودن آن بر علوم طبیعی و حقایقی که در آن عصر ناشناخته بود، و بعد آشکار شد، و همچنین در برداشتن قوانینی که به اعتقاد بشر، تنها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۸

قـانون صـحیح بوده است و بر سـایر قوانین برتری دارد و این نوع از اعجـاز برای همه طبقـات و نسـلها معجزه است و بیـان آن نیاز به مجلداتی پر حجم دارد، از این رو نخست به بیان نوع اوّل که اعجاز در بلاغت باشد می‌پردازیم.

اعجاز قرآن از نظر بلاغت

اشاره

این وجه را بر سـایر وجوه اعجـاز مقـدم داشتیم، زیرا درک آن برای عرب آشـکار بود، و آنـان را در ابتـدای نزول قرآن مـدهوش و مبهوت ساخت. آنان سـبکها و روشهای آن را درک می‌کردند، چه این که آنان سخن و شعر را با گوش حسّ کرده و با هوش خود سنجیده و درک می‌کردند، و کامل را از ناقص تشـخیص می‌دادند و با فراست و لیاقت فطری خود، به سخن و شعر زیبا گرایش پیدا می‌کردند.

در این جا نمونه‌ای از نقد آنان را [که حاکی از ذوق سرشار آنان در بلاغت است] بازگو می‌کنیم:

«حسّان بن ثابت» در بازار «عکاظ» بر «خنساء» [شاعره شهیر] دو بیتی خود را چنین خواند:

لنا الجفنات الغرّ یلمعن بالضحی‌و اسیافنا یقطرن من نجدهٔ دما

ولـدنا بنی العنقـاء و ابنی محرّق‌فـاکرم بنا خالا، و اکرم بنا ابنا «خنساء» با ذوق و درک نقاد خود فورا به عیوب آن پی برد، عیوبی که جز افراد دارای ذوق سرشار و اندیشه درست در مورد فکر مستقیم لفظ و معنی آن را درک نمی کنند.

وی به «حسان» گفت: «افتخار خود را ناچیز کردی، و در هشت جا زبون ساختی».

حسـان گفت: چگونه؟ خنساء گفت: «جفنات» کمتر از ده است و اگر می گفتی «جفان» افراد بیشتری را شامل می‌شـد، و گفتی «غرّ» به معنی سـفیدی در پیشـانی، و اگر می‌گفـتی «بیض» دامنه‌اش گسـترده‌تر بود، و گفتی «یلمعن» و «لمعـان» گاه‌گـاه می‌آیـد، امّـا اگر «یشرقن» به کار می‌بردی،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۱۹

ادوم بود، و کلمه «بالضحی» را آوردی، و چنانچه می‌گفتی «بالدجی» در مدح بلیغتر بود، زیرا میهمان بیشتر در شب می‌آید، و گفتی «اسیافنا» و آن کمتر از ده است، و اگر می‌گفتی «سیوفنا» بیشتر بود، و گفتی «یقطرن» که نشانه کشـتار کمتری است، و اگر «یجرین» به کار می‌بردی، از خونریزی بیشتر حکایت داشت، و گفتی «دما» و «دماء» بیشتر از «دم» است و بالاخره به اولاد خود فخر ورزیدی و به کسانی که تو را زاییده‌اند اشاره نکردی. ۳۴

این جریان نشانه هنر سـخنوری عرب و شهرت و رواج روح نقادّی برخاسته از ذوق تیز آنهاست، گر چه در صحت این جریان تردید وجود دارد.

و نیز ناقدین عرب بیت «امرء القیس» را در «معلّقه» که گفته است:

اغرّک منّی ان حبّـک قـاتلی‌و انّـک مهمـا تـأمری القلب یفعلی مـورد سؤال قرار داده و گفته‌انـد که سـرودن این شـعر از عاشـقی که دوستی او را رنجانـده و لطافت عشق را احساس کرده است، بعید است و نیز گفته‌اند: اگر زن زیبا را نتوان با دوستی، فریفته کرد چه چیز دیگری می‌تواند چنین کند؟

گویا به آن زن می‌گوید: اگر تو خواهان دوستی با من هستی، من تو را رها می کنم، و این سخن در شأن عاشق حریص نیست.

به راستی اینان در سـخن سـنجی مهارت داشـتند و گوش و زبانشان به سخن بلیغ کشش داشت و مفهومش را درک می‌کردند، و از این نظر فرقی بین شهرنشینان و صحرانشینان آن نبود، پس صحرانشینها، نهایت فراست خود را در شناخت کلام بلیغ و خواندن شعر- چه قصـیده و چه رجز- به کـار می‌بردنـد، و وقتشان را جز به شـنیدن سـخن نیکو و تکرار و روایت و نقل آن، صـرف نمی‌کردنـد و همـان سـخنان چه در حضـر و چه در سـفر و کوچ به علفزارهـا و چشـمه‌ها ورد زبانشان بود، و با آن جان خود را همچون روشـنایی آسـمان، صـفا می‌بخشـیدند، اضافه بر تعصّب و غروری که از بیابانهای سـخت و مخوف و سـختی زنـدگی، تحصـیل کرده بودند، و همچنین رضا و قناعتی که عرب به آن متصف است.

و امّا شهرنشینها در عین این که تاجر بودند از تعصّب عربی نیز عاری

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۰

نبودند، به طوری که قبایل دیگر به سراغ آنان می‌آمدند و یا در مراسم حجّ و بازارهایی که مخصوص مبادله کالا، و تبادل افکار، و سخنان محکم بود با یکدیگر برخورد می‌کردند. و بین سخنرانان و شاعران مسابقاتی برگزار می‌شد.

از ایـن نظر مکّه و اطراف آن به باغهـای ملّی کشورهـای اروپـایی شـباهت داشت، که در آن سـخنرانان جمع می‌شدنـد و به رقـابت می‌پرداختند، و کافی است نظری به خطبه «قس بن ساعده ایادی» بیفکنیم؛ خطبه‌ای که در آن از پیامبر اسلام (ص) یاد کرده بود، در بازار عکاظ در موسم حجّ قراءت کرد.

آری اعراب به گـونه‌ای بودنـد که سـخن بلیـغ، همچون موسـیقی به طرب وادارشـان می‌کرد، و همچون قصـیده طولاـنی تحرکشـان

می‌نمود، آوازشان برای راندن شتر، رجز بود و نوازش کردن کودکانشان، نوعی سخن بود.
آنان بودند که مورد خطاب قرآن قرار گرفتند، پس آن را به سبکی که تاکنون ندیده بودند، یافتند، و بدان گرایش پیدا کردند و به برتری آن اقرار کردند و نتوانستند با آن به مقابله برخیزند، بلکه در برابر بلاغتش سر تعظیم فرود آوردند و آن را بالاتر و برتر از توان و نیروی خود دانستند، به دعوت قرآن کافر شدند امّا برتریش را انکار نکردند، در برخورد با دعوت به توحید با بداهت پیامبر اسلام (ص)، وی را ناسزا گفتند و به مخاصمه پرداختند، امّا یارای رسیدن به عظمت قرآن را نداشتند، و پس از تأمل و ارزیابی، گفتند:
«قرآن سحری است کار آمد»؛ اینها نشانه اقرارشان به برتری لفظ و معنی قرآن بر آنان و کلامشان است، اگر چه الفاظ و حروف قرآن از سنخ کلمات و حروف آنان بود.

انواع اعجاز در بلاغت

اشاره

تمامی قرآن از نظر هماهنگی شدید در حروف و کلمات و پیوستگی و ترکیب کلمات در عبارتها، و نظم و اسلوب قوّی، معجزه است، و جملات آن در ارتباط و انسجام چون بافته‌ای است که هر قطعه آن مکمّل شکل و مقصد آن است، و نیز معانی قرآن با الفاظش هماهنگ است، به طوری که گویا معانی
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۱
برای الفاظ ساخته شده و الفاظ چون قالب برای معانی ریخته شده‌اند.
از اینرو هر صاحب اندیشه صحیح به اندازه فکرش- بدون خلاف- آن را درک می‌کند، هرگاه فرد با ایمان آن را بشنود، به درستی آن اعتراف می‌کند و بدان ایمان می‌آورد و هر گاه دشمن آن را بشنود اگر عناد نورزد حقیقت را از مطاوی و مضامین کلمات و عبارات آن می‌یابد، گر چه در ظاهر ایمان نیاورد، چه این که او ویژگیهای قرآن را که سخن هیچ کس به آن نمی‌رسد درک می‌کند.
«قاضی عیاض» در کتاب «الشفاء» می نویسد:
«حکایت شده است که روزی «عمر بن خطاب» در مسجد خوابیده بود، که ناگاه مردی را در بالای سر خود دید که شهادتین بر زبان جاری می‌کند، «عمر» از حال وی جویا شد، وی در پاسخ گفت که: من از سرداران رومم و با زبانهای مختلف از جمله عربی آشنایی کامل دارم، من آیه‌ای از قرآن، از زبان یک مسلمان اسیر شنیدم، و پس از دقت دریافتم که در آن آنچه از حال دنیا و آخرت بر عیسی (ع) نازل شده، جمع شده است و آن آیه این است:
وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ ۳۵ «و اصمعی» می گوید: «سخن کنیزی را شنیدم، به او گفتم: خدای تو را بکشد: چقدر شیوا و فصیح سخن می گویی! وی گفت: چگونه سخن من در برابر سخن خدا فصیح شمرده می‌شود آنجا که می‌فرماید:
وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۳۶
«خداوند در این یک آیه دو امر، نهی، دو خبر، و دو بشارت را گرد آورده است،» تحقیقتا این اعجاز، منحصر به قرآن است» ۳۷.
و بدین ترتیب می‌بینیم که چه بسا اطلاع از همه جهات اعجاز قرآن، مشکل باشد، مثلا موسیقی آن قابل احساس نیست، مگر حواس انسان جمع باشد و قبلا گفتیم که چگونه اعراب متفق شدند، که به قرآن گوش فرا ندهند و آن را نشنیده انگارند، امّا باز هر کدام

به تنهایی به سراغ آن می‌رفتند.

آری قرآن دارای چنان آهنگ و نظم عالی است که عواطف هر شنونده‌ای را گر چه زبان عربی را نفهمد، بر می‌انگیزد، زیرا کلمات نظم، مدّ، غنه، آخر فواصل و وقف آن به گونه‌ای است که بیگانه از زبان عرب را به خود جلب می کند، اگر چه معنی کلمات را متوجه نشود، امّا نغمه‌های قرآن، صوتی باشکوه و دل‌انگیز به آن می‌دهد، و هر کلمه‌ای از آن دارای اسلوب بیانی است هم چنین هر عبارتی از آن که از کلماتی چند گرد آمده، از اسلوبهای جالب سخن بر خوردار است، که معانی را چون عکسی تمام‌نما که اجزای آن از صورتهای گوناگون پدید آمده، و در مجموع نمایشگر صورتی یکنواخت است، نشان می دهد.

از اینرو بر نویسنده، جمع آوری تمام اقسام اعجاز، در بیان- گر چه بعید نیست- امّا دشوار است.

ما در این جا شش نوع اعجاز را بیان می‌داریم، باشد که نه به طور استقرا کامل بلکه در حدی به معانی اعجاز نزدیک شده باشیم.

و آنها عبارتند از:

۱- الفاظ و حروف.

۲- اسلوب و روش سخن.

۳- تصریف و گوناگونی لفظ و معنی.

۴- نظم و فواصل کلمه‌ها.

۵- اختصار فوق العاده و حکم و امثال، و پیشگوییها.

۶- جدل و استدلال قرآن.

۱- اعجاز از نظر الفاظ و حروف

اشاره

۴۲- پیش از آن که درباره ویژگیهای الفاظ قرآن از نظر زیبایی، دقّت و قوّت و نیز پیرامون هر کلمه با نظایرش از جهت اسلوبهای سخن، به تنهایی و سپس به طور دسته جمعی به بحث بپردازیم، خاطر نشان می‌سازیم که:

دانشمندان از قدما گرفته تا متأخّرین درباره اساس و فصاحت و بلاغت سخن

رانده، و در تعریف لفظی حقیقت آن دو به نزاع پرداخته‌اند، گر چه از نظر مصداق یکی هستند.

برخی از علمای بلاغت و در رأس آنان «عبد القاهر جرجانی»- در گذشته به سال ۴۷۱ ه- می گویند: لفظ و حروف به تنهایی تأثیری در بلاغت کلام ندارند، بلکه مجموع چیزهایی که در نظم کلام دخالت دارند، مؤثرند و روش نظم نیز به تنهایی مؤثر نیست بلکه ارتباط معانی و هماهنگی الفاظ، به وجود آورنده سخن بلیغ است.

وی در کتاب «دلائل الاعجاز» می گوید:

«سزاوار است که در هر کلمه‌ای پیش از ترکیب یافتن با کلمات دیگر، و تشکیل جمله‌های گوناگون از قبیل، خبر، امر، نهی، استفهام و تعجّب، و به وجود آمدن معانی مختلف که جز با انضمام الفاظ و کلمات با یکدیگر میسر نیست، ملاحظه شود که آیا در مقایسه بین دو لفظ مترادف، یکی بر دیگری از نظر دلالت بر معنای موضوع له، برتری دارد یا نه؟» سپس اضافه می کند:

«آیا قابل تصوّر است که بین دو کلمه جدا از هم مقایسه شود، بدون این که موقعیت آن در تألیف و نظم کلام ملاحظه شود؟! مگر

به این انـدازه که بگوییم این لفظ آشـنا و مورد اسـتعمال است، و لفظ دیگر غریب و غیر آشـنا، یا یکی حروف کمتری دارد، و برای ترکیب مناسبتر است، امّا آیا کسـی را دیـده‌ای که بگویـد این لفظ فصیـح است پیش از آن که جایگاه آن در نظم کلام و ارتباط و همـاهنگی بـا الفاظ و معانی دیگر را سـنجیده باشـد؟! و آیا وقتی می گویـد فلان لفظ «متمکن» و «مقبول» است و در مقابل، آن لفظ «قلق» نابجا و ناپسند است؟ جز این است که مقصودشان از «تمکن» ارتباط و هماهنگی آن با لفظ دیگر از نظر معنی است، و از «قلق» ناسازگـاری بـا کلمه دیگر و عـدم توافق آن دو با هم در مؤدّی است؟! برای نمونه پس از تأمل در این آیه! ۳۸ وَ قِیلَ یا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَکِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعِی وَ غِیضَ الْماءُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَ قِیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۴

که اعجـاز آن برای تـو آشـکار می‌شـود، و آنچه می‌بینی و می‌شـنوی تو را خیره می‌سـازد، و برتری قـاطع و آشـکار آن را احسـاس می کنی، همه اینها نتیجه ارتباط کلمات با یکدیگر و هماهنگی آنها با هم است.

اگر تردیـد داری دقت کن! هر کلمه‌ای را به تنهایی و جـدا از سایر کلمات آیه به کار ببر؟ مثلا بگو «ابلعی» و جمله قبل و بعد آن را نیاور، و همچنین سایر کلمات ... آیا فصاحتی که در آیه است دارد؟ بـدیهی است که عظمت آیه از آن جا شـروع می‌شود که زمین مورد خطـاب قرار می گیرد، و بعـد به آن فرمـان داده می‌شود، سپس نـداء به حرف «یـا» صورت می‌پـذیرد نه «ای» ... آنگاه «ماء» به «کاف» اضافه می‌شود ...».

وی اضـافه می کنـد که: «دلیـل این که کلمه به خودی خود، دارای فصـاحت و بلاغت نیست، این است که گاهی در کلامی جلوه و زیبایی دارد، و در کلام دیگر نه، و اگر فصاحت و زیبایی آن ذاتی بود، باید همیشه چنین می‌بود» ۳۹.

نتیجه این که زیبایی کلام بسـتگی به پیوسـتگی الفاظ در سـخن نـدارد، بلکه به ارتباط و تناسب معانی با یکـدیگر از دیـدگاه عقل، مربوط است.

«جرجـانی» دربـاره اثبات این که کلمات و حروف به تنهایی فصاحت و زیبایی و زشتی ندارنـد، بلکه بلاغت و زیبایی آنها به ترتیب آنها در جمله و پیوستگی معانی آنها با یکدیگر مربوط می‌شود، به طور مبسوط سخن گفته است.

بنابراین ارزش سخن و کلام هر کس به اندازه توان او در انتخاب الفاظی است که در معنی، با هم سازگار و هماهنگ باشند.

و نیز از گفتار وی استفاده می‌شود که: «نظم» به تنهایی و بدون در نظر گرفتن معنی کافی برای فصاحت نیست، و مقصودش از نظم، کلمات است نه همه کلام، که با آهنگ محکم یا آرام خود، به طور سریع در جان نفوذ کرده، تا به ژرفای آن برسد.

این نظر «جرجانی» است، که از ارزش خاصّ برخوردار است، وی فصاحت و بلاغت را در اسلوب و مجموع عبارتهایی که بر معانی مرتبط به هم دلالت می‌نمایند و الفاظ را در دلالت بر آن معانی هماهنگ می کنند، منحصر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۵

می داند.

در مقابـل، گروه دیگری چون «جاحـظ» اعتقـاد بر این است که: حروف و کلمـات آنگاه که حروف و مخارج آن هناهنگ و بـدون تکرار باشد، دارای فصاحت می‌باشد، بنابراین مثل شعر زیر که «جاحظ» آن را نقل کرده است فصاحت ندارد.

و قبر حرب بمکـان قفرو لیس قرب قبر حرب قبر یعنی: قبر «حرب» در مکـانی خشک و بی آب و علف است و در نزدیکی قبر او قبر دیگری قرار ندارد.

زیرا تکرار حروف، آن را نامطلوب و در تلفظ دشوار نموده است.

«ابن اثیر» در کتاب «المثل السایر» فصلی را در مورد فصاحت کلمات و قبح آن از نظر صدا و نظم حروف، گشوده است و می گوید: «برخی از کلمات دارای آهنگی زیبا یا هیجانی بوده و برخی دیگر چون آواز الاغ هستند». او برای این دو قسم چنین مثالی می‌زند:

«خنشلیل» مرادف کلمه «سیف» (شمشیر) است، آیا این دو از نظر فصاحت و زیبایی مانند یکدیگرند؟ و هم چنین «عسلوج» که مرادف با «غصن» (شاخه) است. آیا این دو کلمه از نظر آهنگ و آسان تلفظ شدن مانند یکدیگرند؟

و از کتاب «اعجاز القرآن» «باقلانی» به دست می‌آید که وی برای خود کلمات فصاحتی ویژه قایل است، و انتخاب بهتر آنها، دلیل توانمندی گوینده، و برتری سخن اوست، و پس اگر کلامی از بلاغت و زیبایی برخوردار بود، قطعا به کارگیری الفاظ متناسب در موسیقی و نغمه و آهنگ محکم یا آرام- بر حسب مقام و موقعیت- در این جهت مؤثر بوده است.

وی در این زمینه می‌گوید:

به کارگیری الفاظ برای معانی متداول، و وسایل رایج میان مردم، آسانتر و روانتر است، تا به کارگیری الفاظ برای معنای و وسایل جدید، بنابراین هرگاه لفظ در معنای نو استعمال شود، از لطافت و شگفتی بیشتری بر خوردار است، تا استعمال در معنای شایع و آشنا، و اگر علاوه بر آن متضمّن تنوّع و گوناگونی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۶

سخن به منظور تأیید معنای تازه تأسیس باشد، دارای لطافت و فصاحت بیشتری خواهد بود و چنانچه الفاظ و معانی با یکدیگر هماهنگ باشند و هیچ کدام بر دیگری برتری نداشته باشد، باز در مرتبه بالاتری از فصاحت قرار خواهد گرفت» ۴۰ از این عبارت معلوم می‌شود که نظر «باقلانی» این است که: الفاظ قرآن، بهترین الفاظ در هر کلامی بوده و دارای رونقی خاص است، که مؤثر در اعجاز قرآن می‌باشد، و شکل کلمه و مخارج حروف آن از شکوه و جلال ذاتی برخوردار است، چرا که از جانب خدای عزیز و حکیم است.

از متأخرین نیز آنها که درباره اعجاز قرآن کتابی نوشته‌اند، معتقدند که:

کلمات قرآن از نظر ادا کردن با مدّ و غنّ، و آهنگهای موسیقی، و نغمه‌های شیرین، فصاحتی ویژه دارد، بنابراین تنها تناسب، بین الفاظ از نظر معنی نیست بلکه این تناسب در آهنگ الفاظ نیز به چشم می‌خورد، و اگر خداوند متعال ترتیلی را برای قرآن برگزیده است که در آن نغمه و مدّ و آهنگ الفاظ دیده می شود، طبعا باید هر لفظی به خاطر برتری خودش بر سایر کلمات- نه برتری در مجموع کلام- انتخاب شود.

«رافعی» از طرفداران این نظر است، وی در کتاب «اعجاز القرآن» می نویسد:

«وقتی قرآن بر عرب قراءت شد دریافتند که: حروف آن در کلماتش و کلمات آن در جمله‌هایش، آهنگهای لغوی با شکوهی دارد، گویا از شدّت ارتباط و تناسب با یکدیگر، یک نگارش است و قراءت آن عین کتابت آن است آنان دانستند که یارای مقابله با قرآن را ندارند، و این امر، ناتوانی آنان را بیش از پیش آشکار نمود، به طوری که افرادی چون مسیلمه که در صدد معارضه بر آمدند در ساخته‌های خرافی خود، به چیزهایی که آنها را آهنگ موسیقی یا شبیه آن می‌پنداشت میل پیدا کردند، امّا از جنبه‌های دیگری چون تصرف در لغت و اسلوبها و زیباییهای آن، و دقایق نظم و ترکیب سخن غافل شدند، گویا دریافته بودند که نخستین تأثیر قرآن در میان عربها، همان اوزان کلمات و آهنگ حروف

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۷

است، نه چیز دیگر، و شبیه آن جز در سخن منظوم و مسجع عرب دیده نشده است».

با این بیان روشن شد که «رافعی» نظر جرجانی را مبنی بر این که کلمات به تنهایی دارای امتیازات ویژه‌ای نیستند، قبول ندارد.

این دو عقیده در بدو امر در این جهت که آیا فصاحت کلمه، جزو بلاغت و فصاحت محسوب می‌شود یا نه؟ مخالف با هم به نظر می‌رسند، امّا در واقع بین آن دو فرقی نیست، زیرا اوّلی به کلمه که جزء است نظر ندارد بلکه به جملاتی که از کلمات فراهم می‌آید نظر دارد، و دوّمی به اجزاء (کلمات) و هم به مجموع (جملات) نظر دارد، و زمانی مجموع را بلیغ می‌داند که از حروف و

کلماتی مرتبط و هماهنگ از نظر نغمه و ترتیل و ترتیب سخن، تشکیل شده باشد.

تردیدی نیست که به تنهایی و جدای از مجموع سخن، بلاغت و معنا ندارد مثلا کلمه «شجر» (درخت) به تنهایی معنای مفیدی ندارد، مگر این که در یک جمله‌ای قرار گیرد که دارای معنای مفیدی باشد، و آن کلمه از نظر حروف و درشتی و نرمی هماهنگ با سایر کلمات باشد به طوری که با یکدیگر در لحن سخن و مقصود و حقیقت کلام پیوسته باشند.

بنابراین کلمه به تنهایی رسا نیست، بلکه با پیوستن به کلمات دیگر دارای معنای قوّی و نغمه زیبا و سرودی می‌شود که دلها را سیراب می‌کند و به آن آرامش می‌بخشد، و هنگام انذار، بدنها را می‌لرزاند، و به وقت تبشیر آن را آرام می‌سازد و اگر به تفکر بخواند، عقلها را وادار به اندیشه می‌کند.

«خطابی»- در گذشته به سال ۳۸۸ ه- از طرفداران این نظریه است، وی در رساله‌اش می‌گوید:

«قرآن از آن جهت معجزه است که به فصیح‌ترین الفاظ در بهترین قالبها نازل شده است، و در بردارنده عالی‌ترین مفاهیم است و آنها عبارتند از: توحید حق تعالی، تنزیه او در صفات، دعوت به طاعت او، توضیح روش عبادت حق در مورد حلال و حرام و منع و اباحه، موعظه و تهذیب، امر به معروف و نهی از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۸

منکر، ارشاد به اخلاق نیکو و منع از اخلاق بد؛ و نیز قرآن هر چیزی را در بهترین جای خود قرار می‌دهد، به طوری که عقل مناسب‌تر از آن سراغ ندارد» ۴۱.

در واقع «خطابی» معتقد است که «الفاظ»، اساس و تکیه‌گاه بنیان «اسلوب کلام» است، که اگر بخواهیم یک کلمه از قرآن را برداریم، و به جایش کلمه مترادف با آن را قرار دهیم، ترکیب و اساس آن به هم می‌ریزد.

او در این زمینه می‌گوید:

«اساس بلاغت که جامع همه صفات و ویژگیهای آن است، این است که:

هر نوعی از الفاظ که در فصول کلام به کار می‌رود، در مناسب‌ترین موضع، به کار رود، که اگر لفظ دیگری به جای آن قرار داده شود، یا معنی تغییر پیدا کرده و در نتیجه کلام فاسد شود، و یا شکوه و عظمت کلام و در نتیجه بلاغت آن از بین رود، این بدان سبب است که در کلام، الفاظ مترادفی وجود دارند که از نظر معنی به یکدیگر شبیهند و بیشتر مردم گمان می‌کنند که آنها در فهماندن مقصود، مساویند».

در این جا به این نتیجه می‌رسیم که هر لفظی در سخن بلیغ از نظر معنی یا نغمه یا هر دو جایگاه و مقصد خاصّی دارد، و مرادف آن صلاحیت جایگزینی آن را ندارد.

گمان نمی کنم که «جرجانی» این مطلب را که: «هر کلمه‌ای آهنگ ویژه‌ای دارد» انکار کند، لیکن روش او در بلاغت- از آنجا که وی از علمای بلاغت و بیان است- سبب این شده که به مجموع عبارت و اسلوبی که با معانی آن پیوستگی دارد، نظر کند و ابتداء توجّهی به الفاظ نداشته باشد، و شاید وی این را بپذیرد که: الفاظ هماهنگ و یکنواخت هستند.

وی درباره توافق و هماهنگی حروف در کلمات می‌گوید:

«اگر ما تناسب و هماهنگی حروف در کلمات را یکی از وجوه بلاغت، و از چیزهایی که سبب برتری نسبی کلامی بر کلام دیگر می‌شود، به حساب آوریم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم، زیرا نهایتش این است که آن را از دایره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۲۹

بلاغت و بیان خارج کنیم و چیزی شبیه به آن از قبیل فصاحت و جزالت و ... به حساب آوریم که اینها سبب برتری نظم کلام و موجب مزایایی است که پیش از این، آنها را توضیح دادیم ... و اگر کسی در مورد هماهنگی حروف دچار انحراف شود و آن را به

تنهایی- همچون سایر اقسام بلاغت- عامل اعجاز قرآن بدانـد، باید به او بگوییم که بنابراین باید الفاظ بدون نظر به آهنگ و ترتیب معانی، خود دارای نظم و ترتیب و اعجاز باشد، در حالی که چنین نیست» ۴۲.

از آنچه تاکنون گفتیم چنین به دست می‌آید که اختلاف بین «جرجانی» و «خطابی» و «جاحظ» در دو امر غیر اساسی است.

۱- «جرجـانی» برای لفـظ به تنهـایی، فصـاحت و بلاغت قایل نیست، مگر در ضـمن کلام پیوسـته، و بنابراین نظر هماهنگی اصـلی و واقعی مربوط به معانی است، و الفاظ، آشکارا بر آنها دلالت دارند، و هماهنگی اولیه در معانی می‌باشد.

۲- وی فصاحت را چیزی غیر از بلاغت نمی‌داند، زیرا فصاحت- به نظر کسـی که آن را غیر از بلاغت می‌داند- عبارت از هماهنگی حروف، و ارتباط کلمات می‌باشد، و الفاظ- چنان که «ابن اثیر» می گوید- گاهی دارای زیبایی است و گاهی نه.

در حقیقت این نزاع لفظی است، و مبـاحث لفظی جـای چـون و چرا نیست، همانـا بحث و گفتگـو در واقعیـات و حقـایق است نه در اصطلاح و امور ظاهری.

«جرجانی» می‌پـذیرد که الفاظ را بهره‌ای از زیبایی است، و آنها با آهنگ و لحن خود، با نظم و اسـلوب معانی را یاری می کننـد، امّا وی الفاظ را به تنهایی کافی برای اعجاز نمی‌دانـد، و ما با او در این جهت هم عقیـده هستیم، و می گوییم: اعجاز در چیزهای زیادی است از جمله انسـجام کلمات، و چیزهایی که از آن ناشـی می‌شود، یعنی معانی شـکلهای بیانی و اسلوبی که از نظر الحان و فواصل، موزون است، به طوری که هیچ کس چنین اسلوبی را با چنین الفاظی محکم و معانیی صحیح پیش از قرآن مشاهده نکرده بود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۰

نگاهی به الفاظ قرآن

الفاظ قرآن در ضـمن اسـلوبهای جالب سـخن قرار دارند و ما ایمان داریم که هر لفظی در قرآن دارای معنایی مستقل و درخشندگی فزاینـده است که بـا کمـک سـایر کلمات، سازنـده اسـلوب و عبارتهای جامع، در معانی فراگیر است، و عبارتها به صورت جمعی به یکدیگر کمک می کنند.

مـا هرگز توان شـمارش این جوانب را در مورد زیبـایی الفـاظ قرآن نـداریم، امّـا در حـدّ توان خود- بـدون این که به هـدف نهـایی برسـیم- نمونه‌هایی را ذکر می کنیم، تا شایـد بتوانیم به این هدف نزدیک شویم گر چه این هم بالاتر از توان ماست، پیش از ما نیز، سخنوران بزرگ دست به چنین کاری زده‌اند.

این آیه را قراءت کن:

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كـانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ «خداوند برای شما شهری را مثل می‌زند که در آن امنیت و آسایش حکمفرما بود، و از هر جانب روزی فراوان به آن می‌رسـید تا آن که (اهل) آن شهر نعمت خدا را کفران کردند، در نتیجه خدا هم به خاطر کفرانشان، طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها چشاند» ۴۳.

هرگـاه این آیه را بخوانیم و دوبـاره در آن دقت کنیم، می یابیم که هر کلمه‌ای در جای خود قرار دارد و از آن جا جـدا نمی‌شود، و اگر آن را جدا کنیم کلمه دیگری جای خالیش را پر نمی‌کند.

اینک می‌پردازیم به ویژگیهای کلماتی که در این آیه به کار رفته است.

اوّل: کلمه «امنه» از ریشه «امن» به معنای نهراسیدن از حمله دشـمن و هجوم بیگانه می‌باشد، و شاید مقصود از شهر امن مکّه باشد یا این که این شهر همان شهر است که خداوند فرموده است:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ «آیا (کافران) ندیدند که آن شـهر

را حرم امن و امان قرار دادیم، در صورتی که مردم ضعیف را به قتل و غارت می‌ربایند آیا (با وجود این نعمت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۱

بزرگ امنیت) باز به باطل می گروند، و به نعمت حق کافر می گردند» ۴۴.

این کلمه اشاره به نعمت اختصاصی آنان دارد.

دوّم: واژه «مطمئنّه»، حقیقت اطمینان مرتبط به قلب است، و خداوند متعال به این شهر اطمینان، سکون، استواری، و آرامش بدون ضعف، ارزانی داشته است، و با این آرامش باز خود، آن را تقویت و تأیید می کند، بعلاوه خداوند به آنان، اقتدار و سلطنت ادبی بر جمیع عرب عنایت کرده است، به طوری که آن جا محلّ اجتماع عرب و پایگاه شعایر دینی و جایگاه خوب و با ارزش بوده است، همه این خصوصیات از کلمه «مطمئنه» استفاده می‌شود.

سوّم: جمله «یأتیها رزقها» اشاره به آسایش زندگی در آن جا دارد، و این که مردم مکّه مانند سایر عرب مجبور نبودند در جستجوی آب و زمین باشند و در بیابانها از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ کنند و برای زندگی خود را به زحمت بیندازند و برای به دست آوردن روزی سرما و گرما را تحمّل کنند.

چهارم: لفظ «رغدا» به معنای روزی لذیذ، گوارا، خوش طعم و بی ضرر است و در حقیقت فراخ و زیاد است پس آنان از روزی آسان، گوارا، گسترده، لذیذ و بی‌ضرر بر خوردار بودند.

امّا آنان به تمام این نعمتها ناسپاسی کردند.

آیا شما اسلوب سخنی از این جالب‌تر می‌شناسید؟ می‌بینید که این چهار کلمه از نظر معنی، آهنگ و نغمه، متناسب و منسجمند و هر کدام بیانگر اسلوبی مخصوص هستند پس کلمه «امنهً» نشان دهنده شهری است که دشمن به آن حمله نمی کند، با این که در محیطی که مردم ربوده می‌شدند، قرار داشت، و واژه «مطمئنه» اشاره به آرامش خاطر دارد، همچون آب ساکنی که بادها آن را به بازی نمی گیرند، و جمله «یَأْتِیها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ» از موقعیت تجاری آن جا حکایت دارد که نعمت و مال از شهرهای دور و نزدیک به آن سرازیر می‌شد، و آنان سفرهای زمستانی می کردند.

مجموع کلمات این آیه به همراه معانی و شکلهایی که در بر دارند، بیانگر حال جمعی از مردمند که این امور در بین آنها گرد آمده است و همه آنها از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۲

نعمتهای فراوان الهی است، با این همه آن نعمتها مورد ناسپاسی و کفران آنها قرار گرفته بلکه حق را انکار کردند.

در این جا نوبت اسلوب دوّم یعنی عقاب و مؤاخذه عملشان که ناسپاسی به نعمتهای خدا باشد، می رسد، در کلمه «انعم» نیز فصاحت و اسلوب خاصّی به چشم می‌خورد، زیرا آنان نه تنها به یک نعمت بلکه به همه آنها ناسپاس شدند، و این حاکی از ناسپاسی زیاد، و گمراهی شدید آنان است، و این کلمه با وجود وسعت در معنی، لحن و آهنگ آرا می‌دارد، زیرا انعم عبارت از نعمتهای فراوان و خیرات زیادی است که از جانب خداوند به بندگان می‌رسد.

این شرح حال نعمتهای خداوند، به آنان است، که در هر کلمه‌ای که به کار رفته، آشکارا و به طور کلّی و جزئی به تصویر آمده‌اند.

اینک به سراغ آیه شریفه می‌رویم و به هر کلمه از کلمات عالی آن جدا جدا نظر می کنیم، و سپس به اسلوبی که از این کلمات پدید می‌آید- و هر کدام اسلوبی مستقل دارند- دقت می کنیم، که اسلوب مجموع کلمات نیز جزئی از اسلوب بزرگ می‌باشد که از آن قرآنی بلند و عالی پدید می‌آید.

کلمه اوّل: «اذا قها الله» است، تعبیر به «اذاق» اشاره به این است که: درد و رنج با جانشان تماس پیدا کرد، و پس از آن که در ناز و نعمت به سر می برند، سختی را چشیدند.

زمخشری [در گذشته به سال ۵۳۸ ه] در معنای اذاقه می گوید:

«اذاقه» نزد عرب به طور حقیقت در بلاها و سختی‌ها و آنچه به مردم می‌رسد به کار می‌رود، زیرا در این معنا شایع و رایج است، پس می گویند:

«ذاق فلان البوس و الضرر» (فلانی بیچارگی و ضرر را چشید) و «اذاقه العذاب» به او طعم عذاب را چشانید که احساس اثر ضرر به احساس اثر طعم تلخ تشبیه شده است».

از این تقابل چنین به دست می‌آید که آنان پس از آرامش خاطر و روزی فراوان، طعم گرسنگی و پس از نعمت امنیت، ترس را چشیدند.

اکنون نمونه دیگری را بی آن که از قرآن برگزیده باشیم بلکه ناخود آگاه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۳

گرفته‌ایم، بیان می کنیم، چرا که اولا انتخاب و گزینش خوب، در جایی است که خوب و بد در کار باشد، امّا کتاب خدا تمامش، خوب و فوق توان بشر است، و ثانیا کسی که آیه‌ای را خود انتخاب می کند، رأی خود را حاکم بر قرآن می‌سازد، در صورتی که حاکم بر آن کسی است که آن را فرستاده، و مسؤولیت نگهداریش را به عهده گرفته است، ما هم آن را- بدون رأی خود- از کتاب می گیریم، زیرا بالاتر از توان و انتخاب ماست.

این آیه را قراءت کن:

وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأی بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ کانَ یَؤُساً قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلًا «ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم از آن رو بگردانید و دوری جست، و هر گاه شرّ و بلایی به او رو آورد مأیوس و ناامید شد، بگو: که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد، و خدای شما بر آن که هدایت یافته، از همه آگاه‌تر است» ۴۵.

در کلمات و آهنگ الفاظ و یکنواختی معانی و نقش بستن آنها در نفس، دقّت کنید! کلمه اوّل: «انعمنا» خداوند آن را به خود نسبت داده است، و انعام خدای متعال فیض و نعمت فراوانی است که فرد را فرا می گیرد، و نیز مقتضی شکر و سپاس است، چنانچه خداوند فرموده است:

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ «اگر مرا سپاسگزار باشید نعمتهایم را بر شما خواهم افزود، و اگر ناسپاسی کنید، همانا عذاب من شدید است» ۴۶. و این نعمتها اقتضا می کند که انسان به حقتعالی و طاعت او روی بیاورد، اما او به خدا روی نیاورده است بلکه اگر به بی نیازی برسد طغیان و ناسپاسی می کند.

کلمه دوّم: «اعراض» اعراض کنایه از دوری و جدایی از حقتعالی و روی نیاورندن به اوست، و اصل «اعراض» در معنای ظاهری رو بر گرداندن است، یعنی به خدای روی نیاورد و با اطاعت از وی، خواهان افزایش نعمتها نباشد، و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۴

چون خدا به او نعمت دهد او را دوست ندارد و بدو اخلاص نورزد، بلکه خود را بی نیاز پندارد، و نتیجه بی نیازی طغیان و ستم انسان به دیگر انسانهاست، که به دنبال آن فساد زیاد و شر فراوان پدید می‌آید.

کلمه سوّم: «نأی بجانبه» «نأی» به معنای دوری است و «بجانبه» یعنی: رفتن به سوی غیر خدا، و گام برداشتن در گمراهی دور، «زمخشری» می گوید، «نأی بجانبه» تأکید معنای «اعرض» است.

به نظر ما این جمله از آن جهت تاکید «اعراض» است که گام دوّم پس از «اعراض» می باشد، پس اعراض از کلام، گوش ندادن به آن، و توجّه نداشتن به دعوت حق است، و این گام پس از دوری و جدایی از خداست.

این کلمات از نظر سیاق، بعضی در هماهنگی متوقف بر بعضی هستند، به طوری که به دنبال هر معنی، معنایی شبیه به آن متناسب و

مترتب بر آن می‌آید.

و از مجموع آنها، چگونگی اثر نعمت در ایجاد تدریجی کفر و ناسپاسی تا رسیدن به دوری کامل از خدا روشن می‌شود پس اطاعت حق در یکسو، و آن که به او نعمت ارزانی شده در سوی دیگر، یعنی جانب گمراهی و نافرمانی قرار می‌گیرد و به دنبال آن طغیان پدید می‌آید.

ناگفته پیداست که تمام الفاظ در به وجود آمدن اسلوب کلام سهیمند، و هر کلمه به تنهایی دارای اسلوب سخن است، بنابراین «انعام خداوند» بیانگر اسلوب بیانی برای منعم و فیض نعمتهای الهی نسبت به اوست، و اعراض و روی گرداندن اسلوب حسّی است، و به دنبال آن دور شدن «نأی» می‌باشد.

این است بیان حال کسی که به نعمتهای حق، کفران ورزید، و به آنها اقرار ننمود و سپاسگزاری نکرد، با این که شکر و سپاسگزاری منعم، به حکم عقل واجب است، و این حکم از ضمیر پاک سرچشمه می‌گیرد.

پس از اسلوب کلام به اسلوب کلمات به تنهایی می‌پردازیم، زیرا هر کلمه به تنهایی دارای اسلوب بیانی است، که بعد روی هم رفته و مشترکا نشان دهنده تصویر کامل از فردی است که به نعمتها و روزیهای خداوند ناسپاسی کرده و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۵

آنها را راهی برای ستم بر بندگان و کفر به پروردگار و پادشاه مردم گرفته است.

سپس حال این فرد را که نعمت به او نرسیده و گرفتار شده است بیان می‌کند، و در این جا دو کلمه وجود دارد که بیانگر گرفتاری شدید و روی آوردن به کفر می‌باشد. آن دو کلمه «مَسَّهُ الشَّرُّ» و «کـانَ یَؤُساً» است، «مسّ» عبارت است از رسیدن شرّ، و این تعبیر حاکی از آن است که رسیدن شرّ- هر چند هم اندک باشد- فرد را دچار یأس و ناامیدی می‌سازد و «شرّ» هر چیزی است که مورد میل و رغبت نیست. و بر امور زیان آور حسّی و قلبی و بر بدیهای طبیعی، اطلاق می‌شود، و «شرّ» در این آیه هم شامل امور زیان آور می‌شود، مثل آیه شریفه:

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ «و هر گاه آدمی به رنج یا زیانی در افتد، همان لحظه به هر حالت باشد از نشسته و خفته و ایستاده فورا ما را به دعا می‌خواند، آنگاه که رنج و زیانش بر طرف شود، باز چنان به حال اوّل بر گردد که گویی هیچ ما را برای دفع ضرر و رنج خود نخوانده است». ۴۷ و هم شامل نتایج طغیان و نافرمانی انسان می‌شود، پس خداوند او را به رو در می‌افکند و هم شامل عذابی می‌شود که جزای عمل اوست، و هر گاه نعمتی را که خدا به او داده، انکار کند و روی گردانیده و دور شود، چون کسی که نسبت به نعمت او طغیان کند، با سلب نعمت از او خوار و پست می‌گردد و با نازل شدن بلا بر او دچار ناامیدی مطلق می شود.

«کـان» در جمله «کـانَ یَؤُساً» دلالت بر لزوم و استمرار دارد، مانند آیه شریفه «... وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» ۴۸ «خداوند آمرزنده و مهربان است» و کلمه «یئوسأ» صیغه مبالغه است و دلالت بر لزوم یأس و جدا نشدن آن از انسان می‌کند، پس همیشه در حال سختی و ناامیدی به سر می‌برد، اگر خداوند به او نعمت دهد طغیان می‌کند و کفر می‌ورزد، و اگر او را با شرّ و سختی بیازماید، باز کافر می‌شود.

بدون تردید این جملات و کلمات عالی، بیانگر حال فرد منحرف و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۶

بی ثبات است، که به هنگام نعمت، ناسپاس و مغرور و به هنگام آزمایش ناامید می شود، و تمام اینها با الفاظی هماهنگ و معانیی منسجم بیان شده است، که حکایت از انسان منحرف دارد. خداوند سبحان آیه را به این قسمت ختم فرموده است:

قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلًا مفادش این است که مردم همه در آنچه گفته شد، برابر نیستند، بلکه

عدّه‌ای از آنها همانطور که خدا فرمود، شقیّ و بدبخت هستند، و برخی سعید و خوشبخت، یعنی صابرانی که به هنگام گرفتاری و بلا، پریشان نمی‌شوند و به هنگام نعمت طغیان نمی‌کنند.

گویا این جمله انسان یاد شده را که عمومیّت دارد تخصیص می‌دهد یا نظیر «استثناء» در این آیات است:

وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ.

«اگر ما انسان را از نعمت و رحمتی برخوردار کردیم، سپس (به خاطر ناسپاسی) آن را از او باز گرفتیم (به جای امیدواری به خدا) سخت نومید و ناسپاس شود، و اگر او را به نعمتی پس از محنتی رسانیم (غافل و مغرور شود و) گوید: دیگر روزگار زحمت و رنج من سر آمده سر گرم شادمانی و مفاخرت گردد، (این خوی بشر بی صبر و کم ظرفیت است) مگر آنان که دارای ملکه صبر و عمل صالحند، برای آنها آمرزش حق و اجر بزرگ است» ۴۹.

و امّا در جمله عالی «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ» سه کلمه درخشان و نورانی را می‌بینیم:

اوّل: کلمه «قل» که فرمان به پیامبر (ص) است برای پاسخ به این شبهه:

«که بعضی از مردم این چنین هستند: و برخی نه».

دوّم: انتقال سخن از متکلم یعنی ذات باری تعالی به خطاب یعنی امر به آن حضرت زیرا «امر» هشداری است که عهده‌دارش صاحب رسالت (ص) است

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۷

که سخنگوی خدا، و از جنس معترضین و اشکال کنندگان است، تا بتواند رو در رو، پاسخگوی آنان باشد، و در این انتقال ارزش تنبیه و اخطار به چشم می‌خورد، و نیز تجدید و تنوع در سخن، و اسلوب در بلاغت مشاهده می‌شود.

سوّم: کلمه «شاکله» که عبارت است از هیأت، شکل، طبیعت و راهی که انسان آن را می‌پیماید، چه گمراهی مانند دسته اوّل و چه هدایت که در آخر آیه به آن اشاره شده است، و «شاکله» بر روش و راه اطلاق می‌شود، و به قول زمخشری این کلمه بر گرفته شده از گفته عرب «طريق ذو شواكل» یعنی راههایی که از یک راه گرفته شده است، می باشد.

در این جملات، معانی دقیق وجود دارد، که ناشی از اسلوب کلمات، و مقصود عبارات و مقابله زیباست، که مردم را به دو دسته تقسیم کرده است، دسته‌ای در برابر نعمت، روی گردان، و به دنبالش ستم، طغیان نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند، و دسته دیگر، بردبار و خویشتن دارند و هنگام نعمت سرکشی نمی‌کنند، بلکه با بردباری سپاسگزاری و اطاعت حق می‌کنند. امّا دسته اوّل افرادی پریشان خاطر و بی‌ثباتند، به هنگام نعمت طغیان و استکبار می‌ورزند، و به وقت سختی و بلا ناامید می‌شوند، و با ناامید شدن از خدا، کافر می گردند.

و خداوند به هر دو دسته، اطّلاع کامل دارد، و راه را برای هر دو باز گذاشته است آخرین جمله آیه این است «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبِيلًا» ما در این جا شاهد تابش پرفروغ معانی این کلمات هستیم.

۱- «فاء» می فهماند که: جزا نتیجه کردار است.

۲- تعبیر به «ربّکم» اشاره به این است که اوست که جهان را آفرید و همه را به حد کمال رساند، و او مربّی و کامل کننده است، و هر چیزی را به هدف خود می‌رساند.

۳- او به آنچه آفریده آگاهی کامل دارد.

۴- علم کامل خود را به «صفت تفضیلی» تعبیر کرده است، که بیانگر آن است که در مقام مقایسه- اگر برتری وجود داشته باشد- علمی بالاتر از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۸

علم او نیست.

۵- از «جزا»، تعبیر به «اثر هدایت» نموده است و این که خداوند متعال به هدایت شدگان آگاهتر است.

۶- «اهدی» به صورت «صفت تفضیلی» به کار رفته است، یعنی او به هدایت شدگان پس از آمرزش آنها دانا است.

۷- «سبیلا» تمیز واقع شده است و برای توضیح و رفع ابهام قبلی است، و با این تعبیر، اثبات علم کامل و ریشه‌دار برای حق تعالی می‌شود، هم علم به هدایت و هم علم به روشهای محکم آن.

پس از نظری گذرا بر این آیه، به سراغ آیه دیگری می‌رویم، در آن کلمه‌ای را می‌بینیم با معنایی که اگر به جای آن، کلمه دیگری بگذاریم که به ظاهر با آن هم معناست و در نگرش نخستین مترادف با آن به نظر می‌آید، هرگز معنایی را که از آن کلمه می‌درخشد، نمی‌رساند.

سخن خدا را قراءت کن «وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ» «قسم به صبح روشن وقتی دم زند» ۵۰ ما اگر بخواهیم هر کدام از این دو لفظ را تغییر دهیم، اسلوب سخن دگرگون خواهد شد، اینک خواهیم دید.

کلمه اوّل: یعنی «صبح» دلالت می‌کند بر نوری که به تدریج در تاریکی، نفوذ و سرایت می‌کند، و هستی را حیات بخشیده و پر از نور می‌کند، و به دنبال آن زندگی از سر گرفته می‌شود، و مردم پس از خواب و استراحت در شب، و سیاهیی که بر قامت هستی سایه افکنده بود، به دنبال معیشت و روزی خویش، روانه می‌شوند.

تردیدی نیست که واژه «فجر» بر پاره‌ای از معانی واژه «صبح» دلالت دارد، و دانشمندان آن دو را مترادف به شمار آورده‌اند، امّا به هنگام تحقیق می‌یابیم که «فجر» به معنای شکافتن تاریکی و شروع پایان آن است، و لذا همراه با «لیالی» ذکر می‌شود، نظیر کلام خدا که فرمود: «وَ الْفَجْرِ وَ لَيالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ» قسم به فجر و قسم به ده شب و قسم به جفت و فرد» ۵۱ زیرا «لیل» با «فجر» در معنی هماهنگ است، و مقصود از آن در

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۳۹

آیه، فقط پایان شبهاست.

امّا واژه «صبح» بر ابتدای روز دلالت دارد، بنابراین هر گاه وقت صبح و فجر یکی باشد، طبعا فجر به معنای پایان شب و صبح به معنای آغاز روز است، لذا تعبیر «طلع الفجر» صحیح است، اما «طلع الصبح» صحیح نیست، بلکه باید گفت: «اشرق الصبح» گر چه این دو لفظ فی الجمله در معنی یکی هستند، امّا با دقت لغوی مختلفند، یکی بر آمدن و آغاز است و دیگری پایان.

کلمه دوّم یعنی «تنفس» به خودی خود بر آغاز تدریجی مظاهر زندگی دلالت دارد زیرا ریشه آن از «نفس» یعنی حیات و همچنین باد، گرفته شده است، بنابراین به معنای حرکت همیشگی و مستمر در درون و برون است، پس آنچه را از اسباب حیات که داخل نفس می‌شود و آنچه را که خارج می‌شود- تا زندگی ادامه پیدا کند- در بر می‌گیرد، و گفته می‌شود: «نفسّ عنی» یعنی گشایش برایم حاصل شد.

بنابراین «تنفس» دارای سه معناست که همگی به زندگی همیشگی و مستمر پیوسته‌اند، اوّل: به معنای حیات و زندگی، دوّم: به معنای حرکت و استمرار آن، سوّم: ظهور تدریجی آن. و تو اگر در این آیه شریفه به جای «تنفس» بگویی «و الصبح اذا اشرق» یا «انار» یا «اضاء» هیچ کدام جایگزین «تنفس» نخواهند شد، و مقصود را نمی‌فهمانند.

حال اگر این لفظ با واژه «صبح» چون آیه مورد بحث در کنار یکدیگر قرار گیرند، این معنی را خواهند رساند که با شروع روز، موجودات زنده به کار و جنب و جوش می‌افتند، پس شبنم به شکوفه‌ها می‌رسد و آفتاب، باغهای پربار را روشن می‌کند، و پرندگان به آواز خوانی می‌پردازند، و هر موجودی با پایان یافتن شب، به دنبال روزی خویش می‌رود، و چهار پایان سر و صداکنان و شادمان

از آغلهای خود بر می‌خیزند و برای چرا، به سوی علفزارها و چراگاهها می روند، و کودکان چون پرندگان از خانه بیرون می‌روند، و خلاصه همه موجودات از پناهگاههای خود خارج می‌شوند.

و بدین ترتیب پدیده‌های زندگی، تا به هنگام ظهر ظهور تدریجی پیدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۰

می کنند، و جهان میدان بزرگ کارزار قوی و ضعیف می‌شود.

حال آیا جمله‌ای رساتر به این معانی از جمله «وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ» می‌یابی؟! پس معلوم می‌شود که الفاظ قرآن کریم طوری است که هیچ لفظی نمی تواند جایگزین آن شود.

تاکنون موارد فصاحت یا بلاغت آیات گذشته و کلمات آنها را بیان داشتیم، و گفتیم: هر کلمه در جای خود از بلاغت ویژه‌ای برخوردار است، که دارای اسلوب و سیستم زیبای سخن است، و با سایر الفاظ، اشکال و اسلوب کاملی را تشکیل می‌دهند، که خواننده را به شگفت وا می‌دارد، و عقل را خیره می‌سازد.

اینک عباراتی را می‌آوریم، که هیچ چیز جایگزین معانی آن از نظر بافت و مفهوم نخواهد شد، و برای نمونه چهار آیه را ذکر می کنیم.

آیه اوّل:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

« (ای رسول ما) بخوان بر این مردم حکایت آن کس (باعور) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم، و او از آنها سرپیچی کرد، پس شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان گردید، و اگر ما می‌خواستیم به آن آیات، او را ترفیع درجه می‌دادیم، لیکن او به زمین (تن) فرو ماند، و پیرو هوای نفس شد، مثل او به سگی ماند که چه او را تعقیب کنی و چه به حال خود واگذاری، زبانش را از ناراحتی بیرون می‌آورد این است مثل مردمی که آیات خدا را تکذیب می کنند، این سرگذشتها را به مردم بازگو، باشد به فکر آیند» ۵۲.

این دو آیه سرگذشت مردمی را به تصویر می کشد که خداوند، علم به آیاتی که سبب باور داشتن حق می‌شود، به او عطا کرد، و این آیات قلب و جان او را فرا گرفته بود- چون فراگیری پوست، تن را- به طوری که راهی برای انکار نبود، اما او بخاطر پیروی از خواسته شیطان، راه راست را رها نموده و از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۱

گمراهانی که فریب خورده ابلیس هستند، گردید، پس مثل او مانند کسی است که پوستی را که پوشیده و به جسم او چسبیده است، بیرون آورد، و اگر خدا بخواهد او را به علمی که عطایش کرده، از لغزش و گمراهی نجات خواهد داد، امّا او خود بخاطر هوای نفس، به زمین چسبیده و در آن سقوط کرده است، پس مثل او مانند سگ است که دائما، چه تعقیب شود و چه به حال خود واگذاشته شود، «لهث» می کند.

اینک به کلمات این آیات دقت می کنیم:

کلمه اوّل: «انسلخ» از ریشه سلخ به معنای کندن پوست حیوان گرفته شده است، گفته می‌شود «سلخته فانسلخ» پوستش را کندم، پس پوست انداخت، این لفظ در آیه دارای معنایی است که هیچ لفظی نمی‌تواند آن معنا را برساند، مقصود این است که آیات و نشانه‌های حق- همچون پیوند پوست حیوان به گوشتش- با عقل و جان او پیوند یافته، و وجود او را فرا گرفته است، اما وی آنها را از خود جدا کرده است.

بنابراین در این لفظ نوعی استعاره و تشبیه به کار رفته است، زیرا کفر و فساد را بخاطر شدت ملازمه به بیرون آمدن از پوست تشبیه نموده است، و نیز انسلاخ همراه با سختی و فشار است، چه این که مادّه مطاوعه (چون باب انفعال) در مورد افعالی که نیاز به ممارست و معالجه دارد، به کار می‌رود، پس نمی‌گویند: قلم یا شیشه را شکستم و او شکسته شد، بلکه می‌گویند، درب را شکستم و او شکسته شد، و آهن را تابیدم، و او تابیده شد، بنابراین تعبیر به «انسلاخ» برای اثبات این است که کفر، ضدّ فطرت است و نیاز به زحمت و فشار نفس و ایستادگی در برابر اسباب هدایت دارد، و این نیست جز پیروی از خواسته شیطان.

کلمه دوّم: «اتبعه الشیطان» یعنی شیطان او را تعقیب و دنبال می‌کند و به او ملحق می‌شود، و آیه شریفه «فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ» «فرعونیان موسی و بنی اسرائیل را تعقیب کردند» ۵۳ و نیز آیه «فَأَتْبَعَ سَبَباً» «از وسیله حق پیروی و دنباله روی کرد» ۵۴ و هم چنین آیه:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۲

وَ أَتْبَعْناهُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ «در این دنیا در پی آنها لعنت فرستادیم، و در آخرت آنان را از زشتکاران ساختیم» ۵۵ به همین معنی می‌باشند، قرار دادن این کلمه در آیه مورد بحث، نکته بلاغی ژرفی دارد، و اشاره به این است که شیطان به دنبال کسانی می‌رود که آیات و بیّنات حق را رها می‌کنند، بنابراین نخستین درجه گمراهی رها کردن نشانه‌های حق می‌باشد- که از قدرت و توانایی زیاد برخوردارند- و پس از آن شیطان وارد معرکه شده و مسأله را پی گیری می‌کند، تا به نهایت درجه گمراهی برسد، و بعد از آن از «غاوین» (بی راهان) خواهد شد، و «غوایه» به معنای جهل کشنده که همراه با عقیده فاسد و مردود است، گویا او با تهی شدن از اسباب معرفت و حقیقت، از یک انسان آگاه به آیات و نشانه‌ها، به فردی جاهل که جهلش او را به هلاکت رسانده، تبدیل می‌شود.

کلمه سوّم: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی زمین را تکیه گاه خود قرار داد، و گمان کرد که اعتماد به آن، او را جاوید، باقی و همیشگی، قرار خواهد داد، و او به هر صورت خواهان بقاست و مقابله این جمله با جمله «لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها» بیانگر این است که اوّلا: او پستی و فرومایگی را به جای رفعت و عظمت برگزیده است، و ثانیا: رفعت در سایه حق طلبی، ایمان، پاسخ دادن به بیّنات و جدا نکردن اسباب آن، به وجود می‌آید، و همه این معانی از مقابله ارتفاع با اخلاد در زمین، استفاده می‌شود.

در این جا اسلوب دلپذیری را مشاهده می‌کنیم که در آن شکلهای برجسته با الفاظ بیان شده‌اند، پس حال فردی را بیان می‌کند که خداوند، اسباب ایمان به حق را به او عنایت کرده است، و طوری با او پیوند خورده، که گویا جزئی از هستی و ساخت اوست، ولی او بخاطر فرو ماندن در زمین و دلبستگی و پیوند با آن جامه حق و نشانه‌های آشکار را، با فرو رفتن در گمراهی مکرّر و همیشگی، بیرون افکند، تا از هدایت بی نصیب شد. و این مسأله، اشاره بیانیه است به این که: او هدایت پس از عمل مستمر و همیشگی را، رها کرد، به این ترتیب که با پیروی از هوای نفس بدی را آغاز کرد، بعد بر اثر تکرار، آثاری در نفس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۳

او پدید آمد، و سپس با تکرار بیشتر به صورت جریان در آمد، و به دنبال آن «انسلاخ» شیطان راه خدا را پیدا کرد و او را به گمراهی کشاند. که خداوند متعال برای این جهت مثال و صورت دیگری ذکر فرمود.

و در کلمه چهارم فرمود: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» لغویین می‌گویند: «لهث» این است که حیوان در هنگام تشنگی، یا گرسنگی، یا خستگی و ضعف، یا اضطراب و ترس، زبانش را در حالی که با لعاب دهان مرطوب شده- بیرون آورد، و می‌گویند: بدترین حالت سگ این است که همیشه «لهث» کند، زیرا این نشانه ناراحتی دایمی اوست، در آیه مورد بحث، قرآن کریم، حال کسی را که از لباس هدایت بیرون شده، و جامه گمراهی را پوشیده است این گونه توصیف کرده است که: همیشه مضطرب، نگران و فاقد آرامش و ثبات است، زیرا که هدایت، ایمان است، و ایمان، اطمینان و آرامش. و هر که با پیروی از هوی و هوس به خدا کفر ورزد و از دایره هدایت بیرون شود، همیشه ناآرام و نگران است، مانند سگ در بدترین شرایط خود، که

در حال هیجان و آرامش، زبانش را بیرون می‌آورد، و از شکل طبیعی خود مسخ می‌شود.

این تصویری آشکار از فردی است که هوای نفس بر او چیره شده است، زیرا که شقاوت و بدبختی او را فرا گرفته است، و همیشه در نگرانی به سر می برد، و احساس محرومیت ابدی می کند زیرا خواسته‌های نفس، انسان را نامطمئن، و نگران می‌سازد.

از این آیه و آیات گذشته روشن شد که چگونه هر لفظی، بیانگر معنای خاصّی است، و دارای انواع اسلوب و شکل سخن است؛ همچون تصویر و عکسی که هنرمندی ماهر و زبردست آن را به تصویر کشیده است- و کلام خدا بی نظیر است- و از مجموع اسلوبها و تصویرهایی که از کلمات شکل یافته‌اند، اسلوبی کلی و بی نظیر که برتر از هر اسلوب و روش بیانی است، پدید می‌آید.

پس از توضیح این اسلوب جالب که از مجموع اسلوبهای کلام این الفاظ، تصویر و روش بیان حال فردی، به وجود می‌آید، به آیاتی که درباره سرنوشت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۴

مشرکان در قیامت است می‌پردازیم.

فکر نکنید که آنچه در مورد الفاظ قرآن، این جا ذکر می کنیم، قبلا آن را انتخاب کرده‌ایم، بلکه قرآن را می گشاییم، و بدون هیچ گونه انتخابی، مثالهای آشکار را در آن می‌یابیم.

خداوند سبحان در سوره دخان، به بیان غذای مشرکان در قیامت می پردازد، و هر کلمه‌ای از آن بیانگر حالتی دردناک و ناراحت کننده از غذای آنان است، و در این اسلوب هماهنگی، و انسجام، سهیم است.

می فرماید:

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلى سَواءِ الْجَحِيمِ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «همانا درخت زقوم جهنم، قوت و غذای بدکاران است، که آنان غذاها در شکمهایشان چون دردی و ته نشین روغن زیتون، می جوشد، آنسان که آب به روی آتش جوشان است. خطاب قهر رسد که بدکاران را بگیرید و با شدت به میان دوزخ افکنید، پس از آن آب جوشان بر سرش فرو ریزید، (و به استهزاء به او بگویید) عذاب دوزخ را بچش که تو بسیار (نزد خود) عزیز و گرامی هستی» ۵۶.

به آیات نظر می کنیم، و آنچه از اسلوب سخن و روش کلام در آن هست بیان می‌داریم، و از این سخنان و نظایرش روشی بیانی به دست می‌آوریم، برای سخت‌ترین و درآورترین زندگی، و این که چگونه تمام غذا، درد آور و موذی است، نه انسان را سیر می کند و نه لذتی دارد، و در پایان کسی را که خود را عزیز و گرامی می‌پنداشت و مؤمنان را پست و حقیر، استهزاء می کند.

نخستین کلمه «شجرهٔ الزقوم» است، و این یک استعمال قرآنی است، که نزد عرب متداول نبوده است گر چه اصل اشتقاقش از زبان آنان است.

«زقوم» صیغه مبالغه «زقم» است و «زقم» یعنی: خوراندن غذای ناپسند، یا وادار کردن به کار ناگوار، و «تزقّم» زمانی به کار می‌رود که چیز ناپسند را که طبع از آن متنفر و بیزار است، ببلعد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۵

بنابراین درخت زقوم، درختی است که میوه‌های ناپسند و ناگوارا می‌دهد، و کسی آن را به اختیار نمی‌خورد، مگر بخاطر ترس از قدرتمند، یا از گرسنگی، و یا کسی باشد که هر چیزی را با هر نوع طعمی گر چه تلخ باشد می‌خورد و تعبیر به «شجرهٔ زقوم» اشاره به این است که غذای ناپسند آن چون میوه درختان همیشگی است.

و در این جا و در آیه دیگری خاطر نشان می‌سازد که این درخت از اصل جهنم می‌روید و از ثمرات اوست، و این نشان دهنده کیفیت غذا و جایگاه انسان خوش گذران در دنیاست، که از چاهی آتشین به چاهی مثل آن منتقل می‌شود، و زندگی و جایگاه او

در آن است، و خوراکش از میوه‌های درختان آن است، و چه بدجایی است جایگاه کافران! کلمه دوّم: «طعام الاثیم» است، کسانی که درباره الفاظ قرآن سخن رانده‌اند، می گویند: «اثم» امری است که انسان را نسبت به کار خیر سست می کند، و آنرا به تعویق یا تأخیر می‌اندازد، این جا تعبیر به «اثیم» شده است که صیغه مبالغه اثم و صفت مشبهه‌ای است که دلالت بر حالت همیشگی و مستمر دارد، یعنی: او بسیار مرتکب «اثم» می شود. و از این رو او را به صفت مشبه توصیف کرده است که این وصف همیشگی اوست، زیرا همان طور که گفتیم:

صفت مشبه چنین اقتضاء می کند که موصوف دایما همراه با این صفت باشد و از او جدا نشود و صفت هم از موصوف جدا نگردد.

این جا دو معنی استفاده می‌شود که هر دو نشانه بلاغت لفظ و عظمت معنی است.

اوّل: ذکر صفت «اثیم» اشاره به این است که علّت این جزا، اثم دایم و زیاد او در دنیاست، بنابراین جز از جنس عمل است، و مقتضای عدالت این است که بد کار با نیکوکار یکسان نباشد، چنانچه کور دل با روشن ضمیر یکسان نیست.

دوّم: این ثمر ناپسندی که از درختی در آتش جهنم پدید می‌آید، و خوراک دایم و مستمری است که برای سرکشان، هدیه آورده می‌شود، آنان هرگز طعم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۶

غذای گوارا را نمی‌چشند، زیرا در دنیا به مردم غذای گوارا نمی‌چشاندند، بنابراین جزای پلید جز پلیدی نیست.

کلمه سوّم: «کَالْمُهْلِ یَغْلِی فِی الْبُطُونِ» است، «مهل» یعنی: دردی و ته نشین روغن زیتون که معمولا سیاه و تیره است، و ذاتا پست و بی ارزش است، بعد قرآن صفت «یَغْلِی فِی الْبُطُونِ» را برای آن آورده است، یعنی بقایای متعفن و پلید روغن پس از جوشیدن و جوشیدن آن یا بر اثر ترشی روغن است، مانند اشیاء متعفّن که تخمیر می‌شوند، و با روغن جوشانده می‌شوند و یا بر اثر حرارت شدید است و شاید جوشیدن بر اثر هر دو با هم باشد و در هر دو حال متعفن است و بنابراین درون شکم غذای ناگوار و پلیدی، وارد می‌شود- اگر مادّه غذا در آن باشد- امّا غذای گوارایی نیست، و اگر او نمی‌میرد و زنده می‌ماند، به خاطر این است که همواره در رنج و درد و بی خبری به سر برد، پس غذای او بد طعم، ناگوار و همیشه دردناک است.

برخی گفته‌اند: در این جا بهتر است که بگوییم: جوشیدن بر اثر عفونت بقایای روغن زیتون است، زیرا در تشبیهی که در جمله بعد آمده، فرموده است:

«کَغَلْیِ الْحَمِیمِ» یعنی: آب داغ وقتی به نهایت درجه حرارت می‌رسد، می‌جوشد، و غلیان آن شدت پیدا می کند. پاسخ این است که: روغن زیتون از فرط حرارت می‌جوشد، نظیر غلیان آب و او در این حال بسیار داغ است، زیرا در نهایت درجه حرارت می‌باشد، و امّا تشبیه آن به آب، مانند بسیاری از تشبیهات قرآن برای نزدیک ساختن به ذهن است، بنابراین جوشان و غلیان، به سبب عفونت و حرارت هر دو می‌باشد.

کلمه سوّم و چهارم: «خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلی سَواءِ الْجَحِیمِ» هر کدام از این کلمات بیانگر حالتی سخت برای کسی است که نافرمانی و سرکشی نموده است، و چون خود را بی نیاز پنداشته، گمراه شده است.

واژه «اخذ» حاکی از گرفتن با خشونت و زور است، نظیر این آیه:

وَ کَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ «این گونه است سخت گیری پروردگار، هر گاه بخواهد دیار ستمکاران را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۷

ویران کند، همانا مؤاخذه و عقوبت او بسیار دردناک و شدید است» ۵۷.

«اخذ» به دستور خدا توسط فرشتگان خشن و سخت‌گیر صورت می گیرد، پس هم خود «اخذ» به معنای سخت و شدید است و هم

«اخذین» (فرشتگان) خشن و سخت هستند. و در ستایش آنها در این جا و توصیفشان در آیه دیگر به سختی و خشونت، تهدید و بیان شدّت و سخت گرفتن (اخذ) توسط فرشتگان است.

کلمه «فاعتلوه» نیز تأکیدی است بر سختی و شدت «اخذ» و بیان نوع مخصوصی از آن است، زیرا «عتل» به معنای گرفتن تمام اجزای فرد و محاصره کردن و به درشتی کشیدن اوست، و این نهایت تأکید در سختگیری است، زیرا او بشدّت محاصره و کشیده می‌شود، و این دلالت براهانت و تحقیر او می کند، به ویژه که چنین افرادی فقط خودشان را گرامی و عزیز می‌پندارند و دیگران را پست و زبون زیرا «اخذ» به روش «عتل» بیانگر حالت زبونی است از کسانی که زیر بار حق نمی‌روند، و خواسته‌های خود را بر حق مردم مقدّم می‌دارند.

از این جا نکته دیگری نیز به دست می‌آید، که این سخت‌گیری مناسب با آنان است، زیرا آنان خود بین و مغرور بودند، پس روز قیامت نیز همانطور با آنان معامله می‌شود، روزی که ثروت و فرزندان به کار نمی‌آیند، مگر کسی که با دلی سالم نزد خدا آید.

کلمه پنجم و ششم: «سواء الجحیم» است سواء به معنای وسط و میان است، و «جحیم» آتش افروخته‌ای است در جای پست.

حاصل آنچه از این کلمات به دست می‌آید، این است که: فرد بد کار به سختی گرفته می‌شود و در میان آتش افروخته که شعله‌های آن از گودی جهنم تا بالای آن، زبانه می کشد، افکنده می‌شود، و او نمی‌تواند از آن خارج شود، زیرا در وسط قرار دارد نه در گوشه، و ای کاش به همین قدر اکتفا می‌شد و عذابی از بیرون نمی‌رسید، ولی عبارات بعد حکایت از رسیدن عذاب از بیرون دارد، پس عذاب بیرونی و درونی بر او گرد می‌آیند.

کلمه هفتم و هشتم و نهم، در جمله «ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِیمِ» می‌باشد، «صبّ» به معنای فرو ریختن تند و روان آب از بالا به پایین

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۸

است، پس آب جوشان از بالا بر سر بدکار فرو می‌ریزد، فرو ریختن آب از بالا دردآور است گر چه آب سرد باشد، تا چه رسد که عذاب باشد، که دیگر برای خنک شدن نیست بلکه برای شکنجه است.

اضافه «عذاب» به «حمیم» اضافه بیانیّه است، یعنی عذابی که مقصود از آن «حمیم» و «حمیم» آب روان داغ و فوق العاده جوش است، و این عذابی است که از بالای سر فرو می‌ریزد، و پوستش را آب می کند، و چربیش را می گدازد.

پس معنای آیات روی هم رفته این است که عذاب ذلّت بار در غذایی از باقیمانده روغن زیتون گندیده است که از فرط تعفّن یا حرارت در شکم، می جوشد، و در این حالت محاصره شده و با نهایت شدت و سختی به میان جهنم پرتاب می‌شود و سپس از بالای سرش آب روان بسیار داغ به سرعت فرو می‌ریزد، و تمام بدن او را ذوب می کند.

در کنار این کیفر ذلّت بار، و دردناک و شدید، با استهزاء و تمسخر وی را شکنجه روحی می‌دهند، و با زبان حال می گوید: «ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ» تا بداند که او فردی سرکش بوده است.

این بود قسمتی از آیات کریمه قرآن که دارای الفاظی بلند مرتبه و روشنگر است، هر کلمه‌ای از قرآن نمودی ویژه خود دارد و بر معنایی ژرف دلالت می کند. و با پیوسته شدن به کلمات دیگر اسلوب روشن و زیبایی سخن را پدید می‌آورد. و همان طور که عکسها و تصویرهای طبیعی نمایانگر موجودات زنده است، قالبها و صورتهای بیانی قرآن نیز دارای نمودی عالی و نمایی با شکوه است، که در هیچ سخنی غیر از آن یافت نمی‌شود.

اسلوبهای زیبای سخن قرآن بیشتر از همه در قصص قرآن آشکار می‌شود- گر چه همه سخنان آن روشن و دلپذیر است مثلا در هنگام پاسخ دادن به شبهات فکر و عقیدتی، آن را به طور آشکار به تصویر می کشد- و چون می خواهد مردی را توصیف کند، به خوبی می‌یابیم که از دل و ضمیر او خبر می دهد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۴۹

این آیه را قراءت کن:

وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعی قالَ یا مُوسی إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ «مردی (مؤمن) از دورترین نقاط شهر (مصر) آمد و گفت: ای موسی: رجال دربار فرعون، درباره تو مشورت می‌کنند که تو را به قتل رسانند، به زودی از شهر بگریز، و (بدان که) من درباره تو بسیار مشفق و مهربانم، موسی از آن شهر با ترس و مراقبت بیرون رفت، گفت: بارالها! مرا از شر این قوم ستمکار رهایی بخش!» ۵۸.

این سرگذشت با این ترتیب، هر لفظش حکایت از اندوه و حذر دارد و این مرد خیرخواه امین از دورترین نقاط شهر آمد، و تعبیر به «اقصی» نشانه دوستی بی‌شائبه و پاکیزه اوست، و واژه «یسعی» دلالت بر این دارد که وی با سرعت و نگران و بیقرار وارد شهر شد، و «ملأ» بزرگان قوم بودند، که برای قتل موسی (ع) به شور نشستند.

موسی (ع) به خیر خواهی آن مرد امین، پاسخ مثبت داد، در حالی که انتظار بروز خطر داشت از شهر خارج شد در کلمه «یترقب» دقت کنید! او به اطراف خود از چپ و راست و از روبرو و از پشت سر، نگاه می‌کرد، مبادا کسی به سراغ او آید، «یترقب» بیانگر این حالت است و حکایت از کسی دارد که با احتیاط و آرامش خاطر، مراقب خویش است پس «مترقب خائف» غیر از «مضطرب خائف» است، زیرا خائف مضطرب، نیکو از خود مراقبت نمی‌کند، و بدون حادثه بیم آور، می‌ترسد، و بر اثر ترس و وحشت به همان چیزی که از آن می‌ترسید گرفتار می‌شود، و این لفظ از این معانی عالی خبر می‌دهد، و کلمات تصویر معانی مادّی و معنوی، ظاهری و باطنی است، و خدای سبحان سمیع و علیم است، حکیمی که در کتاب روشنگرش را فرو فرستاد، کتابی که باطل از هیچ سو، بدان راه ندارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۰

ظهور بلاغت کلمات به هنگام ترکیب و جمله بندی

گفتیم که هر کلمه‌ای دارای درخششی ویژه و بلاغتی مخصوص است، امّا این درخشندگی و بلاغت در بیان وقتی آشکار می‌شود که با کلمه مناسبی ترکیب شده و با هم بر معنایی دلالت کند، مثلا- کلمه «تنفّس» در آیه شریفه «و الصّبح اذا تنفس»- که قبلا خاطرنشان ساختیم- هنگامی این معنای مخصوص را در ذهن روشن می‌سازد که کلمه «صبح» در کنارش قرار گیرد، بنابر این اگر بخواهد این درخشش و روشنگری معنوی، صحیح، واضح و کامل در معنی باشد، باید در کنار «صبح» قرار گیرد، هر چند واژه «تنفس» خود دارای درخشندگی است، امّا این درخشندگی جز با قرار گرفتن در کنار لفظ «صبح» آشکار نمی‌شود، و فرق آن با لفظ «فجر» هنگامی معلوم می‌شود که پیش از «تنفس» ذکر شود، بنابر این «الصبح» و «تنفس» با یکدیگر ملازمند اگر چه هر کدام دارای معنایی مستقل می‌باشند، و مقصود از تلازم این است که این معنی استقلالی فقط با در کنار هم قرار گرفتن، به دست می‌آید.

سبب این امر همان است که در شروع سخن از بلاغت کلمه در قرآن خاطر نشان ساختیم و جرجانی نیز آن را پسندیده است، وی کسی است که مسؤولیت این سخن را که «لفظ به تنهایی بلاغت ندارد» به عهده گرفته است، مقصودش این است که لفظ به تنهایی و جدای از الفاظ دیگر بلیغ و فصیح نیست، پس هرگاه در کنار الفاظ دیگر قرار گیرد، بلاغتش آشکار و دارای اسلوب سخن می‌شود.

پس از آن به سخنان «قاضی عبد الجبار»- درگذشته به سال ۴۱۵ ه- در کتاب اعجاز القرآن رجوع کردیم، دیدیم که او فصاحت کلمه به تنهایی را قبول دارد، امّا بلاغت معانی آن وقتی آشکار می‌شود که با کلمات دیگر ترکیب شود وی می‌گوید:

فصاحت کلمه به خودی خود و تنها نمایان نمی‌شود مگر این که با نظم و ترتیبی معین با کلمات دیگر ترکیب شود و روی هم رفته

کلام به وجود آید و در این ترکیب باید ابتدای هر کلمه‌ای از نظر «مواضعه»، «اعراب» و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۱

«موقع»- که عوامل فصاحت به شمار می‌روند- رعایت شود.

این بود سخن امام معتزلی که در آن روش فلسفی را در پیش گرفته امّا مقصودش همان است که ما بیان داشتیم، شاید منظور او از «مواضعه» وضع لغوی کلمه باشد که شامل اصل لغوی، حقیقت عرفیه، مجاز، استعاره، تشبیه و ... می‌شود، و مقصودش از «موقع» موقعیت کلمه در کلام، و تناسب و انسجام و هماهنگی آن با سایر کلمات باشد و یا نظر به موقعیتش از حیث وضع در کلام دارد، به این که فاعل یا مفعول یا حال و یا ... واقع شده باشد امّا به هر حال او تنها به بنا و ساختار کلمه نظر ندارد بلکه مقصودش جایگاه آن از جهت اعراب است.

بنابر این مشاهده می‌کنیم که لفظ پس از ترکیب با الفاظ دیگر، بلاغتش نمایان می‌شود، و در کلام مردم ممکن است یک کلمه در جایی بلیغ باشد امّا در جایی دیگر نه، امّا در کلام خدا، پیوسته بلیغ است، زیرا فرستنده قرآن یعنی خدا، کلمات را در جای خود قرار می‌دهد، امّا در سخنان مردم گاهی یک لفظ در جایی فصیح است و در جای دیگر نه.

از این رو «عبد الجبار» در زمینه اختلاف و ناسازگاری کلمات مردم چنین می گوید:

«اگر کلامی فصیح‌تر از دیگری باشد، حتما در آن اموری که قبلا گذشت یا برخی از آنها، رعایت شده است، و ممکن است به کارگیری لفظی در معنایی بهتر از به کارگیری آن لفظ در معنای دیگر باشد.» و اللّه اعلم.

۲- اعجاز اسلوب قرآن

اشاره

پیش از این که درباره الفاظ قرآن به تنهایی بحث می کردیم، گفتیم که: لفظ به تنهایی در ضمن اسلوب دارای بلاغتی خاصّ است، و هر کلمه- جدای از کلمات دیگر- دارای معنایی هماهنگ با جمله می‌باشد و به تنهایی دارای اسلوبی در سخن است که جزئی از اسلوب کلّی، گفتار را شکل می‌دهد، و خاطر نشان ساختیم که این سخن بدان معنی نیست که کلمه به خودی خود و جدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۲

از کلام، چنین خاصیتی دارد، و لکن درخشش آن در اثر پیوستن با کلمات دیگر آشکار می‌شود، بدون این که نور آن در نور آنها محو شود، و یا در این پیوستگی اسلوب بیانی خود را از دست بدهد.

و نیز گفتیم که این مطلب را هیچ کس انکار نمی‌کند، حتّی «جرجانی» که با اصرار رمز اعجاز را تنها اسلوب می‌داند بدون این که به معانی کلمات- به طور جدا از هم- توجهی داشته باشد.

اگر بخواهیم نظر مشهور را- که «جرجانی» و پیروانش با آن مخالفت کرده‌اند- تحریر کنیم، می گوییم: که کلمات قرآن از نظر نظم در حروف، و ارتباط مخارج، دارای عظمت و درخشش بلاغی است، امّا این تابش جز در هنگام پیوستگی به یکدیگر [و به وجود آمدن کلام] آشکار نمی‌شود.

به عبارت دیگر: این درخشندگی و نورانیت مربوط به خود کلمه است، امّا شرط ظهور آن ضمیمه شدن به کلمات دیگر است.

ما الان درباره اسلوب و اشکال سخن، که از کلمات قرآن به وجود می‌آیند و نیز هماهنگی بین الفاظ از نظر نغمه و لحن، گفتگو خواهیم کرد، تا روشن شود که هر لفظ در هر کجا قرار دارد از کلمات مجاور، بیگانه نیست، و نمی‌توان جای آن را تغییر داد و گویا کلمات در اسلوب همچون ستارگان و برجهای آسمانند، که از جای خود بیرون نمی‌روند و تغییر مکان نمی‌دهند.

«قاضی عیاض» در «الشفاء» در این باره می‌نویسد:

«نوع دوم از اعجاز قرآن، نظم عجیب و اسلوب شگفت آن است، که غیر از اسلوبهای کلام عرب و روشهای نظم و نثر متداول آنان است، و نظیری پیش از آن و بعد از آن ندارد، و کسی توان آوردن چیزی مثل آن را ندارد، بلکه عقل آنان را دچار حیرت سردرگمی نمود، و نتوانستند، شعر یا نثر، یا رجز و یا سجعی، همانند آن بیاورند» ۵۹.

اسلوب همان شکل و صورت سخن است که در معنایی با شکوه و سخنی پرفروغ نمایان می‌شود و واقعیات را در نفس به تصویر می‌کشد و آن را آشکار می‌سازد، و آدمی با آن حقیقت معانی را احساس می‌کند، آن گونه که در ذهن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۳

خود، اشیاء را به تصویر می‌کشد و اسلوبها از نظر نظم و زیبایی و اختلاف در مکانها، دارای اقسام گوناگون می‌باشند، چنانچه خداوند می‌فرماید:

انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ «... بنگر چگونه ما آیات خود را به روشهای گوناگون بیان می‌کنیم، باشد که مردم چیزی بفهمند» ۶۰.

در این مورد «خطابی» در رساله اعجاز القرآن می‌گوید:

«نیاز به مهارت و خبرگی در اسلوبهای سخن و نظم کلام بیشتر است، زیرا که آن، لگام الفاظ و زمامدار معانیند، و به وسیله آن، اجزای کلام منظم و هماهنگ می‌شوند، و صورت آنها در نفس، نقش می‌بندد، و سپس انسان را به سخن درمی‌آورد» ۶۱، بنابر این دانستیم که:

تنها فصاحت و فراست، برای سخنوری کافی نیست، مادامی که شرایط مزبور در آن گرد نیامده باشد، و چگونه بشر می‌تواند از عهده چنین کاری برآید؟! و چه کسی به آنان، آن را آموخته است، خداوند می‌فرماید:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً «بگو! ای پیامبر اگر انس و جن همدست شوند که مانند این قرآن را بیاورند، هرگز نتوانند هر چند پشتیبان یکدیگر باشند» ۶۲.

شرایطی را که وی قبلا اشاره کرده، عبارت است از: انتخاب الفاظ، متناسب با معانی آن، و انسجام شدید هر کدام با دیگری، و نیز اشاره کرده است که:

گاهی الفاظ در ظاهر با یکدیگر مترادفند، لکن پس از تحقیق در مقصود آنها، تغایرشان آشکار می‌شود گر چه روی هم رفته معنی یکی باشد.

کسی که در اسلوب قرآن کریم از نظر خطاب و بیان دقت کند، آن را متنوع و گوناگون می‌یابد، مثلا گاهی به اسلوب استفهام است، و استفهام هم گاهی برای توبیخ است و گاهی برای تقریر و گاهی برای تنبیه، و نیز گاهی به صورت اطناب است بی آن که کلمه زاید و تکراری در آن باشد- و معاذ اللّه! که سخن خدا دارای اطنابی باشد که کلام در آن تکرار شده باشد- و گاهی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۴

دارای ایجاز است بدون آن که در معنای آن خللی وارد شود، و گاهی در بردارنده تهدید است که دلها را پریشان و هراسان می‌سازد، و گاهی به صورت توجیه و خطاب است که مخاطب خود را وادار به تأمل و اندیشه می‌کند، و گاه عهده‌دار بیان احکام حلال و حرام و توجه دادن مکلفین به وظایفشان می‌باشد.

تمامی اینها در اسلوبی متناسب و هماهنگ از نظر الفاظ و معانی می‌باشند به طوری که از مجموع آنها اسلوبهای سخن هماهنگ و بدور از بیگانگی و اختلاف در لفظ پدید می‌آید.

هماهنگی در الفاظ و معانی

هماهنگی در الفاظ این است که: بین آنها از نظر مخارج و آهنگها تنافر و جدایی نباشد، بلکه آهنگهایش بهم پیوسته و مخارجش دارای سهولت باشد، و در نسق واحد با یکدیگر ارتباط و انسجام داشته باشد، به طوری که هیچ کدام در تلفظ با دیگری ناسازگار نباشد، و یا به تعبیر «جرجانی» در «دلائل الاعجاز» هر کلمه چنان با دیگری منسجم باشد، که اگر بخواهیم کلمه مرادفش را جایگزین آن کنیم، سیاق کلام و اسلوب سخن، انسجام نخواهد یافت».

«باقلانی» در این مورد در کتاب «اعجاز القرآن» گوید:

«این علم دارای مقامی شریف و اوج بسیاری است، طالبان آن اندکند و همراهان آن ضعیف، یارانی که از آن حمایت کنند، و خاندان پاکی که محتویات آن را دریابند ندارد، از سحر دقیقتر و از دریا سهمگین‌تر است ... چرا چنین نباشد؟ و تو می‌پنداری که گماردن واژه «صبح» به جای واژه «فجر» در هر کلامی- جز شعر و یا قافیه- پسندیده است؟! خیر این گونه نیست، زیرا گاهی یک لفظ در جایی نامناسب است، امّا لفظ دیگر در همان جا، جایگیر و مستقر می‌شود، و تو- بی‌تردید- وجود او را در آن جا مناسب می‌یابی، به طوری که اگر به جایش لفظ اوّلی را به کار گیری، او را بیگانه و دور از هدف

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۵

خواهی یافت» ۶۳.

این سخن باقلانی در کتابش بود، و اگر ما از مغلق بودن عبارتش صرف نظر کنیم، و به مقصود او بنگریم آن را صحیح و دقیق می‌یابیم، چه این که بر هیچ کلامی چون قرآن منطبق نمی‌شود، و این که قرآن نسبت به کلام بشر از جایگاهی والا و بلند برخوردار است.

و نیز انسجام تنها در نظم و آهنگ الفاظ نیست، بلکه شامل یکنواختی در معانی همانند الفاظ می‌شود، بنابر این معنای یک لفظ از معنای مجاور، بیگانه نیست.

آری از مجموع الفاظ و معانی، و صورتهایی که بدان اشاره دارند، و معانی متداعی و به هم پیوسته‌ای را که بر می‌انگیزند، دانشی پر مایه و ثمر بخش پدید می‌آید، و به تعبیر «ولید بن مغیره».

«بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پر مایه است».

شاهد بر گفتار ما قصّه عربی است که این آیه را شنید:

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید، این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته است، و خدا مقتدر و داناست» ۶۴. فردی که این آیه را می‌خواند، به اشتباه گفت: «غفور رحیم» آن عرب گفت:

طبق آیه، دستها، از باب «نکال» و جزا، قطع می‌شوند، پس با بخشش و رحمت تناسبی ندارد، آن فرد به خود آمد و این معنی را درک کرد.

انسجام و هماهنگی در معانی و الفاظ و اسلوب و لحن آنها در تمامی آیات قرآن به وضوح دیده می‌شود، نه این که انسجام در آیه یا سوره‌ای باشد و در آیه و سوره دیگر نباشد و در آن لفظی که ذهن را به جانبی، متوجّه می‌کند و به دنبالش لفظی بیاید که ذهن را به جانب دیگر برگرداند، نمی‌یابیم، بلکه همه جوانب، یا به تقابل و در مقابل هم قرار گرفتن و یا به چسبندگی و همجواری با یکدیگر پیوند دارند، و در هر دو صورت معنای یک کلمه، آماده کننده معنای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۶

کلمه دیگر است، پس هیچ گونه بیگانگی بین معانی وجود ندارد، چنانچه الفاظ نیز با هم ناسازگار و غیر منسجم نیستند، و این

الفاظ و معانی روی هم رفته، غذایی تازه و گوارا، و نوشیدنیی شیرین چون سلسبیل را، روانه جان آدمی می‌سازد.

«باقلانی» هماهنگی الفاظ و معانی آیاتی را ذکر کرده است، امّا نمی‌توان برای این موضوع، آیات خاصّی را انتخاب کرد، زیرا همه قرآن بی نظیر و نیکو [و معجزه] است، و ما به زودی آیاتی که در رابطه با این موضوع، از آن یاد شده، و آیاتی که از آنها یاد نشده است، خاطر نشان می‌سازیم، به این گونه که قرآن را می گشاییم، و با آشکار شدن نور آن، بهره‌ای می گیریم.

۱- وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ صِراطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ أَلا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ «همین گونه ما روح را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی بر تو رسد، نه می‌دانستی که کتاب خدا چیست و نه درک می کردی که راه ایمان و شرع کدام است و لکن ما آن کتاب و شرع را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن هدایت کنیم، و اینک تو خلق را به راه راست هدایت خواهی کرد، یعنی به راه خدایی که هر چه در آسمانها و زمین است، همه ملك اوست، و بدانید همه امور به او باز می گردد» ۶۵.

این آیات با تعبیرات و اشارات و با سیاق خود، حکایت از ابتدای رسالت حضرت محمد (ص) و عاقبت کار مردم در نتیجه گرویدن به آن حضرت و هدایت در پرتو آن، و یا عصیان و نافرمانی و گمراه شدن آنان را دارد.

و ما اگر در این آیات و آیات پیشین آن دقت کنیم، آن را سخنی منسجم، هماهنگ و به دور از بیگانگی خواهیم یافت، زیرا آیه پیش از آن درباره روشهای سخن خدا با خلق است و می‌فرماید:

وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ «خدا با هیچ انسانی سخن نمی گوید، مگر به وحی خدا یا از پس پرده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۷

غیب، یا رسولی فرستد تا به امر خدا هر چه او خواهد وحی کند همانا او بلند مرتبه حکیم است» ۶۶.

اکنون می‌پردازیم به نمونه‌هایی از اسلوب در سخن، که پیش از این آگاهی دادن به برخی از آنها را وعده داده بودیم، و ما هرگز توان ادراك همه آنها را نداریم، و شاید دیگران بتوانند، تعداد دیگری را درك كنند، و من گمان نمی کنم، همه ما بتوانیم به حقیقت و کنه آنها دست یابیم.

در این آیات می‌بینیم واژه «کذلک» این آیات را به ما قبل، ارتباط می‌دهد، و به عظمت خدا که با جمله «إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ» در آیه قبل آمده بود، و نیز به فلسفه انتخاب روش وحی در رسالت حضرت محمد (ص) اشاره می کند.

بعد به کلمات «اوحینا»، «روحا» و «من امرنا» نظر می کنیم، و آنها را در تلفظ و آهنگ منسجم می‌یابیم.

من نمی‌خواهم در مورد انسجام الفاظ سخن بگویم، زیرا نیازی به توضیح ندارد، و فرد با ذوق با شنیدن آنها، این جهت را به طور محسوس می‌یابد، بلکه می‌خواهم هماهنگی در معنی را- که از آن اسلوب جالب سخن پدید می‌آید- توضیح دهم:

کلمه «اوحینا» بر این دلالت دارد که خطاب خداوند متعال به رسولانش، آشکارا نیست، که همه کس آن را بشنود و از آن آگاه شود، زیرا خطاب به رسول به طور معمول بین فرستنده (مرسل) و فرستاده شده (رسول) می‌باشد.

و تعبیر به «اوحینا» ابطال سخن کسانی است که می گویند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» «خدا را آشکارا بما نشان ده!» یا کسانی که از روی نادانی به مقام خداوند و رسولان او می گویند: «چرا بر پیامبر (ص)، فرشته نازل نمی‌شود» یعنی ما خودمان او را ببینیم، از این رو خداوند سخن آنان را ردّ نموده و فرموده است:

وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ «گفتند: چرا بر او فرشته نازل نمی‌شود، و چنانچه فرشته بفرستیم کار تمام

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۸

شود و دیگر لحظه‌ای آنها مهلت نخواهند یافت، و چنانچه فرشته‌ای نیز به رسالت فرستیم او را به صورت بشری درآوردیم و بر آنان همان لباس که مردمان پوشند بپوشانیم» ۶۷.

بنابر این واژه «اوحینا» علاوه بر شیرینی لفظش، به تمام این معانی دلالت دارد، امّا نوع وحی بیان نشده است، زیرا وحی از نظر خطاب خدای متعال به پیامبرانش به طور عامّ و به محمد خاتم النبیین (ص) به طور خاصّ، دارای انواع گوناگونی است، یعنی: یا به واسطه رسولی است که دیده می‌شود و سخنش شنیده می‌شود، مانند ابلاغ جبرئیل به پیامبر (ص) که تنها حضرت او را می‌دید و یا به صورت الهام و دریافت به قلب، همانطور که خود فرمود:

«جبرئیل به قلب من الهام کرد که، هیچ کس نمی‌میرد تا این که روزی او کامل شود» ۶۸.

و یا به صورت خطاب خداوند و شنیدن کلام او به طور غیر حسّی، چون معراج و واجب شدن نمازها.

و خداوند به همه این اقسام؛ پیغمبر اسلام (ص) را مورد وحی قرار می‌داد.

در این آیه «وحی» به خدا نسبت داده شده است، و این بیان عظمت وحی است و وحی به پیامبر در حالی که خدای او را طرف خطاب قرار داده نشانه بلندی مقام پیامبر (ص) است، و به این ترتیب هماهنگی در عظمت رسالت و رسول برقرار می‌شود.

مقصود از کلمه «روح» بنا به گفته بیشتر مفسران جبرائیل است، و به نظر ما این کلمه شامل جبرائیل (ع) می‌شود، زیرا خداوند او را «روح القدس» نامیده است، بنابر این «وحی» در آیه به معنای فرستادن خواهد بود، و نیز می‌تواند شامل قرآن و شامل خود شریعت باشد، و شریعت را از آن جهت «روح» نامند که در آن معنای بقاء و حیات تا روز قیامت، وجود دارد، و نسبت دادن به «امر خدا» به خاطر گرامی داشت شریعت و تمجید کسی است که شریعت برای او آمده است، و به نام آن مبعوث شده است.

و به این ترتیب علاوه بر تناسب و انسجام الفاظ در نسق و آهنگ و طنین

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۵۹

کلام هماهنگی در معانی را نیز مشاهده می‌کنیم، زیرا همگی حکایت از شرافت شریعت به واسطه شرافت سرچشمه آن یعنی خداوند متعال دارد، و نیز دلالت بر عظمت خود معانی دارد، پس شریعت دو شرافت دارد یکی از نظر معانی و دیگری چون که از جانب خداست، حال کدام سخن بلیغ به این مرتبه از هماهنگی بین الفاظ و معانی می‌رسد؟! سیاق این آیه عالی، در بردارنده نشانه رسالت است و می‌فرماید: «ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ ...» این جمله در عین اخصار سه حقیقت را در بر دارد:

اوّل: پیامبر (ص) علم نوشتن را نمی‌دانست، بنابر این نه می‌خواند و نه می نوشت، در این جمله از «علم» به «درایت» تعبیر شده است، زیرا «درایت» دانشی است که با تعلّم و ممارست به دست می‌آید، (دانش اکتسابی) پس پیامبر (ص) این گونه دانشی نداشت، و نیز نفی درایت در «ایمان» شده است، زیرا کسی علم ایمان را به او نیاموخت، جز این که الهامی از سوی خداوند بود که فطرت سلیم و استوار او را کمک کرد.

گاهی گفته می‌شود که: با توجه به این که پیامبر (ص) از وقتی که به حد تشخیص رسیده بود و بلکه پیش از آن، با ایمان بود، پس چگونه این آیه می گوید: او ایمان را نمی‌دانست؟

پاسخ این است که: آری او موحّد و خداشناس بود، امّا سایر مسائل مربوط به ایمان از قبیل: نمازها، صدقات، تنظیم و اداره جامعه، و روش مبادله صحیح را نمی‌دانست و آیات ذیل به همین معنی تفسیر شده است:

أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی «آیا خدا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد، و تو را گم کرده یافت، پس راهنمایی کرد» ۶۹.

دوّم: این سخن عالی شاهد است بر این که قرآن از جانب خداست، نه از سوی پیامبر (ص) چرا که او نه می‌خواند و نه می‌نوشت، و

همین مطلب در سوره دیگری نیز آمده است:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۰

وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ «و تو پیش از این نه کتابی می‌خواندی و نه خطّی می‌نوشتی تا مبادا مبطلان (و منکران قرآن) در نبوتت تردید کنند» ۷۰.

سوّم: «درایت» بر استفهام داخل شده است، پس نفی درایت ناظر به حقیقت است، یعنی: او حقیقت «کتاب» و تفصیل «ایمان» را نمی‌دانست، و این تأکیدی است بر اینکه علم پیامبر (ص) به کتاب و ایمان اکتسابی نبوده است.

بدون تردید هر کلمه‌ای از این جمله و ما قبلش، با ما بعدش در بیان یک حقیقت ثابت، هماهنگی و همبستگی دارد و آن حقیقت این است، که: قرآن روحی است از طرف خدا، و هر روحی در آن حیات و زندگی است، و حیات قرآن در شریعتی است که فرو فرستاده، و توحیدی است که به آن فراخوانده، و حقی است که آن را اثبات نموده، و صلاحی است که انتشارش داده است، و نابود کننده فساد در زمین است، امّا قرآن چنان که فرموده است «وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً ...» نور این وجود است.

نگاهی به آیات و توازن الفاظ و پیوند معانی آن می‌کنیم، و می‌یابیم که استدراک در این جا (و لکن جعلناه نورا ...) بسیار به جا و نیکوست، زیرا آیه قبل، از حقیقت کتاب و ایمان نفی درایت کرد، و استدراک در این جا به این معناست که نفی درایه همیشگی نیست، بلکه سرانجام به علم کتاب یعنی نوری که به واسطه آن خداوند هدایت می‌کند منتهی می‌شود.

اینک سخن «باقلانی» را در زمینه «اعجاز» نقل می‌کنیم، وی می‌گوید:

«خداوند کتابش را «روح» قرار داد، زیرا سبب حیات و زندگانی خلق است، پس فضیلت او چون فضیلت «روح» برای زنده‌هاست، و نیز آن را «نور» قرار داد، زیرا چون آفتاب در آفاق می‌درخشد، سپس ایجاد هدایت را به خواست خود نسبت داد، هدایت یافتن قرآن را، موقوف به اراده خود کرد و فرمود: که اگر توفیق حق تعالی نبود، پیامبر (ص) هدایت نمی‌شد، و اگر تعلیم او نبود، آن حضرت به کتاب و ایمان آگاهی پیدا نمی‌کرد، یعنی محمد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۱

(ص) قبل از نزول قرآن با کتاب و ایمان آشنا نبود، و بعد از نزول هدایت یافت و آگاه شد، و به جایی رسید که- با این که پیش از این به حقیقت کتاب و تفصیل ایمان، آشنا نبود- مسؤولیت ارشاد و هدایت مردم را به عهده گرفت، پس معلوم می‌شود که قرآن، از طرف خداوند برای پیامبر (ص) و سپس برای مردم است».

و در جمله والای «وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً ...» استعاره تمثیلی است، یعنی قرآن بسان نور تابناکی است، که در پرتو آن رهرو گمراه نمی‌شود، و چیزی بر او پنهان نمی‌ماند، بلکه با تمثیل به نور تشبیه را تأکید کرده است. یعنی عیب و نقص از افرادی است که حقایق و علومش را نمی‌یابند- نه از قرآن- و نسبت دادن نور به خدای متعال، گرامیداشت فوق العاده آن است، و این با نسق ابتدای آیات، مناسب است، امّا با این که نور هدایتگر است، مردم جز به خواست خدا، در پرتو آن هدایت نمی‌شوند، پس فرمود: «... مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا ...» و او با این جمله، تسلط خویش را بر دلها روشن ساخت، و هدایت را ویژه فردی قرار داد که به بندگی خدایی که سلطنتش متعالی و عدالتش استوار است، مفتخر می‌باشد، و این سخن به این مطلب اشاره دارد که اراده حق به هدایت کسی تعلق می‌گیرد که نفس خویش را خالص برای اطاعت خدا قرار دهد و به بندگی خدا مفتخر شود و از دوستان شیطان نباشد.

خداوند با نسبت هدایت و ارشاد و نشان دادن راه مستقیم، به پیامبر (ص) مقام او را بالا می‌برد، پس او نوری است که همراهش نور کتاب است، از این رو فرمود:

«وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» در این جا حق تعالی عمل پیغمبر (ص) یعنی: بیان راه حق و فرا خواندن به آن را، مورد تأکید قرار داده است، و این که: آن راهی است بدون انحراف و پریشانی.

پس در این جا دو هدایت وجود دارد.

۱- هدایت ارشاد و توجیه مردم و آشکار کردن حقیقت و فرا خواندن به آن، و این به عهده رسولان است، تا این که بعد از آنها مردم، حجتی نزد خدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۲

(برای اعمال بد خویش) نداشته باشند، پس هر کس که آگاه و روشن شد و هدایت یافت، به سود خود گام برداشت. و هر که گمراه شد، ضررش نصیب خودش می‌شود، و خداوند به بندگانش ستم روا نمی‌دارد.

۲- هدایت برتر که عبارت است از سرشار شدن قلب از ایمان، پس از این که در راهش گام برداشت و به آن راه یافت، و این هدایت ویژه بندگان مؤمن خداست که او هدایت آنان را خواسته است.

پس از آن به داوری عادلانه درباره ثواب به مطیع، و کیفری که گنهکار استحقاق دارد پرداخته است و می‌فرماید: «أَلا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ» یعنی: نتیجه کردارها تنها به سوی او باز می‌گردد، و هر فردی در گرو کردار خویشتن است، پس هر که عمل نیک یا بد انجام دهد، سزای آن را خواهد دید.

و به این ترتیب هماهنگی و انسجام معانی و پشت سر هم آمدن مقاصد را در این آیات دیدیم، که به طور خلاصه نخست بعثت پیامبر (ص) و دادن معجزه قرآن- که هرگز در آن باطل راه ندارد- را به او تشریح کرد، و سپس حجت بر راستی قرآن را خاطر نشان ساخت، و بعد آن را «نور» خواند، و نیز فرمود: عمل پیامبر (ص) ارشاد و بیان راه حق است. و هدایت پس از آن صورت می‌پذیرد.

این بود هماهنگی معانی، و این که هر معنی زیر بنا و اساس معنای دوّم است و معنای دوّم مبتنی بر معنای اوّل، و خود اساس معنای سوّم است و همین طور ... امّا انسجام الفاظ در آهنگ و حروف، کاری است بیرون از توان بشر. و از چنین کلامی اسلوب سخن برای مواردی که نامبرده می‌شود به وجود می‌آید:

برای وحی و قرآن و نور آن و هدایت انبیاء و موقعیت آن، و هدایت خدای متعالی و نتیجه‌اش در دلهای بندگان مخلص خدا- نه شهوت پرستان و هوا پرستان-.

اسلوب سخن قرآن درباره طمع و بخل و سپس پشیمانی

آیاتی را که ذکر می‌کنیم بیانگر حال کسانی است که طمع بر آنان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۳

چیره شد، و عاقبت بد آن را چشیدند، سپس دست به توبه و انابه برداشتند، خداوند می‌فرماید:

إِنَّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ وَ لا یَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ کَالصَّرِیمِ فَتَنادَوْا مُصْبِحِینَ أَنِ اغْدُوا عَلی حَرْثِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صارِمِینَ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ أَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ وَ غَدَوْا عَلی حَرْدٍ قادِرِینَ فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ عَسی رَبُّنا أَنْ یُبْدِلَنا خَیْراً مِنْها إِنَّا إِلی رَبِّنا راغِبُونَ کَذلِکَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ «ما کافران را به قحطی و سختی مبتلا کنیم چنان‌که اهل آن بستان را، که (در شبی) قسم خورند که صبحگاه میوه‌اش را بچینند (تا فقیران آگاه نشوند) و هیچ استثنا نکردند بدین سبب (همان شب) که در خواب بودند، از جانب خدا عذابی نازل شد، و بامدادان نخلهای آن بستان چون خاکستری شد، صبحگاه یکدیگر را صدا کردند که برخیزید تا اگر میوه بستان خواهید بچینید، به نخلستان رویم، آنان سوی بستان روان شده و آهسته سخن می‌گفتند، که:

امروز مواظب باشید فقیری وارد نشود، و صبحدم با شوق و عزم و توانایی به باغ رفتند، چون باغ را به آن حال دیدند (از فرط غم) با خود گفتند: (باغ ما نه این است) ما قطعا راه را گم کرده‌ایم، یا بلکه باغ همان است و ما به (قهر خدا) از میوه‌اش محروم شده‌ایم؟! یکی از بهترین آنان بود گفت: من به شما نگفتم چرا شکر نعمت و ستایش خدا به جا نیاورید؟ (و به فقیران به شکرانه نعمت احسان نکنید؟)، آنان همه گفتند: خدای ما (از ظلم) منزه است، و ما خود در حق خویش ستم کردیم، بعضی از آنان بر بعضی روی آوردند و یکدیگر را ملامت و نکوهش نمودند، و گفتند: ای وای بر ما، که سخت سرکش و گمراه بودیم، (اینک به درگاه خدا توبه کرده و) امیدواریم که پروردگار ما به جای آن بستان بهتری به ما عطا کند، از این پس ما به خدای خود مشتاقیم، این گونه است عذاب (دنیا)، و البته عذاب آخرت سخت‌تر است اگر مردم بدانند» ۷۱.

سبحان اللّه! چقدر سخنان خدا بلند مرتبه، و قرآن او گرانبها و بیانش عالی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۴

است شاید فضولی باشد اگر بگوییم که: این آیات تصویر دلپذیری از نفس بخیل و طمع او و پشیمانیش می‌باشد، زیرا قرآن همه‌اش با شکوه و دلپذیر است. و هیچ سخنی در شکوه به پای آن نمی‌رسد، و هیچ گوینده‌ای توان آوردن مثل آن را ندارد.

در این آیات چند نکته به نظر می‌رسد:

۱- توصیف فرد حریص و بی خبر از قدرت خدای متعال.

۲- بیان غفلت حریص از قضای الهی و این که هر چیزی نزد خداوند روی حساب و نظم است.

۳- تشریح حال و افکار کسانی که مانع از کار خیر می‌شوند.

۴- توضیح این که: چگونه پشیمانی بعد از آگاهی و تنبّه به دست می‌آید.

۵- سپس توصیف حالت پشیمانی و به دنبال آن توبه نصوح.

۶- پس از آن بیان حال امیدواری به رضایت پروردگار.

پیش از آن که به توضیح اسلوب کلامی این آیات بپردازیم خاطرنشان می سازیم که الفاظ به تنهایی این نکات را در بر ندارند، گر چه چندین بار به دقت مورد نظر قرار گیرند، بلکه تناسب آنها با هم و لحن یکنواختشان که به عمق جانها می‌نشیند، به همراه معانی منسجم، همگی با هم، طمعکاران بخیل را به تصویر می‌کشند که چگونه با حرص و طمع شدید و سخت آغاز می‌کنند و به هر چیز طمع می‌ورزند و به حصولش برای خویش- طبق طمع خویش- اطمینان پیدا می‌کنند سپس از هر کار خیری خود را باز می‌دارند. و سرانجام غافلگیر می‌شوند.

مخفی نماند که از نحوه تمثیل چنین به دست می‌آید که موضوع کلّی آیات درباره کسی است که بسیار از کار خیر منع می‌کند، زیرا که دارای ثروت و فرزند است و ثروتی را که خدا به او عطا کرده، سبب غرورش شده است، سپس او را به کفر و تجاوز وادار کرده است، و سرانجام از آن نعمتها محروم شده و روز قیامت در برابر عذاب دردناک قرار می‌گیرد، البته اهل بستان- که در آیه بدان اشاره رفته است- فرصت امیدواری پس از پشیمانی را داشتند معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۱۶۵ اسلوب سخن قرآن درباره طمع و بخل و سپس پشیمانی ..... ص : ۱۶۲

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۵

امّا اینان این فرصت را نیز از دست داده‌اند.

اینک به اندازه توان خود به نکته‌های بلاغی آیه اشاره می‌کنیم:

اسلوب اوّل: توصیف طمعی است که در جان فرد رخنه کرده است، و همه چیز را از یاد او می‌برد، به جز آنچه که طمع دارد، از این رو خداوند فرمود:

«إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ، وَ لا يَسْتَثْنُونَ» خداوند آنان را چون «اهل بوستان» آزمود، این تشبیه را در اصطلاح تشبیه تمثیلی می‌نامند، یعنی تشبیه حال سرکشان متجاوز که به خاطر داشتن ثروت و فرزند بسیار، خود را بی نیاز پنداشته، پس طمع بر آنان چیره گشت، تا این که آنان را در بدترین شرایط یعنی دشمنی با خدای متعال قرار داد، به حال «اهل بوستان» که خودخواهی آنان را فریفت، و گمان کردند به هر چه بخواهند دست می‌یابند، و بر این مطلب بدون آن که عاقبت اندیشی کنند، و آنچه را خداوند بر سر آنان می‌آورد، حساب کنند، سوگند یاد کردند.

بدون تردید این تشبیه برای تقریب و نزدیک کردن معنی به ذهن است نه برای مساوات و برابری، زیرا کافران سرکش‌تر و خودخواه‌ترند، و همه تشبیهات به قیامت و پس از آن، این گونه‌اند، یعنی برای تساوی نیستند، زیرا مشبّه به (حال قیامت) در وجه شبه (سختی و عذاب) شدیدتر است از مشبّه (حال دنیا) و این نوع تشبیه فقط برای نزدیک ساختن امر پنهان و دور به ذهن است بر اثر تمثیل به حاضر، نظیر تمثیل امور معنوی به امور حسّی، و جزا و عقاب گر چه از امور حسّی است امّا پنهان و دور است.

این آیه حال انسان طمعکار و حریص را بیان می‌کند، که از فرط علاقه، مورد طمع خود را ناگزیر تحقّق یافته می‌پندارد، به این جهت آنان قسم خوردند که میوه‌های آن را «صرم» کنند یعنی آنها را از پایین قطع کرده، و ریشه کن سازند، و این لفظ در این جا بلیغتر و رساتر از لفظ «قطع» است زیرا «صرم» به معنای قطع کردن از ریشه است، یعنی نزدیک به قلع و از بن کندن، و از آنجا که تصور خود را واقعی می‌پنداشتند، «صرم» را به «نون ثقیله» مؤکّد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۶

ساختند، و از فرط حرص اصلا انتظار تخلّف نداشتند، از این رو استثناء نکرده، و از ابتدا «ان شاء اللّه» به زبان نیاوردند، زیرا حرص و میل شدید شان، خدا را از یادشان برد، و اشتیاق آنان به خواسته‌هایشان، جایی برای احتمال تخلف در افکارشان باقی نگذارد، و میل و آز شدید به عمل، آنان را در کارشان، شتابزده ساخت، لذا تصمیم گرفتند که در صبحگاه همان شب، بدون درنگ و تأخیر، دست به کار شوند، چرا که چیدن میوه‌ها را دوست داشتند، و هیچ گونه کندی و تأخیری را روا نمی‌دانستند، بلکه نسبت به آنچه که می‌خواسته و به آن دل بسته بودند، شتاب داشتند.

خداوند سبحان بی خبری آنان را از قضا و قدر خدا- که شدنی است- گوشزد می‌کند، آنان به میل و هوای خود شتابان به دنبال کار می‌روند، امّا خدا بر همه احوال و افعالشان محیط است.

قرآن کریم در این آیات، مشیّت الهی را این گونه توصیف می‌کند:

«فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» «طائف» عبارت است از چیزهایی که در شب عارض می‌شوند مثل باد گوش خراش سرکش، یا بادهایی که درختان را از جا می‌کنند و میوه‌ها را بر زمین می‌افکند، و این به امر و اراده خداست، و هر چیزی در عالم هستی، به اراده اوست و «صریم» یعنی: چوبهای انباشته شده، یا درختانی که میوه آنها قطع شده است، و این تصویر روشنی از نفوذ خدا در روزی دادن است، و هر اندازه که انسان توانایی در به دست آوردن روزی داشته باشد، خداوند برتر از آن است.

و به این گونه افکار و حالات آنان و آنچه بر آنان احاطه دارد، با الفاظی منسجم و معانی هماهنگ بیان شده‌اند.

۶۰- خداوند در این آیات کیفیت طمعکاری و پیشگیری از کار خیر در بدترین شکل خود را بیان می‌دارد، و می‌فرماید: فتنادوا مصبحين ان اغدوا على حرثكم ان كنتم صارمين فانطلقوا و هم يتخافتون ان لا يدخلنّها اليوم عليكم مسكين.

«خداوند آنچه می‌خواست بر بوستان فرو فرستاد، در شرایطی که آنان بی خبر بودند، و هنوز بر تصمیمشان حرص می‌ورزیدند، و برای چیدن میوه‌ها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۷

شتاب داشتند، خداوند این حالت را این گونه توصیف می کند: «آنان در شرایطی که بر تصمیم خود اتفاق کرده بودند، یکدیگر را صدا زدند که:

چنانچه می‌خواهید کشت و میوه‌های خود را- که با دستانتان زمینش را بذر افشانی کرده و میوه‌هایش را رسیدگی نموده‌اید- بچینید، بامدادان به جانب آن بشتابید، و تعبیر به «صارمین» حاکی از اراده قاطع و بدون تردید آنان بر چیدن میوه‌هاست.

حرص و شتاب آنان در آیات بعد مورد تأکید قرار می گیرد، می فرماید: «فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ» از این جملات چنین استفاده می‌شود که آنان در برخی از امور با یکدیگر اتفاق و اتحاد داشتند، و در برخی از امور، اختلاف، یعنی: در چیدن میوه‌ها و شتاب در آن و نیز بر امر پلیدی که آن را پنهان می‌داشتند با هم توافق داشتند، کلمه «یتخافتون» بیانگر حال درونی و برونی آنان و پیشگیری از کار خیر است، زیرا باز داشتن از کار نیک در سایه تصمیم درونی و تفاهم پنهانی شکل می‌پذیرد نه آشکارا. پس آهسته به یکدیگر می گفتند که: چیزی به مسکین ندهند، و از این امر به «ممانعت از ورود مسکین به باغ» تعبیر کرده است، یعنی: آنان تنها به نبخشیدن به مسکین بسنده نمی‌کنند، بلکه با تاکید و اصرار از ورود او به باغ جلوگیری می‌کنند، گرچه با فشار زور باشد، تا چه رسد به راندن و طرد و بستن درها و گماردن نگهبان بر آن و قرآن با نون تأکید ثقیله در «لا یدخلنها» این اصرار، را نشان می‌دهد.

و امّا اختلاف و عدم توافق آنان در ورودشان به بستان، و هر کدام در یک گوشه قرار گرفتن، بود و «انطلقوا» حکایت از این امر دارد.

پس آنان به سوی باغ روانه شدند، در حالی که در چیدن میوه‌ها و شتاب در آن، و امتناع مؤکد از بخشش به مساکین، هم رأی بودند، خداوند در بیان شتاب آنان همراه با تصمیم بر ندادن به فقرا می‌فرماید: «وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ» یعنی: بامدادان با قدرت و قاطعیت برای رفتن به باغ و چیدن میوه‌ها و ندادن حق فقیر بلکه جلوگیری از ورود او به باغ، آهنگ کردند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۸

این بود تصویر و تبیین حرص و شتاب و اطمینان و ایمان آنان به کار خود و تصمیم سوء و پنهان کردن آن، که هیچ زبان و سخنی را یارای آن نیست که نظیرش را بیاورد، و اگر جن و انس جمع شوند و یکدیگر را در این امر پشتیبانی کنند، نخواهند توانست.

این آیات شریفه پس از بیان شتاب و حرص آنان به تشریح و تصویر مناجات و بیداری و هشیاری ناگهانی فرد غافل و بی‌خبر، و به حرکت درآمدن وجدان خفته وی، می‌پردازد، خداوند سبحان درباره مشاهده آنان، ویران شدن بوستان را که سبب حرص و طمع و عامل اراده فساد بود می‌فرماید:

«فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ، بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» مناجات و غافلگیری آنان به اندازه حرص و آزشان بود، که تمامی آنچه داشتند برای خود می‌دانستند، و حق مسکین و سائل و محروم را نمی‌پرداختند، و هنگامی که حرص آنان به نهایت درجه خود رسید، با مشاهده از بین رفتن باغ، به شدّت غافلگیر شدند، و دچار سرگردانی و گمراهی افزون شدند، نخستین نشانه گمراهی این بود که آن را ملک دیگری پنداشتند، امّا وقتی به اشتباه خود پی بردند، گمراهی دیگری را سنخ گمراهی معنوی که تأثیر بیشتری در دلها دارد احساس کردند، یعنی تکیه به قدرت و توانایی خویش و این که کار تنها به دست آنان است، و غفلت از قدرت برتر و مشیّت نافذ الهی. و هنگامی که به این خطا نیز پی بردند به حقیقت دوّم نیز اعتراف کردند که: خداوند محرومیت آنان خواسته و رقم زده است و اراده او تخلف ناپذیر است، و لذا- چنانچه خداوند حکایت می کند- با تأکید گفتند: «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» و معنای «اضراب» این است که از گمراهی فزاینده به اعتقاد به محرومیت شدید ترقّی کردند.

و پی آمدن «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» پس از «إِنَّا لَضَالُّونَ» اشاره واضحی به تأسف و رنج شدید است یعنی: رنج گمراهی و محرومیت از هدایت و سپس بی بهره‌ماندن کلی از همه میوه‌هایی که در آن طمع داشتند و آهسته به یکدیگر می گفتند که چیزی از آن را به

فقیر ندهند. بنابر این وقتی آنان نخست بر چنین تصمیم همگی اتفاق کردند، همگی نیز دچار غافلگیری و محرومیت شدند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۶۹

امّا از دنباله آیه چنین به دست می‌آید: که همیشه شرّ و بدی مورد اتفاق نمی‌شود بلکه خداوند دلیل و حجت می‌فرستد و چنانچه سخن او در ابتدا مورد قبول واقع نشد، ولی سرانجام پس از آشکار شدن حقایق، پذیرفته خواهد شد.

و سرنوشت اهل «بوستان» چنین بود، زیرا در بین آنان فرد هشیاری بود که آنان را به تصمیم غلطشان، هشدار می‌داد، در این باره چنین می‌فرماید:

قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ.

«اوسط» یعنی میانه‌تر و بهتر، و «وسط» در صفات نیک عبارت است از: همیشه بهتر و برتر، و سخن خدای متعال:

وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً «و این گونه ما شما را ملّتی میانه رو قرار دادیم» ۷۲. به همین معناست.

آری آن فرد بهتر، وقتی حال آنان و فکر و طمعشان را مشاهده کرد، و پنهان و آشکار و سخن آهسته و بلندشان را بررسی نمود، دریافت که آنان خدا را فراموش کرده‌اند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد. بنابر این باید برای درک مصالح امورشان، به خدا ایمان آورند، و در کارهای ظاهری و باطنیشان از او یاد کنند، پس آنان از جهت سعی در کار و عمل، کمبود نداشتند، بلکه کمبود ایمان داشتند، لذا به آنان گفت: «لَوْ لا تُسَبِّحُونَ» یعنی آیا او را به پاکی و قداست یاد می‌کنید؟ و می‌دانید که قدرتش برتر از همه چیز و او دانا و حکیم است؟ و در این جمله دخول استفهام بر نفی، اثبات را می‌رساند، زیرا نفی نفی، اثبات است و این دلالت بر توبیخ و سرزنش می‌کند و به خاطرشان می آورد که به علّت عدم هوشیاری و آگاهی، آنچه را می‌خواستند، انجام ندادند، پس آنان را به راه بهتر و روشن برتر- یعنی ایمان به خداوند متعال و تقدیس و تنزیه او و درک این که: او بر بندگان خود و بر هر چیز غالب و چیره است- رهنمون ساخت.

غافلگیر نمودن همراه با یادآوری و وجود وجدان و نفس ملامتگر، مقتضی این است که دلهای مرده را زنده کند، به ویژه که در بین آنان فردی بود که رابطه بین محرومیتی را که ناگهان دچار آن شدند با گمراهیی را که بر اثر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۰

فراموش کردن خدا و حرص و طمع و توافق برای بی‌بهره ساختن بینوا از روزیهای خداوند، دچار آن شده بودند، بیان کرد.

تمام اینها از روشهای هدایت است که احساس را شدیدا برمی‌انگیزد و وجدان را بیدار می‌کند، آنان نیز آگاه شدند و به نقص خود- یعنی حرص به دنیا و فراموش کردن خداوندی که آفریدگار آسمانهاست- پی بردند، خداوند از قول آنان این گونه حکایت می‌کند: قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ.

پس از آن که بر اثر پند بهترینشان از خواب غفلت بیدار شده و به حق گرویدند، خواسته او را اجابت کردند و به دو چیز پی بردند. نخست این که به غفلت خود از پروردگار پی برده و دیگر اینکه فهمیدند که به خود و دیگران درباره چیزی که از آن آهسته سخن گفتند ستم روا داشته‌اند، و با جمله «سُبْحانَ رَبِّنا» ایمان خود را به خدا اعلان داشتند، یعنی ما او را تقدیس و تنزیه می‌کنیم و کارهای خود را به پروردگاری که ما را آفرید و پروراند، واگذار می‌کنیم، که او زنده و پایدار است و پایداری همه چیز به اوست، و به این ترتیب به جانب خدایی که همه چیز را آفریده باز گشتند، امّا این بازگشت کامل نبود مگر اینکه توبه نصوح و جدّی کنند، و نخستین راه توبه، اعتراف به گناه است، آن گونه که خواری گناه را احساس کرده باشد، و پست شمردن گناه، توبه محسوب می‌شود، چنانچه «ابن عطاء اللّه اسکندری» می گوید:

«گناهی که سبب خواری و افتادگی شود بهتر از طاعتی است که عامل تجری و خود بینی شود» و بخاطر همین احساس گناه است که با تأکید گفتند:

«إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ» آنان با حرص و طمع خود و فراموش کردن خدا، به خود ستم روا داشتند، و با نپرداختن حقوق فقیران، به مردم ظلم کردند و اثر احساس رنج گناه این است که هر کس کوتاهی و تقصیر را به گردن دیگری می‌اندازد.

در شرایطی که آنان همگی بر طمع و حرص و شتاب همدست و یک سخن بودند، امّا پس از پی بردن به جرم خود هر کدام از دعوتی که قبلا به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۱

معصیت و نافرمانی کرده بود، شانه خالی می کرد و گناه را به گردن دیگری می‌انداخت، لذا خداوند در مقام حکایت از آنان، پس از آن که طعم ایمان را چشیدند؛ می فرماید:

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ هر کدام دیگری را مقداری نکوهش می کرد، نه نکوهش کلّی، چه این که همه آنان سزاوار نکوهش بودند، زیرا همه با هم قصد سوء داشتند و می‌خواستند به آن جامه عمل بپوشانند، تلاوم و نکوهش یکدیگر، در این جا، اختلاف مذمومی نبود، بلکه ناشی از احساس بزرگواری بود، چه این که آنان دریافته بودند که مسؤولیت معصیت به عهده یکایک آنهاست، پس هر کدام می‌خواست بخشی از تقصیر را به گردن دیگری بیندازد، و اتفاق آنان بر گناه بدون دعوت نبود، زیرا هنگامی که بهترینشان آنان را به جانب خیر فرا خواند و اجابت نکردند، بعضیتشان آنان را به جانب شرّ و بدی دعوت نمود و بدان پاسخ مثبت دادند، و بدی آنان جوانب مختلفی داشت که هر کدام را به یک جانب فرا می‌خواند، و از این نکته درمی‌یابیم که تعبیر به «تلاوم» هرگز حکایت از جدایی و اختلاف ندارد و با اتّحاد و توافق، ناسازگار نیست.

پس از این «تلاوم» که با رنج به دوش کشیدن بار گناه همراه بود، از فرط پشیمانی شدید بر آن شدند که بگویند: «یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ».

گویا اعتراف به گناه این بار از بار اوّل قویتر بود، بدان جهت که خود را در شرف نابودی کامل می‌دیدند و لذا «ویل» را (که نام چاهی است در جهنم) مخاطب قرار دادند که ای ویلی که از روی استحقاق فرود می‌آیی، به جانب ما آی! که الان هنگام توست، و ما را از تو رهایی نیست، و سبب سزاواری «ویل» را طغیان و سرکشی خود ذکر کردند، و طغیان همیشه عامل ستم است، پس در آیه پیشین به ظلم خویش اعتراف کردند، و در این آیه عالی به سبب آن یعنی طغیان، و طغیان و سرکشی انسان را طوری می کند که می‌پندارد قدرتی برتر از قدرت او وجود ندارد و احساس طغیان از آن جا آغاز می‌شود که انسان خود را از یاری دیگران بی‌نیاز می‌بیند، چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الْإِنْسانَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۲

لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی آن گاه که انسان خود را بی‌نیاز پنداشت، دست به سرکشی می‌زند» ۷۳ آنان نیز گمان کردند که از کمک دیگران بی‌نیازند، و خداوند خیراتی را که به آنان عطا کرده است، باز پس نمی گیرد، و زمین، زمین آنان است و کار، کار آنان، و لاجرم میوه‌ها به آنان خواهد رسید.

پس از آن خاضعانه رو به جانب پروردگارشان کردند، و نیکی را به دست او دانستند، و این که قدرتی جز قدرت او نیست، و پس از آن که در روز و آشکارا از میوه‌های باغ محروم شدند با امیدواری گفتند: عَسی رَبُّنا أَنْ یُبْدِلَنا خَیْراً مِنْها، إِنَّا إِلی رَبِّنا راغِبُونَ و به این ترتیب کار خویش را کاملا به خداوند تفویض و واگذار نمودند، این بخش از آیات در مورد تفویض در بردارنده سه مطلب در زیباترین تعبیر است که از ضمیر ترسان آنان پس از آن که از لباس طغیان بیرون آمدند خبر می‌دهد.

اوّل: امیدواری است، و امیدواری در بر دارنده معنای تفویض است از آن جهت که آنان امیدی جز به خدا ندارند، و نیز آنچه از سوی او می‌رسد، خیر است، بنابر این اگر به آنان چیزی را که کراهت دارند، برسد، چه بسا در آن خیر باشد، چنان که خداوند می‌فرماید:

فَعَسی أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً «... بسیار چیزها ناپسند شماست و حال آن که خداوند در آن خیر بسیار برای شما قرار داده است» ۷۴. و تهذیب نفس برای آنان خیر بود و با این که پیش از آن در حال سرکشی و خودبینی به سر می‌بردند، پس شاید این کار جزای عمل آنان بود. دوّم: رو آوردن به سوی خدایی که کارهای آنان به دست اوست، و او مربّی و نگهبان و حامی آنان است، و نیز احساس همدردی با فقیران در پروردگاری خدایی که آفریدگار همه چیز است.

سوّم: جمله «إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ» است، من گمان ندارم که بتوان با وجود «الی» کلمه‌ای را به جای «راغبون» قرار داد، و در این عبارات نکته‌های بلاغی زیبایی است.

۱- تکرار «ربّنا» اشاره به نعمتهای ظاهری و باطنی خداست.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۳

۲- مقدم داشتن جار و مجرور (الی ربّنا) بر خبر إنّ یعنی: کلمه «راغبون» برای افاده انحصار است، یعنی: آنان به هیچ گونه مال و ملکی، رغبت ندارند و گمان ندارند که چیزی بدون خواست خدا تحقق یابد، بر خلاف گذشته که می پنداشتند با تلاش به آنچه می‌خواهند، می‌رسند بدون آن که زکات بپردازند، و سوگند یاد کردند که از ورود مسکین به باغ جلوگیری کنند، اما اکنون فقط به خدای بزرگ و توانا توجّه دارند.

۳- تعبیر به «راغبون» اشاره به این است که آنان فقط در راه رضای خداوند متعال یا رغبت و علاقه گام برمی‌دارند، پس آنان پویندگان این راهند امّا نه فقط به خاطر ترس از عذاب، یا امید به پاداش او، بلکه به خاطر عشق به او، از این رو از مرتبه عصیان و نافرمانی به درجه محبّت و طلب رضایت او رسیده‌اند.

در این آیات شریفه که بیانگر داستانی است، آشکارا پند آموز، مشاهده می کنیم که چگونه معانی با یکدیگر منسجمند و هر معنا با قبل و بعدش و همگی روی هم رفته هماهنگ و مکمّل یکدیگرند، الفاظ نیز دارای آهنگهای وجدآور و یکنواخت است، و الفاظ به تنهایی و روی هم رفته با یکدیگر متناسبند.

این آیات حالت نفسانی انسان را حکایت می کند که چگونه طمعکار شده و همراه با آن بخل می‌ورزد، و هر گاه بخل به دلی راه یابد به دیگران ستم و حقشان را ضایع می کند، و اگر مؤمن بخواهد گرفتار ستمکاری نشود، باید زمینه‌های بخل را از خود دور سازد، و هر که چنین کند، سعادتمند و دادگر خواهد شد، چنانچه خداوند متعال در سوره دیگری می‌فرماید:

وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «... و هر که از خوی بخل خود را نگهدارد، آنها به حق رستگارانند» ۷۵.

چه این که سرانجام بخل تباهی است، و عاقبت سخاوت کامیابی.

و بالاخره آیات یاد شده، وضع کسی را تشریح می کند که دچار خودبینی شده است و بر اثر بی‌نیاز دیدن خود، سرکشی نموده، و از نعمت توکّل و اعتماد به خدا بی‌بهره گشته است، سپس ناگهان قدرت و خواست خدا را- که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۴

طغیان او را در هم می‌شکند- در برابر خود می‌بیند، و بعد هم توبه می کند، آری این است سخن خدای بی‌همتا و ستوده.

اسلوب سخن قرآن درباره نفس فرعونی

اگر آیاتی را که تلاوت کردیم بیانگر فردی است که چون خود را بی‌نیاز دیده، سرکشی کرده است، و پنداشته که قدرتی فراتر از قدرت او نیست، و سپس چگونه با پی بردن ناگهانی به قدرت خدا، متنبّه و بیدار می‌شود آیاتی را که اکنون می‌آوریم بیانگر نفسی است که سرکشی می کند، پس تکبر می‌ورزد و سپس با زور، دیگران را برده خود قرار می‌دهد و مردم را از هم جدا می‌سازد، این فرد را خداوند به قهر و اقتدار خود سخت مؤاخذه کرد، و دیدن ناگهانی قدرت خدا برای او جای توبه نگذاشت، زیرا خداوند

بنـدگان را به سـزای گناهانشان نمی‌رسانـد بلکه توبه آنان را می‌پـذیرد امّا اگر به فساد و از بین بردن حقوق مردم بپردازنـد، آنان را مؤاخذه خواهد کرد.

این آیات را قراءت کن:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ إِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ همانا فرعون در سرزمین (مصر) تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن جا تفرقه اختلاف افکنـد، و طایفه (بنی اسـرائیل) را سـخت ضـعیف و ذلیل کرد، پسرانشان را می‌کشت، (که مبادا با ظهور موسـی قدرت یابند) و زنانشان را زنده می‌گذاشت (که به خدمت پردازند) او مردی بسیار مفسد بود، و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ذلیل و ضعیف منت گذارده و آنان را پیشوایان خلق قرار دهیم. ۷۶

بی‌تردیـد این آیات از نظر بافت و ترکیب با پیونـدی دقیق و به هم پیوسـته و غیر قابل انفکاکنـد، آشـکارا حاکم فاسدی را توصـیف می‌کنند که چگونه در زمین به گردنکشی و استبداد پرداخت.

«باقلانی» درباره ساختار آیه نخست می‌گوید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۵

«آیه ۶ کلمه دارد که پرتو و فروغش چنان است که می‌بینی، و روانی و تازگیش آن طور است که مشاهده می‌کنی، و رونق و شکوه و فصاحتش آن گونه است که می‌دانی.

ایـن آیه دارای اجمـال و فشـردگی و نیز تفصـیل و توضیـح است، یعنی ذکر تکبّر در زمین به ضـعیف کردن مردم به وسـیله کشـتن پسـرانشان و به اسارت کشـیدن زنهاشان، و هر گاه فردی به این دو امر بزرگ حکم برانـد، کارهای دیگر برای او چیزی نیست! زیرا دلها در برابر این گونه ستم و جور، آرامش و قرار ندارند.

و به دنبال آن به ذکر فاصـله کلام (انّه كان من المفسـدين) برای مبالغه در تأکیـد و ایجاد نظم و ترتیب و هماهنگی بین صدر و ذیل سخن، می پردازد.

سپس در آیه بعد: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ ...

وعده رهایی می‌دهد. و این، ایجاد هماهنگی و رابطه بین کلمات متحد و مأنوس است» ۷۷.

این مطلبی بود که «باقلانـی» دربـاره همـاهنگی و انسـجام الفاظ آیات ذکر شـده، خاطر نشان ساخت، و ما این هماهنگی را در جمله «علاـ فی الارض» می‌بینیم، که برتری جویی و فزون یابی در زمین را بیان میکنـد یعنی از کسـی که در روی زمین زنـدگی می‌کنـد، پس علّو به سوی آسـمان نیست، بلکه پیوسـته در زمین است، پس در حقیقت اسـتعلاء است نه علوّ و فراز، و استعلاء به معنای برتری جویی یا احساس برتری است که هیـچ گونه ارزش و اعتباری ندارد و این گونه تقابل در لفظ از نظر هماهنگی و از نظر معنی، شاهد بر این است که مقصود استکبار و برتری جویی است نه برتری و علّو واقعی.

امّـا چگونه علوّ و برتری، برازنـده وی بود، بـا این که به زمین پیوسـته بود و در آن جابجـا می‌شـد؟ مقصود علوّ در خودبینی، و وادار کردن مردم به اقرار یا سکوت و یا ابراز خوشنودی می‌باشد با این که آنان خشنود نبودند، زیرا اساس خشنودی اختیار و آزادی است و آنان آزاد نبودند پس راضی و خوشنود نبودند.

اینک پس از توضیح کلماتی که بیانگر استعلاء و برتری جویی فرد ستمگر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۶

و دروغگـویی بـود، به قسـمت بعـدی می‌پردازیم که: روش او را برای وادار کردن مردم به خاموشـی یـا خضـوع اجبـاری در برابر او تشـریح می‌کند،- گرچه دلهاشان بر این کار موافقت نداشت- تا این که مانند فرمانبرداران شدند، و خواری ستم پذیری در دلهاشان

جا گرفت تا آن را وادار به تسلیم و فروتنی کرد و سرانجام تسلیم و راضی شدند، امّا در حقیقت رضایت نبود، زیرا این انتخاب از آزادی و اختیار سرچشمه نگرفته بود.

خدای سبحان ترفندهای فرعون را یادآور می‌شود همان ترفندهایی که همه طاغوتهای دنیا در هر زمان و هر مکان که پیدا شوند به کار می‌برند، وی در سرزمین مصر به تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف در اندیشه‌ها پرداخت، تا آن که آنان از یکدیگر جدا شدند، و هیچ انجمن بر حقّی آنان را گرد نیاورد، و هیچ گونه قیامی علیه ظلم نکردند، بلکه فرعون از روی استکبار به آنان می گفت: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى» «منم خدای بزرگ شما» ۷۸ و با انکار می گفت: «... ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي ...» «... من هیچ کس را غیر خودم خدای شما نمی‌دانم ...». ۷۹

خداوند متعال درباره ترفندهای او می‌فرماید: وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً در این جا سه کلمه می‌یابیم که هر کدام حاکی از قصد تفرقه و جدایی پس از وحدت و همبستگی می‌باشد، بنابر این کلمه اوّل یعنی: «جعل» به معنای «گردانید» است، یعنی آنان در افکار و احساسات و خواسته‌ها و آرزوهایشان متحد بودند، پس آنان را متفرق و از هم پاشیده گرداند، گرچه در ظاهر باهم بودند، امّا دلهاشان از هم بیگانه بود.

کلمه دوّم: (اهلها) نیز شاهد بر این است که آنان قبلا همدست و یکدست بودند پس فرعون برای آن که بر آنان چیره شود، ایشان را از یکدیگر جدا ساخت، پس چگونه انسان- هر چند سرکش، سنگدل و خشن باشد- می‌تواند بر جمعیتی متحد و یکدست پیروز شود؟ آری آنان را خوار و ضعیف نمود و سپس ایشان را از آن خود کرد.

کلمه سوّم: «شیعه» از شیاع که متضمن معنای انتشار و پراکندگی است

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۷

گرفته شده است، به این که اجزاء و بخشهای آن متفاوت بوده، و هر کدام خود را بر دیگری برتر بداند، و هیچ امری چون ملیّت یا قرابت و یا جلب منفعت و دفع ضرر نتواند بین آنها پیوند برقرار سازد، و هنگامی که این حالت در جامعه مصر پدید آمد، فرعون به برتری جویی و استکبار پرداخت، و کسی را که وی را از کارش باز دارد و شرّش را کوتاه نماید نیافت، بنابر این زمینه نابودی و قطع اسباب فراهم شد.

نتیجه‌ای که معلول تفرقه بود این بود که: برخی از آنان را جزو خواص دربار و عدّه‌ای را برای لشکر برگزید، تا از آنان یاری بجوید، و مخالفان را سرکوب نماید و در میان مردم به زور حکومت کند، از اینرو خداوند متعال درباره این نتیجه قطعی که اثر تفرقه و جدایی- بسان رابطه مسبب با سبب و نتیجه با مقدّمه- بود، می‌فرماید: يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یعنی: گروهی را ضعیف نشان می‌داد، یا می‌خواست ضعیف شوند، تا از او پیروی نمایند.

در این سخن نکته بلاغی جالبی وجود دارد که جز در قرآن پیدا نمی‌شود، و آن این که: فقط گروه مستضعف را نام برده، امّا از درباریان و لشکریان و جلّادان و قدرت آنان سخنی به میان نیاورده است، زیرا آنان اگر چه در ظاهر توانمند و صاحب قدرت بودند، امّا در حقیقت چنین نبودند، زیرا در کارهای خود اختیار و آزادی نداشتند و همگی تحت فرمان و اراده فرعون بودند، و قوی و توانمند به کسی گویند که بتواند آنچه را خود می‌خواهد و می‌پسندد انجام دهد، نه خواسته و رضای دیگری را، به طوری که خواسته‌اش، خواسته دیگری باشد، آری آنان از پوست خود خارج شده و در پوست پلنگ ظاهر شدند، (و باطنشان که ضعف و ناتوانی بود با ظاهرشان که قدرت و خشونت بود، مغایرت داشت).

اگر گروه مستضعف مورد آزار بدنی قرار می گرفتند، گروه به ظاهر قدرتمند آزار معنوی می‌شدند، یعنی: تباهی انسانیت و اراده و اندیشه آنان و از بین رفتن تمام هستی یک انسان کامل، پس در واقع آنان ضعیفان قدرت نما بودند، و لشکریان پادشاه ستمگر، قوّی و نیرومند به شمار نمی‌روند، زیرا آنان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۸

ابزار چشم و گوش بسته‌ای هستند که به دلیل طمعکاری نان را به نرخ روز می‌خورند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، ذکر «ضعفا» زمینه‌ساز بیان جلوه‌های سرکشی است که شاهان- با مردمی که با ننگ و فساد و نه با مصلحت و خیرخواهی بر آنان حکومت می‌کنند- اعمال می‌نمایند، آنان کارهایی چون کشتن را- که تصوّر آن برای عقل سخت است- مرتکب می‌شوند، لذا فرمود:

یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ و این در خور همیشگی طغیان و سرکشی است که عظمت و قدرت جامعه را با کشتن جوانان یا انداختن آنان به سیاه چالهای زندانها بدون محاکمه و پایان، از بین می‌برند، چنان که نظیر این دیکتاتوری را در آلمان، ایتالیا و عراق مشاهده کردیم.

و در پایان با جمله‌ای عالی عامل طغیان، زورگویی، برتری جویی و ایجاد تفرقه بین مردم را چنین توصیف می‌کند: إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ یعنی فساد در تار و پود وی جا گرفته بود، و سبب ایجاد شکاف در بین مردم و تسلط گروهی بر گروه دیگر شد، پس تخم دشمنی و کینه را در میان آنان افشاند، هر دسته‌ای خود را ستمدیده و دسته دیگر را ستم پیشه می‌دانست، به یکدیگر ظلم و به حقوق هم تجاوز می‌کردند. تا زمینه برای حکومت خود کامه و ستم پیشه فرعون فراهم شود و به آنان بگوید: «من خدای بزرگ شمایم». و هیچ کس حتّی در دلش منکر نشود، بدان جهت که هر کس فکر می‌کرد دیگری جاسوس و مراقب اوست و از او سعایت خواهد کرد.

خداوند سبحان، ایجاد فساد در بین آنان را با «انّ» و «کان» مورد تأکید قرار داده است، یعنی: فساد در گذشته بوده و الان نیز ادامه دارد، و نیز با بیان این که: او در زمره مفسدان در زمین که دوستان ابلیس‌اند، می‌باشد و سخن خدا- درباره ستمگرانی که به مردم وعده به نیکی می‌دهند ولی دروغ گفته و خلف وعده می‌کنند- بر آنان منطبق است، خداوند می‌فرماید:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللَّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا تَوَلَّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۷۹

بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ «برخی از مردم با گفتار دلفریب خود، تو را به شگفت آرند که از چرب زبانی و دروغ به متاع دنیا رسند و از نادرستی و نفاق، خدا را به راستی خود گواه گیرند، و این کس بدترین دشمن اسلام است، چون از حضور تو دور شود (و قدرت یابد) کارش فتنه و فساد است و بکوشد که کشت و نسل مردم را تباه کند، و خداوند مفسدان را دوست ندارد، و چون به او گفته شود: از خدا بترس (و فساد نکن) غرور و خود پسندی، او را به بدکاری برانگیزد، پس جهنم برای او بس است که بسیار آرامگاه بدی است». ۸۰

این صفتی را که خداوند برای فرد روی گردان فاسد خاطر نشان ساخته است، همان صفت فرعون و هر مستکبر و برتری جوی، و هر سرکشی از طاغوتهای دنیاست که به مردم وعده خیر می‌دهند، به طوری که آنان تصوّر می‌کنند که به زودی زمین را برای آنان محلّ آسایش و نیکویی، و خیرات آن را شیر و عسل قرار می‌دهد، امّا وقتی به حکومت می‌رسد، طبق خواست خود بر آنان حکمرانی می‌کند، و مردم هم چه با میل و چه با اکراه، به حکومت او تن می‌دهند، و هر کس او را از خدا بترساند، گردنش را می‌زند و یا سگان خود فروخته دربار را- که به راستی برده‌اند، گرچه خود را آزاده می‌پندارند- بر آنان مسلّط می‌کند.

این بود تصویری از صفات فرعون و همه طاغوتهایی که در دوره‌های مختلف پدید می‌آیند، که فرعون نام ندارند، امّا اوصاف و ویژگیهای او را دارا می‌باشند، پیروانشان نیز، چون پیروان فرعونند، و مستضعفین در دوران آنان چون دوران فرعون، پایمالند.

پس از آن که خداوند، طغیان فرعون را توصیف نمود، روش سخن برجسته و جالب، این است که: پایان کار او را و این که هرگاه

طغیان به آخرین حدّ خود برسد، پایان کار است، خاطر نشان سازد، از اینرو خداوند متعال در مقابل اراده وی- یعنی: ایجاد فساد که سراسر وجودش را فرا گرفته بود- اراده خود را یاد آوری می کند، و این که خواسته خدا برتر از هر خواسته‌ای است، گرچه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۰

خواسته فرعون باشد، لذا فرمود:

وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ «و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ذلیل در آن سرزمین منت گذارده، و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث (ملک و جاه فرعونیان) گردانیم، و در زمین به آنان قدرت و توان بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن بیمناک بودند بنمایانیم» ۸۱.

در این جا دو اراده در برابر یکدیگر قرار داده شده است، یکی اراده خود کامه و استکباری، یعنی: اراده طغیان، و دیگری اراده گرامی، بخشنده و جلوگیر از شر و تباهی، یعنی: اراده خدای سبحان که بر مستضعفان منّت گذارد.

ما در این جا شاهد تعمیم و گستردگی منّت هستیم، زیرا خداوند متعال چیز خاصّی را برای منّت گذاری ذکر نکرده است، بلکه تعمیم داده است، یعنی خداوند بخاطر نعمت آزادی پس از بردگی و قدرت پس از ناتوانی و عزّت پس از خواری، و سود و منفعت پس از کمیابی و نعمتهای بیشمار دیگر که: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها «... اگر بخواهید نعمتهای خدا را به شماره آورید، هرگز حساب آن نتوانید کرد ...» ۸۲ بر آنان منّت گذارده است.

واژه «نمّن» بر همه این معانی و معانی دیگری دلالت دارد، امّا خدای سبحان در میان همه اینها فقط به یک نعمت بزرگ اشاره کرده است: یعنی رهایی از چنگال فرعون، تا جایی که خود، به پیشوایی رسیدند یعنی خودشان بر خودشان ولایت پیدا کردند، و هیچ کس حق زورگویی و سلطه گری بر آنان نداشت،- که هر آزاده‌ای، برای خود امیر و پیشواست،- و نیز حکمرانان و سرپرستان امور را از بین خودشان برگزید، نه از بیگانه و غیر دلخواه آنان، و جامعه بر طبق نظر و رأی آنان اداره می‌شد، و هیچ زورگویی بر آنان حکومت نمی کرد. پس بنگر که این «واژه» چگونه همه این معانی را در بر دارد.

پس از آن جمله دیگری که حاکی از کمال اراده خدا در این موقعیت است، ذکر می‌شود یعنی: جمله «وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ» در این جا از آنچه که از آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۱

ارث می‌برند سخنی به میان نیامده است، که این نیز به جهت تعمیم و گستردگی چیزهایی است که به آنها می‌رسد، زیرا آنان بزودی به باغها و چشمه‌ها و گنجها و مقام والا نایل می‌شوند، به شرط این که در راه حق، پایداری کنند، و از آن منحرف نشوند.

سپس به بیان این نکته می‌پردازد که طغیان و سرکشی فرعون سرانجام به نابودی کشیده شد و او- همچون اصحاب الجنهٔ (اهل بوستان) در آیات پیشین- به کیفر عمل خود رسید، می فرماید:

وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ تمکین عبارت بود: از به قدرت رساندن آنان در زمین، در زمانی که لیاقت و توان این امر را پیدا کردند- چرا که حکومت و قدرت نیاز به نیروی نفس عالی، و درک معنای عزّت و بزرگواری دارد- و دیگر به ذلّت و خواری برنگشتند.

سپس خدای سبحان با جمله وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ سرانجام ستم را بیان می‌دارد، که نمی‌تواند انسان از چیزی که از آن بیمناک است، مصون دارد.

فرعون به تنهایی و وزیرش و لشکریان آن دو، هیچ یک دارای اندیشه مستقل درباره آنچه که از آن هراسان بودند،- یعنی آماده شدن مردم برای شورش علیه حکومت آن دو، و قتل فرعون- نبودند و پروردگار عالمیان، آن را به ایشان نمایاند، پس مرگ فرعون

را خداوند به نفع موسی و یارانش، مقدّر فرمود، و این چنین است سرنوشت هر طاغوتی که سرکشی کرده و استبداد می ورزد و در همه جا دست به فسق و فجور می‌زند، که مبادا کسی بر علیه او بشورد، و کارهایی چون اعمال فرعون از او سر می‌زند، سپس «کلمه الهی» که برتر از هر چیز است، فرا می‌رسد، و از آنچه که از آن بر حذر بود هنگامی روبرو می‌شود که دیگر امکان بازگشت نیست، چنان که فرعون در حال غرق شدن گفت:

آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۲

فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ «... اینک من ایمان آوردم و شهادت می‌دهم که حقا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند، خدایی در عالم نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم (به او خطاب رسد که ای مغرور) اکنون باید ایمان بیاوری؟! در صورتی که پیش از این به کفر و نافرمانی به سر بردی و از مفسدان بودی، پس ما امروز بدنت را برای عبرت بازماندگانت، نجات می‌دهیم، همانا بسیاری از مردم از آیات ما بی‌خبرند» ۸۳.

پس از توضیح مطالب گذشته که هدف از آن دستیابی به برخی از اسرار معانی قرآن- که برتر از همه چیز است و چیزی از آن برتر نیست- و میوه‌های رسیده‌اش که بالای آن، در دسترس و اختیار است، و ثروت حاصلخیز و حیاتبخش که در پایین (درون) آن است، بود،- چنانچه «ولید» آن عرب قریشی فصیح به آن اعتراف کرد- اینک برآنیم که به آنچه که به فکرمان در مورد چیزهایی که گذشت، رسیده است، اشاره اجمالی داشته باشیم.

اوّل: سبک سخن در مقابله بین علوّ و برتری ساختگی با چسبیدن به زمین است، که این مقابله لفظی بیانگر این است که او بر زمین چیره شده و در آن به سلطنت و زورگویی پرداخته است، تا جایی که خود را مجاز دانست که بگوید:

أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی «... آیا کشور با عظمت مصر از من نیست؟ و چنین نهرها از زیر قصر من جاری نیست ...» ۸۴.

دوم: تعبیر به «استضعاف گروهی از آنان» اشاره به این است که ضعف و ناتوانی، طبیعی و فطری نیست، بلکه به ضعیف کردن یا ضعیف شمردن است، و نباید کسی که می‌خواهند او را ضعیف و خوار کنند، تسلیم شود، بلکه باید پایداری و ایستادگی کند، تا یا شرافتمندانه بمیرد و یا خداوند پیروزی به او عنایت فرماید، و تن به خواری دادن، مرگ واقعی است، و مرگ شرافتمندانه زندگی واقعی است، ابو بکر می گوید:

«مرگ را بخواهید تا به شما زندگی بخشد».

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۳

سوّم: «استضعاف» سرانجام به مرگ غیر شرافتمندانه منتهی خواهد شد، این مطلب را خداوند این گونه بیان فرمود:

یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ و این مرگی ذلّت بار و پست و خوار بود، امّا مرگ در راه بزرگواری و کرامت، مرگی شریف و مردانه است.

استاد «شیخ محمد عبده» می گوید: «مرگ در راه حق عین حیات و جاودانگی است، و زندگی با ننگ، عین نابودی و نیستی است».

چهارم: نیرو و توان، قدرتمندان علاقمند به خواست و تمکین خدای متعال است، به این که اسباب را فراهم می‌سازد تا آنان ضعفشان را به قوّت تبدیل کنند، و از نعمت امنیت برخوردار شوند، و این پس از آن بود که خداوند آنان را به حدّی رساند که باور کردند که آقا و آزاده‌اند نه برده، و این معنی از جمله «وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً» استفاده می‌شود، یعنی: آنان را مسلطّ بر نفوسشان کرد، و همین معنا از این آیه شریفه که- پیش از این آن را یادآور شدیم- به دست می‌آید:

وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ «

(یادآور) زمانی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! نعمتهای خدا را بر شما یاد کنید، هنگامی که از میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را پادشاهان کرد و چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از عالمیان نبخشید». ۸۵

مقصود از «جَعَلَکُمْ مُلُوکاً» این است که خدای سبحان آنان را آزاده قرار داد، به طوری که اختیار کارها و اراده امورشان به دست خودشان بود نه به دست دیگران.

این بود نگاهی به آیات قرآن کریم درباره بعضی از حالات فرعون و سرانجام او، و هر کس که راه و روش او را پی می گیرد. در این آیات ما شاهد زیبایی الفاظ و زیبایی قصه گویی بودیم، و الفاظی که روشنگر معانی آن بود، همچون نور درخشنده و آب گوارایی است که در جان فرد مؤمن جا می گیرد و خداوند سبحان، علیّ و حکیم است، و سخن او نور آشکار و راهنما به سوی پروردگار عالمیان است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۴

بلاغت فوق العاده قرآن در هماهنگی کلمات

«خطابی» در رساله «اعجاز القرآن» در تشریح «بلاغت قرآن» می گوید:

«اساس این بلاغت که همه ویژگیها در آن جمع است، عبارت است از این که هر کدام از الفاظ- که در فصول کلام به کار رفته‌اند- در بهترین و مناسبترین جای خود قرار داده شود، به طوری که اگر از آن جا به جای دیگر انتقال یابد، یا سبب تغییر و دگرگونی معنی که باعث فساد کلام است، شده و یا سبب از بین رفتن رونق و شکوه کلام و در نتیجه ساقط شدن بلاغت می‌شود علّت این امر آن است که در کلام، الفاظی که از نظر معنی به هم نزدیکند، وجود دارد، که بسیاری از مردم آنها را در معنی و مقصود خطاب، یکی به حساب می‌آورند، نظیر: علم و معرفت، حمد و شکر، بخل و شح، نعت و وصف، اقعد و اجلس و بلی و نعم، امّا در حقیقت این گونه نیست، زیرا هر لفظی دارای ویژگیی است که آن را از لفظ مشابه جدا می کند».

و همین طور درباره فوق و امتیاز بین الفاظ سخن می گوید، و برای اثبات فرق بین الفاظی که گمان می‌شود آنها دارای یک معنی و مقصودند، با این که از جهت معنا مختلف و متباینند، مثالهایی از قرآن و لغت می‌آورد.

و اضافه می کند که: الفاظ قرآن ممتاز و برگزیده‌اند و بر دقیقترین معانی آن دلالت می کنند، برای نمونه: برادران یوسف (در مورد ناپدید شدن یوسف به یعقوب) گفتند: «أَکَلَهُ الذِّئْبُ» «گرگ او را خورد» و نگفتند: «افترسه» «او را درید» زیرا اگر کلمه دوّم را به کار می‌بردند، یعقوب از آنان قسمتهای بجا مانده از بدن یوسف را می‌خواست امّا «اکل» عبارت است از فانی شدن جسمی در جسم دیگر.

«خطابی» در دنباله بحث با ارزش خود می گوید: «قرآن از آن جهت معجزه است که: دارای فصیح‌ترین الفاظ در بهترین شکل و نظم و ترکیب است، و نیز دربردارنده کاملترین و برترین معناها می‌باشد، نظیر: توحید خدایی که قدرت او بی پایان است و تنزیه و تقدیس صفات او، و دعوت به طاعتش، و بیان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۵

روش عبادتش از حلال و حرام و منع و اباحه، و موعظه و تهذیب و امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی به محاسن اخلاق و باز داشتن از بدیهای آن، و هر لفظی در جای مناسب خود قرار گرفته است، به طوری که چیزی مناسبتر از آن برای جایگزینی نیست، عقل نیز چیزی را بهتر از آن نمی‌داند».

بنابراین هر گاه الفاظ و معانی قرآن از چنین جایگاه والایی برخوردار هستند که دستیابی به برتری و عظمت آن برای هیچ انسان یا جن، شرقی یا غربی میسّر نیست، پس قرآن علاوه بر زیبایی الفاظ و رونق و شکوه اسلوب، دارای ویژگیهایی از نظر الفاظ و اسلوب

و معانی است، که هیچ کس را توان رسیدن به آن نیست.

«خطابی» کلام بلیغ را از نظر دلالت بر معنی و از جهت بلاغت به سه نوع تقسیم کرده است، ۱- سخن بلیغ، درشت و استوار، ۲- سخن فصیح که به آسانی می‌توان به آن دست یافت ۳- سخن گذرا که روان و آسان می‌باشد و اینها انواع کلام برجسته و پسندیده است نه از نوع سخن زشت و ناپسند و بیگانه که البته در قرآن یافت نمی‌شود.

از کنار این گفتار نمی توان بدون دقّت و نظری که داشتیم، گذشت، زیرا وی سخن بلیغ را از نظر فصاحت، روانی و سهولت دارای اقسام متفاوتی می‌داند، و این امر این توهّم را به وجود می‌آورد که بلاغت قرآن متفاوت و دارای مراتب مختلف است در حالی که این توهّم باطل است زیرا تمامی قرآن در بلاغت، دارای یک رتبه و جایگاه هستند، به طوری که هیچ فرد بلیغ و سخنوری به پای آن نمی رسد، چه این که بلاغت یعنی: مطابق بودن کلام با مقتضای حال، بنابراین هنگام انذار و بیم کردن، عبارات خشن و قوی، و موقع تبشیر و مژده دادن، عبارات نرم و روان و وقت وادار کردن به تفکّر و اندیشه عبارات روان به کار می‌رود و هر سخنی در جای مناسب خود قرار می گیرد، که غیر آن در آن جا به کار نمی رود، پس عبارتهای انذار همچون عبارتهای تبشیر نیست، و عبارتهای دعوت به اندیشه مانند عبارتهای تهدید و ترساندنی نیست.

بنابر این گفتار «خطابی» به این توضیح و دقّت ما نیاز دارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۶

وی معتقد است که: عبارات ارزشمند قرآن مشتمل بر هر سه نوع بلاغت است و از مجموع اینها سبک منظّمی از سخن بوجود می‌آید که در بردارنده دو صفت فصاحت و شیرینی است، که این دو به تنهایی با یکدیگر متضادند، زیرا شیرینی اثر آسانی و سهولت است، و درشتی و استواری در کلام پدید آورنده نوعی از سخن بیگانه و نامأنوس است، بنابراین پیوستگی مرتّب این دو صفت با هم و ارتباط داشتن با یکدیگر، فضیلتی است ویژه قرآن، که خداوند با قدرت لطیف خود آن را میسر نموده است، تا نشانه و گواهی آشکار بر راستی دین و شریعتی باشد که مردم را بدان فرا خوانده است و بشر به عللی از آوردن نظیر آن، ناتوان است، از جمله اینکه آگاهی آنان به همه اسامی زبان عرب و به الفاظ آن- که ظروف و در بردارنده معانی‌اند- محدود و ناقص است و اندیشه آنان به همه انواع نظم که عامل هماهنگی و ارتباط الفاظ با یکدیگر است، نمی‌رسد، پس نمی‌توانند بهترین نوع آنرا انتخاب کنند، تا بتوانند سخنی چون کلام خدا بگویند، ... آری کلام از سه چیز ترکیب می‌شود، لفظ دربردارنده، معنای استوار، و رابطه منظم بین آن دو.

ما با «خطابی» در این جهت موافقیم که یکی از عوامل ناتوانی سخنوران از آوردن چیزی مانند قرآن، علم ناقص آنان به لغت- چه سخت و چه آسان- و به معانی است، آری علم آنان کجا؟ و علم خدایی که علمش بر همه چیز احاطه دارد، کجا؟

و این جهت را اضافه می‌کنیم که: سخنوران به پیروی فطرتها و محیطها و گرایشاتشان از نظر درستی، آسانی و روانی در سخن مختلفند، مثلا «فرزدق» الفاظش را خشن یا بیگانه انتخاب می‌کرد، در نتیجه سخن نامناسب و بیگانه بوجود می‌آمد، می گویند: او روش عربهای صحرانشین در زمان جاهلیت را پیش گرفته بود، امّا «جریر» الفاظ ساده، روان و شیرین را برمی‌گزید، شاعران دوره جاهلیت نیز چنین وضعی داشتند، پس «امرء القیس» الفاظ بیگانه و سخت را به کار می‌برد، زیرا او صحرانشین بود. بخاطر بدبختیهایی که بر سرش آمده بود کلماتش نرم بود و بر اصل و ریشه خود سخن می‌راند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۷

بنابر این سخنان برخی از سخنوران، دارای الفاظی شیرین و روان است و برخی دارای الفاظی سخت، درشت و بلکه بیگانه است و امکان دارد یک سخنور بر اثر تغییر حالت یا محیط، دو گونه سخن بگوید.

این توصیف بلاغت و سخنوری بشر بود، امّا بلاغت قرآن از جانب خدایی است که آفریدگار همه چیز و قادر بر همه چیز است، او

آفریدگار مردم و محیطهایشان است، بنابر این در سخن آشکارش، انواع سخن و روشهای آن- بدون هیچ فرقی در اصل بلاغت- وجود دارد و تمام انواع لفظ و اقسام آن در جان آدمی چون آب گوارا می‌نشیند. و هر کدام در جای خویش نیکوست.

تناسب و هماهنگی

مقصود از تلاؤم در اسلوب- چنان که قبلا یادآور شدیم- این است که:
مخارج حروف و کلمات موزون و متناسب، و در آهنگ و نغمه منسجم باشند.
«قاضی عبد الجبار» یکنواختی و هماهنگی در الفاظ و حروف را، از شیرینی کلام و خوبیهای آن به شمار آورده است، امّا ما می‌گوییم: این هماهنگی در قرآن برای تأثیر در جانهاست و چنانچه بزودی بیان خواهیم کرد، قرآن با نظم و نیز اسلوب الفاظ و معانی به سوی دلها روانه می‌شود، تا با دلها طبیعت مادّی خویش آن را برگیرند، و به واسطه آن به افق بلند معنی پرواز کنند.
«ابو عیسی رمّانی» پیرامون فایده «تلاؤم» می‌گوید: فایده‌اش زیبایی سخن به هنگام شنیدن و آسانی به وقت تلفظ است، دل معنای آن را می‌پذیرد، چرا که در طرز بیان و نشاندادن معنی، نیکوست، و این شبیه خواندن کتابی است که از بهترین خط و حرف برخوردار است، در مقابل خواندن کتابی که دارای زشت‌ترین خط و حرف است، این به جهت تفاوت صورت و شکل است، گرچه در معنی، یکی باشند.
آری کلام چون طعام چشیده می‌شود، پس هر چه تناسب و انسجام بیشتر باشد، گواراتر است.
زبان عرب نخست فقط زبان تلفظ بود و بعد به صورت کتابت درآمد، ولی
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۸
ویژگی خود را از دست نداد، پس هم زبان تلفظ و هم نوشتن، از اینرو مخارج حروف در فصاحت کلام مؤثرند، و تردیدی نیست که مخارج حروف گوناگونند، برخی در آخر حلق و بعضی در اوّل دهان و عدّه‌ای در وسط این دو می‌باشند، پس تلاؤم و هماهنگی به این است که: حروف کلمه و کلمات از نظر مخرج، به هم نزدیک باشند تا تلفظ و به زبان آوردن و همچنین شنیدن آن راحت و آسان باشد.
هر گاه به این جهت، هماهنگی و انسجام معانی نیز افزوده شود، تلاؤم، کامل و اسلوب دلپذیر خواهد شد، و قرآن این گونه است.

۳- اعجاز قرآن از نظر تصریف بیان (گوناگونی سخن)

اشاره

۶۹- روشهای نویسندگان و شاعران سخنور، گوناگون است و هر یک روش معینی را می‌پسندد، و در آن ممتاز است و در روشهای دیگر، رتبه بالایی ندارد، مثلا برخی از آنان خوب «توصیف» می‌کنند و به طوری اشیاء را برای خواننده حکایت می‌کنند که گویا آن را می‌بیند، و بعضی از عهده سخن سخت و درشت به خوبی برمی‌آیند امّا تعبیر ساده و روان از آنان ساخته نیست، پاره‌ای در سرودن شعر «غزل» مهارت دارند نه چیز دیگر، عدّه‌ای نظیر بعضی از نویسندگان معاصر در گفتار طنز آمیز و خنده‌آور- نه سخن جدّی- تخصص دارند، برخی در سیاست سر رشته دارند، و اگر در غیر آن چیزی بنویسند مبتذل و پست از کار درمی‌آید، عدّه‌ای هم در نوشتن، تحلیل و تحقیق استادند و همینطور ...
و کمتر کسی است که بتواند در بیشتر از یک یا دو رشته به طور صحیح سخنوری کند.
امّا قرآن که معجزه‌ای است فراتر از توان بشر، بلاغتش در همه رشته‌های سخن است و در هر رشته برتری فزاینده‌ای بر متخصّصین

همان رشته به تنهایی دارد، از اینرو تصریف (گوناگونی) سخن در آن از قبیل: تهدید، بیم دادن، مژده دادن، برانگیختن اندیشه، فرا خواندن به تفکر در آیات هستی و قرآنی خدا و تفکّر در نفس و جان و محسوسات، همگی از اسرار و نشانه‌های اعجاز است.

خداوند سبحان در این زمینه می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۸۹

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا وَ ما یَزِیدُهُمْ إِلَّا نُفُوراً «و ما این قرآن را به انواع سخنان بلیغ و فصیح، نیکو بیان کردیم، تا مردم پند گیرند و لیکن بدان را جز رمیدن نیفزود» ۸۶. یعنی: تصرّف به منظور تأکید در هشداری بود، امّا هر چه آنان بیشتر در راه حق ارشاد و تنبیه می‌شدند، بیشتر می گریختند و بر کفر خویش می‌افزودند.

و باز می‌فرماید:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً «و ما در این قرآن هر گونه مثال (و بیان روشن) برای (هدایت) خلق آوردیم، و لیکن اکثر مردم به جز از کفر و عناد از هر چیز دیگر امتناع کردند» ۸۷. یعنی: خداوند برای هدایت و ارشاد مردم در قرآن مثال آورد و بیان احوال کرد، امّا به خاطر غلبه کفر بر آنان از آوردن ایمان به خدا و خضوع در برابر وی، امتناع ورزیدند، و از حقایق بیشتر گریختند، همچون بیمار ناتوانی که از داروی سودبخش و غذای مفید می گریزد.

و می‌فرماید:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَ کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلًا «و ما در این قرآن هر گونه مثال برای (هدایت) مردم آوردیم و لیکن انسان بیشتر از هر چیز (با حق) به خصومت برخیزد» ۸۸. یعنی خداوند قرآن را با ذکر مثال و بیان احوال، متنوع می کند امّا کسانی که گمراهی بر آنان پیشی گرفته است، خصومت پیشه می کنند و خصومت و جدل با حقیقت روشن آشکار، حقایق را فرو می‌نشاند، و نور را خاموش می کند و نور حق در بین سخنان مختلف و خواسته‌های گوناگون، پنهان و مستور می‌شود.

و باز می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا وَ صَرَّفْنا فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً «و ما این گونه قرآن را به زبان عربی بر تو فرستادیم و در آن نوید بد، قرار دادیم باشد که مردم پرهیزکار شوند، یا به پندی از تو یادآوری شوند» ۸۹.

و فرمود:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۰

انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ «... بنگر! چگونه ما آیات خود را به انواع بیان روشن می گردانیم، باز آنان چگونه روی برمی گردانند». ۹۰

در آیه دیگر فرمود:

انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ «... بنگر! چگونه آیاتمان را به راههای گوناگون بیان می کنیم، باشد که مردم چیزی بفهمند» ۹۱.

و نیز فرمود:

وَ کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ وَ لِیَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ «و این چنین ما آیات خویش را به روشهای مختلف بیان می کنیم (تا وسیله هدایت بندگان شود) باز کافران گویند: تو تعلیم دیده‌ای، و ما آیات را برای آنان که اهل دانشند، بیان می‌کنیم» ۹۲. توضیح این که: ما آیات را این گونه متنوع بیان می‌کنیم تا اگر گمراه نبودند و دلهاشان نمرده بود، آگاه شوند و حق را بیابند، و اگر گمراه و مرده دل و کافر بودند، بگویند: تو آن را آموخته و درس گرفته‌ای، چنانچه می گفتند فرد دیگری به او یاد داده است، و خداوند آن را ردّ کرده و می‌فرماید:

لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ «... آن کس که آنان می گویند: مطالب این قرآن را به رسول می‌آموزد بشری اعجمی غیر فصیح است، امّا این قرآن به زبان فصیح عربی است» ۹۳.

و همچنین فرمود:

کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ «این چنین آیات را برای مردمی که شکر گزارند، گوناگون بیان داشتیم» ۹۴.

از آیات یاد شده، معلوم می‌شود که قرآن آیات و نشانه‌های الهی را به طور گوناگون بیان می کند، یعنی فرمان به توحید و تکالیف دینی را- که عامل صلاح جامعه و پدید آمدن مدینه فاضله‌ای می‌باشد که در آن حقوق انسان به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۱

طور کامل رعایت شده است- به انواع مختلف سخن از قبیل: تهدید، بیم دادن، مژده دادن، سرزنش کردن، استفهام و دعوت به تأمّل و اندیشیدن در آفرینش خدا و در خودشان و نیز قصّه‌هایی که برای عبرت و پندآموزی آمده است، و خردمندان آن را در می‌یابند، بیان کرده است، و بدین گونه دارای انواع اسلوب سخن و روش تأثیر گذاری در فردی است که او را قلبی هوشیار باشد، یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقانیتش گواهی دهد.

تصریف و تنوع سخن در قرآن کریم دو قسم است، یکی در معانی و دیگری الفاظ و اسلوبها.

امّا تصریف در معانی: گرچه در مجموع مقصود و معنی یکی است، امّا از نظر هدفی که دنبال می‌شود، مختلف است، پس یک داستان مانند سرگذشت نوح، در قرآن، در موارد مختلفی ذکر شده است، امّا در هر جا هدف و درس خاصّی در نظر است، و این معنای «تصریف معانی» است، خواه الفاظ با هم مغایر یا نزدیک به هم و یا در برخی از موارد مثل هم باشند.

«رمّانی» در «رساله اعجاز القرآن» می گوید:

«این گونه تصریف، بیان شگفتی است که از لابلای معانی الفاظ، معانی دیگری به دست می‌آید، در قرآن در داستانهای متعدّدی، تصریف معنی در موارد مختلفی آمده است، نظیر سرگذشت موسی (ع) در سوره اعراف و طه و شعراء، و این بخاطر حکمتها و علل مختلف است مثل نشان دادن تصریف کامل و گوناگونی سخنوری، و نیز تثبیت عبرت و پند آموزی» ۹۵.

نخستین تصریف سخن را در قرآن می‌توان در خود سوره‌ها مشاهده کرد، پس برخی از آنها طولانی هستند به طوری که خواننده در آن رشته‌های گوناگون علوم اسلامی را از قبیل: بیان توحید و یگانگی خدا بطلان شرک و بت پرستی، و توجّه به هستی و آنچه در آن وجود دارد- که نشانه عظمت و قدرت است- و به زمین و آنچه از گنجها و کشتها و میوه‌ها که در اوست، و نیز بیان پیوند زمین با آسمان به وسیله بارانی که مایه حیات زمین و روییدن گیاهان و سیراب شدن موجودات زنده است، و نیز توصیف شریعتهایی که در بردارنده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۲

مصلحت و شرافت انسانی است و تجلیل انسان به خاطر داشتن نعمت «عقل»، می‌فریابد.

و برخی از آنها کوتاه و مختصرند به طوری که خواننده به آسانی می‌تواند آنها را حفظ کند و به خاطر بسپارد، چه این که در آنها جمله‌های کوتاهی وجود دارد که حفظ کردن و درس آموختن از آنها، و خواندن در نمازها، آسان است و در آن سوره‌ها از توحید و روز قیامت سخن به میان آمده است و در پاره‌ای از آنها، احکام شرعی نیز وجود دارد، مثل سوره کوثر که می‌فرماید:

إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ «ما تو را کوثر (نیکی بسیار) بخشیده‌ایم، پس (به شکرانه آن) برای خدا نماز کن و قربانی کن، که محققا دشمن تو مقطوع النسل (بی فرزند) است» چنانچه می‌بینید در این سوره از روز قیامت (بنابر بعضی از تفاسیر) و مقام پیامبر اسلام (ص) و جایگاه دشمنان حق و پیامبر (ص) و نیز حکم قربانی در مناسک حجّ، یاد شده است.

و همچنین سوره:

وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ «قسم به عصر، که همه انسانها در خسران و زیانند مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند، و به درستی و راستی و پایداری در دین یکدیگر را سفارش کنند».

در این سوره کوتاه مجموع خصال انسانی که عامل اصلاح افراد و جامعه می باشد، گرد آمده است، یعنی: ایمان دلها را آباد و بدنها را موزون می‌سازد، و اصلاح فرد یا جامعه جز با اصلاح دلها امکان پذیر نیست و ثمره و نتیجه ایمان عمل صالح در فرد فرد انسانها می‌باشد، و تمام افراد جامعه یکدیگر را به حق و درستی سفارش و یاری می کنند، پس جامعه‌ای که حق در بین آنان تباه شود و آن را یاری نکنند، به خیر و صلاح نخواهند رسید، و در یاری حق دچار خذلان می‌شوند و راه حفاظت و نگهبانی از حق و راستی، صبر و پایداری است، زیرا در صبر، خویشتن‌داری و دوری از خواسته‌های دل و خاضع کردن آن در برابر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۳

عقل، وجود دارد، به طوری که به صورت مردمی رام در برابر حکم عقل درمی‌آیند و هیچ مردمی از یاری حق سست نشدند، جز این که شهوات و خواسته‌های نفس و حرص بر آنان چیره و پیشروشان شد و از آنها پیروی کردند. از اینرو خداوند تصریح می‌فرماید، جامعه ستوده آن است که افرادش یکدیگر را به حق و راستی سفارش کنند، تا اهل حق خوار و اهل باطل بلند نشوند، و نیز به صبر و پایداری و خویشتن‌داری و باز داشتن از هوای نفس سفارش می‌نمایند.

و در قرآن سوره‌های متوسط که نه طویلند و نه کوتاه، وجود دارد و برخی نیز تقریبا طولانی و پاره‌ای تقریبا کوتاه هستند، و اینها مشتمل بر بیشتر اهداف اسلامی در عبارتی مختصر و جالب می‌باشند، و در عین اختصار، واضح و آشکارند.

گویا خداوند سبحان با تصریف و تقسیم بندی سوره‌ها به طولانی، متوسّط، کوتاه- که همه آنها در عالی‌ترین درجه بلاغت هستند- مائده بزرگ خود، یعنی قرآن را به همه مردم هدیه می کند، امّا استفاده از سوره‌های طولانی مخصوص دانشمندانی است که توان درک سوره‌های بزرگ و محتویات آنها یعنی دین شناسی و هستی شناسی را دارند، که مردم دیگر از درک آن ناتوانند، امّا آنان از نظر مدارج علمی در رتبه‌ای هستند که می‌توانند جواهر را از گنجینه‌های آن، بیرون آورند.

به کسانی که سرگرم کسب و کارند، و نمی‌توانند از سوره‌های بزرگ استفاده کنند، سوره‌های متوسّط را عطا فرموده است، در این سوره‌های کوچک غنا و بی‌نیازی هست و هیچگونه قصوری در آن وجود ندارد. و بین این افراد که تنها از سوره‌های کوچک استفاده می کنند، با کسانی که به دنبال سوره‌های متوسط هستند، فاصله زیادی وجود دارد چه این که اینان بیشتر از آنچه که سوره‌های کوچک به وقت نیاز دارند، از فرصتهای خود برای تحصیل دانش سود می‌برند.

ممکن است کسی بپرسد که آیا تقسیم قرآن به سوره‌های کوتاه و غیر آن از ناحیه خدای متعال است؟

در جواب می گوییم: آری ترتیب سوره‌ها بر اساس وحی خداوند است و ما

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۴

پیش از این در بحث «جمع آوری قرآن» آن را توضیح دادیم.

تکرار در قرآن

گفتیم برخی از سوره‌ها طولانی و بعضی کوتاه هستند، و این ترتیب و تقسیم را پیامبر (ص) از پیش خود انجام نداد، بلکه به ترتیب وحی الهی بود، ترتیب آیات نیز همین طور است زیرا هر گاه آیه‌ای بر پیغمبر (ص) نازل می‌شد، دستور می‌داد آن را در جای مخصوص در سوره‌ای که به وسیله وحی معیّن شده و بر او فرستاده شده بود، و در غیر آن نمی گنجید قرار دهد، و این نوعی اعجاز است، زیرا می‌بینیم دو آیه در کنار هم- با این که در دو زمان دور از هم نازل شده‌اند- چون دو برادر با یکدیگر یکنواخت،

هماهنگ و منسجمند و این نشانه و رمز اعجاز است بدان جهت که این دو آیه دارای الفاظی هماهنگ با هم و معانیی به هم پیوسته است، و در بسیاری از موارد هر کدام مکمل موضوع دیگری است، و از نظر تأثیر در نفوس و جلب انظار و همبستگی در معنی، چنانند که کسی که آن را قراءت می‌کند، یا فردی که آن را می‌شنود و نغمه آن به گوشش می‌رسد، فکر نمی‌کند که بین آن دو- از نظر نزول- فاصله زمانی وجود داشته باشد.

در کنار تقسیم سوره‌ها به بزرگ و کوچک و وجود اعجاز در آنها، گاهی در قرآن به تکرار برخورد می‌کنیم، که این نیز نوعی تصریف و گوناگونی سخن است، که عواملی نظیر: جلب نظر، و مناسبت مقام سبب آن شده است، و هدف صرف اطناب نیست، و این مسأله را متقدمان که درباره سرّ اعجاز قرآن سخن گفته‌اند، مورد بررسی قرار داده‌اند.

مثلا «جاحظ» در کتاب الحیوان می‌نویسد:

«می بینیم که خداوند با عربها به طور اشاره و رمز و حذف سخن می‌گوید، امّا آنگاه که بنی اسرائیل را مورد خطاب قرار می‌دهد یا از آنان حکایت می‌کند، سخن را گسترده و مفصّل می‌آورد و به آن فزونی می‌بخشد».

این سخن بسیار به جایی است و ما از آن قدردانی می‌کنیم، و این موضوع

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۵

در بسیاری از آیات دیده می‌شود، پس برای عربهایی که بخاطر امّی بودن، به حافظه‌های خود تکیه داشتند، کلام موجز و مختصر و احیانا اشاره گونه، مناسب است، اما باید سه مطلب را در سخنان وی مورد توجّه قرار دهیم.

اوّل: وی «زیادی در کلام» را به قرآن نسبت می‌دهد، و ما گمان نمی‌کنیم که این موضوع با بلاغت و عظمت قرآن سازگار باشد، چه این که در آن زیادی و اضافه وجود ندارد، گرچه دارای اطناب و تفصیل در گفتار باشد، زیرا زیادی نشانه حشو و تکرار بی‌جهت است، و این در سخن بسیار درخشنده‌ای که از جانب خداوند متعال نازل شده است، غیر ممکن است، شاید مقصود او گستردگی و اطناب باشد، نه حشو و زیادی، به هر حال تعبیر به «زیادی» صحیح نیست.

دوّم: آیات مکّی که در آنها بت پرستان مورد خطابند، از تفصیل و گستردگی برخوردار است، به ویژه در استدلال بر این که آفریدگار جهان خداست، و دیگران ناتوان و به او پناه می‌برند.

این آیات را قراءت کن:

أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ تَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ «آیا آن کیست (جز خدای یکتا) که آسمانها و زمین را آفرید و برای شما از آسمان باران می‌فرستاد پس به واسطه آن درختان و باغ و بوستانهای شما را در کمال سبزی و خرّمی رویاندیم، که هرگز شما از پیش خود قادر بر رویاندن آن درختان نیستید، آیا با وجود خدای یکتا، خدایی هست؟، لیکن آن مشرکان روی از خدا برمی‌گردانند، آیا آن کیست (جز خدای یکتا) که زمین را آرامگاه شما قرار داد و در آن نهرهای آب جاری کرد، و کوهها برافراشت و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۶

میان دو دریا (به خشکی) جدایی انداخت؟ آیا با وجود خدا (ی قادر باز) خدایی هست؟، لیکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند، آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنان را برطرف می‌سازد، و شما مسلمین را

جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد، آیا با وجود خدای یکتا، خدایی هست؟ لیکن اندکی از مردم متذکر این حقیقتند آیا آن کیست که در تاریکیهای خشکی و دریا شما را هدایت می‌کند و کیست که به بادها، مژده باران رحمت می‌فرستد، آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ او بسی برتر است از آنچه شریک وی می‌شمرند، آیا آن کیست که نخست آفرینش را آغاز می‌کند، آنگاه همه را (به سوی خود باز می‌گرداند) و آن کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ (مشرکان را) بگو اگر راست می‌گویید (که غیر از خدا هم کسی در آفرینش مؤثر است) بر دعوی خود دلیل بیاورید» ۹۶.

این سخنان گرانقدر نمی‌تواند تنها خطاب به یهود باشد، بلکه خطاب به همه عربهاست و به صورت اشاره و لمح و ایجاز نیست- گرچه ایجاز و اختصار در قرآن نوعی معجزه است- بلکه به تصریح و تفصیل و اطناب هماهنگ و آشکار است، و در آن تکرار وجود دارد، امّا تکرار به جا، زیرا اندیشیدن در چیزهایی که در اختیار آنهاست هر کدام به تنهایی مقدمه است برای رسیدن به این نتیجه که معبود یکی است تا وقتی که با این کلام و مقدّمه یکی بودن خالق و آفریدگار، ثابت شود، بنابر این باید، نتیجه به دنبال مقدّمه ذکر شود، زیرا که آن به تنهایی دلیل است و اگر نتیجه به دنبال مقدمه ذکر نشود، بلکه پس از همه مقدّمات بیان شود، معنایش این است که «نتیجه» اثر تمام مقدّمات رویهم رفته است، با این که هر کدام به تنهایی و بدون انضمام مقدمات دیگر صلاحیت دارد برای این که «یگانگی خدا» نتیجه آن باشد.

سوّم: که مترتب بر نظر دوّم است این است که: اطناب و ایجاز هر کدام جایی و مقامی دارد بنابر این هر جایی سخنی نیکوست، و با رعایت آن شرایط سخن اعجاز آور پدید می‌آید.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۷

به نظر ما «استدلال بر یگانگی» از مواردی است که اطنابش نیکوست، و از اینرو در کلام خدای متعال نظیر آیات یاد شده، این موضوع رعایت شده است، و همچنین در سوره «الرّحمن» که درباره یادآوری نعمتهای خدا، و ناسپاسی مردم به این که آنها را در غیر مواردشان و برخلاف امر و نهی خدا به کار می‌برند، می‌باشد، و چون در برابر نعمتها، نسبت به منعم کفر ورزیده و در عبارت وی دیگری را شریک ساختند خداوند در سوره «رحمن» فرمود:

الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِیزانَ وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ فِیها فاکِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْأَکْمامِ وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّیْحانُ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ تا آخر سوره.

و بدین ترتیب می‌یابیم که پس از هر فرازی از این سوره به بیان نعمت آفریدگار و پدید آورنده آسمانها و زمین، می‌پردازد و این به منظور یادآوری نعمتهای خدا و وجوب سپاسگزاری آنها به وسیله طاعتش و دوری از نافرمانیش می‌باشد، و همچنین اعتراف به یگانگی معبود و این که غیر از او پرستش نکنند، و این اشاره بدان دارد که هر کدام از نعمتها و نشانه‌ها موجب سپاسگزاری و اعتراف به یگانگی خدای سبحان است.

اسلوب داستانهای قرآن

اشاره

۷۴- از مواردی که گاهی اطناب و بلکه تکرار در آن، نیکو به شمار می‌رود داستانهای قرآن است، ما داستانهای قرآن را در این جا نه از آن جهت که خود نوعی معجزه است، می‌آوریم،- که این خود جای جدایی برای بحث دارد- بلکه در مورد تکرار آن و جایگاهش در اعجاز و بلاغت قرآن- که هیچ بلاغتی به پای آن نمی‌رسد- سخن می‌گوییم، و این تکرار از مقوله «تصریف قول» است که نوعی از اقسام بیان مورد نظر قرآن کریم می‌باشد.

آری در قرآن سرگذشت انبیاء مکرّر و بارها آمده است، مثلا قصّه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۸

نوح (ع) بارها به اطناب یا ایجاز یاد شده است، از داستانهای عیسی، ابراهیم و موسی- علیهم السلام- نیز چندین بار سخن به میان آمده است، و در ابتدای نظر این سؤال پیش می‌آید که: در این تکرارها چه بلاغتی وجود دارد؟

ما اگر با دقت و آن گونه که در شأن قرآن و جایگاهش در زبان عربی است، به آن نظر کنیم، می یابیم که از تکرار آنها هدفی در کار است، و آن این که: قرآن کتاب داستانسرایی و مانند روایت و حکایات تاریخی- که در آن صرفا حوادث پنداری (افسانه) یا واقعی نقل می‌شود- نیست، بلکه قصّه‌های قرآن، تنها سرگذشتهای واقعی است، که برای عبرت و پندآموزی و بیان الگو و جایگاه گمراهان و هدایت شدگان و سرانجام گمراهی و هدایت، و چگونگی پایداری پیامبران و همه دعوت کنندگان به حق و راستی، ذکر شده‌اند، پس قصّه‌های قرآن، بیان سرگذشتهای واقعی است که به هدف عبرت و پندآموزی آمده‌اند، نه فقط برای اینکه از شنیدن و خواندن آن لذّت برده شود.

از اینرو خداوند در پایان ذکر داستان یوسف (ع) می فرماید:

لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ ما كانَ حَدِيثاً يُفْتَرى وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «همانا در حکایت آنان (پیامبران) برای خردمندان عبرت (و درس) کامل خواهد بود، این (قرآن) نه سخنی است ساختگی و لکن کتب آسمانی پیش از خود را هم تصدیق کرده و هر چیزی را که راجع به سعادت دنیا و آخرت مردم است مفصّل بیان می کند و برای اهل ایمان سعادت و رحمت خواهد بود» ۹۷.

اینک جهت این که برای خواننده گرامی به خوبی روشن شود که تکرار به خاطر تعدّد عبرت و پند- که نخستین هدف حکایتهای قرآن است- می‌باشد، قصّه ابراهیم و موسی- علیهما السلام- را که بارها در قرآن آمده است، خاطر نشان می‌سازیم.

داستان ابراهیم (ع)

داستان ابراهیم (ع) به خاطر درسهای فراوانی که از آن می‌توان آموخت،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۱۹۹

در قرآن چند بار تکرار شده است، ابراهیم (ع) پدر عرب است، طبیعتا داستانهای او نزد عربها منزلت و جایگاه والایی دارد، ما در این جا به بخشی از آن می‌پردازیم، زیرا که جای نقل همه‌اش این جا نیست.

الف: نخستین فراز سرگذشت ابراهیم (ع) که باعث افتخار و شرافت عرب است، ساختن کعبه می‌باشد، قرآن از این بنا که ابراهیم (ع) با همکاری فرزندش اسماعیل (ع) بر پا ساخت یاد کرده است. ابراهیم و اسماعیل- علیهما السلام- مایه عظمت و افتخار اعرابند، زیرا آنان از سلاله آن دو می‌باشند و «بیت الحرام» به آنان کرامت و بزرگی بخشیده است، بدان جهت که جای برگشت و امن برای مردم است، خداوند متعال درباره این ساختمان که به فرمان الهی بر پا شد می‌فرماید:

وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنا مَناسِكَنا وَ تُبْ عَلَيْنا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند آزمود و او از عهده همه به خوبی برآمد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزینم، ابراهیم

عرض کرد: فرزندانم نیز؟ فرمود: که عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید به یاد آر هنگامی که ما خانه کعبه را مقام امن و محلّ بازگشت (یا مکان اجتماع) مردم مقرّر داشتیم و دستور داده شد که: «مقام ابراهیم» را نمازگاه قرار دهید و به ابراهیم و اسماعیل فرمودیم که: حرم خدا را (از هر پلیدی و بت) پاکیزه دارید، تا (اهل ایمان) به طواف و اعتکاف حرم بیایند و در آن نماز و طاعت خدا به جای آرند. و چون ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این جای را شهر امن قرار ده و روزی اهلش را که به خدا و قیامت ایمان آورده‌اند فراوان گردان، (و خدا) گفت: و آن کس که کفر ورزد نیز اندکی بهره دهیم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۰

و سپس به عذاب آتش گرفتارش می‌کنیم، که بد بازگشتگاهی است، و وقتی که ابراهیم و اسماعیل بنیادهای خانه کعبه را برافراشتند و عرض کردند پروردگارا ما را و نیز فرزندانمان را تسلیم فرمان خود گردان، و راه پرستش و طاعت را به ما بنما و بر ما (وظیفه بندگی را) سهل و آسان گیر که تنها تویی بخشنده و مهربان» ۹۸.

پس از آن خدای سبحان به بیان بعثت پیامبر اکرم (ص) پرداخته است و این که: آن نتیجه اجابت دعای ابراهیم (ع) است، و از این جا رابطه بین اسلام و دعای ابراهیم (ع) آشکار می‌شود و جا دارد که عرب به او افتخار کند، بدان جهت که اثر دعای او در رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) ظاهر شد.

ب: هدف این بخش از سرگذشت ابراهیم (ع) بیان یک امر فطری در نهاد بشر است یعنی: نفس آدمی هر چند مؤمن هم باشد، همیشه به دنبال دلیل و نشانه بیشتر است تا بر ایمان خود بیفزاید، گر چه اصل ایمانش ثابت و پا برجاست، پس کثرت دلیل و برهان، مایه فزونی ایمان برای مؤمن، و فزونی کفر و دشمنی برای کافر است.

از این ماجرا در این آیه یاد شده است:

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «یاد آور زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ (خدا) فرمود: باور نداری؟ گفت: چرا ولی می‌خواهم دلم آرام گیرد، فرمود: چهار مرغ بگیر، آن گاه هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار، سپس آن مرغان را بخوان، تا به سوی تو شتابان پرواز کنند، و بدان که همانا خداوند بی‌همتا و حکیم است» ۹۹.

پیش از این داستان، جریان مناظره ابراهیم (ع) را با نمرود درباره اثبات وجود خدا حکایت می‌کند که چگونه- وقتی نمرود فقط به محسوسات ایمان می آورد- ابراهیم (ع) او را از همان طریق زبان بند نمود، می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْراهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قالَ أَنَا أُحْيِي

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۱

وَ أُمِيتُ قالَ إِبْراهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «آیا ندیدی که پادشاه زمان ابراهیم درباره یکتایی خدا با وی به بحث پرداخت، چون ابراهیم گفت: خدای من آن است که خلق را زنده می‌کند و باز می‌میراند، نمرود گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: (اگر راست می‌گویی) خداوند خورشید را از مشرق برآورد تو از مغرب بیاور، آن کافر در جواب عاجز و بهت زده شد، خداوند رهنمای ستمکاران نخواهد بود» ۱۰۰.

هدف از ذکر ماجرای ابراهیم (ع) و مرغان، توصیف نفس جستجوگر انسان است- گرچه پیامبری مؤمن به خدا باشد- که به پرده برداشتن از مجهولات فرا می‌خواند و در این میان خداوند مؤمنان را هدایت و راهنمایی می کند، امّا آنها که خواهان هدایت نیستند، به حال خود رها می‌شوند تا در بیراهی به سر برند.

و هدف از حکایت ابراهیم با نمرود این است که ابراهیم خردمند روشی را برای بحث انتخاب می‌کند که با مبهوت ساختن طرف

ریشه نزاع را از بین ببرد و حقیقت آشکار شود نه این که او را وادار به بحث و لجبازی کند، زیرا نمرود گمان می‌کرد که کشتن، میراندن و رها کردن، زنده ساختن است، پس پیامبر آگاه و کاردان خدا این مطلب یعنی تعریف مرگ و زندگی را دنبال نکرد، بلکه عمدا با امری مادّی و حسّی او را ساکت کرد، و آن کافر مبهوت شد، و خداوند ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند.

و به این ترتیب به خوبی درمی‌یابیم که گرچه هر سه جریان مربوط به ابراهیم (ع) می باشد امّا سه هدف و درس را به دنبال دارد، پس در حقیقت در این جهت تکراری صورت نپذیرفته است.

ج: اینک به سراغ داستان دیگری از ابراهیم (ع) می‌رویم، که مقصود از آن بیان پیشرفت تدریجی انسان به سوی کمال خداشناسی و ایمان به یگانگی اوست، چگونه ابراهیم (ع) اندیشیدن در هستی را آغاز کرد، تا به راز هستی و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۲

عظمت آفریدگار دست یابد، پس نخستین چیزی که جلب توجهش نمود، ستاره‌ای درخشان و تابناک بود، که در بدو امر آن را خدایش پنداشت، امّا از آن جا که پروردگار همیشه موجود است، با ناپدید شدن ستاره، از گمان خود بازگشت، سپس ماه را دید و باز چنان گمانی کرد، و بعد خورشید را مشاهده کرد و همینطور ... تا این که دریافت که باید آفریدگار جهان غیر اینها باشد، پس به خدا ایمان آورد. ۱۰۱

این جریان را خداوند این گونه حکایت می‌کند:

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً إِنِّي أَراكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشاءَ رَبِّي شَيْئاً وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ «یاد کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آذر گفت: آیا بتها را به خدایی اختیار کرده‌ای، من به راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می‌بینم، و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد، پس چون شب درآمد، ستاره درخشانی دید، (برای هدایت مشرکان) گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره افول کرد گفت:

من چیزی که فرو رود و نابود شود، به خدایی نخواهم گرفت، پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است وقتی که آن هم فرو رفت، گفت: اگر خدای من، مرا هدایت نکند همانا که من از مردمان گمراه خواهم بود، پس چون خورشید برآمده را دید گفت: این خدای من است، این بزرگتر و روشن‌تر است، چون خورشید نیز فرو رفت، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه که شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم، من روی خود را به سوی خدایی آوردم که آفریننده همه آسمانها و زمین است و من هرگز با مشرکان موافق نیستم، قوم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۳

ابرهیم با وی به جدال و حصومت پرداختند، وی گفت: آیا با من در (خدا شناسی و وجود) بحث می‌کنید در حالی که او مرا به راه راست هدایت کرد و از آنچه شما شریک برای او قرار می‌دهید بیم ندارم، مگر آن که خدا بخواهد پروردگار من به همه موجودات احاطه دارد، شما آیا متذکّر این حقیقت نمی‌شوید» ۱۰۲ این داستان- چنان که می‌بینیم- غیر از داستانهای پیشین است و با آنها یکی نیست، گر چه معارض و مباین با آنها هم نیست، بلکه مکمّل و متممّ آنهاست، این داستانها تکرار نشده‌اند، فقط موضوع آنها- یعنی ابراهیم (ع)- تکرار شده است.

در این داستان ابراهیم (ع) نخست به نفی پرستش بتها پرداخت، زیرا فطرت پاک چنین اقتضایی دارد و بیراهه رفتن عقل عامل بت

پرستی است، سپس به این پرداخت که راه رسیدن به یقین، تردید در درستی اموری است که اندیشه‌ها در آن گمراه می‌شوند، و برای این کار چیزی را که گمان سود در آن می‌رفت به عقل خود عرضه کرد، به این که: به جانب ستاره درخشان و بعد ماه نورانی و سپس به خورشید تابان رو کرد، و دریافت که همه آنها فرو می روند، و تغییر پیدا می کنند، و سرانجام به آفریدگار همه آنها اظهار ایمان کرد. و بدین سبب برخی از علما چون «ابن حزم ظاهری» می گویند:

خداشناسی ضروری و بدیهی است اگر فطرت سالم باشد و گرفتار اندیشه‌های باطل نشود.

د: پس از آن که ابراهیم خلیل به خدا راه یافت دست به عمل در برابر بتها زد و جوانی و نور الهی او را وادار کرد تا آنها را بشکند، و این جریان در قصّه‌های قرآن آمده است، خداوند یادآوری می کند که هنگامی که ابراهیم (ع) به سر حدّ رشد و کمال رسید و در پناه خدا بود بر آن شد که نادرستی بت‌پرستی را اثبات کند، و این که بتها نه زیان می‌رسانند و نه سود، پس آنان را در هم شکست، خدای سبحان در این‌باره می‌فرماید:

وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ، ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۴

قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلى ذلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ قالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا عَلى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ.

«و ما پیش از این ابراهیم را به رشد و کمال رساندیم و ما به شایستگی او بر این مقام آگاه بودیم هنگامی که به پدرش (یعنی عمویش) و قومش گفت:

این مجسمه‌های بیروح (و بتهای بی خاصیت) چیست که شما به نام خدایی می پرستید؟ آنها در پاسخ گفتند: ما پدران خود را بر پرستش بتان یافتیم، ابراهیم گفت: همانا شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده و هستید، گفتند:

آیا تو به راستی و درستی سخن می گویی یا به بازیچه و شوخی؟ پاسخ داد آری خدای شما همان خدایی است که آفریننده آسمان و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی می‌دهم، و به خدا قسم که من این بتهای شما را با هر تدبیری شده درهم می‌شکنم، بعد از آن که شما (برای تفرج و رسوم عید به صحرا رفتید و) از بتخانه روی برگردانیدید، (در آن موقع وارد بتخانه شد) و همه بتها را به جز یک بت بزرگ در هم شکست، تا در مقام شکایت به او رجوع کنند، قوم ابراهیم (چون به شهر باز گشته و بتها را شکسته دیدند) گفتند: کسی که چنین کاری کرده، همانا بسیار ستمکار است، گفتند: ما جوانی ابراهیم نام را، شنیده‌ایم که نام بتان را به زشتی یاد می کند، گفتند او را حاضر سازید در حضور مردم تا بر این کار او گواهی دهند، (ابراهیم را آوردند و) به او گفتند: تو با خدایان ما چنین کردی؟ گفت: بلکه این کار را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۵

بزرگ آنها کرده است، شما از آنها سؤال کنید، اگر سخن می گویند؟ آنگاه با خود فکر کردند و با هم گفتند: شما البته ستمکارید، پس در برابر (این حجّت) سرها در پیش افکندند، و گفتند تو می‌دانی که بتان سخن نمی گویند، ابراهیم گفت: آیا خدا را که هر نفعی به دست اوست رها کرده و بتهایی می پرستید که هیچ سود و زیانی برای شما ندارند، افّ بر شما و بر آنچه جز خدای یکتا

می‌پرستید، آیا نمی اندیشید؟ آنان گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر برای آنان کاری می‌خواهید بکنید، پس آن قوم آتشی سخت بر افروختند و ابراهیم را در آن افکندند، ما خطاب کردیم که این آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش [آتش به خطاب خدا بوستان گردید] ولی آنان باز در مقام کید و کینه او بر آمدند و ما آنان را به سخت‌ترین زیان و حسرت انداختیم» ۱۰۳.

این یکی از سرگذشتهای ابراهیم (ع) است که قرآن کریم آن را در جایی جدا از سایر سرگذشتهای او ذکر کرده است و تکراری هم وجود ندارد، اگر چه ابراهیم (ع) در داستان پی گرد ستارگان و ماه و خورشید پدر [عمو] و قوم خود را گمراه خواند، امّا این مطلب به طور اجمال و سربسته بیان شد، ولی در این داستان به طور گسترده با آنان به مناظره می‌پردازد، سپس تدبیر او را در مورد در هم شکستن بتها و اثبات ناتوانی آنها با دلیل قاطع و نیز نجات یافتنش از آتش را خاطر نشان می‌سازد و عملا به آنان می‌فهماند که بتها سود و زیانی ندارند، و وقتی او را به خاطر شکستن بتها بازجویی کردند، با تمسخر گفت:

«این کار بت بزرگ است» و با این عمل آنان را وادار به اعتراف بر گمراهیشان نمود، زیرا سرها را به زیر افکندند و بعد گفتند: «تو می‌دانی که بتان سخن نمی گویند» و حقیقت را ثابت نمود که: تنها سود و زیان به دست خداست، زیرا او آتش را بر ابراهیم (ع) سرد و سالم نمود.

ما در داستانهای ابراهیم (ع) تکراری نمی بینیم، گر چه موضوع همه، یکی است، یعنی همه سرگذشت آن حضرت است که به اقتضای روش اعجازی قرآن در جاهای مختلف ذکر شده است، امّا پدید آورنده داستانی است که در آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۶

عبرت و هدفی مستقل دنبال می‌شود. خلاصه این که: اینها از نظر موضوع یک داستان است، امّا از نظر درس و عبرت، سرگذشتهای متعدّدی است.

ه- اینک بخشی دیگر از داستان ابراهیم (ع) که آن هم مستقل و غیر تکراری است، بیان می کنیم، یعنی: رابطه آن حضرت با پدرش [عمویش] که چگونه نیکخواه وی بود، و با نرمی و ملایمت و عطوفت خویشاوندی به نیکوترین روش او را به راه راست فرا می‌خواند.

خداوند سبحان از قول ابراهیم (ع) پس از آن که به مقام راستگویی و پیامبری رسید چنین حکایت می کند.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا إِذْ قالَ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً يا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِراطاً سَوِيًّا يا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيًّا يا أَبَتِ إِنِّي أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يا إِبْراهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْنِي مَلِيًّا قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كانَ بِي حَفِيًّا « (ای رسول)» یاد کن در کتاب خود شرح حال ابراهیم را که او شخص بسیار راستگو و پیغمبری بزرگ بود، هنگامی که با پدر خود (یعنی عمویش آذر) گفت: ای پدر! چرا بتی جماد که شنوایی و بینایی ندارد، و هیچ نیازی از تو بر آورده نتواند کرد، پرستش می کنی؟ ای پدر! مرا (از وحی خدا) علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته‌اند، پس تو مرا پیروی کن، تا به راه راستت هدایت کنم، ای پدر! هرگز شیطان را نپرست که شیطان سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد، ای پدر! از آن سخت می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و به دوزخ یار و یاور شیطان باشی، (آذر) گفت: ای ابراهیم! مگر از خدایان رو گردان شده‌ای؟ چنانچه دست از مخالفت بتان برنداری، تو را سنگسار می کنم و (گرنه) سالها از من دور باش؛ باز ابراهیم (ناامید نشد و) گفت: سلامت باشی من از خدا برای تو آمرزش می‌خواهم که خدای من بسیار نسبت به من مهربان است» ۱۰۴.

در این آیات به روش ملایم دعوت را که حاکی از مهربانی و دلسوزی

فرزند است، در عبارات و آهنگهای ملایم و معانی پر عاطفه آن احساس می کنیم، و در هیچ زبان و کلامی مثل چنین عباراتی را که بیانگر مهربانی و ملایمت در دعوت و تبلیغ است نمی یابیم، چرا که این عبارات، سخن خدای دانا، حکیم، بی همتا و گرامی است.

به همان اندازه که در سخنان فرزند، دلسوزی، مهربانی و عاطفه دیده می شود به همان اندازه در سخنان پدر- همان طور که در قرآن آمده است- بیگانگی و خشونت احساس می‌شود، همچون صدای گوش خراش صخره‌ها، با این همه، این جهت مانع از آن شد که فرزند مهربان به پدر وعده طلب آمرزش از خدا برای او بدهد، زیرا که ابراهیم در پیشگاه الهی دارای عظمت و مقام است چنانچه گفت: «او به من مهربان است».

امّا خدای متعال به اطّلاع وی می‌رساند که حق ندارد برای پدرش طلب آمرزش کند، زیرا هر کس در گرو اعمال خویش است، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و هر انسانی به حساب عمل خود می‌رسد، اگر نیکی کرده جزای نیک و اگر بدی کرده است، جزای بد می‌بیند، خداوند از آمرزش خواستن برای مشرکان، جلوگیری کرده است، و اگر چه از ابراهیم بخاطر آمرزش خواهی برای پدرش در گذشت، امّا او را فرمان داد تا از پدر بیزاری بجوید، او نیز براءت جست خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كانُوا أُولِي قُرْبى مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِيمِ وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ «پیغمبر و گروندگان به او، نباید برای مشرکان هر چند خویشان آنها باشند، از خدا آمرزش خواهند، بعد از آن که آنان را اهل دوزخ شناختند، ابراهیم هم برای پدرش از خدا آمرزش خواست (این نبود مگر) به موجب عهدی که با او کرده بود، پس چون بر او محقق شد که (آذر) دشمن خداست از او بیزاری جست، که ابراهیم شخصی بسیار بردبار و خداترس بود». ۱۰۵

این بود سرگذشت ابراهیم (ع) که بخشی از آن را خاطرنشان ساختیم، تا خواننده قرآن یا شنونده‌اش، گمان تکرار در الفاظ یا معانی آن نبرد، و ذکر آن در جاهای مختلف، بر اساس حکمت خدای دانا و خبیر- که کلماتش برتر از هر کلمه است- می باشد، برای این که هر عبرت و درسی در کنار همان بخش از قصّه قرار گیرد، و اگر همه در یک جا، گرد می‌آمد، عبرت با قصّه مخلوط می شد، و مشخص نمی شد که هر عبرتی به تنهایی و مستقل، مورد نظر است.

فرازهای دیگر سرگذشت ابراهیم (ع)- که زینت بخش کتابمان نشد- نیز خالی از تکرار است، و هر کدام عهده‌دار عبرت و پند مستقل و جداگانه است.

داستان موسی (ع)

اشاره

داستان سرورمان موسی (ع) در قرآن، فراوان یاد شده است، زیرا او کسی است که تورات برایش فرستاده شده است، که مشتمل بر اصول و قوانین ادیان آسمانی و بسیاری از احکام داد و ستد است که نسخ نشده بلکه معظم آن را قرآن کریم، تصدیق نموده است، آن جا که می‌فرماید:

وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ «عیسی (ع) به بنی اسرائیل گفت کتاب تورات شما را تصدیق می کنم ...» ۱۰۶.

و نیز بیانگر احوال یهود است و همچنین در آن صفات واقعی آنان یعنی شک و تردید در حق و راستی و بی اعتنایی به آن، و چاپلوسی و فروتنی در برابر باطل و دیگر اوصافی که قرآن از آن یاد کرده است، وجود دارد، و هر جا سخنی، از آنان به میان آمده

یاد پیامبری از پیامبران نیز شده است، پس آنان در شرّ و فساد، انسانهایی کار کشته و سابقه‌دار هستند، و امروزه نیز همان صفاتی را دارند که قرآن خاطرنشان ساخته است.

هر که درباره سرگذشت موسی (ع) در قرآن جستجو کند، می‌تواند درسها و عبرتهای متعددی- از جهادش و قومش و چیزهایی که با آن روبرو شد- بگیرد، و او از پیامبران اولو العزمی است که جدا در راه خدا تلاش کردند، پس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۰۹

در هر حادثه‌ای از حوادث زندگیش عبرت و پندی است، و حتّی به اندازه‌ای که قاری قرآن، یا شنونده‌اش می‌پندارد، نیز در آن تکرار وجود ندارد.

اینک فرازهایی از زندگی او را از هنگام ولادت تا هنگام درگیری با فرعون- که یکی از توانگرترین و سرکش‌ترین شاهان جهان بود- بازگو می‌کنیم، و نمی‌خواهیم تمام سرگذشت او را بیاوریم، بلکه مواردی را که توهّم تکرار در آن هست، ذکر می‌کنیم.

الف: نخستین بخش از سرگذشت موسی (ع) مربوط به تاریخ تولّد وی و امور خارق العاده‌ای است که همزمان، رخ داد، خداوند متعال در سوره قصص می فرماید:

وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ «به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده، و چون (از آسیب فرعونیان) بر او، می ترسیدی او را به دریا افکن، و هرگز بیمناک و محزون مباش که ما او را به تو باز می‌آوریم و هم از پیامبران مرسلش گردانیم، (مادر موسی به فرمان الهی او را در صندوقی نهاد و به دریا افکند) اهل بیت فرعون (آسیه) موسی را از دریا بر گرفتن تا در نتیجه دشمن و مایه اندوه آل فرعون شود، که همانا فرعون و هامان و لشگریانشان بسیار خطاکار بودند، زن فرعون گفت: این کودک را نکشید که (مایه نشاط جان و) نور دیده من و تو است، باشد که در خدمت ما سودمند باشد یا او را به فرزندی برگیریم، و آنان (از حقیقت) بی خبر بودند، صبحگاه مادر موسی دلش (از هر چیز) جز یاد (طفلش) فارغ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۰

بود، (و به حدّی غم و اندوه قلبش را فرا گرفت که) اگر نه آن بودی که ما دلش را به الهام صبر، محکم کردیم، تا ایمانش بر قرار باشد، نزدیک بود که راز درونش را آشکار سازد، وی به خواهرش گفت: از پی طفلم رو، (رفت و) از دور او را دید و شناخت ولی آل فرعون او را نشناختند، و ما او را از گرفتن پستانها باز داشتیم (و آل فرعون با محبّت قلبی که به وی داشتند، و در پی دایه‌ای که طفل پستانش را گیرد بر آمدند) خاله موسی گفت: آیا من شما را بر خانواده‌ای که پذیرایی این طفل شوند و نیکی او را بخواهند، راهنمایی کنم؟ و بدین وسیله ما موسی را به مادرش بر گردانیدیم تا چشمانش روشن شود و حزن و اندوهش بر طرف گردد، و تحقیقا بداند که وعده خدا راست است، و لیکن اکثر مردم نمی دانند» ۱۰۷.

در این داستان شاهد اموری خارق العاده هستیم که همزمان با توّلد موسی (ع) پدید آمده‌اند، نخست این که: همزمان با ولادت موسی (ع) مادرش هراسناک شد، زیرا فرعون لعین- که استاد همه طاغوتهای زمین محسوب می شود- به بنی اسرائیل ستم می‌کرد، فرزندانشان را می‌کشت و زنهایشان را برای خدمت زنده نگه می‌داشت، مبادا در آینده نیرویی از آنان به وجود آید و با حکومت و سرکشی او به مبارزه برخیزد، امّا خداوند متعال به مادر راستبازش الهام کرد که: صندوقی بسازد و جگر گوشه خود را در آن نهد و

به دریا افکند، این الهام خبر و وعده‌ای براستی درست بوده است.

دوّم آن که: آل فرعون او را از دریا گرفتند، تا سبب نجات او شوند، و رسالت او مایه دشمنی با شرک و اندوه برای فرعونیان شود، زیرا او بزودی در برابر فرعون پایداری می‌کند، و فرعون او را از سرزمین مصر بیرون می‌کند خداوند دل همسر فرعون را نسبت به موسی- که در دریا افکنده شده بود- مهربان ساخت و به مادر موسی الهام کرد که به جستجوی فرزند خویش بشتابد، تا او را در خانه فرعون بیابد.

سوّم این که: طفل شیر خوار به خواست تکوینی خود هیچ پستانی را قبول نمی کرد، و خاله موسی که پی‌گیر قضیه و مترصّد امر بود مادر موسی را برای

نگهداری و پرورش به آنان معرّفی کرد و بدین گونه خداوند همانطور که وعده داده بود، موسی را به مادرش باز گرداند، و او بهترین وفا کننده به پیمانهاست.

این امور غیر طبیعی، همزمان با تولّد موسی (ع) پدیدار شدند، سایر رسولان الهی نیز از این قاعده مستثنا نیستند، چنانکه ما شاهد چنین اموری- آن طور که در کتب مربوط سیره نبوی موجود است- در هنگام تولّد خاتم پیامبران و آخرین فرد از سلسله رسولان الهی، هستیم.

آری هر که سوره قصص را تلاوت کند و داستان موسی (ع) را پی گیرد، می یابد که اجمالا و به طور سربسته، به دنیا آمدنش و نشو و نمای او در خانه فرعون تا اینکه به رسالت و پیامبری الهی، برگزیده شد، و با اراده‌ای استوار و مؤیّد از جانب خدای سبحان به سراغ فرعون رفت و نیز سرانجام زندگی فرعون و غرق شدنش در دریا، خاطرنشان شده است.

در این سوره پس از ذکر ولادت و پرورش موسی در دربار فرعون به بیان این نکته پرداخته است که: او به طغیان و سرکشی فرعون پی برد، و بخاطر ستم او به مردم مصر عموما و به بنی اسرائیل خصوصا، می فرماید:

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ قالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ «آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و کمال، یافت ما به او مقام علم و حکمت، عطا کردیم و چنین پاداش به نیکوکاران می‌دهیم، موسی روزی بی خبر از اهل مصر به شهر در آمد، آن جا دید که دو مرد با یکدیگر به قتال پرداخته‌اند، این یک از پیروان وی، و آن یک از دشمنان بود، در آن حال، پیرو موسی از او دادخواهی و یاری بر علیه آن دشمن خواست، موسی مشتی سخت بر آن دشمن زد، (قضا را) بدان ضربت مرگش فرا رسید، موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود، که دشمنی شدید او و گمراه ساختن او آدمیان را سخت آشکار است، آن گاه گفت: ای خدا من بر خویش ستم کردم، پس از من

بگذر، خدا هم از او در گذشت که او بسیار آمرزنده و مهربان است، باز گفت:

ای خدا به شکرانه این نعمت که مرا دادی من هم از بدکاران پشتیبانی نخواهم کرد» ۱۰۸.

موسی (ع) با بینش قوی خود، احساس کرد که توان زمامداری و آگاهی به فنون آنرا دارد و خداوند متعال به او علم و حکمت آموخت، و از زندان قصر فرعون به جانب مردم شتافت، تا از کارها خبردار شود و اسباب و اهداف آن را بشناسد پس هنگامی که مردم نمی دانستند که او از قصر فرعون آمده است، داخل شهر شد و مشاهده کرد که فردی از بنی اسرائیل که ظاهرا مظلوم بود با فردی مصری که ظاهرا ظالم بود، نزاع می‌کنند پس به یاری اوّلی شتافت و دوّمی را کشت، امّا پشیمان شد، زیرا پیش از آن که

حقیقت بر او روشن شود دست به کشتن زد، و به درگاه خدا توبه کرد و تصمیم گرفت که دیگر آن کار را تکرار نکند.

امّا این فاجعه، دوباره تکرار می‌شود و چون موسی می‌خواهد بار دیگر آن فرد از بنی اسرائیل را یاری کند، طرف دیگر که او نیز مصری بود به موسی گفت: میخواهی مرا مانند شخص دیروزی به قتل برسانی، تو نباید گردنکش باشی.

این جا بود که موسای پاک و امین که خدا می‌خواست او از برگزیدگان باشد، احساس خطر کرد، که مبادا فرعون و یارانش به او هجوم آورند، شخصی نیز برای بیم دادن به او آمد، در این مورد قرآن می‌فرماید:

وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعى قالَ يا مُوسى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «مردی از دورترین نقاط شهر (مصر) آمد و گفت: ای موسی! رجال دربار فرعون درباره تو مشورت می‌کنند که تو را به قتل برسانند، به زودی از شهر بگریز، من خیر خواه توام، او با حال ترس و با مراقبت از دشمن به جانب شهر مدین رفت، و گفت: خدایا! مرا از شرّ این مردم ستمگر رهایی بخش!» ۱۰۹.

از شهر به مقصد محلّی امن و راحت خارج شد، به طرف بیابان جایی که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۳

آسمان صاف و نور درخشان وجود داشت راهی شد، و از آن جا نیز متوجّه «مدین» گردید، و با «شعیب» بزرگ آن شهر آشنا شد، خداوند او را از پشت درخت مورد خطاب قرار داد، او در آن هنگام آتشی از دور دید، به جانب آن رفت تا با آن خود و اهل بیتش را گرم نماید، پس خدا او را راهنمایی کرد و او را به طرف فرعون و قومش فرستاد، تا با بزرگترین طاغوت دنیا، برخورد کند، و به او نخستین معجزه موهبت شد، زیرا خداوند او را مورد خطاب قرار داد، و درباره او، هنگامی که به کنار پاره آتش آمد، فرمود:

فَلَمَّا أَتاها نُودِيَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يا مُوسى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ وَ أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسى أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَناحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذانِكَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّكَ إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ قالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَ أَخِي هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِي رِدْءاً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغالِبُونَ فَلَمَّا جاءَهُمْ مُوسى بِآياتِنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرىً وَ ما سَمِعْنا بِهذا فِي آبائِنَا الْأَوَّلِينَ وَ قالَ مُوسى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدى مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يا هامانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلى إِلهِ مُوسى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكاذِبِينَ وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ «چون موسی به آن آتش نزدیک شد، به او از کرانه وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت (مقدّس) ندایی رسید که ای موسی! منم خدای یکتا پروردگار جهانیان، و تو (در این مقام) چوبدست خود بیفکن، (چون آن را افکند) و بر آن نگریست دید اژدهایی مهیب گردید، موسی (از ترس) رو به فرار نهاد و واپس نگردید، (در آنحال به او خطاب شد) ای موسی! پیش آی و مترس، که تو ایمن خواهی بود، و دستت را از گریبان بیرون آر، تا بدون هیچ نقصی سفید و روشن گردد، تا از ترس و اضطراب بیاسایی، باز دست به گریبان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۴

بر، (تا به حال اول برگردد) این دو از جانب خدا، دو برهان (کامل و دو معجزه الهی) است، اینک به جانب فرعون و فرعونیان که قومی نابکارند، برو. موسی گفت: ای خدا من از فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و می‌ترسم که (به خونخواهی) مرا بکشند، (ولی اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هارون را که از من گشاده زبان‌تر است، با من یار و شریک ساز، (تا در کار رسالت) مرا تصدیق کند، که می‌ترسم اینان مرا سخت تکذیب کنند، خدا فرمود: بزودی به همدستی برادرت بازویت را قوّی می‌کنیم و به شما در عالم،

قدرت و حکومت می دهیم، که هرگز دشمن به شما دست نیابد، شما و پیروانتان پیروزید، چون موسی با معجزات و آیات آشکار ما، به رسالت به سوی فرعونیان آمد، گفتند:

این معجزات تو، جز سحری ساختگی چیز دیگری نیست، و ما گفتار تو را از پدران پیشین خود نشنیده‌ایم، موسی گفت: خدای من به احوال رسولی که از جانب خود، به هدایت خلق فرستاده، داناتر است، و می‌داند که کدام یک عاقبت خوش در آخرت خواهیم داشت، همانا ستمکاران، به رستگاری نخواهند رسید، فرعون با بزرگان قوم خود گفت: که من هیچ کس را غیر خود، خدای شما نمی دانم، و (با وزیرش) هامان گفت: خشتی در آتش پخته و از آن قصری بلند برایم بنا کن، تا من بر خدای موسی (اگر راست می گوید) مطلع شوم، هر چند او را دروغگو می‌پندارم، (خلاصه) فرعون و فرعونیان به ناحق در زمین تکبّر و سرکشی کردند، و پنداشتند که به سوی ما باز نمی‌گردند، ما هم او و لشکریانش را دچار عذاب قهر خود نمودیم، و همه را به دریا غرق ساختیم، (ای رسول ما) بنگر! که عاقبت کار ستمکاران به کجا کشید» ۱۱۰.

تا این جا قرآن زندگانی موسای کلیم (ع) را از دوران شیر خوارگی و رشد و برخورداری از عنایات فراوان الهی تا دوره‌ای که به حدّ جوانی و کمال و توانایی رسید، بیان فرموده، وی ستم را به چشم خود می‌دید، و در خود احساس نیاز شدید می کرد، تا این که با تضرّع دست به درگاه الهی برداشت و عرض کرد: «خدایا به آنچه از نعمتها که برایم فرستی نیازمندم» پس کسی که با نیاز به ناز و نعمت فرعون بزرگ شده بود، به خود کفایی و استقلال در معیشت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۵

رسید و در برابر کابین یکی از دو دختر شعیب اجیر وی شد، او ابتدا با نعمتهای زیادی روبرو شد، ولی به آنها رغبتی نشان نداد، زیرا زندگی او آمیخته با احساس تلخی نسبت به ستم بود، پس به سوی مردم باز گشت، و اگر چه در میان آنان زندگی سخت و مشقت باری داشت امّا بر او گوارا بود و خاطرش آسوده.

در این هنگام معجزات و نشانه‌های پیامبری پدیدار شد، و به دنبال آن رسالت آغاز گردید، موسی (ع) سنگینی مسؤولیت را احساس می کرد، چه این که با فرعون روبرو بود که یکی از افرادش را کشته بود.

فرعون سرکش و نادان می‌پنداشت که خدا در آسمان دنیاست، و قصد آن کرد که با اسباب طبیعی به جانب وی برود، نادانی فرعون نسبت به حقایق الهی، مایه سرکشی وی و لشکریانش شد، و لشکریانش از او جانبداری می کردند نه مردم، و او مقهور اراده حق بود او از خود اختیاری نداشت.

پس از آن عذاب بر فرعون و لشکریانش نازل شد، و در میان دریا افکنده شدند.

این بود سرگذشت موسی (ع) از دوران شیر خوارگی و بعد جوانی و توانمندی و پس از آن اجیر شدن با جوانمردی و سپس به پیامبری رسیدن و سرانجام جهاد و مبارزه تا این که خداوند او را بر فرعون سرکش و متکبّر پیروز کرد.

این حوادث در قرآن نخست به طور اجمال و سربسته و سپس مفصّل و مشروح بیان شده‌اند و در بخش مشروح، از نعمتهایی که خدا بر موسی موهبت کرده، یاد شده است.

نخستین سخن مشروح درباره آماده شدن موسی برای ملاقات با فرعون و انتظار وی برای رویارویی با فردی خشن و سخت می‌باشد، و اگر در آن مقداری تکرار مشاهده می‌شود به خاطر این است که موسی (ع) برای این ملاقات تقویت شود، و از نعمتهایی که پیش از این سبب نجات او شده بود، یاد کند، تا بداند که خدای متعال با او، و پشتیبان و نجات بخش اوست.

آری او را به یاد نعمتهای خدا در دوران شیرخوارگی انداخت، و به یاد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۶

آغاز رسالتش که چگونه از برادرش کمک خواست، و بعد چگونه با ترس و وحشت آماده ملاقات با فرعون شد، آن جا که گفت:

رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری «پروردگارا شرح صدرم عطا فرما، و کارم را آسان گردان، و گره از زبانم بگشا، تا مردم سخنم را نیک بفهمند، و از خاندانم یکی از وزیر من قرار ده، و به برادرم هارون پشت مرا محکم و او را در امر رسالت با من شریک کن، تا همیشه به ستایش و سپاس تو پردازیم، و تو را بسیار یاد کنیم، که همانا تو به حال ما بینایی، خدا فرمود: ای موسی خواسته‌ات بر آورده شد، و بار دیگر به تو نعمت دادیم». ۱۱۱

سپس نعمتهای بزرگ پیشین را به یاد او می‌آورد، تا تأکید کند که خداوند او را یاری و کمک خواهد کرد. و بداند که فرعون هر اندازه که نیرومند باشد، امّا خداوند نمی گذارد که بر آن دو دست یابد.

سپس به بیان مکلّف شدن موسی به رسالت می‌پردازد، و گفتگوی با فرعون، نتیجه آیاتی است که نخست آنها را ذکر کرد، و سپس دوباره یادآور شد، تا آن را به رسالت موسی پیوند دهد، آیات ذیل مربوط به این رسالت خطیر است:

اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی قالا رَبَّنا إِنَّنا نَخافُ أَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا أَوْ أَنْ یَطْغی قالَ لا تَخافا إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری فَأْتِیاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولا رَبِّکَ فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنِی إِسْرائِیلَ وَ لا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکَ وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی «بروید به سوی فرعون که او سخت به راه کفر و طغیان شتافته است، و با کمال نرمی و آرامی سخن گویید، باشد که متذکّر شود، یا از خدا بترسد، آن دو عرض کردند: خدایا! می ترسیم که فرعون پیش دستی کند و بر ما ظلم و عقوبت کند، یا بر کفر سرکش خود بیفزاید، فرمود: هیچ نترسید که من با شمایم، و همه گفتار و رفتار شما را با او می‌شنوم و می‌بینم، اینک به جانب فرعون رفته و بگویید که: ما دو رسول پروردگار توییم (تا از این پس دست از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۷

ظلم و بیداد به بنی اسرائیل برداشته) و کارشان با ما گذاری و پیش از این عذابشان نکنی، که همانا ما با آیت و معجزه از سوی پروردگار تو آمده‌ایم، و سلام حق بر آن کسی باد که در راه هدایت را پیروی می کند» ۱۱۲.

در این آیات، خداوند به آن دو دستور می‌دهد که با نرمی با فرعون برخورد کنند، و به آنها بهترین روش تبلیغ و دعوت را می‌آموزد تا سرکش را رام و گریزان از حق را آرام سازد، آن دو ترس خود را از سرکشی فرعون، به خدا اظهار داشتند، و او وعده همراهی و یاری به آنها داد.

قبلا سخن درباره نعمتهای کامل الهی و وعده راست به آن دو بود، و ذکر اینها برای اقدام به این مسؤولیت خطیر، ضرورت داشت.

فرعون در پاسخ آن دو، از خدایشان جویا شد، موسی (ع)- در حالی که هارون نیز وی را تصدیق و همراهی می کرد- گفت:

رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْأُولی قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنْسی الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیها سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّی کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی «خدای ما آن کسی است که او همه موجودات عالم را نعمت وجود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت کرده است، فرعون گفت: پس حال اقوام سلف (که خداپرست نبودند) چیست؟ موسی پاسخ داد: که احوالشان به علم ازلی خدا در کتاب نوح محفوظ، ثبت است، هرگز از حال کسی، خدای مرا خطا و فراموشی نیست، همان خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد و در آن راهها (برای روابط سفر و حوایج خلق) پدید آورد، و هم از آسمان آب فرستاد، تا به آن انواع نباتات مختلف از زمین برویاندیم، تا شما از آن نعمتها تناول کنید، و چهارپایانتان را هم بچرانید که همانا در این آیاتی برای خردمندان پدیدار است ...» ۱۱۳.

و به این ترتیب آن دو عوامل و اسباب هدایت و حقایق به اژدها شد، و خداوند فرمود:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۸

وَ لَقَدْ أَرَيْناهُ آياتِنا كُلَّها فَكَذَّبَ وَ أَبى «ما به فرعون همه آيات خود را روشن نموديم، و او همه را تكذيب كرد، و از آن روى گرداند» ۱۱۴. او جز به سلطنت خود و برده كردن مردم نمى‌انديشيد، پس به موسى گفت:

أَ جِئْتَنا لِتُخْرِجَنا مِنْ أَرْضِنا بِسِحْرِكَ يا مُوسى فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنا وَ بَيْنَكَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لا أَنْتَ مَكاناً سُوىً «اى موسى! تو آمده‌اى به طمع اين كه ما را از كشورمان با سحر خود، بيرون كنى؟ ما هم البته در برابر سحر تو، سحرى خواهيم آورد، پس قرارى بين ما و خودت بگذار، تا در سرزمين هموارى بدون آن كه هيچ يك از ما تخلف كنيم، (مبارزه كنيم)» ۱۱۵. موسى و ساحران فرعون با هم روبرو شدند و پيكار بين حقى كه خدا تأييدش مى كرد، و سحرى كه از جانب باطل حمايت مى‌شد، در گرفت، و خداوند پيامبرش را، آنگاه كه ساحران را ديد، آرامش و اطمينان خاطر داد و فرمود: ... لا تخف انك انت الا على.

«اى موسى! مترس، كه تو بر آنان هميشه غلبه و برترى خواهى داشت» ۱۱۶.

نتيجه پيكار حق و باطل اين شد كه ساحران در برابر خدا سر به سجده فرود آوردند، و حقيقت و راستى و فداكارى در راه حق، آشكار شد، و نيز سركشى و گناه فرعون- كه مى‌پنداشت هيچ كس از مردم مصر، نبايد بدون اجازه وى به حق و راستى ايمان آورد- نمايان گشت.

وى ساحران را به عذاب سخت بيم داد و گفت:

آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقى «شما چرا پيش از آن كه من اجازه دهم به موسى ايمان آورديد، او (معلوم مى‌شود كه) در سحر معلّم شما بوده، بارى من شما را دست و پا مى‌برم و به نخله خرما به دار مى‌آويزم. تا بدانيد كه عذاب من و موسى كدام سخت‌تر و پاينده‌تر خواهند بود» ۱۱۷.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۱۹

و اين گونه نيروى ايمان آشكار مى‌شود، زيرا هرگاه ايمان در دل جا گيرد و روح در پرتو آن آرامش يابد، تهديد بندگان- گر چه فرعون خداوند ميخها باشد- بى اثر و موهون خواهد شد.

آنان به فرعون گفتند:

لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الَّذِي فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِي هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى «ما تو را هرگز با وجود اين معجزات آشكار كه (از موسى) مشاهده كرده‌ايم، (بر موسى) مقدّم نخواهيم داشت، در حقّ ما هر چه توانى بكن، كه هر ظلمى كنى همين حيات دو روزه دنياست، ما براستى به خداى خود ايمان آورديم، تا از خطاهاى ما در گذرد، و گناه سحرى كه تو ما را به اجبار بر آن داشتى ببخشد و لطف و مغفرت خدا بهتر و پاينده‌تر خواهد بود، كه همانا هر كس بر خداى خود طاغى و گنهكار وارد شود، جزايش جهنمى است كه در آن جا نه بميرد و نه زنده شود، و هر كه به خداى خود مؤمن باشد و با اعمال صالح بر او وارد شود، پاداش آنها عاليترين درجات بهشتى است» ۱۱۸.

اين بخش از سر گذشت موسى و فرعون، هدف مستقل و جدايى را دنبال مى كند، يعنى: بيان مشروح برخورد بين حق- كه مؤيّد آن دليل و برهان است- و باطل- كه حامى آن طاغوت است- و نيز قوت ايمان مؤمن، و هم چنين ياد آورى نعمتهايى كه بيان آنها گذشته بود، تا اين كه تأييد نخست و وعده به آن و وفاى به وعده را، شاهد بر راستى و وفاى به وعده تازه بگيرد و سبب تحريك بيشترى شود.

تأثير دعوت موسى در ميان مردم

دعوت موسی (ع) در بین مردم مصر چون نوری در تاریکی به سرعت به راه افتاد، و با این که فرعون سرکش، نیرومند بود، امّا رسالت موسی در بین مردم،

پراکنده شده و حتّی برخی از بزرگان فرعون به موسی ایمان آورده و دیگران را نیز به آن فرا خواندند، تا این که یک چهارم از مردم شهرها و روستاهای مصر، دعوت او را پذیرفتند و فرعون به غرّش و تهدید پرداخت، امّا کسی به او اعتنا نمی کرد، زیرا حقّ آشکارتر است، خداوند متعال از قول فرعون، می گوید:

فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ وَ ما كَيْدُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسادَ وَ قالَ مُوسى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جاءَنا قالَ فِرْعَوْنُ ما أُرِيكُمْ إِلَّا ما أَرى وَ ما أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشادِ وَ قالَ الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ وَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ وَ لَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ.

«و آن گاه که موسی از جانب ما برای هدایت آنان آمد، (فرعون و قومش) گفتند: بروید پسران آنان که به موسی ایمان آوردند، بکشید، و زنانشان را زنده گذارید، (امّا) مکر و تدبیر کافران جز در ضلالت و خسرانشان به کار نیاید فرعون (به درباریانش) گفت: بگذارید تا من موسی را به قتل رسانم و او خدای خود را به یاری طلبد، که (اگر وی را زنده نگه دارم) می ترسم آیین شما را تغییر دهد و در زمین فتنه و فسادی برانگیزد، موسی (چون از جریان آگاه شد) گفت: من به پروردگار خود و شما از شرّ هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد پناه می‌برم، و مرد با ایمانی از فرعونیان که ایمانش را پنهان می‌داشت، به آنان گفت: آیا مردی را به جرم این که می‌گوید: پروردگار من خداست می‌کشید؟ در صورتی که با معجزه و دلایل روشن از جانب خدا برای (هدایت) شما آمده است، اگر او دروغگوست گناه

دروغش بر خود اوست و اگر راستگو باشد بعضی از وعده‌های او به شما برسد و خدا البته مردم ستمکار و دروغگو را هرگز راهنمایی نخواهد کرد، ای قوم، امروز ملك و سلطنت زمین (مصر) با شماست، لیکن اگر قهر و انتقام خدا بر ما برسد کیست که ما را از آن نجات دهد؟ فرعون باز گفت: جز آن که رأی دادم، رأی دیگری را نمی دهم و شما را جز به راه صواب دلالت نمی کنم، باز همان شخص با ایمان (به فرعونیان) گفت: ای قوم من بر شما می‌ترسم از روزی مانند روز سخت احزاب (و امم پیشین) مثل روزگار ناگوار قوم نوح و عاد و ثمود و امم بعد از اینان، و خدا هیچ اراده ظلم در حق بندگان نکند، و باز گفت: ای قوم برای شما از عذاب روز قیامت که خلق از سختی آن به فریاد آیند، می ترسم، روزی که از عذاب آن هر سو بگریزید و هیچ کس از قهر خدا پناهی نیابد و هر که را خدا گمراه کند، دیگر برای او راهنمایی نیست، و از این پیش یوسف به سوی شما (مصریان) با معجزات و دلایل روشن آمد و پیوسته از آیاتی که برای شما آورد، شما در شك و تردید بماندید، تا آن که یوسف از دنیا برفت و باز (به دروغ) گفتید: که دیگر خدا پس از یوسف هرگز رسولی نمی‌فرستد (آری) خدا این گونه مردم ستمگری که در شك و تردید و ریبند، گمراه می گرداند» ۱۱۹.

بحث و درگیری بین مؤمنان و فرعون ادامه یافت و فرعون و فرعونیان مردم را از راه خدا باز می‌داشتند و مؤمنان، مردم را به راه راست فرا می‌خواندند.

وَ قالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشادِ یا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ «آن فرد مؤمن گفت: ای قوم مرا پیروی کنید، تا شما را به راه راست رهنمون سازم، ای قوم زندگی دنیا متاع ناچیزی بیش نیست و سرای آخرت منزلگاه ابدی است» ۱۲۰ تا آن که گفت:

وَ یا قَوْمِ ما لِی أَدْعُوکُمْ إِلَی النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنِی إِلَی النَّارِ ... فَسَتَذْکُرُونَ ما أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ «ای قوم چرا من شما را به راه نجات دعوت می‌کنم و شما مرا به سوی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۲

آتش دوزخ می‌خوانید؟ ... بزودی گفتارم را (هنگام پاداش عمل) متذکر می شوید و من کار خود را به خدا وا می‌گذارم که او البته بر کار بندگان آگاه است، پس خدا از شرّ و مرکر فرعونیان او را نگهداشت و عذاب سخت بر فرعونیان فرا رسید» ۱۲۱.

درگیری بین حق و باطل در میان مردم مصر و بین فرعونیان و آن مؤمن ادامه یافت، و شاید- و اللّه العالم- تعداد کمی از فرعونیان و مردم به موسی ایمان آورده بودند، همچون کسانی که بعدا به حضرت محمّد (ص) ایمان آوردند که کم و ضعیف بودند، بنابراین موسی (ع) ناچار به مهاجرت از مصر شد- چون هجرت پیامبر اکرم (ص) از مکّه به مدینه- و همراه وی کسانی بودند که به خوبی از او پیروی می‌کردند، و اذیت و آزار فراوانی را تحمّل کردند.

خروج موسی با بنی اسرائیل از مصر

- موسی (ع) به همراه پیروانش از بنی اسرائیل- که برای نجات آنان آمده بود و هدف رسالت او نخست دعوت به توحید و سپس نجات ستمدیدگان از دست ستمگران بود- و مردم دیگری را که به آنان پیوسته بودند، ناچار به هجرت و دوری از وطن شدند.

فرمان آمد که شبانه هجرت کنند، چنان که هجرت پیامبر اسلام (ص) پنهانی بود.

خداوند قبل از بیان هجرت موسی (ع) سر گذشت دعوت او را و آنچه که بین او و فرعون و پیروانش گذشت، تشریح می‌کند، تا معلوم شود که تنها ایمان کسانی ارزشمند است که از پیش ایمان آورده باشند، پس از آن دستور هجرت- چون هجرت پیامبر (ص)- صادر شد.

خدای متعال در این زمینه می‌فرماید:

وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادِی إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ وَ إِنَّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ کُنُوزٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِیلَ فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِینَ فَلَمَّا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۳

تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ قالَ کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِینَ وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ «و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه (از شهر مصر) بیرون بر، تا شما را (فرعونیان) تعقیب کنند، (و به دریا غرق شوند) آن گاه فرعون، رسول برای گرد آوری لشکر به شهرها فرستاد، (تا به مردم بگویند) که همانا از طایفه بنی اسرائیل جز عده کمی باقی نیست، و ما سپاهی بی شمار و از دست آنها خشمناکیم و نیز ما لشکری همه نیرومند و مسلّح به اسلحه کاملیم، (با همه اینها) ما آنان را از باغها و نهرهای آب روان از مصر بیرون کردیم، و از گنجها و ثروتها و مقامات عالیه و ریاست محروم ساختیم، و بنی اسرائیل را وارث آن شهر و دیار و مقام گردانیدیم، بامداد ان که فرعونیان موسی و بنی اسرائیل را تعقیب کردند، چون دو لشکر روبرو شدند، یاران موسی (ترسیدند) و

گفتند:

اینکه به دست فرعونیان به هلاکت می‌رسیم، موسی گفت: هرگز مترسید که خدا با من است، قطعا مرا به حفظ از دشمن هدایت خواهد کرد، پس ما به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریای نیل زن، چون زد دریا شکافت و آب هر قطره دریا مانند کوهی بزرگ بر رویهم قرار گرفت (و راه عبور در دریا برای موسی و قومش باز شد) و دیگران (یعنی فرعونیان) را از پی آنان به دریا آوردیم، آن جا موسی و همراهانش همگی را نجات بخشیدیم، و سپس قوم دیگر را به دریا غرق کردیم» ۱۲۲.

و با این غرق شدن، زندگی فرعون خاتمه یافت، امّا وقتی خود را در حال غرق شدن دید، در واپسین لحظات ایمان آورد، پس معجزه خدا به وقوع پیوست و بدن فرعون را برای عبرت دیگران سالم نگه داشت، خداوند جریان هلاکت او را با مقدّماتش به طور مشروح و بدون تکرار بیهوده بیان می‌فرماید:

وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتَّى إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ «ما بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس آن گاه فرعون و سپاهش به ظلم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۴

و ستمگری به تعقیب آنان پرداختند تا چون هنگام غرق فرعون رسید، گفت اینک من ایمان آوردم و شهادت می‌دهم که براستی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند، خدایی در عالم نیست و من هم تسلیم فرمان اویم، (در آن حال) به او خطاب شد که اکنون (باید ایمان بیاوری)؟ در صورتی که از این پیش، عمری به کفر و نافرمانی زیست، پس ما امروز (تو را غرق) و بدنت را برای عبرت باز ماندگانت به ساحل نجات می‌رسانیم، همانا و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند» ۱۲۳.

و این پایان کار فرعون بود.

در این جا سه نکته را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نخست این که: فرعون پیوسته از لشکرش یاد می‌کرد که آنان در دشمنی و طغیانش او را یاری و همراهی می‌کنند، و سخنی از یاری مردم به میان نمی آورد.

دوّم: تعداد مردمی که به موسی (ع) ایمان آورده بودند، به اندازه‌ای نبودند که بتوانند پایه‌های حکومت فرعون را بلرزانند، و اگر هم زیاد بودند باز به این کار توفیقی نداشتند، زیرا در چنگال فرعون بودند، پس دعوت موسی (ع) را اجابت نکردند، طبیعهٔ در چنین جامعه‌ای در برابر پادشاهان مخالف حق برخی منافقانه عمل می‌کنند، و عدّه‌ای چاپلوسی را پیشه خود می‌سازند، و مردم هم بی تفاوت و نظاره‌گر صحنه می‌شوند، و در چنین مواردی که دشمن زیاد، و یاور اندک است، هجرت ضروری می‌نماید.

سوّم: خداوند توسط موسی (ع) معجزات پیوسته‌ای را در سرزمین سرسبز مصر جاری کرد- چنان که در سوره اعراف خاطر نشان شده است- و در آن سوره نام موسی (ع) و فرعون به میان آمده است، و ماجرای عصا و ساحران را بازگو نموده است، و علّت تکرار این است که عصا معجزه بزرگی است که با آن تحدّی صورت گرفته است، چنان که از «قرآن کریم» در قرآن فراوان یاد شده است، چون معجزه بزرگی است که توسط پیامبر اسلام (ع) آمده است.

خداوند فرعونیان را با معجزات کشاورزی و دامداری آزمود، چنان که فرمود:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۵

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آیَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا یا

مُوسَی ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرائِیلَ فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلی أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ یَنْکُثُونَ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِی الْیَمِّ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ.

«و فرعونیان را سخت به قحط و تنگی معاش و نقص و آفت کشت و زرع مبتلا نمودیم، تا شاید متذکر شوند، پس آنگاه که نیکویی به آنان می‌رسید، به شایستگی خود نسبت می‌دادند و هر گاه بدی بر آنها می‌آمد، فال بد به موسی و همراهانش می‌زدند، آگاه باشید که فال بد آنها نزد خداست، (یعنی این سختیها کیفری است از جانب خدا) لکن بیشترشان نمی‌دانند، (آنان به موسی) گفتند: اگر تو آیات و معجزات آورده‌ای که ما را بدان سحر کنی بدان ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، پس بر آنان طوفان و ملخ و شپشک و وزغها و خون- آن نشانه‌های آشکار (قهر و غضب) را فرستادیم باز استکبار ورزیدند و قومی نابکار شدند، و چون بلا بر آنان واقع شد، به موسی گفتند: از خدا به عهدی که تو راست، بخواه تا این عذاب را از ما دور کنی، تا البته به تو ایمان آوریم و بنی اسرائیل را به همراهی تو فرستیم، پس چون بلا را از آنان بر طرف نمودیم، تا وقت معینی که آنان دریابنده آن هستند (یعنی وقت مرگ) باز پیمان را شکستند، ما هم از آنان انتقام کشیدیم، و به دریا غرقشان کردیم، زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده و از آن غفلت ورزیدند» ۱۲۴.

و به این ترتیب معجزات پیاپی صورت گرفت تا تعداد آن به نه رسید، خداوند می‌فرماید:

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ فَسْئَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً فَأَرادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرائِیلَ اسْکُنُوا الْأَرْضَ فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنا بِکُمْ لَفِیفاً

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۶

«ما به موسی نه آیت روشن و معجزه آشکار عطا کردیم، این حکایت را از بنی اسرائیل بپرس که موسی بر آنها آمد، پس فرعون گفت: ای موسی من تو را جادو شده می‌پندارم، موسی پاسخ داد: که تو خود می‌دانی که این آیات را برای هدایت خلق، جز خدای آسمانها و زمین نفرستاده است و من تو را ای فرعون شخصی هلاک شده می‌پندارم، پس فرعون اراده کرد که موسی و قومش را از زمین (مصر) بر اندازد، ما هم او و همدستانش همگی را به دریا غرق کردیم و بعد از آن بنی اسرائیل را فرمان دادیم که در آن سرزمین ساکن شوند تا از آن پس که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را با هم باز برانگیزم، با این آیات (قرآن) را به حق فرستادیم و برای حق و راستی نازل شد، و تو را جز برای آن که (مؤمنان را) مژده و (کافران را) بیم دهی نفرستادیم» ۱۲۵.

این بود سر گذشت موسی با فرعون و مردم مصر که بخشی از آن را ذکر کردیم، و آن در فصول مختلف قرآن از بخشهای قرآن کریم نقل شده است، و باید دانست که علاوه بر بلاغت داستان سرایی و تأثیر فوق العاده آن- که بعدا راجع به آن سخن خواهیم گفت- هیچ‌گونه تکرار بیهوده‌ای از نظر معنی و خصوصیات وجود ندارد، یعنی هر بخشی دارای معنی و هدف و بافت خاصّی است، و اگر برخی از الفاظ یا معانی تکرار شده‌اند این به خاطر بیان هدف بزرگی از آن قسمت است، مثلا در هنگام برخورد موسی با فرعون از نعمتهای خدا به او- از دوران شیرخوارگی تا رسیدن به زندگی راحت و گوارا- عباراتی ذکر شده است تا خدا به او بفهماند که برخورد کنونی خدا با او مانند آن وقتی که مادرش او را در دریا افکند تا با خونسردی فرعون را ملاقات کند.

و نیز گاهی شاهد تکرار برخی از معانی هستیم، زیرا در مرتبه اوّل مراد و مقصود را ذکر می‌کند، و مرتبه دوّم زمینه را برای مقصود آماده می‌کند و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد.

بنابراین، این نوع تکرار، تکرار محض و بیهوده نیست، بلکه نو آوری در معنی است و نیز تردید نیست، تفاوت تجدید و نو آوری با تردید این است که در تردید، تکرار بدون هدف یا تنها تأکید وجود دارد، امّا در تجدید تکرار

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۷

بخاطر هدفی دیگر است که جز با تکرار حاصل نمی شود.

موسی (ع) با بنی اسرائیل

داستان موسی (ع) در قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود، بخش اوّل:
سرگذشت وی در مصر و پیکار و جدال او با فرعون می‌باشد، و ما گفتیم که در این بخش تکراری جز برای نو آوری وجود ندارد، یعنی: هر کدام مکمل دیگری و یا مقدّمه برای آن است، و به هر حال در تکرار هدف و مقصودی در کار است.
امّا بخش دوّم: مربوط به دوران پس از مهاجرت به کوه «طور» و همراه شدن موسی با بنی اسرائیل و نجات آنان از چنگال فرعون و لشکریانش می باشد، در این قسمت «الواح» و «علم تورات» بر موسی (ع) نازل شد، و با خاطره تلخی از ضعف و تقلید کورکورانه بنی اسرائیل روبرو شد، همان طور که قبل از پیکار با فرعون نظیر آن را از آنان دیده بود.
در ماجرای بنی اسرائیل با موسی (ع) وضع مردمی تشریح می‌شود که دچار ضعف نفس شدند و تن به ذلّت و فرومایگی دادند و زندگی پست دنیا را برگزیده و آن را قرارگاه خود ساختند.
موسی (ع) آنان را به جانب طور برد و خداوند بر آنان مائده آسمانی فرستاد و ابر آسمانی را بر سرشان افکند تا آفتاب بیابان آنان را نسوزاند سپس نعمتها و معجزات پیاپی بر آنان نازل کرد، که در اوائل سوره بقره به قسمتی از این ماجراها اشاره کرده و فرموده است:
«ای بنی اسرائیل یاد کنید از نعمتهایی که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر عالمیان برتری دادم». ۱۲۶ و از روزی که کسی به جای دیگری مجازات نبیند و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نیست، و فدا و عوض قبول نکنند، بر حذر باشید، و به یاد آرید هنگامی که شما را از ستم فرعونیان رهاندیم، که شما را به سختی شکنجه می‌دادند، به حدّی که پسرانتان را کشته و زنانتان را (برای خدمت) زنده نگاه می‌داشتند، و این بلا و آزمایش بزرگی بود که خدا شما را بدان می‌آزمود، زمانی که برای نجات شما دریا را شکافتیم و فرعونیان را در آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۸

غرق کردیم و شما شاهد بودید، یاد آرید موقعی را که (برای نزول تورات) با موسی چهل شب وعده نهادیم، پس شما در غیاب او گوساله پرستی را اختیار کرده و ستمکار شدید، آن گاه از شما در گذشتیم شاید سپاسگذار شوید، و زمانی که برای راهنمایی به موسی کتاب و فرقان موهبت کردیم، باشد که به راه حق هدایت یابند، و آن گاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با گوساله پرستی بر خود ستم روا داشتید، اکنون به سوی خدا باز گردید و (به کیفر گناه خود) به کشتن یکدیگر تیغ بر کشید، این در پیشگاه خدا بهترین کفاره عمل شماست آنگاه از شما در گذشت و توبه شما را پذیرفت که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است. به یاد آرید وقتی که گفتید: ای موسی ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آن که خدا را آشکار ببینیم، پس صاعقه سوزان بر شما فرود آمد و شما نظاره‌گر بودید، سپس شما را بعد از مرگ برانگیختیم باشد خدا را شکر گزار باشید، و ابر را سایبان شما ساختیم و مرغ بریان و ترانگبین (مائده آسمانی) بر شما فرستادیم (و گفتیم:) از این روزیهای پاکیزه تناول کنید، آنان نه به ما بلکه به خود ستم کردند، و به یاد آرید زمانی را که گفتیم: وارد این قریه (بیت المقدس) شوید و از نعمتهای آن تناول کنید و از آن در سجده کنان داخل شوید و بگویید خدایا از گناه ما در گذر، تا خطای شما ببخشیم و بر ثواب نیکوکاران بیفزاییم، پس از آن ستمکاران حکم خدا را تبدیل به غیر آن نمودند، و ما هم به کیفر نافرمانی و ستم، بر ایشان عذاب سختی از آسمان نازل کردیم، و یاد کن وقتی که موسی برای قومش درخواست آب کرد و ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ زن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد، و هر گروهی آبشخوری معلوم گردید، و گفتیم از آنچه خدا روزی شما ساخته بخورید و بیاشامید، و در زمین به فساد و فتنه

انگیزی نپردازیـد، ای بنی اسـرائیل به خاطر داریـد وقتی که به موسـی اعتراض کردید که ما به یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد و از خـدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی ماننـد خیار و سیر و عـدس و پیاز برویانـد، موسـی گفت: آیا می‌خواهید به جای غذای خوبی که دارید غذای پست‌تری داشته باشید (حال که تقاضای شما این است) به شهر مصر در آیید

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۲۹

که در آن جـا آنچه خواستیـد مهیّاست، (بـاز نافرمانی کردنـد) و بر آنان ذلّت و خواری مقرّر گردیـد و چون دست از سـتمکاری و نافرمانی بر نداشـتند و به آیات خدا کافر گشتند و پیامبران را به ناحق کشتند، دیگر بار به خشم و قهر خدا گرفتار شدند، هر مسلمان و یهود و نصـارا و سـتاره پرست که از روی حقیقت به خـدا و روز قیـامت ایمـان آورد و نیکوکاری پیشه کنـد، از خـدا پاداش نیک یابـد، و هیچگاه بیمناک و انـدوهگین نخواهـد بود، و یاد آریـد وقتی که از شـما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر بالای سـر شـما قرار دادیم، دسـتور دادیم که احکام تورات را با عقیـده محکم پیروی کنید و پیوسـته آن را در نظر گیرید، باشد که پرهیزگار شوید، بعد از آن همه عهـد و پیمـان، از حق و راسـتی روی گردانیدیـد، و اگر فضـل و رحمت خـدا شامـل حـال شـما نمی شـد، البته در شـمار زیانکاران عالم بودید، راستی دانسـته‌اید جماعتی از شما که عصیان ورزیده حرمت روز شنبه را نگه نداشتند، (آنان را مسخ کردیم) و گفتیم بوزینه شویـد، و این عقوبت مسـخ کیفر آنان و اخلاقشان و پنـد برای پرهیزگاران گردانیـدیم، و زمانی را که موسـی به قوم خود گفت: به دسـتور خـدا، گاوی ذبـح کنیـد، گفتنـد: ما را به تمسـخر گرفته‌ای، گفت: پناه به خـدا می‌برم از آن که از مردم نادان باشم، گفتند: از خداوند بخواه که خصوصیات گاو را مشخص کند، گفت: خدا می‌فرماید:

گاوی باشـد نه پیر از کار افتاده و نه جوان کار نکرده، بلکه میانه باشـد، پس به آنچه مأموریـد، عمل کنیـد، گفتند: از خدا بخواه که رنگ آن گاو را نیز معین فرماید، پاسخ داد: خدا می‌فرماید: گاو زرد و زرّینی باشد که رنگ آن بینندگان را فرح بخشد، باز گفتند: از پروردگارت بخواه چگونگی آن را برای ما کاملا روشن سازد که هنوز بر ما مشتبه است و ما به خواست خدا راه حق می پیماییم، گفت: خـدا می‌فرمایـد: آن گاو آن قدر به کار رام نباشد که زمین شـیار کند و آب به کشتزار دهد، و هم بی عیب و یکرنگ باشد، آنان گفتند:

اکنون حقیقت را روشن سـاختی و گاوی بـدان اوصاف کشـتند، لیکن نزدیک بود باز نافرمانی کننـد، به یاد آوریـدش وقتی که تنی کشتید، و (درباره آن) با یکدیگر خلاف کردید، و خدا رازی را که پنهان می‌داشتید، آشکار کرد، پس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۰

دسـتور دادیم که پاره‌ای از اعضای آن گاو را بر بـدن مقتول زنیـد، تا ببنیـد خدا این گونه مردگان را زنده می کند و آیاتش به شـما نشان می‌دهد که شاید تعقل کنید، ولی با این همه باز چنان سـخت دل شدید که دلهاتان چون سـنگ یا سخت‌تر از آن شد، چه این که از پاره سـنگها، نهرها بجوشـد و برخی دیگر سـنگها بشـکافد و باز آبی از آن بیرون آیـد و پاره‌ای از ترس خدا فرود آیند و خدا البته از کردار شما بی خبر نیست» ۱۲۷.

در این نصوص عالی و معجزه اسـتوار الهی، شاهد هستیم که قرآن کریم خاطرنشان می‌سازد که خداوند متعال نعمتهای ویژه‌ای را به بنی اسـرائیل ارزانی داشـت، و آنـان را در زمـان خـود برتری داد، یعنی از آنـان افرادی را قرار داد کـه در برابر یکی از بزرگـترین طاغوتهـای دنیـا مقاومت کردنـد، و نیز توسط پیامبرشان معجزات زیادی را آشـکار ساخت پیامبری که جزو پیامبران اولوالعزم بود، و نیز خداوند از نسل پدرشان یعقوب، پیامبران و رسولان فراوانی قرار داد، امّا آنان با وجود این نعمتهای پیاپی و آیات بسیار، ناشکری و ناسپاسـی کرده و برتری خـدادادیشان را وسیله‌ای برای کفران و ناسپاسـی قرار دادنـد، خداونـد از آنـان پیمان گرفت که به غیر او ایمان نیاورند و جز او را نپرسـتند، امّا به هواپرستی و تقلید نابجا روی آوردند، و وسوسه نفس سـبب گوساله پرستی آنان شد- همان طور که مصـریها آن را می‌پرستیدنـد- و آنـان از روی تقلیـد و هوا پرسـتی دست به این کـار زدنـد، و دسـتورات خـدا را پشت سـر

گذاشتند، خدایی که آنان را از ستم فرعونی،- که بچه‌هایشان را می‌کشت و زنهاشان را زنده نگه می‌داشت- رهانید، پروردگار متعال به آنان فرمان داد که با آرامش و خضوع وارد شوند، امّا آنان سخن خدا را تحریف کردند، باز خدا به بهترین و گواراترین طعامها بر آنان منّت گذارد، امّا تقاضای غذایی پست‌تر از او کردند، چرا که آنان هوا پرست بودند، و خواستار روزی خدا نبودند، در روز شاهد معجزه و نعمت الهی بودند، آن جا که درخواست آب کردند و آبی نیافتند، پس خداوند به موسای کلیم دستور داد که عصایش را بر سنگ بزند، پس دوازده چشمه آب بیرون آمد و برای هر گروه آبشخوری فراهم آمد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۱

با وجود این نعمتها و الطاف پیاپی و آیات روشن و آشکار، خداوند آنان را به طاعت خویش، فرمان می‌دهد و از آنان پیمان می‌گیرد، و برای تأکید و تثبیت آن، کوه طور را مانند سایه بانی بالای سر آنان قرار می‌دهد، امّا آنان عمدا اطاعت نمی کنند، و از آن روی گردان می‌شوند، زیرا آنان طبعا مردمی حق نشناس و کافرند و در این جهت ضرب المثلند، و فراوانی و کثرت معجزات و آیات برای این است که بفهمانند کفر و ناسپاسی آنان ناشی از کمبود و نقص برهان و دلیل نیست، بلکه این همه دلایل روشن و آشکار سبب فزونی کفر و عناد آنان شد.

و سفارش خداوند به آنان در مورد احترام به روز شنبه برای این بود که در آن روز به آسایش و نظافت بپردازند و از مادّیات خود را دور کرده و نفس را از آلودگیها، پاک سازند، و چون چنین نکردند خداوند آنان را به صورت خنزیرها و بوزینه‌های وحشی مسخ کرد.

باز خداوند برای آزمایش ایمان آنان دستور داد تا گاوی را ذبح کنند، امّا از آن جا که تحت تأثیر افکار مصریها در پرستش گوساله بودند، در این کار درنگ و تردید می‌کردند، و با تجاهل در این امر مجادله می‌کردند، و اگر هر نوع گاوی را ذبح می‌کردند، اطاعت فرمان حق شده بود، امّا آنان ابراز تردید می کردند، و از حقیقت و از بزرگی و کوچکی آن سؤال کردند، به آنان پاسخ داده شد، بعد از رنگ آن جویا شدند، جوابش را دریافت کردند، و سپس پرسیدند که آن گاو برای شخم باشد یا برای زاد و ولد، به هر حال آن را ذبح کردند ولی بخاطر پیروی از افکار و پندارهای مردم مصر، نزدیک بود که نافرمانی کنند.

این سرگذشت بنی اسرائیل و چگونگی برخورد آنان با دستورات الهی بود، که ذکر آن در دوران موسی (ع) و در ضمن داستانهای آن حضرت به خاطر مقاصد و اهداف خاصّی است که در آن دنبال می‌شود نظیر داستان خود موسی (ع).

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۲

بنی اسرائیل و سرزمین مقدّس (بیت المقدّس)

بنی اسرائیل در زمان موسی (ع) مردمی بودند که بر اثر هواپرستی، دچار ذلّت و خواری و بردگی شدند، و این ضعف نفس یکبار دیگر آشکار شد، آن جا که موسی می‌خواست آنان را وارد سرزمین مقدّس کند، امّا آنان از خود ضعف و سستی نشان دادند، و بهانه پردازی کردند برای زندگی در دنیای پست.

موسی (ع) از آنان خواست که به فرمان خدا به سرزمین مقدّس وارد شوند، اینک به آیاتی که بیانگر ترس و ذلت و خواری آنان است، توجّه می‌کنیم:

وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوْماً جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّی یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ وَ عَلَی اللَّهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ قالُوا یا مُوسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا

إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ «به یاد آر آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: نعمتهای خدا را به یاد آورید، زمانی که در میان شما پیامبران فرستاد و شما را پادشاهی داد و به شما آنچه را که به هیچ یک از جهانیان نداد، عطا کرد، پس ای قوم به سرزمین مقدّسی که خدا بر شما ختم کرد، داخل شوید، و پشت به خدا نکنید، که زیانکار می‌شوید، گفتند: در آن جا گروهی مقتدر و ستمکار هستند و هرگز تا آنان از آن جا بیرون نشوند ما داخل نخواهیم شد، پس اگر بیرون شدند، ما وارد می‌شویم، دو نفر مرد خدا ترس که مورد لطف خدا بودند گفتند: شما بر آنها از این در، وارد شوید، چون در آمدید حتما بر آنان چیره خواهید شد و نترسید و بر خدا توکّل کنید اگر به او ایمان دارید، (قوم موسی دوباره) گفتند: ای موسی هرگز مادامی که آنان در آن جا باشند، ابدا وارد نخواهیم شد، پس تو برو و به اتّفاق پروردگارت با آنان قتال کنید ما این جا خواهیم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۳

نشست، موسی گفت: خدایا من تنها اختیار خود و برادرم را دارم، تو میان ما و این مردم فاسق جدایی انداز، خدا فرمود: (چون نافرمانی کردند) شهر را بر آنان حرام کرده و باید چهل سال در بیابان حیران و سرگردان باشند، پس تو بر این گروه فاسق متأسّف مباش» ۱۲۸.

این نصّ قرآن کریم است درباره ترسو بودن یهود و امتناعشان از ورود به سرزمین مقدّسی که خداوند فرمان به ورود آن داده بود. مخفی نماند که مقصود این است که آنان داخل آن سرزمین شوند نه این که آن جا را تصاحب کنند، و ملک همیشگی خود قرار دهند و مردم دیگر را از آن جا بیرون کنند، زیرا ضمیر «کتب» به دخول بر می‌گردد نه به ارض، بنابراین آن جا سرزمین ملکی آنان نیست.

و طبیعی بود که آنان وارد آن سرزمین شوند تا شعائر موسی (ع) را بر پا دارند. زیرا سرزمین مصر صلاحیت برای بر پایی دین موسی نداشت، همان طور که مکّه در خور آنان نبود که پایگاه دین اسلام باشد مگر پس از آن که بتها نابود شوند و مشرکان وارد آن نشوند، زیرا آنان نجسند و نباید داخل مسجد الحرام شوند.

آری فلسفه امر به ورود قوم موسی به سرزمین مقدّس، بر پایی تورات و فرمانروایی مطلق آن، در آنجا بود، و هیچ گونه خصوصیتی در این امر برای بنی اسرائیل نبود، به طوری آن جا ملک آنان باشد و یا از گذشتگان خود آن را به ارث برده باشند.

دیگر عهد موسی پایان یافت و شریعت او گذشت، و احوال و امور بنی اسرائیل هم دگرگون شد و آن زمین هم میراث کسی نیست، هدف از ورود به آن تنها اقامه شریعت موسی بود.

اینک سه نکته را که در این آیات بدان اشاره شده بود بررسی می‌کنیم:

اوّل: منشأ ضعف نفس و ناتوانی آنان نخست، تن پروری و خوشگذرانی و سپس استضعاف و سست شمردن و در نهایت سرکشی فرعون و ظلم او نسبت به آنان بود، آنان از خودگذشتگی نداشتند در نتیجه خوار و سست شدند، و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۴

بی جهت ترسیدند و تعصّب و جوانمردی نداشتند.

دوّم: این ضعف مایه از بین رفتن ایمانشان شد، و در حکم خدا شک و تردید کردند، به طوری که به موسی گفتند: تو برو و به اتّفاق پروردگارت پیکار کن ما این جا می‌نشینیم، و این تمسخر حاکی از ضعف ایمان است، همان طور که نفس آنان ضعیف بود.

سوّم: ملتها جز در سایه سختیها و مشکلات زندگی، به رشد و کمال نمی‌رسند، و همان طور که در ناز و نعمت و شیرینی زندگی بوده‌اند، باید تلخی آن را نیز بچشند، لذا خداوند سبحان فرمود: نباید آنان وارد سرزمین مقدّس شوند، و این امر بر آنان حرام است. ظاهرا مقصود حرمت تکوینی است، یعنی دیگر امکان ندارد وارد آن سرزمین شوند، گر چه جهاد و قتال کنند، مگر پس از آن که

ضعف و سستی از میان آنان رخت بر بندد، و نسل تازه‌ای که در سختیها و مشکلات بزرگ شده‌اند و زندگی را در ستیز و جهاد بدانند نه در ضعف و زبونی.

و من گمان ندارم که از «چهل سال» عدد خاصّی در نظر باشد، بلکه منظور مدتی است که پس از آن مدت نسل جدیدی که در سختیها و مشکلات زندگی رشد کرده‌اند، پدید آیند.

«ابن خلدون» به این حقیقت قرآنی، پی برده است، و اساس نیروی ملتها را، صلابت و سختی زندگی قرار داده است، و اگر ملتی تن پرور و آسایش طلب بود، خداوند به جای آنان مردمی نیرومند و پولادین که مصائب و مشکلات زندگی را چشیده‌اند می‌آورد.

قصص قرآن، تنوّعی در بیان

اشاره

پیش از این خاطرنشان کردیم که قرآن از نظر تنوّع سخن و گوناگونی بیان دارای اقسام و انواع مختلفی است، که اگر چه در حقیقت و ماهیّت با یکدیگر تفاوت دارند امّا همگی آنها یک هدف را دنبال می‌کنند، و این گونه تنوّع، در کلام بشر، هر قدر در مرتبه عالی از بلاغت باشد، امکان پذیر نیست و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۵

سخن هیچ بشری به پایه قرآن حتّی در یک نوع سخن آن نمی‌رسد.

و نیز آنچه مربوط به اطناب بدون تکرار در قرآن بود، یاد آور شدیم و گفتیم: آنچه در داستانهای قرآن به نظر سطحی تکرار می‌نماید، در حقیقت تکرار بیهوده و حتّی برای تأکید هم نیست بلکه نوعی تجدید معنی برای پی گیری هدف دیگری است که در سایه آن مقصود و معنا کامل می‌شود و هرگز کلام از آن بی نیاز نیست، تکرار بیهوده و مردود در جایی است که اگر جمله یا کلمه تکراری حذف شود، لطمه‌ای به معنا وارد نمی شود، امّا تکرارهای قرآن این گونه نیست، بلکه برای تکمیل معناست و نمونه آن در قصه‌ها و آیاتی که در آنها برای اثبات توحید و یگانگی خدا به پدیده‌های هستی استدلال شده است، به چشم می‌خورد، و ما برخی از آنها را ذکر کردیم.

اینک به ذکر داستانهای قرآن که در آن تنوّع بیان و گوناگونی سخن وجود دارد خواهیم پرداخت، همان طور که خداوند می‌فرماید:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ ...

«ما در این قرآن برای مردم هر گونه مثال (و بیانهای گوناگون) آوردیم» ۱۲۹.

قصّه‌های قرآن پند آموز و هر یک از آنها در بردارنده اندرز یا اندرزهایی است و همچنین در آنها سرگذشت امّتهای پیشین است که بر اثر نافرمانی و سرپیچی از اطاعت پروردگارشان دچار عقوبت شده‌اند و همچنین ماجرای زورمندانی است که گرفتار غرور و خودبینی شدند و ستمگرانی که در زمین به طغیان و سرکشی پرداختند و بسیار فتنه و فساد بر انگیختند، (فجر، ۱۱ و ۱۲) و خدا بر همه احوال و افعال آنها محیط است، (بروج، ۲۰).

بیان ماجراهای پیامبران برگزیده خدا در قرآن، موجب دلگرمی و انس پیامبر خاتم (ص) به اخبار آنان و نیز تصدیق سخن اوست، زیرا آگاهی از این اخبار صحیح، جز از راه مشاهده امکان پذیر نیست و چون آن حضرت خود شاهد پدید آمدن حوادث نبود و از غیب آگاهی نداشت بنابراین تنها از راه وحی خبر می‌آورد چنان که خداوند به دنبال داستان مریم می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۶

وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ «... زمانی که آنان برای کفالت و نگهداری

مریم، قرعه می‌زدند و کارشان به نزاع می‌کشید، تو حضور نداشتی» ۱۳۰.

و نیز درباره سرگذشت موسی (ع) و حوادث زمان او می‌فرماید:

وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى مُوسَى الْأَمْرَ وَ ما کُنْتَ مِنَ الشّاهِدِينَ وَ لكِنّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ ما كُنْتَ ثاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا وَ لكِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا وَ لكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ «و (ای رسول ما) تو آن هنگام که ما به موسی مقام نبوت عطا کردیم، به جانب غربی کوه طور، اصلا نبودی و حضور نداشتی و لیکن ما امم و قبایلی را بیافریدیم که عمر دراز یافتند (و همه عمر را به غفلت و جهالت گذرانده و هلاک شدند) و تو میان اهل مدین نبودی تا آیات ما را بر آنان تلاوت کنی و لکن ما (پیامبری مانند تو را) به رسالت می‌فرستیم، و تو وقتی که ما (به موسی) ندا کردیم، به جانب کوه طور نبودی امّا (آگاهی تو از اخبار غیبی) به اقتضای لطف و رحمت پروردگارت به توست، و برای این است که قومی را که پیش از تو پیامبر منذری بر آنان نیامده، از خدا بترسانی، شاید متذکّر شوند» ۱۳۱.

محمّد (ص) خود شاهد حوادثی که در داستانهای قرآن آمده است، نبود، داستانهای راستی که در تاریخ انبیا، در کتابهای رایج و تحریف نشده اهل کتاب وجود دارد و این خود نشانه صحت و درستی آن حوادث است.

در مکّه مدرسه خداشناسی و علوم الهی وجود نداشت، بلکه در آن جا از یهود و نصاری نیز- به جز گروهی که به دروغ و بهتان می گفتند:

پیامبر (ص) قرآن را از دیگری آموخته است- وجود نداشت، خداوند در ردّ ایشان می‌فرماید:

لِسانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ «زبان کسی که (تعلیم قرآن را) به او نسبت می‌دهند، غیر عربی است، امّا این قرآن به زبان عربی فصیح است» ۱۳۲

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۷

آری در مکّه سواد و دانش و پایگاه اساسی برای درس و بحث، جز مسابقات سخنوری وجود نداشت، و محمّد (ص) «امّی» بود یعنی: نه می خواند و نه می‌نوشت و به قول قرآن:

وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ «و تو پیش از این نه کتابی توانستی خواند و نه خطّی نوشت تا مبادا آرندگان باطل در نبوّتت تردید کنند» ۱۳۳.

از اینرو معتقدیم قصه‌های قرآن خود اعجازی است که بر زبان فردی درس ناخوانده جاری شده است، زیرا او همان پیامبر درس ناخوانده‌ای است که در تورات و انجیل با همین صفت از او یاد شده است.

آری برای خواننده قرآن جای این پرسش است که محمّد (ص) این قصه‌های واقعی را از کدام منبع نقل کرده، در حالی که خود شاهد بر قضایا نبوده و آنها را نیز نخوانده است؟! چرا که او نمی‌توانست بخواند! بنابر این می‌توان گفت که این امر فقط از جانب خدای بی‌همتای حکیم و نیک دانای غیب بوده و به همین لحاظ در داستانهای قرآن نوعی تحدّی و مبارزه طلبی به چشم می‌خورد.

تنوّع سخن در قصّه‌های قرآن

خداوند، حقایق اسلام را در قصّه‌های قرآن ذکر کرده است و این قصّه‌ها، تنها برای عبرت گرفتن و پند آموختن نیست، بلکه برای بیان حقایق اسلام، از قبیل مسأله توحید است و دلیل آن ضمن شرح ماجراهای پیامبران گذشته بیان شده است، همان طور که در داستان ابراهیم (ع) دیدیم چگونه مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت کرد و نیز چگونه بر عبادت بتهایی که سود و زیانی نداشتند مهر ابطال زد! وی همه بتها، به جز بت بزرگ را قطعه قطعه کرد تا آن جا که بت پرستان مصمم شدند، ابراهیم را در برابر این کار، در آتش بسوزانند این جا بود که، خداوند آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت قرار داد.

قسمتی از سرگذشت نوح (ع) را بخوانید، در آن دلایل توحید را که برای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۸

گمراهان اقامه شده و توجّه آنان را به هستی و مخلوقات معطوف داشته است می‌یابید، خداوند از قول او چنین بیان می‌دارد:

قالَ یا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذا جاءَ لا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهاراً فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلَّا فِراراً وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفَّاراً یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً ما لَکُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً وَ اللَّهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیها وَ یُخْرِجُکُمْ إِخْراجاً وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِساطاً لِتَسْلُکُوا مِنْها سُبُلًا فِجاجاً «نوح گفت: ای قوم! من شما را آشکارا بیم می‌دهم، که خدا را پرستش کنید و از او بترسید و مرا پیروی کنید، تا خدا از گناهان شما درگذرد، و اجلتان را تا وقت معیّن (عمر طبیعی) به تأخیر افکند، که چون اجل الهی وقتش فرا رسد، هیچ تأخیر نیفتد- اگر بدانید- نوح (ع) گفت: بار الها من آنچه قوم خود را شب و روز دعوت کردم، دعوت (و دلسوزی) که من جز بر فرار و اعراض آنها نیفزود، و هر چه آنان را به مغفرت و آمرزش تو فرا خواندم، انگشت بر گوش نهادند و جامه به رخسار افکندند و (به اراده خود) اصرار کرده و استکبار ورزیدند، سپس آنان را آشکارا و در پنهان (به سوی تو) فرا خواندم و گفتم: به درگاه پروردگارتان توبه کنید که او بسیار آمرزنده است، تا باران را بر شما فرو ریزد، و بر اموال و پسران شما بیفزاید و باغهای خرّم و نهرهای جاری به شما عطا کند، چرا شما خدا را به عظمت و وقار یاد نمی‌کنید؟ و حال آن که او شما را (از نطفه‌ای) به گونه‌های مختلف بیافرید، آیا ندیدید که خداوند چگونه هفت آسمان را زیر یکدیگر (و منظم) آفرید و در آنها ماه را فروغی تابان و خورشید را چراغی فروزان ساخت و خدا شما را از زمین رویانید آن گاه بار دیگر به زمین باز گرداند و دیگر بار شما را از آن برانگیزد، و خدا زمین را برای شما گستراند، تا در آن راههای فراخ را بپیمایید» ۱۳۴.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۳۹

این جملات عالی به وضوح، مایه تسکین و دلگرمی پیامبر خاتم (ص) است، زیرا در آن به سرگذشت نوح اشاره می‌کند و این که چگونه دلایل غیر قابل تردید آن حضرت برای قومش جز نفرت و دوری آنان از حق و اصرارشان بر باطل نیفزود و همه اینها سبب تسلی و آرامش رسول اللّه (ص) است، تا بر کفر کافران و عناد و جمود آنان- با وجود دلایل آشکار و قطعی- افسوس و حسرت نخورد.

بنابر این در داستان نوح (ع) علاوه بر تسکین و آرامش خاطر برای آن حضرت و درسهایی که برای پویندگان حق و راستی، آرامش بخش است، استدلال بر توحید نیز شده است، یکی این که: تنها خداوند آفریدگار جهان است (توحید نظری) و دیگر این که: تنها او سزاوار پرستش است و جز او معبودی نیست (توحید عملی).

بیان کردن توحید در قالب داستان، به آسانی در جان آدمی می‌نشیند و تکرار آن، آثاری بر جای می‌گذارد که سرانجام سبب ایمان می‌شود.

در داستان یوسف (ع) نیز موضوع فرا خواندن به توحید و یکتاپرستی به وضوح، به چشم می‌خورد، او در زندان، دیگران را به توحید و پرستش خدای یگانه فرا می‌خواند و برای اثبات آن دلیل می‌آورد، و این کار موجب آرامش و تسلی خاطر او در زندان بود.

خداوند از قول او به یاران زندانی‌اش چنین حکایت می‌کند:

قالَ لا ـ یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنِی رَبِّی إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ « (یوسف (ع) به دو یار زندانی خود) گفت: من شما را پیش از آن که طعام آید و تناول کنید به تعبیر خوابتان آگاه کنم که این علم را خدای به من

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۰

آموخته است، چه این که من آیین گروهی که به خدا ایمان نیاورده‌اند و به آخرت کافر شده‌اند رها کردم، و از دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم، که هرگز نباید چیزی را با خدا شریک گردانیم و این فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم ولی بیشتر مردم سپاسگذاری نمی‌کنند، ای دو یار من در زندان! آیا خدایان پراکنده شده بهترند یا خدای یکتای شکننده کامها، (و بدانید) آنچه غیر از خدا می‌پرستید، اسماء بی‌حقیقتی هستند که شما خودتان نامگذاری کردید ایشان را، خداوند هیچ حجّتی پیدا برای آنها نفرستاده است، و تنها حکمفرمای عالم، خداست، امر فرموده که جز او را نپرستید، این آیین محکم است و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند» ۱۳۵.

توجّه به این استدلال قوی نشانگر آن است که خدای یکتا و یگانه بهتر از خدایان پراکنده‌ای است که خرد در آنها متحیر می‌شود و این که آن معبودها از حقیقت خدایی برخوردار نیستند.

و قابل توجه است که این مطالب را بعد از تعبیر چیزی که دیگران از تفسیرش عاجز مانده بودند، بیان می‌کند و می‌فرماید که اینها را پروردگارش به او آموخته است.

و نکته شایسته تأمل دیگری که در این داستان وجود دارد آن است که:

این داستان توحید، در زندان اتفاق افتاد، زندانی که بر اساس اتهام و بهتان زنان برای یوسف (ع) فراهم آمده بود، و ذکر این داستان در بین ماجرای زنان مصری خود یک نوآوری و تنوّع در بیان است، در نتیجه دارای اثری بهتر و قوی‌تر است.

قصّه‌های قرآن تنها در صدد اثبات توحید و یگانگی خدا و این که او سزاوار عبادت و پرستش است و یا به منظور ابطال پرستش بتها نیست بلکه در آن، توحید ذاتی و یگانگی خدا در برابر کسانی که اعتقاد به خدایی مسیح (ع) دارند اثبات می‌شود.

در داستان عیسی (ع) می خوانیم که او فقط بنده خدا بود، چنان که خدا می فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۱

یا أَهْلَ الْکِتابِ لا ـ تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا ـ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلًا لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً «ای اهل کتاب، در دین خود راه افراط در پیش میگیرید و درباره خدا جز به راستی، سخن نگویید، همانا عیسی بن مریم، فرستاده خداست و سخن و روح او، که به مریم فرستاده است، پس به خدا و همه فرستادگانش ایمان آورید و به تثلیث قائل نشوید، (و از این گفتار شرک) باز ایستید برای شما بهتر است، که جز خدای یکتا، عالم را، خدایی نیست، او و از داشتن فرزند منزه است، هر چه در آسمانها و زمین است ملک اوست، و او به تنهایی برای نگهبانی جهان کافی است، هرگز مسیح و فرشتگان مقرّب خدا از بنده خدا بودن ننگ ندارند، و هر کس پرستش خدا را ننگ بداند و دعوی برتری کند، پس زود است که خدا همه را به سوی خود محشور سازد» ۱۳۶.

چنـان که می‌بینیم، قرآن کریم به هنگام نقل ماجرای عیسـی (ع) با نقل گوشه‌ای از ماجرای وی به اثبات یگانگی خـدا و بطلان سه گانه پرستی می‌پردازد و چنین دلیل می‌آورد که: خداوند آفریدگار موجودات و مالك آنچه در آسـمانها و زمین است، می باشد، و ارتبـاط و پیوست هر آفریـده‌ای با خـدا ماننـد سایر آفریـده‌هاست، هر چنـد روش پیـدایش او با بقیه، متفاوت باشـد، بنابر این عیسای مسیح (ع) از این نظر که مخلوق و آفریده خداست با دیگران فرقی ندارد، و این که او بنده ممتاز خدا و فرسـتاده پروردگار جهانیان است، تأثیری در این جهت نـدارد، گر چه کیفیت پیـدایش او به گونه دیگری بوده، یعنی بدون پدر به دنیا آمده است، امّا این مسأله موجب نمی‌شود که او را خـدا یـا پسـر خـدا قرار داد همـان طور که خـدای متعـال در جـای دیگری به همین مطلب اشاره می کنـد و می‌فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۲

«همانا خلقت عیسـی به امر خدا چون خلقت آدم است که خدا او را از خاك بساخت، سپس به آن خاك گفت: بشری کامل باش، هماندم چنان گردید» ۱۳۷.

در داستان دیگری از عیسی (ع) می فرماید:

وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قالَ الْمَسِيحُ يا بَنِي إِسْرائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ أَ فَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآياتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «آنان (بنی اسـرائیل) گمان کردند که فتنه و آزمایشـی در پیش ندارند، پس کور و کر شدند، سپس خدا توبه آنان را پذیرفت، باز هم بسیاری از آنان (بر اثر اعمالشان) کور و کر شدند، و خداوند به هر چه می کنند آگاه است، آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قایل شدند، محققا کافر گشـتند، در صورتی که مسیح خود گفت: ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شـماست بپرستید که هر کس به او شرك آورد بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاهش آتش دوزخ باشد، و برای ستمکاران یار و یاوری نیست. البتّه آنان کسانی که سه خدا قائل شدند کافر گشـتند، در صورتی که جز خدای یگانه خدایی نخواهد بود و اگر از این گفتـار بـاز نایسـتند، البته آن کافران را عـذابی دردناك خواهـد رسـید، آیا نبایـد به سوی خـدا باز گشـته و توبه کننـد و از او آمرزش بخواهند که خدا بخشـنده و مهربان است، مسیح پسر مریم، پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده‌اند، و مادرش نیز راسـتگو و بـا حقیقت بـود، و هر دو غـذا می‌خوردنـد، بنگر مـا چگونه آیـات خود را روشن بیـان می کنیم؟ آنگـاه بنگر که آنـان چگونه به خدا دروغ می‌بندند، بگو (ای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۳

رسول ما) شما کسی را جز خدا می‌پرستید که هیچ سود و زیانی برای شما ندارد، که البته خدا شنوا و داناست» ۱۳۸.

در این آیات، سخن کسانی که مسیح (ع) را خدا می‌دانند، به طور اساسی ردّ شده است، زیرا اوّلا: مسیح امین و راستگو، خود چنین ادعایی نکرده است، و ممکن نیست چنین کنـد، بلکه او مردم را به جانب توحید فرا می‌خواند، و هر گونه شـرکی را رد می کرد و او مانند سایر مردم، مخلوق خدا بود و خدا، پروردگار او و همه مردم است.

و ثانیا: خداوند سبحان بطلان ادعای الوهیّت را برای او و مادرش چنین بیان فرموده است که آن دو نیازمندند و مانند سایر مردم غذا می‌خورند، در صورتی که خدای متعال بی‌نیاز است و هیچ گونه صفت حادثی از این گونه در او راه ندارد.

و ثالثا: او جز به اذن خدایی که او را بدون پدر آفرید، هیچ سود و زیانی برای کسـی ندارد، و او بنده‌ای بود که از بندگی خدا تکبر و سرپیچی نمی‌کرد.

و بدین گونه می‌بینیم که نفی تثلیث با برهان و دلیل در ضـمن داستان آمده است و این خود تنوّع و گوناگونی در استدلال است که در نفوس تأثیر بسزا و دو چندان دارد.

ترغیب به داد و ستد نیکو و پسندیده در قصه‌های قرآن

از جمله چیزهایی که داستانهای قرآن در بر دارنده آن است، این که:

پیـامبران مردم را به کارهـای نیـک از قبیـل داد و سـتد نیکو، اصـلاح و نیکوکـاری در روی زمین فرا خوانده‌انـد، و اصـلاح اعمال و نفوس و باز داشـتن از فساد در زمین، بعـد از خدا پرستی و ایمان به روز قیامت، از بزرگترین هدفهای ادیان آسـمانی است و چنانچه این اهداف در ضمن داستانی بیان شود، به خوبی در نفس آدمی- به جز کسانی که داستان مربوط به آنهاست- جای می‌گیرد و آن را می‌پذیرد.

برای نمونه به داستان شعیب (ع) توجّه کنید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۴

وَ إِلى مَـدْيَنَ أَخـاهُمْ شُـعَيْباً قـالَ يـا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ قَـدْ جاءَتْكُم بَيِّنَـةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْـياءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ لا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَـةُ الْمُفْسِـدِينَ وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِـالَّذِي أُرْسِـلْتُ بِهِ، وَ طائِفَـةٌ لَمْ يُؤْمِنُـوا فَـاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنـا وَ هُـوَ خَيْرُ الْحـاكِمِينَ «به اهـل مـدین برادر آنهـا شـعیب (ع) را فرستادیم، گفت: ای قوم! خدای را بپرستید که شما را جز او خدایی نیست، اینک که از سوی پروردگار بر شما برهانی آشکار آمد، کم نفروشـید و در سـنجش کیل و وزن با مردم عدل و درستی پیشه کنید و در زمین پس از اصـلاح آن (توسط شـرایع آسـمانی) به فساد برخیزید که این کارها برای شـما بهتر است اگر ایمان دارید، و به هر طریق در کمین گمراه کردن خلق و ترسـیدن و باز داشتن آنها از راه خدا برنیایید تا هر که به خدا ایمان آورده، به گمراهی بکشانید، و شـما ای مسلمین به یاد آرید زمانی را که تعداد اندکی بودید (و دشـمنان شما بسیار) خدا بر تعداد شما افزود و بنگرید که سرانجام مفسدان چگونه بود؟ (و شعیب (ع) گفت:) اگر به آنچه که من از طرف خدا مأمور به تبلیغ آن شده‌ام گروهی ایمان آورند و گروهی ایمان نیاورند، پس (شـما ای مؤمنان) پایداری کنید، تا خدا میان ما و آنها داوری کند که او بهترین دادخواهان است» ۱۳۹.

این آیات که بازگو کننده داسـتان شعیب (ع) است صریحا مردم را به جانب عمل یعنی: اصلاح جامعه و بازداری از فساد در زمین و رعایت امانت و درستی در معاملات، فرا خوانده است.

در جای دیگری از ماجرای شـعیب (ع) این دعوت و فراخوانی را تکرار می‌کند و سپس بیان می‌دارد که چگونه مخالفان با اصرار بر باطـل در برابر دعوت حق، مقـاومت می‌کردنـد، تـا این که خداونـد مشـیّت خود را در مورد گناهکاران و کسانی که عامل فساد در جامعه می‌شوند به جریان انداخت.

خداوند در این باره از قول شعیب (ع) می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۵

وَ إِلى مَـدْيَنَ أَخـاهُمْ شُـعَيْباً قـالَ يـا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ مـا لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ وَ لاـ تَنْقُصُوا الْمِكْيـالَ وَ الْمِيزانَ إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْـياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّتُ اللَّهِ

خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ «شعیب (ع) گفت: ای مردم خدای یکتا را که جز او خدایی نیست پرستش کنید و در کیل و وزن کمفروشی نکنید من خیر شما را در آن می‌بینم که با همه به عدل و انصاف رفتار کنید و من می‌ترسم از روزی که عذاب سخت شما را فرا گیرد، ای قوم در سنجش وزن و کیل اجناس عدالت کنید و به مردم کم و گران نفروشید و در زمین به خیانت و فساد برنخیزید، آنچه خدا بر شما باقی گذارد بهتر است اگر واقعا به خدا ایمان دارید، (در غیر این صورت) من نگهبان شما نیستم آنان (به مسخره گفتند:) ای شعیب (ع) آیا این نماز تو، تو را وادار می‌کند که ما را از پرستش خدایان پدرانمان و از تصرف در اموال به دلخواه خودمان منع کنی؟ تو بسیار مرد بردبار و درستکاری هستی! شعیب (ع) گفت: ای قوم نظر شما چیست؟ آیا اگر مرا از جانب پروردگار حجّت روشن و پیدا باشد و از او بر من روزی حلال و پاکیزه برسد (باز اطاعت او نکنم) و هدف من از آنچه شما را نهی می‌کنم، مخالفت با شما نیست، بلکه تا بتوانم، می‌خواهم شما را اصلاح کنم و از خدا در هر کاری توفیق می‌طلبم و بر او توکّل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم» ۱۴۰.

از این گفتگو در می‌یابیم که آنان به روش خود اصرار می‌ورزیدند و راهنماییهای اقتصادی و مال صحیح را دخالت در امور اقتصادی خود می‌دانستند، گویا گمان می‌کردند که مسائل اقتصادی و معاش، ربطی به دین ندارد، همان طور که این گونه سخنان به زبان برخی که برای دین حرمتی قائل نیستند جاری می‌شود، و شعیب (ع) بیان می‌دارد که باید نخست خودش آنچه را که به مردم دستور ترک آن را داده است، رها کند و با این جمله وَ ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۶

ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ به این حقیقت اشاره می‌کند که: هر که دیگران را به امری فرا میخواند، اگر خود در عمل با آن مخالفت کند، در دعوت خود توفیقی نخواهد یافت و اگر بخواهد، دیگران دعوت او را اجابت کنند، باید خودش به آن عمل کند از اینرو خداوند بنی اسرائیل را بر این امر که دیگران را به نیکی می‌خوانند امّا خودشان از آن غافلند، مؤاخذه می‌کند:

أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ ۱۴۱

معیار عدالت در داوری

از آنجا که گفتیم داستانهای قرآن خود تنوّع در سخن است و بسیاری از حقایق به شکل دلپذیری در قالب داستان بیان می‌شود، حقیقت دیگری را خداوند در ضمن قصّه داود (ع) بیان کرده است و آن این که: معیار داوری عادلانه و درست، شناخت حقیقت و درک واقعیّت است، و نباید قاضی و حاکم خواسته‌های خویش را میزان داوری قرار دهد، در غیر این صورت، داوری به بیراهه کشانده می‌شود و در لبه پرتگاه ظلم و بیداد قرار می‌گیرد، پس در داوری، شناخت حق که لازمه آن دو عنصر علم و دوری از هوای نفس است، ضروری می‌نماید.

اینک داستان داود (ع) را- که خداوند به او پادشاهی و حکمت را ارزانی داشت- قراءت می‌کنیم:

وَ هَلْ أَتاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ إِذْ دَخَلُوا عَلى داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما

نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ «و ای رسول آیا حکایت خصومت دو فرشته به تو رسیده است که از بالای غرفه عبادتگاه (داود (ع)) بر او وارد شدند، هنگام ورود داود سخت هراسان شد، آنان به او گفتند: مترس ما دو خصم یکدیگریم که بر هم ستم کرده‌ایم،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۷

میان ما به حق و راستی حکم کن و به هیچ یک ستم مکن و ما را به راه راست هدایت کن، این برادر من، نود و نه میش دارد و من یک میش، و او به من می‌گوید همین یکی را هم به من واگذار و با درشتی به من سخن گفته است، داود (ع) گفت: البتّه بر تو ستم کرده است که می‌خواسته یک میش تو را به میشهای خود ضمیمه کند و بسیاری از شریکان در حق یکدیگر تعدّی می‌کنند مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند، که آنان هم بسیار اندکند، داود (ع) دانست که ما او را سخت امتحان کرده‌ایم، در آن حال از خدا عفو و آمرزش طلبید و با تواضع و فروتنی به درگاه خدا بازگشت، ما نیز از او درگذشتیم و او در نزد ما جایگاهی والا و مقرّب دارد، ای داود ما تو را، در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان مردم به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه می‌کند و آنان که از راه خدا گمراه شدند، به خاطر آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند به عذاب سخت معذّب خواهند شد». ۱۴۲

این داستان در بردارنده سه مطلب است که هر کدام بهترین راه برای رسیدن به عدالت و درستی در داوری است.

۱- داود (ع) پیش از آن که سخن طرف دیگر نزاع را بشنود، شروع به داوری کرد، و این کار راهی به ظلم است، بلکه گاهی خودش ظلم است.

۲- او به داوری در مورد نزاع مطرح شده بسنده نکرد، بلکه به داوری در خارج از امور بحث نیز پرداخت، (و گفت: بسیاری از دوستان و شرکا نیز با یکدیگر به خصومت می‌پردازند و در حق یکدیگر ستم روا می‌دارند) و این تعمیم از نظر قضاوت صحیح نیست.

۳- مرز بین حکم و داوری عادلانه و غیر عادلانه را مشخص می‌کند، به این که: داوری عادلانه برخاسته از هوای نفس و خواسته دل نیست، امّا بر داوری غیر عادلانه، هوای نفس تسلط دارد و ریشه ستم شاهان و فرمانروایان خود کامه هوسرانی و پیروی از خواسته‌های دل است، آنان در حکومت و زمامداری و فرمانروایی بر مردم و تنظیم قانون و نظم جامعه بر همین معیار عمل می‌کنند و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۸

مصلحت را چیزی جز خواسته خود نمی‌دانند، و از پیروان خود نیز اجرای همان را می‌خواهند، بنابر این وقتی خداوند داود پیامبر را- که سمت قضاوت نیز داشت- از هوا پرستی باز می‌دارد در حقیقت او را از چیزی که سبب فساد داوری و حکم است، نهی می‌کند.

و به این ترتیب روشن می‌شود که: داوری بر طبق هوای نفس، در گذشته سبب فساد آن می‌شد، همان طور که در همه زمانها این گونه است.

بیان این حقیقت در ضمن یکی از قصّه‌های قرآن، سبب تأکید و وضوح بیشتر است و چنان که قبلا خاطر نشان ساختیم، بیان هر نکته‌ای در قالب داستان، دلپذیرتر است و کسانی که حقیقت پذیرند، به خوبی آن را قبول می‌کنند.

همه اینها نشانه این است که هدف قرآن از تصریف بیان و گوناگونی سخن و ذکر حقایق در قالب داستان این است که: در خواننده خود تأثیر بیشتری بگذارد و او را وادار به عمل کند و هدف داستانهای قرآن، تنها عبرت و پند آموزی نیست، بلکه علاوه بر آن راهنمایی و هدایت به راست‌ترین راه است.

بیان پاره‌ای از احکام در قالب داستان

یکی دیگر از انواع «تصریف بیان» در داستانهای قرآن، بیان پاره‌ای از احکام شرعی در ضمن آنهاست، که این روش، سبب تثبیت و تأکید این احکام است، زیرا نشان می‌دهد که اینها مورد اتّفاق تمام ادیان آسمانی هستند و قابل نسخ نیستند، و حکمت و هدف آنها در داستان گویاست.

ما در این باره، سرگذشت قابیل و هابیل، دو فرزند آدم را بازگو می کنیم:

خداوند می‌فرماید:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قالَ يا وَيْلَتى أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۴۹

«بخوان بر آنان به راستی، ماجرای دو پسر آدم را که قربانی کردند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، (قابیل که قربانیش پذیرفته نشده بود به هابیل) گفت: من تو را هر آینه خواهم کشت (هابیل) گفت: که خدا قربانی پرهیزکاران را خواهد پذیرفت. اگر تو به کشتن من دست بر آوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد، که من از پروردگار جهانیان می ترسم، من می‌خواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت تو، هر دو به تو باز گردد تا تو اهل آتش جهنم شوی که این سزای ستمکاران است، آنگاه هوای نفس، کشتن برادر را بر قابیل آسان کرد و او را کشت و به این سبب از زیانکاران عالم شد، سپس کلاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید، تا به او بنماید که چگونه بدن عریان برادر را زیر خاک پنهان کند، قابیل گفت: ای وای بر من آیا من از این کلاغ ناتوانترم تا جسد برادر را زیر خاک پنهان کنم؟ پس (بدن برادر را به خاک سپرد) و از این کار سخت پشیمان شد». ۱۴۳.

از این داستان این نکته به دست می‌آید که: رشک و حسد، عامل تجاوز و ستم، حتّی به نزدیکترین فرد به انسان (یعنی برادر) می شود، و این که حسد، قابل درمان نیست و نمی‌توان آن را از دلها بیرون کرد، زیرا در آن جا مدفون و پنهان است، بلی گر چه حسد یک نوع بیماری است، لکن آن غیر قابل درمان است و مردم در این جهت برابر نیستند، بلکه بعضی بدبخت و بعضی سعادتمندند.

بنابراین هر که دچار این بیماری شود، و دست به تجاوز و ستم بزند، در برابر آن، چاره‌ای جز نابودی او نیست، (هر چند نابودی او نابودی یک فرد از جامعه است)، امّا معیار در نظم، مصلحت جامعه است، نه مصلحت افراد به تنهایی، از اینرو در آیه بود و به دنبال ماجرای دو فرزند آدم (ع) می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ «بدین سبب بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که هر که تنی را بدون حق

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۰

قصاص و یا بی آن که فساد روی زمین کرده باشد، به قتل رساند، پس گویا همه مردم را کشته است، و هر که تنی را از مرگ برهاند، گویا همه مردم را زنده کرده است، هر آینه رسولان ما با حجّتهای پیدا به سوی مردم آمدند، امّا با این همه بسیاری از مردم، در زمین دست به فساد و سرکشی زدند» ۱۴۴.

می بینیم که در کنار بیان احکام در این داستانهای واقعی به فلسفه آن نیز اشاره شده است، در داستان یاد شده، قابیل پیوند برادری را- که امری است فطری- گسست، و نفس امّاره او را به چنین کاری- که بر ضدّ طبیعت سالم است- واداشت، از اینرو خداوند

فرمود:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ» و هنگامی که جنایت او پایان یافت، زشتی آن را در جسد برادر، نمایان یافت و خواست آن را بپوشاند، امّا راهی پیدا نکرد، تا آن که کلاغی را مشغول کاویدن زمین دید، که می‌خواست جسد کلاغی را در آن مدفون سازد در این جا، پی به جهلش برد و پشیمان شد، زیرا دید که کلاغ نسبت به همنوع خودش از او دلسوزتر و در پنهان کردن جسد آن از او داناتر است.

و این طور نیست که مردم به حال خود واگذار شوند، تا هر که خواست جنایت کند و بعد هم پشیمان شود و مسأله خاتمه پیدا کند!

و همین فلسفه قصاص است، زیرا آدم کشی، تجاوز به حق حیات انسان است و کسی که بدون جهت و انگیزه صحیح کسی را به قتل می‌رساند، آمادگی کشتن دیگران را نیز دارد و چنانچه به حال خود رها شود، این کار سبب می‌شود که جان انسانها در معرض نابودی به دست تجاوز کاران مفسد واقع شود، بنابراین هر که انسانی را به واسطه قصاص از قاتل، زنده نگه دارد در حقیقت تمام انسانها را زنده نگه داشته است (و دیگر کسی جرأت به این عمل ناپسند پیدا نمی‌کند) همان طور که خداوند می‌فرماید:

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ ... «قصاص مایه حیات و زندگی شماست ...» ۱۴۵

از این جا روشن می‌شود که قانون قصاص یک قانون همیشگی و جاودانه است و در ادیان گذشته نیز وجود داشته و هیچ شریعت آسمانی از کنار آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۱

بی تفاوت نگذشته است و فلسفه و هدف از آن احیا و زنده نگه داشتن ملّت، و اهمال در آن اهانت به امت است.

بی تردید این نوعی از انواع بیان احکام در قرآن است.

در قرآن احکام مربوط به قصاص نفس و اعضای بدن به طور مشروحتر در ماجراهای بنی اسرائیل و تورات و مطالب آن، بیان شده است و ما آن را- که از گذشته بیشتر است- برای خوانندگان گرامی بازگو می‌کنیم:

این آیات درباره برخی از بنی اسرائیل در روزگار پیامبر خاتم (ص) است که می‌خواستند زیر بار حکم تورات- در مورد کسی که جنایتی مرتکب شده بود- نروند و از اینرو به پیامبر (ص) پناه می‌آوردند، به گمان این که در اسلام نسبت به آن جرم دستوری آسانتر از دستور تورات و موافق با خواسته‌های آنان وجود دارد.

همچنان که خداوند می‌فرماید:

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ ... وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ...

آنان جاسوسان دروغگو و خورندگان مال حرامند، اگر به نزد تو آمدند خواهی میان آنان حکم کن یا روی از آنان بگردان، و چنانچه از آنان روی بگردانی هرگز نتوانند هیچ گونه ضرری به تو برسانند و اگر هم حکم کردی بین آنان، به عدالت و درستی داوری کن، زیرا خداوند آنان را که عادلانه حکم می کنند، دوست دارد، و چگونه آنان تو را میانجی خود ساخته‌اند، با آن که تورات نزد آنهاست و در آن حکم خدا موجود است، ولی آنان از آن روی برگردانده‌اند و آنان ایمان ندارند، ما تورات را که در آن هدایت و نور است فرستادیم تا پیامبرانی که تسلیم امر خدا هستند و نیز خداپرستان و دانشمندانی که امین احکام خدا هستند و بر صدق آن گواهی دادند، بر یهود حکم کنند، پس از مردم نترسید و از من بترسد و آیات مرا به بهای اندک نفروشید که هر کس بر طبق آنچه خدا فرستاده‌حکم نکند، از کافران خواهد بود.

در تورات بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که نفس را در برابر نفس قصاص کنند و چشم را به مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۲

به دندان و هر زخمی را حکم قصاص خواهد بود، پس هر گاه به جای قصاص به صدقه (و دیه) راضی شود، نیکی کرده است و

کفّاره گناه او خواهد شد و کسی که بر طبق آنچه خدا فرستاده است، حکم نکند، چنین فردی از ستمکاران خواهد بود و از پی آن رسولان باز عیسی پسر مریم را فرستادیم در حالی که تصدیق به درستی تورات که در دست او بود، داشت، و انجیل را نیز بر او فرستادیم که در آن هدایت و نور و گواهی به راستی تورات و راهنما و اندرز برای پرهیزکاران است و اهل انجیل باید بر آنچه که خدا در آن کتاب فرستاد حکم کند و هر که بر طبق آنچه خدا فرستاده است، حکم نکند، چنین کسی از فاسقان است.

و ما این قرآن را به درستی بر تو نازل کردیم که گواه بر راستی همه کتابهای آسمانی که در پیش وی است، می باشد، و نگاهبان همه آنهاست، پس بین آنان بر طبق آنچه خدا فرستاده است حکم کن و به خاطر پیروی از ایشان، حکم حقّی که به تو نازل شده، وامگذار ما برای هر قومی شریعت و راه روشنی مقرّر داشتیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امّت می گرداند و لکن این نکرد، تا شما را به احکامی که در کتاب خود فرستاده، بیازماید، پس شما به کارهای نیک سبقت گیرید که بازگشت همه شما به سوی خداست و در آنچه که در آن اختلاف می کنید، شما را آگاه خواهد کرد.

و تو میان مردم به آنچه که خدا فرستاده حکم کن و پیرو خواهشهای آنان مباش و از فریب آنان بر حذر باش که مبادا در برخی دستوراتی که خدا به تو فرستاده تقاضای تغییر کنند، پس هر گاه از حکم خدا روی گردان شدند، بدان که خدا می‌خواهد آنها را به عقوبت برخی از گناهانشان گرفتار سازد و البته بسیاری از مردم فاسق و بدکارند.

(با این همه) آیا باز تقاضای تجدید حکم جاهلیت را دارند؟ و کدام حکم از حکم خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود؟» ۱۴۶.

در این آیات احکام مربوط به قصاص با بیانی مشروح، استوار و دلپذیر ذکر شده است، و برای اعضای بدن و حتی زخم و بریدگی نیز، قصاص معیّن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۳

کرده و برای تحکیم و تثبیت آن، به وجودش در انجیل اشاره کرده است، زیرا انجیل تصدیق کننده تورات است، همان طور که قرآن گواه بر درستی تورات می باشد و البته نگهبان و حاکم بر آن است. یعنی هر حکمی از آن را بخواهد باقی می‌گذارد و هر کدام را بخواهد نسخ می کند، بنابراین هر حکمی که ثابت شود قرآن آن را نسخ کرده است، آن حکم، منسوخ است.

قصاص جزء قوانین جاودانه اسلام است، البته عفو و بخشش در تورات همان طور که در قرآن است تجویز شده است، زیرا خداوند فرموده:

فمن تصدّق به فهو کفارة له.

امّا حکم قصاص در این آیه تشریح شده است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ «ای اهل ایمان! برای شما حکم قصاص کشتگان چنین مقرر شده: مرد آزاد در برابر مرد آزاد و بنده به جای بنده، و زن در برابر زن، و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی اوست بخواهد در گذرد بدون دیه یا با گرفتن دیه، کاری است نیکو، پس دیه را قاتل با خشنودی بپردازد و در این حکم، آسانی و تخفیف امر قصاص و رحمت خداوندی است، پس هر که پس از این، تعدّی و ستم روا دارد او را عذاب سخت خواهد بود.

«ای خردمندان حکم قصاص برای حفظ حیات شماست، تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید». ۱۴۷

و بدین ترتیب شاهد هستیم که قوانین و احکام ثابت و نسخ نشده، در قالب داستان ذکر می‌شوند و این نوعی از «تصریف بیانی» و تنوع در سخن و تثبیت احکام است.

اسلوب داستانهای قرآن

اشاره

در گذشته راجع به اسلوب الفاظ قرآن سخن گفتیم و خاطرنشان کردیم که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۴

هر لفظی از آن دارای روش و اسلوب بیانی است که این اسلوب متناسب با مقامی است که آن لفظ در آن ذکر شده است، و از مجموع کلمات و الفاظ، یک مقام اسلوب بیانی دیگری پدید می‌آید، که جامع اسلوبهای بیانی الفاظ است که معانی را ترسیم می‌کند، بنابراین الفاظ به تنهایی و رویهم رفته دارای اسلوب بیانی هستند. این حقیقت در اسلوب داستانها و همه اسالیب قرآن کریم بدون استثنا وجود دارد و همه آنها در حدّی هستند که بشر از رسیدن به آن عاجز است، بنابراین از هر لفظی در قرآن نور می‌درخشد و از هر جمله‌ای فروغ الهی پراکنده می‌شود، به طوری که نورهای دیگر در برابر آن رنگی ندارند.

با این همه، داستانهای قرآن از آن جهت که داستان است از رویدادهای امّتهای پیشین و پیامبرانی که با امتهای خود به بحث و جدال می‌پرداختند و افرادی که با آنان به دشمنی بر می‌خاستند و حوادث دیگر، حکایت دارد، مع ذالک با اسلوبهای دیگر قرآن این تفاوت را دارد که قصص قرآن نمایانگر اشخاص و حوادث و محلّ وقوع آن می‌باشد، پس هر گاه درباره شخصی سخن می گوید چنان او را به تصویر می‌کشد که گویا آن را می‌بینیم، و عبارات، حالات وی را از ترس یا شوق یا ناراحتی و یا انکار به خوبی نشان می‌دهد، به طوری که گویا معانی عکسهای بسیار واضحی از شخص مورد نظر می‌باشد، و اگر فیلمبرداری آن شخص را به صورت فیلم زیبایی به مردم نشان دهد، باز در حدّ توصیف الفاظ قرآن و اسلوبهای آن نیست.

ما برای نمونه، بار دیگر داستان مادر موسی (ع) و حال او را بازگو می‌کنم:

او فرزندش را به دنیا آورد، با این که می‌دانست فرعون، پسران آنها را می‌کشد و زنانشان را زنده نگه می‌دارد، فطرت الهام گرش- که به منزله وحی یا خود وحی بود- به او الهام کرد که فرزندش را به دریا افکند و او را به قضای الهی بسپارد و این بهتر از آن است که شاهد مرگ فرزند در مقابل دیدگانش باشد.

در این جا آیات مربوط به این داستان را بار دیگر تلاوت می‌کنیم، که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۵

تلاوت دوباره قرآن نیز نیکوست:

وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ ۱۴۸.

«این داستان بیانگر حال مادری نگران، ناراحت و هراسان را نشان می‌دهد که پس از دوره بارداری و وضع حمل، دچار بار سنگین دیگری شده است، او می خواهد فرزند خود را نجات دهد، از اینرو، نگرانی و ترس به او روی می آورد، در این هنگام به او الهام می‌شود که فرزند خود را به دریا بیفکن و به او آرامش خاطر می‌دهد که نترس و محزون نباش و خداوند به او منّت می گذارد و اطمینان می‌دهد که فرزندش به سوی او باز می‌گردد و بدین ترتیب ترس و نگرانی او تبدیل به آرامش خاطر و سکون می‌شود، هنگامی که جگر گوشه‌اش از دیدگانش پنهان می‌شود و روحش به دنبال او می‌رود، از سویی احساس هراس و نگرانی می‌کند و از سویی احساس آرامش، گاهی الهام خدایی بر او غلبه می‌کند و آرام می‌گیرد و گاهی نگرانی قلبی بر او حاکم می شود و می‌خواهد

این راز را آشکار کند، گرچه دشمنان موسی (ع) و مادرش که دشمنان خدایند، از این امر خبردار شوند، امّا خداوند با صبر و بردباری او را آرام کرد، گرچه باز هم او آرام ننشست و به کار افتاد و خواهرش را برای پیگیری از حال موسی فرستاد در این جا معجزه بزرگ الهی به وقوع پیوست، زیرا موسی پستان هیچ زنی را به دهان نگرفت، تا این که خاله‌اش او را به مادرش- که بین امید و آرزو و ناامیدی و محروم شدن از فرزند، دست و پا می‌زد- باز می گرداند.

آیات مذکور به بهترین شکل، بیانگر و نشاندهنده حال مادر دلسوز و مهربان موسی (ع) است که هیچ فیلم یا عکس و نقاشی نمی‌تواند مانند قرآن آن را معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۲۵۶ اسلوب داستانهای قرآن ..... ص : ۲۵۳

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۶

به تصویر کشد.

اینک به سرگذشت موسی (ع) در دورانی که در کاخ فرعون به سر می‌برد، باز می گردیم، جایی که محلّ خوشگذرانی و ناسپاسی بود و بر فضای آن تکبّر و ادّعای خدایی حاکم بود، امّا آیا موسی (ع) با آن مترفین گزافکار- که مردم را به بردگی می کشاندند- همفکر بود؟ خیر، او در عین حال، همفکر و همدرد با مردمش بود، که فرعون پسران آنان را می کشت و زنانشان را زنده نگه می‌داشت، پس وی گرچه در ظاهر از آنان دور بود، و در قصر فرعون اقامت داشت، امّا در واقع با کسانی بود که با فرعون فاصله داشتند و با آنان زندگی معنوی داشت.

این حقیقت در هنگام بلوغ و رشد موسی (ع) به طور کامل آشکار شد، زمانی که وی توانست از زندان خوشگذرانی فرعون بیرون آید و در میان مردم به سر برد، خداوند جریان موسی (ع) را پس از دوران رشد و به کمال رسیدن وی، که حاکی از تلاش و مبارزه و تحمّل سختیهای زندگی است، به بهترین شکل توصیف می کند:

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها ۱۴۹.

آری موسی (ع) از زندان خارج شد و به شهر آمد، مردم انتظار نداشتند که مردی از قصر فرعون به سوی آنان- که زندگی کارگری و فقیرانه داشتند- آید، و با برخی دست به گریبان شود و با عدّه‌ای صلح و دوستی برقرار کند، آمدن موسی به شهر برای مردم، غیر مترقّبه بود و قرآن از این امر چنین تعبیر می کند:

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها موسی با دلی پر از کینه نسبت به مزدوران فرعون که مردم را شکنجه می کردند به میان مردم آمد، او یکی از مصریان را دید که با یکی از پیروانش نزاع می کند، موسی (ع) به سوی او شتافت به گمان این که او یکی از یهودیان است که مورد ستم قرار گرفته و لذا به دفاع از او پرداخت و مصری را کشت.

عامل این قتل از جانب موسی (ع) ذهنیت قبلی او از مسائل آن روز بود،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۷

یعنی دشمنی سخت، بین یهودیان پیرو او و مصریها (قبطیها) و نیز ستم و استکبار فرعون و لشکریانش و همچنین سکوت مردم آن جا در برابر ستم و بیدادگری- چنان که رسم آنان این است که همیشه در برابر ستمهای شدید ستمگران و فریادخواهی ستمدیدگان بی‌تفاوت و نظاره‌گرند و برای ریشه کن ساختن ظلم و بیدادگری از خود حرکتی نشان نمی‌دهند، امّا ندای وجدان، موسی را به خود آورد که چرا قبل از تحقیق دست به این کار زده است.

تا این که روز بعد دوباره مشاهده کرد که آن یهودی با یک مصری دیگر به نزاع پرداخته است، این جا بود که ندای وجدان، او را متوجّه ساخت و فهمید که آن یهودی در واقع، از فرعونیان گمراه و ستیزه جوست، و در این جریان فرد مصری مورد ستم واقع شده است، با این همه فکر به خاطرش رسید که به فردی که دشمن هر دوی آنها بود، (یعنی مصری) دست دراز کند، این جا بود که آن مصری با سرزنش خاطرنشان ساخت که: موسی (ع) قصد گردنکشی در زمین را دارد و نمی‌خواهد از اصلاحگرانی که بر اساس

عدالت و دور از دشمنیها داوری می کنند باشد، چنانچه قرآن می‌فرماید:

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَ ما تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۱۵۰ موسی (ع) در سر دو راهی قرار داشت یعنی: انتخاب دنیا و جلوه‌هایش- با این که آن حضرت آن را رها کرده و پشت سر گذارده بود- و انتخاب حق و راستی و عدالت و اخلاص، که به دوّمی میل داشت و از اوّلی نفرت داشت.

موسی (ع) در زمانی که بین دو دوره- گذشته مرفّه و آینده سخت و مشارکت با مشکلات مردم- به سر می‌برد، بیم دهنده‌ای او را هشدار داد:

وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعى قالَ يا مُوسى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ «مردی (مؤمن) از دورترین نقاط شهر مصر آمد و گفت: ای موسی! رجال دربار فرعون درباره تو مشورت می کنند که تو را به قتل رسانند، بزودی از شهر بگریز، من نسبت به تو دلسوز و مهربانم» ۱۵۱.

این جریان پایان یافت و موسی (ع) از سرگردانی بیرون آمد، و به استقبال زندگی تازه توأم با حوادث گوناگون آن رفت.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۸

در این جا سخن را به کتاب خدا واگذار می کنیم که سرگذشت موسی (ع) را پس از اندرز آن مؤمن به گونه‌ای توصیف می کند که هیچ یک از وسایل عکاسی و فیلمبرداری توان چنین توصیف و تصویری را ندارند، این آیات، موسی (ع) را در زمانی که از سوی فرعونیان احساس خطر می کرد و آنان به دنبال دستگیری او بودند، ترسیم می کند:

خداوند در سخنی که توصیفگر روح و جسم موسی (ع) است می‌فرماید:

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَواءَ السَّبِيلِ وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ «موسی (ع) از شهر مصر با حال ترس و نگرانی از دشمن خارج شد، گفت: پروردگارا مرا از شرّ این قوم ستمکار رهایی بخش و چون رو به جانب شهر مدین آورد، با خود گفت: امید است که خدا مرا به راه مستقیم رهنمون سازد، و چون سر چاه آبی در حوالی مدین رسید، آن جا جماعتی را دید که چهار پایان خود را آب می‌دادند و دو زن را یافت که از گوسفندان خود مواظبت می کردند (تا با گوسفندان دیگر مخلوط نشوند) موسی (ع) به آن دو گفت:

کار شما چیست؟ پاسخ دادند: منتظریم تا شبانان رمه‌های خود را باز گردانند، تا آنگاه گوسفندان خود را سیراب کنیم، و پدر ما پیری بزرگ است، موسی (ع) گوسفندانشان را سیراب کرد، سپس (از شدّت گرما و گرسنگی) رو به سایه درختی آورد و دست به دعا برداشت که: پروردگارم، من به خیری که تو نازل فرمایی، نیازمندم» ۱۵۲.

این آیات تصویر گویایی از حیرت و سرگردانی موسی (ع) است، که چگونه فردی که در آسایش و نعمت بزرگ شده است، اینک در هراس و نگرانی از تعقیب و دستگیری به سر می‌برد و از سرزمین حاصلخیز و سر سبز مصر، به صحرای سوزان و خشک روی آورده است، و در اثر گرما و گرسنگی به سایه پناه می‌برد و با این همه امیدش جز به خدا نیست و می‌داند که خدای متعال

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۵۹

او را به خود وا نمی گذارد.

من هر چه سعی کردم این ماجرا را با عبارت خودم به تصویر درآوردم، نتوانستم حقیقت آن را به طور گویا توصیف کنم، امّا قرآن کریم آن را بدون نیاز به تکمیل و توضیح، در ذهن خواننده مجسّم می‌سازد، آری قرآن، فردی را که در ناز و نعمت بزرگ شده به طور عینی و گویا ترسیم می کند و تنها یک گزارش نیست.

موسی (ع) با سر درگمی، ناگهان یکی از آن دو دختر را می‌بیند که با حیا و شرم گام بر می‌دارد و او را به جانب پدرش می‌خواند تا مزد آبکشی را به وی بدهد، موسی (ع)، آن جوان قوی به سوی پیرمرد ناتوان به راه می‌افتد، در آن جا به درخت سرسبز و خرّم در وسط بیابان برخورد می‌کند، و به زندگی زناشویی و آسایش بعد از سختی دست می‌یابد، و لذّت دنیا را- که در کاخ فرعون نبود- احساس می‌کند، زیرا آسایش و تنعّم، یک حقیقت نسبی است که آن را به جز کسی که طعم سختیها و ناراحتیهای دنیا را چشیده، درک نمی‌کند، و راحتی و آسایش بدون سابقه درد و ناراحتی، آسایشی لذّتبخش و گوارا نیست، و موسی (ع) پس از گذراندن زندگی سخت و پرمشقّت و به سر بردن بین ترس و امید، اینک طعم گوارای زندگی را می‌چشد و آماده رسالت الهی می شود، زیرا رسالت مخصوص برگزیدگان خداست، آنان که طعم نیاز و عزّت حقیقت را چشیده‌اند، و به خوشگذرانی نپرداخته‌اند، و پیامبران و صدیّقین به همین روش مأمورند و تاریخ همه پیامبران به ویژه فرستادگان اولو العزم همین گونه است.

ما از خوانندگان عزیز می‌خواهیم بخشهای مختلف داستان موسی (ع) را بخوانند تا ببینند چگونه قرآن کریم به گونه‌ای شگفت‌آور آن ماجراهای واقعی را به تصویر درمی‌آورد به طوری که گویا آنها را می‌بینند نه این که تنها بخوانند یا بشنوند.

هر گاه شما سرگذشت ستیز و مجادله مشرکان را با یکی از پیامبران (ع) چون نوح، ابراهیم، عیسی، شعیب و هود بخوانید، چنین احساس خواهید کرد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۰

که گویا صحنه‌ای را عینا مشاهده می‌کنید، نه این که فقط سخنی را می‌شنوید. و پس از آن خودتان و روحتان و بدنتان به سوی آن صحنه متمرکز می‌شود، صحنه‌ای که اندیشه و طرز فکر مشرکان ستیزه‌جو و نیز تلاش و کوشش پیامبران و تحمّل مشکلات طاقت فرسای آنان برای قانع ساختن آن مشرکان، و تسلیم کردنشان در برابر حق و تقوی- که آنان زیر بار آن نمی‌رفتند- به تصویر می‌کشد.

اینک جریان پیکار نوح (ع) با مردمش را که چگونه با خدا ستیز می‌کردند و نوح (ع) به دستور حق می‌خواست آنان را به راه راست هدایت کند، بخوانید.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلَّا الَّذِینَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ وَ ما نَری لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبِینَ قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ آتانِی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ أَ نُلْزِمُکُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها کارِهُونَ وَ یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالًا إِنْ أَجرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ وَ یا قَوْمِ مَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذِینَ تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ لَنْ یُؤْتِیَهُمُ اللَّهُ خَیْراً اللَّهُ أَعْلَمُ بِما فِی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِینَ قالُوا یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ قالَ إِنَّما یَأْتِیکُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شاءَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ «ما نوح (ع) را به سوی مردمش فرستادیم (او به آنان گفت:) من شما را آشکارا بیم دهنده‌ام، جز خدا کسی را نپرستید، من از عذاب سخت روز قیامت بر شما می‌ترسم، سران کافر قومش پاسخ دادند: ما تو را مانند خود بشری بیش نمی‌دانیم، و آنان که تو را پیروی می‌کنند، در ظاهر دیدار، افرادی پست و بی مقدار بیش نیستند، و به عقیده ما، شما هیچ گونه برتری بر ما ندارید، بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم، نوح گفت: ای قوم! شما چه می گویید هر گاه ببینید که مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از سوی پروردگار عطا شده، باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند؟ آیا (جهالت نیست که) من شما را به رحمت و سعادت وادارم و شما اظهار تنفر کنید؟ ای قوم! من از شما در برابر هدایت،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۱

مالی نمی‌خواهم، پاداش من بر خداست و من هرگز آن مردم با ایمان را از خود نمی‌رانم که آنان خدا را دیدار خواهند کرد و به

نظر من شما مردم نادانی هستید، ای قوم! اگر من آنان را از خود برانم، چه کسی مرا از خشم خدا رهایی بخشد؟ آیا پند نمی گیرید؟ ای قوم! من نمی گویم که خزاین خدا نزد من است، و نه ادّعای علم غیب الهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمانم و هرگز مؤمنانی را که در نزد شما خوارند، نخواهم گفت که آنان از جانب خدا هیچ فضیلت بر دیگران ندارند، که خدا از ضمایر آنان بهتر آگاه است، و گرنه من از ستمکاران عالم باشم.

قوم نوح به او گفتند: ای نوح! تو با ما جدل و گفتگو بسیار کردی، اگر راست می گویی پس بر ما وعده عذابی که دادی بیار، نوح گفت: اگر خدا خواهد آن به شما می‌رسد و راه فراری بر شما نیست» ۱۵۳.

این نمونه‌ای از صحنه سخن قرآن است، که در آن جدال و کشمکش شدید بین دعوت حق و انکار و لجاجت اهل باطل را می‌بینید، که چگونه این جریان را در برابر دیدگان، ترسیم می کند که: طرفدار حق مردم را با دلیلهای روشن راهنمایی می کند، با این که حق و راستی خود به تنهایی آشکار و روشن است، و از آن سو اهل باطل برای اثبات حق به دنبال دلیل حسّی و مادّی هستند- گرچه با دلیل حسّی هم زیر بار حق نمی‌روند- و دعوت نوح (ع) را به این دلیل نمی‌پذیرند که پیروان آن افرادی تهیدست و بی‌مقدار به نظر آنانند، نوح (ع) به نیکوترین وجه با آنان به مجادله می‌پردازد و دلایل آشکار برای اثبات دعوت خود می‌آورد، امّا آنان به دعوت حق پاسخ مثبت نمی‌دهند.

بدون تردید این عبارتها، تنها دلالت بر معنا و مقصود ندارند، بلکه الفاظ و معانی و کیفیّت آنها، طوری حادثه را به تصویر می کشد که گویا انسان آن را با چشمان خود می‌بیند، نه این که فقط آن را بخواند یا بشنود! پس از آن خداوند متعال به نوح (ع) خبر می‌دهد که آنان ایمان نمی‌آورند و راهی جز فرود آمدن عذاب بر آنان وجود ندارد اینک آیات مربوط به عذاب آنان را بخوانید، متوجّه می‌شوید که تنها تاریخ و بیان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۲

سرگذشت نیست، بلکه آن را برای خواننده هوشیار، به طور گویا و در حدّ رؤیت، ترسیم می کند.

«به نوح وحی شد که جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند، دیگر ابدا کسی از قومت ایمان نخواهد آورد و تو از کار آنان اندوهگین مباش، و به ساختن کشتی در حضور و مشاهده ما و به دستور ما مشغول شو و درباره ستمگران- که البته غرق می‌شوند- دیگر سخن مگوی، وی به ساختن کشتی پرداخت و هر که از قومش بر او می گذشت، وی را به مسخره می گرفت، نوح به آنان می گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می کنید ما هم در برابر این کار، روزی شما را مسخره خواهیم کرد، پس بزودی خواهید دانست که چه کسانی به عذاب ذلت و خواری و عذاب همیشگی خدا گرفتار خواهند شد.

تا این که هنگام فرمان ما فرا رسید و از تنور آب بجوشید (طوفان درگرفت) به نوح خطاب کردیم که از هر نوع حیوان دو فرد (نر و ماده) و نیز همه زن و فرزندانت- جز آن که وعده هلاکت او را از پیش معلوم شده است- در کشتی برنشان، و به نوح (ع) جز تعدادی اندك، ایمان نیاوردند.

نوح (ع) دستور داد که شما مؤمنان به کشتی درآیید تا با نام خدا کشتی رانده شود و بایستد همانا خدایم آمرزنده مهربان است، و آن کشتی در دریا با امواجی مانند کوهها در گردش بود که نوح (ع) فرزندش را که در کرانه‌ای بود ندا داد که ای پسر! تو هم با ما به کشتی درآی و با کافران مباش.

پسر در پاسخ گفت که: من به زودی بر فراز کوهی روم که مرا از خطر آب نگه دارد، نوح (ع) گفت: امروز هیچ کس را از قهر خدا پناه نیست، مگر آن که خدا رحم کند، (این بگفت) و موج میان آن دو جدایی افکند، و فرزند نوح (ع) از جمله غرق شدگان گشت.

آنگاه به زمین خطاب رسید که: آب را فرو خور، و به آسمان امر شد که:

باران را قطع کن، و آب به یک لحظه خشک شد و حکم الهی انجام یافت و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: هلاک باد گروه ستمگران.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۳

نوح (ع) به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا! همانا فرزندم از اهل من بود، (که وعده نجات به آنان دادی) و وعده تو حتمی است و تو بهترین حکم کنندگانی.

خداوند فرمود: که فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد (و نجات او) کاری ناشایسته است، پس تو از من تقاضای کاری که از آن آگاه نیستی مکن، من تو را پند می‌دهم که از جاهلان مباش.

نوح (ع) عرض کرد: بار الها پناه می‌برم که دیگر چیزی که نمی‌دانم از تو تقاضا کنم و اینک اگر مرا نیامرزی و ترحّم نفرمایی، از زیانکاران خواهم بود.

به نوح (ع) خطاب شد: از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و کسانی که با تویند باد، و (از نسل اینان) گروهی بهم رسند، که به آنان بهره‌ای از دنیا دهیم، امّا بزودی آنان را به عذاب دردناک آخرت کیفر خواهیم کرد» ۱۵۴.

این بخش از سرگذشت نوح (ع) از زمانی است که وی از ایمان آوردن قومش ناامید می‌شود و خدای دانا و حکیم به او خبر می‌دهد که حجّت بر آنان تمام شده و رسالت به آنان رسیده است و دیگر پس از این کسی به او ایمان نخواهد آورد و عذاب الهی قطعا فرا خواهد رسید.

ما در هر قسمت از این آیات شاهد توصیف و تشریح چیزهایی که خداوند آنها را فرستاده است هستیم، در قسمتی از آن به بیان ساختن کشتی توسط نوح (ع) می‌پردازد و نیز استهزای قومش و غافل بودنشان از فردایی که در انتظارشان بود، به تصویر می‌کشد، و آن را به طوری عینی نشان می‌دهد و اگر چه در قالب بهترین داستانهای مصوّر، بیان شده است، امّا شباهتی به خبرهای عادی ندارد.

در قسمت دوّم، خداوند دستور می‌دهد که نوح از محل خطر غرق شدن دور شود، زیرا تنور به جوش آمده و خطر نزدیک شده بود، و من فکر می‌کنم که کشتی به نیروی بخار به حرکت درآمده بود، چرا که حرکت آن پس از جوشش تنور بوده و خدا از این حقیقت بهتر آگاه است، اگر چه عبارت نیز از آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۴

حکایت دارد و نشاندهنده تنوری است که به جوش آمده و بر اثر بخار آن، کشتی به راه افتاده است، و در امواجی مانند کوهها به راه خود ادامه داده است.

این آیات، حادثه را به طور آشکار در ذهن خواننده آنچنان منعکس می‌کند که وهم و خیال را از وی می‌زداید و آن را به صورت مرئی یا نظیر آن جلوه‌گر می‌سازد.

ذکر کلمه موج در این مقام، نشانگر این است که سیل به صورت انبوه و توده بوده است، نه به شکل باران، به طوری که جز کسانی که در کشتی سوار بودند، کس دیگری نجات نیافت.

در قسمت سوّم، شاهد یک امر معنوی هستیم که به شکلی ملموس و محسوس، توصیف شده است، یعنی: مهربانی و دلسوزی پدر نسبت به فرزند خویش، و هنگامی که این عطوفت اوج می‌گیرد، نوح (ع) فرزندش را ندا می‌دهد، به طوری که گویا ما نیز ندای او را می‌شنویم، سپس می‌بینیم که پسر نوح در شرایطی که دچار غرور جوانی و انکار حق بود و خود را نجات یافته از خطر می‌پنداشت، به فراز کوهی می‌رود و امواج خروشان بین او و پدر جدایی می‌افکند. و او را در کام خود فرو می‌برد و آثار مرگ ظاهر می‌شود، پدر با دیدن این صحنه، دلشکسته می‌شود و عطوفت پدری بر او غلبه پیدا می‌کند پس از آن که اهل کشتی و خاندان او- به جز فرزندش- نجات می‌یابند و کشتی باز می‌ایستد و ستمگران نابود می‌شوند، با چشمانی اشکبار و دلی اندوهگین و زبانی

زار رو به سوی خدا می کند و می گوید:

پسرم، از اهل بیت من بود و تو وعده نجات آنان را داده بودی و وعده تو راست است و تو بهترین حکم کنندگانی.

قرآن این صحنه را آن چنان عالی ترسیم می کند که گویا ما صدای ناله پدر را می‌شنویم و در این جاست که خداوند اعلام می کند که پسرش به علّت کفر ورزیدن، در زمره کافران است و اهل نوح (ع) کسانی هستند که به او گرویده‌اند و با وی ستیز نکرده‌اند.

إِنَّهُ لَيسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّى أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۵

در حقیقت عطوفت پدری با امری واجب و حتمی، تصادم پیدا می کنند، و نوح (ع) به تأثیر نیروی عاطفه، آن سخنان را به زبان می‌راند، پس خدا او را به امر واجب و ضروری متوجه می کند البته او از این امر غافل نبود، بلکه به آن توجّه و ایمان و اعتقاد داشت، گرچه به شکل انسانهای عادی، از آن درخواست توبه کرد و گفت:

رَبِّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ ما لَيسَ لِى بِهِ عِلْمٌ وَ إِلَّا تَغْفِرْ لِى وَ تَرْحَمْنِى أَكُنْ مِنَ الْخاسِرِينَ

ترسیم واقعی داستان اصحاب کهف

یکی از بهترین قصه‌های قرآن از نظر ترسیم راستی ماجرا و توصیف حقیقت آن قصّه اصحاب کهف است که به تنهایی نشانگر ترسیم سخن در داستانهای واقعی قرآن است و هر بخشی از آن، حادثه را چنان بیان می کند که گویا آن را می بینیم، نه این که تنها خبری می‌شنویم.

خدای متعال در این زمینه می‌فرماید:

«ای رسول ما آیا پنداری که قصّه اصحاب کهف و رقیم، در برابر این همه آیات قدرت و شگفتیهای حکمت ما، حادثه عجیبی است؟ آنگاه که آن جوانان کهف (از بیم دشمن) در غار کوه پناه بردند، از درگاه خدا مسألت کردند که بار الها تو در حق ما به لطف خود رحمتی عطا فرما و بر ما وسیله رشد و هدایتی کامل مهیّا ساز، پس چند سالی در آن غار زدیم بر گوشهای ایشان، و خوابانیدیم ایشان را (که دیگر چیزی نمی‌شنوند) پس از آن خواب، آنان را برانگیختیم تا معلوم گردانیم کدامیک از آن دو گروه (که در مورد خواب اصحاب کهف اختلاف داشتند) مدّت درنگ در آن غار را بهتر احصا خواهند کرد، ما قصّه آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد:

آنان جوانمردانی بودند که به خدای خود گرویده بودند و ما بر هدایتشان افزودیم و دلهای ایشان را ثبات و قوّت دادیم که آنان (در برابر دقیانوس) قیام کردند و گفتند: خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است و ما هرگز جز خدای یکتا هیچ کس را به خدایی نمی‌خوانیم و گرنه گفتاری دور از حق به زبان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۶

رانده‌ایم.

اینان قوم ما هستند که خدایانی غیر از خدای یگانه برگرفتند، چرا بر این کار دلیل آشکار نمی‌آورند؟ چه ظلمی از این بالاتر که دروغ و افترا بر خدا می‌بندند؟

آنگاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند که: شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان کناره گرفتید باید به غار کوه پناه برید تا خدا از رحمت خود به شما توسعه و گشایش بخشد، و برای شما آنچه را که بدان منفعت گیرید، آماده سازد.

و گردش آفتاب را چنان مشاهده می کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنان بر کنار، و هنگام غروب از جانب چپ ایشان به دور می‌گردید و آنان کاملا از حرارت خورشید در امان بودند، این حکایت از آیات الهی است، هر که را خدا راهنمایی کند او به

راستی هدایت یافته و هر که را گمراه کند، دیگر هرگز برای او یار و یاوری نخواهد بود.

و آنان را بیدار پنداری و حال آنکه در خواب بودند، و ما آنان را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیدیم و سگ آنان دو بازوی خود را بر آستانه در غار گسترده بود، و اگر تو از حال ایشان مطلع شدی، هر آینه روی بگردانی و از هیبت آنان هراسان گردی.

باز ما آنان را از خواب برانگیختیم تا از یکدیگر مدّت زمان خواب خودشان را بپرسند، یکی پرسید: چند مدّت در غار درنگ کردید؟ جواب دادند: درنگ کردیم یک روز یا پاره‌ای از روز. برخی گفتند: پروردگار شما داناتر است که چند مدّت در این جا بودیم، باری شما درهمهاتان را به شهر فرستید تا ببینید کدام طعام پاکیزه‌تر است تا از آن روزی خود را فراهم سازید، و باید دقت و ملاحظه رود به طوری که هیچ کس شما را نشناسد و از کار شما آگاه نشود بروید و برگردید، زیرا اگر بر شما آگاهی و ظفر یابند، شما را یا سنگسار می‌کنند و یا به آیین خودشان برمی‌گردانند، و در آن صورت هرگز روی رستگاری را نخواهید دید.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۷

باز ما مردم شهر را بر احوال آنان آگاه ساختیم تا بدانند وعده خدا (به روز معاد) به حق بوده و ساعت قیامت بدون تردید فرا می‌رسد. و حقیقت داستان اصحاب کهف بر مردم زمانی که ایشان در مورد آنان نزاع می‌کردند معلوم شود.

(و چون اصحاب کهف به خواست خود قبض روح شدند) اهل شهر با یکدیگر گفتند:

بنا نهید بر آن مکان عمارتی، پروردگار ایشان به احوالشان آگاه‌تر است، و کسانی که بر احوال آنان ظفر و اطلاع یافتند، گفتند: البته بر ایشان مسجدی بنا کنیم که در نماز آیند.

بزودی بعضی خواهند گفت که: عدد اصحاب کهف سه نفر بود و چهارمین هم سگ آنها، و برخی دیگر از روی خیالبافی و غیبگویی گویند: عدّه آنان پنج نفر بود و ششمین سگ آنها، و پاره‌ای گویند: هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها، ای رسول ما بگو! خدای من به تعداد آنها آگاهتر است، که بر عدد آنان جز افراد اندکی هیچ کس آگاه نیست، پس تو با اهل کتاب در این باره مجادله نکن، جز آن که هر چه به ظاهر وحی دانستی اظهار کن، و دیگر از کسی از این موضوع نپرس.

ای رسول ما! هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد مگر این که بگویی «ان شاء اللّه» و لحظه‌ای خدا را فراموش نکن و به مردم بگو امید است خدای من مرا به حقایقی بهتر از این قصه هدایت فرماید.

آنان در کهف سیصد درنگ کردند و نه سال بدان افزودند، بگو خدا به زمان اقامت آنان داناتر است که او به همه اسرار غیب آسمانها و زمین محیط است و چه بینا و شنواست! هیچ کس جز او یار و یاور خلق نیست و او هیچ کس را در فرمانروایی با خود شرکت نمی‌دهد» ۱۵۵.

این ماجرای اصحاب کهف و رقیم است و رقیم سنگی است که بر آن داستان اصحاب کهف و پناه بردن آنان به غار نوشته شده است، تا مایه عبرت و دلیل گویایی بر ایمان به معاد و قیامت باشد و آنان که منکر آنند، آن را به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۸

چشمان خود بینند، زیرا خداوند آنان را دوباره زنده کرد، با این که فکر می‌کردند یک روز یا کمتر از آن در خواب بوده‌اند.

این یکی از داستانهای راستین قرآن کریم است که صحنه‌های آن به گونه‌ای ترسیم می‌شود که گویا انسان با دیدگانش آن حوادث را در اسلوب داستانی قرآن مشاهده می‌کند و حقیقت ماجرا را بدون اشتباه و تردید، از آن در می یابد.

صحنه اوّل درباره پناه بردن به غار، توسط جوانانی است که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و خدا هم بر هدایت آنان افزود، آنان از شرک و بت پرستی به سوی یکتاپرستی و قرب به حقّ، گریخته بودند و خدا هم دلهای ایشان را محکم و استوار ساخت و به ایمان به پروردگارشان چنگ زدند و همین سبب آرامش دلهاشان شد، پس خداوند دلهای آنان را با صبر و بردباری محکم ساخت، تا از ایمان خارج نشوند و در برابر حوادث دچار اضطراب و تردید نشوند، و به دنبال آن خداوند به لطف خود، گوشهای

آنان را از شنوایی بازداشت، تا سخنان بیهوده و شرک آلود را نشنوند و وقتی به غار پناه بردند خداوند، از بت پرستی و ظلم بت پرستان رهایشان کرد و در انزوای کامل از مردم قرار گرفتند و دیگر آنانرا نمی‌دیدند و سخنانشان را نمی‌شنیدند، و در پنهانی چون مردگان به سر می‌بردند، امّا در واقع مرده نبودند، آدمی آنها را بیدار می‌پنداشت امّا در حقیقت خفتگانی بیش نبودند.

تمامی این حوادث در ترسیم داستانی قرآن، چنان است که گویا خواننده قرآن آنان را می‌بیند که شتابان به سوی غار می‌روند و به امید رسیدن به رحمت و هدایت حق و دوری از گناهان و شؤون دنیوی، به آنان پناه می‌جویند و خداوند بر هدایت آنان می‌افزاید و آنان را به خواب فرو می‌برد و بیش از سیصد سال به همین حال سپری می‌شود و گروهی می‌پندارند که آنان بیدارند با این که خواب بودند.

صحنه دوّم مربوط به برانگیخته شدن و بیدار شدن آنان می‌باشد که مردم درباره مدتی که اصحاب کهف در غار به سر می‌بردند اختلاف پیدا کردند، در

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۶۹

حالی که در این مدّت نسلهایی گذشته بود و به نقل از قرآن سیصد و نه سال طول کشید، و در این مدّت مردم آنان را بیدار می‌پنداشتند.

و پس از آن درباره مدّتی که ایشان در غار بودند و نیز سبب انتخاب غار برای پناهگاه سخن می‌گوید و ماجرای آنان را پس از آن که به طور خلاصه و فشرده ذکر کرد، به طور مشروح و گسترده بیان می‌دارد و می‌فرماید:

اصحاب کهف از خواب عمیق بیدار شدند در شرایطی که بار دیگر ایمان خود را به خدا و اعتراض به مردمشان را اظهار می‌کردند و درباره آنان می‌گفتند:

«اینان که قوم ما هستند، به جز او خدایانی اختیار کرده‌اند، چرا برای اثبات خدایی آنها دلیل روشنی نمی‌آورند و بخاطر این که آنان خدا پرست بودند مردم از آنان کناره گرفتند» در این بخش، اسلوب قصه گویی قرآن را به شکلی آشکارا مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که چگونه درگیری اصحاب کهف با قومشان و نیز کناره‌گیری آن جوانمردان از ایشان را که امید و ایمان به خدا داشتند، ترسیم می‌کند.

و خلاصه تمامی این بخش به طرز روشن و گویا، چگونگی غار و کسانی را که در آن بودند و سپس خارج شدند، منعکس می‌کند.

صحنه سوّم مربوط به توصیف آنان در حالی که در خواب به سر می‌بردند و تصویر چگونگی غار است که آنان در وسط غار، رو به شمال بودند و خورشید به هنگام طلوع از طرف راست ایشان و به هنگام غروب از طرف چپ آنان می‌تابید ۱۵۶ بنابراین آفتاب و هوا به آنان می‌رسید تا آنان در بهترین جا به سر برند، زیرا خورشید به هنگام برآمدن، خوش سیما و در وقت غروب دل انگیز است و از سویی جریان هوا از جانب دریا به طرف آنان می‌آمد و با نسیم ملایم خود آنان را نوازش می‌داد، در نتیجه با آن که آنان در خواب به سر می‌بردند و مردم آنان را بیدار می‌پنداشتند امّا بهترین اسباب زندگی و ادامه حیات برای ایشان فراهم بود، و کسی که این آیات را بخواند، گویا صحنه حادثه را با چشمان خود می‌بیند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۰

آنان در خواب به خواست و فرمان تکوینی خدا مانند انسانهای بیدار زنده، به پهلوی راست و چپ می‌گردیدند.

وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ قرآن کریم تمام ویژگیهای مکانی حادثه و یاران کهف و سگ نگهبانشان را- که در میان کوهی که غار در آن جا بود و در آستانه در غار، به سر می‌برده- به طرزی گویا و عینی ترسیم می‌کند و این اعجاز کلام اللّه مجید است.

و به نقل از قرآن اگر کسی از آن مکان اطلاع پیدا می‌کرد هراسان از آن جا می‌گریخت.
صحنه چهارم را قرآن- که تمامی قصه‌های آن راست و بدون تردید است- توصیف می‌کند و آن بیدار شدن آنان پس از خواب طولانی است، اینک آنها نظاره گر زندگی ضعیف و پست دنیوی هستند که تا این زمان بر اثر خواب از آن بی‌خبر بودند، نخستین پرسشی که به خاطرشان آمد این بود که چقدر خواب آنان طول کشیده است؟ این سؤال را یک نفر از آنان مطرح کرد، گویا همه آنان در پاسخ متّفق بودند که یک روز تمام یا کمتر از یک روز در خواب به سر برده بودند، امّا طبق معمول به این بسنده نکردند و گویا درک کرده بودند که مدّت بیشتری در خواب بوده‌اند، از اینرو گفتند: «پروردگار شما به این مطلب آگاهتر است».
در این جا می‌بینیم که آنان برای ادامه زندگی به دنبال روزی می‌روند و با پولهای نقره‌ای که مربوط به سیصد و نه سال قبل بود به بازار می‌روند تا حقیقت امر بر مردم روشن شود، و چون مانند سایر مؤمنان اهل مدارا بودند از فرستاده خود خواستند که با مدارا و گذشت چیزی بخرد و کسی از کار آنان آگاه نشود تا مبادا وسیله اذیت و آزارشان فراهم بشود و مردم پی به ماجرای آنان ببرند.
امّا خدا می‌خواست که به این وسیله واقعیت روشن شود و زندگی و خواب آنان در غار، دلیل عینی و آشکار بر اثبات معاد و قیامت باشد. از اینرو فرمود:
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۱
«بدین سان مردم را به حالشان آگاه کردیم تا بدانند که وعده خدا راست است و در بودن قیامت تردیدی نیست، آنگاه درباره آنان با یکدیگر به گفتگو پرداختند و گفتند: بر روی آنها بنایی برآورید- پروردگارشان آگاهتر است- و آنان که بر حالشان آگاهتر شده بودند، گفتند: در این جا مسجدی بنا می‌کنیم».
اینها همه صحنه‌هایی در داستان است که گویا انسان حوادث آن را در قصه‌های واقعی و محکم قرآن با دیدگان خود می‌بیند.

تنوّع سخن و گوناگونی تعبیرات قرآن

یکی از نشانه‌های بلاغت فوق العاده و بی‌نظیر قرآن، تصریف و گوناگونی الفاظ و معانی آن در تمام رشته‌های سخن می‌باشد و ما به این حقیقت در ابتدای سخن درباره تصریف و تنوّع کلام در قرآن، اشاره کردیم.
الفاظ قرآن و بالتّبع معانی آن نیز، از تصریف سخن و گوناگونی کلام برخوردارند، زیرا الفاظ مترادف در قرآن وجود ندارد و هیچ گاه دو لفظ در آن، پس از دقّت و تأمّل، دارای یک معنا نیستند، و همچنین هیچ اسلوبی در قرآن مرادف با اسلوب دیگر نیست، گرچه بدوا دو معنی، یکی به نظر برسد امّا پس از دقّت در نکات بیانی که الفاظ بدان اشاره دارد، آن دو را مختلف و غیر مرادف می‌یابیم.
و اساسا کوچکترین تغییر در تعبیرات قرآن سبب می‌شود و عبارت که درباره یک موضوع بحث می‌کنند از نظر معنی و مقصود و نکات سخنوری، با یکدیگر متفاوت و مختلف باشند، حتی وقفها و فواصل با آهنگهای گوناگون خود، عامل گوناگونی معنی و مقصود در دو عبارتی می‌شود که درباره یک موضوعند. و هر آهنگی که در قرآن با آهنگ دیگر متفاوت باشد معنای خاصّ خود را دارد، اگر چه هر دو مربوط به یک موضوع باشند.

استفهام و نفی

بی‌تردید نفی مجرّد و نفی به روش استفهام، هر دو بر اصل نفی، دلالت
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۲
دارند، امّا نفی به روش استفهام دلالت بیشتری بر معنای نفی دارد، بدان جهت که معنای این گونه نفی این است که شنونده از نفی،

آگاه است، بنابر این گوینده نفی می‌کند و شنونده اقرار به نفی.

برای نمونه، سخن خداوند را در ردّ ادّعای مشرکان مبنی بر این که خداوند برخی از طعامها را حرام کرده است، بخوانید:

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ «... ای پیامبر! به آنان بگو آیا شما بر این سخن مدرک قطعی دارید تا ارائه دهید؟ شما پیروی جز از گمان نمی‌کنید و جز به گزافه و دروغ سخن نمی‌گویید، بگو برای خدا حجّت بالغه است، پس اگر می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد، بگو: گواهان خود را بر این که خدا اینها را حرام کرده است بیاورید، پس هر گاه گواهی دادند، تو به آنان گواهی مده و پیروی از خواسته‌های آنان مکن آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و از خدای خود به سوی بتان باز می‌گردند» ۱۵۷.

بی‌تردید در این جا نفی به صورت استفهام دو مزیّت دارد، یکی این که به آنان هشدار می‌دهد پیش از آن که به مطلبی اعتقاد و ایمان پیدا کنند باید دلیلی را که موجب قطع و یقین آنان می‌شود بشناسند تا از روی جهل، نسبتی به خدا ندهند و دیگر این که استفهام، آنان را وادار می‌کند که خود، اقرار به نفی کنند.

از این گذشته سیاق کلام، در بردارنده توبیخ و سرزنش به آنان است، زیرا افکار و اندیشه‌هایشان از امور باطل و غیر واقعی سرچشمه می‌گیرد.

علمای بلاغت از این گونه استفهامی که مقصود از آن نفی است، تعبیر به «استفهام انکاری» می‌کنند، زیرا متکلم، وقوع مطلب مورد سؤال را نفی و انکار می‌کند، استفهام انکاری نوع دیگر هم دارد که به آن «انکار واقع» گویند که در حقیقت متکلّم، مخاطب را به سبب کاری که از او سرزده است،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۳

سرزنش و توبیخ می‌کند و این که آن کار واقعیت ندارد، نظیر این آیه:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ «ای پیامبر! بگو: چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای حلال و پاکیزه را، حرام کرده است؟ ...» ۱۵۸.

این آیه کار مشرکان را ردّ و انکار می‌کند، و انکار واقع، نوعی توبیخ است، زیرا مشرکان برهنه طواف کردن را واجب می‌دانستند و «بحیره» و «سایبه» و «وصیله» و «حام» را حرام می‌شمردند، و خداوند سبحان این تحریم آنان را به صورت استفهام، نفی می‌کند، و این گونه نفی، دارای مبالغه است، زیرا به این اشاره دارد که این گونه تحریم از هیچ عاقلی روا نیست و این عمل ذاتا غیر معقول است، چه این که معنای آیه این است که:

هیچکس آرایش و زینت الهی را- یعنی لباسی که انسان را می‌پوشاند- حرام نمی‌داند و هیچ کس روزیهای پاکیزه و حلال را که نه ذاتا پلیدند و نه مورد استفاده چنین دارند، ممنوع نمی‌کند، و خداوند جز به اموری که هماهنگ فطرتند فرمان نمی‌دهد، از اینرو در آیه بعد می‌فرماید:

قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ «بگو: خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاری و ستم به ناحق و شرک به خدا را که بر آن هیچ دلیلی وجود ندارد و این که چیزی را که نمی‌دانید از روی جهل به خدا نسبت می‌دهید، همه را حرام کرده است». ۱۵۹

خداوند سبحان در آیات پیشین می‌فرماید:

قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکَمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ «بگو ای رسول، پروردگار من شما را به عدل و درستی امر کرده و نیز فرموده است در هر عبادت روی به حضرت او آورید و خدا را از سر اخلاص

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۴

بخوانید، چنان که شما را در اول آفرید و دیگر بار به رسول او باز آیید، گروهی به راه راست هدایت و گروهی ثابت در گمراهی شدند، چون خدا را گذارده، شیاطین را به دوستی برگزیدند و گمان می‌کردند که هدایت یافته‌اند، ای فرزندان آدم زیورهای خود را در هر مسجدی (در مقام عبادت) به خود برگیرید و از نعمتهای خدا بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد» ۱۶۰.

«عبد القاهر» در کتاب «دلائل الاعجاز» در وجه تسمیه «استفهام انکاری»- چه به معنای نفی و انکار وقوع و چه به معنای انکار واقع- می‌گوید:

«باید دانست که گرچه ما این نوع استفهام را به «انکار به نفی» تفسیر می کنیم، امّا در حقیقت برای آن است که واقعیت برای شنونده آشکار شود و به خود آید و از کار خویش شرمنده شود و باز گردد و پاسخ مسأله را بداند، زیرا او ادّعا می‌کند که کار غیر مقدور را می‌تواند انجام دهد، و وقتی بر این ادّعا پافشاری می‌کند، به او گفته می‌شود: «انجام بده» و این سخن، او را رسوا می‌سازد، و یا این که قصد انجام کار ناشایستی دارد، پس اگر به حقیقت آن برسد متنبّه می‌شود و به خطای خویش پی می‌برد و یا او وجود کاری را ممکن می داند که همانند آن ممکن نیست، پس اگر بر این اندیشه پایدار بماند، به او گفته می‌شود که: به ما نشان بده، در کجا و در چه حال چنین چیزی واقع شده است و شاهد آور که در چه وقت وجود گرفته است؟ این گونه استفهام برای رد و انکار است مثل این که می‌گویند: «آیا می‌توانی به آسمان پرواز کنی؟ آیا توان داری که کوهها را از جا برکنی؟ آیا قدرت داری که از مقدرات جلوگیری کنی؟».

مفاد کلام «عبد القاهر» این است که اگر انکار برای نفی وقوع امری باشد، معنایش این است که آن امر واقع نشده است، و ممکن نیست که وجود بگیرد، بنابر این تأکید در نفی است، زیرا تنها نفی فعل نیست، بلکه علاوه بر نفی فعل، می‌فهمانند که آن فعل سزاوار و ممکن نیست که واقع شود، ولی اگر فعل واقع

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۵

شده باشد، معنای انکار، توبیخ و ملامت بر وقوع آن است، همان طور که در آیه شریفه:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ مشاهده کردید.

به هر حال متکلم در هر نوع از انکار، شنونده (فاعل) را وادار می‌کند که به نفی یا اثبات چیزی که بر آن مستحقّ توبیخ شده است، اقرار کند.

نوع دیگر از استفهام در قرآن، استفهام برای بیان استحاله و امکان ناپذیری فعل است و این معنا شبیه انکار وقوع و در حدّی است که احتمال آن را غیر معقول می‌کند، مانند آیه شریفه أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ ....

«ای رسول ما، آیا تو این کران را سخنی می‌توانی بفهمانی یا این کوران را هدایت توانی کرد؟ ...». ۱۶۱ یعنی: آیا می‌توانی برای آنان دیدگانی که با آن حقایق را ببینند، بیافرینی؟ ...».

این آیه علاوه بر استفهام انکاری، دارای استعاره تمثیلی نیز هست، زیرا اینان تشبیه به کری کرده است که نمی‌شنود و یا در گوش خود چیزی فرو برده است، تا نشنود و به کسی که دیده خود را از دست داده است، و هر که انتظار هدایت آنان را داشته باشد مثل

کسی است که از کر انتظار شنیدن و از کور انتظار دیدن داشته باشد.

بنابر این استفهام در این جا برای بیان استحاله و عدم وقوع موضوع سؤال است.

و از همین نوع استفهام آن است که در قرآن درباره کافرانی آمده است که می‌پندارند فقرا و بی‌بضاعتها نمی‌توانند نخستین هدایت یافتگان باشند، زیرا گمان می‌کنند که فضیلت و برتری، بستگی به وسعت رزق و کثرت مال دارد، نه به تقوی و شتاب درکارهای نیک! خداوند در این باره می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا «و این گونه ما برخی را به برخی دیگر (فقرا را به اغنیا) آزمودیم، تا آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۶

که بگویند: آیا این فقیران را خدا در میان ما برتری داد؟ ...» ۱۶۲.

بنابر این استفهام بر طبق نظر آنان این است که خداوند کسی را بر آنان برتری نداده است، و این پندار باطل از قیاس باطلی سرچشمه می‌گرفت، زیرا آنان فضیلت و برتری را با عوامل مادّی (پول و ثروت) مقیاس می‌گرفتند، در حالی که معیار صحیح برای آن، تقوا و شتاب در کارهای خیر است.

استفهام دیگری که بیانگر غیر ممکن بودن پاسخ آن است، فرمان خدا به پیامبرش در این آیه است:

قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُنا وَ لا یَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلی أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللَّهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرانَ لَهُ أَصْحابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنا قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ «بگو ای پیامبر! آیا ما خدا را رها کنیم و چیزی را که هیچ سود و زیانی برای ما ندارد به خدایی بخوانیم و باز به خوی جاهلیت بعد از آن که خدا ما را هدایت کرد برگردیم، تا مانند کسی که فریب شیطان او را در زمین سرگردان ساخته است، شویم، این شخص یارانی دارد که او را به راه راست می‌خوانند و می گویند به جانب ما بیا، بگو: تنها هدایت خدا، هدایت واقعی است و ما مأموریم که تسلیم فرمان خدای جهان باشیم». ۱۶۳.

این آیه به وضوح بر استحاله این مطلب که پیامبر (ص) معبودی غیر از خدا را، بخواند دلالت دارد و این که حال افرادی که غیر خدا را می‌پرستند مانند حال کسی است که در بیابان، به راه افتاده است و شیطان فریاد زنان او را به سوی خود فرا می‌خواند و او به دنبال ندای شیطان در بیابان فقر دچار گمراهی می شود و به ندای یارانی که او را به راه راست فرا می‌خوانند، پاسخ نمی‌دهد، چرا که فریب شیطان و راه باطل بر او چیره شده است.

و از نوع استفهامی که غیر قابل تغییر است آن چیزی است که بر زبان ابراهیم (ع)- به هنگامی که قومش به منظور ردّ گفتار او با وی به مجادله پرداختند- جاری شده است. خداوند می‌فرماید:

وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ «قوم ابراهیم (ع) با او به بحث و جدل پرداختند، ابراهیم (ع) گفت: آیا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۷

با من مجادله می‌کنید با این که خدا مرا هدایت کرده است» ۱۶۴.

و نیز از نوع استفهامی که دلالت بر استحاله موضوع آن دارد، آیه‌ای است که بیانگر خطاب خداوند در قیامت، به عیسی بن مریم (ع) دارد و می‌فرماید:

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ‏ءٍ شَهِیدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ

فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «زمانی که خدا به عیسی بن مریم (ع) گوید: آیا تو مردم را گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر به غیر از خدای عالم اختیار کنید؟ عیسی (ع) گفت:

خدایا تو از (هر گونه نقص) منزهی، هرگز مرا نرسد که چنین سخنی به ناحق گویم و چنانچه گفته بودم تو آگاه می‌شدی که تو از ضمیر من آگاهی و من از سرّ تو بی‌خبرم که تو البته به اسرار جهان بسیار دانایی، من به آنان چیزی جز آنچه مرا بدان امر کردی، نگفتم، که خدای یکتا را بپرستید که پروردگار من و شماست و تا من در میان آنان بودم، تو خود بر آنان گواه بودی، و چون مرا قبض روح کردی، باز خود نگهبان آنان بودی، و تو بر همه چیز شاهدی، اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تویند و اگر بر آنان ببخشی باز تو بی‌همتا و حکیمی» ۱۶۵.

در این جا، از گفتگویی که بین خداوند و عیسی بن مریم (ع) در روز قیامت انجام خواهد شد (همان طور که خداوند به ما اطلاع داده است) پی می‌بریم که استفهام در این آیه شریفه بیانگر این است که: امکان ندارد عیسی (ع) به مردم بگوید که شما، من و مادرم را به عنوان دو خدا بپرستید، از اینرو در پاسخ، به بیان همین نکته پرداخته است که: نباید و نشاید که چنین سخنی از ناحیه بنده و فرستاده خدا، عیسی (ع) باشد.

نوعی دیگر از استفهام در قرآن، استفهام به معنای افحام و ردّ کردن خصم با دلیل است، نظیر این آیه شریفه:

وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۸

يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ «یهود و نصاری گویند: ما پسران خدا و دوستان اوییم، به آنان بگو: پس چرا خدا شما را به گناهانتان عذاب می‌کند؟ پس شما از آنچه خدا آفریده بشری بیش نیستید، او هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب خواهد کرد که آسمانها و زمین و هر چه بین آنهاست همه از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست» ۱۶۶.

استفهام در این آیه علاوه بر این که دلالت بر ردّ سخن آنان دارد، دو دلالت دیگر نیز دارد، نخست اعلام می‌دارد که آنان در برابر کارهای بد و گناهان و ستمگریهاشان، مؤاخذه و عذاب خواهند شد و دوّم این که در برابر عمل نیک، پاداش و ثواب داده می‌شود و در برابر کار بد، عقاب و عذاب، و هر که غیر این بگوید، سخن باطلی گفته‌ست، و چگونه آنان ادّعای دوستی با خدا دارند و خود را به منزله فرزند او می‌دانند، در حالی که نافرمانی او را می‌کنند و در زمین فساد را رواج می‌دهند! پس این استفهام علاوه بر ردّ و انکار، در بردارنده معانی بلندی است که گناهکاران را تهدید می‌کند و فرمانبرداران را مژده و بشارت می‌دهد.

و گاهی استفهام انکاری در قرآن برای ردّ و ابطال برابری و مساوات ناروا بین خیر اندک و خیر زیاد است، مانند آیه شریفه:

أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «آیا رتبه آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را با مقام آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است، برابر می‌دانید؟ هرگز نزد خدا برابر نیستند و خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد» ۱۶۷.

قریش برای سقایت و خدمت در مسجد الحرام با یکدیگر به رقابت می پرداختند و اگر نیاز به تعمیر داشت، برای این کار نیز بر یکدیگر پیشی می گرفتند و می‌پنداشتند که این سبب برتری آنان- گرچه مشرک باشند- بر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۷۹

سایر مردم خواهد شد، خداوند سبحان در مقام ردّ این عقیده می‌فرماید:

ایمان به خدا و پیامبر و پیکار و جانبازی در راه او و یاری حق، برابر با سقایت و نگهبانی و تعمیر نیست، اگر چه اینها برای خانه کعبه‌ای باشد که جای بازگشت مردم و محلّ امن است، پس ایمان و عملی که در جهت نفع مردم و حمایت و طرفداری از حق

باشد، از ارزش والایی برخوردار است.

این حقیقت را خداوند، در قالب استفهام انکاری بیان کرده است، تا علاوه بر ردّ این تساوی ناعادلانه و توبیخ آنان، باطل را رسوا و حق را تثبیت کند و درجه ایمان و جهاد را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهد.

نوع دیگری از استفهام در قرآن نیز وجود دارد که گاهی مشرکانی که ایمان به خدا و قیامت ندارند، حقیقتی را که نزد آنان محال است و آن را بعید می‌دانند به صورت استفهام مطرح می‌کنند، مانند این آیه:

وَ قالُوا أَ إِذا كُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً «آنان گفتند: آیا چون ما استخوان پوسیده شویم باز روزی از نو زنده و برانگیخته خواهیم شد؟ ای رسول ما بگو: شما سنگ باشید یا آهن، یا خلقی سخت‌تر از سنگ و آهن (باز به امر خدا زنده می‌شوید) پس به زودی خواهند گفت: چه کسی ما را زنده می‌کند؟ بگو: همان خدایی که اوّل بار شما را آفرید آنگاه آنها (از روی استهزا) سرهای خود را بجنبانند و بگویند: پس این وعده کی خواهد بود؟ بگو: این حادثه از حوادث نزدیک باشد» ۱۶۸.

نمونه دیگر این نوع استفهام در سوره رعد بیان شده است:

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ «اگر تو در شگفت می‌آیی، شگفت سخن ایشان است که می‌گویند: آیا ما چون خاک شدیم باز از نو آفریده خواهیم شد، اینان هستند که به خدای خود کافر شدند و هم اینان زنجیرهای قهر و عذاب بر گردن خود نهادند و هم اینان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۰

اصحاب دوزخ و در آن همواره معذبند» ۱۶۹.

این استفهامها، از نوع استفهام انکاری است و چنان که دیدیم مشرکان، زنده شدن پس از مرگ را منکر شدند و آن را فی حد ذاته محال و بعید دانستند و برای تقویت ادّعای خود حال مردگان را توصیف می‌کردند که بدنهای آنان زیر و رو شده و به استخوان ریزه تبدیل شده‌اند، و می‌پنداشتند که این توصیف، انکار و تبعید قیامت و برانگیخته شدن را توجیه می‌کند، و با شگفتی می‌پرسیدند: چه کسی این مردگان را از گورهای‌شان برمی‌انگیزاند؟

و در آخرین آیه‌ای که قراءت کردیم خداوند می‌فرماید: جای تعجّب در سخنان آنان است که قیامت و زنده شدن مردگان را انکار می‌کنند، امّا پذیرفتن آن شگفتی ندارد، زیرا آن، فلسفه هستی است و انسانها عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، و اگر آفرینش نخست، عجیب نیست، زنده شدن دوباره نیز جای تعجّب ندارد.

در تمام مثالهایی که تاکنون در مورد استفهام ذکر کردیم، تصریف و گوناگونی سخن و نوآوری به چشم می‌خورد، و اگر نفی، استغراب، تعجّب، استنکار و توبیخ به یک شکل و یک زبان بیان می‌شد، دیگر تنوّع تعبیر و گوناگونی کلام که نقطه امتیاز هر سخنی است وجود نداشت، آن هم در بلیغ‌ترین سخنی که تاکنون انسان دیده است، چرا که آن از سوی خدای حکیم و ستوده فرستاده شده است، و هیچ نوع باطلی در آن راه ندارد و دارای ترتیب و اسلوبی نو، شگفت و بی‌نظیر است و به قول ولید کافر: «بالاتر از هر سخنی است و سخنی از آن برتر نیست و دارای میوه‌های بارور و زیبایی همیشگی است».

نوع دیگر استفهام، «استفهام تقریری» است یعنی وقوع امر انجام گرفته را مورد تأکید قرار می‌دهد و این در جایی است که کار انجام شده به دلیل این که نه مؤمنان آن را مرتکب می‌شوند و نه فطرت سالم آن را روا می‌داند و نه اخلاق حکیمانه آن را می‌پسندد، به نظر عجیب و غیر قابل تحقق باشد.

مانند سوره ماعون:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۱

أَ رَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ وَ يَمْنَعُونَ الْماعُونَ «آيا ديدى آن كس (وليد بن مغيره) را كه روز جزا را انكار مى‌كرد؟ اين همان مرد است كه يتيم را به جفا از خود مى‌راند و كسى را بر اطعام مسكين ترغيب نمى كند، پس واى بر آن نماز گزاران كه از نمازشان غفلت دارند آنان كه در كارهاى‌شان ريا مى‌كنند و زكات و احسان را از فقيران باز مى‌دارند».

اين استفهام تقريرى، رؤيت آگاهانه و شناخت پيامبر (ص) را تأكيد و تثبيت مى‌كند، زيرا معناى «أرايت»، «لقد رأيت الذين يكذبون بالدين» است و ذكر عبارت در قالب استفهام براى تأكيد شناخت كسانى است كه داراى اين صفات عجيب و بهم پيوسته هستند آن چنان كه گويا از يكديگر جدا نمى شوند و باهمند، پس تكذيب و اعتقاد نداشتن به روز جزا، وصف كسانى است كه ايمان به حق و راستى ندارند و در پرتو آن به هدايت دست نيافته‌اند و خوى آنان، گريز از مردم است و به ضعيف و زير دست رحم نمى كنند و يتيم را با خوارى و درشتى از خود مى‌رانند و از هر نوع كمكى جلوگيرى مى‌كنند، زيرا زكات و انفاق، كمكى است از سوى ثروتمندان به بيچارگان، و نيز دلهاشان، حتى در حال نماز نزديك به خدا و به ياد او نيست، و نمازشان مايه عذاب و سبب دورى آنان از خداست نه نزديك شدن به او، و در كارهاى‌شان ريا و خودنمايى مى كنند و ريا، شرك پنهان است پس صدقه و روزه ريايى، شرك به خداست.

استفهام در اين آيه تنها براى تقرير نيست، زيرا مفاد آن اين است كه مثلا مخاطب از رؤيت و شناخت، سؤال كرده و متكلم بدان پاسخ مثبت داده است، بنابراين علاوه بر تقرير و تأكيد، تصديق و گواهى متكلّم را نيز به همراه دارد، و اضافه بر آن، اشاره به صفات پست و زشت اين منكران روز جزا دارد يعنى:

راندن يتيم، باز داشتن حق مسكين، نماز از روى غفلت، ريا و خودنمايى و بازدارى از هر نوع كمك واقعى.

نمونه ديگر استفهام تقريرى كه آدمى را متوجّه حقايقى كه بدان اشاره دارد مى كند، اين آيات است:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۲

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ «بگو اى پيامبر اگر خدا گوش و چشمهاى شما را گرفت و مهر بر دلهاى شما نهاد، آيا غير خدا، خدايى هست كه اين نعمتها به شما باز گرداند، بنگر ما چگونه آيات خود را گوناگون و متنوّع بيان مى‌داريم باز آنان روى مى گردانند، بگو: چه خواهيد كرد اگر عذاب خدا شما را ناگهان، يا آشكار در رسد آيا كسى جز ستمكاران هلاك خواهد شد» ۱۷۰.

اين آيات در بردارنده چند استفهام است كه نخستين آن، استفهام تقريرى است يعنى تقرير و تأكيد رؤيت و شناختى كه گويا از آن سؤال شده باشد و آنان پاسخ مثبت بدان داده باشند، بنابراين، تقرير با بهترين و برترين دليل يعنى اقرار و تصديق، همراه است و استفهام دوّم يعنى:

إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ در جاى استفهام نخست يعنى: «قل أرايتم» بوده و از نوع استفهام انكارى محسوب مى‌شود يعنى: خدايى به جز «اللّه» وجود ندارد تا آن نعمتها را به شما باز دهد، بنابر اين علاوه بر نفى و انكار، در بردارنده اقرار و تصديق از سوى شنوندگان است به اين كه خدايى جز او نيست و اظهار شگفتى از كسانى كه اين حقيقت را نمى‌پذيرند، لذا اين خود به جاى دليل و برهان است.

استفهام سوّم در آيه عبارت است از جمله:

انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ اين استفهام، استفهام توجيهى، تنبيهى و تقريرى نام دارد كه نظراتشان را به دلايل

گوناگون و آیات متنوع و روشن قرآن، یا آیات مختلف الهی در پهنه هستی، جلب می کند، و تصوّر و دریافت این آیات جز با فراخواندن به دقت و نظر در آنها، امکان پذیر نیست این فراخوانی در قالب استفهام بیان شده است و در بردارنده حال مشرکان از نظر نپذیرفتن و ردّ حقیقت است، زیرا آنان با این همه تنوع و نو آوری آیات که نظرها را به سوی خود جلب می کند، باز به خاطر لجاجت و ناسپاسی و دشمنی با حق، از آن اعراض می کنند و این آیات به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۳

عنوان یک اندیشه و پدیده نو و حیاتی- که اندیشه‌ها و افکار را متوجّه خود می سازد- بر جانشان نمی نشیند، چرا که آنان کوردل و از حقیقت روی گردانند بنابراین تنوّع سخن و تجدید اسلوب و ارائه راههای گوناگون، در اندیشه‌هاشان تأثیری ندارد و نمی‌توان سخن راست را به ناشنوایان اعراضگر تفهیم کرد.

در این جا استفهام تقریری دیگری وجود دارد که از ویژگیهای قرآن است و من این سبک استفهام را در کمتر جایی در غیر قرآن برخورد کرده‌ام! خدای سبحان می‌فرماید:

أ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ در اساليب عرب، تعبير به «أرايتكم» براى استفهام رايج نيست، در اين كلمه دو خطاب گرد آمده است: يكى «تاى مفتوح» كه خطاب به مفرد، يعنى پيامبر (ص) است و ديگرى «كم» كه خطاب به جمع است در نتيجه، اين استفهام هم تقرير و تثبيت رؤيت پيامبر (ص) است و هم رؤيت همه مخاطبان قرآن، و بايد اين دو خطاب در اين جا گرد مى‌آمدند، تا با خطاب به رسول اللّه (ص) واقع (يعنى علم آن حضرت) ثابت و پا برجا شود و با خطاب به مردم حقيقت ديگرى براى همه مردم استوار گردد كه: عذاب خدا ناگهانى در پنهان يا آشكارا در روز روشن فرا مى‌رسد كه جز ستمكاران كسى را نابود نخواهد كرد.

در اين جا تذكّر دو موضوع لازم است:

اوّل: «زمخشرى» و افرادى چون «بيضاوى» كه از وى پيروى كرده، گفته‌اند: «كاف» در «أرايتكم» ضمير نيست، بلكه حرفى است مبنى و براى تأكيد خطاب، و محلّى از اعراب ندارد، و دليلشان اين است كه «رأى» در اين جا دو مفعول دارد و نيازى نيست كه به دنبال مفعول ديگر برويم و براى اين جهت «كاف» را ضمير فرض كنيم.

ولى به نظر ما «كاف» حرفى زايد و براى تأكيد كلام نيست، بلكه اسم است به معناى «انفسكم» و تأويل كلام اين است: «أرايت انفسكم» و به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۴

صورت جمع آورده شده است تا همه مردم و همه مخاطبان را در بر گيرد، بنابراين مفاد آيه چنين است:

«آيا ديدى اى پيامبر مردم را در حالى كه در معرض عذاب فراگير الهى يا عذاب ويژه ستمكاران قرار گرفتند، ستمكارانى كه بر خودشان و بر مردم و بر عقل ستم روا داشتند و گمراه شدند و بسيارى را گمراه كردند و در زمين به فساد پرداختند و خداوند فساد را دوست ندارد».

دوّم: سخن خداى متعال «هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ» استفهام انكارى است يعنى: انكار واقع، و مقصود اين است كه: هلاك نمى‌شوند مگر ستمگران، و آوردن صفت (ظالمون) در آيه، نشانه علّت استحقاق هلاكت و نابودى آنهاست يعنى: به خاطر ظلم و ستمگرى‌شان، هلاك شدند و اين ذكر سبب، تأكيد نفى مى‌باشد.

در جاى ديگر از قرآن نيز اين گونه استفهام كه «تاى خطاب» و «كاف» در كنار هم قرار دارند وجود دارد، با اين تفاوت كه هر دو مفرد به كار رفته‌اند، خداوند مى‌فرمايد:

أ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِى كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُكُمْ

جَزاءً مَوْفُوراً «ابلیس به خدا گفت: مرا بگو آیا این آدم خاکی را بر من فضیلت و برتری دادی؟ اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی، و بر همه فرزندان آدم- به جز اندکی- چیره می‌شوم و آنان را از بیخ و بن می‌کنم، خدا به او گفت: دور شو! پس هر که از آنان تو را پیروی کند، با تو به دوزخ که، پاداش کامل شماست کیفر خواهد شد» ۱۷۱.

خداوند سبحان در این جا سخنان ابلیس را که با خدا گفتگو می‌کرد نقل می کند، و استفهام برای تقریر و تثبیت واقع است نه نفی آن، و «کاف» بنابر قول «زمخشری» برای تأکید بیشتر به کار رفته است، ما نیز همین قول را در این جا انتخاب می‌کنیم، زیرا «تاء» و «کاف» هر دو مفردند، در نتیجه مؤکّد (کاف) و مؤکّد (تاء) از نظر افراد و جمع، با هم موافقند، ولی در

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۵

استفهام قبلی در سوره انعام این توافق وجود نداشت، از اینرو تأکید در آن، بعید به نظر می‌رسید.

به هر حال این نوع تعبیر، تجدید اسلوب و گوناگونی سخن محسوب می شود، و در آیات مورد بحث، خداوند، خوی پلید ابلیس را یادآور می‌شود که بخاطر برتری و فضیلت آدم بر او، تصمیم به نابودی فرزندان وی- جز اندکی از آنان- گرفت، و این عمل ناشی از «غرور» و خود بینی شیطان بود، و هر که شیطان در دل او جای گیرد نیز همین گونه خواهد بود.

قرآن کریم نظیر این سخن ابلیس را در سوره «ص» نقل می‌کند که گفت:

فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ «به عزت و جلالت سوگند که همه مردم- به جز بندگان خالصت- را از راه بدر خواهم کرد» ۱۷۲.

قابل توّجه است که این گونه استفهام که «رأی» با دو ضمیر خطاب و یا بنابر قول زمخشری ضمیر خطاب و حرف خطاب در یک جمله به کار رفته است، استعمال ویژه قرآن است که من پیش از قرآن چنین استعمالی را زیاد ندیده‌ام، و این تعبیر به شکلی کاملا رسا، در بردارنده معنای استنکار یا تنبّه و یا تعجّب می باشد و این از اسرار اعجاز قرآن است و این که علم بیان و بلاغت قرآن پیش از نزول آن، در نزد عرب وجود نداشته است.

استفهام گاهی برای تسویه و اعلام برابری بین دو امر است و هدف از آن، بیان وحدت نتیجه و غرض آن دو می‌باشد مانند آیه شریفه:

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ «آنان که کافر شدند چه بترسانی آنان را و چه نترسانی یکسان است و ایمان نخواهند آورد» ۱۷۳.

حرف استفهام در این آیه نه برای استفهام حقیقی است و نه برای انکار و نه برای تعجب و نه برای معانی دیگری که یاد آور شدیم، بلکه برای تأکید انکار و لجاجت کافران است که چون دلهاشان پر از کفر و انکارست، حق و راستی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۶

هر چند با دلایل آشکار بیان شود در دل آنها راه ندارد.

از همین نوع استفهام در این آیه شریفه است:

سَواءٌ عَلَیْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحِیصٍ « (اهل جهنم گویند: اینک) هر چه بی تابی و التماس کنیم یا صبر و بردباری، یکسان است، و راه فراری از عذاب نداریم» ۱۷۴.

یعنی: ناشکیبایی و بردباری، در نتیجه و نهایت یکسانند، زیرا چیزی که راه گریز ندارد، صبر و جزع در آن فرقی ندارد، اگر چه صبر فی الجمله بهتر است، زیرا مایه آرامش و رضایت است، چنان که رسول اکرم (ص) فرمود:

«ان صبرتم اجرتم و ان جزعتم وزرتم».

«اگر صبر پیشه کنید، پاداش می‌گیرید و اگر بی تابی کنید، مرتکب گناه شده‌اید».

گاهی الف استفهام برای تردید ظاهری این دو امر است- نه این که دو امر در نتیجه یکسان باشند- و عقل یکی از آن دو را برگزیند و تصدیق کند، نظیر این آیه:

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها «آیا آفرینش شما انسانها سخت‌تر است یا بنای آسمان بلند که خداوند سقف آن را بس بلند و در کمال زیبایی استوار ساخت و شامش را تیره و روزش را روشن ساخت؟» ۱۷۵.

این استفهام برای تسویه و اعلام برابری بین دو امر از نظر حکم یا نتیجه و یا هدف نیست، بلکه به صورت تردید ذکر شده است، و عقل یکی را اثبات می کند و دیگری را با دلیل عقلی یا حسّی ردّ می کند، و بدون تردید آن که آفرینش سخت‌تری دارد- یعنی آسمان با ویژگیهایش- بزرگتر، استوارتر، و دارای تأثیری بیشتر است، بنابراین اگر خدای سبحان، فرمانروای آسمانها و زمین و جنبندگانی که در بین آنها و در خود آنهاست، می باشد. پس او بر هر چه بخواهد تواناست.

مفاد این کلام از دو بخش تشکیل شده است، یکی حکم سلبی و آن این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۷

که: انسان خلقتش از همه موجودات محکمتر نیست و دیگر حکم ایجابی، و آن عبارت است از: بیان سلطنت و فرمانروایی خدای سبحان و قاهر که برتر از هر چیز است.

هدف همیشگی این نوع استفهام: وادار کردن بر داوری و حکم صحیح است، پس دلالتی بر تسویه ندارد، بلکه نشانه دو گانگی حکم است، و این که مخاطبان سخن حق و راست بگویند، یا اگر هم سخن نمی گویند به آن معتقد باشند و یا اگر اعتقاد هم ندارند و گمراهند لااقل خاموش شوند، زیرا این خود استدلال حکم است.

نمونه دیگر از این نوع استفهام، آیات زیر است:

أَ فَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي ما لا تَعْلَمُونَ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولى فَلَوْ لا تَذَكَّرُونَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَ فَرَأَيْتُمُ الْماءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْ لا تَشْكُرُونَ أَ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ «آیا ندیدید که نخست شما نطفه‌ای (بی جان و بی ارزش) بودید؟ آیا شما آن را به صورت انسان آفریدید یا ما آفریدیم؟ ما مرگ را بر شما مقدّر کردیم و از این که بخواهیم گروه دیگری مانند شما را به جایتان بیاوریم و شما را به صورتی که اکنون از آن بی خبرید برانگیزیم، عاجز نیستیم، شما از آفرینش نخست خود آگاه شدید پس چرا متذّکر (آفرینش بعدی یعنی قیامت) نمی شوید؟ آیا ندیدید تخمی که در زمین کشتید؟ سپس آیا شما آن را رویانیدید یا ما رویانیدیم؟ اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباه سازیم تا شما دچار شگفتی و پشیمانی شوید (و بگویید) ما سخت در زیان و تاوان افتادیم، بلکه محروم شدیم. آیا در آبی که می آشامید، نگریسته‌اید؟ که آیا شما آن را از ابر سپید فرو ریختید یا ما نازل کردیم؟ اگر می‌خواستیم آن آب (شیرین و گوارا) را شور (یا تلخ) می گردانیم پس چرا سپاس خدا نمی گویید؟ آیا در آتشی که برافروخته‌اید می‌نگرید؟ آیا شما درخت آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۸

آتش را آفریدید یا ما آفریدیم؟ ما آن را مایه پند و عبرت و تباهی برای مسافران قرار دادیم». ۱۷۶

در این پرسشهای متقابل می‌بینیم که هر بار لفظ «ام» بین دو استفهام و پرسش واقع شده است، «ام» در ظاهر برای تعادل و برقراری موازنه و برابری بین دو طرف است، ولی در حقیقت، این جا برای تعادل نیست، بلکه برای مقابله و رویارویی حق و باطل است تا این که حق را با دلیل، اثبات کند و اعلام دارد که برای این منظور از استفهام به روش تقابل و مقایسه، استفاده کرده است، یعنی هنگامی که این تقابل وجود داشته باشد بین این که آیا انسانها خود آفریدگار خودشان در پشت پدرانشان و شکم مادرانشان باشند،

یا خدای سبحان؟ بدون تردید فطرت و حسّ می گوید: آفریدگار آنان، خدای متعال است و همین طور مسأله کشت و آب و آتش. این نوع استفهام، نه استفهام حقیقی است و نه انکاری صرف، بلکه برای تنبیه و اثبات حق از طریق اشاره کردن به آن باطلی که در مقابل حق قرار گرفته است، می باشد، زیرا وقتی که یک نقیض با دلیل روشن باطل شد، حکم به صحّت نقیض دیگر می‌شود، پس اگر امر دایر شد که آنان آفریدگار باشند یا خدا؟

و با دلیل حسّی و روشن، نفی خالقیت آنان اثبات شد، طبعا طرف مقابل آن، یعنی خالقیت خدا ثابت می‌شود.

بنابراین، این قسم استفهام برای تنبیه و استدلال است، مانند سخن خدای تعالی:

وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ «کدام یک از ما یا شما در هدایت یا گمراهی آشکار هستیم؟» ۱۷۷.

و مانند سخن یوسف به دو یار زندانی‌اش:

أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ ...

«آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه و قاهر» ۱۷۸.

بی شک وقتی یک طرف قضیه واضح البطلان بود، حقانیت طرف دیگر ثابت می‌شود، بدین ترتیب، این استفهام که برای توجّه دادن به حق است همراه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۸۹

با دلیل قطعی و روشن می‌باشد.

در قرآن، استفهام برای تنبیه فراوان است، و همچنین برای برانگیختن تعجب و شگفتی پیرامون ادّعاهای باطل و پوچ و بیان علت غرابت آن اباطیل است که ما می‌توانیم تمام این موارد را در قرآن شمارش و بیان کنیم، و آنچه ذکر می کنیم از باب «مشت نمونه خروار» است، می باشد.

این آیات را ملاحظه کنید:

هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ «آیا حکایت میهمانان گرامی ابراهیم، به تو رسیده است، هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام داد و گفت: شما مردمی ناشناس هستید ...» ۱۷۹

می بینید که ماجرا برای تشویق و خوب گوش کردن مخاطب، همراه با استفهام و نیز با عبارتی مجمل و فشرده شروع شده است، تا شنونده آمادگی برای شنیدن مشروح داستان را- که پس از آن خواهد آمد- پیدا کند.

آیات دیگری که استفهام در آن برای اعلام قدرت خداست و شنوندگان نیز آن را منکر نیستند- و طبعا استفهام هم برای تقریر و تثبیت و هم برای اقرار و تصدیق مخاطبان است- به شرح زیر می‌باشد:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ « (ای رسول ما به مشرکان) بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد و کیست به شما چشم و گوش عطا کند و چه کسی از مرده زنده و از زنده مرده برمی‌انگیزد و چه کسی تدبیر جهان را به عهده دارد؟ به زودی در پاسخ خواهند گفت: خدا، پس بگو: چرا از خدا نمی‌ترسید، این چنین خدایی به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۰

راستی پروردگار شماست، پس بعد از حق و درستی چه چیز غیر از گمراهی وجود دارد؟ به کجا می‌روید؟ و این گونه فاسقان سزاوار عذاب پروردگار شدند، زیرا آنان ایمان نمی‌آورند، بگو: آیا هیچ یک از بتان و خدایان باطل شما می‌تواند خلق را بیافریند و سپس دوباره برگرداند؟ بگو تنها خداست که می‌تواند خلق را آفریده و دوباره آنان را زنده کند، پس چرا دروغ می‌بندید؟

بگو: آیا هیچ یک از شریکان شما، کسی را به راه حق هدایت تواند کرد؟ بگو:

تنها خداست که خلق را به سوی حق راهنمایی می‌کند، آیا آن که خلق را به راه حق هدایت می‌کند سزاوار پیروی است، یا آن که خود راه نتواند یافت مگر اینکه رهنمون شود، پس شما را چه شده که این چنین قضاوت می‌کنید؟! بیشتر این مردم جز از گمان باطل پیروی نمی‌کنند، همانا گمان انسان را هرگز از حق بی‌نیاز نمی‌کند، خداوند به کارهای آنان آگاه است» ۱۸۰.

در آیه نخست از چهار چیز پرسش شده است، از روزی و روزی دهنده و از آن کسی که چشم و گوش عطا کرده است و اگر بخواهد آن را می‌گیرد یا باقی می‌گذارد، و اگر بگیرد، دوباره پس می‌دهد و از کسی که از مرده زنده برمی‌انگیزد و از کسی که مدبر امور است. آنان در پاسخ همه این پرسشها می گویند: آن که این نعمتها را ارزانی داشته خداست، و در پرسش اخیر، آنان را به تقوا ترغیب می‌کند، زیرا تقوا از نتایج اقرار او پاسخ مثبت آنان به سؤالات تقریری مزبور است، چه این که پرسش غیر از آفریدگار روا نیست، و تنها معبودی می‌تواند سزاوار الوهیت باشد، که آفریدگار جهان بوده و قادر بر نفع و ضرر، باشد.

آنان به سؤالات مزبور پاسخ مثبت می‌دهند نه منفی، از این رو خداوند بر این اقرار صریح، این نکته را مترتب می‌کند که: پس باید دلهاشان از تقوای الهی لبریز شود و غیر او را نپرستند.

در آیات بعدی به برخی از پرسشها پاسخ منفی داده می‌شود، زیرا مخاطبان آن، مشرکان و بت پرستان و ... می‌باشند.

پرسش نخست از شرکای آنان است که آیا کارهایی را که- به اقرار

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۱

خودشان- خداوند انجام می‌دهد، شرکا توانایی آن را دارند، آنان با زبان حال پاسخ منفی می‌دهند زیرا می‌بینند که شرکا سود و زیانی ندارند.

سؤال بعدی از کسی است که بار اول کاینات را آفریده و دوباره نیز آن را زنده می‌کند. در پاسخ با زبان حال می گویند: خدا.

و به این ترتیب مشاهده می‌کنیم تمام این استفهامها و پرسشها برای توجّه دادن به حقایق است، و وقتی که عقلها و اندیشه‌ها به حقایق دست یافت، بدون انحراف به آنها گرایش پیدا می‌کنند.

و به گمان من پس از آن که قرآن نازل شد و مردم با روشها و اسلوبهای آن آشنا شدند، یکی از بهترین روشهای آموزش، آموختن و آگاه کردن دانش آموزان به روش استفهام و پرسش بود، بنابر این استفهام و پرسش در قرآن نشان داد که بهترین و استوارترین روش برای درک و توجه دادن به واقعیتها و نیز آماده کردن ذهن برای پذیرش معانی و حقایق علمی، همان روش استفهام و یا پرسش و پاسخ است.

قرآن کریم در استفهام روشی را پیموده، که در میان عرب قبل از نزول قرآن رایج و متداول نبوده است، امّا پس از نزول آن، این روش- نه در حدّ کمال قرآن- در میان آنان رواج پیدا کرد، و آن عبارت است از داخل شدن ادات استفهام بر حرف نفی، مثل این آیات:

أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذلِكَ الْخُرُوجُ «آیا (منکران بعث) آسمان را فراز خود نمی‌نگرند که ما چگونه آن را محکم بنا نهاده‌ایم و به زیور ستارگانش آراسته‌ایم و هیچ شکاف و خللی در آن نیست؟ و زمین را نمی‌نگرند که آن را بگستردیم، و در آن کوههای

بلند بیفکندیم و هر نوع گیاه با حسن و طراوت از آن برویاندیم، برای عبرت و تذکر هر بنده‌ای که به سوی خدا انابه کند و از آسمان آب (باران) با برکت را نازل کردیم و باغهای میوه و خرمنها از کشت حبوبات و نیز نخلهای بلند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۲

خرما که دارای شکوفه‌های برهم نهاده است، به جهت روزی بندگان، برویاندیم و به باران، زمین مرده را زنده کردیم، و این گونه است بیرون آمدن (مردگان از قبرها در قیامت) ۱۸۱.

در این جا «همزه استفهام» بر «لم نافیه» داخل شده، و بین آن دو، «فاء» قرار گرفته است و آن دلالت بر این دارد که سؤال متفرّع و مترتّب بر جمله قبل، یعنی درباره شگفتی آنان از بعث و دوباره زنده شدن است، آنها می‌گفتند: «آیا ما پس از آن که مردیم و یکسره خاک شدیم (باز زنده می‌شویم؟) این بازگشت بسیار بعید است». آنان با دیدن حق آن را تکذیب کردند، پس آیات بعدی در قالب استفهام به ردّ آنان و اثبات مطلب مورد انکارشان پرداخته است.

بنابر این حرف «فاء» بر این دلالت دارد که استفهام در این آیه نتیجه اظهار پیشین آنان می‌باشد، امّا به خاطر این که حرف استفهام صدرنشین است، «فاء» پس از آن قرار گرفته است، اگر چه از نظر معنا بر حرف استفهام مقدم است.

مفاد استفهامی که داخل بر نفی می‌شود، تحریص و ترغیب بر دقّت و نظر است، زیرا در ابتدا پرسش از نفی نظر است و تثبیت عدم نظر است و وقتی ثابت شد که آیات خدا در هستی تنها در سایه نظر و نگرش، شناخته می‌شود پس استفهام و نفی دلالت بر اثبات یعنی طلب نظر دارند، و معنای آیه بنابر این منطق صحیح چنین است.

«شما تاکنون در آیات خدا نمی‌نگریستید! امّا پس از این بر شما لازم است که بر آنها بنگرید» و از استفهام که بر نظر نکردن داخل شده، فهمیده می شود که آنان نظر نمی‌کردند، و در علم بلاغت گفته‌اند که: استفهام همیشه و بلافاصله بر امر مشکوک و مورد سؤال داخل می‌شود، بنابر این اگر کلمه پس از استفهام فعل باشد، سؤال نیز از فعل است، مثل سخن موحّدان به بت پرستان:

أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا ...

«آیا به جز اللّه، کسانی را که نه سودی برایمان دارند و نه زیانی، به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۳

خدایی بخوانیم؟ ...» ۱۸۲. که چون کلمه پس از حرف استفهام فعل (ندعوا) است، لذا مورد سؤال و انکار همان فعل است، و اگر فعل در خارج انجام شده باشد و مورد تردید و پرسش، فاعل و انجام دهنده کار باشد، در آن صورت فاعل پس از ادات استفهام قرار می‌گیرد مثل سخن قوم ابراهیم (ع) به او در هنگامی که بتهای خود را قطعه قطعه دیدند.

أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ «ای ابراهیم! آیا تو با خدایانمان این چنین کردی؟» ۱۸۳ در این جا در هم شکسته شدن بتها در برابر دیدگانشان قرار داشت، و نیازی به سؤال نداشت امّا به دنبال فاعل و انجام دهنده این کار بودند تا او را شناسایی کنند.

در این روش بیانی قرآن مشاهده می‌کنیم که در «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا» همزه استفهام داخل بر فعل منفی شده است، و اگر همزه برای تنبیه یا تقریر یا توبیخ و سرزنش بر عدم نگرش آنان باشد- که همین وجه در نظر من بهتر است- طبعا برای انکار وقوع یا انکار واقع خواهد بود و اگر آنان به خاطر عدم نظر و دقت در آیات مورد سرزنش قرار می‌گیرند، نتیجه آن دعوت و ترغیب به نظر و نگرش است.

نمونه دیگری از استفهام که بر نفی داخل شده، سخن خدای متعال در بخش قصه‌های قرآن، که می‌فرماید:

أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْواهِهِمْ وَ قالُوا إِنَّا كَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

«آیا سرگذشت پیشینیان شما مثل قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها آمدند و جز خدا کسی بر احوالشان آگاه نیست، به شما نرسیده است؟

که پیغمبرانشان آیات و دلایل روشن بر آنان آوردند و آنان (با تعجب و استهزا) دست به دهان فرو برده و گفتند: ما به آنچه شما مأمورید، کافریم و در آنچه دعوت می‌کنید شک و تردید داریم، و رسولان در پاسخ گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمانها و زمین است تردید دارید؟» ۱۸۴.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۴

در کلمه «أ لَمْ يَأْتِكُمْ» همزه استفهام بر «لم» نافیه داخل شده است، و موضوع مورد پرسش عبارت است از: «نرسیدن حکایت گذشتگان» و اگر سیاق و ترتیب لفظی آیه را دنبال کنیم، پی می‌بریم که پرسش از عدم وقوع است و معنایش این است که: به شما نرسیده است، بنابر این اگر استفهام برای تقریر یا تنبیه باشد، مفادش این است که اخبار آنان به شما نرسیده است، و این سبب تشویق مخاطبان برای پیگیری و شناخت حکایت گذشتگان می‌شود و لذا پس از آن به بیان سرگذشت برخی از پیامبران گذشته می‌پردازد، تا هر که به دنبال این مسائل است از واقعیتهای آنها با خبر شود و درس بگیرد.

جمله «نفی نفی، مفید اثبات است» بین نویسندگان علم بلاغت رواج دارد و آن را بر استفهامی که بر سر فعل منفی داخل شده است، منطبق می‌کنند، یعنی استفهام را نفی به شمار می‌آورند و با ضمیمه فعل منفی، جمله اثباتی می‌شود.

اگر استفهام برای انکار وقوع فعل باشد، این سخن آنان صحیح خواهد بود زیرا انکار منفی، مثبت خواهد شد و ما گفتیم در همین حال، استفهام حاکی از تنبیه و اقرار نسبت به چیزی که مورد سؤال واقع شده، می‌باشد، امّا اگر استفهام بر نفی داخل شود، مخاطب را وادار و تشویق به آن امر منفی که استفهام بر او داخل شده می‌کند، چنان که در آیه شریفه:

أ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ ... دیدید، و گاهی نیز برای تشویق و تحریص به فراگیری علمی است که بعد از استفهام مورد نفی واقع شده، نظیر آنچه که در آیه أ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ ... آمده بود.

گاهی نیز تشویق و ترغیب به کاری است که هنوز وجود نیافته، یا فقط مقدمات آن تحقق پیدا کرده است و این غالبا در هنگام نفی امر مستقبل و آینده است مثل:

أ لا ـ تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۵

«آیا با گروهی که عهد و پیمان خود را شکستند و اهتمام کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند، کارزار نمی‌کنید؟ در صورتی که آنان اوّل بار به دشمنی و جنگ با شما برخاستند، از آنها بیم دارید؟ و حال آن که سزاوارتر این است که از خدا بترسید، اگر ایمان دارید، با آنان کارزار کنید تا خدا آنان را به دست شما عذاب و خوار کند و شما را بر آنها پیروزی دهد و دلهای مؤمنان را (بر فتح و ظفر بر کافران) شفا بخشد و خشم دلهایشان فرو نشاند، و خدا توبه هر که بخواهد می‌پذیرد، خدا دانا و حکیم است» ۱۸۵.

در این جا استفهام بر نفی- یعنی عدم پیکار یا آماده نبودن برای آن- داخل شده است پس ترک جهاد و عدم آمادگی برای آن با این که اسباب و موجباتش فراهم است، مورد سؤال قرار گرفته، و بنابر این انکار و ردّ، بر نفی داخل شده است و انکار در قالب مضارع و استمرار، تحریص و ترغیب به آن است، و اگر انکار و ردّ کار انجام شده، به معنای توبیخ فاعل آن است، پس انکار امری که هنوز ظاهرا انجام نگرفته است، فراخوانی و ترغیب به انجام آن می‌باشد.

و شاهد این نوع استفهام سخن برخی از نویسندگان علم بلاغت است که می‌گویند: «نفی نفی، مفید اثبات است» نظیر آیات زیر:

أ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى أ لَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى

«آیا آدمی از آب نطفه ریخته شده نبود؟ و پس از نطفه، خون بسته و آنگاه خدا او را آفرید و به صورت انسان معتدل و کامل درآورد پس آنگاه از او دو صنف نر و ماده قرار داد آیا خدا با چنین قدرتی نمی‌تواند دوباره مرده‌گان را زنده کند» ۱۸۶.

استفهام در این جا بر جمله منفی داخل شده و برای انکار و نفی وقوع است و پندار کسانی را که می گویند: انسان از نطفه پیدا نشده است و یا از این مطلب غفلت دارند، نفی می‌کند و مبدأ آفرینش انسان را به آنان خاطر نشان می‌سازد تا از این راه پی به سرانجام و سرنوشت نهایی خود ببرند و بدانند آن کسی که آنان را از نطفه به صورت مرد و زن آفرید، می‌تواند آنها را چون اوّل بار، دوباره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۶

زنده کند.

بنابر این (خداوند در این آیه) جهل یا تجاهلشان را نسبت به این حقیقت، انکار و ردّ می‌کند و نتیجهٔ نفی در این آیه برای ردّ حالت تجاهل است و آنان را برای این کار مورد سرزنش قرار می‌دهد و بر آنها لازم می‌دارد که این حقیقت را بشناسند تا همیشه به یاد قدرت خدا باشند، که او آنان را از راه صلب پدران و رحم مادران آفرید، و بدانند که او می‌تواند دوباره ایشان را زنده کند.

نمونه دیگر از استفهامی که داخل بر نفی شده و مصداق «نفی نفی، مفید اثبات است» پیدا کرده، سوره «انشراح» است که به این حقیقت اشاره دارد که خداوند، کارهای پیامبرش را می‌بیند و نباید او از رحمت خدا مأیوس باشد، زیرا او تحت ولایت و سرپرستی خداست و عمل چنین کسی از بین نمی‌رود.

خدا می‌فرماید:

أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ «آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟ و بار گرانت را از پشتت برنداشتیم؟

باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد؟ آیا تو را بلند آوازه نساختیم؟ پس، از پی دشواری آسانی است هر آینه از پی دشواری آسانی است، چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش و به پروردگارت مشتاق شو» ۱۸۷.

استفهام در این سوره برای انکار و نفی وقوع این امر است که: «خداوند متعال سینه‌ای گشاده به پیامبر (ص) نداده است تا بتواند وحی را دریافت کند» و چون انکار خود نفی است و نفی در نفی مفید اثبات، بنابر این معنای آیه این است، «قد شر حنالك صدرك».

در پایان این بحث از تصریف و تنوّع سخن در قرآن چنین می گوییم که:

استفهام بابی از تصریف قول و گوناگونی تعبیر در قرآن و نیز نشانه‌ای از اسرار عظیم اعجاز قرآن است، برخی از آنها هماهنگ با روش و سیاق صحیح عربی است، لکن در بین سخنوران پیش از نزول قرآن وجود نداشته و به نظر من بیشتر صیغه‌های استفهام در قرآن، پیش از آن به کار نمی‌رفته است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۷

این استفهامها گاهی برای تنبیه و گاهی برای استدلال و گاهی برای تعجّب و زمانی برای توجّه دادن به هستی و موجودات و آنچه در بین مردم جریان دارد به کار گرفته می‌شود و این نشانه عظمت قرآن، در سطحی است که بزرگترین سخنوران و قدرتمندترین آنها بر اسلوب عربی به پای آن نمی‌رسند.

حقیقت و تشبیه و استعاره

اشاره

مطالب مورد بحث هر کدام قسمتی از اقسام تصریف قول و گوناگونی تعبیرات در قرآن است.

حقیقت در قرآن

«حقیقت» در اصطلاح ما، تنها در برابر مجاز با تمام انواع آن نیست، بلکه در برابر مجاز و تشبیه و استعاره است که اینها خود از انواع مجازند، و علمای بلاغت تشبیه را، از آن جهت حقیقت می‌شمرند که حقیقت به نظر آنان این است که لفظ در موضوع له و معنای اصلی خود استعمال شود و تشبیهاتی که با ادات تشبیه می‌باشند، در موضوع له خود به کار رفته‌اند، و مجاز در برابر حقیقت این است که از کلمه با قرینه معنایی غیر از معنای اصلی اراده شود، بخاطر علاقه و رابطه‌ای که بین دو معنا وجود دارد.

این اصطلاح علمای بلاغت در باب حقیقت و مجاز است که اصطلاح صحیحی هم هست، ولی ما که در مقام بیان اعجاز قرآن هستیم حقیقت را در برابر مجاز و تشبیه به حساب می‌آوریم و مقصودمان حقیقت مجرّد است یعنی استعمال لفظ در معنای اصلی و موضوع له خود بدون این که لفظی را با لفظی که در آن تشبیه به کار رفته است مقایسه کنیم، تشبیهی که موجب زیبایی و یا نزدیکی معنا به ذهن می‌شود و یا آن تشبیه به گونه بیانی آورده می‌شود که در آن حقیقت و خیال، چون صورتهای خیالی که در خواب پدید می‌آید، بهم می‌پیوندند.

پس مقصود ما از حقیقت در این جا، معنای اصلی لفظ است بدون مجاز و تشبیه، و «اصطلاح» جای بحث و چون و چرا ندارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۸

به هر حال ما در این جا درباره حقیقت و تشبیه و استعاره- که همان تشبیه بدون ذکر ادات تشبیه یا هر چه بر آن دلالت دارد می‌باشد- سخن خواهیم گفت. و در قرآن همه آنها به علاوه انواع مجاز مرسلی که بین معنای حقیقی و مجازی علاقه مشابهت نیست، وجود دارد.

در قرآن تعبیرات حقیقی و استعمال لفظی در معنای اصلی وجود دارد، و «سکاکّی» تعبیر مجازی را بلیغ‌تر از تعبیر حقیقی می‌داند.

این سخن گاهی و نه بطور کلی در غیر قرآن صحیح است، امّا در قرآن نه، زیرا هیچ بخشی از قرآن از بخش دیگر فصیح‌تر و گویاتر نیست، بلکه هر بخشی از آن در جای خود و با روش خود در بالاترین مرتبه بلاغت قرار دارد، به طوری که آوردن مثل آن، بیرون از توان بشر است.

بدون تردید برخی از موضوعات قرآن، برای مجاز و تشبیه مناسب نیست، بلکه مجاز و تشبیه در مثل چنین موضوعاتی حتّی در کلام مردم، به بلاغت آن صدمه می‌رساند، و تشبیه در نثر ادبی و فنّی فقط برای تقریب و توضیح معناست.

استعمال حقیقی در بسیاری از موارد قرآن نظیر احکام شرعی تکلیفی وجود دارد، زیرا در بیان احکام، باید کلمه دارای معنای مشخص و معیّنی باشد تا مکلّف بتواند بر طبق آن عمل کند زیرا کسی که دیگری را به کاری فرا می‌خواند، باید حدود تکلیف خود را کاملا مشخص کند و هر نوع احتمال غیر مقصود را از بین ببرد.

داستانهای قرآن نیز همین گونه است، چرا که این داستانها بیان حقیقت ماجرا است تا مایه پند و درس کامل باشد و خواننده آن بتواند به اهداف و آرمانهای داستان بدون کم و کاست دست یابد، چنان که در گذشته در داستانهای نوح و ابراهیم و موسی و یوسف علیهم السلام شاهد بودیم که حقایقی در آنها دیده می‌شد که تنها جنبه عبرت و پند آموزی داشت و مجاز و تشبیه- جز در موارد کمی- وجود نداشت.

مورد دیگری که به طور حقیقت ذکر شده است، استدلال بر یکتایی خدا- از راه نگرش و دقت در هستی و موجودات و نظر در خورشید و ماه و ستارگان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۲۹۹

تحت فرمان حق و سایر چیزهایی که انسان را مستقیما با حقایق آشنا می‌سازد می باشد.

به هر حال موارد استعمال حقیقی در قرآن، کمتر از مواردی که در آن از تشبیه یا استعاره و یا مجاز به کار رفته، نیست، زیرا علاوه بر بلاغتی که صفت فراگیر همه الفاظ قرآن است در هر کدام از آنها اهداف و معانی ویژه‌ای وجود دارد و این اعجاز کتاب خداست، که هیچ کس- گرچه جنّ و انس را به یاری بخواند- نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، چنان که خداوند می‌فرماید:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ۱۸۸ «در این زمینه «باقلانی» در کتاب «اعجاز القرآن» می گوید:

«نظم و هماهنگی شگفت و اسلوب عجیب قرآن، در همه بخشها و انواع تعبیرات آن از قبیل: داستانها، پندها، استدلالات، حکمتها، احکام، بخشودن، انذار، وعد، وعید، بیم، مژده، اوصاف، تعلیم اخلاق نیکو و عادتهای عالی و روشهای مرسوم و معمول و ... به چشم می‌خورد، و کلام سخنور کامل و شاعر گرانمایه و سخنران فصیح، به حسب حالات، موقعیّتها، مختلف و گوناگون می‌شود».

وی پس از بیان این نکته که انسانهای سخنور، کلامشان یکنواخت نیست، بلکه در برخی از موارد شیوا و بلیغ سخن می گویند، و گاهی نارسا و غیر گویا، می گوید:

«ما پس از دقّت در نظم و اسلوب قرآن دریافتیم که در تمامی انواع سخن و گوناگونی کلام به طور یکسان دارای نظم و هماهنگی شگفت و عالی است، و همه آنها در عالی‌ترین و برترین مرتبه کلام قرار دارند.

و همین طور پس از نگرش در انواع خطاب قرآن، در آیات بلند و کوتاه، دیدیم که اعجاز در تمامی آنها به طور یکسان و بدون اختلاف وجود دارد، و حال آن که سخن مردم در هنگام تکرار یک داستان به طور آشکار و فراوان تفاوت و اختلاف پیدا می کند، امّا در قرآن هنگامی که یک داستان را تکرار می کند، هیچ گونه ناهماهنگی و اختلاف در آن دیده نمی‌شود، بلکه در نهایت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۰

بلاغت و شیوایی بیان شده است، از اینرو متوجّه می‌شویم که اعمال اسلوب قرآن از توان بشر بیرون است، زیرا سخن بشر در هنگام تکرار و تنوع سخن دچار ناهماهنگی و اختلاف می‌شود، و به همین علّت، علما در این کتاب خدا در عبارات خود، هماهنگ و بدون اختلاف است، با هم اتّفاق نظر دارند» ۱۸۹.

چرا که قرآن از جانب خدایی نازل شده که نزد او تفاوتی بین اشیاء نیست و حقایقی را که بدون تشبیه و مجاز بیان می کند با آنچه که به صورت تشبیه و مجاز می‌آورد، از نظر بلاغت فرقی نمی کند.

اینک برخی از آیات احکام را که فقط به بیان احکام بدون تشبیه و مجاز پرداخته است. یاد آور می‌شویم.

خدا می‌فرماید: و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم ... و اللّه غفور رحیم.

«زن پدر را به نکاح خود در نیاورید،- مگر آنچه پیش از این (در دوره جاهلیت) کرده‌اید- که خدا از آن در گذشته زیرا این کاری است زشت و مغضوب خدا و عملی قبیح است، حرام شد بر شما ازدواج با مادر و دختر و خواهر و عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادر زن و دختران زن که در دامن شما تربیت شده‌اند اگر با زن مباشرت کرده باشید، و اگر مباشرت نکرده، طلاق دهید باکی نیست (که با دختر او ازدواج کنید) و (نیز حرام شد) زنان پسرانی که از صلب شما هستند و ازدواج با دو خواهر (نیز حرام شده) مگر آنچه پیش از این (در زمان جاهلیت) انجام داده‌اید که خدا از آن در گذشت، زیرا، خداوند بخشنده و مهربان است، و نیز ازدواج با زنان محصنه (شوهردار) (برای شما حرام شد) مگر آن زنانی که (در جنگ با کفّار) متصرّف و مالک شده‌اید، بر شماست که پیرو (احکام) کتاب خدا باشید، و هر زنی غیر آن که ذکر شد حلال است که به مال خود به طریق زناشویی بگیرید نه آن که زنا کنید، پس چنانچه از آنان بهره‌مند شدید، پس مهره‌های مقرّر ایشان را بپردازید و باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی با هم توافق کنید، البته خدا دانا و حکیم است، و هر که از شما را که وسعت و توانایی مالی نباشد که زنان پارسا،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۱

با ایمان (و آزاد) بگیرد، پس با کنیزان با ایمان که مالک آن شدید، ازدواج کنید، خداوند به مراتب ایمان شما آگاهتر است بعضی از شما (گر چه بنده باشد) از جنس بعضی دیگرست (اگر چه آزاد باشد) پس با کنیزان مؤمنه با اذن صاحبش ازدواج کنید و مهر آنها را بدانچه معین شده است بدهید، کنیزانی که عفیف باشند نه زناکار و نه رفیق دار، پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سر زند، بر آنها نصف عذاب زنان آزاد است، این حکم (ازدواج با کنیز) برای کسی است که بترسد که به رنج بیفتد و اگر صبر کنید (و با زن آزاد ازدواج کنید) برای شما بهتر است و خدا بخشنده و مهربان است» ۱۹۰.

در این بخش از آیات احکام، مجاز یا تشبیه به کار نرفته است و در عین حال از نظر بلاغت در حدّ اعجاز قرآن است، زیرا هماهنگی کامل بین الفاظ و معانی آن وجود دارد به طوری که هر کلمه‌ای از آن که دارای حکمی است به حکمی که پس از آن می‌آید اشاره دارد و نیز در آن فلسفه و حکمت احکام شرعی و محرماتی که در زمان جاهلیت نزد آنان حلال بوده، بیان می‌شود مانند ازدواج با کسی که به سببی از اسباب دارای همسر می‌باشد، و خداوند به خاطر اهمیّت این نوع ازدواج حرام، سخن را از آنجا آغاز کرده و به تحریم آن، که در جاهلیت روا بوده پرداخته است، زیرا چیزی که در ابتدای سخن ذکر می‌شود دارای تأثیر زیادی است خداوند سبحان آن را کار زشت شمرده است، زیرا نزد طبیعت سالم و اخلاق نیکو، امری ناپسند است و مردم آن را مبغوض می‌شمارند، و یا هر که آن را انجام دهد او را دشمن می‌دارند، و لذا عرب آن را «نکاح مقت» می نامید، پس با اینکه به گمان افراد جاهلیت حرام نبود، در عین حال آن را کاری ناپسند و زشت می‌دانستند، و بزرگواران مرتکب آن نمی‌شدند.

و هنگامی که در آیه فوق تحریم ازدواج با مادران بیان شد، ذهنها به دنبال حکم ازدواج با دختران رفت که آیا حلال است یا حرام؟ و به دنبال این توجّه و نیاز، حرمت ازدواج با دختران اعلام شد و پس از آن حرمت ازدواج با خواهران یعنی: فرزندان پدر و مادر، که رابطه و علاقه با آنان در رتبه پس از رابطه با فرزندان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۲

قرار دارد، ذکر می‌شود، و به دنبال آن حکم ازدواج با فرزندان اجداد یعنی عمّه‌ها و سپس خاله‌ها می‌آید، و به این ترتیب ذکر هر گروه زمینه را برای ذکر گروه بعد آماده می‌سازد و ذهن را به اقتضای تداعی معانی به سوی آن متوجه می‌سازد و هماهنگی و ارتباط کامل بین الفاظ و معانی بر قرار می‌شود.

در این آیه مادر رضاعی چون مادر نسبی، محسوب شده است، زیرا اگر این یکی فرزند را در دوران جنین در شکم خود پرورانیده و از خون خود او را تغذیه کرده است دیگری نیز فرزند را در دامن خود قرار داده و از شیر خویش او را در دوران شیر خوارگی، تغذیه کرده است، و بدین وسیله مانند مادر نسبی، استخوان فرزند را محکم کرده و گوشت او را رویانیده است.

پس به اقتضای تداعی معانی، با تعبیری موجز و مختصر و رسا، حکم تحریم و پرهیز از ازدواج با مادران رضاعی و خواهران رضاعی که با او از یک پستان شیر خورده‌اند، بیان شده است.

و بر اساس ترتیب و نظم معنوی پس از ذکر حکم بستگان نسبی، به بیان حکم بستگان سببی (مصاهره) می پردازد و سخن را از مادر زن آغاز می‌کند، آنگاه چون ذهن بعد از تحریم نکاح با مادرزن، به سراغ حکم ربیبه (دختر زن) می رود- چه این که نام مادر، انسان را به یاد حکم ازدواج با دختر می‌اندازد- لذا پس از بیان تحریم ازدواج با مادرزن، تحریم ازدواج با دختر زن را نیز اعلام می‌کند، و حکمت تحریم آن را، تربیت در دامان مرد، چون دختر خود می‌داند.

پس از آن که حکم مادر زن و دختر او، و همسر پدر را ذکر می‌کند، برای تکمیل بحث و به اقتضای قانون تداعی معانی، حکم ازدواج با همسر فرزند را یادآور می‌شود.

و به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که هر معنایی، معنای بعدی را تداعی می کند و همه آنها با ترتیب و روشی جامع و سیستم بیانی بی

نظیر، پشت سر یکدیگر قرار می گیرند، و ما هنگامی که این آیات را به طور کامل قراءت می کنیم، می بینیم که مسائل ازدواج با اسلوبی کامل و طرز بیانی بی نظیر بیان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۳

شده است، که در آن هیچ گونه ناسازگاری به چشم نمی‌خورد، بلکه بیانگر اتّحاد، محبّت و وابستگی است، پس فلسفه تحریم ازدواج در موارد مذکور، بر قراری دوستی و محبّت است و از این نظر است که پسری با پدرش دشمن نشود و به او دشنام نگوید و نیز پدری در حق پسرش ستم نکند.

و این ویژگی قرآن یعنی: مقابله و مقایسه حقایق با یکدیگر در بیان، و هماهنگی در عبارات بدور از هر گونه بیگانگی و تنافر حقیقی ثابت و غیر قابل انکار است و این امتیازات درخشنده و تابناک، در کلمات قرآن نیز به چشم می خورد. حال که آیات ازدواج و زناشویی را ذکر کردیم، آیات مربوط به احکام جدایی و طلاق را نیز می‌خوانیم، خداوند می‌فرماید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ ... سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً.

«ای پیامبر! (امّت را بگو) هر گاه زنان را طلاق دهید، در دوران عدّه (زمان پاکی از خون بدون آمیزش) آنان را طلاق دهید و ایّام عدّه را بشمارید و از خدای آفریدگارتان بترسید و آنان را (تا در عدّه به سر می‌برند) از خانه بیرون نکنید، مگر این که کار زشتی آشکارا مرتکب شوند، این حکمها حدود شرعی خداست و هر که از حدود الهی در گذرد به خویشتن ستم روا داشته است تو ندانی شاید خدا پس از طلاق کاری از نو پدید آرد (و میل رجوع در شما ایجاد کند) آن گاه که مدّت عدّه را به پایان رساندند باز به نیکویی نگاهشان دارید (رجوع کنید) یا به خوبی رهایشان سازید و نیز بر (طلاق آنها) دو مرد مسلمان را گواه گیرید، به این حکم آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورد، پند داده می‌شود و هر که تقوای خدا پیشه کند، خدا راه بیرون شدن (از گناهان و سختیها) را بر او می گشاید و از جایی که گمان ندارد به او روزی عطا کند و هر که بر خدا توکّل کند، خدا او را بس است که خدا امرش نافذ و روان است و برای هر چیز قدر و اندازه‌ای معیّن کرده است.

و از زنان شما آنان که از حیض نومید شدند، اگر در این امر باز شک دارید عدّه (طلاق) آنان سه ماه است و نیز زنانی که حیض ندیده باشند (لکن سن آنان آمادگی آن را داشته باشد) آنها هم سه ماه عدّه نگه دارند و زنان باردار مدّت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۴

عدّه‌شان تا وقت زاییدن است و هر که از خدا بترسد خدا کار او آسان گرداند، این فرمان خداست که بر شما نازل کرد، و هر که از خدا بترسد او را پاداش بزرگ عطا کند، (و زنانی را که طلاق رجعی داده‌اید) باز آنان در همان منزل خویش که مقدور شماست، بنشانید و به ایشان آزار و زیان نرسانید تا آنان را در رنج و مضیقه افکنید، و به زنان مطلقّه اگر باردار باشند تا وقت وضع حمل، نفقه دهید، آن گاه اگر فرزند شما را شیر دهند مزدشان را بپردازید و با یکدیگر به خوبی به مشورت بپردازید و اگر با هم سخت گیری کنید، پس دیگری او را شیر دهد، تا مرد دارا به فراخی، نفقه زن شیرده را بدهد و آن که نادار و تنگ معیشت است، هم از آنچه خدا به او داده انفاق کند که خدا هیچ کس را جز به مقدار آنچه که توانایی داده، تکلیف نمی کند و خدا به زودی بعد از هر سختی آسانی قرار دهد» ۱۹۱.

این آیات شریفه در بردارنده احکام بسیاری چون طلاق، عدّه، رجعت و بازگشت، حال زنانی که در عدّه به سر می‌برند، برخی از احکام شیر دادن، نفقه و بیرون آمدن زنان در حال عدّه از خانه می‌باشد.

ما در این جا شاهد یک مسأله روحی و عاطفی هستیم که خداوند با لطیفترین و دلسوزانه‌ترین تعبیر به آن اشاره می کند و گویا مرهم و داروی شفابخش دلهایی است که بر اثر جدایی و طلاق، سوخته و جریحه‌دار شده‌اند.»

زیرا موضوع این آیات، طلاق است و طلاق هنگامی است که ظاهرا دیگر امکان سازش وجود ندارد پس دلها نگرانند و نومیدی

سایه سنگین خود را بر آنان افکنده و روابط در حال قطع شدن است. لذا می‌بینیم خداوند، باب امید را برای اینها که از ادامه زندگی زناشوئی مأیوسند می‌گشاید و پس از بیان حدود الهی و این که هر که از حدود الهی تجاوز کند به خود ستم کرده است می‌فرماید: لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً سپس به بیان احکام عدّه می‌پردازد که مرز جدایی یا بازگشت است و هر دو صورت باید به شکلی نیکو صورت پذیرد، و خاطرنشان می‌سازد که چون در این امر، برخی از انسانها، تندخو و ناسازگارند و برخی دیگر خوش اخلاق و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۵

اهل سازش‌اند پس: «هر که از خدا بترسد و راه میانه و حق را پیش گیرد خداوند راه حلّ این امر مشکل و مورد تردید حسّ و عقل را از نظر ادامه زندگی به طور گوارا و خوش و یا جدایی به حق و روا به او نشان می‌دهد، و خدا برای هر چیزی اندازه و حدّی در نظر گرفته است».

و پس از آن که خداوند مدّت عدّه یائسه و زنی که حیض ندیده- که سه ماه است- ذکر می‌کنده به بیان عدّه زن باردار می‌پردازد و خطاب به اشخاص به تنگ آمده، متأسف و اندوهگین که از خیر یا شر گذشته و حال آگاه و از سرنوشت آینده خود بی خبرند، می فرماید:

«وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً».

سپس به موارد وجوب پرداخت نفقه و خصوصیات آن، و مسأله رضاع و شیردان و وجوب آن اشاره میکند و بعد مقدار واجب را بیان می‌دارد که هر که به اندازه توانش- دارا به اندازه خود و تنگدست در حدّ توان- پرداخت کند:

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً و بدین ترتیب این تعبیرات عالی قرآن، بیانگر حال افرادی است که به انتظار آینده تاریک خود هستند، پس خداوند به آنان امید می‌دهد که از این مشکل، رهایی و پس از سختی به آسایش دست یابند.

این نوع سخن هنگامی ایراد می‌شود که روابط افراد با یکدیگر بحرانی و تیره شده باشد و پس از دوستی دایمی و پایدار یا دوستی که امید دوام در آن می رفت، در آستانه جدایی و قطع رابطه قرار گیرند، خداوند تقوی و عمل صالح را دو شرط برای گشایش و حل این مشکل به شمار می‌آورد که با تحقّق این دو، دلها آرام می‌گیرد و تسلیم واقع می‌شود اگر چاره‌ای جز آن نباشد و به واسطه ایمان، شرایط پیش آمده را به خوبی می‌پذیرد.

آری قرآن بشر را به استوارترین راه، رهنمود می‌سازد، تا پس از زندگی سخت و ناامید کننده دو همسر، درهای امید را به روی آنان بگشاید و ثابت شود که قرآن گره‌گشا و مژده دهنده است نه سخت‌گیر و از هم جدا کننده.

این آیات شریفه که در آن مجاز و تشبیه به کار نرفته است، در بالاترین

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۶

مرتبه بلاغت حقیقی- نه نسبی- قرار دارد، پس خداوند نخست پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و سپس مسلمانان را، آنهم به صورت جمع، تا این که مسلمانان در هنگام بروز چنین مشکلاتی، در کنار هم گرد آیند و در امر خیر و تقوا با یکدیگر همکاری و مشورت کنند و نیز فرمان داده که (از سوی مرد) با زن مدارا شود و در زمان اتّصال به عدّه او را طلاق ندهد و همچنین در مدّت عدّه، که در حال اضطراب و یأس و رجا به سر می‌برد وی را آزار ندهد، در دنباله آیات نیز احکام مربوط به مدارا کردن با زن یکی پس از دیگری ذکر می شود.

تعبیرات زیبای قرآن همیشه پر فروغ است و شیرینی نغمه‌های آن در جان آدمی همچون آب گوارا و پاکیزه، می نشیند همان‌طور که احکام آن با حالت پند و اندرز و هدایت به حق و راستی و با انسجام و هماهنگی کامل، در قلب و اندیشه انسان جای می‌گیرد.

اگر در نخستین نظر بیان احکام پشت سر هم، به ویژه احکام دقیقی چون مسائل زناشویی- در کلام مردم، تاریک و از هم بیگانه به نظر می‌رسد، امّا این در سخن مردم است و لکن سخن خدا هماهنگ، پر فروغ، ریشه‌دار و منظم است چرا که آن شفابخش دلهای

جریحه‌دار و پاک کننـده رذایل نفس و نیز پند دهنده و هدایتگر به سوی عدل و تنظیم کننده مسائل خانوادگی از نظر سـلامت و بقا و یا جدایی و خاتمه آن است و خدای دانا و خبیر از عیب و نقص منزّه است.

تشبیه در قرآن

تـاکنون به این نکته رسیدیم که تشبیه در قرآن معیـار سـنجش بلاـغت نیست، زیرا بلاـغت عالی قرآن، همچنان که در حال تشبیه و استعاره و مجاز به چشم می خورد، در هنگامی که کلام بدون اینها باشد نیز وجود دارد که بهترین نمونه آن آیات مربوط به احکام است و همچنین گاهی در داسـتانها و استدلالات و برخی دیگر از مطالبی که در آینده به آن خواهیم پرداخت استعمال حقیقی دیده می شود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۷

مـا برخی از آیـات مربوط به احکـام را در گذشـته خوانـدیم و دیـدیم با این که از نوع اسـتعمال حقیقی و نیز از هر گونه «محسنّات بدیعیه» و آرایشـهای سـخن به دور بوده ولی با این همه برتر از هر سخنی به شمار می‌رفت، چه این که سخن خدا فی نفسه زیبا و در خور تحسین است و نیازی به آرایشهای مصنوعی و اصطلاحی ندارد، چرا که آن بالاتر از صنع و توان بشر و اصطلاحات دانشمندان است و دیگران از دانش بی کران آن می‌آموزند اگر چه توان هماوردی و رسیدن به مقام آن امکان ندارد.

اینک درباره تشبیه قرآن سخن می گوییم:

«رمّانی» در رسـاله «النکـت فی اعجـاز القران» می نویسـد: «تشـبیه عبـارت است از این که یکی از دو چیز جانشـین دیگری در امری حسّی یا عقلی شود».

لکن این تعریف به نظر من به نظر دانشمندان علم بلاغت که پس از «ابو الحسن رمّانی» (متوفای سال ۳۸۶ ه) آمده‌اند، درست نیست و آنان تشبیه را این گونه تعریف کرده‌اند:

«تشبیه عبـارت است از این که یکی از دو چیز به جای دیگری در امری مشترك بین آن دو، قرار گیرد که آن امر مشترک در دوّمی گویـاتر و روشـنتر باشـد، ماننـد این که بگوییم: «علی در شـجاعت بسان شـیر است» که صـفت شـجاعت در شـیر روشـنتر است، پس نمی‌توان گفت: یکی به جای دیگری در صورت یا معنا قرار گرفته است».

«رمّانی» در ادامه سخن خود می گوید:

«شـعرا در بـاب تشـبیه از یکـدیگر برتری و فزونی جسـته‌اند و از راه تشـبیه که دارای مراتب مختلفی در زیبـایی است می‌تـوان میزان بلاغت سخنوران را به دست آورد، پس بلاغت تشبیه عبارت است از جمع بین دو چیز در امر مشترک (مشبّه و مشبّه به) که هر دو را در بر گیرد» آنگاه اقسام و انواع تشبیه را بر می‌شمرد و می گوید:

«نوع اوّل تشبیه و تنظیر امر معقول و غیر محسوس است به محسوس، مانند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۸

تشبیه معدوم به غایب.

نوع دوّم تشبیه امر عادی و مجرّب به امر غیر عادی است، مثل تشبیه بعث و زنده شدن پس از مرگ به بیداری پس از خواب.

نوع سوّم تشبیه امر غیر بدیهی به بدیهی است مانند تشبیه دوباره زنده شدن مردگان به دوباره روییدن گیاهان در فصل بهار.

نوع چهـارم تشـبیه چیزی که در صـفتی قوی نیست به چیزی که در آن صـفت قوی است، ماننـد تشبیه چیزی در وضوح به روشـنایی روز.

بی تردیـد اینها تمام انواع تشبیه نیسـتند زیرا برخی از تشبیهات موجود شامل هیچ کدام از این چهار قسم نمی‌شوند مثل تشبیه امر غیر

آشکار به آشکار که در بسیاری از آیات قرآن وجود دارد و نیز مانند تشبیهی که هدف از آن بیان چیزی است که خداوند آن را در جهان آفرینش از ما پنهان داشته، که در واقع تنظیر امر پنهانی به امر آشکار است و این که آنچه نزد خداست از همه برتر و بزرگتر است.

گاهی تشبیه برای توضیح معنای کلّی از راه بیان معنای جزئی و یا ترسیم معنای کلّی در برخی از جزئیات آن است مثل این آیه: وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ این مثالها را برای مردم بدین جهت می‌زنیم که شاید آنان بیندیشند که در این جا از راه تشبیه، معنای کلّی یعنی: معنای جامعی که در پرتو آن حقایق به واسطه مثالهایی که برای مردم زده می‌شود آشکار می گردد.

و از همین نوع تشبیه، مثالهایی است که به منظور روشن شدن اصل خلقت و آفرینش برای مردم آورده می‌شود.

و موارد دیگری از تشبیه که اینها را می‌توان از لابلای کلام «رمّانی» به دست آورد.

وی تشبیه را به اعتبار هدفی که در آن وجود دارد به دو قسم بلاغی و حقیقی تقسیم می کند. تشبیه بلاغی مانند تنظیر اعمال کافران به سراب و تشبیه حقیقی مثل این که بگوییم: «این دینار مثل این دینار است پس هر کدام را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۰۹

می خواهی بگیر».

به اعتقاد ما این تقسیم در مورد کلام بشر صحیح است، امّا قرآن کریم تمام تشبیهاتش، هم بلاغی است و هم حقیقی، و مثالی را که وی در مورد عمل کافر از قرآن می‌آورد، با این که در بالاترین درجه بلاغت قرار دارد، در عین حال، حقیقت و در واقع صادق است، زیرا اعمال کافران چون سراب، پوچ و عاری از واقعیت است و لکن فرد گمراه آن را حقیقت می‌پندارد، امّا حقیقت و نیز سود برای صاحبش ندارد، همان طور کافران هم می‌پندارند که اعمالشان دارای نفعی است که عایدشان می‌شود.

صفت مشترک در دو تشبیه این است که بر اثر وهم و خیال، چیزی را که واقعیت ندارد، واقعیت می‌پندارند، پس کافران اعمال خود را به خاطر این که برایشان زینت دارد، نیکو می‌پندارند، مانند کسی که سرابی را می‌بیند و خیال می کند آب است در حالی که چنین نیست.

به این جهت است که می گوییم هر دو نوع تشبیه با هم در تمام تشبیهات قرآن وجود دارد یعنی هم حقیقی و راست است و هم بلاغتی اعجاز آور دارد.

«رمّانی» بر اساس تقسیماتی که برای تشبیه دارد، مثالهایی ذکر کرده است و «باقلانی» نیز در کتاب «اعجاز القرآن» از او پیروی کرده است، ما نیز چون کسانی که به زمان او نزدیک بوده‌اند در این جهت از او پیروی می کنیم.

مثالی را که وی و «باقلانی» برای تشبیه معقول به محسوس زده‌اند این آیه است:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً «اعمال کافران چون سرابی است در بیابان هموار که شخص تشنه آن را آب پندارد و چون بدان جا رسد، هیچ آب نیابد» ۱۹۲.

ما برای تکمیل این تشبیه دنبال آیه را نیز ذکر می کنیم:

وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ أَوْ كَظُلُماتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ «و آن کافر عذاب خدا را نزد عمل خود ببیند و خدا جزای عمل او را به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۰

طور کامل بدهد، و خدا زود به حساب اعمال همه می‌رسد، یا اعمالشان به ظلمات دریای تاریکی ماند که امواج بعضی بالای بعضی دیگر دریا را بپوشاند و ابر تیره بر فراز آن بر آید و تاریکیها چنان متراکم فوق یکدیگر قرار گیرند که چون کسی دست بیرون آورد

هیچ نتواند آن را دید و هر که را خدا برایش نور هدایت قرار نداده هرگز خود نور ندارد» ۱۹۳.

«رمّانی» در مورد تشبیه نخست در آیه اوّل می‌گوید: «در این بیان، امر غیر محسوس به محسوس تشبیه شده است و هر دو در این که پنداری پوچ و باطل بوده و صاحب آن در بیچارگی و نیاز شدید به سر می‌برده، مشترکند، و اگر گفته شود که: «بیننده، سراب را، آب می‌پندارد و سپس خلاف آنچه دیده بر او آشکار می‌شود» این سخن بلیغ و شیوایی است، امّا از آن بلیغ‌تر و رساتر تعبیر قرآن است، چه این که انسان تشنه حرص و آرزوی بیشتری برای دستیابی به خواسته خود دارد، و کافر پس از این آرزو با حساب خود که او را به سوی عذاب همیشگی می‌برد، روبرو می‌شود و ما از این حال به خدا پناه می‌بریم تشبیه اعمال کافران به سراب در قرآن، تشبیهی زیباست و به هر حال این آیه دارای نظم و آهنگ زیبا، الفاظ شیرین و فایده بسیار و معنای صحیح است».

«رمّانی) این جهت را توضیح نداده است که چرا تعبیر قرآن در تشبیه بلیغتر از تعبیر اوّل (بیننده سراب را آب می‌پندارد) می باشد؟ به نظر ما این تعبیر تشبیه را از بین می‌برد و بیانگر حاجت و نیاز (وجه شبه) نیست، امّا عبارت قرآن بیانگر میل و حرص در طلب آب و شدّت نیاز به آن است، و این امر در مشبه نیز وجود دارد، زیرا کسانی که به آیات خدا کافر شدند در وقت نیازشان به عمل صالح می‌پندارند که عملشان این گونه است، پس آنان مانند انسان تشنه‌ای می‌باشند که به دنبال آب هستند ایشان نیز به دنبال کارهای نیکویند امّا اعمالشان چون سراب، واقعیت و حقیقت ندارد.

این تشبیه حاکی از حیرت و سرگردانی کافران است به طوری که امر غیر واقعی را واقعی می‌پندارند، این حالت در آیه بعد مورد تأکید قرار می گیرد آنجا که می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۱

أَوْ كَظُلُماتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ ...

در تشبیه اوّل خداوند حال کافران را به حال کسانی تشبیه می‌کند که کار خود را مثبت و نیکو می‌پندارند مانند تشنه‌ای که بر اثر نیاز به آب و اضطراب و سردرگمی سراب را آب می‌پندارد، و در تمثیل دوّم، حیرت و سرگردانی آنان را به خاطر این که در تاریکی وحشت بار به سر می‌برند ترسیم می‌کند و می فرماید: به خاطر این که دچار پریشانی و آشفتگی و نومیدی هستند، کار غیر نیك را نیك می‌پندارند، اعمال آنان چون تاریکی قیرگون است که بالای آن نیز تاریکی دیگری مثل آن وجود دارد، و بالای همه این تاریکیها ابرهای تیره و تار قرار دارد که بر ظلمت و سیاهی افزوده است، پس اعمال آنان خیر نیست، بلکه برای آنان شرّ بزرگی است و به اندازه اعمال بدشان و سیر در راه بی پایان باطل، دچار ظلمت و تیرگی هستند و اعمال بدشان آنها را احاطه کرده است.

و خلاصه مفاد دو تشبیه این است که آنان در حیرت و پریشانی به دنبال چیزی هستند که آنان را رهایی بخشد و چنین چیزی پیدا نمی‌کنند و وهم و خیال آنان نیز با دلیل واضح و عینی از بین می‌رود و بر اثر اعمال بدشان تاریکیهای متراکم و تیره و تار چنان آنان را فرا گرفته که هیچ روزنه امیدی که چشمانشان را بدان سو باز کنند نمی‌یابند.

این دو تشبیه بیانگر شدّت حیرت و ظلمت است، پس مثل اوّل ترسیم کننده تشنه‌ای است که به دنبال آب می‌رود و با دیدن سراب و تصوّر آب، با حالت تشنگی زیاد آن را پی میگیرد و پس از سختی و خستگی توان فرسا چیزی را نمی یابد و مثل دوّم نشان دهنده این است که تاریکیها یکی پس از دیگری او را فرا گرفته است و اگر روزنه امید بخش در آن باشد باز بخاطر تسلّط ابر تیره و تار بر آن، نور به درونش نمی‌رسد.

نمونه دیگر از تشبیه معقول به محسوس آیه زیر است:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ

«اعمال کافران به خدا چون خاکستری است که باد سخت در روز تندباد بر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۲

آن بوزد (و هیچ از آن نماند) و از همه کوشش خود هیچ نتیجه‌ای نگیرند، این همان ضلالت و گمراهی دور از هدایت است» ۱۹۴.
«رمّانی» گوید: «در این آیه امر غیر محسوس به امر مادّی و محسوس تنظیر شده است و وجه شبه و امر مشترک بین آن دو عبارت است از: «هلاکت و عدم بهره‌برداری و ناتوانی از جبران گذشته، و آیه در بردارنده حسرت بزرگ و موعظه و پند بلیغ و آشکار است».

این سخن درست است و لکن اضافه بر آن، نکته دیگری نیز به نظرم می‌رسد و آن این که کافران می‌پندارند که اعمالشان در عالم وجود دارای اثر و حقیقت است امّا ناگهان باد شدیدی در روز تندباد فرا می‌رسد و اندیشه و پندارشان را به باد فنا می‌دهد آنان خیال می‌کردند که ثروت دنیا برایشان سود دارد امّا وقتی قیامت فرا رسد آن را نقش بر آب می‌بینند و با پرونده خالی از اعمال نیکو روبرو می شوند و این گمراهی شدید است، زیرا پس از گمان باطل، حقیقت را با چشمان خود می‌بینند و در ضمن گفتار، خداوند متعال اعمال آنان را به «خاکستر» تعبیر فرموده است به این معنی که: ارزش واقعی ندارد و پوچ است.
«رمّانی» برای تشبیه امر غیر عادی به عادی، آیه زیر را که در مورد گرفتن پیمان از بنی اسرائیل است، ذکر می کند:
وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا ما فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «یاد کن هنگامی را که کوه طور را از جای بر کندیم و مانند سایه بانی بر سر بنی اسرائیل قرار دادیم و گمان کردند که بر سرشان فرود خواهد آمد و امر کردیم که دستورات تورات را که بر شما نازل شد به قوّت فرا گیرید و آنچه در آن است یاد کنید، شاید پرهیزکار شوید» ۱۹۵.
وی می گوید: «این آیه از نوع تشبیه امر غیر عادی و غیر مجرّب است به امر عادی و مجرّب، و وجه شبه «بلندی و ارتفاع ظاهری» می‌باشد، و در آن عظیم‌ترین آیات و نشانه‌های خدا برای کسی است که به هنگام مشاهده یا شنیدن قدرت خدا در آن بیندیشد تا آن که خیر و خوبی را از او بخواهد و در سایه طاعت او به منفعتهای زیاد دست یابد».
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۳
این، نظر «رمّانی» درباره تشبیه در آیه مزبور است که گویا برای تقریب و توضیح معنا و تنظیر امر بعید و غیر عادی به امر عادّی است یعنی: تشبیه کوه به سایه بان در قرار گرفتن بالای سر. این سخن، سخنی صحیح است، امّا تمام وجوه تشبیه در آیه را در بر نمی‌گیرد. زیرا بلند کردن کوه بر سر آنان به خاطر گرفتن پیمان و عهد از آنان و اثبات قدرت خداوند متعال و افکندن هیبت و ترس در دل آنان بود بنابراین تمثیل به سایه‌بان برای بیان این است که کوه طور چنان بر آنان احاطه پیدا کرد که گویا بر سرشان فرو ریخت تا بدانند که باید به عهد و پیمان با خدا وفادار باشند و از طاعت او بیرون نروند، از اینرو پس از آن که کوه را بالای سر خود دیدند خداوند به آنان فرمود:
خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا ما فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «رمّانی» آیه زیر را نمونه‌ای دیگر از این نوع تشبیه می‌داند:
إِنَّما مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ «همانا مثل زندگانی دنیا چون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم پس با آن انواع گیاهان زمین از آنچه آدمیان و حیوانات تغذیه می کنند روییده شد تا آنگاه که زمین به آن گیاهان آرایش و زینت یابد، و مردمش گمان برند که می توانند از آن استفاده کنند که ناگهان امر ما به شب یا روز در رسد و آن همه زیور را درو کند که گویا دیروز در آن هیچ نبوده است، این گونه، آیات خود را برای قومی که تفکّر می کنند، تفصیل می‌دهیم» ۱۹۵.
وی می گوید: «در این آیه امر غیر عادی به امر عادی تشبیه شده است و وجه شبه و امر مشترک عبارت است از: زینت و رونق و پس از آن نابودی و هلاکت، و در آن برای هر که بخواهد پند و عبرت است و برای هر که بیندیشد که: هر امر فانی و زودگذر- هر چند طولانی باشد و به ظاهر بزرگ- پست و کوچک می‌باشد موعظه است».

سخن مذکور در عین اختصار قابل قبول است امّا ناقص به نظر می‌رسد و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۴

محتاج به توضیح است، بنابراین می گوییم: این تشبیه برای ترسیم و توضیح زندگانی است که مثل آن در شکوه و زینت و گوارایی و خوشبختی در هر مرتبه‌ای از کمال و زیبایی باشد، ناپایدار و فانی و زودگذر است، مانند بارانی که از آسمان فرو می‌ریزد و از آن گیاهانی که مردم و چهار پایان و جنبندگان بهره می‌برند، می روید. پس آنگاه که زمین بر اثر آن گیاهان و سبزیها، به بهترین شکل زینت می‌یابد و اهل زمین را غرور فرا می گیرد و می‌پندارند که آنها در اختیارشان هست. عذاب خدا فرا می‌رسد و گیاهان خشك، و انسانها پوسیده می‌شوند که گویا در گذشته کسی وجود نداشته است.

به این ترتیب سخن رمّانی، در عین اختصار و صحّت، تشبیه مزبور را- که زندگانی دنیا را در جلوه و نمایش چون عروس، و در کوچکی و پستی چون گیاه خشك معرّفی می کند- درست ترسیم و بیان نمی کند.

تشبیه دیگری که «رمّانی» از آن سخن گفته، کلام خدای تعالی است که می فرماید:

إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ «ما بر قوم عاد تندبادی در روز پیوسته شومی فرستادیم که مردم را از جا بر می‌کند همان طور که تنه درخت خرما را از ریشه بر کند» ۱۹۶.

وی می گوید، «این آیه از نوع تشبیه امر غیر عادی به امر عادی است و وجه شباهت از بیخ و بن بر کنده شدن و نابودی آن دو توسط باد است و دلالت بر عظمت قدرت و ترساندن از عذاب زودرس الهی دارد».

بیان او در این آیه نیز تا حدّی صحیح است اما نمی‌توان گفت: فقط امر غیر عادی به عادی تشبیه شده است و الفاظ و اسلوب و طرز بیان آیات برتر از این است که فقط برای اثبات امر غیر عادی به وسیله امر عادی و متداول باشد، بنابراین به اعتقاد ما هدف از تشبیه، ترسیم و تبیین عذاب خداست که او باد سخت و سردی بر آنان فرستاد در روزی که سراسر آن روز عذاب و سختی و برای آنان شوم بود و اگر چه زمان کوتاهی داشت امّا عذابها و دردهای آن طولانی و مستمر بود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۵

سپس خداوند شکسته شدن غرور و سرکشی مشرکان و بالیدنشان به ثروتهاشان را منعکس می کند که چگونه با سختی و شدّت بدون هیچ گونه توان و مقاومتی از بیخ و بن کنده می‌شوند، آن طور که ریشه‌های نخل فرو رفته در اعماق زمین از جای کنده شود. این تشبیه، تشبیه با عظمت و هولناکی است که عذاب خدا را بر مشرکانی که در زمین به سرکشی و فساد پرداختند، به تصویر می کشد.

مورد دیگری را که «رمّانی» از این نوع تشبیه به حساب آورده؛ این آیه است:

فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ «آنگاه که آسمان شکافته شود و چون گل، سرخگون و چون روغن، روان گردد» ۱۹۷.

وی می گوید: «در این آیه امر غیر عادی و غیر طبیعی به امر عادی و طبیعی تشبیه شده است و وجه شبه، سرخی و نرمی و روانی مادّه آنهاست و هدف آن نشاندادن عظمت و قدرت بی چون و چرای خداوند است تا این که مردم به آنچه در صحنه قیامت اتفاق می‌افتد توجّه کنند».

به نظر ما این آیه را از نوع تشبیه غیر عادی به عادی دانستن، چه بسا گویای معنای تشبیه و اسلوب آیه نباشد پس باید گفت: هدف، ترسیم حال دنیا و حوادثی است که در هنگام بر پایی قیامت پدید می‌آیند و آسمان- این بنای مرتفع و با عظمت الهی که در آن ستارگان هر کدام در مسیر خود حرکت می کنند- مانند گل سرخگون و روغن مذاب خواهد شد، یعنی آسمان سخت در آن روز، مانند گل در نرمی و مانند روغن در روانی خواهد شد.

«رمّانی» در ادامه بحث، مثالهای دیگری ذکر می کند که در آنها امر غیر بدیهی به امر بدیهی و روشن و غیر نیازمند به نظر و

استدلال تشبیه شده است، از جمله سخن خدای متعال که می‌فرماید:

... وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ ...

« (بشتابید به سوی) بهشتی که پهنا و فراخی آن به اندازه پهنا و فراخی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۶

آسمان و زمین است». ۱۹۸

او می گوید: «امر غیر بدیهی به امر آشکار و بدیهی تنظیر شده است و وجه شبه، وسعت و عظمت می‌باشد، و این سخن شگفت انگیز قرآن در انسان تأثیر خاصّی دارد و با توصیف بهشت به خوبی و سرعت و عظمت انسان را به سوی آن تشویق و ترغیب می کند».

امّا تشبیه در آیه از نوع تشبیهی که وی به حساب آورده است نیست بلکه هر دو امر (مشبه و مشبه به) نظری و غیر بدیهی می‌باشند، و برای آگاهی و علم به آن دو، نیاز به خبر راست و علم ضروری وجود دارد، و اگر بگوییم مقصود تشبیه معقول (وسعت بهشت) به چیزی است که تصوّر می‌رود مشهود و محسوس باشد (وسعت آسمان و زمین) باز محتاج به حکایت خداوند متعال است و گرنه برای ما علم حاصل نخواهد شد خواه وسعت آسمان و زمین، امر ضروری و بدیهی باشد و خواه نظری.

ما وقتی تمام آیه را تلاوت می کنیم در می‌یابیم که مقصود وسعت و فراخی نعمت است که مانند وسعت مکان است، خداوند می‌فرماید:

سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ «به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای مؤمنان به خدا و پیامبرانش مهیّا شده، بشتابید، این فضل خداست که به هر که خواهد عطا می کند و فضل و کرم خدا بسیار عظیم است» ۱۹۹.

هدف آیه شریفه ترغیب به طلب آمرزش از خدای متعال و نیز توصیف بهشت است به این که بهترین موجود و پهناورترین پدیده است و اگر جهنم گنجایش همه مجرمان و گناهکاران را دارد، چون دارای هفت در جداگانه است، پس قطعا بهشت نیز ظرفیت متقین و نیکوکاران را خواهد داشت، زیرا وسعت و پهنای آن به اندازه وسعت و فراخی آسمان و زمین است.

نمونه دیگر از تشبیه غیر بدیهی به بدیهی به عقیده «رمّانی» سخن خداست که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۷

می فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً «مثل آنان که فرمان عمل به تورات را دریافتند ولی زیر بار نرفتند (و به آن عمل نکردند) در مثل به حماری ماند که بار کتابهای بزرگ بر پشت کند او از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد» ۲۰۰.

وی می گوید: در این جا امر غیر بدیهی به امر بدیهی و آشکار تشبیه شده است. و وجه شبه و امر مشترک، جهل آن دو (مشبه و مشبه به) نسبت به محموله خویش است و هدف، انتقاد از کسی است که علم را ضایع می کند به این که فقط به نقل و روایت از دیگران بسنده کرده است و به فهم و درایت آن نمی‌پردازد».

به نظر ما این آیه نظری به این نوع تشبیه و علم و روایت و درایت ندارد، بلکه آنچه با دقّت در صدر ذیل آن، استفاده می‌شود تنظیر علم بی عمل به نادانی و جهل می‌باشد چه این که آنان حامل علمی هستند که از آن بهره عملی نمی برند، بلکه بر خلافش عمل می کنند، آنان نور هدایت را به دوش می کشند، امّا خود هدایت نمی‌شوند، همان طور که الاغ کتابها را حمل و باربری می کند، ولی هرگز صلاحیت انتفاع و بهره‌بری از آن را ندارد.

نکته قابل استفاده از تعبیر مذکور «حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها» این است که: عمل، بهره و ثمره علم و دانش است و عالم بی عمل

در حقیقت عالم نیست، آری تورات بر آنان بخاطر عمل فرستاده شده. ولی آنان فقط به دانستن آن اکتفا کردند و از عمل بر طبق آن خودداری ورزیدند، پس در حقیقت بهره‌ای از دانش و علم خود نبرده‌اند.

رمّانی در ادامه بحث از انواع تشبیهات قرآن به نوعی دیگر اشاره می کند که «مشبّه از مشبه به» در صفتی، ضعیف‌تر است و بخاطر این که «مشبه به» در آن صفت قوی‌تر است مشبه در حکم، ملحق به آن می‌شود، مثل سخن خدا که می‌فرماید:

وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۸

«او راست کشتیهای بادبان بر کشیده در دریا مانند کوهها» ۲۰۱.

وی می گوید: وجه شبه در آیه، عظمت و بزرگی است، امّا کوه از کشتی عظیم‌تر و بزرگتر است و هدف از این تمثیل اشاره به قدرت خداست که کشتیهای بزرگ را در دریا مسخّر انسان قرار داده است تا از آن بهره گیرد و راههای دور را به وسیله آن بپیماید».

البتّه این سخن صحیح است، زیرا اگر نقطه مشترک در مشبّه و مشبّه به، قوّت و عظمت باشد، کوه قویتر و عظیمتر از کشتی است، و اگر ظهور و جلوه باشد باز کوه آشکارتر و روشن‌تر است، اما نکته قابل ملاحظه این است که «رمّانی» در بسیاری از موارد به هدف اصلی تشبیه توجه نمی‌کند، بلکه نظیر او به اوصاف ظاهری و مقاصد نزدیک و کم ارزش است، غرض از تشبیه در آیه مورد بحث هدف بیان راز خدا در عالم خلقت و تسخیر آن برای انسان است.

یعنی هنگامی که انسان می‌بیند، کوهها که عامل ثبات و استواری زمینند نشانه قدرت خدا می‌باشند، پس کشتیها که در بلندی و قدرت و سنگینی، نظیر کوههایند و بر روی آب روان و سبک به حرکت در می‌آیند و انسانها را از جایی به جای دیگر می‌برند، نشانه آشکارتری بر قدرت خدایند، زیرا آن کشتیهای بادبان بر افراشته در واقع به فرمان خدا به حرکت در می‌آیند، نه به دستور آنان.

«رمّانی» در مورد تشبیه به امور معنوی و معقول نمونه‌هایی را از قرآن ذکر می کند، یکی آیه شریفه:

أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ...

«آیا مقام کسی را که عهده‌دار سقایت حاجیان و تعمیر مسجد الحرام شده، با مرتبه آن که ایمان به خدا و روز قیامت آورده یکی می‌دانید» ۲۰۲ سپس می گوید: «این آیه اعتقاد بر این که: مقام و مرتبه این دو گروه یکسان باشد، انکار و ردّ می کند و این بیان شگفت از تشبیه به ایمان باطل و قیاس به دست می‌آید، و بر عظمت مقام مؤمن و برتری او بر سایر مخلوقات دلالت دارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۱۹

دیگری آیه شریفه:

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ...

«آیا آنان که مرتکب اعمال زشت و تبه کاری شدند، می‌پندارند که رتبه آنان را مانند کسانی که به خدا ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، قرار می‌دهیم؟» ۲۰۳ «رمّانی» در این دو مورد تشبیه را برای نفی و انکار می‌داند، چنان که در موارد قبل، آن را برای اثبات و ایجاب می‌دانست، زیرا استفهام در اینجا برای انکار و ردّ واقع (اعتقاد آنان) می باشد، چه این که تعمیر و نگهبانی خانه خدا و سقایت حاجیان را بر هر کاری ترجیح می‌دادند و به گمان آن که با این کار، دیگر نیازی به ایمان آوردن به خدا و قیامت و جهاد در راه او ندارند، در آن با یکدیگر به رقابت و همچشمی می‌پرداختند، بلکه آن را از ایمان و جهاد بالاتر می‌دانستند، با این که در واقع این دو یکسان نیستند، پس برابری و تساوی را انکار و ردّ می کند- زیرا که ایمان و جهاد بالاتر است- تا چه رسد به این که سقایت و عمارت خانه خدا برتر باشد.

این سخن «رمانی» در انواع تشبیه بود که ما چون «باقلانی آن را» از او نقل کردیم زیرا اینها انواع و اقسام معتبر تشبیهات قرآنی است که در آن ضبط و تنظیم است، اگر چه باید گفت که شامل تمام اقسام آن نمی‌شود.

چرا که او به جز در موارد کمی، اهداف اساسی تشبیهات و اسلوبهای سخن و معانی مورد نظر و حقایق طبیعی و معنوی و توصیف فرشتگان پاک و انسانهای برگزیده را بیان نکرده است.

ما در این جا پاره‌ای از تشبیهات قرآن کریم را به عنوان مثال می‌آوریم که معانی را به طور محسوس و عینی به وصف در می‌آورد و نیز اندیشه‌ها را متوجّه عالم هستی و موجودات می‌سازد.

این آیه را که در تشبیه منافقان و تردید آنان بین حق و باطل و عدم بصیرتشان از نور پر فروغ حق و راستی است، می خوانیم:

مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۰

«مثل آنان، مثل کسی است که آتشی بیفروزد پس تا روشن کند اطراف خود را، خدا روشنایی آنها ببرد و ایشان را در تاریکی رها کند که هیچ نبینند». ۲۰۴

این آیه به تشبیه حال منافقی پرداخته که بین حق و باطل سرگردان است، او حق را برای خود می‌خواهد تا در پرتو آن به خواسته‌های دل خود برسد، و با این که نور حق فروزان است و اطرافش را روشن می‌کند امّا به علت غلبه هوای نفس بر او، کور شده و نمی‌تواند از آن بهره ببرد، او آتشی برافروخته است امّا گوش او صدای حق را نمی‌شنود و زبانش از راندن سخن حق گنگ است، و خداوند بصیرتش را از او گرفته است و دیگر نمی‌تواند باطلی را که بخاطر فساد قلب به آن میل پیدا کرده است، از حق روشن و آشکار، تشخیص دهد و تشبیه آنان به کر و گنگ و کور هر کدام تشبیهی مستقل و جداگانه و مکمّل تشبیه کلی است.

در متن صریح این آیه، حالتی به حالت دیگر تشبیه شده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً یعنی: حال و وضع آنان مانند حال کسی است که آتش برافروخته است و این یک تشبیه تمثیلی و توصیفی است درباره حال منافقان که بیشترشان یهودی بودند و از آمدن پیامبر (ص)، اطلاع داشتند و با این که این حقیقت بر آنان آشکار بود، امّا با آمدن پیامبر (ص) و روشن شدن جهان در پرتو نورش، آنان از او بهره نگرفتند و به او کافر شدند، و با شنیدن سخنش هدایت نیافتند و به حقیقتی که آن را به خوبی می‌شناختند اقرار نکردند، و دلیلهای روشن و آشکار، آنان را متوجّه نساخت، چرا که آنان کر و لال و کور بودند.

به دنبال این تشبیه، خدای سبحان تشبیه دیگری را که بیانگر گوشه‌ای از حالات آنان است بیان می‌دارد و می‌فرماید:

أَوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ یَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِیطٌ بِالْکافِرِینَ یَکادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ کُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۱

«یا مثل آنان مثل کسانی است که در بیابان بارش تندی از آسمان بر آنها ببارد و در تاریکی و رعد و برق، انگشتان از شدّت صدای غرّشهای ابر و از ترس مرگ در گوشهای خود نهند ولی عذاب خدا کافران را فرا گیرد، نزدیک باشد که برق، روشنی چشمهایشان را ببرد، هر گاه روشنی ببینند در آن قدم بردارند و چون تاریک شود (حیرت زده) بایستند اگر خدا بخواهد آنان را کر و کور می‌ساخت و خدا بر هر چیزی قادر است». ۲۰۵

در این مثل، خداوند حال آنان را به دو چیز تشبیه کرده که هر کدام تشبیه مستقل و جدا گانه است.

تشبیه اوّل: خداوند سبحان وضع آنان را به حال کسانی تشبیه کرده است که باران شدیدی بر آنان فرو می‌ریزد و ابرهای تیره متراکم و تاریکیهای پشت سر هم همراه با رعد و برق که نشانه عذاب سخت است، آنان را فرا می‌گیرد، و آنان در این حال ترس و وحشت

با شنیدن هر غرّشی به انتظار مرگ می‌نشینند و از بیم مرگ انگشتانشان را در گوشهاشان می‌نهند.

این ترسیم و توصیف نفس منافق است که همیشه در گمراهی اضطراب و بی‌ثباتی به سر می‌برد، چرا که به چیزی ایمان ندارد و ایمان و یاد خداست که مایه آرامش دلهاست بنابر این در تشبیه قبلی، حالت آنان را در طلب برهان و عدم تمسک به آن به سبب هوا پرستی و تسلط شهوت توصیف می‌کند و این تشبیه حالت آنان را از جهت اضطراب همیشگی و ترس بیهوده آنان بیان می‌دارد. از اینرو برخی از علمای اخلاق می‌گویند: «منشأ نفاق ضعف نفس است».

تشبیه دوّم يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ ... فرع بر تشبیه اوّل است اگرچه می‌تواند خود تشبیه مستقل و جداگانه باشد، زیرا اگر آنان به هنگام رعد، انگشتها را در گوشهاشان فرو می‌برند. پس برقی که همراه با باران تند می‌جهد، چنان وحشتناك است که نزدیک است چشمان آنان را برباید و این توصیف حال منافقان است که همیشه در سرگردانی به سر می‌برند و با اینکه نور حق، راه را به آنان نشان می‌دهد، ولی چقدر به خود ستم روا می‌دارند و دست از نفاق و دورویی برنمی‌دارند.

خداوند متعال در پایان آیات مزبور و پس از این تشبیه محکم و استوار به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۲

بیان قدرت و توانایی خود بر آنان می‌پردازد که اگر بخواهد آنان را کر و کور می‌کند، چنان که از دیدن و شنیدن حقیقت و واقع محروم شده‌اند.

این مثل، چون مثل قبلی، تشبیه تمثیلی است که حال آنان را در ضعف نفس و سردرگمی به مردمی تشبیه می‌کند که بارانی وحشتبار و نه رهایی بخش بر آنان فرو می‌ریزد، و آنان در ترس و نگرانی از ابرهای تیره و تار و تند باد و رعد و برق شکننده به سر می‌برند و از بیم مرگ، انگشت در گوشها فرو می‌برند و این نشانه ضعف و ناتوانی آنان است و تشبیه دوم که فرع بر تشبیه اوّل است، بیانگر این است که با آن که نور و اسباب هدایت در برابرشان قرار دارد. امّا آنان از آن بی‌بهره‌اند و بر نفاق و گمراهی خود اصرار می‌ورزند، و خداوند قدرتش برتر از آنان است و اگر بخواهد آنان را کور و کر می‌کند.

پیش از آن که پرونده سخن درباره تشبیه را ببندیم و به سراغ استعاره که آنان هم نوعی از تشبیه است برویم باید به سه نکته اشاره کنیم:

نکته اوّل: بی‌تردید تشبیه از اسرار اعجاز قرآن است و «باقلانی» آن را از اسباب و عوامل اعجاز می‌شمرد، و لکن هر گونه سخنی در قرآن- گرچه در قالب مجاز و تشبیه هم نباشد- در اوج بلاغت و اعجاز قرار دارد، و نمی‌توان سبب روشن و عامل خاصّی که ضابط اعجاز باشد معرفی کرد، البته این بدان معنا نیست که اعجاز قابل شناخت و توضیح نباشد، بلکه می‌توان آن را از هماهنگی معانی و انسجام و ارتباط شدید الفاظ با یکدیگر شناخت که در هنگام انذار دارای آهنگ تند و گوش خراش می‌باشد و گاهی نعمتهاش چون نسیم ملایمی است که نفوس را زنده می‌کند و قلبها را شفا می‌بخشد و گاهی نوایش، توصیف ژرفی است که آرام بخش دلهاست و این بلاغت قرآن برتر از آن است که اندیشه‌ها بدان راه یابد، همان طور که نور خورشید دیده می‌شود امّا حقیقت آن قابل درك نیست و همان گونه که حرارت احساس شود، امّا ماهیت آن شناخته نمی‌شود و خدا بر همه چیز قادر است.

نکته دوّم: تمام انواع تشبیه در قرآن، اسلوبهای سخن هستند که در پرتو آن حقایق گوناگون و معانی لطیف و به دنبال هم، به طور حسّی، نمایان و آشکار

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۳

می‌شوند، پس اگر تشبیه به امر محسوس باشد، اسلوب کلام و طرز سخن آن را به طور عینی و گویا به تماشا می‌گذارد، برای نمونه وقتی تشبیه اوّل منافقان را می خوانیم، گویا مردی را می‌بینم که آتشی را بر افروخته است و سین و تاء در «استوقد» برای طلب است و بر این دلالت دارد که آن شخص نهایت تلاش خود را برای به دست آوردن نور و آتش مبذول داشته، تا این که با مشقت و

سختی بدان رسیده است، امّا از این نور بهره‌ای نمی‌برد، زیرا هوای نفس و شقاوت بر او چیره شده است، پس نور حق اطراف خود را روشن می‌کند، ولی منافق از آن بی نصیت می‌ماند، و نوری را که به دنبالش بود نمی‌بیند و گوشش سخن حق را نمی‌شنود و زبانش از آن، بند می‌آید، قرآن کریم تمام اینها را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که گویا آن را می‌بینیم نه این که می‌خوانیم، که کلمات آن برتر از هر کلامی است.

در تشبیه دوّم: ناتوانی و ضعفی را که بر اثر نفاق به وجود می‌آید نشان می‌دهد که منافق را به هر طرف می‌کشاند و آرامش را از او می‌گیرد و با خواری و سبک سری به سوی خواسته‌ها و مطامع خویش می‌رود و آنان را به گروهی تشبیه می‌کند که باران تندی بر آنان می‌بارد و تاریکیها چون سقفی بالای سرشان قرار گرفته و غرّش رعد آنان را دچار ناراحتی کرده و نور برق چشمانشان را ربوده است، و این تصویر گویایی از حال آنان بوده و تبیین معنای ترس نگرانی است که در دل آنان جای گرفته، و ایشان را بین ترس ناامید کننده و طمعهای به حرکت درآورنده قرار می‌دهد و در هر حال شر و بدی آنان را احاطه کرده است.

نکته سوّم: همیشه تشبیهات قرآن، معانی را توضیح می‌دهد و مقصود را به ذهن نزدیک می‌کند، برای نمونه، تشبیهی را که در آن فلسفه امتیاز حق از باطل بیان می‌شود، ذکر می‌کنیم، خداوند می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۴

«خدا مثل می‌زند بنده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست با کسی که ما به او روزی نیکو و فراوان عطا کردیم، و او پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند این دو یکسانند؟ ستایش ویژه خداست امّا بیشتر مردم نمی‌دانند، باز خدا مثل می‌زند دو مرد را یکی بنده‌ای باشد گنگ که قادر بر چیزی نیست و باری است بر دوش مولای خود، و از هیچ راه خیری به مالک خود نرساند آیا برابر است با کسی که به عدل، فرمان دهد و به راه راست و سیرت درست باشد؟» ۲۰۶.

تشبیه اوّل از نوع تمثیل است یعنی تشبیه می‌کند کسی را که بت می‌پرستد و آن را با آفریدگار دانا یکی می‌داند به کسی که بنده مملوك بی‌اختیار را با فرد آزادی که خدا به او روزی نیکو و فراوان داده، برابر می‌شمرد، در حالی که این دو در حال و مرتبه یکسان نیستند و نتیجه این که بتی که هیچ قدرتی با خدای مالک هستی و قادر بر همه چیز برابر نیست.

تشبیه دوّم: تشبیه حال مشرکان است در این که خدای توانا را با سنگ بی‌سود و زیان یکی می‌دانند، همچنین حال کسانی که انسان لال را که سربار جامعه است با انسانی که سخن حکیمانه می‌گوید و اقامه عدل می‌کند، برابر می‌دانند، البته این دو یکسان نیستند پس پرستش بتها و برابر دانستن آنها با خدا، درست نیست.

آری، خدای سبحان، حقایق را در میان مردم ظاهر بین و مادّه گرا از راه تشبیه به محسوسات آشکار می‌سازد، و با زدن مثالها واقعیات و دلایل آن را روشن می‌کند گرچه مثال به چیزهایی باشد که از نظر مشرکان ناچیز به شمار می‌روند و حال آن که ناچیز نیستند، بلکه آنها با عظمتند، زیرا آفریده خدایند همچنان که می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ «خدا را باک و ملاحظه‌ای از آن نیست که به پشه و بزرگتر از آن مثال

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۵

زند، امّا آنها که ایمان آوردند می‌دانند که این مثلها درست و از جانب خداست، امّا کافران می‌گویند: خدا را از این مثل چه

مقصود است؟ گمراه می‌کند به این مثل بسیاری را و هدایت می‌کند بسیاری را، و گمراه نمی‌کند به آن مگر فاسقان را» آری قرآن، غـذای روح و سـفره رنگارنگ الهی برای انسانهاست که سرتاسـر آن سود بخش و پرثمر است، خداوند ما را از آن بهره‌مند سازد و آن را زره ما در برابر پیش آمدها و حوادث قرار دهد، تا بدان پناه بریم و تکیه کنیم در پرتو آن گام برداریم.

استعاره در قرآن

استعاره یکی از اقسام تشبیه است که «علاقه مشابهت» بین معنای اصلی (موضوع له) و معنای مجازیی که لفظ در آن استعمال می‌شود، وجود داشته باشد. مثلا اگر کسی از مرد شجاعی به شیر یا از مرد سخنور شجاعی به «علی بن ابی طالب» تعبیر کند، علاقه و نسبت بین دو معنا (معنای حقیقی و معنای مجازی) در مثال اوّل «شجاعت»، و در مثال دوّم «شجاعت و سخنوری» است.

بنابر این بین تشبیه و استعاره، رابطه و نسبت وجود دارد، و به تعبیر دیگر استعاره یکی از راهها و روشهای تشبیه، یا تشبیه همراه با مبالغه است، زیرا مشبّه فردی از افراد مشبه به قرار داده می‌شود، از اینرو باید از دو ویژگی برخوردار باشد، یکی این که: ادات تشبیه چون «کاف» در جمله به کار نرود، و یا مثلا «مشبّه به» بر «مشبه» حمل نشود.

و بالاخره «مشبّه» به هیچ وجه ذکر نشود. دیگر این که: لفظی که بر «مشبّه به» دلالت می‌کند، لفظی عام بوده باشد مانند: اسم جنس، تا این که مشبه، به ظهور لفظی داخل در عموم افراد «مشبّه به» شود مثل این که بگوییم:

«شیری با یال و کوپال به جانب دشمن شتافت و خداوند به دست او از آنان انتقام گرفت» در این جا قرینه کلام گواهی می‌دهد که او انسان است و گویا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۶

ادّعا شده که یکی از افراد شیر این مرد شجاعی است که لفظ شیر بر او اطلاق شده است.

«ابو الحسن رمّانی» استعاره را چنین تعریف کرده است: «به کار گیری لفظ در غیر معنای موضوع له و اصلی آن و نقل از معنای حقیقی به مجازی بخاطر وجود قرینه».

این تعریف همان است که ما گفتیم، غیر از این که وی خاطر نشان می‌سازد که: استعاره نقل لفظ از معنای موضوع له به معنای دیگری است بر اساس مشابهت بین آن دو معنی، و در حقیقت برگشت سخنش به این است که: لفظ «مشبه به» توسعه می‌یابد و عام می‌شود و «مشبّه» در عموم آن داخل می‌شود و قرینه موجود در عبارت مانع از اراده معنای اصلی از لفظ می‌شود.

استعاره در الفاظ قرآن بسیار است، از جمله سخن خدای تعالی که می‌فرماید:

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ

«اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن آیه‌های محکم (و یک معنی را محتمل) است که آنها اصل و مرجع قرآن می‌باشد و بعضی دیگر آیاتی است متشابه (که چند معنا را محتمل است) پس آن کسانی که در دل ایشان کژی هست، به جهت فتنه‌جویی و تأویل آیات طبق رأی خود، از آیات متشابه پیروی می‌کنند در صورتی که تأویل آن جز خدا نمی‌داند. و اهل دانش گویند: ما به تمام آیات قرآن ایمان آوردیم که همه متشابه و محکم آن، از جانب پروردگارتان آمده است و پند نمی‌گیرد به قرآن مگر خردمندان». ۲۰۷

تعبیر به «ام الکتاب» در این آیه، تعبیری مجازی و در قالب استعاره است، زیرا «امّ» یعنی اصل و ریشه، و مادر را از آن جهت «امّ» می‌گویند که فرزندان خود را نگهداری می‌کند و آنان برای تغذیه روحی و جسمی به او رجوع می‌کنند، پس آیات محکمات به «امّ» تشبیه شده، زیرا آنها اصل و مرجع دین می‌باشند و آیات متشابه بر اساس آنها تفسیر می‌شوند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۷

نمونه دیگر استعاره این آیه شریفه است:

یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ «خدا هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می‌دارد و نزد اوست اصل کتاب (لوح محفوظ) ۲۰۸ «امّ» یعنی: اصل و ریشه و در این جا مقصود شریعتی است که مورد اتّفاق همه ادیان الهی است، پس گرچه خداوند برخی از احکام و قوانین را از بین می‌برد و برخی را نگه می‌دارد، امّا اصل و اساس شرایع غیر قابل تغییر است که خداوند آن را در آیه دیگری بیان کرده و فرموده است:

شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ «خداوند شریعت و آیینی را که برای شما قرار داد همان است که نوح را به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید و بر مشرکان آنچه را که تو آنان را به سوی آن می‌خوانی دشوار است، خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که به درگاه او انابه کند هدایت فرماید» ۲۰۹ آیه زیر از نوع استعاره در افعال است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ «خدا جان و مال مؤمنان را به بهشت خریداری کرده است، آنها در راه خدا پیکار می‌کنند، پس یا می‌کشند و یا خود کشته می‌شوند این وعده قطعی خداست که در تورات و انجیل و قرآن ثابت است». ۲۱۰

خداوند سبحان در این آیه شریفه، تقدیم مؤمنان جانشان را به- امید رسیدن به نعمتهای همیشگی خدا و بالاتر از آن، نیل به رضا و خوشنودی او- به معامله‌ای بین ایشان و پروردگارشان تشبیه می‌کند، بدین منظور که ایشان را کاملا بر این امر متعهّد کند و به خواسته آنان- یعنی رسیدن به رضای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۸

پروردگار و نعمتهای همیشگی او- بیش از پیش امیدوار سازد.

این استعاره را، استعاره تمثیلی گویند، زیرا در آن حالی به حال دیگر تمثیل شده، نه این که فقط لفظی به لفظ دیگر تشبیه شده باشد، و مشبّه در جمله محذوف است و لذا استعاره به وجود آمده است.

تعبیر از نفاق به مرض نیز استعاره است که در قرآن زیاد به چشم می‌خورد و مثل سخن خدای متعال در وصف منافقان:

فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً ...

«دلهای ایشان مریض است پس خدا بر مرض آنان بیفزاید ...». ۲۱۱

و سخن دیگر او که می‌فرماید:

وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ «و هر گاه سوره‌ای نازل شود برخی (از منافقان) گویند: این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود؟ بلی آنان که به حقیقت اهل ایمانند، بر ایمانشان بیفزود و بشارت و سرور بخشید، ولی آنان که دلهاشان مریض است بر پلیدیشان افزود تا با حالت کفر جان دادند» ۲۱۲ در این دو مورد خداوند سبحان از نفاق به مرض تعبیر میکند و این به خاطر شباهتی است که بین بیماری جسم با نفاق وجود دارد، پس همان گونه که بیماری جسم موجب فساد و ناتوانی بدن، و گاهی زمین گیری و سستی دایمی می‌شود، نفاق و بیماری روح، نیز باعث فساد و تباهی روح و عقل خواهد شد.

یکی دیگر از استعارات قرآن که در اوج بلاغت قرار دارد و سخن هیچ بشری به پای آن نمی‌رسد این آیه شریفه است:

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ «خداوند برای شما قریه‌ای را مثال زده است که اهلش در امنیت و آسایش و اطمینان زندگی می‌کردند و از هر سو روزی فراوان به آنان می‌رسید تا آن که نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، پس خدا هم بخاطر رفتارشان، طعم گرسنگی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۲۹

و ترس را به آنان چشانید» ۲۱۳.

در این آیه شریفه به چند استعاره برمی‌خوریم که در بالاترین مرتبه بلاغت قرار دارد، و آخر آن چون اوّلش، نفوس و اندیشه‌ها را به سوی معانی و اهداف خود جلب می‌کند، لباس را به گرسنگی تشبیه و اضافه کرده است و این، اضافه مشبّه به «مشبّه به» به روش استعاره است، بنابر این گرسنگی شدید و پایدار که بر اثر کمبود و نایابی، فراگیر شده و موجبات ترس و فزع و اضطراب را در انسانها فراهم آورده و نیز آرامش و اطمینان را سلب کرده، به لباس کامل تشبیه فرموده است، زیرا لباس، تمام بدن را فرا می‌گیرد و می‌پوشاند، همان گونه اگر گرسنگی و ترس فراگیر شود، کسی از مردم از آن در امان نمی‌ماند، زیرا از بلاها و آفتهای مصیبت بار و ترس ناگهانی از دشمن، کسی را رهایی نیست لذا از این حالت به لباس تعبیر شده است بالاتر از آن، همان طور که لباس به بدن انسان می‌چسبد و از آن جدا نمی‌شود، گرسنگی و غم و ترس نیز لازمه انسان است و این تصویر گویایی از حال مردم یا ساکنان شهری است که بدبختی و ترس از هر سو آنان را فرا گرفته است.

و جمله فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ استعاره دیگری است، زیرا لباسی که به تن می‌رود قابل چسبیدن نیست، اما چون لباس گرسنگی و ترس مربوط به نفس و نعمتی می‌شود که بر اثر ناسپاسی از بین رفته، از آن به ذوق و چسبیدن تعبیر کرده است، بنابر این حال نزول گرسنگی و ترس را به حال چشاندن و اذاقه تشبیه فرموده است. بخاطر این که اهل قریه بر اثر گرسنگی و ترس، طعم سختی و تلخی را پس از دوران تنعّم و آسایش به خوبی چشیدند، بنابر این تعبیر به «اذاق» با این معنا مناسب‌تر است.

و از مجموع عبارات آیه یک استعاره تمثیلی به دست می‌آید که حال مردم با ایمانی که در نعمت و آسایش فراوان به سر می‌بردند سپس به نعمتهای خدا ناسپاسی ورزیدند و حق آن را ادا نکردند و طاعت حق ننمودند به حال قریه ایمن و مطمئن که روزی آن به وفور از هر سو می‌رسید، تشبیه می‌کند، که پس از ناسپاسی از نعمتهای الهی، خدا هم روزی را از آنها گرفت و امنیت و ناز و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۰

نعمت آنان به ترس و گرسنگی تبدیل شد.

مثال دیگری که «رمّانی» برای استعاره آورده، این آیه است:

«... وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً ...»

«برافروخت سرم از پیری (یعنی همه سرم سفید گشت و پیر شدم)» ۲۱۴.

و در توضیح آن می‌گوید:

«اصل اشتعال و برافروخته شدن، مربوط به آتش است و این تعبیر در مورد آیه بلیغتر و گویاتر است و مقصود از آن گرچه پیری و فراوانی موهای سفید سر است، امّا چون فراوانی موهای سفید سر بسرعت رو به فزونی می‌گذارد و همه سر را فرا می‌گیرد، از آن به اشتعال تعبیر شده است، مانند شعله ور شدن آتش که به سرعت حاصل می‌شود، و این تعبیر جایگاه شگفتی در بلاغت دارد، بی‌تردید این تعبیر در نزد عرب رایج نبود، زیرا انتشار سپیدی مو را- بر اثر پیری- به شعله ور شدن آتش تشبیه کرده است وجه شباهت، سرعت، سپیدی و تفکیک ناپذیری این حالت از شخص است و این که سرانجام همچون آتش به آنچه در افتد، نابودش می‌کند و چیزی جز خاک از آن باقی نمی‌گذارد.

«رمّانی» آیه زیر را از مثالهای «استعاره» در قرآن ذکر می‌کند:

وَ آیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ «نشانه دیگر برای مردم، شب است که ما چون روز را از آن بیرون کشیم ناگاه ایشان را تاریکی فرا گیرد». ۲۱۵

وی می گوید: «کلمه نسلخ» استعاره است و معنای حقیقی کلام عبارت است از خارج شدن روز از شب، و استعاره در این جا بلیغتر و رساتر می‌باشد زیرا «سلخ» یعنی بیرون آوردن و کندن چیزی از چیزی که آن را پوشیده و به تن کرده است، و چون به او چسبیده است لذا کندن آن سخت است، و لباس شب نیز همین گونه می‌باشد».

این سخن «رمّانی» بود ما برای این که استعاره و معانی بیشتر آن را از حقیقت در این آیه درک کنیم، می گوییم:

«راغب اصفهانی» در «مفردات» در مادّه «سلخ» گوید: «سلخ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۱

یعنی: کندن و در آوردن پوست حیوان و «نسلخ منه النهار» یعنی: روز را از شب در می‌آوریم». و معنای این کلام آن است که مسلوخ و بیرون آورده شده روز است و جسمی که روز از آن بیرون آورده شده، شب می‌باشد، و لذا خداوند متعال با جمله «فاذاهم مظلمون» گویا نتیجه سلخ را بیان می‌دارد که مردم بر اثر سلخ گرفتار شب تاریک شدند، و معنای استعاره این است که: قرآن کریم احاطه و فراگیری روز، شب را به در بر گیری پوست، گوسفند را مثلا تشبیه می کند، که وقتی پوست (روز) بیرون آورده می‌شود، شب ظهور پیدا می کند، و جامع بین «سلخ» و «نزع» عبارت است از: بر طرف کردن چیزی از ملازم و همراه آن.

بی تردید چنان که «رمانی» خاطرنشان ساخت، استعاره در این جا بلیغتر و برتر از حقیقت است، اما باید دید که علّت برتری چیست؟ به عقیده ما استعاره دلالت می کند که روز، شب را احاطه کرده و در بر گرفته است.

از اینرو خداوند سبحان گردش و حرکت خورشید را ذکر می کند و می‌فرماید:

وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ «خورشید همیشه در مدار معیّن خود به گردش است، این تقدیر خدای غالب داناست، و برای ماه منزلها معیّن کردیم تا (در گردش خود) چون چوب خوشه خرما (که مانند کمان است) به جای اوّل خود باز گردد» ۲۱۶ تعبیر از علم و ایمان به «نور» و از کفر و عناد به «ظلمات» نیز از استعاره‌های قرآن کریم است مثل نخستین آیه سوره ابراهیم که می‌فرماید:

الر کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ «آلر این قرآن کتابی است که بر تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از تاریکیها به عالم نور و به راه خدای غالب و ستوده برسانی».

«رمّانی» در این باره می گوید: «هر جا در قرآن سخن از ظلمات به سوی نور است، استعاره می‌باشد و حقیقت آن از جهل به سوی علم است و استعاره بلیغ‌تر و گویاتر از حقیقت است چرا که به امر محسوس و قابل رؤیت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۲

تشبیه می‌شود» «ظلمات» تنها جهل نیست بلکه جهل و کفر و انکار حق و تعصّب جاهلیت و هر چه را بر نفس بدون دلیل شرعی یا عقلی و بیرون از حقیقت و واقعیت چیره شود، شامل می‌شود، از اینرو از باطل تعبیر به «ظلمات» می کند، زیرا باطل اسباب و عوامل گوناگونی دارد که بعضی بالاتر از بعض دیگر است، امّا نور یکی است و آن حق و حق طلبی و ایمان به آن است.

به نظر ما در تعبیر «اخرج من الظلمات الی النور»، «بیرون آوردن از تاریکی به سوی نور و روشنی» دو استعاره موجود است، اگر استعاره را در معنی «ظلمت و تاریکی» بدانیم، باید گفت: کلمه ظلمت که امری است حسّی از نادانی و کفر، سلطه هوای نفس و انکار لجوجانه حق، استعاره آورده شده است، زیرا نتیجه اینها گمراهی در طلب حق است، همان‌طور که راه پیمودن در تاریکی موجب گم کردن راه می‌شود، بنابراین وجه شباهت در هر دو ضلالت و گمراهی است و ایمان و اعتقاد به حق، با پرتو افکنی در مسیر انسان، او را از گمراهی نجات می‌دهد، مانند نور و روشنایی که انسان را از رفتن به بیراهه باز می‌دارد و به راه راست راهنمایی

می کند.

یا این که بگوییم قرآن کریم حال گمراهانی که حق را می‌جوینـد و در این مسـیر پیامبری را می‌یابنـد که کتابی روشـنگر در دست دارد، کتابی که راه راست را می‌نمایانـد و آنان از این راهنمایی بهره می گیرند به حال کسانی تشبیه می کند که در تاریکی و ظلمتی شدیـد راه می‌پیماینـد و در آن نمی‌تواننـد راه را از بیراهـه تشـخیص دهنـد و از آن تـاریکی محض به محیطی روشن رسـند، در این صورت، استعاره در تشبیه «حالتی» است به «حالتی» دیگر که وجه شبه این دو، اوّل سر گردانی و تحیر است، و سپس یافتن راه.

«رمّانی» برای استعاره بیانی این آیه را ذکر می کند:

وَ فِي عادٍ إِذْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ «داستان قوم عاد که بر آنان باد عقیم (بی خیر و برکت) را فرستادیم (مایه عبرت و پند است)» ۲۱۷

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۳

و می گویـد: «عقیم» مستعار از باد است و حقیقت آن بادی است که ابر باران دار بهمراه ندارد و استعاره، بلیغ‌تر و رساتر است، زیرا حالت نازا بودن روشن‌تر از حالت بادی است که بارانی بهمراه ندارد ...

مفـاد کلامـش این است که «استعاره» در این جا در کلمه «عقیم» است، زیرا از عقیم و نازا بخاطر این حالت امیـد خیری نمی‌رود، و نتیجه‌ای حاصل نمی شود که عقیم بودن حالتی است که مانع از نتیجه دادن است، پس حال باد بی باران با ذکر سببش- که ذاتا بی بـار و ثمر است- ماننـد حـال نازایی است که نه باردار می‌شود و نه می‌زایـد، و توصیف باد، به نازایی از آن جهت مناسب است که قوم عاد از باد انتظار باران داشتند، امّا آن سبب نابودی آنان شد.

خداوند متعال در آیه دیگری این معنا را توضیح داده است و می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قالُوا هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّها فَأَصْبَحُوا لا يُرى إِلَّا مَساكِنُهُمْ كَذلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ «چون عذاب را به شـکل ابری دیدند که بر رودخانه‌هایشان روی آورد (از خوشـحالی) گفتنـد: این ابری است که بر مـا بـاران می‌بـارد، (خیر) این چیزی است که به تعجیل در خواستیـد، و این باد سـختی است که در آن عذاب دردناک است و هر چیزی را به امر خدا نابود می‌سازد پس شبی صبح کردند که (همگی هلاک شده بودند) و جز خانه‌هایشان اثری از آنان باقی نمانده بود ما این گونه قوم بد کار را مجازات می کنیم».

و به این ترتیب شاهد استعاره‌های فراوانی در قرآن هستیم که عوامل و اسباب بسیاری دارد و ما به ذکر سه عامل در این جا بسنده می کنیم:

۱- زبـان عرب گنجـایش و توان بیـان معانی معنوی و ارزشـمند قرآن را نـدارد، زیرا که علمی است که الفاظ محـدود نمی‌توانـد بر حقـایق آن دلالـت کنـد، آن هم زبـان عربی که آنان و غیر آنان به حقایق علمی و معنوی که قرآن متصـدّی بیان و پرده برداشـتن از حقایقش هست، راه نیافته بودند. پس چاره‌ای جز کمک گرفتن و استعاره از الفاظی که برای معانی محسوس و مادّی وضع شده‌اند، نیست، تا بدین وسیله آن پرده از روی علوم معنوی و اجتماعی و عقلی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۴

برداشـته شود و معانی آن به ذهن اعراب و کسانی که درکشان بیشتر از آنان است نزدیک شود، زیرا که قرآن کتاب آشـکار کننـده است و می‌خواهد بی سوادان و ناآگاهان را به سوی علم و کتابی که به انسان چیزهایی را که نمی‌داند می‌آموزد، رهنمون سازد.

۲- در قرآن اخبـار غیبی که از گذشـته یـا آینـده حکـایت می کنـد وجود دارد بخصوص آیـاتی که درباره عـذاب دردناک جهنم و نعمتهـای بهشت است که در آن میوه و خرمـا و انار و نهرهایی از عسل صاف و نهرهایی از شـراب لـذت بخش وجود دارد، و ... امّا آیا شراب و میوه‌های آن از نوع شراب و میوه‌های دنیاست؟

از «ابن عباس» نقل شده که شراب آن مانند شراب دنیا نیست و آنچه از آن ذکر می‌شود نه از نوع چیزهای دنیاست و نه از جنس آن، و رسول خدا (ص) می فرماید:

«در بهشت چیزهایی وجود دارد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است» و ما اعتقاد داریم که اولاـ نعمتهای بهشت و عذاب جهنم مادّی و محسوس است و ثانیا هیچ کدام از آنها از جنس چیزهای دنیوی نیست بلکه بالاتر و عظیم‌تر است، بنابراین الفاظی که درباره آنها به کار می‌رود استعاره از الفاظ دنیاست برای این که درک آن برای کسانی که جز محسوسات را نمی‌بینند، امکان پذیر باشد.

۳- استعاره مانند تشبیه موجب تنوع شیوه‌های بیانی می‌شود، چه در کیفیت به کار بردن کلمه‌ها و چه در ادای معانی، زیرا «استعاره» بعضی از معانی را با معانی دیگر ارتباط می‌دهد و یا به کلمه‌هایی، معنای دیگری، غیر از معنی اصلی- نزدیک و متناسب با معنی اصلی- می بخشد، این تنوّع ایجاد شده بر اثر استعاره، بالاتر از صور خیال انگیزی است که در انواع و شیوه‌های دیگر بیانی حلقه‌وار قاری قرآن را محاصره می کند.

کلام خدا را در تصوّر حالت شخصی که از گناه خویش پشیمان شده است و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۵

هیچ راهی جز اعتراف به خطای خود ندارد، بخوانیم: معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۳۳۵ استعاره در قرآن ..... ص : ۳۲۵

وَ لَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنا رَبُّنا وَ يَغْفِرْ لَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ «چون قوم موسی از گوساله پرستی پشیمان شده و دست به دندان گرفتند و خود را گمراه یافتند، گفتند: اگر خدا بر ما رحم نکند و ما را نبخشد هر آینه از زیانکاران خواهیم بود» ۲۱۸ عبارت «سقط فی ایدیهم» استعاره است برای دلالت بر پشیمانی، زیرا فرد نادم احساس سقوط می کند پس قرآن حال آنان را چنین توصیف می‌کند که پشیمانی آنان را آزار می‌دهد مانند کسی که روی دست افتاده است و این حالت حاکی از سقوط در جای نامناسب است، بنابراین، حالت پشیمانی را که بر اثر ناراحتی و آشکار شدن یا احساس خطا و گناه، به وجود آمده، به حال کسی تشبیه می‌کند که گناهش او را روی دست افکند و راه فراری ندارد.

بی تردید معنایی را که کلمه «سقط فی ایدیهم» بر آن دلالت دارد، نمی تواند کلمه «ندموا- پشیمان شدند» جایگزین آن شود.

در آیه دیگری خداوند متعال چگونگی نشنیدن اصحاب کهف را این طور بیان می کند:

فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً ...

«چند سالی زدیم بر گوشهای ایشان در غار (و باز داشتیم ایشان را از شنیدن)» ۲۱۹ کلمه «ضرب» دلالت می کند که خداوند آنان را از شنیدن باز داشت، گویا راه شنیدن را بر آنان بست و چند سالی نگشود و این بیانگر آن است که ایشان از آنچه می گذشت خبردار نمی‌شدند و مردم آنان را بیدار و شنوا می‌پنداشتند.

«رمّانی» درباره این استعاره می گوید: «معنای حقیقی آیه این است که: ما آنان را بدون این که کر باشند، از شنیدن باز داشتیم، امّا استعاره بلیغتر و شیواترست، زیرا همان‌طور که نامه را مهر و موم می کنند تا خوانده نشود، همان گونه کسی را از حس (شنیدن) باز می‌دارند تا درک نکند (و نشنود) و علّت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۶

این که در آیه به بازداری از شنیدن، نه بازداری از دیدن اشاره کرده این است که بر مقصود دلالت بیشتری دارد، زیرا گاهی جلوی چشمان را می گیرند و پلکها را می بندند، امّا حس بینایی از بین نمی رود و طبعا احساس و ادارک به طور کلی زایل نمی‌شود، به خلاف بازداری از شنیدن در صورتی که گوش سالم باشد قدرت شنیدن از بین نمی رود مگر این که حسّ شنوایی به طور کلی از بین رفته باشد.

معنای کلام وی این است که: زدن بر گوشها باعث می شود که به قدرت الهی، هر گونه درک و احساس از بین برود، و این غیر از ضرب (زدن) بر چشمهاست، زیرا ندیدن ملازم با از دست دادن حسّ بینایی نیست و چه بسا انسان چشمهای خود را می بندد ولی حسّ بینایی را از دست نمی دهد، امّا اگر کسی که آلت شنوایی او سالم است، از شنیدن باز داشته شود نشانه آن است که چیزی را درک نمی کند، و خدا با اصحاب کهف چنین کرد و آنان چیزی را احساس نمی کردند، و او بر همه چیز تواناست.

مجاز و کنایه در قرآن

اشاره

«مجاز» شامل استعاره و غیر آن از انواع مجازات می شود، زیرا معنای مجاز این است که لفظ از معنایی که برای آن وضع شده به معنای دیگری که با آن علاقه و مناسبت دارد، منتقل شود؛ به شرط این که قرینه‌ای که مانع از اراده معنای اصلی باشد، وجود داشته باشد مثل کلام خدا: «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ» «پس باید (ابو جهل) برای یاری خویش انجمن و مجلس خود را بخواند» ۲۲۰ زیرا مکان (مجلس و انجمن) قابل خواندن و دعوت کردن نیست، و همین عدم امکان، قرینه بر این است که معنای مجازی اراده شده و مقصود اهل مجلس است و علاقه بین دو معنا، علاقه حالّ و محلّ است که محل (نادی) به کار رفته و از آن حالّ (اهل نادی) اراده شده است.

و نظیر کلام دیگر خداوند: ... يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ ...

«انگشتهای خود را در گوشهایشان می گذارند» ۲۲۱ با این که تمام انگشتان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۷

داخل گوش نمی شوند پس مقصود بعضی از انگشتان است، و ارتباط معنی مجازی با معنی اصلی، رابطه جزء و کل است که کل (انگشت) به کار رفته، ولی جزء (سر انگشت) اراده شده است و ...

ویژگی استعاره در بین انواع مجاز این است که علاقه مشابهت بین معنای اصلی و معنایی که لفظ به آن منتقل شده، وجود داشته باشد، و بر اساس تقسیم منطقی ما باید نخست درباره مجازهای قرآن به طور کلی و سپس درباره استعارات آن به بحث بپردازیم، زیرا سخن درباره عام و کلی، پیش از سخن درباره خاصّ و فرد صورت می گیرد، چرا که عام، جزء خاص است و خاص جزئی، و عام، کلی است، و بر اساس نظر منطقیین هر عامی جزء یک جزئی است و برای این مطلب به حیوان و انسان مثال می‌زنند، زیرا انسان، حیوان ناطق است پس انسان از دو جزء تشکیل می شود یکی حیوانیت و دیگری نطق به معنای عقل و ادراک و تشخیص امور بنابر این حیوان که در واقع کلی است در این جا جزء انسان- که خود نوع جزیی می باشد- قرار گرفته است.

و لکن ما از این روش برتافتیم و جزئی یعنی استعاره را بر کلی یعنی مجاز مقدّم داشتیم زیرا استعاره از این نظر که علاقه آن مشابهت است یکی از اقسام تشبیه شمرده می شود که مشبه در عموم مشبه به داخل شده است، بنابراین تناسب استعاره با تشبیه که پیش از آن بحث شد، بیشتر از تناسب آن با مجاز است.

و جهت دیگری که استعاره را مقدّم داشتیم این است که آن در قرآن از شهرت و فراوانی بیشتری برخوردار است و معانی سخن را بهتر ترسیم می کند و اسلوبهای کلامی قرآن در آن واضح‌تر است و ما نمونه‌هایی از آن را یادآور شدیم.

«عبد القاهر» در کتاب «دلائل الاعجاز» فقط درباره استعاره و تمثیل بحث کرده و می گوید:

«ما در این جا به ذکر استعاره و تمثیل که از مجاز مشهودتر و آشکارتر است بسنده می کنیم و چون تمثیل در حدّ استعاره است بنابراین مجاز شمرده می‌شود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۸

«استعاره» آن است که چون خواسته باشیم چیزی را به چیزی تشبیه کنیم، تشبیه را صراحتا ذکر نمی کنیم، بلکه نام «مشبه به» را می

آوریم و به مشبّه عاریه می دهیم و حکم مشبّه به را بر آن جاری می کنیم.

به عنوان مثال به جای این که بگوییم «من مردی را که در شجاعت و نیرومندی مانند شیر بود دیدم» این جمله را می گوییم: «شیری را دیدم».

و امّا تمثیل نیز نوعی مجاز است، زیرا در حدّ استعاره به کار می رود، مثلا در مورد کسی که درباره انجام کاری یا ترک آن کار تردید دارد، می گوییم:

«اراک تقدم رجلا- و تؤخّر أخری» «تو را چنان می بینم که گامی به پیش و گامی به پس می نهی» که اصل عبارت این گونه بوده: «اراک فی ترددک کمن یقدّم رجلا- و یؤخر اخری» سپس کلام را خلاصه کرده، به گونه‌ای آورده‌ایم که گویا این شخص مردّد، حقیقهٔ گامی به جلو و گامی به عقب بر می دارد.

و همین طور به کسی که کاری را در غیر موردش انجام می دهد می گوییم:

«اراک تنفخ فی غیر فهم و تخط علی الماء» «می بینم که بر زغال نمی دمی، و بر آب نقش می کشی!» که در ظاهر کار او را گویا نقش بر آب می دانیم، امّا معنای حقیقی این است که کار تو مانند کسی است که در غیر آتش می دمد و بر آب چیزی بنویسد. و درباره کسی که حیله و خدعه به کار می برد تا این که رفیقش را به چیزی که از آن رویگردان است و از انجامش امتناع می ورزد مایل کند، می گوییم:

«مازال یفتل فی الذروهٔ و الغارب حتی بلغ منه ما اراد» «پیوسته موی کوهان شتر و بین شانه و گردنش را می بافد، تا به آنچه از او می خواهد برسد».

ظاهر سخن این است که گویا آن شخص موی کوهان و بین شانه و گردن او را می بافد، امّا مقصود این است که او همواره با رفیقش با ملایمت و مدارا رفتار می کند، به گونه‌ای که حالش شبیه حال همان کسی است که با شتری چموش روبرو است. با او سخن می گوید و نوازش کنان موی کوهان و بین و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۳۹

شانه و گردنش را می بافد، تا آرام بگیرد و مأنوس گردد.

این مثل در معنا شبیه این مثال است «فلان یقرد فلانا» «فلانی کنه فلانی را بر می چیند» یعنی او مانند کسی است که کنه‌های شتر را می چیند تا بتواند او را رام کرده و مورد استفاده قرار دهد.

تمام این مثالها همان طور که «عبد القاهر» گفته است، از قبیل تمثیل و از باب استعاره است، زیرا استعاره دو نوع است، یکی این که چیزی به چیزی تشبیه شود بدون ادات تشبیه، مثل تشبیه مرد به شیر، و تشبیه زیاد شدن موی سفید در سر به شعله‌ور شدن آتش و نوع دوّم آن است که حالتی به حالت دیگر تشبیه شود و همین تمثیل است و این دو نوع در مورد تشبیهی که با ادات تشبیه به کار رفته، وجود دارد، زیرا آنها از نظر معنا مانند یکدیگرند و فقط در تلفظ و اظهار با هم اختلاف دارند.

نمونه دیگر از استعاره تمثیلی که کلام جامع (لفظ کم و معنای زیاد) به حساب آمده و در آن حالتی به حالت دیگر تشبیه شده، عبارت است از تشبیه حالت زمان آن مثل و حالت محل ورود آن. مانند: «فی الصّیف ضیّعت اللبن» و جریان آن از این قرار بوده است که: پیرمردی در تابستان از دختر جوانی خواستگاری کرد و دختر تقاضای او را رد کرد پس از چندی آن دختر نیاز به مقداری شیر پیدا کرد و نزد پیرمرد آمد و تقاضای شیر کرد وی در پاسخ گفت: تو در تابستان شیر را ضایع کردی، و پس از آن، ضرب المثل شد برای کسی که پیشنهادی را ردّ کند و سپس بیاید و چیزی بخواهد که اگر آن پیشنهاد را می پذیرفت، اکنون نیازمند چنین چیزی نمی شد.

و مثالهای دیگر که از بلیغ‌ترین نوع کلام عرب به شمار می روند، بنابراین «مثال» معنا را با کوتاهترین لفظ و بهترین شکل، نشان می

دهد.

«عبد القاهر» روش تعبير را سه گونه مى داند.

اوّل: «حقيقت» و تشبيه را هماننـد علمـاى بلاغت، جزء آن مى دانـد گر چه مـا پيش از اين تشبيه را خارج از حقيقت دانستيم، به هر حال اختلاف تعبير اختلاف لفظى است و جاى بحث ندارد.

معجزه بزرگ پژوهشى در علوم قرآنى، ص: ۳۴۰

دوّم: «مجاز» كه درباره آن سخن گفتيم.

سوّم: «كنايه» و عبـد القاهر آن را اين طور تعريف مى كنـد كه: «متكلم مى خواهـد معنايى را بيان كنـد، و پس آن را با لفظى كه در لغت براى آن وضع شـده، ذكر نمى كنـد، بلكه معنـايى را كه ملازم و مرادف با معناى اوّل است مى آورد، و معناى دوّم را به جاى معنـاى اوّل و نيز دليـل آن قرار مى دهـد مثل «طويـل النّجاد» «بلنـدى بنـد شمشـير» كه مقصود بلنـدى قامت است و نيز «كثير الرّماد» «خاكستر زياد» كه منظور از ميهمان پـذيرى زياد است و درباره زن مى گوينـد: «نئوم الضـحى» يعنى «تا ظهر مى خوابد» كنايه از زن متموّل آسـايش طلب است كه خـدمتكار، كارهـايش را انجام مى دهـد، در تمام اين موارد مرادشان معنايى است كه لفظ مخصوص آن را به كار نمى برنـد و لكن معناى ديگرى كه لازم و مرادف با معناى اوّل است مى آورند مثلا هر گاه قامت انسان بلند باشد، بند شمشـيرش نيز بلنـد است و هر گـاه ميهمـان زياد داشـته باشـد، خاكستر ديگهايش نيز زياد خواهـد بود و زن اگر در آسايش باشـد و خدمتگزار داشته باشد مرادف با آن است كه «تا ظهر مى خوابد».

بايـد دانست كه در كنـايه، مجـاز در معنـا وجود نـدارد و لفـظ، در ابتـداى نظر در معنـاى خودش به كار رفته است امّا اين معنا اراده نشـده، بلكه ملازم آن مورد نظر است كه «عبـد القاهر» آن را مرادف ناميـده است، يعنى به پيروى لفظ، معنا فهميده مى شود، و لزوم در اين جـا، لزوم عقلى نيست بلكه گـاهى لزوم، عـادى و قابـل تخلّف از احكـام است، مثلاـ در جمله «طويل النّجاد» لازمه عقلى آن بلنـدى قامت است امّا در جمله «كثير الرّماد» لازمه عقلى آن اين نيست كه آتش ديگ زياد باشد بلكه ممكن است شـعله آتش براى جهت ديگرى باشـد و همچنين «تـا ظهر خوابيـدن» گـاهى بخاطر راحت طلبى و آسايش و داشـتن خـدمتكار است و گاهى به سـبب كسالت يا بيمارى و يا چيزهاى ديگر است، ولى معمولا بر اثر راحت طلبى و خوشگذرانى است.

ما در گذشـته انواع مجاز و جايگاه آن را در سـخن، از كتاب «دلائل الاعجاز» نقل كرديم و «عبـد القاهر» نيز درباره جايگاه كنايه در سخن بليغ و

معجزه بزرگ پژوهشى در علوم قرآنى، ص: ۳۴۱

شيوا چنين گفته است:

«همه دانشمندان معتقدند: بيان جمله به صورت كنايه، رساتر از تصريح و روشن گويى است ...»

اين موضوع گر چه تا حدودى درست است، زيرا انسان عاقل در طلب آگاهى از اشياء آرام نمى‌گيرد تا اين كه به عمق آن پى ببرد و انديشه‌اش به زواياى آن دست يابد و جاى شـبهه و سؤال برايش باقى نماند، اما بايد دانست كه: روشـهاى گوناگون سـخن از قبيل تشبيه، اسـتعاره و ساير اقسام مجاز و كنايه به خودى خود و به تنهايى اصل بلاغت نيست، به اين معنا كه اگر در هر كلامى پيـدا شود آن را فصيح و بليغ نمى‌كند، بلكه نخست بايد بلاغت در مادّه و موضوع و اسلوبهاى سخن وجود داشته باشد تا اين روشها بخشى از بلاغت كلام بليغ شود امّا اگر سـخن داراى موضوع نباشـد، يا موضوع آن بى‌ارزش و داراى معناى مبتذل باشد اين روشـها نمى‌تواند به سخن بلاغت و زيبايى بخشد.»

ما به اين مطلب در گذشته هنگام بحث از استعاره در قول خداى تعالى «و اشتعل الراس شيبا» اشاره كرديم و در اين آيه بدون ترديد شاهـد زيبـايى آشـكار در تشـبيه فراوانى مـوى سـفيد سـر به شـعله‌ور شـدن آتش بوديم، ولى بايـد گفت كه اين زيبـايى در حقيقت

منحصرا معلول استعاره نیست، بلکه استعاره با نظم و هماهنگی کلمات، موجب زیبایی آن شده است، «عبد القاهر» در «دلائل الاعجاز» این مطلب را بیان کرده و می گوید:

«وقتی سخن از قول خداوند متعال: «و اشتعل الرأس شیبا» به میان می آید، مردم تنها از استعاره آن یاد می کنند و صرفا آن را نشانه عظمت قرآن کریم می دانند، امّا در واقع این گونه نیست، چرا که عظمت و امتیاز بزرگ و زیبایی دلنشین این سخن، تنها به استعاره منحصر نمی‌شود، بلکه به این جهت است که فاعل در حقیقت «شیبا» می باشد، اما در آیه «شیبا» فاعل قرار نگرفته، و به جای او «الرأس» فاعل شده است و «شیبا» تمیز قرار داده شده و این تغییر برای اشاره به سبب اسناد فعل و سبب ذکر اشتعال است. نظیر «طاب زید» نفسا و قرّ عمرو عینا و تصبب عرقا و کرم اصلا و حسن وجها و ...» که در

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۲

تمام اینها فاعل به شکل تمیز ذکر شده و به جای آن کلمه دیگری فاعل قرار گرفته است و این روش کلام، بر علّت اسناد فعل به فاعل دلالت دارد، و اگر می‌فرمود:

«اشتعل شیب الرأس» هرگز بلاغت و زیبایی و رسایی «اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً» را نداشت.

اگر سوال شود که علّت این برتری چیست؟ و چرا اگر «اشتعل» استعاره برای «شیب» به روشی که در قرآن آمده، آورده شود، آن گاه دارای بلاغت و امتیاز خواهد شد؟ در پاسخ می گوییم: تعبیر قرآن علاوه بر این که بر معنای اصلی یعنی سفید شدن موی سر دلالت دارد، مفید شمول و گستردگی نیز هست یعنی: سفیدی، تمام موهای سرش را فرا گرفته و دیگر اصلا موی سیاه باقی نمانده یا به مقدار بسیار اندک باقی مانده است، ولی تعبیر «اشتعل شیب الرأس» یا «اشتعل الشیب فی الرأس» مفید این گستردگی و شمول نیست، بلکه معنایش این است که بعضی از موها سفید شده است! «عبد القاهر» علّت بلاغت استعاره و بلاغت سایر کلماتی که استعاره در کنار آنها به کار رفته، نیکو بیان کرده است، بنابر این استعاره به تنهایی باعث زیبایی و بلاغت سخن می‌شود اما سرّ اعجاز در استعاره با مجموع کلام است، نه در استعاره به تنهایی.

وی مثال دیگری نظیر آیه مزبور ذکر می کند و آن سخن خدای متعال است که می‌فرماید: «وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُوناً ...» «در زمین چشمه‌ها روان ساختیم» ۲۲۲ او درباره این که تمیز و تخصیص بعد از تعمیم و گسترش، بلاغتی معجزه آساست» می گوید:

«نظیر آیه مزبور آیه شریفه «وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُوناً» میباشد که اسناد «تفجیر» به «عیون» مانند اسناد «اشتعال» به «رأس» مفید عموم و گستردگی است یعنی تمام زمین چشمه شد و آب از همه جای آن روان گردید و اگر می گفت: «و فجرنا عیون الارض» یا «فجرنا العیون فی الارض» هرگز چنین دلالتی نداشت و مفهومش این بود که چشمه‌ها به طور متفرّق و پراکنده و از بخشی از زمین می‌جوشید نه از همه آن»

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۳

نتیجه این که اعجاز قرآن تنها بستگی به تشبیه و مجاز و کنایه ندارد، بلکه از اینها و از مجموع الفاظ و اسلوب و هماهنگی عبارات، اعجاز قرآن حکیم پدیدار می‌شود.

برخی از کنایه‌های قرآن

ما درباره تشبیه و استعاره و وجوه مختلف مجاز به اختصار سخن گفتیم، و شواهدی نیز از قرآن کریم آوردیم و اگر چه تتبع ما در حدّ کمال نبود، ولی ذکر همین شواهد نوربخش برای ما کافی و بی‌نیاز کننده بود.

امّا درباره کنایه‌های قرآن به اندازه لازم به بحث نپرداختیم.

کنایه، چنان که از کلمات دانشمندان علم لغت و بلاغت استفاده می‌شود عبارت است از: «بیان ملزوم و اراده لازم که لازم گاهی

عادی و گاهی عقلی است».

پس چنان که در قبل مثال زده شد: خاکستر زیاد لازمه‌اش کثرت میهمان (لازمه عادی) و بلندی بند شمشیر، لازمه‌اش بلندی قامت است (لازمه عقلی).

در قرآن کریم «کنایات» فراوان وارد شده، ولی امتیاز آنها بر دیگر کنایات در این است که لازم و ملزوم هر دو اراده شده، و بعلاوه با معانی زیاد و در عین حال همراه با الفاظ موجز و مختصر آمده است.

اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

خداوند متعال در وصف پرهیزکاران می‌فرماید:

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً «و بندگان خدای رحمان آنانند که در روی زمین به تواضع و فروتنی راه روند، و هر گاه مردم نادان آنان را مورد خطاب قرار دهند با ملایمت و مدارا به آنان جواب دهند» ۲۲۳ اینک توصیف حسّی و عینی از راه رفتن و برخورد آنان (عباد الرحمن) است، که نه تند و نه کند و نه مغرورانه، بلکه آرام و با تواضع راه می‌روند و اگر مورد خطاب مردم نادان قرار گیرند با آنان به بحث و جدال نمی‌پردازند زیرا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۴

جدال، و قار را از بین می‌برد و نزاع با احمق در شأن عقلا نیست، این ظاهر آیه و مراد آن است اما علاوه بر آن مقصود توصیف آنان به تقوای خدا و ترس از او و اطمینان به عفو اوست، پس بیم از بزرگی گناه با امید به بخشش و مغفرت الهی در ایشان جمع شده است.

معنای دوّم ملازم با معنای اوّل است و هر دو معنی مورد نظر می‌باشد اگرچه سیاق آیه با معنای دوم مناسب است.

نمونه دیگر از تعبیرات کنایی که در آن ملزوم ذکر شده، ولی لازمه آن مورد نظر است و این آیه شریفه می‌باشد:

أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ «آگاه باشید که بر دوستان خدا ترسی نیست و نه ایشان غمگین می‌شوند» ۲۲۴ معنای این سخن عالی این است که هیچ گونه بیم و اندوهی برای دوستان مخلص خداوند نیست، البته در این که همین معنا از آیه شریفه مورد نظر است شکی نیست اما لازمه آن این است که:

آنان به پروردگارشان نزدیکند و به او اخلاص می‌ورزند و شایسته رضایتش هستند و هر که به دوستش نزدیک باشد نه در آینده از او می‌ترسد و نه از کردار گذشته‌اش محزون می‌شود. زیرا محبّت و دوستی به او امید بخشش و رحمت می‌دهد. در آیه بعد خداوند راه رسیدن به محبّت و خوشنودی خود، یعنی تقوا را چنین بیان می‌کند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ «آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه‌اند، آنان را از خدا در دنیا و آخرت پیوسته بشارت است» ۲۲۵ و از دیگر موارد کنایه در قرآن، آیاتی است که درباره سفارش لقمان به فرزندش آمده است، آن جا که می‌فرماید:

يا بُنَيَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّماواتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۵

خَبِيرٌ يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ «ای پسرک من بدان که خدا کردار آدمی را گرچه به اندازه دانه خردلی در میان سنگ سختی یا در آسمانها یا زمین باشد همه را به محاسبه خواهد آورد که خدا دوربین و آگاه است، فرزندم! نماز بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر مشکلاتی که به تو می‌رسد صبر پیشه کن که این نشانه عزم ثابت و استوار است و به تکبر، از مردم رخ متاب و در زمین با غرور گام برمدار

که خدا هرگز مردم متکبر خودستا را دوست ندارد و در رفتارت میانه رو باش و آرام سخن گو که زشت‌ترین صداها، صدای الاغ است» ۲۲۶ در این جا دو عبارت عالی مشاهده می‌شود که در آن آشکارا از کنایه استفاده شده است و چنان که گفتیم کنایه‌های قرآن، هم بر لازم و هم بر ملزوم دلالت دارد، عبارت اوّل این است:

إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّماواتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ معنای ظاهریش که الفاظ بر آن دلالت دارد اثبات قدرت خداوند سبحان است که می‌تواند دانه خردلی را از دل سنگ یا از آسمانها یا از قعر زمین بیرون آورد و لازمه آن اثبات علم باری تعالی است که هیچ امری از او پنهان نیست و اثبات قدرت خدایی که از هیچ چیز در آسمان و زمین، ناتوان نیست، و باز این لازم را لازمه دیگری است یعنی: بعث و زنده شدن مرده‌ها، زیرا وقتی خدا می‌تواند دانه را از دل سنگ یا از هر جای آسمان و زمین بیاورد هم او می‌تواند خلق را دوباره زنده کند و نظیر این سخن حکیمانه سخن دیگر خداست که می‌فرماید:

قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۶

«به آنان بگو: شما سنگ باشید یا آهن یا آفریده‌ای که به نظر شما بسیار بزرگ است باشید (خدا شما را زنده می‌کند) پس به زودی خواهند گفت: چه کسی ما را زنده کند؟ بگو همان خدایی که اوّل بار شما را آفرید آنگاه (از روی استهزا) سرهای خود را بجنبانند و بگویند: این وعده کی خواهد بود؟

بگو این حادثه نزدیک باشد، روزی که شما را بخواند پس اجابت کنید (و زنده شوید) در حالی که ستایش کنید خدا را و گمان برید که درنگ نکرده‌اید در دنیا مگر کمی». ۲۲۷

عبارت دوّم این است:

وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ ... إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.

معنای ظاهر این اوامر آن است که روی از مردم برنگرداند و در مشی و راه رفتن خود میانه روی را برگزیند و از تندروی و کندروی بپرهیزد و آرام سخن گوید و فریاد نزند و معنای لازم آن- که آن هم مقصود کلام می‌باشد- این است که با مردم پیوند نرم و محبّت آمیز داشته باشد و از تکبّر به آنان پرهیز کند و حقوقشان را پایمال نکند و نسبت به نعمتهای خدا ناسپاس نباشد و دچار خود بینی و غرور نشود که غرور مرکب شیطان و راه به سوی نافرمانی است.

در کنایه به لازمه سخن اشاره می‌شود دانشمندان علم اصول دلالت الفاظ قرآن را به دلالت عبارت (مطابقی) و دلالت اشاره (التزامی) تقسیم کرده‌اند، دلالت عبارت هم شامل دلالت حقیقی، که در آن تشبیه به کار نرفته، می‌شود و هم دلالتی را که در آن تشبیه یا مجاز یا استعاره یا نوعی دیگر از مجاز به کار رفته است، در بر می‌گیرد، و دلالت اشاره عبارت است از کنایه، یعنی دلالت بر لازمه کلام و این نوع دلالت از اسباب بلاغت است.

اینک به ذکر تعدادی از آیاتی می‌پردازیم که فقها معتقدند این آیات، به اشاره یعنی به کنایه یا به دلالت ملزوم بر لازم، بر احکام دلالت دارند و احکام همچون نتیجه لازم عبارت از آنها استفاده می‌شود،- دلالت اشاره چنان که گفته‌اند عبارت است از چیزی که ظاهر لفظ بر آن دلالت ندارد، بلکه لازمه و نتیجه الفاظ عبارت است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۷

خداوند می‌فرماید:

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَكَتْ

أَيْمانُكَمْ ذلِكَ أَدْنى أَلَّا تَعُولُوا «اگر بترسید که مبادا با یتیمان به عدالت رفتار کنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود آرید که شما را نیکو و مناسب است دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که به آنان ستم کنید تنها یک زن اختیار کرده یا چنان چه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک به عدالت و ترک ستمکاری است» ۲۲۸.

دلالت مطابقی عبارت است از فرمان به عدالت درباره یتیمان و اباحه تعدّد زوجات تا چهار تا و جواز ازدواج با کنیز، و تمام این احکام از صریح کلام به دست می‌آید.

اما در این جا احکام دیگری وجود دارد که از لازمه عبارت و به دلالت اشاره که نوعی کنایه است فهمیده می‌شود.

اوّل: وجوب رفتار عادلانه با همسر، و گرنه برای مرد جایز نیست حتی یک زن بگیرد زیرا عدالت را مورد تأکید قرار داده است.

دوّم: در صورت تعدّد همسران، باید بین آنها به مساوات و برابری در امور ظاهری مانند غذا، مسکن، لباس و همخوابی رفتار کند.

سوّم: نفقه و خرج زندگی بر عهده مرد است و گرنه ازدواج نکند.

و از آیاتی که گفته‌اند به دلالت التزامی و اشاره، بر احکام زیادی دلالت دارد آیه «مداینه» (معامله به نسیه و قرض) است، خداوند می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «ای مؤمنان چون به قرض و نسیه معامله کنید تا موعد معیّنی پس آن را بنویسید و باید نویسنده درستکاری معامله میان شما را بنویسد و از نوشتن ابا نکند که خدا به وی نوشتن آموخته است، پس باید بنویسد و بدهکار امضا کند و از خدا بترسد و از آنچه مقرّر شده است چیزی نکاهد پس اگر بدهکار، سفیه یا صغیر است یا نتواند امضا کند. ولی او به عدل و درستی امضا کند و دو تن از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۸

مردان را گواه آرید و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن را به رضایت خودتان گواه گیرید که اگر یک نفر از دو زن فراموش کند دیگری به خاطرش بیاورد و هرگاه شهود را (برای ادای شهادت) خواستند، ابا نکنند و از نوشتن دین با تاریخ معیّن آن مسامحه نکنید چه آن دین اندک باشد و چه زیاد این درست‌تر است نزد خدا و محکم‌تر برای شهادت و نزدیکتر بر این که تردیدی در معامله پیش نیاید مگر این که معامله دست به دست و نقد باشد در این صورت باکی نیست بر شما که ننویسید آن را و هر گاه داد و ستد کنید گواه بگیرید و نباید به نویسنده یا شاهد آن ضرر برسد اگر چنین کنید نافرمانی کرده‌ای از خدا بترسید خداوند احکام و مصالح امور را به شما یاد می‌دهد و خدا به همه چیز داناست» ۲۲۹.

احکامی که از صریح آیه استفاده می‌شود بسیار است که ما در صدد بیان آنها نیستیم، امّا احکام دیگری نیز از لازمه آن به دست می‌آید.

نخست این که مکتوب و نوشته، برای نویسنده آن، حجّت است، به ویژه آن که به وسیله گواهی نیز توثیق شده باشد.

دوّم این که سخن و تعهّد ولی و سرپرست سفیه و صغیر در امور مالی به منزله سخن و تعهد آن دو به شمار می‌رود.

سوّم آن که شهادت زن به تنهایی پذیرفته نیست بلکه باید دو نفر باشند، زیرا خداوند می‌فرماید: «اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش آورد» و لازمه‌اش این است که هر دو زن با هم برای دادن گواهی حاضر شوند که اگر یکی فراموش کرده بود دیگری به او یادآوری کند، و گر نه امکان یادآوری نیست، به عکس شهادت مرد که باید جداگانه صورت گیرد تا یکی از آنها به دیگری یادآوری نکند.

از جمله آیاتی که خداوند به صراحت و اشاره احکامی را بیان می‌دارد این آیه است:

... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ

ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۴۹

«... به عهـده صاحب فرزنـد (یعنی پـدر) است که خوراك و لباس مادر را به انـدازه متعارف بدهد، و هیچ کس جز به اندازه توانش تکلیف نشود نه باید مادر در نگهداری فرزند به زحمت افتد و نه پدر (و اگر کودك را پدر نبود) وارث باید عهده‌دار این کار شود و هر گاه زن و شوهر با رضایت یکدیگر و مصلحت، بخواهند از طفل جدا شوند عیبی ندارد، و اگر مادران بخواهند فرزندان شما را شیر دهند، در صورتی که حقوق آنان را در حدّ معمول بپردازید، اشکالی ندارد و از خدا بترسید و بدانید از کردار شما کاملا آگاه است» ۲۳۰ به احکامی که در متن آیه مذکور است پی بردید اینك ما لوازم و اشارات آن را بیان می‌کنیم:

حکم اوّل: فرزنـد به پـدر منسوب است نه به مـادر، چرا که در اصل از او به وجود آمـده است پس «لام» در «و علی المولود له» برای اختصاص است.

حکم دوّم: فرزنـد گویا خود و مالش در ملك پدر است، و رسول خدا (ص) این مطلب را تصـریح کرده است و می‌فرماید: «پدرت، مالك تو و دارایی تو است».

حکم سوّم: نفقه فرزند تنها به عهده پدر است و هیچ کس در آن شرکت ندارد، همان طور که نفقه پدر تنها بر عهده فرزند است.

حکم چهارّم: اساسا شیر دادن به فرزند بر عهده مادر است، البته با توافق پدر و مادر، می‌تواند زن دیگری او را شیر دهد، ولی اجرت آن به عهده پدر است.

حکم پنجم: اگر پـدر و مادر بخواهند فرزند را که از خود اراده‌ای ندارد برای شـیر دادن از خود جدا کنند باید با رضایت و مشورت هر دو باشد.

و به این ترتیب می‌بینیم که اسـرار سـخن قرآن از راه این لوازم و مفـاهیم- که از صـریح و منطوق آیـات فهمیـده می‌شونـد- کشـف می‌شود، و احکام گوناگون بدون تأویل و بیگانگی الفاظ از معانی که لازمه آن الفاظند، به دست می‌آید و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۰

اسرار عالی قرآن که جز کلام خدای سبحان نیست ظاهر می‌شود.

نمونه دیگر که هم معنای مطابقی آن مراد است و هم معنای التزامی آن از راه اشاره- به تعبیر دانشمندان علم اصول- و از راه کنایه- به تعبیر علمای بلاغت- سخن خدای متعال است که می‌فرماید:

... وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ ... مؤمنان کارشان را با مشورت هم انجام می‌دهند». ۲۳۱

منطوق آیه این است که حکومت اسلامی و مدیریت دولت در امور اقتصادی و نظامی و اداری بر اساس شوری است.

و احکام و نتایجی که به التزام از متن آیه استفاده می‌شود چند مسأله است:

اوّل: هیچ حکم یا قانونی نافذ نیست مگر آنکه همه مسلمانان یا برگزیدگان آنان، آن را بپذیرند.

دوّم: بایـد عـدّه‌ای از طرف مردم بر اساس آزادی و رضایت انتخاب شونـد تا با دقّت نظر، مراقب عملکرد دولتمردان باشـند و قانونی بدون رأی و نظریه آنها به تصویب نرسد، همه اینها لوازم شوری است.

سوّم: تمـام کارهای تخصّصـی نظیر فرمانـدهی جنگ و صـنایعی که در مملکت اسـلامی وجود دارد بایـد زیر نظر افراد متخصـص و برگزیده و مورد اعتماد مردم باشد، و این امور از لوازم و نتایج پذیرش شوری است.

آن عده از معانی صـریح الفاظ قرآن که شـناخت آنها از طریق سنّت و لغت امکان پذیر است در حقیقت، کلیدهای فهم معانی است که این الفاظ به آنها اشاره دارد و آن معانی لازمه آن الفاظ هسـتند، بنابراین شناخت اسرار قرآن کریم جز از راه دانستن معانی اوّلی [معانی صـریح] امکان پـذیر نخواهـد بود و انسان تنها در آن هنگام می‌توانـد به اشارات و لوازم قرآن پی ببرد که در بالاترین میدان

علمی گام نهد و از طریق اندیشه و تفکر به مرتفعترین قله دانستنیهای بشری بالا رود، از این رو «غزالی» می گوید:

«شناخت سنّت و لغت، کلیدی است که انسان دانشمند بدان وسیله به علوم قرآن پی می‌برد که در آن تمام علوم مربوط به شرایع و انسان و درمان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۱

بیماریهایش و نیز آگاهی روز قیامت و آنچه خداوند حکیم و علّام الغیوب به ما خبر داده است، وجود دارد.

۴- اعجاز قرآن از نظر نظم و فواصل

اشاره

ما، در گذشته در توصیف کلی بلاغت قرآن سخن گفتیم و درباره الفاظ آن به گفتگو پرداختیم، و از آیات قرآنی نیز نمونه‌ها و شواهدی آوردیم که هر کلمه آن در رشته و سیاق خود دارای سبک و روش مخصوص به خود است، سپس از اسلوب آن، سخن به میان آوردیم و شواهدی از آیات روشن قرآن را ذکر کردیم که هر کلمه‌ای با کلمه دیگر چنان پیوند یافته که از مجموع کلمات هماهنگ و منسجم- که هر کدام به تنهایی دارای سبک و اسلوب سخن است- اسلوب کامل سخنوری و شیوه عالی بیان، پدید می آید.

پس از آن درباره تصریف بیان و گوناگونی و تنوع سخن در قرآن بحث کردیم و گفتیم که با این روش برای اثبات توحید و نفی شرک و بت پرستی و ...

استدلال می کند، و استدلالهای آن از نظر دقّت برتر از هر گونه دلایلی است که در فن سخنوری به کار می‌رود، و از نظر نظم و ترتیب سخن و آهنگ کلام برتر از برهان منطقی است و اگر چه در غالبهای گوناگون و صورتهای متنوع بیان می شود، امّا همه از دقت در معنا بر خوردار است.

و نیز دلایل خداشناسی و توحید را در قالب داستانها و پندها بیان کردیم، آنگاه داستانهای قرآن را که نوعی از سخن و روشی از کلام آن است، یادآور شدیم و گفتیم آن چنان وقایع و حوادث را ترسیم می کند که گویا آنها را با چشمان خود می‌بینیم، نه این که می‌خوانیم! پس از آن از استفهام قرآن صحبت کردیم و سپس پیرامون تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و اشاره‌های قرآن سخن گفتیم، تا هر که می‌خواهد در دریای بی کران علوم قرآن فرو رود، و از اسرار حسّی و عقلی و اجتماعی و تربیتی آن آگاه و بهره‌مند شود.

امّا همه اینها را به طور اجمالی و مختصر و نه گسترده و مفصل ذکر کردیم.

با این همه ما شاهد نوعی دیگر از اعجاز- جدا از اقسامی که گذشت-

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۲

برای قرآن می‌باشیم و آن این که: هر گاه قرآن را با ترتیل یا با صدای بلند همراه با ترتیل بخوانیم، در می‌یابیم که از سنخ سخنی که تاکنون شنیده‌ایم، یا می شنویم و یا خواهیم خواند، نیست و برتری کلمات قرآن را از کلمات دیگران تشخیص می‌دهیم پس نظم و ترتیب آن برتر از کلام بشر است و آهنگ و نوای آسمانی آن برتر از آن است که آن را موسیقی بنامیم و هر اندیشمندی آن را در می‌یابند، اگر چه نمی تواند آن را توصیف و تعریف و اسرارش را بیان کند، همان طور که فردی غذای لذیذی را می چشد امّا نه اسمش را می‌داند و نه اصلش را و نه راز خوش طعمی آن را، با این همه آن را نیکو و لذت بخش توصیف می کند.

مقصود ما تأیید نظریّه «صرفه» که پیش از این آن را ردّ کردیم نیست، زیرا طبق این عقیده خداوند انسان را از آوردن شبیه و نظیر

قرآن باز می‌دارد، بلکه منظور ما این است که اعجاز در سخن و غیر آن از ویژگیهای ذاتی قرآن است، گر چه اعجاز در سخن از سایر اعجازهای قرآن آشکارتر است و خداوند، عرب را به آن تحدّی کرده است که اگر می‌تواند مانند آن را بیاورد پس نظم و هماهنگی و نغمه‌ها و فواصل قرآن و موسیقی آن- اگر این تعبیر ارزش قرآن را کم نکند- از بارزترین ویژگیهای ذاتی قرآن است که امکان ندارد سخن بشری به پای آن برسد و همین معنای اعجاز است و نظریه «صرفه» بی اساس است.

ما در الفاظ و اسلوب و فواصل و غیر فواصل قرآن زیبایی و شیرینی مخصوصی می‌یابیم و مقصود ما از نظم و هماهنگی همین است که برای تفهیم و تقریب به ذهن، از آن به «نظم» تعبیر می‌کنیم و کلام خدا نمونه برجسته و کامل سخن است، همان طور که «ولید بن مغیره» در توصیف آن می‌گوید:

«گفتار قرآن شیرینی خاص و زیبایی ویژه دارد بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان تنومند) پرمایه است، سخنی که برتر از هر چیز است، و چیزی برتر از آن نیست و هیچ بشری نمی تواند چنین سخن بگوید».

پس از این مقدّمه می‌گوییم: نظم قرآن از انواع نظم که در بین اهل بیان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۳

معروف است، نیست و همچنین از نوع نثر مرسل و نثر مصنوع و نثری که در آن «ازدواج» ۲۳۲ به کار رفته باشد، نیست، همان طور که از انواع نثر مسجّع و مقفّابه حساب نمی‌آید، چرا که فواصل آن شباهتی به سجع و قافیه [معمولی] ندارد، بلکه چیزی غیر از همه اینهاست! «باقلانی» در کتاب «اعجاز القرآن» درباره نظم بدیع و شگفت قرآن می گوید:

«قرآن دارای نظم و ترکیب عجیب و شگفت است، در بلاغت به اندازه‌ای است که خلق از هماوردی با آن ناتوانند، علما در این باره به همین اندازه بسنده کرده‌اند، ولی ما قدری به تفصیل آن می‌پردازیم و نکاتی را که دانشمندان بیان نکرده‌اند توضیح می‌دهیم».

وی سپس درباره اعجاز نظم قرآن می گوید:

«جهاتی که زیبایی نظم قرآن شامل آن می‌شود عبارتند از: یکی جهتی که مربوط به همه قرآن می‌شود به این معنا که نظم قرآن با انواع و روشهای گوناگون خود دارای اسلوبی ویژه و مغایر با روش متداول بین عربهاست، زیرا، سخن آراسته و منظوم دارای اقسامی چون شعر با عروض و وزنهای گوناگون و انواع کلام موزون بدون قافیه و انواع کلام معدّل مسجّع و معدّل موزون و غیر مسجع و کلام مرسل- که مقصود از آن ادای صحیح و فهماندن دقیق معانی است که به آن پرداخته شده، با بیانی ابتکاری و نو و ترتیبی ظریف، اگر چه وزن آن معتدل نباشد و این نوع بیان شبیه کلامی است که جز بیان ساده مطلبی کاری در آن صورت نگرفته است و صناعتی از صناعات ادبی در آن به کار نرفته باشد- می باشد.

امّا نظم قرآن غیر از همه اینهاست نه سجع است و نه سجع گونه و نه شعر، گر چه برخی پنداشته‌اند که آن کلام مسجّع و دارای قافیه است و بعضی ادّعا کرده‌اند که مملو از اشعار است امّا هر که در آن تأمّل کند آن را مغایر انواع کلام دیگران و اسلوبهای سخن آنان می‌یابد و در خواهد یافت که خارج از توان بشر و معجزه است و ویژگیهای مزبور در سرتاسر قرآن به چشم می‌خورد».

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۴

«باقلانی» تنها به این نکته بسنده نکرده است که بلاغت قرآن با تمام وجوه بلاغت کلام در نزد عرب متفاوت و برتر از همه آنهاست و برای این منظور، بلیغترین و بارزترین اشعار عرب و بهترین و دلپذیرترین خطبه‌ها و سپس کاملترین کتابهای آنان را ذکر کرده است و نیز تنها به ذکر گفتار سخنوران اکتفا نکرده است، بلکه سخنان حضرت رسول (ص) را نیز آورده و درباره آن می گوید: گر چه کلام آن حضرت بهترین گفتار و برتر از هر سخن است، امّا پایین‌تر از کتاب خداست کتابی که سرتاسر آن از الفاظ و نغمه‌ها و اسلوب، معجزه است.

وی علاوه بر این به یکی دیگر از وجوه اعجاز نظم و اسلوب قرآن اشاره می کند و می گوید:

«یکی دیگر از وجوه اعجاز نظم قرآن این است که در بین عرب کلامی در این حدّ از فصاحت و شگفتی و نوآوری و معانی لطیف و فواید و پربار و حکمتهای فراوان و فصاحت و بلاغت متناسب و منسجم، وجود ندارد، تنها به حکمای عرب کلماتی محدود و الفاظی اندك و به شعرایشان، قصایدی انگشت شمار- کم و بیش- نسبت داده می‌شود، که ما ناهماهنگی و درهم ریختگی و تکلف و بیراهه روی آنها را بیان خواهیم کرد، امّا قرآن با این که در طول بیست و سه سال نازل شده دارای فصاحتی یکنواخت و متناسب است، چنان که خداوند می‌فرماید: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ...

«خداوند بهترین سخن (قرآن) را فرستاد، که کتابی است که آیاتش (در فصاحت و بلاغت) شبیه یکدیگرند و تکرار می‌شود و از تلاوت (آیات قهر) خدا ترسان را لرزه بر اندام افتد و (با آیات رحمت) آرامش یابند و دلهاشان به یاد خدا مشغول شود ...» ۲۳۳

و باز می‌فرماید:

وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً «اگر قرآن از جانب غیر خدا بود، در آن ناهماهنگی و اختلاف بسیار

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۵

می یافتند» ۲۳۴ و به این ترتیب اعلام می‌دارد که اگر سخن آدمی در مدّتی طولانی ایراد شود، در آن ناهماهنگی و درهم ریختگی پدید می‌آید.

این وجه غیر از وجه اوّل است که در ابتدا آن را خاطرنشان ساختیم و با تأمّل و دقّت، فرق دو وجه روشن خواهد شد.

در این جا وجه سوّمی نیز وجود دارد و آن این که نظم و ترکیب شگفت آن در تمام انواع سخن مانند، داستانها، پندها، استدلالات، حکمتها، احکام، بخشش، انذار، وعده و وعید، مژده دادن و ترساندن، اوصاف، تعلیم، اخلاق نیکو، و روشهای بلند و سیره‌های مأثور و ... یکسان و بدون تفاوت است، امّا در غیر قرآن، کلام سخنور کامل و شاعر بزرگ و خطیل توانا، در هر یک از انواع مزبور، مختلف می‌شود».

وی در ادامه سخنان خود می گوید:

«ما در نظم قرآن اندیشیدیم و دریافتیم که نظم زیبا و ترکیب شگفت آن در تمام انواع سخن یکسان است، و همه آنها در بالاترین حدّ قرار دارند و نیز در انواع خطاب چه در آیات بلند و چه در آیات کوتاه، تأمّل کردیم و دیدیم که همه آنها در اعجاز یکسان و یکنواختند، مردم وقتی بخواهند، دوباره یک قصه را بازگو کنند. تفاوت آشکار و اختلاف بسیار در آن پدید می‌آید، امّا قرآن هنگامی که یک داستان را تکرار می کند هیچ تفاوت و اختلافی در آن دیده نمی شود، بلکه در اوج فصاحت و بلاغت است، و از این جا پی می‌بریم که قرآن معجزه است و خارج از توان بشر».

«باقلانی» یکی دیگر از دلایل اعجاز قرآن را تفاوت گفتار سخنوران و فصحا در وصل و فصل [جملات] و در انتقال از معانی به معنای دیگر و نزدیک ساختن معانی یا دور کردن آنها از ذهن می‌داند، ولی قرآن این نقص را، که از عوارض سخن بشر است، ندارد، سخن بشر در پیوند دادن یا جدا کردن معانی، از نظر قوّت و ضعف مختلف است، اما قرآن در همه این موارد، روشی هماهنگ و بدون اختلاف دارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۶

اموری که تاکنون ذکر شد، معنای اعجاز را به ذهن نزدیک می کند، امّا تعریف آن نیست، بلکه برخی از اسباب اعجاز را بیان می‌دارد، نه تمام آن را، آری اعجاز قرآن مانند همه اموری است که احساس می‌شوند ولی دقایق اسرار آن شناخته نمی شود، زیرا قرآن کتاب منزل از سوی خدایی است که از راز و پنهان آگاه است، امّا همین قدر می‌دانیم که بشر از آوردن مثل آن عاجز است، زیرا برتری آن را درک کرده‌ایم، گر چه علل و اسباب این برتری برای ما معلوم نباشد، امّا این، آن چیزی نیست که طرفداران نظریه

«صرفه» مطرح می کنند، بلکه همان طور که گفتیم «صرفه» آن است که با توان درک ارزش قرآن و قدرت بر آوردن مانند آن، از این کار باز داشته شویم.

بلاغت قرآن از قبیل آنچه در بین مردم به عنوان علوم بلاغت مصطلح است، نیست، یعنی هم چنان که گفتیم نثر مرسل نیست، زیرا نثر مرسل دارای نغمه‌های موزون و هماهنگ نیست، و چنین سخنی (به طریق نثر مرسل) در توان هر انسان سخنوری است، ما برخی از آیاتی که در زمینه احکام شرعیه بود برخواندیم و دیدیم که هماهنگی و زیبایی بیان، آن را از کلام مرسل خارج می کرد، چرا که ما شاهد انسجام الفاظ و تناسب اسلوب و ارتباط معانی با یکدیگر بودیم، به طوری که هر کلمه دیگری را فرا می‌خواند و به آن اشاره داشت.

اینک نمونه‌ای از کلام خدا را که هیچ گونه شباهتی به سجع و قافیه و ازدواج و شعر ندارد تلاوت می کنیم:

إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذلِکُمُ اللَّهُ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ «همانا خداست که (در جوف زمین) دانه و هسته را می‌شکافد و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد، این قدرت خداست پس چرا دروغ می بندید، او شکافنده پرده صبحگاهان است و شب را برای آسایش قرار داده و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۷

خورشید و ماه را با نظم و ترتیب به گردش در آورده است، و این به تقدیر خدای مقتدر داناست و اوست که ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا قرار داد همانا آیات خود را برای اندیشمندان به تفصیل بیان کردیم، و اوست خدایی که همه شما را از یک تن در آرامگاه «رحم» و ودیعت (صلب) بیافرید، ما برای اهل بصیرت آیات خود را به تفصیل بیان داشتیم» ۲۳۵

ملاحظه می کنید که چگونه هر کلمه‌ای در کنار کلمه دیگر دارای درخشندگی و تنوع در کیفیت بیان است، خداوند بیان می‌دارد که چگونه دانه را می‌شکافد تا گیاه بروید و از محصول آن انسان و حیوان بهره ببرند و زمین را با انواع گیاه زینت می‌بخشد، و ...

تعبیر «فالق النوی» اشاره به این است که چگونه از یک هسته، درخت تنومند و بلند و سایه گستری که میوه‌هایش نیکو و در دسترس انسان است، به وجود می‌آورد، و نیز از این هسته‌های خشک، گلهای خوشبو و شکوفه‌های زیبا پدید می‌آورد و چگونه خدای سبحان، از خاک، زنده‌ها را و از دانه جامد و هسته سخت، شاخه‌های سرسبز و گیاهان تازه را خلق می کند و چگونه زنده را مرده و مرده را زنده می کند و این به چشم دیده می‌شود و گیاه را از خاک می رویاند و سرسبز می کند و چون شاخه‌ای ضعیف و نازک باشد به آن قدرت می بخشد تا روی پای خود بایستد و سپس آن را خرد می کند.

آن گاه از راه کنایه و اشاره که در آن استعلا و برتری و زیباترین نوع خطاب به چشم می‌خورد بیان می‌دارد که تمام این کارها را خدا انجام می دهد، و پس از آن استفهام انکاری و تعجّب (فانی تؤفکون) به کار می‌برد، زیرا اعتقاد مشرکان بر این که غیر خدا این امور را انجام می‌دهد شگفتی دارد و بعد سخن را با طنینی محکم و متناسب با معنا که با نغمه و موسیقی خاص خود هشدار دهنده است. ادامه می‌دهد.

و پس از اشاره به زمین و کشت و دامداری در آن و درختان سر به فلک کشیده‌اش از ستاره‌ها و افلاک و خورشید و ماه و نور و درخشندگی آنها سخن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۸

می گوید، و انتقال سخن از زمین به آسمان به خاطر نزدیکی الفاظ و معانی آن دو است.

خداوند سبحان از بیرون آمدن روز از شب به واسطه فجر صادق که شکافنده تاریکی است به «فالِقُ الْإِصْباحِ» تعبیر کرده است و به

این تشابه در تعبیر بین شکافتن دانه و هسته در دل زمین و شکافتن نور در تاریکی شب می‌باشد و مایه آرامش بودن شب را نتیجه و ثمره در آمدن صبح قرار داده است که مردم پس از استراحت شب به دنبال کار بروند و فلسفه وجودی خورشید و ماه را در این جا محاسبه روز و شب و ماه قرار داده است، سپس سخن را با ذکر این نکته که تمام این امور برخاسته از حکمت الهی است پایان می‌برد، و به این ترتیب لفظ و معنا با این جمله به نشانه پایان بخشی از کلام، ختم می‌شود و برای تقریب به ذهن و نه برای تشبیه می گوییم: مثل کلام خدا مانند کسی است که اجزایی را با هم ترکیب و آنگاه ترسیم می کند که هر جزء آن به تنهایی گویا و مستقل است و در عین حال رابطه و پیوند محکم با جزء بعدی دارد و با این که از نظر اسلوب سخن با یکدیگر شباهت و هماهنگی دارند مع الوصف نه سجع است و نه نثر مرسل و نه از نوع شعر بلکه برتر از همه آنها و واجد مزایای همه این اقسام است و مضافا بر این که کلام خداوند از نظر بیان نیز طولانی نیست.

در آیه بعد، از ستارگان که زیور آسمانند و چراغهای زمین که در پرتو آن دریا و خشکی روشن می‌شود نام می‌برد و با کنایه‌ای آشکار به نعمتهای خدا در خشکی و دریا اشاره می کند که در خشکی گیاهان و میوه و حیوانهایی که مسخّر انسانند، وجود دارد و از دریا زیور آلات و گوشت تازه به دست می‌آید و انسان در تاریکی شب با نور ستارگان راه می‌رود و در دریا با کشتیهای بادبان بر کشیده چون کوهها، حرکت می کند.

در پایان آیه به این نکته اشاره می کند که شناخت این نعمتها نیاز به علم و ایمان به حق دارد، و علم بدون ایمان و ایمان بدون علم ارزش حیاتی ندارند، و این دو ملازم یکدیگرند.

در آیه بعد خداوند خلقت انسان را که موجودی با شعور و با صبر و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۵۹

بصیرت و برابر با همه هستی است، تشریح می کند، همان که در جای دیگر به آن اشاره دارد و می‌فرماید:

وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ «نشانه‌های قدرت خدا در نفوس شما پدیدار است آیا نمی نگرید؟ و روزی شما و آنچه وعده داده شدید، در آسمان است» ۲۳۶ خداوند آیه شریفه را با چیزی که با آفرینش دقیق انسان، که جز با تیزبینی قابل درک نیست به پایان می‌برد و می‌فرماید «ان فی ذلک لایات لقوم یفقهون» «فقه» یعنی دانش دقیق و ژرف که پرده تاریکی را می‌درد تا به حقیقت برسد.

آری نمی توان قرآن را چنین توصیف کرد که نثر، یا شعر و یا سخن مزدوجی که دارای فاصله است، می باشد و نیز از نوع سخنان مسجع مقفّا نیست، چرا که دارای وزن و قافیه متداول و معمول نیست، بلکه قرآن دارای نظم مخصوص است که اختصاص به خود دارد.

اگر بخواهیم سرّ این نظم و هماهنگی را بشناسیم، پی به حقیقت آن نخواهیم برد، امّا اجمالاـ تأثیر آن در دل خردمندان و درک اعجاز سخن خدا برای آنان قابل انکار نیست گر چه راز اعجاز قرآن پنهان باشد.

همه نظم و ترکیب قرآن، دارای نعمه و آهنگ است، کلمات نویسندگان و شاعران و سخنوران عرب نیز دارای وزن و آهنگ در فاصله سجع یا قافیه شعر می باشد، امّا نظم و آهنگ قرآن نشأت گرفته از کلمات و حروف و اسلوب آن است، بنابراین حروف و کلمات قرآن چنان یکنواخت و هماهنگ است که اندیشه‌ها را به وجد می‌آورد و دلها را آرام می کند و همچنین کلمات آن دارای آهنگ و موسیقی ویژه‌ای است و هر سخنی هر چند گوینده آن سخنوری فصیح باشد به پایه کلام خدا نمی‌رسد، چرا که کلام خداست و از توان بشر خارج است.

گفتار «مصطفی رافعی» در این زمینه مرا به تحسین واداشت، وی می گوید:

«عربها سخن خود را هر گونه پیش می‌آمد، رها می کردند و تنها به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۰

کیفیت صوت، توجّه داشتند به کیفیت حروف- که مادّه صوت است و صوت از آن تشکیل می‌شود- اهمیّت نمی دادند ...

... امّا هنگامی که قرآن بر آنان قراءت شد، دریافتند که حروف آن در کلماتش و کلمات آن در جمله‌هایش از چنان آهنگ با شکوهی برخوردار است که گویا از شدّت تناسب با یکدیگر، یک نگارش است و قراءت آن عین کتابت آن است. آنان پی بردند که یارای مقابله با قرآن را ندارند، و این امر ناتوانی آنان را بیش از پیش آشکار نمود. به طوری که افرادی چون «مسیلمه» که در صدد معارضه بر آمدند در ساخته‌های خرافی و مضحک خود به آهنگ موسیقی یا شبیه آن میل پیدا کردند، امّا از جنبه‌های دیگری چون تصرّف در لغت و اسلوبها و زیباییهای آن و دقایق نظم و ترکیب سخن غافل شدند، گویا به این نتیجه رسیده بودند که نخستین تأثیر قرآن در میان عربها، همان اوزان کلمات و آهنگ حروف است، نه چیز دیگر، و شبیه آن تنها در سخن منظوم و مسجّع عرب دیده شده است».

تناسب و هماهنگی

مطلبی را که «رافعی» بیان داشته، همان است که «رمّانی» از آن به «تلاؤم» (تناسب و هماهنگی) یاد می کند، یعنی: هماهنگی حروف هر کلمه و یکنواختی کلمات هر جمله، و انسجام جمله در تمام سخن، و این مطلب در قرآن کریم آشکارا به چشم می‌خورد، زیرا اگر آیه‌ای درباره مژده دادن باشد همه الفاظش دارای لحنی ملایم است، و همین طور به هنگام موعظه که مخاطب را به تأمّل و اندیشه وا می‌دارد و اگر در مورد بیم دادن یا توصیف عذاب باشد کلماتش از لحنی درشت و محکم برخوردار است، مثل این که می‌فرماید:

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ ما أَدْراکَ مَا الْحَاقَّةُ کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِیَةِ وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِیحٍ صَرْصَرٍ عاتِیَةٍ سَخَّرَها عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَةَ أَیَّامٍ حُسُوماً فَتَرَی الْقَوْمَ فِیها صَرْعی کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ فَهَلْ تَری لَهُمْ مِنْ باقِیَةٍ وَ جاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِکاتُ بِالْخاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رابِیَةً «روز حق (قیامت) و چه روز حقّی، و چه می‌دانی که چه روزی است؟

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۱

قوم ثمود و عاد روز قیامت را تکذیب کردند، اما قوم ثمود به بانگ فوق العاده شدید هلاک شدند و قوم عاد نیز به بادی تند و سرکش نابود شدند، که آن باد را خداوند هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان مسلّط کرد (که اگر حاضر بودی) می دیدی آنان چون تنه نخل میان تهی، به خاک درافتادند، آیا هیچ می‌بینی که اثری از آنان باقی مانده باشد؟ و فرعون و اقوام پیش از او و قوم زشتکار لوط به خطا کاری پرداختند و با رسول پروردگارشان به نافرمانی برخاستند و خدا هم آنان را به عذابی افزونی دچار ساخت» ۲۳۷.

این آیات شریفه در مقام انذار به حوادث قیامت و عذاب سختی است که در انتظار سرکشان و تبهکاران روی زمین است و با لحنی سخت و کوبنده، مشرکان، کافران، مفسدان، متجاوزان و ستمگران را بیم می‌دهد، الفاظ با حروفشان و جملات با واژه‌هایشان و مقاطع پایانی با زنگ پرطنین و گوشخراششان در ایجاد آهنگی هراس انگیز، مشترک‌اند.

سپس در سوره «و الضحی» آوای رحمت گسترده حق را بخوانید، آن جا که می‌فرماید:

وَ الضُّحی وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقْهَرْ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ «قسم به روز روشن و قسم به شب، آنگاه که بیارامد که خدا هیچ گاه تو را رها نکرده و دشمن نگرفته است و البته آن جهان برای تو بهتر از این

دنیاست و پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا کند که خوشنود شوی، آیا او تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد؟ و تو را راه گم کرده یافت، پس تو را، راه نمود، و تو را درویش یافت پس توانگر کرد پس به (شکرانه آن) یتیم را میازار وسائل را بانگ برمزن و نعمت پروردگارت را بازگو (شکر گزار باش)» ۲۳۸ آیاتی که انسان را به تفکّر در هستی موجودات فرا می‌خواند نیز آهنگی نرم و جذّاب دارد، نظیر آیات زیر:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۲

أ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّی وَ کَفَرَ فَیُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَکْبَرَ إِنَّ إِلَیْنا إِیابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ «آیا در خلقت شتر نمی‌نگری که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان بلند که چگونه قرار داده شده؟ و به کوهها که چگونه بر زمین برافراشته شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده؟ پس ای رسول تو خلق را متذکر ساز که وظیفه پیامبری تو غیر از این نیست و تو مسلط بر (تبدیل کفر و ایمان) آنها نیستی جز آن که هر کسی روی از حق بگرداند و کافر شود او را خدا به عذابی بزرگ دچار سازد، که البته بازگشت آنها به سوی ماست، آن گاه حسابشان بر ما خواهد بود» ۲۳۹ در این آیات، دعوت به تأمل- که با آهنگی ملایم و زنگی گوشنواز جلب توجه می‌کند- با انذار شدید و قوی همراه است، در عین حال، هیچ ناهماهنگی بین انذار شدید و دعوت به اندیشه استوار وجود ندارد و انتقال از مقام فرا خواندن به تأمل، به مقام انذار، طوری است که در آن دو گانگی به نظر نمی‌رسد و درحقیقت انذار و بیم دادن، ثمره و نتیجه برای کسی است که به اندیشیدن درباره هستی دعوت شده و او پند نگرفته است.

و ما وقتی در آیاتی که به توصیف جهنّم می‌پردازد دقت کنیم، آهنگ را چنان می‌یابیم که گویا از آن بوی باد گرم آتش به مشام می‌رسد و آیاتی که بهشت را توصیف می‌کند آهنگ و نوای شیرینش را چون گل خوشبو، احساس می کنیم مانند این آیات:

هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَةً تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ لِسَعْیِها راضِیَةٌ فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ لا تَسْمَعُ فِیها لاغِیَةً فِیها عَیْنٌ جارِیَةٌ فِیها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ أَکْوابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرابِیُّ مَبْثُوثَةٌ «ای رسول ما آیا خبر هولناک و فرا گیرنده قیامت بر تو حکایت شده است که در آن روز رخسار گروهی ذلیل و خوار باشد و همه کارشان رنج و مشقّت است، و به آتش سوزان دوزخ درآیند و از چشمه آب سوزان جهنم بنوشند و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۳

طعامی جز ضریع (خار خشک زهردار) ندارند که بدان نه فربه شوند و نه سیر، (در مقابل) جمعی دیگر به نعمتهای خدا رخسارشان شادمان است و از سعی و کوشش خود خوشنودند، که در بهشت بلند مرتبت جای گرفته‌اند و در آنجا هیچ سخن بیهوده و نافرجام نشوند، و در آن چشمه‌های زیاد و تختهای برافراشته و کوزه‌ها (جامها) ی نهاده و بالشهای مرتّب و فرشهای گسترده، وجود دارد». ۲۴۰

این جا دو امر متضاد و بیگانه از هم را توصیف می‌کند، یکی جهنم و اهل آن را، که انسان با تلاوت آن احساس ناراحتی و ترس از عذاب و سختی آن می کند و دیگر بهشت و اهل آن را که از آن احساس آسایش، آرامش و سعادت می‌شود و در هر دو مورد الفاظ و معانی و آهنگ آیات به گونه‌ای هستند که گویا انسان بهشت و جهنم را می‌بیند نه این که بشنود.

کلام بلیغ و رسا، حتما باید تلاؤم و هماهنگی داشته باشد و تلاؤم ضدّ تنافر و بیگانگی است، «رمّانی» در این باره می گوید:

«تلاؤم که نقیض تنافر است، یعنی: انسجام حروف در ترکیب، و ترکیب سخن متوسط گاهی هماهنگ و گاهی ناهماهنگ است، امّا سخن عالی و ممتاز همیشه هماهنگ است».

سپس مثالهایی برای تنافر و ناهماهنگی می‌آورد و بعد خاطر نشان می‌سازد که تلاؤم در درجه متوسط در سخنان فصحا و سخنوران

مردم دیده می‌شود و تلاؤم عالی، ویژه کلام خداست، وی می گوید:

«هر که در قرآن بیندیشد، تلاؤم و هماهنگی کامل و عالی را در سرتاسر آن خواهد دید و فرق آن با سخن دیگران مانند فرق بین متنافر و متلائم در درجه متوسّط است و بعضی از مردم در این جهت از بعض دیگر زیرک‌تر و آشناترند همان طور که برخی در تشخیص شعر موزون از شعر درهم ریخته آگاه‌ترند و اختلاف مردم در این باره به لحاظ اختلاف طبایع آنهاست، همان طور که در شکل و خلق باهم مختلفند! و ریشه تلاؤم، هماهنگی حروف در ترکیب کلمه است، پس هر چه هماهنگ‌تر باشد، تلاؤم بیشتر است».

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۴

«مفاد کلامش این است که علّت برتری تلاؤم در قرآن هماهنگی حروف کلمات آن است، یعنی حروف در تلفظ پیوستگی و تعادل داشته باشند، نه آن قدر مخارج آنها از هم دور باشد که انتقال از مخرجی به مخرج دیگر، سخت و مشکل باشد و نه آن قدر به هم نزدیک باشند که در یکدیگر ادغام و آمیخته شوند. و قرآن کریم عالی‌ترین نمونه این نوع سخن است که کلماتش در تلفظ متلائمند یعنی مخارج آن از فاصله زیاد و نزدیکی بیش از حدّ، بدورند.

امّا هماهنگی و تلاؤم الفاظ و جملات و آیات و مواضع وقف قرآن کریم تنها در مخارج حروف نیست، بلکه بالاتر از آن در نغمه‌ها و طنین صدا و لحن سخن آن وجود دارد، پس هیچ حرفی با حرف دیگر و هیچ کلمه‌ای با کلمه دیگر و هیچ جمله‌ای با جمله بعد، ناهماهنگ و ناموزون نیست، بلکه هر آیه‌ای با هدفی که دنبال می کند منسجم و متناسب است، پس اگر هدف انذار باشد، آهنگی بیم آور و تهدید کننده دارد و اگر غرض بشارت و مژده باشد از نوای ملایم و نوازشگر برخوردار است و اگر در مقام موعظه و پند باشد، لحنی هشدار دهنده دارد و چنانچه دعوت به تفکّر و اندیشه باشد مخاطب را به خود متوجّه و از غیر آن ذهنش را خالی می کند و ...

«رمّانی» می گوید:

تلاؤم یعنی: توازن و هماهنگی حروف به طوری که نه خیلی مخارج آن به یکدیگر نزدیک باشند و نه خیلی دور، و این در سخنی آشکار می‌شود که تلفظش آسان و شنیدنش خوش و دلپذیر باشد و اگر سخنی علاوه بر اینها دارای بهترین معانی و دلایل باشد اعجاز آن برای هر انسان خوش ذوق و آشنا به سخنان گرانبها روشن خواهد شد، همان طور که می‌تواند شعر خوب و برجسته را از شعر پست تشخیص دهد و قرآن برای رفع هر گونه ابهام همه را به تحدّی و هماوردی فرا می‌خواند و می‌فرماید: وَ إِنْ کُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا ...

«اگر در این قرآن که بر بنده خود فرستاده‌ایم تردید دارید، یک سوره مثل آن را بیاورید و گواهان خود را- به جز خدا- بخوانید اگر راست

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۵

می گویید و اگر نکردید و هرگز نتوانید کرد ...» ۲۴۱

و سخن را به این که آنان هرگز نتوانند قطع می کند، و در جای دیگر می فرماید:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ...

«بگو اگر همه جن و انس دست به دست هم دهند تا مانند قرآن کتابی آورند نمی‌توانند» ۲۴۲ و چون در این امر تعلل کردند فرمود:

فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ «ده سوره ساختگی! چون قرآن بیاورید» ۲۴۳ و به این ترتیب حجّت را بر عرب و عجم تمام کرد.

از این جا معلوم می‌شود که اعجاز قرآن و ناتوانی آنان تنها به خاطر معانی آن نیست،- گرچه آن هم اعجاز است- بلکه تحدّی به

الفاظ و اسلوبهای سخن صورت گرفته است، زیرا آنان مردمی سخنور و فصیح امّا درس ناخوانده بودند.

و آنان از اوّل، زیبایی الفاظ و انسجام ترکیب سخنان و نغمه‌های دلپذیر قرآن را به خوبی دریافتند، و هنگامی که برخی از آنان وارد صحنه شدند تا آهنگی چون آهنگ زیبای الفاظ قرآن بسازند، گفتارشان رکیک و پست و خنده‌آور و خالی از نوای خوش و معنای صحیح از آب درآمد.

فواصل

«رمّانی» فواصل را عبارت می‌داند از حروفی همشکل در مقاطع کلام که باعث می‌شود تا انسان معانی را خوب درک کند و اضافه می کند که:

«فواصل موجب بلاغت کلام، و سجع سبب عیب آن می‌شود، زیرا فواصل، تابع معانی می‌باشند، ولی در سجع معانی تابع آن است و این برخلاف هدف حکمت و کلام است، زیرا هدف از سخن این است که الفاظ، بتوانند معانیی که بدان نیاز ضروری است آشکار کنند، پس اگر همشکلی حروف در مقاطع کلام، چنین هدفی را تأمین کرد، بلاغت صورت پذیرفته است و گرنه عیب است

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۶

و لکنت در گفتار، زیرا تکلّفی است بر خلاف حکمت، مثل این که کسی تاجی مرصّع فراهم آورد، و سپس آن را بر سر زنگی پست بگذارد، و یا گردنبندی زیبا بر گردن سگ بیاویزد که هر که اندک شعوری داشته باشد زشتی آن کار را آشکارا درک می کند، و نمونه آن گفتار کاهنی است که می گوید:

و الارض و السماء و الغراب الواقعهٔ بنقعاء، لقد نفر المجد الی العشراء «قسم به زمین و به آسمان و به کلاغی که در دشت است، مجد و عظمت به جانب شتری که در دوران نقاهت به سر می‌برد، کوچ کرده است».

و به این ترتیب «رمّانی» فرق فاصله و سجع را در این می‌داند که فاصله، بلاغت است و سجع، عیب است و این که در فاصله، لفظ تابع معناست ولی در سجع، لفظ هدف است و معنا پیرو آن، گویا فقط سجع کاهنان نزد «رمّانی» وجود داشته است و سخنان دیگری که سجع در آن باعث تأکید و تقویت و دلپذیری معنا شود و هدف، معنا باشد و لفظ تابع آن، پیدا نکرده است.

از این رو پس از «رمّانی» دیگران با او در این کلام مخالفت کرده‌اند، و ما قبل از این که به گفتار آنان بپردازیم می گوییم: فرق بین فاصله و سجع این است که در فاصله، حروف مقاطع کلام، به هم نزدیک و شبیهند، مثل «نون و میم» در سخن خدای متعال: الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ ولی در سجع حروف مقاطع کلام یکی هستند، و «رمّانی» تحت تأثیر سجع در کلمات کاهنان قرار گرفته، که هدف آنان فقط اتّحاد و هماهنگی حروف مقاطع است و معانی به خودی خود و حتی هماهنگی الفاظ دیگر نیز برایشان ارزشی ندارد.

امّا پس از تحقیق می‌یابیم که فواصل اعم از سجع است، زیرا آن یا سجعی است که حروف مقاطعش یکی است و یا شبیه و نزدیک به هم، و همین نظر «ابن سنان» در کتاب «سرّ الفصاحه» است که می گوید:

«فواصل دو گونه است: گونه‌ای همان سجع می‌باشد که حروف مقاطعش عین یکدیگر است و گونه دیگر حروف مقاطعش یکی نیست، و هر یک از این دو قسم یا آسان و روان و تابع و مؤکّد معناست و یا سخت و دشوار و معنا تابع اوست، پس اگر از قسم اوّل باشد، سخنی است زیبا، پسندیده و فصیح و اگر از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۷

قسم دوّم باشد ناپسند است».

منظور وی این است که: این طور نیست که در تمام فواصل، هدف معانی باشد و الفاظش تابع معانی و طبعا از زیبایی و فصاحت

برخوردار باشد، و یا در تمام سجعها، معانی بی‌ارزش و تابع الفاظ باشند و در نتیجه دارای تکلّف و عیب باشد، بلکه هر غیر سجعی را زیبا و بلیغ دانستن و هر سجعی را زشت پنداشتن، خطاست.

بدون تردید همه فواصل قرآن بلیغ و رسا و الفاظ آن پیرو معانی است، و نیز بی‌شک مقاطعی در آن وجود دارد که حروفش یکی است و مقاطعی هست که حروفش یکی نیست اما به هم نزدیک است، از نوع اوّل آیات زیر است:

هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَةً تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ لِسَعْیِها راضِیَةٌ فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ لا تَسْمَعُ فِیها لاغِیَةً فِیها عَیْنٌ جارِیَةٌ فِیها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ أَکْوابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرابِیُّ مَبْثُوثَةٌ ۲۴۴ و نیز آیات ذیل:

وَ الطُّورِ وَ کِتابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ ما لَهُ مِنْ دافِعٍ ۲۴۵ و همچنین این آیات:

وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً فَالْمُغِیراتِ صُبْحاً فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ ۲۴۶ در این موارد حروف پایان دو آیه یا بیشتر، عین هم می‌باشند و پس از آن در آیات بعد حروف دیگری در پایان آیات قرار می گیرند که آنان نیز یکی هستند.

و امّا مواردی حروف مقاطعش شبیه یکدیگرند نه عین هم، مثل سخن خدای متعال:

ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْکافِرُونَ هذا شَیْءٌ عَجِیبٌ أَ إِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفِیظٌ بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۸

در این آیات حروف پایان آیات یکی نیست، امّا سه امر دیگر وجود دارد:

۱- مخارج آن حروف یعنی «دال»، «باء» و «ظاء» در تلفظ شبیه یکدیگرند.

۲- وجود حرف مدّ پیش از حرف آخر از هر مقطع، یعنی حروف «یاء» در مقطع پنج آیه و حرف «واو» در مقطع آخرین آیه، و پنج کلمه آیات اوّل بر وزن «فعیل» است.

و با این دو امر، مقاطع آیات آشکارا به هم نزدیک می‌شوند و اگر حروف مقاطع یکی نیست، امّا آهنگ کلام یکی است.

۳- هماهنگی و یکنواختی آیات از نظر حروف و الفاظ و جملات و مقاطع، که از آن اسلوبی پدید می‌آید که سخن خدای بی‌همتا را خارج از توان بشر می‌سازد.

گاهی نیز برخی از آیات دارای مقطع نیستند امّا این جهت، چیزی از آهنگ و نغمه زیبا و برتری قرآن نمی کاهد، نمونه آن این آیه می‌باشد:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً ۲۴۷ بسیاری از آیات احکام چون آیات زیرا از همین قبیل است:

یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ لا تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً وَ لَکُمْ نِصْفُ ما

تَرَکَ أَزْواجُکَمْ إِنْ لَمْ یَکَنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکَمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۶۹

أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ۲۴۸ در این آیات تنها دو مقطع وجود دارد که حروف آخر آن نه عین هم می‌باشند و نه شبیه به هم، این کلام نثر خداست که در آن ارسال وجود ندارد، بلکه نغمه‌هایش یکنواخت و معانیش به هم پیوسته و الفاظش منسجم و متناسبند و علاوه بر آن احکام الهی را آسان و روان، بیان کرده و ذکر ارقام از ارزش و هماهنگی آن نکاسته است.

آیا در قرآن سجع وجود دارد؟

بی‌تردید در قرآن فواصلی که گاهی حروف مقاطعش یکی است، وجود دارد و ما برخی از آنها را در گذشته تلاوت کردیم، آیا چنین فواصلی را می‌توان سجع نامید؟ در این باره گفتار اهل بلاغت در گذشته، متفاوت بوده است.

«رمّانی» می‌گوید: فواصل قرآن، سجع نیست و به عقیده او قرآن برتر از آن است که سجع داشته باشد، «باقلانی» نیز در «دلائل الاعجاز» تقریبا یا تحقیقا همین نظر را پذیرفته است، ما به زودی دلیل این قول را ذکر خواهیم کرد.

ولی اکنون در مقام بیان دلیل کسانی هستیم که وجود سجع در قرآن را پذیرفته‌اند، اگر چه آن را برتر از توان و کوشش مردم می‌دانند.

«ابو هلال عسکری» از این دسته است، وی در کتاب «الصناعتین» گوید:

«آنچه در قرآن سجع و ازدواج وجود دارد با کلام بشر در قوّت معنا و زیبایی لفظ و در بر داشتن رونق، متفاوت است، آیا نمی‌بینید که سخن خدای سبحان:

وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً فَالْمُغِیراتِ صُبْحاً فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً از هر سخنی از این نوع مثل گفتار کاهنی که می‌گوید:

«و السماء و الارض و القرض و الفرض و الفجر و البرض» «قسم به آسمان و زمین و وام و فرض و دریای بزرگ و جوانه». برتر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۰

است.

چنین سجعی زشت و ناپسند است چه این که دارای تکلّف و ناهماهنگی است و از اینرو نبی اکرم (ص) درباره مردی که با صدای خوش می‌گفت: «من لا شرب و لا اکل و لا صاح فاستهل ...» فرمود همچون کاهنان، سجع می‌بافی؟! زیرا در سجع آنان، تکلّف و مشقّت آشکار است و اگر پیامبر (ص) آن مرد را به خاطر سجع، مورد نکوهش قرار داده بود باید می‌فرمود: چرا سجع آوردی؟ و اگر سخن دارای سجع بدون تکلف و ظاهر سازی باشد هیچ کلامی به زیبایی آن نخواهد رسید، و در سخنان پیامبر (ص) فراوان به چشم می‌خورد.

می بینیم که «ابو هلال» با نظر «رمّانی»- که هر سجعی ناپسند و مذموم باشد- مخالفت کرده است، بلکه برخی از سجعها این گونه است که دارای تکلّف و ناهماهنگی الفاظ و معانی می‌باشد، و به عقیده او اشکالی ندارد که بگوییم قرآن دارای سجع است، امّا سجعی که در اوج بلاغت است و هیچ سخنی به پایه آن نمی‌رسد.

«ابن سنان» نیز در کتاب «سرّ البلاغه» آیاتی را که مقاطع یکسان دارد، سجع نامیده است، امّا سجعی که هیچ کس مثل آن نمی‌تواند

بیاورد، و برای این مدّعا نمونه‌هایی از قرآن را ذکر می‌کند، که ما برخی از آنها را پیش از این تلاوت کردیم و مثل:

وَ الْفَجْرِ وَ لَيالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ هَلْ فِي ذلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ۲۴۹ و مانند:

أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسادَ ۲۵۰ وی می‌گوید: «هماهنگی سجع در این آیات مورد نظر است، از این رو حرف «یاء» در «یسر» و در «الواد» حذف شده است، و چنین چیزی در لغت به انگیزه رعایت فواصل کلام، صحیح می‌باشد.

او برای اثبات نظر خود به این آیات نیز استشهاد می‌کند:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۲۵۱

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۱

«ابن سنان» عواملی را که باعث شده‌اند برخی، وجود «سجع» را در قرآن انکار کنند ذکر می‌کند و ضمن ستایش این انگیزه‌ها به شدّت با این نظر مخالفت می‌کند و می‌گوید:

«به گمان من، آنچه باعث شده است که اصحاب ما هر چه در قرآن وجود دارد فواصل بنامند و مواردی که حروف مقاطع یکی است، سجع به حساب نیاورند، پرهیز کردن آنان از نسبت دادن صفاتی است به قرآن که آن صفات در کلام کاهنان و غیر آنان وجود دارد! و این انگیزه خوبی است، امّا حقیقت همان است که گفتیم، زیرا فرقی بین مشارکت بخشی از قرآن با کلمات دیگران در سجع، با مشارکت همه قرآن با سخنان دیگران در فصاحت و صوت و این که به زبان منظّم عربی است، وجود ندارد و این مطلب واضحی است و نیازی به توضیح ندارد، و نیز فرقی بین فواصلی که حروف مقاطع آن مثل هم است، با سجع نیست، و وجود هیچ کدام در قرآن، از اعجاز و ارزش آن نمی‌کاهد».

وی در ادامه سخنانش می‌گوید: «اگر کسی اشکال کند که: اگر به عقیده شما سجع پسندیده است، پس چرا تمام قرآن به صورت سجع نیست و چرا برخی از آن به گونه‌ای دیگر است؟ در پاسخ خواهیم گفت که: قرآن به زبان عرب و بر طبق عرف و عادت آنان نازل شده است، و به نظر آنان سخنی که تمامش سجع باشد، فصیح نیست، زیرا در آن نشانه‌های زشتی، ظاهرسازی و تکلّف- به ویژه در کلام طولانی- وجود دارد، پس قرآن به این جهت تمامش سجع نیست و از طرفی بدون سجع هم نیست، زیرا همان طور که یاد آور شدیم در بعضی از موارد باعث زیبایی سخن خواهد شد و شواهدی از آن در کلمات عرب وجود دارد، امّا در برخی از مواردی که شرایط سجع نباشد، آوردن سجع در آن، به فصاحت لطمه می‌زند، و به این جهت در قرآن سجع و غیر سجع هر دو وجود دارد».

ما هرگز احتمال تکلّف و به دشواری سخن گفتن را در قرآن نمی‌دهیم، زیرا آن کتاب از سوی خدای سبحان نازل شده است بلکه می‌گوییم: خداوند خواسته است که کتابش این گونه باشد، و حکمتش را چنین بیان داشته است:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۲

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ «ما قرآن را برای مردم به انواع گوناگون سخن آوردیم» ۲۵۲ بنابر این تنوع کلام در قرآن عامل زیبایی اعجاز آور قرآن است، و تنوّع این است که گاهی به صورت سجع باشد- اگر عقیده سجع را بپذیریم- و گاهی به صورت فواصل و یکی بودن حروف در مقاطع و گاهی الفاظ آن بدون مقطع باشد، و تمام آنها در بالاترین مرتبه بلاغت قرار دارد، به طوری که دست بشر به آن نخواهد رسید.

«ابن اثیر» در کتاب «المثل السائر» سخن کسانی را که سجع را مورد نکوهش قرار داده‌اند و وحدت مقاطع حروف را در قرآن سجع به حساب نمی‌آورند، ردّ کرده و می‌گوید:

«برخی از علمای بلاغت سجع را ناپسند شمرده‌اند، و من عاملی برای این عقیده، جز ناتوانی آنان از آوردن سجع نمی‌دانم، و گرنه

چرا در قرآن فراوان به چشم می‌خورد؟

حتی برخی از سوره‌ها مانند سوره رحمن و قمر و ... تمام آنها به صورت سجع است و هیچ سوره‌ای بدون سجع نیست».

چنـان که می‌بینیم وی سـجع را نیکو می‌دانـد و مخالفـان آن را نـاتوان از درک آن، و به نظر ما «سـجع» همیشه زیبا نیست، مثلا بیان احکام در کلام بلیغ نباید به صورت سجع آورده شود، که هر چیزی به جای خویش نیکوست.

و خلاصه دلیل طرفـداران وجود سـجع در قرآن، وحدت حروف مقاطع آن است و در عین حال می گویند: سـجع قرآن برتر از کلام بشر است و سخن آنان شباهتی به آن ندارد.

از آنچه نقل کردیم، می یابیم که طرفداران وجود سجع در قرآن به دو دلیل تکیه می کنند، اوّل: بر آیات بسیاری در قرآن که مقاطع حروفشان یکی است؛ دوّم این که: سـجع عامل زیبایی سـخن است نه زشتی آن، و نمونه آن در سـخنان فصـیح عرب بسـیار به چشم می‌خورد، و تنها منحصر به سجع در کلمات کاهنان نیست، بلکه سخنوران عرب به سجع بلیغ و شیوا گرایش داشتند، چنان که از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۳

«ابو طالب (ع)» عموی پیامبر (ص) نقل شده که به «سیف بن ذی یزن» گفت:

«أنبتك اللّه منتبا طابت أرومته و عزّت جرثومته و ثبت اصله و بسق فرعه و نبت زرعه فی اكرم موطن و اطیب معدن».

«خداونـد تو را در تبـاری نیـک و خانـدانی بزرگ و ریشه‌دار و پر برکت که فرزنـدانش در بهترین مکـان به وجود آمـده و پرورش یافته‌اند، قرار داده است».

امّا کسانی که وجود سجع را در قرآن نفی کرده‌اند، استدلالشان این است که سجع در سخن، امری ناپسند و زشت است، و در رأس آنـان «رمّانی» قرار دارد و پس از او «ابـو بکر باقلانـی» همـان روش و عقیـده را پـذیرفته و آن را بـه «اشـاعره» نسـبت داده اسـت و می گوید:

«اصـحاب ما همگی وجود سـجع را در قرآن نفی کرده‌اند و «شـیخ ابو الحسن اشعری» این مطلب را در جاهای مختلفی از کتابهایش ذکر کرده است».

امّا کسانی که عقیده «رمّانی» را ردّ کرده‌اند، گفته‌اند که: هر سـجعی مذموم و ناپسند نیست، بلکه سجعی مذمّت شده است که چون سجع کاهنان هدف از آن فقط لفظ باشد و معنا ارزشی نداشته باشد.

«باقلانـی» هـم معتقـد اسـت که سـجع در قرآن وجـود نـدارد و آنچه را به عنـوان سـجع ذکر کرده‌انـد، پنـداری بی‌اسـاس است، وی می گوید:

«آنان که می‌پندارنـد در قرآن سـجع وجود دارد، سـخنشان بی‌اساس است، زیرا گاه سـخنی مانند سـجع است ولی در حقیقت سـجع نیست، زیرا هر سـخن این چنینی، سجع نامیده نمی‌شود، بلکه فقط جملاتی که هماهنگی کلمات آخر جمله‌ها در آن مقصود باشد و معنا تابع لفظ شود، سـجع نامیـده می‌شود، و آنچه در قرآن وجود دارد، سـجع نیست، زیرا در آنها معنا فـدای زیبایی و آهنگ نشـده است و فرق است بین این که سـخنی به طور طبیعی، بـا واژه‌هـایش- که بیـانگر مقصود است- آهنگی منظم پیـدا کنـد با سـخنی که گوینده تلاش دارد آن را- نه به طور طبیعی- مسجع کند، که در صورت نخست باعث تحسین و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۴

زیبایی سـخن می گردد» برخلاف صورت دوّم که از نوع سخن زیبا و فصیح شمرده نمی‌شود، می بینیم که تعریف «باقلانی» در مورد سجع با تعریف «ابن اثیر» و «ابن سـنان» و «ابو هلال عسکری» مغایر است، چه این که اینها سجع را عبارت از آن می‌دانند که حروف مقـاطع یکی باشـد، خواه هـدف اصـلی، معنـا باشـد و در نتیجه سـبب زیبـایی و فصـاحت کلام شود و خواه لفظ و هماهنگی مقاطع، مقصد اصلی باشد و در نتیجه باعث زشتی و ناپسندی سخن شود، که این گونه «سجع» در شأن قرآن کریم نیست.

امّا «باقلانی» و سایر «اشاعره» و پیروان آنان سجع را منحصر می‌دانند به جایی که لفظ هدف باشد نه معنا.

آنچه «باقلانی» را وادار به چنین عقیده‌ای کرده، شباهت سجع به شعر است و چون هدف از شعر، قافیه مقاطع برای هماهنگی الفاظ می‌باشد و سپس معانی بر طبق الفاظ آورده می‌شوند تا صدمه‌ای به وزن و قافیه شعر وارد نیاید. و چون شعر بالاتفاق در قرآن وجود ندارد پس سجع هم که مانند شعر است و هدف اصلی در آن الفاظ است نه معانی، در قرآن نباید باشد، و وقتی خدای سبحان می‌فرماید: قرآن نه سخن شاعر است و نه کلام کاهن، طبعا سجع را هم- که شبیه شعر است- از آن نفی می کند.

از آنچه تاکنون از سخنان دو طرف نقل کردیم، روشن شد که نزاع آنان لفظی و اصطلاحی است که برمی گردد به اختلاف در تعریف سجع، پس نزاع حقیقی و واقعی نیست.

با این بیان همه قبول دارند که قرآن دارای فواصلی است که حروف مقاطع آن یکی است و چون در اوج بلاغت قرار دارد، هدف اصلی آن معانی است و الفاظش با تمام زیبایی و درخشندگی و خوش نوایی، پیرو معانی است و گاهی هماهنگی مقاطع حروف از جلوه‌های زیبایی و انسجام نغمه‌ها و موسیقی کلام است و از چنان تأثیری برخوردار است که هیچ کس نمی‌تواند مثل آن را بیاورد.

بنابر این می گوییم: آن که سجع را عبارت می‌داند از یکی بودن حروف مقاطع، بدون این که معنا پیرو لفظ باشد، می‌پذیرد که قرآن کریم دارای سجعی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۵

برتر از توان بشر است، و هر که سجع را- در این که معنایش تابع قافیه و وزن است- مانند شعر می‌داند، طبعا قرآن را منزه از آن می‌داند.

به اعتقاد ما اتحاد مقاطع حروف را نمی‌توان سجع نامید، زیرا می‌بینیم کسانی که در کلام خود سجع به کار می‌برند هدف آنان، الفاظ است که گرچه گاهی روان و شیرین می‌باشد امّا چون هدف الفاظ است، پس مناسب شأن قرآن نیست.

و به این ترتیب هر دو دسته بر این امر متفقند که قرآن کریم منزّه و برتر از آن است که شبیه سخن مردم باشد گرچه از جنس آن باشد و از همان حروف تشکیل شده باشد.

بحث را با گفتار «باقلانی» در توصیف الفاظ قرآن و سپس با سخنان «رافعی» در مورد فواصل و مقاطع قرآن به پایان می‌بریم.

«باقلانی» می گوید: «قرآن دارای روشی آسان بوده و از نامأنوسی و دشواری ناپسند و ظاهرسازی بدور است، و همین باعث شده که به راحتی قابل درک و دلپذیر باشد، و در عین حال امکان ندارد کسی نظیر آن را بیاورد، و کسانی که در صدد معارضه با آن افتادند، نتوانستند کاری جز آوردن سخنان مبتذل و کلام پست و عاری از فصاحت و بلاغت انجام دهند، و قرآن همچنان با درخشش پر فروغ خود و با روشی آسان و نزدیک، بر اعجاز خود استوار ماند».

«رافعی» می گوید: «فواصلی که در پایان آیات قرآن وجود دارد، جز صورتهای کاملی برای ابعادی که جملات موسیقی بدان خاتمه می‌یابد، نیست، و این فواصل با آیاتش در بر گردان صدا هماهنگی شگفتی دارد که در هیچ سخنی این گونه یکنواختی بین نغمه‌ها و معانی وجود ندارد، و بیشتر فواصل آن با «نون» و «میم» که به تنهایی یا با مدّ، دو حرف طبیعی در موسیقی به شمار می‌روند پایان می‌یابد، ... بعضی از دانشمندان گفته‌اند:

«در بسیاری از موارد، فواصل قرآن با حروف مدّ و لین و یاء و نون پایان می‌یابد که آدمی را به وجود می‌آورد، و چنان که سیبویه می گوید: عرب به هنگام ترنّم و آوازه خوانی الف و یاء و نون می‌افزایند، زیرا می‌خواهند صدای خود

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۶

را بکشند امّا اگر قصد ترنّم نداشته باشند، این حروف را به کار نمی‌برند و این روش در قرآن به روانترین و گواراترین شکل خود وجود دارد ...»

و اگر برخی از فواصل آن با میم و نون یا مدّ پایان نیابد- مانند آن که به حرفی ساکن ختم شود- آن حرف با آهنگ کلّی کلام هماهنگ خواهد شد به گونه‌ای که مناسبترین و شایسته‌ترین حرف برای آن مورد می‌باشد و از آنرو که چنین مواردی در جملات کوتاه قرآن بیشتر یافت می‌شود، آن حرف از حروف قوی و پرطنین خواهد بود که دارای «قلقله» یا «سفیر» یا امثال اینها- از حروفی که به گونه‌ای دارای آهنگ موسیقی هستند- می باشد.

این روش جذب آهنگ در لغت است و به طور طبیعی در کسانی که آن را بفهمند یا کسانی که آن را نفهمند، تأثیر می گذارد و همگی به عظمت و شکوه آن اقرار می کنند.

و اگر به سبک دیگری نازل می‌شد، از نوع کلام بلیغی بود که تمامی آن یا بیشترش مورد طمع قرار می گرفت، و دیگر اثری که عرب به آن بر سایر زبانها مباهات کند وجود نداشت، امّا قرآن دارای سبکی اعجاز آور است و کلماتش از چنان حروفی هماهنگی تشکیل شده است که اگر یکی از آنها حذف شود یا تغییر یابد یا حرفی بر آن اضافه شود، دچار کاستی و ضعف آشکار در آهنگ و طنین صدا و دلپذیری و انسجام عبارت و فصاحت مخرج و تناسب و ارتباط حروف با یکدیگر خواهد شد، و در زشتی و ناپسندی مانند هر کلّیی می‌شود که دارای اجزایی ناهماهنگ و غیر موزون است».

از سخنان وی دو مطلب استفاده می‌شود.

نخست این که: موسیقی و آوای قرآن، عرب را متوجّه خود کرد و نفوسشان را فریفته خود ساخت و در آن شیرینی و تازگیی دیدند که از نوع شعر نبود، گرچه برتر از بهترین مزایای شعر بود و نیز از گونه سخن بلیغ و شیوای آنان نبود، گرچه از همان جنس بود، و هیچ کس نمی‌تواند به این هماهنگی الفاظ و شکوه معانی دست یابد.

اگر کسی بپرسد که آیا این نغمه‌های هماهنگ، هدف اصلی قرآن و تنها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۷

همان سرّ اعجازی است؟ در پاسخ می گوییم: اسباب و عوامل اعجاز قرآن متعدّد و گوناگون است که هر کدام به تنهایی عامل اعجازند، امّا این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهیم که آهنگ مقاطع و حروف و کلمات و جمله‌ها و فواصل و ابعاد آن همه‌اش اعجازی است که عرب با آن مورد تحدّی قرار گرفته است.

و دلیل بر این نوع اعجاز قرآن این است که خداوند امر فرموده که قرآن به نحو ترتیل خوانده شود:

وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ۲۵۳ و در جای دیگر این مطلب را که ترتیل به دستور خداست بیان کرده و می‌فرماید:

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا «کافران گویند: که چرا قرآن یکجا بر پیامبر نازل نشده است (حکمتش در نزول تدریجی این است که:) تا به این وسیله به تو آرامش بخشیم و آن را به صورت ترتیل (بیان تدریجی) نازل کردیم» ۲۵۴ بنابر این خداوند ترتیل را به پیامبرش آموخته است و پیامبر (ص) هم به مردم، و ترتیل قراءت تنها نیست، بلکه قراءت با آهنگی است که نظم و ارتباط حروف و جمله‌ها و آیات و نیز معانی و نغمه‌های قرآن آشکار شود و همین موسیقی قرآن است.

مطلب دوّم این است که آهنگ و موسیقی قرآن برای غیر عرب نیز اعجاز است، زیرا موسیقی را همه درک می کنند و در برابر آن به وجد می‌آیند.

ما این نظر او را که قرآن برای عرب و غیر عرب معجزه است، می پذیریم، امّا به این نکته که برای غیر عرب فقط موسیقی آن معجزه باشد، بسنده نمی کنیم، بلکه می گوییم عبارات و شرایع و علوم گوناگون آن و این که آورنده آن فردی امّی و درس ناخوانده بود و پرورش یافته در شهری که نه مدرسه و نه مکتبی داشت، همه اینها نشانه این است که قرآن از سوی خدای متعال نازل شده است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۸

۵- اعجاز قرآن از نظر ایجاز و اطناب

اشاره

کلام به حکم عقل از نظر زیادی و کمی در برابر معنا به چهار نوع تقسیم می شود.
اوّل: ایجاز، یعنی الفاظ، کم باشند و معانی زیاد.
دوّم: تقصیر، یعنی الفاظ برای دلالت بر معانی، کافی نباشند.
سوّم: اطناب، یعنی معانی زیاد باشند و الفاظ نیز به اندازه معانی زیاد باشند نه بیشتر.
چهارم: تطویل، یعنی همان طور که ایجاز و تقصیر با یکدیگر تقابل دارند به طوری که ایجاز بابی در بلاغت است، امّا تقصیر باعث ضعف و نقص سخن و بیان است، اطناب و تطویل نیز با هم متقابلند، یعنی: اطناب بلاغت و زیور سخن است و تطویل ضعف و عیب آن، که موجب خستگی و ناراحتی شنونده می‌شود.
«رمّانی» در این خصوص می گوید: «ایجاز و اطناب بلاغت و کمال سخنند و تقصیر و تطویل عیب و نقص آن، ایجاز صدمه‌ای به معنای مورد نظر ندارند، امّا تقصیر، این گونه نیست، بلکه باعث اخلال و نقص در گفتار می‌شود، و امّا اطناب در مورد تفصیل معنا به کار می‌رود و مانند ایجاز سبب زیبایی و بلاغت سخن است و هر کدام از این دو در جای خود به سبب نیاز به آن از دیگری مناسب‌تر است، امّا تطویل، عیب و نقص به شمار می‌رود، زیرا به کار برنده آن بی جهت خود را به مشقّت می‌افکند، مانند کسی که بخاطر ناآشنایی به راه نزدیک، از راه دور می‌رود، ولی اطناب این گونه نیست، زیرا مثل این است که کسی راه دوری را که در آن فواید بزرگ و تفرّج بسیار است، بپیماید در حالی که در بین راه، هدف و مطلوب نهایی او فراهم است».
از این گفتار چنین بر می‌آید که: اطناب در زیادی معانی است نه در زیادی الفاظ، زیرا اگر لفظ زیاد باشد آن کلام دارای اطناب بلیغ و پسندیده نیست مگر این که بر معانی نیز افزوده شود و این هنگامی است که انسان در مقامی باشد که بخواهد به تفصیل سخن گوید، نه در مقام اجمال گویی! این آیه را قراءت کنید:
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۷۹
وَ ما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمِی وَ لِیَ فِیها مَآرِبُ أُخْری «موسی! چه به دست راست داری؟ موسی در پاسخ گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌زنم و برای گوسفندانم برگ درختان را می‌ریزم و نیازهای دیگری را نیز بـا آن برآورده می‌سازم» ۲۵۵ یک بار دیگر آنچه را که موسی- در هنگام آغاز رسالت- با شوق و امید به پروردگارش گفت، می خوانیم:
رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری إِذْ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی أَنِ اقْذِفِیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِی وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنِی إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْناکَ إِلی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْناکَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسی وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی ۲۵۶ در بخش اوّل موسای کلیم با اطناب، خداوند را مورد خطاب قرار داده است، و لازم و ملزوم کلام، هر دو را ذکر کرده است زیرا سخن گفتن با پروردگارش را دوست دارد، از اینرو گفتار خود را- بدون این که تطویل باشد- مشروح بیان داشته است.
در بخش دوّم خداوند سخن خود را به طور ایجاز- بدون آن که در معنا نقصی پدید آید- بیان می‌دارد و قسمتهایی را که در آیات

دیگر مربوط به داستان موسی (ع) با فرعون به صراحت بیان داشته، در این جا حذف می کند پس خاطرنشان می‌سازد که خواهر موسی به فرعونیان گفت: آیا می‌خواهید خانواده‌ای را به شما معرفی کنم که این طفل را تکفّل کنند؟

البتّه وی نگفت: این کودک پستان هیچ دایه‌ای را قبول نخواهد کرد، ولی این مطلب از آیات دیگر به دست می‌آید و از ضمن این آیه نیز استفاده می شود، زیرا نیاز فرعونیان به فردی که آن طفل را تکفّل کند در صورتی امکان‌پذیر است که طفل، پستان کسی جز مادر خود را قبول نکند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۰

و سخن زن فرعون نیز در این آیه صراحتا ذکر نشده، ولی از ضمن این جمله: «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّی» استفاده می‌شود.

سپس به کشتن فردی که توسط موسی (ع) صورت گرفته بود اشاره می کند و این در بردارنده داستانی است که آن حضرت وقتی به دوران رشد رسید مردی از پیروان خود را دید که از او کمک می‌خواهد موسی به یاری او شتافت و دشمنش را به قتل رساند، آنگاه به طور اختصار به بخشی دیگر از ماجرای وی اشاره می کند که فردی به او خبر می‌دهد که فرعونیان می‌خواهند او را بکشند و موسی از شهر خارج می‌شود و در بین راه به دختران شعیب بر می‌خورد و گوسفندانشان را سیراب می کند، و یکی از آن دو با حیا و وقار به سوی او آمد و سپس موسی با او ازدواج می کند، بر این مهر که هشت تا ده سال به شعیب خدمت کند، و پس از پایان خدمت با اهل بیت خود روانه دیارش می‌شود و در بین راه آتشی می‌بیند و با خدا به مکالمه می‌پردازد، و همه این ماجراها در این جملات:

فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلى قَدَرٍ يا مُوسى وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ذکر شده است.

از این جا معلوم می‌شود که اطناب تنها به زیادی الفاظ نیست بلکه عبارت است از زیادی الفاظ و معانی هر دو، و ایجاز فقط به زیادی معانی نیست، بلکه باید الفاظ به طور آشکار بر معانی زیاد دلالت کنند، یا این که این معانی در جای دیگری از قرآن ذکر شده باشند، زیرا تمامی قرآن کامل و بدون نقص و ابهام است و اگر مطلبی در جایی ذکر نمی‌شود به این جهت است که در جای دیگر به آن اشاره شده است.

نمونه دیگر از ایجاز قرآن در آیات مربوط به میراث فرزندان است که می فرماید:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَ إِنْ كانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ...

«حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۱

برند پس اگر دختران بیش از دو نفر باشند همه دو سوّم ترکه را به ارث می‌برند و اگر یک نفر باشد، نصف ...» ۲۵۷.

در این آیه شریفه می‌فرماید: اگر یک وارث دختر باشد نصف ترکه را ارث می‌برد و اگر بیش از دو نفر باشند، دو سوّم آن را، امّا به مقدار ارث، وقتی دو نفر باشند، اشاره‌ای نکرده است که آیا نصف ترکه را به ارث می‌برند یا دو سوّم آن را؟

این مطلب را خداوند در میراث خواهران بیان می کند و می‌فرماید:

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالًا وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «ای پیامبر! از تو درباره کلاله می‌پرسند، بگو خدا می گوید: که هر گاه کسی بمیرد و فرزند نداشته و خواهری داشته باشد، نصف ترکه را ارث می‌برد و او نیز از خواهر ارث برد اگر خواهر را فرزند نباشد و اگر میّت دو خواهر داشته باشد، دو ثلث ترکه را خواهند برد و اگر چندین برادر و خواهر باشند، در این صورت مردها دو برابر زنها ارث می‌برند، خدا احکام خود را بیان می کند که مبادا گمراه شوید و خدا به همه چیز داناست» ۲۵۸ ما در این دو آیه شاهد ایجاز کامل می‌باشیم، پس آنچه که از هر آیه به

وضوح و به طریق اولی استفاده می‌شود در آیه دیگر حذف شده است، مثلا در آیه نخست حکم ارث بیش از دو دختر بیان شده، امّا به ارث دو دختر اشاره‌ای نشده است، ولی در آیه دیگر آن را ذکر کرده است، زیرا می‌فرماید: ارث دو خواهر، دو سوّم ترکه است، و وقتی دختر به میّت نزدیکتر از خواهر است پس دو دختر به طریق اولی، و ارث دو سوّم خواهند شد و ممکن نیست که سهم آنان کمتر از سهم خواهران باشد.

باز در آیه اوّل به این حکم که میراث بیشتر از دو دختر، دو سوّم است نه زیادتر، تصریح کرده، بنابراین سهم بیشتر از دو خواهر که قرابت دورتری با متوفّی دارند، به طریق اولی از دو سوّم فزونتر نخواهد شد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۲

و امثال این [آیات] در قرآن بسیار است مانند:

وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی أَرْحامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذلِکَ ...

«زنهایی که طلاق داده شده‌اند تا سه پاکی که بر آنان بگذرد از شوهر کردن خودداری کنند و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند نباید آنچه را که خداوند در رحم آنان (از حیض و حمل) قرار داده، کتمان کنند، و شوهرانشان در زمان عدّه می‌توانند به آنان رجوع کنند» ۲۵۹ این آیه شریفه درباره مطلقه باردار، به ایجاز و اختصار سخن گفته است، ولی تفصیل آن در این آیه مذکور است: وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ «... مدّت عده برای زنان حامله تا وقت زاییدنشان است» ۲۶۰ نکته‌ای که در شأن و مقام بلاغت بی نظیر و اعجاز آور قرآن است، و ما باید آن را شناخته و بدان ایمان آوریم این است که در ایجاز الفاظ در دلالت بر معانی زیاد، ابهام یا نارسایی وجود ندارد، بلکه با این که معانی زیاد و پربارند، الفاظ نیز به همان اندازه به طور روشن بر آنها دلالت دارند.

اطناب نیز همین گونه است، زیرا در برابر معانی زیاد، از الفاظ نیز به همان اندازه و نه بیشتر استفاده شده است، به گونه‌ای که نمی‌توان کلمه یا حرفی از آن را حذف کرد و گرنه به بخشی از اسلوب کلام آسیب خواهد رسید، و جای خالی آن به خوبی درک می‌شود.

ممکن است این سؤال پیش آید که: بنابراین فرقی بین اطناب و ایجاز نیست و این که علمای بلاغت همگی قرآن را به این دو نوع تقسیم کرده‌اند، وجهی ندارد؟

در پاسخ می‌گوییم: ایجاز و اطناب دو گونه، روش سخن می‌باشند که هر کدام در جای خویش نیکوست و با یکدیگر متفاوتند و تنها نقطه اشتراک آنها، بلاغت آشکارشان است.

نخست فرق واقعی این دو را توضیح می‌دهیم و سپس آن را بر مواردی از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۳

قرآن تطبیق می‌کنیم.

امّا فرق آن دو این است که: ایجاز یعنی: حذف کلمه‌ای در شرایطی که قرینه‌ها و شواهدی بر حذف، وجود داشته باشد و این حذف باعث نارسایی در معنا نشود بلکه بر عکس سبب بلاغت و شیوایی سخن باشد که اگر آن کلمه ذکر می شد آن بلاغت و فایده را در بر نداشت، مانند کلام خدای متعال درباره مکالمه برادران یوسف با پدرشان:

وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ الَّتِی کُنَّا فِیها وَ الْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنا فِیها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ « (اگر سخن ما را باور نداری) از آن شهر و از آن قافله که ما در آن بودیم، بپرس تا بدانی ما راست می‌گوییم» ۲۶۱ روشن است که کسی از قریه- که مجموع خانه‌ها و راههاست- سؤال نمی کند، بلکه از اهل قریه آن هم از بعضی آنها سؤال می‌شود و اگر کلمه «اهل» که در این جا حذف شده، ذکر می‌شد، بیشتر از این جمله،

یعنی «از برخی از آنان بپرس» دلالت نداشت، امّا با حذف کلمه «اهل» نه تنها آسیبی به معنا نرسیده بلکه بر معنا افزوده است، زیرا معنا این است که آن چه ما می گوییم همه از آن خبر دارند و گویا هر که و هر چه در شهر است حتّی ساختمانها و بازارها به آن گواهی می‌دهند و جای انکار ندارد.

و اطناب آن است که معانی و الفاظ در زیادی به یک اندازه‌اند و ساختمان الفاظ کامل و بدون کوچکترین نقصی است، امّا اطناب بخاطر تفصیل و گسترد گی الفاظ در دلالت می‌باشد، به طوری که لازم از ملزوم و ملزوم از لازم و عام از خاص و خاص از عام و دلالت اشاره‌ای و فحوایی از عبارت صریح و لفظ آشکار، بی نیاز نیست، بلکه آنچه که مقتضی مقام است به طور واضح و صریح بیان می‌شود، و به تضمّن و اشاره و التزام بسنده نمی شود، و مثال آن در امور حسّی و مادّی- گر چه سخن خدای متعال برتر از آن است- این است که از فردی بخواهیم قصری را برای ما توصیف کند و او ابعاد آن یعنی طول و عرض و ارتفاع و نیز زیور و زیباییهایی آن را توضیح دهد، بعد غرفه‌های آن را تک تک و نیز اساس و زیر بنای آن را ترسیم کند و این کار را به گونه‌ای ادامه دهد که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۴

گویا ما آن را می‌بینیم، این اطناب برای کسی که می‌خواهد آن قصر را بخرد یا در آن ساکن شود مناسب است.

و ممکن است همین را به ایجاز بیان کند و در وصف آن بگوید که از نظر زیبایی و تجمّل و زندگی راحت، بهترین جاست.

بدون تردید توصیف نخست اطناب است و دوّمی ایجاز و هر کدام در جای خود و هدفی که در پی دارند، مناسب است.

به عنوان نمونه از سوره طلاق یاد می کنیم که در آن به وقت طلاق و احکام پس از آن و آنچه بر زن و مردی که از یکدیگر جدا شده‌اند، واجب است، اشاره می کند و برخی از احکامی را که شامل طلاق و غیر طلاق می‌شود، با ایجاز بیان می دارد، و می‌فرماید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً وَ اللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً ذلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً ۲۶۲ این آیات شریفه در برگیرنده معانی بسیاری از قبیل احکام زنهای مطلقه و برخی از احکام عدّه زنانی که شوهرشان فوت شده است، می باشد، و الفاظ کمتر از معانی نیست چنان که بیشتر هم نیست، بلکه در برخی از آنها ایجاز به کار رفته است.

بیشتر آیات مربوط به احکام دارای اطناب است- که البته الفاظ آن بیشتر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۵

از معانی نیست- زیرا آنها شامل دستورها و تکالیف خداوند سبحان نسبت به بندگان است و طبعا باید برای مکلّف، آشکار و بسیار روشن بیان شود تا هیچ نقطه ابهامی و بهانه‌جویی برای مکلف باقی نماند، و از سوی دیگر سخن فراگیر خدا برتر از آن است که در آن ابهام یا مظنّه‌ای برای ابهام وجود داشته باشد! برای نمونه آیات تحریم خمر را ذکر می کنیم:

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ

يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «ای مؤمنان بدرستی شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای قمار، همه اینها پلید و از عمل شیطان است از آن دوری کنید تا رستگار شوید، شیطان قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار میان شما کینه و عداوت بر انگیزد و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد پس شما آیا از آن دست بر می‌دارید؟ و خدا و رسول خدا را اطاعت کنید و بترسید که هرگاه روی از اطاعت خدا بگردانید پس بر رسول جز آن که روشن و آشکارا حکم خدا را ابلاغ کند، تکلیفی نیست، بر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، در آنچه می‌خورند بر آنان باکی نیست، هر گاه تقوی پیشه گرفته و ایمان آرند و کارهای نیک کنند (و اگر به گناه یا شک دچار شدند) باز پرهیزکار شده و ایمان آورند (و اگر دیگر بار لغزش کردند) باز متقّی و نیکوکار شوند که خدا نیکوکاران را دوست دارد» ۲۶۳ می بینیم که آیات مربوط به احکام، با اطناب ذکر می‌شوند و همه احکام اساسی در قرآن آشکارا و صریح و نه به صورت اشاره و ذکر لازم و اراده ملزوم بیان می‌شوند، امّا فقها به هنگام استنباط، برخی از احکام را از لازمه و کنایه آیات به دست می‌آورند، چنان که گفتیم از جمله «وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ» چنین استنباط می‌کنند که فرزند متعلق به پدر و تربیتش بر عهده اوست و نظیر این مسأله در فقه بسیار به چشم می‌خورد و این را از بلاغت قرآن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۶

می دانند.

البته به دست آوردن احکام از طریق اشاره و کنایه، باعث نمی‌شود که حکم اصلی و اساسی به طور آشکار و صریح ذکر نشود، یعنی باید حکم اصلی صراحتا ذکر شود زیرا حکم فرعی را که ثمره حکم اصلی است می‌توان از ضمن حکم اصلی به دست آورد، ولی نمی‌توان جز از طریق عبارت روشن، به حکم پی برد.

از موارد اطناب آشکار در قرآن کریم، داستانهای پند آموز آن است و با بیان حوادثی که بر پیامبران گذشته، واقع شده و بر خورد مردم با آنان، به پیامبر خاتم (ص) دلگرمی و آرامش می‌بخشد، زیرا اطناب در این موارد، باعث استواری و قوّت قلب آن حضرت می‌شود، علاوه بر این که داستانهای قرآن شامل درگیری پیامبران با مردم، و ذکر دلایل توحید از سوی آنان و سرگذشت پیشینیان و سرانجام آنان می‌باشد.

از موارد دیگر اطناب در قرآن- که ایجاز در آن کافی نیست ابطال بت پرستی و گفتگو و جدال با مشرکان و ردّ خواسته‌های آنان مبنی بر آوردن- معجزات و یا دلایلی آشکار بر رسالت پیامبر (ص) غیر از قرآن می باشد که در قرآن نمونه‌های فراوانی از این نوع وجود دارد.

از جاهای دیگری که در آن اطناب وجود دارد و ایجاز و اشاره کافی نیست، عبارت است از: توجّه دادن به هستی و پدیده‌ها و آنچه در آسمانها و زمین و بین آن دو است، و آیاتی که از راه مخلوقات و پدیدها، وجود دارد خالق و عظمت او را ثابت می‌کند و نیز آیاتی که به بحث و گفتگو با اهل کتاب می‌پردازد و کفر و انکار آنان را از گذشته تاکنون توضیح می‌دهد.

نکته قابل توجّه در این جا این است که تکرار، اطناب به شمار نمی رود، زیرا تکرار در یک رشته سخن اگر هدف خاصّی به دنبال نداشته باشد، حشو و زاید به شمار می‌آید. و اگر چه برای کسی که با حقایق و معانی آشنایی ندارد، چنین به نظر می‌رسد که در قرآن تکرار در معنا وجود دارد، امّا این عقیده نزد اندیشمندان، نادرست است، زیرا تکرار معنا برای هدف جدیدی است، مانند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۷

کلام خداوند درباره پیمانی که از بنی اسرائیل گرفت، امّا آنان پس از پذیرش آن، پیمان شکنی کردند.

وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ «به یاد آرید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران نیکی کنید، و به زبان خوش با مردم سخن گویید و نماز را به پا دارید و زکات دهید، امّا (شما یهودیان) عهد شکسته و جز چند نفری از شما بقیّه روی برگردانیدید و برگشتید و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود نرانید، پس به آن اقرار کرده، و خود بر آن گواه می باشید» ۲۶۴ برخی از مردم بر این عقیده‌اند که در این جا دوبار معنا تکرار شده، گر چه لفظ بدون تکرار است.

اوّل جمله: «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» زیرا تولّی همان اعراض است، گرچه به دو لفظ بیان شده است، امّا با تأمّل و دقت ثابت می شود که اوّلاً: تولّی به معنای انصراف و فاصله گرفتن با جسم است ولی اعراض فقط به معنای انصراف قلبی است، نظیر «... أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ ...» ۲۶۵ که گویای اعراض حسّی و روی برگرداندن است، نه اعراض دل به معنای باور نداشتن، بلکه اعراض معنوی را در کنار اعراض حسّی نشان داده است، همین طور در آیه مورد بحث بخاطر ترسیم اعراض آنان و این که حق را به طور حسّی و نمایان، پشت سر گذارده‌اند، اعراض دل در کنار اعراض جسم و روی بر گرداندن، به کار برده است، و جمله «وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» حال می‌باشد و اگر به معنای اعراض مطلق باشد، در بردارنده معنای «تَوَلَّيْتُمْ» نیز خواهد بود و معنای آیه این می شود که: اعراض دلهاشان از حقیقت و نپذیرفتن آن، یکی از حالات همیشگی آنان است، پس حق و راستی هرگز به قلبهاشان نمی‌رسد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۸

دوّم جمله: «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» که گفته‌اند: شهادت همان اقرار است و ذکر آن بعد از اقرار، جز تکرار چیزی دیگری نیست. در پاسخ می گوییم: این تکرار نیست، زیرا شهادت به معنای اقرار نیست، چون که اقرار گاهی نسبت به امری غیبی و پنهانی است، بنابراین آوردن شهادت آن را به امر آشکار و دیدنی منحصر می کند، یعنی شما خود شاهد پیمان بودید و مفاد آن را پذیرفتید، پس این یک اقرار محکم است، که آنان نمی توانند ادّعای غفلت و بی خبری از آن داشته باشند، زیرا هم قول است و هم حضور، پس از کدام یک غفلت ورزیده‌اند؟

از آیات دیگری که در آن ادّعای تکرار شده است، داستان صالح با قومش می باشد:

وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ عادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ «یاد دارید که خدا شما را پس از هلاکت قوم عاد جانشین اقوام سلف کرد و در زمین منزل داد تا از بخش هموار آن قصرهای عالی و از کوههای سخت آن، منزلهای محکم بنا کنید، پس نعمتهای خدا را یاد کنید و در زمین به فساد و تبهکاری نپردازید» ۲۶۶ گفته‌اند: «عثی» همان «فساد» است، پس معنای «لا تعثوا» «لا تفسدوا» می باشد، بنابراین تکرار صورت گرفته است! پاسخ این است که در این جا تکرار وجود ندارد، زیرا اوّلاً: حضرت صالح (ع) آنان را، هم از فساد و هم از اراده فساد باز داشته است، پس کلمه «مفسدین» در کنار «لا تعثوا» دلالت بر بازداری از اراده فساد می کند، و ثانیا: اشاره به این دارد که فساد وصف آنان شده است و باید از آن دوری کنند، و نیز دلالت بر زشتکاری و فساد عمومی و مطلق آنان دارد، بنابراین تکرار معنی در قرآن وجود ندارد، همان طور که تکرار لفظی در هیچ جای آن به چشم نمی‌خورد.

برخی از دانشمندان ادّعا کرده‌اند که تکرار در برخی از آیات قرآن وجود

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۸۹

دارد، و آن را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند که با اعجاز قرآن منافات نداشته باشد، بلکه نشانه‌ای از اعجاز هم باشد زیرا تکرار یک معنا با تعبیرات گوناگون در موارد مختلف با حفظ زیبایی الفاظ و جمله‌ها در آن موارد، خود اعجاز است مثل این که یک داستان در

سوره‌های مختلف تکرار شود، که هر عبارت آن به تنهایی معجزه است، و با الفاظ و جمله‌ها و نغمه‌ها و آهنگهای خود تحدّی می کند، و ناتوانی عرب از آوردن آن، حتی یک عبارت از آن، نشانه اعجاز کامل مجموعه و اجزاء قرآن می‌باشد، ولی به اعتقاد ما در عبارت قرآن، تکرار بدون نیاز به آن، وجود ندارد، بلکه چنان که خاطرنشان ساختیم هر گاه لفظ یا معنا تکرار شود، بخاطر مناسبت تازه است، که اگر تکرار نشود، کلام ناقص خواهد شد و نقص در کتاب خدا محال است، و ما نمونه‌هایی از داستانهای قرآن را با از انواع استفهام، برای این مدّعا، در ابتدای بحث از تصریف و گوناگونی سخن در قرآن ذکر کردیم.

اقسام ایجاز

«رمّانی» ایجاز را به دو قسم یعنی «ایجاز حذف» و «ایجاز قصر» تقسیم کرده است و می گوید:

«ایجاز حذف آن است که کلمه‌ای به دلیل وجود قرینه حالی یا گفتاری ذکر نشود. و «ایجاز قصر» آن است که ساختار کلام بر کمی الفاظ و زیادی معانی، بدون حذف، بنا نهاده شده باشد، حذف مانند وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ ۲۶۷ و لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى ۲۶۸ و طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ۲۶۹ و نیز حذف جوابها که در قرآن بسیار آمده و بلیغتر و گویاتر از ذکر است مانند:

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى «و اگر کتابی چون قرآن با اعجاز بیان، از کوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار آورد و زمین را هم بشکافد (باز ایمان نمی‌آورند)» ۲۷۰ و مثل:

وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۰

«و پرهیزکاران را فوج فوج به سوی بهشت برند و چون بدان جا رسند همه درهای بهشتی به رویشان باز شود (و به نعمتهای الهی رسند)» ۲۷۱ حذف در این موارد از ذکر بلیغتر و گویاتر است، زیرا ذهن انسان به هر سو می‌رود و معانی گوناگون به ذهنش می‌آید و اگر جواب ذکر شود، دلالت جمله به همان اندازه محدود می‌شود، مثل این که بگوییم: «اگر علی را بین دو صف ببینیم» و جواب را نیاوریم، این جمله رساتر از بیان جواب است» این خلاصه‌ای از سخن «رمانی» در مسأله ایجاز به حذف بود.

در این جا دو نکته شایان ذکر است.

نکته اوّل این که گاهی ایجاز در حذف در بخشی از کلام وجود دارد با این که خود کلام در مقام اطناب است و این نکته در پاره‌ای از مثالهایی که در گفتار «رمّانی» بود به چشم می‌خورد مثل آیه «برّ» که با اطناب به وصف کسانی که سزاوار نیکی هستند پرداخته است و می‌فرماید:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ «نیکو کاری بدان نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید، لکن نیکو کار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم در آزاد کردن بردگان صرف کند و نماز بپا دارد و زکات مال بپردازد و با هر که پیمان بستند، به موقع وفا کنند و در کارزار و سختی و رنج شکیبا باشد، کسانی که به این اوصاف آراسته‌اند آنان به حقیقت راستگو و پرهیزکارند» ۲۷۲ می بینیم که آیه به طور کلی و رویهم رفته در مقام اطناب است نه ایجاز، امّا در عین حال در بخشی از آیه ایجاز به کار رفته است، از اینرو می گوییم در این جا ایجاز نسبی یا جزیی است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۱

نکته دوّم: حذف سبب بلاغت است، زیرا به کلام نیرو و قوّت می‌بخشد، و ذهن را وادار می‌کند، تا محذوف را بهتر از مذکور، تصوّر کند، و این نکته را «رمّانی» در مورد حذف در آیه شریفه وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا ... توضيح داد.

نمونه دیگر از ایجاز در حذف این آیه شریفه است:

وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذابِ «اگر ستمکاران بدانند وقتی را که عذاب خدا را مشاهده می‌کنند همانا قدرت و توانایی خاصّ خداست و خدا مشرکان را عذابی دردناک می‌کند» ۲۷۳ در این آیه جواب «لو» محذوف است تا در نفوس ایجاد ترس کند، و عقلها را به هر سو بکشاند.

«رمّانی» در «وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ» و «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى» سبب بلاغت در ایجاز حذف را ذکر نکرده است، می توان گفت: حذف در آیه اوّل اشاره به شیوع سخن و این که تمام شهر سخن می‌گویند دارد، نظیر آیه شریفه فَلْيَدْعُ نادِيَهُ او هر که را خواهد، بخواند» ۲۷۴ و امّا آیه دوّم در مقام ستایش متقین است و آنان را در حدّی قرار می‌دهد که بر اثر بزرگواری و عظمت گویا عین نیکی شده‌اند، و با این سبک، معنا را به گونه‌ای روشن، ترسیم می‌کند.

«رمّانی» ایجاز قصر را با تعریفی که از آن کرده است، مبهم‌تر و پیچیده‌تر از ایجاز حذف می‌داند، زیرا درک آن نیاز به آگاهی از مواردی که بر آن منطبق می‌شود دارد، وی نمونه‌های زیر را از قرآن کریم برای این نوع ایجاز ذکر می‌کند.

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ «قصاص مایه زندگی و حیات شماست» ۲۷۵ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ «منافقان هر صدایی بشنوند علیه خود پندارند آنان دشمن واقعی هستند» ۲۷۶

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۲

وَ أُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها «و خدا به شما باز وعده غنیمتهای دیگری داده که هنوز قادر بر آن نیستید» ۲۷۷ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ «مشرکان چیزی غیر گمان باطل و هوای نفس فاسد خود را در بت پرستی پیروی نمی‌کنند» ۲۷۸ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ «ای مردم هر ستمی از سوی شما بر ضرر خودتان است». ۲۷۹

وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ «و مکر زشت و فکر بد کاری جز صاحبش گریبانگیر کس دیگری نخواهد شد». ۲۸۰

و این قسم ایجاز در قرآن فراوان به چشم می‌خورد، و نمونه کامل و عالی از کلامی است که دارای الفاظ کم و معانی بسیار است، و کلام خدای سبحان برتر از آن است که دارای شبیه و نظیر باشد.

ملاحظه می‌کنید که تمام مواردی را که «رمّانی» ذکر کرده است با کلام پیش از آن مربوط و متّصل است یعنی یا فلسفه و حکمت کلام قبل است، یا بالاتر از آن یا قضیه مستقل و جداگانه‌ای است که حکمی را که پیش از آن ذکر شده، تأیید و حکمت آن را بیان می‌کند، مثلا:

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ پایان آیه قصاص است که می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى بِالْأُنْثى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ ذلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «ای مؤمنان بر شما حکم قصاص کشتگان چنین مقرر شد، که مرد آزاد در مقابل مرد آزاد، و بنده را در برابر بنده و زن را در برابر زن قصاص می توانید کرد و چون صاحب خون بخواهد از قاتل که برادر دینی اوست،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۳

درگذرد کاری است نیکو، پس دیه را قاتل در کمال رضایت و خرسندی ادا کند، در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است پس از این دستور هر که از آن سرکشی کند او را عذاب سخت خواهد بود ای صاحبان اندیشه حکم قصاص برای حفظ حیات شماست تا مگر از قتل یکدیگر پرهیز کنید» ۲۸۱ می بینیم که آیه دوّم، مکمّل آیه قبل است، زیرا حکمت

و مصلحت عالی قصاص را بیان می‌کند، تا مردم با رضایت و خوشنودی بدان روی آرند، زیرا قصاص سبب پیشگیری از شرّ و فساد فراگیر است، و اگر چه طبع بشر آن را نمی‌پسندد- چرا که در آن کشتن و یا قطع عضو وجود دارد- امّا مصلحت آن بیشتر از ضررش می‌باشد.

بدون تردید آیه دارای الفاظ و محتوی معانی بسیار است، به ویژه که کلمه «حیاة» به صورت نکره ذکر شده است که دلالت بر عظمت حیاتی است که بر قصاص مترتّب می‌باشد، زیرا حیاتی با امنیت و سعادتبخش و بدون دردسر است،- خصوصا این- که با حق قصاص، حقّ عفو نیز قرار داده شده است و این سبب محبّت و دوستی به جای کینه و دشمنی خواهد بود.

آیه دوّمی که «رمّانی» برای ایجاز قصر آورده است إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ می باشد وی این بخش از آیه را، از قبل و بعد آن در لفظ جدا کرده است، زیرا تمام آیه این است:

فَلَمَّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس از آن که ما از غرق شدن نجاتشان دادیم باز در زمین به ناحق دست به ظلم و ستم زنند، ای مردم (بدانید) که هر ستمی که می‌کنید فقط به ضرر خودتان است در پی متاع فانی دنیا، آنگاه در آخرت که به سوی ما باز گردید شما را به آنچه کرده‌اید خبر می‌دهیم». ۲۸۲

بی‌شک جمله‌ای را که وی از آیه انتخاب کرده است، از نوع ایجاز قصر و از بهترین سخنی که الفاظ آن کم و معانی آن بسیار است می‌باشد، امّا او این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۴

بخش را از قبل و بعد جدا کرده، و آنچه را که مربوط به استمداد ستمگران از خداوند- در حال ترس و بیچارگی، و سپس سرکشی و ستمگری آنان در حال امنیت و برطرف شدن نگرانی- می باشد ذکر نمی‌کند، در حالی که تقطیع و جدا کردن کلمات از یکدیگر موجب از بین رفتن مفهومی می‌شود که جمله در صدد بیان آن بوده است.

آیه دیگر در عبارت «رمّانی» وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ می باشد که با تمام گستردگی و شمول معنی، در لفظ ایجاز قصر است، و ممکن است مثال عالی باشد که در کلام به آن استشهاد شود و بر هر حیله‌گر پست صادق باشد، امّا باز تمام آیه را ذکر نکرده است و ما دوست داشتیم که تمام آیه را که به قرار زیر است ذکر می‌کرد:

اسْتِكْباراً فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا « (مخالفت آنان با رسولان) به خاطر استکبار و گردنکشی و مکر و اندیشه بد آنان می‌باشد، و مکر و حیله بد جز صاحبش، کسی را هلاک نخواهد کرد، و آیا اینان جز به این که چون گذشتگان هلاک شوند انتظاری می‌دارند؟ و در سنت خدا هرگز تغییر و تبدیل نخواهی یافت». ۲۸۳

آیه بعدی این است:

وَ أُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً که سخنی است استوار و در اوج بلاغت قرار دارد و اگر چه خود، آیه مستقلی است، امّا عطف به آیه گذشته و متمّم آن است که می‌فرماید:

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً وَ أُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها «خدا به شما (لشکر اسلام) وعده گرفتن غنیمتهای بسیار داده که این یک غنیمت (خیبر) را برای شما زودتر به انجام رساند و شرّ مردم را از سر شما کوتاه کرد تا آیت و دلیل اهل ایمان باشد و شما را به راه راست هدایت کند ...» ۲۸۴

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۵

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ نمونه دیگری است که رمّانی آن را یادآور شد، این جمله به تنهایی از حکمتی عالی

برخوردار است، امّا خود بخشی از این آیه است:

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى «ای مشرکان این بتها جز نامهایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید چیز دیگری نیست و خدا هیچ دلیلی بر معبودیت آنها نفرستاده است، و مشرکان چیزی غیر گمان باطل و خواسته دل خود را پیروی نمی‌کنند و از جانب خدایشان بر آنان هدایت آمد» ۲۸۵ تقطیع این بخش از قبل و بعد آن، خارج کردن آن از محدوده‌ای که در آن قرار داشته است می‌باشد.

آیه دیگر در کلام «رمّانی» يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ می باشد و آن توصیف حال کسانی است که ترس و بی‌جرأتی بر آنان غلبه کرده باشد ولی در آیه مقصود فقط منافقانند، و اگر آن را از موردش خارج کنیم، معنایش فراگیر و عام خواهد شد، اما در سیاق و آهنگ گفتار آیه مخصوص منافقان است.

با دقت در آیات شریفه گذشته مشاهده می‌کنیم که مفهوم و معنا با توجّه به کلماتی که در آن به کار رفته، عام و فراگیر است امّا در کنار آن الفاظ خاصّی قرار دارد که باعث تخصیص و محدودیت آنها می‌شود، مگر آیه شریفه وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ که چون در بردارنده فلسفه احکام ثابتی است هیچ چیز آن را مقید و محدود نمی‌کند و همچنین آیه شریفه لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها «خدا هیچ کس را بیش از اندازه توانش تکلیف نکند» ۲۸۶ و آیه شریفه دیگر:

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها.

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ای که به او توانایی داده، تکلیف نمی‌کند». ۲۸۷

امّا سایر آیات اگر جدا از قبل و بعد آن ذکر شود نمونه‌ای از کلام جامع

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۶

است که دارای الفاظ کم و معانی زیاد می‌باشد، و اگر با قبل و بعد آن ذکر شود، اختصاص به مورد آیه پیدا می‌کند.

به هر حال در تمام این موارد ایجاز حذف وجود دارد، و مانند عالیترین سخن رایج هیچ اشکالی در کاربرد آن نیست.

ایجاز بدون حذف در قرآن به قدری فراوان است که هیچ سوره بلکه هیچ بخشی از سوره و بلکه هیچ صفحه‌ای از صفحه‌های نورانی قرآن از آن خالی نیست و ما به برخی از صفحه‌های قرآن رجوع کردیم و مواردی از ایجاز قصر را در آن یافتیم که اینکه به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ «قتال و جهاد بر شما واجب شد و این بر شما دشوار است، و چه بسا امری را دشوار و کراهت دارید، امّا برای شما خیر است، و چه بسا امری را دوست دارید که در واقع برای شما بد است» ۲۸۸ این آیه مفهومی گسترده و فراگیر دارد و شامل هر چیزی که انسان آن را دوست دارد، ولی عاقبت بد دارد یا سرانجام آن را نمی‌داند می‌شود، نظیر آیه شریفه:

فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً «چه بسا چیزی را ناگوار و دشوار می‌پندارید، امّا خداوند در آن خیر بسیاری قرار داده است» ۲۸۹ ۲- وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ...

اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، زمین به فساد کشیده خواهد شد» ۲۹۰ این سخن اشاره به درگیری همیشگی بین حق و باطل و خیر و شرّ دارد که حکومت شرّ و باطل سبب فساد در زمین و مقاومت و ایستادگی حق و خیر در برابر آن فساد را دفع می‌کند و نیز اشاره به آن دارد که مقاومت در مقابل شرّ، با روش و سلاح شایسته، بی آنکه انسان در سراشیبی ذلت قرار گیرد، زحمت به مردم است بنابراین دفع شرّ و تجاوز «رحمت» است، در ضمن، آیه شریفه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۷

اشاره دارد به نظریه «الحرب الفاصلة» (جنگ جدا کننده) و «السّلم الفاضلة» (صلح ارزشمند).

۳- وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ «این مردم همگی یک دین دارند و امّت شما پیامبرانند و من یگانه خدای شما

هستم پس از من بترسید» ۲۹۱ این آیه وحدت امّت اسلامی با سایر امّتها را با مختصرترین عبارت، بیان می دارد، پس در بردارنده وحدت و هماهنگی سفید و سیاه و قرمز و زرد و شهری و روستایی و صحرانشین می‌باشد، و اختلاف رنگ و زبان، سبب امتیاز نیست و باید تقوا هدف و شعار آنان و ملاک برتری باشد، نظیر آیه کریمه که در ایجاز و اختصاص است، آن جا که می‌فرماید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «مؤمنان با یکدیگر برادرند» ۲۹۲ ۴- وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ «من نفس خویش را بی عیب نمی دانم، زیرا نفس امّاره انسان را به کارهای زشت وا می‌دارد» ۲۹۳ این آیه در عین ایجاز در مقام پوزش و عذر خواهی زن عزیز مصر از یوسف (ع) است و اشاره به پیشامدهای فراوانی دارد، و نیز دلالت بر نفس لوّامه و سرزنشگر در درون انسان و در برابر نفس امّاره، می کند.

۵- وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ...

«با آن که حقّ را دریافتند ولی باز از روی کبر و ستمگری انکار کردند» ۲۹۴ این عبارت عالی با الفاظ اندک حال مشرکانی را ترسیم می‌کند که با این که حجّت بر آنان تمام شده بود، امّا به خاطر تعصّب و کینه‌توزی و محافظت بر روش ستمگرانه خود، زیر بار حق نرفتند.

۶- إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «ما تو را از شرّ استهزاء کنندگان محفوظ می‌داریم» ۲۹۵

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۸

این آیه دارای ایجاز و الفاظ کم و معانی بسیار به اندازه جرم مشرکان به منظور تمسخر کردن پیامبر (ص) و یاران وی، و سخت گیری آنان نسبت به عبادت و طواف خانه خدا می‌باشد، پس معنای «كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» این است که: ما بخاطر اعمال گذشته‌شان آنها را دچار عقوبت کردیم، و شوکت و توانایی کنونی آنها را درهم شکستیم و در آینده نیز شما را از شرّ آنان حفظ کردیم، و خداوند با تسلط حق بر باطل، آنان را در دنیا دچار ذلّت و خواری و در آخرت به عذاب خود گرفتارشان می‌کند.

۷- وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً «و ما چون اهل دیاری را بخواهیم به کیفر گناه هلاک سازیم، مترفین و نازپروردگانشان را به طاعت فرمان دهیم، لکن آنان راه فسق و نافرمانی پیش گیرند، در آن جا تنبیه و عذاب لزوم خواهد یافت آنگاه همه را نابود می‌کنیم» ۲۹۶ این آیه نیز الفاظش کم و معانیش بسیار است، زیرا خداوند سبحان اشاره می‌کند که: هنگامی امّتها هلاک می‌شوند که فساد و تبه‌کاری در بین آنان رواج پیدا کند و عامل شیوع فساد، مترفین هستند که در ناز و نعمت بزرگ شده‌اند و هوای نفس و شهوتها بر آنان چیره گشته است و همه چیز را برای خود می دانند، و به این جهت فساد در روی زمین گسترش می‌یابد و به نابودی مردم منجر می‌شود.

۸- كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ «هر انسانی در گرو عمل خویش است» ۲۹۷ یعنی بر طبق عمل خود جزا داده می‌شود، اگر کار نیک کند پاداش نیک و اگر کار بد کند، جزای بد خواهد دید، نظیر:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى «برای انسان چیزی جز سعی و کوشش خود باقی نمی ماند و پاداش سعی و عمل خود را بزودی خواهد دید» ۲۹۸ و، وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۳۹۹

«هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت» ۲۹۹ عربها به ایجاز در سخن، گرایش داشتند و آن را بلاغت می‌دانستند زیرا اهل نوشتن و خواندن نبودند، بلکه اهل سخن و گفتار بودند، از اینرو کلماتشان زیبا و عباراتشان پاکیزه بود.

«جاحظ» می گوید: «قرآن با ایجاز خود عربهای امّی و بی‌سواد را- که سخن را با کلمات مختصر می‌فهمیدند- به مبارزه فرا خواند، زیرا تفصیل و مشروح سخن گفتن، در خور کسی است که با نوشتن سر و کار دارد و نه با زبان».

آنان در رشته کلامی که الفاظ اندک و معانی بسیار دارد به رقابت و مسابقه می پرداختند و جمله «القتل انفی للقتل» را بلیغ‌ترین

کلام خود می‌دانستند، یعنی: هر که اراده قتل کند اگر بداند که او را بزودی خواهند کشت، دست به این کار نخواهد زد، بی‌تردید این جمله از بلاغت و گویایی زیادی برخوردار است.

بسیاری از ادبا و مفسّران در صدد مقایسه این جمله با آیه شریفه وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ برآمده‌اند تا ببینند کدام یک از محتوا و گویایی بیشتری برخوردار است، و در این مقایسه کلام خدا عالیترین نمونه بلاغت و زیبایی است.

«رمّانی» در رساله خود به مقایسه بین این دو جمله پرداخته است، گرچه مقایسه بین این دو مقایسه بین دو جمله همانند یا حتی دو جمله نزدیک به هم نیست، هر چند از نظر موضوع شبیه یکدیگرند، وی می‌گوید:

«گر چه ایجاز «القتل انفی للقتل» مردم را به تحسین واداشته است، امّا با جمله فِي الْقِصاصِ حَياةٌ از نظر بلاغت و ایجاز چهار تفاوت دارد: آیه شریفه دارای فایده بیشتر و عبارت کمتر است و در تکرار آن دشواری وجود ندارد، و نیز از هماهنگی حروف برخوردار می‌باشد، امّا زیادی فایده و معنا:

زیرا علاوه بر آنچه در جمله «القتل انفی للقتل» وجود دارد، معانی دیگری وجود دارد، از آن جمله با آوردن کلمه «قصاص» وجود عدالت را در این قضیه نشان می‌دهد و با ذکر واژه «حیاة» جهت محبوبیت آن را بیان می‌دارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۰

و نیز انسان را به میل و ترس از حکم خدا فرا می‌خواند، و امّا ایجاز در عبارت؛ آنچه نظیر «القتل انفی للقتل» است، آن قسمت از کلام است که می‌گوید: الْقِصاصِ حَياةٌ که اوّلی چهارده حرف دارد و دوّمی ده حرف، و امّا نداشتن تکرار ناخوشایند، زیرا در «القتل انفی للقتل» کلمه «قتل» تکرار شده است، و این موجب پایین آوردن کلام از اوج بلاغت است و امّا حسن تألیف و هماهنگی حروف هم در آیه بوضوح دیده می‌شود، زیرا قرار گرفتن «لام» بعد از «فاء» و «حاء» بعد از «صاد» مناسبتر از قرار گرفتن «همزه» پس از «لام» است پس بخاطر این جهات آیه شریفه بلیغتر و زیباتر از سخن اوّل است، گرچه آن هم دارای بلاغت و زیبایی است» جهت دیگری که «رمّانی» به آن اشاره نکرده، این است که سخن اوّل فقط شامل قتل می‌شود امّا سخن خدای متعال شامل قتل و ناقص کردن عضو و وارد کردن جراحت هر دو می‌شود، یعنی در برابر نفس، قصاص نفس، در برابر چشم، چشم، و در برابر گوش، گوش و در مقابل دندان، دندان، قصاص می‌شود، پس آیه شمول بیشتری دارد.

امتیاز دیگر این است که: جمله قرآن، هم دارای ایجاب است و هم سلب، امّا ایجاب، زیرا بیان می‌کند که در سایه قصاص، زندگانی آسوده، آرام و امن پدید می‌آید و سلب عبارت است از این که هر گونه تجاوز را نفی می‌کند، امّا سخن عرب فقط در بر دارنده منع است و این که قتل از قتل پیشگیری می‌کند.

و نیز واژه «قصاص» بیانگر برابری بین جنایت و عقوبت است، ولی سخن عرب این گونه برابری را نمی‌رساند، بلکه آن جا که قتل از روی تجاوز باشد شامل می‌شود، و خلاصه این که آیه مذکور به اضافه مزایای موجود در «القتل انفی للقتل» مزایای دیگری نیز دارد و نقصانها و کاستیهای آن را ندارد.

پس از مقایسه بین کلام خدا و سخن عرب به ادامه سخنان رمّانی در این مورد توجّه می‌کنیم:

«اعجاز سخن در اموری که بدان می‌پردازیم به واسطه گرد آمدن چیزهایی است که بخاطر آن برای انسان بالاترین درجه بلاغت کلام آشکار می‌شود و آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۱

عبارت از ایجاز سخن و شکوه و زیبایی آن و روانی الفاظ و صحت معانی آن است، مانند گفتار علی (ع):

«قیمة کل امریء فیما یحسنه»

«ارزش هر کس به اندازه چیزی است که آن را نیکو می‌شمارد» این سخن عجیب و شگفتی است، که زیبایی ظاهر آن ما را از

توصیفش بی نیاز می‌سازد، با این همه چنین جملاتی به تنهایی معجزه نیستند، بلکه آنگاه معجزه به شمار می‌روند که حداقل به اندازه یک سوره کوچک یا یک آیه بزرگ باشند، چنان که خداوند بشر را به آوردن سوره‌ای مانند قرآن تحدّی کرده است».
معنای کلام او این است که اعجاز قرآن چه بسا در یک کلمه یا یک جمله به تنهایی- اگر چه به طور ایجاز باشد- آشکار نمی‌شود، بلکه در ضمن سوره یا بخشی از قرآن معلوم می‌شود.
ولی ما با این عقیده موافق نیستیم، زیرا کلمات قرآن هر گاه به صورت جمله‌ای مستقل و دارای معنای مفید درآیند، از اعجاز و نورانیّت و جذابیّت خاصّ خود برخوردار خواهند بود مانند «وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ» ۳۰۰ و الشَّمْسِ وَ ضُحاها وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها ۳۰۱ پس هیچ کس نمی‌تواند مانند یکی از این جملات را بیاورد.
«رمّانی» در پایان به ذکر امتیاز و ویژگیهای ایجاز می‌پردازد و می گوید:
«اکنون که ایجاز و مراتب آن را شناختیم و نمونه‌هایی از آن را در قرآن بررسی کردیم برتری آن را بر انواع دیگر کلام در می‌یابیم و می‌بینیم که از هر نوع بیان و کلامی بالاتر است به طوری که سبب تهذیب سخن و زیبایی بیان و پاکسازی الفاظ از آلودگیها و ناپاکیهاست و ایجاز عبارت است از اظهار معنای زیاد به کمترین لفظ ممکن و ایجاز با اکثار (لفظ زیاد به کار بردن) در معنی یکی است مثل این که کسی به جای عدد ده بگوید: پنج به اضافه سه به اضافه دو، و گاهی کلام در بیان معانی گوناگون طولانی می‌شود، ولی در عین حال از ایجاز کامل برخوردار است و اگر اطناب در جای خود سبب بلاغت و زیبایی گفتار است، پس چنین اطنابی، ایجاز به حساب می‌آید، مانند برشمردن نعمتهای الهی.»
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۲
«رمّانی» در این بخش از گفتار خود به سه مطلب اشاره می کند:
۱- ایجاز عبارت است از: تصفیه الفاظ از زواید و ناخالصیهای کلام و ترسیم معانی بسیار با الفاظ اندک، و گوینده یا نویسنده همواره سعی می کند که در عبارات خود الفاظی کوتاه که در بردارنده معانی بسیار باشند، به کار برد، یکی از رهبران معاصر در نامه‌ای که به دوستش می‌نویسد و در آن به طور اطناب با او سخن می گوید: به او خاطرنشان می‌سازد که:
«از اطناب پوزش می‌خواهم که وقت نوشتن به نحو ایجاز نداشتم، چرا که کار آسانی نیست، زیرا اطناب عبارت از ذکر حقایق به طور آزاد و رها، امّا ایجاز یعنی: گردآوری حقایق در کمترین و زیباترین الفاظ، که از هر گونه زیادی و ناخالصی به دور باشد.
۲- اطناب نسبی است، زیرا اگر لفظ و معنا هر دو زیاد باشند اطناب است و اگر معنا زیاد باشد ممکن است الفاظ بیشتر باشد، در این صورت ایجاز نسبی است.
۳- تمام الفاظ دارای معانی بسیار است و به اندازه آنها وضع شده است، پس اگر لفظ زیاد باشد و معنا اندک، ایجاز می‌باشد و اگر لفظ نیز به خاطر هدف خاصّی- نه گزاف و بی‌جهت- زیاد باشد، اطناب خواهد بود.
و قرآن چه در حال ایجاز و چه در حال اطناب استوار و نیرومند است، و از هیچ طرف باطل بدان راه ندارد، چرا که از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است.

سوره‌های بزرگ و سوره‌های کوچک

به مناسبت بحث از ایجاز و اطناب، باید راجع به سوره‌های طولانی و سوره‌های کوتاه در قرآن نیز گفتگو کنیم.
در گذشته دانستیم که قرآن در زمان رسول اللّه (ص) گردآوری شد، و پس از رسول اللّه (ص) دوباره این گردآوری در مصحفی جامع صورت پذیرفت و عثمان نیز همانی را که در عهد ابو بکر و عمر فراهم شده بود، جمع آوری
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۳

کرد، و نسخه‌هایی از آن را به مناطقی از بلاد مسلمین فرستاد.

ما در آن جا ثابت کردیم که به اتفاق مسلمانان سوره‌های قرآن را بر اساس وحی و دستور الهی تنظیم شده، و پیامبر اکرم (ص) پیش از آن که به ملکوت اعلی بپیوندد، قرآن را به همان ترتیب بر جبرئیل قراءت کرد، و این مطلب، مورد اتّفاق همه است بلکه به تواتر از پیامبر (ص) نقل شده است، و ترتیب سوره‌ها در مصحف عثمان، به همین ترتیب موجود در قرآنهای فعلی است.

امّا این ترتیب آیات در سوره‌ها بر حسب نزول نیست، بلکه چنان که خاطر نشان ساختیم بر اساس وحی است، یعنی هر گاه آیه‌ای بر پیامبر (ص) نازل می‌شد به نویسندگان و یارانش می‌فرمود: این آیه را در فلان جا از فلان سوره قرار دهید، و همینطور ترتیب سوره‌ها نیز بر اساس وحی و دستور الهی بود نه بر اساس نزول، بنابر این قرار گرفتن سوره‌های بزرگ در بخشی از قرآن و سوره‌های کوچک در قسمت پایانی قرآن نیز طبق فرمان خدای سبحان می‌باشد.

و چه نیکوست که ما در پیرامون این موضوع سخن بگوییم، البته نه درباره اندازه بلاغت سوره‌ها، زیرا از این نظر همه سوره‌ها برابرند، بلکه از جهت حکمت و فلسفه آن، آن هم در صورتی که بتوانیم با عقل قاصر خود بدان دست یابیم، زیرا درک تمام مقاصد قرآن بالاتر از توان و فهم ماست، چه این که آن اراده و فعل خداست، و در کار او- برخلاف کار بندگانش- چون و چرا راه ندارد، لکن با این همه درصدد آن برآمدیم که حکمت خدای متعال را در این زمینه بدانیم، یا آنچه از اوصاف سوره‌های بزرگ یا کوچک می‌بینیم، بشناسیم.

ما در مورد سوره‌های کوتاه قرآن شاهد دو صفت هستیم:

نخست این که: نظم و ترتیب تمامی این سوره‌ها یکنواخت و هماهنگ و نیز الفاظ آن دارای انسجام است، نظیر سوره شمس که می‌فرماید:

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها وَ السَّماءِ وَ ما بَناها وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْياها فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها وَ لا يَخافُ عُقْباها چنان که می‌بینیم آهنگ و فواصل و الفاظ این سوره دارای انسجام و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۴

همبستگی هستند، و گویا به خاطر کوتاهی آن، نغمه‌ها و مقاطع کلام در آن بدون تغییر مانده‌اند.

دوّم این که: ایجاز قصر از اوصاف آشکار سوره‌های کوچک قرآن است، مثلا هر گاه در آن به بیان قصّه‌ای بپردازد آن را با کلماتی فراگیر و به دور از اطناب موجود در موارد دیگر قرآن، به کار می‌برد و تمامی آن در بلاغت و بیان معجزه است.

مانند سوره فجر که می‌فرماید:

وَ الْفَجْرِ وَ لَيالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ هَلْ فِي ذلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ ما در این سوره شاهد ایجاز معجزه آسا هستیم که خداوند سبحان با اختصار به داستان عاد و ثمود و فرعون اشاره کرده است و سرکشی و نیرومندی و قدرت آنان را توصیف فرموده است.

هر یک از سوره‌های کوتاه درباره یک موضوع خاص است مانند سوره کوثر:

إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ و سوره فیل:

أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ أَ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ

کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ و سوره قریش:

لِإِیلافِ قُرَیْشٍ إِیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ آخرین جزء قرآن کریم، اختصاص به سوره‌های کوچک دارد، چیزی که سبب آسان شدن حفظ آنها برای نوجوانانی می‌شود که نمی‌خواهند تمام قرآن را حفظ کنند و به خاطر بسپارند، این سوره‌ها مشتمل بر بیان عقاید اسلامی و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۵

کینه‌توزی قریش و نیز شامل تلاشهای پیامبر (ص) و حاکی از اذیت و آزاری است که از سوی قومش به او رسید و همچنین در بردارنده اصول و مبادی اجتماعی و اخلاق اسلامی و آنچه بر هر مسلمانی پیروی از آن لازم است می باشد و به طور اختصار به داستانهای قرآن کریم اشاره می کند.

این بود ماجرای سوره‌های کوچک قرآن، که یک جزء از سی جزء قرآن می باشد.

امّا سوره‌های بزرگ و متوسّط و نزدیک به بزرگ و نزدیک به کوچک، حدود بیست و نه جزء از قرآن را تشکیل می‌دهد.

بیشتر سوره‌های مدنی جزء سوره‌های کوتاه نیستند و در برگیرنده احکام شرعی به طور مفصّل و مشروح می‌باشند، پس در سوره بقره و نساء و مائده بسیاری از احکام فقه، چون حقوق خانواده و بستگان یا معاملات و داد و ستدها، یا نواهی اجتماعی، یا روابط حکومتی و جهاد و آنچه قرآن کریم برای تکامل بشر واجب کرده است به چشم می‌خورد و برخی از وظایف مربوط به حقوق خانواده یا روابط اقتصادی در سوره‌های متوسّط مانند سوره ممتحنه و طلاق وجود دارد.

ترتیب سوره‌های بزرگ یا نزدیک به آن با آن که بر اساس نزول وحی نیست بلکه چنان که گفتیم به دستور خداوند به پیامبرش بود که هر آیه‌ای که نازل می‌شد پیامبر (ص) فرمان می‌داد تا آن را در جای مخصوص خود قرار دهند، ولی در عین حال اجزاء و آیات این سوره‌ها با یکدیگر مرتبط و هماهنگند و کل آیات هر سوره، در یک آهنگ معنوی همنوایند و هر آیه‌ای پیرو آیه قبل نه در موضوع، بلکه در نظامی شبیه تداعی معانی می‌باشد به این ترتیب، آیات قرآن خاطره‌هایی را در ذهن انسان مؤمن برمی‌انگیزد که آیه بعدی از آنسخن می گوید و به توضیح آن می‌پردازد و به موقع، روان تشنه او را سیراب می کند، بنابر این هماهنگی و انسجام در الفاظ و نغمه‌ها و فواصل و معانی قرآن وجود دارد و تمامی اینها سرّی از اسرار اعجاز قرآن است و بیانگر آن است که تمام آن از جانب خداوند عزیز، حکیم و توانا می‌باشد که قرآن را به عنوان معجزه‌ای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۶

ممتاز برای محمد رسول اللّه (ص) و خاتم پیامبران برگزیده است.

آسانی حفظ سوره‌های کوتاه

خداوند به ما دستور می‌دهد که به اندازه توان خود قرآن را حفظ کنیم و به خاطر بسپاریم زیرا می‌فرماید:

فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ «آنچه می‌توانید قرآن بخوانید» ۳۰۲ و خداوند حفظ کردن قرآن را آن جا که در توانمان هست آسان گرفته و به همین جهت برخی از سوره‌ها را از نظر الفاظ کوتاه و از نظر معانی پر محتوا و گرانبها قرار داده است «مصطفی صادق رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن» در این‌باره اشاره می کند و می گوید:

«سوره‌های کوچک دارای منزلت و شأن ویژه است و حکمتی شگفت دارد که برای انسان پس از دقت، تردیدی در اعجاز آن باقی نمی‌ماند، قرآن به ترتیبی که اکنون مشاهده می‌کنیم، نازل نشده است، همچنان که سوره ناس نخستین یا آخرین سوره‌ای که نازل شده، نیست، و همه سوره‌های کوچک در قرآن از یک جزء تجاوز نمی‌کند، در حالی که تمام قرآن سی جزء است و به تدریج سوره‌ها بزرگ می‌شود تا به سوره‌های طولانی برسد، خداوند می‌دانسته که قرآنش بزودی به همین ترتیب متداول، تثبیت خواهد

شد پس اسبابی را برای آسان شدن حفظ آن، فراهم فرموده است که سودمندترین و ارزشمندترین آنها در قدم اوّل همین سوره‌های کوچک هستند که علاوه بر داشتن کلماتی اندک و آیاتی کم، بیشتر آیات آنها دارای یک طول و اندازه مساوی با هماند و یا آیات آنها به اندازه‌ای کوتاه است که تلاوت آن در یک نفس، حتی برای کودکان دشوار نیست، کودک، این سوره‌ها را در حافظه‌اش جای می‌دهد، و هنگامی که تعدادی از این سوره‌ها بر زبانش جاری شد، زبانش همنوای این آهنگ موزون می‌شود و اثر این همنوایی در جانش پایدار خواهد شد، بعد از آن وقتی بخواهد سوره‌های دیگر را حفظ کند، در حفظ آنها معطل نخواهد ماند و با سرعت جلو خواهد رفت و هر گامی که بیشتر بگذارد، حفظ آنها را آسانتر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۷

خواهد یافت، و دارای خصوصیاتی خواهد شد که او را در حفظ سوره‌ها و استمرار محفوظاتش کمک می‌کنند و این است معنی آنچه خداوند فرموده است:

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ «ما آنچه از قرآن فرستادیم شفای دل و رحمت الهی برای مؤمنان است» ۳۰۳ آری به خدا قسم قرآن رحمت است و چه رحمتی! و اگر بخواهید به شگفتی این نکته پی ببرید به آخرین سوره قرآن که سوره «ناس» و نخستین سوره‌ای که کودکان (پس از سوره حمد) به حفظ آن می‌پردازند، دقت کنید و در نظم و تکرار فاصله‌های آن یعنی لفظ «ناس» بنگرید که در پایان فواصل، حرف «سین»- که از حروف دیگر صفیر شدیدتری دارد و برای کودک خردسال گوشنوازتر و نشاط آورتر است- تکرار شده است و می‌بینید که چگونه پایان آیه‌ها، در هنگام قراءت، با نفس خردسالترین کودکانی که می‌توانند سخن بگویند هماهنگ است، گویا آیه‌ها با نفس کودک جریان می‌یابد و درست به اندازه نفس او ادامه می‌یابد.

و نیز بنگرید که چگونه این مطلب با تمام ابعادش در حروف، نظم و معانی این سوره، منطبق است، آنگاه دقت کنید که چگونه سوره‌های دیگر با همین نظم و روشی که بدان اشاره کردیم می‌آیند و نیز چگونه حکمت بر اساس این ترتیب شگفت انگیز به انجام رسیده است.

اگر برخی از سوره‌های کوتاه یا تمام آن در قرآن نبودند چیزی از ویژگیهای اعجاز قرآن کاسته نمی‌شد، امّا چه بسا اگر اینها نبودند، قرآن عظمت و شکوه فعلی را نداشت، و خدا بزرگ و پاینده است و کسی جز کافران با آیات خدا ستیز نمی‌کند.

فایده دیگر سوره‌های کوتاه، آسان کردن تلاوت قرآن و خواندن نماز بر عامّه مردم است، زیرا اگر این سوره‌های کوچک نبودند مردم نماز را رها می‌کردند و نماز کامل جز با فاتحه و آیاتی چند، میسّر نیست و سوره‌های کوچک در این جهت کمک خوبی هستند، بنابر این در عین کوچکی، معجزه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۸

بزرگ اجتماعی هستند».

در کنار سوره‌های بزرگ و سوره‌های کوچک، برخی از آیات نیز طولانی و بعضی کوتاهند با این که ایجاز و اطناب در هر دو دسته از آیات وجود دارد مثلا در اثنای آیه طولانی این جمله وجود دارد:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ۳۰۴ که در بردارنده معانی گرانبها و ارزشمند در زمینه فلسفه و هدف شریعت و احکام الهی می‌باشد که خداوند هدفش از تشریع احکام سخت گیری نیست، بلکه می‌خواهد آسان بگیرد.

بیشتر آیات طولانی در زمینه احکام تکلیفی است که نیاز به توضیح و تفصیل دارد و اجمال کافی نیست، مانند آیه محرمات:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ ... وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ ۳۰۵ و نظیر آیه مداینه که طولانی‌ترین آیه در قرآن است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ ... وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۳۰۶ و مانند آیات ارث و نیز آیات مربوط به روزه که برخی از احکام آن را بیان کرده است:

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ ... کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ ۳۰۷ و نیز بعضی از آیات قصص مانند داستان بنی اسرائیل:

وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ ... ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ ۳۰۸ این که می گوییم برخی از آیات طولانی هستند، به این معنی نیست که دارای تطویل می‌باشند، بلکه از نوع اطنابی هستند که در آن کلمه زاید و بی جا وجود ندارد، و گاهی در بین یک آیه طولانی جمله‌ای از قبیل ایجاز قصر به کار می‌رود، مانند جمله:

«یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ».

که در ضمن آیه «صوم» می باشد.

و مراد از آیه بزرگ و طولانی این نیست که الفاظ آن بیشتر از معانی باشد، بلکه مقصود آن است که از حدّ اطناب بلیغ و زیبا تجاوز نمی کند، پس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۰۹

معانی آن به اندازه الفاظ است، و چه بسا در آن ایجاز باشد نه اطناب، تا چه رسد به تطویل و چه بسا در آیه طولانی، معانی از الفاظ بیشتر باشد.

به هر حال آیات طولانی هرگز از نغمه‌های گوارا و نظم و ترتیب زیبا و شیرین و رونق، خالی نیست.

و چنان که یادآور شدیم برخی از آیات کوتاه هستند، که دارای فواصل هماهنگ و معانی کامل می‌باشند مانند آیات زیر:

وَ ما أَعْجَلَکَ عَنْ قَوْمِکَ یا مُوسی قالَ هُمْ أُولاءِ عَلی أَثَرِی وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ فَرَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ یا قَوْمِ أَ لَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً أَ فَطالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی قالُوا ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنا وَ لکِنَّا حُمِّلْنا أَوْزاراً مِنْ زِینَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْناها فَکَذلِکَ أَلْقَی السَّامِرِیُّ ۳۰۹ ملاحظه می‌کنیم که برخی از این آیات، کوتاه و آیه اخیر نسبته طولانی است، زیرا در بردارنده عتاب است و طبیعت عتاب نمی‌تواند کوتاه و به صورت اشاره باشد.

و نظیر:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً ۳۱۰ یکی از ویژگیهای آیات کوتاه این است که در پایان فواصل مشابه وقف می‌شود وقفی که اقتضای سکون و سکوت دارد، مثلا- در آیات قبلی در جواب از حال کوهها که میخهای زمین و به امر خدا نگهدارنده آنند، می‌فرماید:

خدای متعال آنها را از بنیاد برمی کند، خواننده با وقف و سکوت در این بخش به تأمل در کار خدا در مورد برکندن کوهها می‌پردازد و آن را نزد خود ترسیم می کند و به این نتیجه می‌رسد که خداوند، قادر بر بعث و نشور و اداره زمین پس از برکندن کوهها و هموار شدن آنها خواهد بود و همین طور آیات کوتاه به دنبال یکدیگر می‌آیند، و با توقف و سکون در آخر هر آیه گویا خداوند انسان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۰

را دعوت به سکوت و اندیشه می‌کند تا به سرانجام خود آگاه شود و دوباره زنده شدن را بعید نشمارد.

آیات طولانی و مفصل قرآن درباره موضوعاتی است که برای درک آنها نیاز به تفکر در مجموع آیه است، چنان که در آیات مربوط به احکام دیدیم و نیز مشاهده کردیم که برخی از داستانهای قرآن نیاز به تفکر و تدبّر همه جانبه در مجموع آیات داشت، نه

در اجزای آن، چرا که انتهای داستان به ابتدای آن مربوط می‌شد مانند سرگذشت بنی اسرائیل که پس از آن خداوند نعمتهای زیادی بر آنان ارزانی داشت، آنان به ناسپاسی و سرکشی پرداختند.

امّا در آیات کوتاه، هر آیه به تنهایی می‌تواند مورد تدّبر و اندیشه قرار گیرد، بلکه باید به تنهایی در آن تأمل شود گرچه به آیه بعدی متّصل و به هم پیوسته باشد.

اینک برخی از آیات کوتاه را از سوره «ص» می‌خوانیم:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ أُولئِكَ الْأَحْزابُ إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ وَ ما يَنْظُرُ هؤُلاءِ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً ما لَها مِنْ فَواقٍ وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْراقِ وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ وَ هَلْ أَتاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ إِذْ دَخَلُوا عَلى داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ ۳۱۱

هدف این آیات که بیان سرگذشت پیامبران پیشین و برخورد آنان با اقوامشان است زنجیروار، عبرت و پند و تقویت روحی و نیرو بخشیدن به پیامبر اسلام (ص) می باشد و در پایان نیز به گوشه‌ای از داستان داود (ع) و قضاوت دشوار او اشاره می کند.

تمامی این آیات به هم پیوسته و مکمّل یکدیگرند و از مجموع آنها اسلوبی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۱

پدید می‌آید که عقل و اندیشه بیننده را به خود جذب می‌کند، امّا آیات کوتاه هر کدام به تنهایی بخش کاملی هستند، اگرچه از همه آنها مجموعه کاملتری پدید می‌آید، مثلا در داستان داود (ع) در نخستین آیه می‌فرماید: وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ که تصویر کاملی از یکی از پیامبران خداست که خداوند به او سلطنت نیرومند و پا بر جا و بر اساس عدالت، عنایت کرده است و این به تنهایی اسلوب بیان است که در یک فاصله از آیه بعد جدا شده است، زیرا باید در آن به تنهایی، تفکّر و اندیشه کرد، چرا که دین و دنیا در رسول خدا (ص) گرد آمده و نباید کسی گمان کند که زهد به معنای فقر و نیازمندی است، بلکه به معنای عفّت و پاکدامنی است گرچه همراه با قدرت و توانمندی باشد، در آیه بعد به اندازه توان او می‌پردازد و می‌فرماید: «ما کوهها را با او مسخّر کردیم تا شب و روز خدا را تسبیح کنند» و سپس می‌فرماید: «و مرغان را در اختیار او قرار دادیم، که نزد او جمع شوند و همه به دربارش از هر سو آیند» و به این ترتیب هر فاصله‌ای اعلام می‌دارد که آیه قبل انسان را به تأمّل و اندیشه در آن فرا می‌خواند.

سوره «الرحمن» را قراءت کنید:

الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَيانَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدانِ وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِيزانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزانِ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِيزانَ وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ فِيها فاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْأَكْمامِ وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحانُ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ

۳۱۲ هر کدام از این آیات کوتاه، انسان را به تأمّل و اندیشه در محتوا و معنای خود دعوت می کند. فاصله‌ها نیز آدمی را به تفکر در معنا و هدف فرا می‌خواند و هر آیه با آیه قبل و بعد خود پیوستگی و انسجام دارد. تا مجموعا معنایی جامع و سیستم بیانی با شکوهی را پدید آورند.

و آیات و الفاظ و جمله‌های قرآن این گونه‌اند و سرتاسر آن اعجاز در

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۲

اعجاز است و نشانه آن است که از سوی خدای دوربین، آگاه بی‌همتا، حکیم، شنوا و بینا نازل شده است.

اخبار غیبی، معجزه دیگر قرآن

این بخش، بخشی از انواع اعجاز قرآن است که شامل دو جزء می‌شود، یکی گزارش خبرهای گذشته که جزو داستانهای قرآن است و دیگری پیشگویی از اموری که در آینده تحقّق می‌یابد، و هر دو نوع اعجاز یا از دلایل اعجاز- در کنار بلاغت و بیان و علوم قرآن و احکامی که در آن وجود دارد- به حساب می‌آیند.

امّا علّت اعجاز نوع اوّل این است که پیامبر اکرم (ص) امّی بود، نه می‌خواند و نه می‌نوشت و نشو و نمای او بین اهل کتاب نبود تا از آنان چیزی بیاموزد و قبیله او نیز امّی بود و علم و دانش از هیچ راهی بجز از راه فطرت و سخن و تیزبینی و بدیهه گویی شعر و ذوق سخن بلیغ و درک کلمات و معانی به آنان منتقل نمی‌شد.

در آن جامعه نه مدرسه‌ای بود و نه دانشمندانی تا بتوانند علم بیاموزند و بخاطر شرک، از اهل کتاب و ارباب معرفت و علوم گوناگون نیز فاصله داشتند و همچنین در سفرهایی که در زمستان و تابستان برای تجارت به شام و یمن می‌کردند، هیچ گونه تماس علمی با کسی نداشتند.

در چنین موقعیتی بود که قرآن کریم نازل شد و برای آنها سرگذشت پیامبران پیشین و امّتهای آنان و کافران و گمراهانی که خود شاهد سرنوشت شوم امتهایی که با آنان فاصله چندانی نداشتند، بازگو کرد، و داستانهای این پیامبران را به تفصیل و به راستی نقل کرد و اهل کتاب، از یهود و نصاری با بسیاری از آن موافقت کردند، و آنچه را هم که در قرآن اختلاف داشتند و مخالفت می‌کردند پس از تحقیق و بررسی دقیق، بطلان سخن آنان و راستگویی قرآن به اثبات می‌رسید، زیرا قرآن سخن خدایی است که به اخبار پنهان و همه چیز عالم آگاه است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۳

قرآن کریم این گونه اعجاز را پس از یادآوری داستان مریم و قبول کفالت و سرپرستی او توسط زکریای پیغمبر (ع) ذکر می‌کند و می‌فرماید: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ «این اخبار غیبی است که به تو وحی نمودیم و تو حاضر نبودی آن زمان که برای نگهبانی و کفالت مریم قرعه می‌زدند و آن جا نبودی که با یکدیگر در این امر به نزاع پرداختند» ۳۱۳ این آیه به صراحت می‌گوید: قرآن از سوی خدا نازل شده است و این گونه اخبار غیبی در بین عرب نبوده است و از آن نیز آگاهی نداشته‌اند.

سرگذشت مریم بتول در تورات و انجیل و رساله‌های پیامبران نقل نشده است، بلکه تنها قرآن کریم امتیاز و برتری وی را بر همه زنهای عالم بیان کرده است.

خداوند پس از داستان نوح (ع) می فرماید:

تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ «حکایت نوح از اخبار غیبی است که ما آن را به تو وحی کردیم و پیش از این نه تو و نه قومت، از آن آگاهی نداشتند، پس بردباری کن که سرانجام خوب از آن پرهیزکاران است» ۳۱۴ این آیه نیز همچون آیه قبل صریحا بدان اشاره دارد که این اخبار و علوم در بین مردم آن زمان رواج نداشته و کسی آن را نمی‌دانسته است.

و باز در پایان داستان یوسف (ع) می فرماید:

ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ «این حکایت از اخبار غیبی بود که بر تو وحی

کردیم و گرنه تو آن جا که (برادران یوسف) بر مکر و حیله تصمیم گرفتند، حاضر نبودی» ۳۱۵ آری، قرآن دقیقترین اخباری را که کسی جز خدا از آن باخبر نبود، ذکر می‌کند و همین نکته دلیل آن است که قرآن از جانب خدای بی‌همتای حکیم است و موافقت با اخبار صحیح و راست پیامبران نیز نشانه نزول آن از طرف خداست و این که سخن ساختگی و افسانه نیست، و امکان ندارد کسی این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۴

مطالب را برای پیامبر (ص) نوشته باشد، زیرا چنین کسی وجود نداشته است، و این ادّعا که وی اینها را از کسی در مکّه دریافت کرده است، دلیل درستی ندارد، زیرا ثابت نشده است که پیامبر (ص) با آن شخص رابطه‌ای داشته باشد و علاوه بر این، زبان کسی که ادعا شده، پیامبر با او رابطه داشته است عربی فصیح نبوده است، و چگونه چنان شخصی می‌تواند کتابی به زبان عربی فصیح بیاورد؟ و بالاتر این که: در قرآن خبرهای راستینی وجود دارد که در میان کتابهای نگاشته شده «اهل کتاب»، به چشم نمی‌خورد و هیچ گونه ادّعای باطلی نیز در قرآن راه ندارد.

این نوع گزارش غیبی از زمان گذشته، دلیل قطعی بر آن است که قرآن از جانب خداست، زیرا آورنده آن فردی امّی بود که نه می‌خواند و نه می‌نوشت چنان که خداوند می‌فرماید:

وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ «تو پیش از این نه کتابی می‌خواندی و نه خطّی می‌نگاشتی تا مبادا منکران قرآن از این جهت دچار شک و تردید شوند» ۳۱۶ و امّا ذکر حوادثی که در آینده پدید می‌آید و قرآن از آن خبر می‌دهد و هیچ کس مگر از سوی خدای حکیم و علیم- که هیچ چیز در آسمان و زمین از او پنهان نیست- از آن خبر ندارد، در قرآن بسیار است.

از جمله، پیشگویی قرآن در مورد شکست فارسیان از مردم روم است که پس از پیروزی اوّلیّه بر روم، آنگاه، رومیان بر آنان غالب شدند.

خداوند می‌فرماید:

الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ «الم رومیان در جنگی که به نزدیکترین زمین (به دیار عرب) واقع شد، مغلوب (لشکر فارس) شدند، ولی پس از چند سال بزودی بر (فارسیان) پیروز خواهند شد» ۳۱۷ این پیشگویی قرآن به حقیقت پیوست و پس از مدتی لشکر فارس دچار شکست شد و پیامبر (ص) در این جنگ شرکت نداشت تا اسباب پیروزی را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۵

بشناسد و بر اساس آن پیشگویی کند، مشرکان با شکست رومیان- که اهل کتاب بودند- و پیروزی فارسیان- که مشرک بودند- فال بد می‌زدند و گمان می‌کردند که سرانجام رسالت محمد (ص) به شکست و خسران می‌انجامد و این فکر برخاسته از خیال و هوای نفس بود.

پیشگویی دیگر قرآن درباره جنگ بدر کبری است که می‌فرماید:

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ « (ای رسول ما به یاد آر) زمانی را که خدا به شما وعده پیروزی بر یکی از دو طایفه (قافله قریش و کاروان شام) را داد و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که سلاح و شوکت ندارد (کاروان شام) برای شما باشد» ۳۱۸ قریش کاروان خود را که تمامی ثروتشان بود بیرون آوردند و مؤمنان می‌خواستند به کمین آن بنشینند تا بر کفّار فشار وارد آورند و اموال آنان را به تلافی آواره شدن مؤمنان و از دست رفتن اموالشان توسط قریش، بگیرند امّا ابوسفیان مسیر خود را تغییر داد و از راه یثرب نرفت و کاروان را نجات داد و از قریش برای حمایت از کاروان لشکری خواست و به این ترتیب جنگ در گرفت، پس مسلمانان نخست کاروانی را که بدون سلاح بود می‌خواستند امّا خداوند که عزّت

مسلمانان و پیروزی آنان را می‌خواست سپاه قریش را در برابر آنان قرار داد و آنان امید پیروزی بر مشرکان را نداشتند، امّا از آن جا که فتح و پیروزی در جنگ، در سایه ایمان و اعتقاد به شهادت است نه به نیرو و سلاح، با این همه خداوند پیش از وقوع جنگ، خبر پیروزی را به اطلاع مسلمانان رساند و فرمود:

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ «به زودی آن جماعت شکست خورده و به جنگ پشت کنند» ۳۱۹ و این پیشگویی بود که هیچ کس جز خدا از آن خبر نداشت.

نمونه دیگر خبر دادن قرآن از حال یهود است که می‌فرماید:

يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ يُعَمَّرَ «هر یهودی آرزوی هزار سال عمر می‌کند و اگر به آرزویش برسد او را از عذاب خدا نمی‌رهاند» ۳۲۰

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۶

و درباره ناتوانی مشرکان از آوردن نظیر قرآن می‌فرماید:

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ...

«اگر تمام انس و جن گرد آیند و دست به دست هم دهند تا چیزی مانند قرآن بیاورند، نتوانند» ۳۲۱ و می‌فرماید: معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۴۱۶ اخبار غیبی، معجزه دیگر قرآن ..... ص : ۴۱۲

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ «و اگر این کار را نکردید هرگز نتوانید کرد پس بترسید از آتشی که هیزمش مردم بد کار و سنگهاست» ۳۲۲ و به این ترتیب قرآن از آینده خبر می‌داد و همان گونه هم واقع می‌شد و این نشانه آن است که از جانب خداست و نمی‌تواند بر اساس پیش‌بینیهای شخصی یا تخمین بوده باشد، زیرا این گونه پیش بینیها، گاهی درست از آب در می‌آید و گاهی به خطا می‌رود، پس اگر همیشه درست بود نشانه آن است که از سوی خدای آگاه و بیناست که در کتاب کریمش به ودیعت گذاشته است.

۶- اعجاز قرآن از نظر جدل و استدلال

اشاره

آنچه در قرآن وجود دارد، از ایجاز و اطناب و الفاظ و اسلوبها و نغمه‌ها و نظم و فواصل، همه آنها معجزه است، و هیچ نوع کلامی به پای استدلال و جدل و نحوه سخن آن نیز نمی‌رسد.

«باقلانی» نمونه‌ای از بهترین و بلیغترین خطبه‌های عرب و اهل زبان و اهل ایمان را ذکر کرده و سپس بین آنها و بین استدلالها و مناظره‌های قرآن مقایسه به عمل آورده است و متوجه شده که قابل قیاس نیست و فرق و امتیاز اساسی بین قرآن و سخن بهترین سخنور، باعث شده که امکان هر گونه مقایسه را از بین ببرد، و فرق این دو مثل فرق بین خالق و مخلوق است چه این که یکی سخن خالق است و دیگری سخن مخلوق.

یکی از زیباترین و شیواترین خطبه‌ها به نظر «باقلانی» خطبه‌ای است که به امیر مؤمنان علی (ع) پس از مرگ ابو بکر نسبت داده شده است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۷

این خطبه یکی از برجسته‌ترین خطبه‌های عربی است، بلکه شاید بلیغ‌ترین آنها پس از خطبه‌های رسول اللّه (ص) باشد، لکن اگر آن را در کنار قرآن بگذاریم همچون ستارگان در برابر خورشید رخ خود را پنهان می‌کند، بنابر این هیچ سخنی نمی‌تواند با قرآن

برابری کنـد و کسـانی کـه سـخنانی را که در اوج بلاـغت قرار دارنـد، نیکـو نمی‌داننـد بخـاطر آن است که آنهـا را بالنسـبه به قرآن می‌سـنجند، آری کجا می‌توانـد سـخنی به پایه سـخن آفریـدگار بشـر برسـد؟! و گفتار خاکیان کجا؟ و سـخن خـدا در لوح محفوظ کجا؟! ما هر اندازه بخواهیم به اسرار بلاغت قرآن پی ببریم، به حقیقت آن دست نخواهیم یافت مانند کسی که بخواهد «روح» را که امر خـداست بشـناسد، چنین فردی فقط می‌توانـد مظاهر حیات را در آن بفهمـد، امّا هرگز به کنه آن نخواهد رسـید، ما نیز عظمت و اعجاز و امتیاز قرآن را می‌دانیم، و آگاهیم که کسی نمی‌تواند مثلش را بیاورد، امّا نمی‌توانیم به سرّ و راز این شکوه و عظمتی که هر خواننده دانا آن را درک می‌کند، پی ببریم.

شایـد این توفیقی برای «باقلاـنی» بود که شـیواترین سـخن را در کنـار سـخن خـدا قرار داد و بـا تمام عظمت و بلاغتی که آن سـخن داشت در برابر سـخن خـدا کمرنـگ جلوه کرد، و این امری روشن و غیر قابـل تردیـد است، اعجـاز قرآن بـا درک مقـام بلاغت آن روشن خواهد شد گرچه نتوان به طور کامل به راز اعجاز آن پی برد.

از راههای شناخت بلاغت سخن، شناخت مواردی است که (اصول) استدلال بر پایه آن بنا نهاده شده باشد.

ما نخست برآنیم که با روش و اصول و اسـتدلالات قرآن- به نظر کوتاه خودمان- آشـنا شویم، گرچه وصف و تشریح قرآن در هیچ سخنی نمی‌گنجد.

سخنوران در هنگام بیان روشـهای خطابه و اسـتدلال درباره اصول و سرچشـمه‌هایی که خطیب و سخنور دلایل و براهینش را سیراب می‌کنـد، صـحبت کرده‌انـد، و مـا با قبول این نکته که روش و سـبک قرآن برتر از خطابه است- همان طور که برتر از شـعر و سـجع می‌باشد- بر آنیم که از علمای بلاغت سخنی

را در زمینه منـابع و پایه‌هـای اسـتدلال بیاوریم و اصول اساسـی و منابعی که قرآن کریم بر پایه آن، اسـتدلالهای خود بنا نهاده اسـت بشناسـیم، هر چنـد مقـام قرآن بالاـتر از این حرفهـاست و معجزه ذاتی است و ماننـد کلام بشـر نیست، امّا از جنس آن و از حروف و الفاظ آن تشکیل شده است.

منابع استدلال

اشاره

می گویند: استدلالی که از منابع ذاتی، یعنی ذات موضوع برگرفته شده و شبیه برهان منطقی است- هر چند از آن بالاتر است- شش مورد یا منبع می باشد، ۱- تعریف، یعنی شناخت ماهیت ۲- تجزیه، یعنی ذکر اجزاء موضوع ۳- تعمیم و سپس تخصیص ۴- علت و معلول ۵- مقابله ۶- تشبیه و آوردن امثال.

الف- استدلال از راه تعریف

استـدلال از راه تعریف به این کیفیت است که دلیل مـدّعا از خود «موضوع» مورد بحث گرفته شود، مثل این که از حقیقت خود بتها دلیل بیاوریم که آنها شایسـتگی پرسـتش را ندارند و یا از راه بیان صفات خدا، اثبات شود که تنها او سزاوار پرستش است، بنابر این وقتی موضوع سـخن ذات باری است، از راه بیان صـفات و آفرینش هستی، برای اثبات الوهیّت او، اسـتدلال می‌شود و ذات باری جز به صفات او شناخته نمی‌شود.

نمونه این نوع استدلال آیات زیر است:

إِنَّ اللَّهَ فـالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ... سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَصِفُونَ «خداونـد (در زیر زمیـن) دانه و هسته خرمـا را

می‌شکافد و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید آرد، آن که چنین تواند کرد خداست، پس چگونه نسبت خدایی را به دیگران می‌دهید؟ او شکافنده پرده صبحگاهان است و شب را برای آسایش خلق مقرّر داشته و خورشید و ماه را به نظم و حساب به گردش درآورده، این تقدیر خدای مقتدر داناست، و اوست که چراغ ستارگان را برای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۱۹

راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن داشته همانا آیات خود را برای اهل دانش به تفصیل بیان کردیم، اوست خدایی که همه شما را از یک تن در آرامگاه (رحم) و ودیعت گاه (صلب) بیافرید ما آیات خود را با تفصیل برای اهل بصیرت بیان کردیم، و اوست خدایی که از آسمان باران فرو بارد تا هر نبات بدان برویانیم و سبزه‌ها و دانه‌هایی که بر رویهم چیده شده، پدید آریم، و از نخل خرما خوشه‌های بهم پیوسته برانگیزیم و باغهای انگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی غیر شبیه به یکدیگرند خلق کنیم، شما در آن باغها هنگامی که میوه آن برسد، بنگرید که در آن نشانه‌های قدرت خدا برای اهل ایمان آشکار است، و گروهی از کافران اهریمن را شریک خدا شمردند، در صورتی که آنها آفریده خدا هستند و گروهی برای او پسران و دختران پنداشتند، امّا خدا از همه این نسبتها برتر و منزه است» ۳۲۳ در این آیات یکتا بودن خدا و این که تنها او سزاوار پرستش است و معبود به حقی جز او نیست، اثبات شده است، و روش اثبات، بیان آفرینش و گوناگونی آفریده‌های اوست و این که تنها او آفریدگار همه چیز است، و اگر تنها او آفریدگار است پس تنها معبود نیز اوست بنابر این از راه تعریف خدا، خدایی او به اثبات می‌رسد و او خود را از راه صفات و آثارش شناسانده است، چرا که خداوند جز به صفات و آثارش در خلقت و تکوین شناخته نمی‌شود و بدین ترتیب شناخت ذات او غیر ممکن نیست، و آنچه ما از او می‌شناسیم برتری و تنزیه او از شباهت پدیده‌هاست پس هیچ چیز مثل او نیست و او شنوا و بیناست.

نمونه دیگری که بر عظمت آفریدگار و بر قدرت او در برانگیختن مردگان، از راه تعریف مخلوقات مخصوصا انسان دلالت می‌کند و نیز او را مستحق پرستش می‌گرداند آیات زیر است:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَ ما كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلِينَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۰

«همانا ما آدمی را از گل خالص آفریدیم پس آنگاه او را نطفه گردانیده، و در جای استوار قرار دادیم، سپس نطفه را گوشت بسته و گوشت بسته را پاره گوشت و باز آن گوشت را استخوان آفریدیم و آنگاه بر استخوانها گوشت پوشانیدیم، پس از آن (با دمیدن روح) خلقتی دیگر آغاز کردیم، آفرین بر قدرت بهترین آفرینندگان، سپس همه شما خواهید مرد و آنگاه روز قیامت برانگیخته خواهید شد و هر آینه ما بالای شما هفت آسمان بر فراز یکدیگر آفریدیم و لحظه‌ای از خلق غافل نیستیم» ۳۲۴ این آفرینش ابتدایی انسان را دلیل بر دوباره زنده شدن او می‌داند، زیرا فرمود: خداوند او را از علقه مضغه و از مضغه استخوان آفرید و بعد گوشت بر روی استخوانش پوشاند و سپس او را میراند و چنین خدایی می‌تواند دوباره او را زنده کند، زیرا ایجاد ابتدایی بر غیر خدا از دوباره ایجاد کردن دشوارتر است، گر چه بر خدا هیچ کدام دشوار نیست.

گاهی از راه تعریف برخی از محرّمات، فلسفه تحریم و نهی از آنها به دست می‌آید مانند:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ «ای مؤمنان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای قمار همه اینها پلید و از

عمل شیطان است، پس از آن دوری کنید تا رستگار شوید، شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد پس شما آیا از آن دست بر می‌دارید؟ و خدا و رسول او را اطاعت کنید، بترسید که هر گاه از طاعت خدا روی برگردانید، پس بدانید بر رسول جز آن که آشکار حکم خدا را بیان کند، تکلیفی نخواهد بود» ۳۲۵ می‌بینیم که برای شناخت حکمت تحریم شراب به ذکر اوصاف و ویژگیها و آثار آن پرداخته و آن را با حد و رسم تعریف کرده است، یعنی با اشاره به ذات شراب با ذکر جنس و فصلش و آن را در کنار قمار و بتها قرار دادن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۱

تعریف به حدّ و با اشاره به آثار شرابخواری، یعنی ایجاد دشمنی و کینه و بازداری از نماز و یاد خدا تعریف به رسم کرده است و چون انسان را از یاد خدا و نماز باز می‌دارد، مصداق لهو خواهد بود.

ب- استدلال از راه تجزیه

و آن به این کیفیت است که با ذکر اجزاء موضوع و کاوش در آنها، مدّعا اثبات می‌شود، مثل حکم قطعی و بدیهی بر این که اثر، دلیل بر مؤثر و هستی، نشانه آفریدگار است و نیروهای بشری و عقلهای سالم، دلیل آن است که آفریدگار تمام هستی از اتم تا کهکشان، یک نیرو، یعنی نیروی خداوند سبحان است.

این موضوع را قرآن کریم گاهی از راه تجزیه و گاهی از راه دیگر، بیان می کند، استدلال تجزیه‌ای مانند:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِیَ وَ جَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حاجِزاً أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ أَمَّنْ یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ تَعالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ أَمَّنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ «ای رسول ما بگو ستایش مخصوص خداست و سلام بر بندگان برگزیده خدا آیا خدای (قادر و آفریننده جهان) بهتر و پرستش را سزاوارتر است یا آنان که شریک خدا می‌شمارید؟ آیا آن کیست که آسمانها و زمین را خلق کرده و از آسمان برای شما باران می‌فرستد که به آن درختان و باغ و بوستانهای شما را در کمال سبزی و خرّمی می‌رویانیم که شما نمی‌توانید آن درختان را برویانید، آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ لکن این مشرکان روی از خدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۲

برمی‌گردانند، آیا این کیست که زمین را آرامگاه شما قرار داد و در آن نهرهای آب جاری کرد و کوهها را برافراشت و میان دو دریا حایل گردانید؟ آیا با وجود خدای قادر خدای دیگری هست؟ لکن اکثر مردم نمی‌دانند، کیست آن که دعای بیچارگان مضطّر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنان را برطرف می‌سازد و شما مسلمانان را جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد، آیا با وجود خدای یکتا، خدای دیگری هست؟ اندکی از مردم متذکّر این حقیقت هستند، کیست آن که در تاریکیهای برّ و بحر عالم شما را هدایت می‌کند؟ و کیست که به بادها مژده باران رحمت می‌فرستد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ او بسی برتر است از آنچه شریک وی می‌سازند، آن کیست که نخست آفرینش را آغاز می‌کند آن گاه همه را باز می‌گرداند؟ و آن کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟

بگو اگر راست می‌گویید (و مدّعایی غیر از این دارید) بر آن دلیل بیاورید» ۳۲۶ می‌بینید که از راه تجزیه و ذکر اجزاء موضوع به استدلال می‌پردازد، گرچه همه اجزاء را به طور کامل بیان نمی‌کند، البته سبک استدلال این است که هر جزئی به تنهایی دلیل بر

یکتایی و خالقیت و مدیریّت خدا بر جهان آفرینش باشد، از اینرو پس از ذکر هر جزء به نفی شریک می‌پردازد.

نمونه دیگر از این نوع استدلال آیات زیر است:

وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ وَ جَعَلْنا فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فِیها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آیاتِها مُعْرِضُونَ وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ «و هر کس از آنان بگوید که من معبودم، نه خدای به حق، ما او را به آتش دوزخ کیفر خواهیم کرد، و این گونه ستمگران را پاداش می‌دهیم، آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند ما آنها را شکافتیم و از آب

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۳

هر چیز را زنده کردیم، چرا باز ایمان نمی آورند؟ و در روی زمین کوههای استوار قرار دادیم تا خلق را از نگرانی برهانند و نیز راهها در کوهها و زمین برای هدایت مردم مقرّر داشتیم و آسمان را سقفی محفوظ و محکم آفریدیم امّا این کافران از آیات آن روی بر می‌گردانند، و اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را بیافرید، که هر یک در مدار معیّنی سیر می کنند، و ما به هیچ کسی پیش از تو عمر همیشگی و ابدی ندادیم آیا اگر تو بمیری آنان برای همیشه زنده می‌مانند؟! هر کس در عالم طعم مرگ را خواهد چشید ما شما را به بد و نیک می‌آزماییم و شما به سوی ما باز می گردید» ۳۲۷ چنان که شاهدیم در این آیات از روش استدلال تجزیه‌ای استفاده شده است به طوری که هر جزئی از آن به تنهایی دلیل بر الوهیّت خداوند است، و مجموع آن دلیل کلّی بر این است که تمام عالم هستی از کوچک و بزرگ آفریده او هستند، و از این راه، توحید اثبات می‌شود.

ج- استدلال از راه ذکر خاص بعد از عام

یعنی: قضیه به صورت عام و کلی بیان شود و مدّعا توسط آن اجمالا به اثبات برسد سپس جزئیات قضیه ذکر شود و ثابت شود که هر جزء یا مجموع اجزاء می‌توانند مدّعا را اثبات کنند.

و از این جا راستی و درستی ادّعاهای کلّی و عمومی، یعنی یکتاپرستی و خضوع برای خداوند و اطاعت از رسول او که متن و اساس دین است، معلوم می شود مانند گفتگوی موسی و فرعون:

قالَ فَمَنْ رَبُّکُما یا مُوسی قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْأُولی قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنْسی الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیها سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّی کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری «فرعون گفت: ای موسی خدای شما کیست؟ پاسخ داد که خدای ما کسی است که همه چیز را آفرید و سپس به راه کمالش هدایت کرد، فرعون گفت:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۴

پس حال اقوام گذشته (که خداپرست نبودند) چیست؟ موسی گفت: احوالشان به علم ازلی خدا در کتاب لوح محفوظ ثبت است، خداوند از حال احدی خطا و فراموشی ندارد، خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد و در آن راهها پدید آورد و از آسمان باران فرستاد و به واسطه آن انواع نباتات از زمین برویاندیم، تا ای بندگان شما از نعمتها تناول کنید و چهار پایانتان را بچرانید که در این نشانه‌های حق برای خردمندان پدیدار است، ما شما را از خاک آفریدیم و به آن باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌کنیم» ۳۲۸ مشاهده می‌کنیم که در این جریان به طور کلّی و کامل درباره خدا سخن می گوید و در پرتو آن خدایی که همه چیز را آفریده و نیکو آفریده و همه را رهنمون ساخته است، شناخته می‌شود، و با کلامی جامع، معنای ربوبیّت و عبادت و کمال

خدایی را روشن می‌سازد و از زبان موسی می‌فرماید:
رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی «پس او نعمت وجود و هدایت را به همه موجودات، ارزانی داشته است» و پس از این تعمیم و کلی گویی به بیان افراد و جزئیات آن می‌پردازد و با ذکر آن به فرعون و اهل مصر- که دامدار و کشاورز بودند- هشدار می‌دهد و سخن را با چیزی که مناسب آنان می‌باشد و نعمت برای همه محسوب می‌شود به پایان می‌برد و می‌فرماید: کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی.

د- استدلال از راه علت و معلول

اساس این نوع استدلال، ارتباط بین قضایایی است که تصوّر می‌رود اجزای حقایق در جهان هستی باشند، یعنی برخی از چیزها علت وجودی پاره‌ای از چیزهای دیگر باشد، و هر اندازه چنین رابطه‌ای قوّی و نیرومند باشد، استدلال نیز به همان اندازه قوی و محکم است، زیرا وقتی علّت و سبب تحقق پیدا کرد، معلول و مسببّ نیز که نتیجه وجود آن است، پدید خواهد آمد و بین این دو ملازمه عقلی یا عادی وجود دارد و هر گاه معلول ذکر شود، کشف کننده علت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۵

خواهد بود، زیرا ذکر نتیجه با یکی از دو مقدّمه، دلیل بر مقدّمه دیگر است و نیز نتیجه در بردارنده مقدّمه است، مثلا- هر گاه از حرمت شراب سخن به میان آید و عقل بخواهد فلسفه و علت تحریم را بشناسد، می تواند از راه اوصاف شراب به آن دست یابد، پس هر گاه صفتی مناسب با تحریم پیدا کرد، یقین خواهد کرد که همان سبب تحریم است، و این هنگامی است که آن صفت منحصر به شراب باشد و سایر مباحات در آن شریک نباشد، این نوع استدلال که علت جزء دلیل است، در قرآن فراوان به چشم می‌خورد، مانند آیات قتال:
وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّی یُقاتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذلِکَ جَزاءُ الْکافِرِینَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ «در راه خدا با آنان که به جنگ و دشمنی شما برخیزند پیکار کنید، امّا ستمکار نباشید که خدا ستمگران را دوست ندارد، هر جا مشرکان را یافتید به قتل رسانید، و از شهرهاشان برانید، چنان که آنان شما را از وطن آواره کردند، و فتنه‌گری آنان سخت‌تر از جنگ است و در مسجد الحرام با آنان نجنگید مگر آن که آنها پیشدستی کنند در این صورت رواست که در حرم، آنان را به قتل برسانید این است کیفر کافران، پس اگر دست از شرک و ستم بردارند (از آنها در گذرید) که خدا آمرزنده و مهربان است، و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین بر طرف شود و همه را آیین، دین خدا باشد و اگر از فتنه و تجاوز دست کشیدند (با آنها عدالت کنید) که تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست» **۳۲۹** در این جا علّت و فلسفه تشریع جهاد دو امر ذکر شده است یکی تجاوز و ستم و دیگری آسیب رسیدن به دین مؤمنان، و اگر این دو امر از بین رفت، دیگر جنگ و جهاد معنا ندارد.
در سوره حج نیز تجاوز و تعدّی دشمنان را به عنوان فلسفه جهاد ذکر کرده است، آن جا که می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۶

أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ «به مسلمانان رخصت جنگ داده شد، زیرا آنان مورد ستم واقع شدند و خداوند بر یاری آنان قادر است، آنانکه به ناحق از خانه‌های شان آواره شدند و

جز آن که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست (هیچ جرمی نداشتند) و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع شر بعضی از مردم به بعض دیگر نکند، همانا صومعه‌ها و کلیساها و کنشتها و مساجدی که در آن یاد خدا بسیار می شود، خراب و ویران می‌شود، و هر که خدا را یاری کند، البته خدا هم او را یاری خواهد کرد که خداوند نیرومند و تواناست، آنان که اگر در روی زمین قدرت دهیم، نماز به پا دارند و زکات دهند و امر به معروف و نهی از منکر به جا آورند و عاقبت کارها به دست خداست» ۳۳۰ می بینیم که فلسفه وجوب جهاد، تجاوز و ستم مشرکان به مؤمنان و آسیب رساندن به جان و مال ایشان قرار داده شده و سپس به بیان آثار سکوت و ترک جهاد و دفع ستمگران پرداخته است و می‌فرماید: در این صورت فساد فراگیر شده و شرّ و بدی بر جامعه حاکم خواهد شد و اگر این دفاع نباشد معابد از بین می رود و شعایر دینی بر پا نخواهد ماند، پس بخاطر بوجود نیامدن این آثار باید پیکار کرد و این از قبیل استدلال به نتایج و آثار- که هدفهای اساسی می‌باشند- برای وجوب حکم است و این احکام و سنّتهای الهی بر طبق فطرت و موافق با طبیعت انسان، مبنی بر پایداری در برابر شرّ و بدی و از پای در آوردن آن می باشد، زیرا فضیلت در اسلام امر منفی نیست، بلکه ایجابی است یعنی خداوند دستور مقاومت و پیکار در برابر شرّ را صادر فرموده است، پس تجاوز به ارزشها و فضایل، فلسفه جهاد است، و هر که در این راه پیکار کند، پاداش خیر می‌بیند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۷

۵- استدلال از راه مقابله (مقایسه)

مقابله در مقایسه بین دو چیز یا دو مطلب و یا دو شخص، برای این است که معلوم شود که کدامیک در کاری معیّن، مؤثرتر و مفیدتر است، و وقتی مشخص شد که یکی از آن دو چنین است، طبعا بر دیگری برتری و فضیلت دارد، این روش یکی از اصول استدلال است که در قرآن فراوان دیده می‌شود، زیرا مشرکان به پرستش سنگهایی که خود ساخته بودند یا موجوداتی را که خدا آفریده بود، می پرداختند، و معتقد بودند که اینها در هستی تأثیر دارند یا می توانند شرّ و بدی را دفع کنند یا خیر و خوبی بیاورند، پس مقایسه بین خداوند متعال با معبودهای باطل آنان، اصلی بود که عقیده آنان را ابطال می کرد، نظیر:

أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «آیا آن که می‌آفریند مانند کسی است که نمی آفریند؟ آیا متذکر و هوشیار نمی شوید؟ و اگر بخواهید نعمتهای خدا را شماره کنید، هرگز نتوانید، همانا خدا بسیار بخشنده و مهربان است» ۳۳۱ در این گفتار بین معبودان باطل و معبود به حق، یعنی خدای متعال- با آنان که خود ایمان دارند که تنها خدا آفریدگار آسمانها و زمین است- مقایسه شده است: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ...

«اگر از آنان از آفریدگار آسمانها و زمین بپرسی در پاسخ گویند:

خدا» ۳۳۲ و نیز می‌دانند بتهایی که می‌پرستند با دست خودشان ساخته‌اند و اینها نمی توانند آفریدگار باشند، پس قرآن از راه مقایسه، دلیلی دندان شکن و قطعی یا رضایت بخش- در صورتی که دلهاشان مریض نباشد- می آورد، این نوع استدلال هنگامی صحیح است که کسی هم اعتقاد به خدایی، پروردگار متعال داشته باشد و هم پدیده‌ای را که به دست بشر ساخته شده بپرستد، و با مقایسه و رودرروی یکدیگر قرار دادن آن دو می‌یابیم که تمام هستی و موجودات به خالق یکتا نیازمندند و بتهای ساختگی سود و زیانی ندارند، پس خدا تنها معبود به حق است،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۸

زیرا او نیاز به کسی ندارد و همه نیازمند به او هستند.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ «بگو: او خدای یکتاست خدایی که از همه عالم بی نیاز و همه به او نیازمندند، نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است و نه هیچ کس مانند و همتای اوست» ۳۳۳ نمونه دیگر از روش

مقایسه‌ای برای اثبات مدّعا، سخن خدای سبحان است که می‌فرماید:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ «ای رسول ما از مشرکان بپرس چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ (اگر از روی جهل و عناد پاسخ ندادند) بگو خداست، پس بگو شما خدا را رها کرده و غیر او را برای نگهبانی و یاری گرفتید با آن که آنها بر سود و زیان خود هم قادر نیستند؟ باز بگو آیا نابینا با بینا یکی است؟ یا ظلمات با نور یکسان است؟ یا این که مشرکان شریکانی برای خدا پیدا کرده‌اند که آنها مانند خدا چیزی آفریده‌اند؟ بر مشرکان مسأله خلقت و آفرینش مشتبه شده است. بگو تنها خدا خالق هر چیز است و او خدای یکتایی است که همه چیز مقهور اراده اوست» ۳۳۴ این برهان و دلیل مبتنی بر مقابله و سنجش است، یعنی مقابله بین کسی که به سود و زیان خود توانایی ندارد با خدای قهّار و قادر بر هر چیز و یکتا و بدون شبیه و نیز مقابله بین نابینا (کوردل) و بصیر، که نابینا شامل کسی می‌شود که حقایق را درک نمی کند و بصیر فردی است که آن را درک می‌کند و نیز مقایسه بین ظلمتی که دل را تاریک و نوری که آن را روشن می‌کند و همچنین کسی که خلق می‌کند و کسی که خلق نمی کند.

این مقابله و سنجشها از اصول استدلال هستند و مدّعی را اثبات می‌کنند و حق را از باطل جدا می‌کنند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۲۹

در نخستین مقابله ادّعای برابری بین کسی که مالک و اختیار دار همه چیز است با کسی که مالک نفع و ضرر خود نیست مطرح شده و نتیجه گرفته می شود که این ادّعا باطل است، پس تنها آفریدگار و معبود، خدای یکتاست که مالک همه چیز است.

در مقایسه دوّم، تساوی بین کسی که مانند بینا حق را درک کرده و هدایت یافته، با کسی که مانند نابینا گمراه شده است، نفی می‌کند، زیرا بدون تردید اوّلی در راه مستقیم حرکت می‌کند و بیراهه نمی رود، پس پرهیزکاران گر چه به نظر مردم ضعیف باشند، برترند.

و در سنجش سوّم، ادّعای شریک برای خدا در آفرینش، ابطال شده است و ثابت شده که تنها خدا آفریدگار همه چیز و او یکتا و قهّار است، بنابراین با دلیل و برهان، حقیقت و راستی به اثبات می‌رسد، و امور پنداری و موهوم ابطال می شود.

دیگر از موارد استدلال مقایسه‌ای که به اثبات بعث و زنده شدن مردگان می پردازد و پندارهای کافران را ردّ می‌کند آیات زیر است:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى بَلى إِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ «آیا کافران ندیدند خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و هیچ در نماند، البته او قادر است که مردگان را باز زنده کند که البته او بر هر چیز توانایی دارد و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند (به آنها گویند) آیا وعده دوزخ حقیقت نبود؟ گویند: چرا. خدا گوید: پس امروز به کیفر کفرتان سختی عذاب دوزخ را بچشید» ۳۳۵ می بینیم که امکان بر انگیخته شدن در این جا ثابت شده است و باید آن را پذیرفت، زیرا خداوند سبحان به زبان پیامبر بزرگوارش و در کتاب مکنون از آن خبر داده است.

این استدلال به روش مقایسه‌ای است که بین آفرینش ابتدایی و بدون سابقه زنده‌ها و قدرت کامل خدا بر آن و بین دوباره زنده کردن اجسامی که پوسیده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۰

شده‌اند، مقایسه شده است، که اگر اوّلی واقع شود، دوّمی نیز واقع می‌شود، بخصوص اگر خدای بی همتا، ستوده و توانا بر هر چیز از آن خبر دهد.

بـا این مقـایسه هر انسـانی که دارای عقـل کامل باشـد حکم می‌کنـد که بعث و بر انگیخته شـدن امکان ذاتی دارد و محال نیست، و چون خداوند متعال به آن خبر داده، باید آن را پذیرفت.

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ...

«اگر از کار منکران در شگفتی، سـخن آنان عجیب است که می‌گوینـد: آیا ما چون خاک شدیم باز از نو آفریده خواهیم شد» ۳۳۶

در سوره واقعه نیز آیاتی وجود دارد که با همین روش اثبات می‌کند که خداوند متعال خالق همه چیز است، می فرماید:

أَ فَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ ... نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ ۳۳۷ در این آیات با مقایسه بین قـدرت خـدا در آفرینش با ناتوانی انسان، ثابت می شود که او همه چیز را آفریـده و هدایت کرده و به خلق خود آگاه است و به همین دلیل تنها او سـزاوار پرسـتش است و او یکتاست و مثل و مانند ندارد.

و – استدلال از راه تشبیه و مثل

یکی از روشهای استدلال در قرآن که به واسطه آن قدرت خداوند متعال و راستی و درستی دین حق و قرآن ثابت می‌شود، استدلال در قالب تشبیه و مثال است و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ما از طریق آوردن مثال، حقایق را بیان می کنیم.

مثـال آوردن از انواع تشـبیه است و هـدف از آن– چنـان که در بـاب تشـبیه گفتیم– توضـیح حقـایق والاـ و تشـریح امر غـایب و غیر محسوس و معانی کلّی از راه تشبیه به امر حسّی و مشاهده جزئیات می‌باشد.

نمونه این نوع اسـتدلال در سوره بقره آمـده که هـدف از تشبیه– چه تشبیه به امر ناچیز باشد و چه به امر بزرگ– بیان حقیقت است، می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۱

رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ «خداوند باک از آن نـدارد که به پشه و چیزی بزرگتر از آن مثـل زنـد، پس آنها که ایمان آورده‌انـد می‌داننـد که مثل از جانب پروردگار آنهاست و امّا کافران می‌گویند: خدا از مثل چه مقصودی دارد؟ (پاسخ آن است که:) به واسـطه آن بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می کند و بدان گمراه نمی کند مگر فاسـقان را) ۳۳۸ خداونـد در این آیه ثابت می‌کنـد که حقایق و واقعیّات را با مثال و ذکر ویژگیهای آن توضیـح داده است و به اثبـات می‌رسانـد و مردم در برخورد با این روش دو گونه‌انـد، برخی را که خداونـد دلی تابناک عطا فرموده است: به حق گوش می‌دهنـد و تسـلیم آن می‌شونـد و بعضـی که دچار کینه‌توزی و عناد شده‌اند، هر چند دلیل، قوی و محکم باشد، جز بر لجبـازی و غوطه‌ور شـدن در گمراهی بیشـتر، چیزی نصـیبشان نمی شود و همین معنـای «یضـل به کثیرا و یهـدی به کثیرا و ما یضل به الّا الفاسقین» است.

در جـای دیگر خداونـد در بیـان نـاتوانی مطلق بتهـا و معبودهـای باطـل و توانـایی نامحـدود خود بر همه چیز، مثـالی آورده است و می‌فرماید:

یـا أَيُّهَا النَّاسُ ضُـرِبَ مَثَلٌ فَاسْـتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْـلُبْهُمُ الـذُّبابُ شَـيْئاً لا يَسْـتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «ای مردم به این مثل گوش فرا دهید آنهایی را که بـدون خـدا، معبود خود می دانیـد هرگز نمی تواننـد مگسـی بیافریننـد گر چه همه با هم اجتماع کننـد، و اگر مگسـی چیزی از آنها بگیرد قـدرت باز گرفتن آن را ندارنـد طالب و مطلوب (یعنی عابـد و معبود یا مگس و معبود باطل) هر دو ناتواننـد، (این مشـرکان) مقام خدا را آن چنانکه باید نشناختند همانا خدا بی نهایت توانا و بی همتاست. ۳۳۹

بنگرید چگونه برای نفی بت‌پرستی و اثبات توحید، دلیل قاطع و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۲

دندان شکن می‌آورد، چه این که بتها و پیروانشان اگر با تمام نیرو گرد آیند، نمیتوانند حشره ضعیف و پستی چون مگس را بیافرینند، و اگر مگس چیزی را از آنان بگیرد، و آنان دست به دست هم دهند نمیتوانند آن را بازپس گیرند، پس آنان با مگس در ناتوانی یکسانند، گر چه به ظاهر قوی به نظر آیند، و مگس به نظر آنان ضعیفترین مخلوقات پروردگار است، پس چگونه خدایان باطل را در برابر قدرت خدا می‌پرستند؟ با آنکه آنان و معبودانشان وجودی مستقل ندارند و در عرض وجود حق تعالی نیستند! پس این مثل نوعی استدلال و دلیل محکم است، بنابراین اگر آنان به دنبال حقیقت و درک واقع باشند، به آنان ایمان می‌آورند، و اگر هوادار باطل باشند به گمراهی خود ادامه می‌دهند و این دلیل جز بر افزودن کفرشان چیزی به بار نمی آورند.

مثل دیگری که آشکارا، توانایی و قدرت مطلق و منحصر به فرد خدا را به اثبات می‌رساند و غرور خودبینی انسان را در برابر قدرت پروردگار بی اعتبار میکند سخن اوست که می‌فرماید:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ ... وَ خَيْرٌ عُقْباً «ای رسول ما برای امّت حکایت دو مرد (مؤمن و کافر) را مثل آر که به یکی از آن دو باغ انگور دادیم و اطرافش را با نخل خرما پوشانیدیم و میان آنها کشتزاری قرار دادیم و میوه‌های آن دو باغ بدون هیچ آفت و نقصی رسید، و در وسط آنها نیز جوی آبی روان ساختیم، این مرد که در باغ پر میوه بود به رفیق خود که (مردی مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت گفت: مال من از تو بیشتر است، و از حیث خدم و حشم عزیز و نیرومندترم و روزی به باغ خود داخل شد در حالی که به خویشتن ستم میکرد و گفت: گمان ندارم هرگز این باغ نابود شود و گمان ندارم که روز قیامتی بر پا شود و اگر به فرض من به سوی خدای خود باز گردم، البته در آن جهان نیز از این باغ دنیا منزلتی بهتر خواهم یافت، رفیقش در مقام سخن و اندرز به او گفت: آیا به خدایی که نخست تو را از خاک و بعد از نطفه آفرید و آنگاه مردی کامل و آراسته‌ات ساخته کافر شدی؟

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۳

لکن من که پروردگارم آن خدای یکتاست و هرگز کسی را شریک او قرار نمی دهم (ای رفیق) تو چرا وقتی به باغ خود آمدی نگفتی: که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت او نیرویی وجود ندارد و اگر تو مرا از نظر مال و فرزند از خود کمتر می‌دانی، امید است که خداوند باغی بهتر از باغ تو بدهد و بر بوستان تو آتشی از آسمان فرستد که چون صبح شود باغت یکسره نابود و چون خاک هموراى شود، یا صبحگاهان جوی آبش به زمین فرو رود و دیگر هرگز نتوانی آب به دست آری، یا آن که میوه‌هایش همه نابود گردد تا به هنگام پگاه از شدّت ناراحتی و پشیمانی بر آنچه در باغ خرج کردی دست بر دست زنی که بنا و اشجارش همه خشک و ویران شده است آنگاه بگویی: ای کاش من به خدای خود مشرک نمی‌شدم، و جز خدا هیچ کس نباشد که او را یاری و حمایت کند آن جا ولایت و یاری راستین خاص خداست بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را او عطا می کند. ۳۴۰

این تمثیل با به تصویر کشیدن یک واقعیت به اثبات دو حقیقت می‌پردازد نخست این که غرور و خودبینی باعث می‌شود که فرد خود بین همیشه با گمان و خیال، آینده را مانند حال بداند، و دارایی و نفرات خود را همیشگی فرض کند. و خود را بی جهت نیرومند و بزرگ جلو دهد، امّا آنگاه که زمان بگذرد و آرزوهایش بر باد رود حقیقت آشکار می‌شود.

دوم این که: ولایت و یاری ویژه خداوند متعال است و این که او به تنهایی، صاحب همه چیز در گذشته و آینده و حاضر و غایب می‌باشد.

پس این مثل دلیل بر پوچی خودبینی است و این که تمام کارها به دست خداست.

مثال دیگری که انسان را متوجّه حقایق آفرینش و هستی و واقعیات دینی می کند سخن خدای متعال است که می‌فرماید:

إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ ... لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ ۳۴۱ این داستان که پسش از این از آن سخن گفتیم، ۳۴۲ یک ماجرای

واقعی است که هنرمندانه به تصویر کشیده شده است و در آن دو مطلب اثبات شده است، مطلب اوّل این که زکات، مال را پاکیزه و بیمه می کند زیرا خداوند می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۴

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها ...

«ای رسول ما تو از مؤمنان صدقات را دریافت کن تا بدان وسیله آنان را (یا اموالشان یا هر دو را) پاک کنی و رشد دهی» ۳۴۳ امّا آنان هم قسم شدند که صبحگاه میوه‌اش را بچینند و هیچ فقیری وارد آن باغ نشود و مطلب دوّم این که: ثابت می کند که دیدن عذاب دنیوی باعث هدایت و بازگشت انسانهایی که قابلیت آن را دارند می‌شود، و اگر چه افراد مورد بحث میوه‌هایشان از بین رفت، اما بهترین موعظه و پند نصیبشان شد، و این بهتر از آنچه بود که از دست دادند، زیرا نعمتهای معنوی بالاتر از نعمتهای مادّی است، و این دلیل بر آن است که هیچ چیز از خدا پنهان نیست، و او بر همه چیز قادر است و همه چیز را طبق مشیّت و میل خود می‌چرخاند.

مثل دیگری که هدف از آن استدلال می‌باشد سخن خدای متعال است:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «خدا بنده مملوکی را مثل میزند که قادر بر هیچ حتّی بر نفس خویش نیست، آیا او با مردی آزاد که به او رزق نیکو و مال حلال بسیار عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه می‌خواهد انفاق می کند، برابر است؟ ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم نمیدانند و خداوند به دو مرد مثال زده است، یکی بنده‌ای گنگ که از هر جهت عاجز و بار، بر مولای خویش است و از هیچ راهی خیر به مالک خود نمی‌رساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر و به عدالت فرمان دهد و خود به راه مستقیم است. آیا این دو نفر یکسانند؟» ۳۴۴ آیات پیش از این دو تمثیل، امر به این است که باید تنها خدا را پرستید و گزارش است از پرستش مشرکان، چیزهایی را که قادر به کنترل سود و زیان خود نیستند می‌فرماید:

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطِيعُونَ ۳۴۵ و پس از آن با دو مثل که در زندگی اتفاق می‌افتد و جزء بدیهیاتی است که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۵

هیچ عاقلی نمیتواند آن را انکار کند، عقیده شرک و نظر مشرکان را باطل می کند، و هر کدام از این دو مثل به تنهایی دلیلی محکم بر بطلان بت پرستی است، زیرا در هر کدام مقایسه‌ایی است بین دو شخصی که تساوی بین آنها وجود ندارد.

در تشبیه اوّل دو مرد را مثل آورده که یکی از آن دو بنده بی‌اختیار است زیرا برده دیگری است و مال و ثروتی ندارد، آیا چنین فردی با کسی که خداوند روزی نیکو به او ارزانی داشته، یکسان است؟ بدون تردید برابری بین کسی که خود دارای مال است و از آن به دیگران می‌بخشد، یا در راه خیر به طور پنهانی و یا آشکار انفاق می کند و برده‌ای که از خود مالی ندارد، امری غیر معقول است، پس این که مشرکان سنگهای بی خاصیت بدون نفع و ضرر را با خدای روزی بخش، نیرومند، استوار و صاحب همه چیز که اختیار آسمانها و زمین به دست اوست، یکسان بدانند امری بسیار غیر معقول است، و این یک برهان قوی بر بطلان هر نوع شرک به حساب می‌آید خواه حیوان، شریک خدا فرض شود یا انسان و یا سنگ ...

در تشبیه دوّم خداوند دو مرد را مثال آورده که یکی از آن دو، بنده گنگ و ناتوانی است که بر دوش مالکش تحمیل شده و یا نسبتی با او دارد و مالکش سرپرستی او را بر عهده گرفته و او نیز از هیچ راه، خیری به مالکش نمی‌رساند، آیا این فرد با کسی که عقل و جسم او سالم است و در صراط مستقیم گام برمی‌دارد و فرمان به عدالت می‌دهد یکسان است؟ عقل بوضوح این تساوی را

انکار میکند. پس به طریق اوّلی پرستش سنگها با پرستش آفریدگار جهان و هدایتگر خلق، و روزی بخش و اداره کننده و پرورش دهنده عالمیان برابر نیست.

از مثلهایی که دلالت بر آن دارد که عبادت خالص ویژه خداست و پرستش غیر از عبادت نیست، سخن خدای متعال است که می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ «خداوند (برای ایمان و شرک) مثل مردی را می‌آورد که اربابانی متعدّد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۶

و با یکدیگر بدخو دارد با مردی که تسلیم امر یک نفر است، آیا حال این دو یکسان است؟ (هرگز) امّا اکثر مردم نمیدانند» ۳۴۶ این یک مثل است که با مجسّم کردن حقیقت به اثبات و درستی توحید و فساد شرک پرداخته است، زیرا خداوند سبحان فرق یگانه پرستی با شرک را مانند تفاوت دو نفر دانسته، یکی فرد مملوکی که اربابان متعدّد و ناهماهنگ دارد و هر کدام می‌خواهند بیشترین بهره را از او ببرند و بیشتر از حدّ توانش تکلیف کنند، چنین شخصی ناچار بین چنین افراد روح و جسمش از بین می رود و نمی داند که از کدام یک اطاعت کند و در این صورت هیچ گاه احساس امنیّت نمی کند، این مثل کسی است که خدایان گوناگونی می‌پرستد، طبیعهٔ همیشه نگران و مضطرب و بی‌قرار است، و دیگری مردی است که تسلیم محض یک نفر بلامنازع است و با آرامش و اطمینان خاطر می‌داند که باید به چه کسی خدمت کند و به چه کسی تکیه و کارهایش را به او تفویض نماید و این مثل کسی است که تنها خدا را می‌پرستد و با دلی آرام تنها او را ملجأ و پناه خود می‌داند، این مثال می‌تواند دلهای سرگردان را هدایت کند و آرامش بخشد.

مثال دیگری که در قرآن برای اثبات بعث و قیامت و میراندن و زنده کردن وجود دارد این آیه شریفه است:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها قالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلى طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلى حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «یا مانند کسی است که به دهکده‌ای که خراب و ویران شده بود گذر کرد گفت: چگونه خداوند باز این مردگان را زنده می‌کند؟! پس خدا او را صد سال میراند سپس زنده‌اش برانگیخت و به او فرمود: چند مدّت درنگ کردی؟ پاسخ داد: یک روز یا پاره‌ای از یک روز، فرمود (نه چنین است) بلکه صد سال درنگ کردی، طعام و شراب خود را بنگر که هنوز تغییر نکرده و الاغ خود را ببین (تا حقیقت بر تو آشکار شود) و ما تو را حجّت بر خلق

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۷

قرار می‌دهیم، بنگر چگونه استخوانها را در هم پیوسته و گوشت بر آن پوشانیدیم، چون حقیقت بر او روشن شد، گفت: اکنون میدانم که خداوند بر همه چیز قادر و تواناست» ۳۴۷ این یک داستان واقعی است و چیزی در کلام وجود ندارد تا برساند که فقط برای مجسّم ساختن مطلبی بیان شده و حقیقتی نداشته باشد و این داستان دلیلی عینی بر قیامت و برا انگیخته شدن مردگان است و خداوندی که برای نخستین بار موجودات را آفرید می‌تواند آن را دوباره نیز زنده کند، و ما بزودی چنانکه می‌خوابیم، می‌میریم و سپس همانطور که بیدار می‌شویم، زنده خواهیم شد، پس این یک مثل واقعی برای زنده شدن مردگان است که خداوند مردی را صد سال میراند و آنگاه او را زنده کرد و او غذایش را دست نخورده یافت و الاغش را نیز دید و فکر می‌کرد یک روز یا کمتر از آن خوابیده است، و خداوند بر همه چیز تواناست.

شیوه جدل در قرآن

پیش از این با پاره‌ای از روشـها و اصول استدلال در قرآن آشنا شدیم و گفتیم که دلیلهای قرآن برای اثبات و توضیح حقایق مربوط به عقایـد و احکـام است تا هیـچ شك و تردیـدی برای کسـی باقی نمانـد و پنـدارها و اوهام نیز به برکت دلایلی که انسان را متوجّه حقایق هستی می‌کنند، از بین برود.

این مطلب تنهـا به هنگـام جـدال و گفتگو بـا مخالفـان، اعم از مشـرکان و اهـل کتـاب مطرح نشـده است، بلکه گاهی بـدون آن که مجادله‌ایی با منکران صورت پذیرد با دلیل و برهان به اثبات واقعیات می‌پردازد.

اینك درباره بحث و جدل قرآن با مخالفان و در بن بست قرار دادن آنان سخن می‌گوییم:

اما پیش از آن در زمینه استدلالهای قرآن به طور کلی بحث می‌کنیم، اگرچه در مقام جدال و گفتگو با دشمنان نباشد.

ما به این نکته رسیدیم که دلیلهای قرآن برای همه مردم اعمّ از خواص و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۸

عـوام قابـل درك بوده و بر همگـان روشن و آشـکار است، اگر چه هر کس به انـدازه فهم و وسـعت و افق فکری خود آن را درك می‌کند. این مطلب را «ابن رشد» در کتاب «فصل المقال» تصـریح کرده است، وی اثبات درستی و تصدیق قضایا را به دو راه تقسـیم می‌کنـد، یکی راه «عام» یعنی برای عموم مردم است که هر کس انـدیشه‌اش دچار آفت نباشـد، از این راه قضایا را تصدیق می‌کند و دیگری راه «خاص» که ویژه برخی از مردم است و به روش برهانی صورت می‌گیرد.

نوع اوّل را ادلّه خطابیه (خطابه) نامیـده است که حقیقت و نتیجه با مقدّمات قطعی یا ظّنی ثابت می‌شود، امّا وجود دلیلهای فراوان در کنار هم شـنوندگان را به تصدیق و ایمان وا می‌دارد که اگر دلایل ارائه شده به تنهایی در نظر گرفته شوند، صرفنظر از القای مطالب و سـبك بیانی مؤثر، ظّنی خواهند بود ولی در عین حال اثر آنها قطعی است. چنان که در آثار سـخنوران بلیغ به چشم می‌خورد دلیل خطابی عمومی‌ترین نوع اسـتدلال در بیان است و بیشترین نتیجه را در بر دارد، و پس از آن از حیث عمومیت قیاس جدل است و آن اسـتدلال برگرفته از دلیلها و براهین مورد پـذیرش طرف بحث می‌باشد، زیرا محکوم کردن خصم، امری پنهان نیست، بلکه بین مردم رواج دارد امّا چون برگرفته از دلیل و حجّت مخالف است، از دلیل خطابی که این قید را ندارد، پایین‌تر است.

و امّا دلیل و حجّت خاص به نظر «ابن رشـد» آن است که: متکلّم با قیاسـهای برهانی مـدّعای خود را به کرسـی نشاند، قیاسـهایی که خالی از هر نوع تحسین است و در آن تصدیق و الزام خصم به روشهای عادی مطرح نیست.

«ابن رشـد» پس از اشاره به انواع دلیل از خطابه و جـدل و برهان به توضیـح ادلّه قرآن از نظر تصوّر و تصدیق منطقی می‌پردازد و نیز آنچه را که مترتّب بر قوّت استدلال از جهت صلاحیت یا عدم صلاحیت حکم شرعی یا اعتقادی برای تأویل است، متذکّر می‌شود و همچنین امکان اظهار نظر در عقاید یا عدم امکان آن را بیان می‌کند.

و خلاصه گفتار او در این موضوع با توضیح ما این است که استدلالهای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۳۹

قرآن را می‌توان به چهار گونه تقسیم کرد:

۱- مقدّمات اسـتدلال از مشـهودات یا مظنونات تشـکیل شده باشد ولی در کنار آن انواع دلیلهای مشابه وجود داشـته باشـند. در این صورت نتیجه قطعی و یقینی و غیر قابل انکار است و منکر آن کافر، و توجیه و تأویل آن کفر می‌باشد.

۲- مقدّمات قیاس مظنون یا مشـهود باشد و اسـتدلالهای مشابهی که بتواند آن را به سر حدّ یقین برساند، وجود نداشته باشد، در این صورت نتیجه قطعی یقینی نیست و اگر مجوّزی برای تأویل وجود داشـته باشد یا راههای اسـتدلال گوناگون باشد، می‌توان دست از ظهور برداشت و نتیجه و مقدّمه را تأویل کرد.

۳- مقدّمات، مشهود یا مظنون باشد و لکن وجود دلیلهای مشابه آن مقدّمات را قطعی می‌سازد ولی در نتیجه احتمالهای مختلفی پیدا میشود بنابر این فقط نتیجه قابل تأویل است نه مقدّمات.

۴- مقدّمات مظنون یا مشهود باشد نه یقینی، امّا یک نتیجه بیشتر ببار نیاورد، در این صورت- بعکس صورت سوّم- مقدّمات قابل تأویل است نه نتیجه.

این خلاصه گفتار «ابن رشد» بود که اگر چه مقصود او بدرستی روشن نیست، امّا این مطلب از آن استفاده میشود که آیا صحیح است بگوییم دلیلهای قرآن از نوع خطابه یا جدل یا برهان است؟ ابن رشد می گوید: از نوع خطابه نیست.

نخست باید «خطابه» را آنطور که «ابن سینا» در «شفا» مطرح کرده، تعریف کنیم: او می گوید:

«حکما خطابه و شعر را از اقسام منطق دانسته‌اند، زیرا هدف از منطق رسیدن به تصدیق است، پس اگر تصدیق، یقین‌آور و قطعی شد برهان نامیده می شود و اگر ظنّی یا حمل بر ظنّ و گمان شد، خطابه خوانده می‌شود، امّا شعر، تصدیق آور نیست، بلکه مفید تخیّل- که نظیر تصدیق است- می باشد، و چون موجب قبض و بسط در نفس می‌شود از چیزهایی که انسان را به تصدیق می رساند، شمرده شده است.

تخیّل به عقیده وی عبارت است از حصول اذعان تعجّب و لذّت که بر اثر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۰

اشکال سخن پدید می‌آید.

از این کلام استفاده می‌شود که او منطق و خطابه و شعر را در سه مرتبه می‌داند، منطق به تعیین- که بالاترین منطق تصدیق است- می رسد و خطابه موجب ظنّ غالب می‌شود و شعر تنها برانگیزنده خیال و شگفتی و لذّت می‌شود و بخودی خود تصدیق‌آور نیست، مگر این که چیزی شبیه منطق یا خطابه، در بر داشته باشد که در آن صورت برای انسان یقین یا گمان خواهد آورد.

در این جا باید دو نکته قطعی را متذکّر شویم:

نکته اوّل این که مقدّمات و نتیجه خطابه هر دو ظنّی است، امّا باید دانست که خطابه حقیقتی است که در سخن متکلّمان و خطبا وجود دارد، و اگر مقدّمات آن شامل مطالب قطعی باشد نتیجه نیز قطعی خواهد بود، اگر چه صورت و شکل مقدّمات منطقی و برهانی نباشد، پس ملاک یقین به شکل نیست، بلکه به حقیقت و محتواست و شکل برهانی نه ایجاد یقین می کند و نه آن را از بین می‌برد.

و بسیاری از خطابه‌ها از قویترین و قاطع‌ترین مقدّمات تشکیل شده است، و خاصیّت منطق، تشخیص سخن حق از باطل است و موجب قطع و یقین نیست.

گاهی کلامی که در آن صنعت خطابه به کار رفته است، در مقام ردّ دلیلهای مخالفان و توضیح وجه بطلان آنها، شکل منطقی به خود می گیرد، و بسیاری از خطابه‌ها که بر اساس مناظره و جدال، براهین و مقدّمات منطقی بنا نهاده شده است برای بیان علّت بطلان ادّعای خصم است.

نکته دوّم این که: چون گفته‌اند خطابه و جدل از مقدّمات ظنّی تشکیل می‌شود، بنابر این استدلالهای قرآن نمی‌تواند از این دو نوع باشد.

به اعتقاد ما استدلالهای قرآن به گونه‌ای خاصّ و جدا از هر نوع برهان و خطابه و هر نوع سخن زیبا و عالی است و هیچ کس از مردم چه عرب و چه عجم نمی‌توانند مانند آن را بیاورند.

روش استدلال و جدل در قرآن

اشاره

قرآن کریم همه انسانها و اقوام گوناگون را در عصرها و نسلهای مختلف

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۱

مورد خطاب قرار داده و ما برای آن که با بلاغت قرآن در استدلال آشنا شویم، باید به اصناف مردم به طور خلاصه و کلّی اشاره کنیم:

مردم از نظر طبیعت، ذوق و خواسته با یکدیگر مختلفند و شیوه‌های حقیقت جویی آنها متعدّد است:

الف: کسانی که مطالب را فقط با برهان و قیاس تامّ یا چیزی شبیه آن، تصدیق و قبول می‌کنند، آنان افرادی هستند که بحثهای عقلی و فلسفی بر آنان چیره شده است، و بیشترین وقت خود را در این گونه مسائل گذرانده‌اند و هر جامعه‌شناسی پس از تحقیق می‌یابد که این گونه افراد درصد کمی از مردم را تشکیل می‌دهند، زیرا بیشتر مردم بر اثر گرفتاریهای گوناگون مثل کشاورزی و صنعت و ... فرصت چنین اندیشه‌ها و تفکرات علمی را ندارند و به همین جهت خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که مردم را به حکمت دعوت کند.

ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ۳۴۸ « (ای رسول) مردم را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا بخوان و به بهترین روش (با اهل جدل) مناظره کن» ب: افرادی که تعصّب مذهبی یا غیر مذهبی بر فکر آنان چیره شده و احساسات بر اندیشه‌هایشان مستولی گشته و آن را خاموش ساخته است، و تعصّب آدمی را از درک و احساس حقیقت، کر و کور می‌کند و نفس را جز با درمانهای سخت نمی‌توان تسلیم حق و راستی کرد زیرا دارو و درمان نفس سخت‌تر از دارو و درمان جسم است.

با اینگونه افراد باید فقط از راه جدل برخورد کرد و با چیزهایی که نزد آنها مسلّم و مورد قبول است، آنان را محکوم و حقّ را برایشان روشن کرد.

این دسته شمارشان از دسته اوّل بیشتر است، ولی عامّه مردم و اکثریّت غالب را تشکیل نمی‌دهند و شاید مقصود خداوند از قرآن: وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ «با اهل کتاب جز با نیکوترین روش مناظره نکنید» ۳۴۹ همین دسته باشد.

ج: این گروه که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند تفکّر و اندیشه‌شان جدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۲

از دو گروه اوّل- بر اساس طبع و فطرت سالم و دست نخورده- می‌باشد.

طبیعهٔ طرز برخورد با این افراد و طرز برخورد و گفتگو با فلاسفه و اندیشمندان متفاوت است و برای آنها حقیقت در قالب وجدان و فطرت و الفاظ بلیغ و رسا بیان می‌شود، به طوری که خواسته‌ها را پیرو و مجذوب خود کند، و این شیوه با روش منطقی و علوم طبیعی متفاوت است.

قرآن کریم نیز بر همین شیوه جاودانه برای همه مردم نازل و پیامبر اکرم (ص) بر اساس آن برانگیخته شده تا تمام مردم را بیم و مژده دهد و دعوت آن اختصاص به گروه یا نسل خاصّی ندارد بلکه برای همه نسلها و اقوام و نژادها می‌باشد، تا این که زمین و اهل آن به سوی حق بازگردند.

از اینرو باید دلیلها و روشهای قرآن که بزرگترین حجّت و برهان است به گونه‌ای باشد که همه مردم را- علی رغم تفاوتهای صنفی و فکری- قانع و وادار به تصدیق کند و اسلوب فکری و بیانی آن پس از توضیح رسول اللّه (ص) و اصحاب بزرگوارش- که علم قرآن را از وی آموخته‌اند- بر کسی پوشیده نماند و دانشمندان غذای روحی و اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی را از آن دریافت دارند و همگی از چشمه ذلال آن سیراب شوند و فرهنگی و فیلسوف و عامّه مردم به آرزوی خود برسند و دوای درد خود را بیابند و قرآن

آنان را به عزّت و عظمت برساند.

این روش قرآن است که هر که در آیات و روشهای آن می‌اندیشد خواهد دید که چگونه، نادان را دانا و بی‌خبر را آگاه و آرزوی دانا را برآورده می‌سازد، این آیه را با دقّت می‌خوانیم:

أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ «آیا کافران نمی‌نگرند که آسمانها و زمین بسته بود، ما آنها را بشکافتیم و از آب هر چیز را زنده گردانیم آیا باز ایمان نمی‌آورند؟ ۳۵۰ این آیه افکار را به قدرت عظیم و حاکمیت و تسلّط مطلق خداوند بر هستی متوجّه می‌کند و بیان می‌دارد که چگونه او بدون سابقه آفرید پس تنها او سزاوار پرستش است حال اگر خواننده آن از توده مردم باشد، به چیزی که نمی‌داند با

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۳

روانترین و شیواترین بیان، آگاهی پیدا می‌کند و اگر دانشمند و فیلسوف و پژوهشگر در عالم هستی باشد، علاوه بر عظمت بیان و برتری دلیل و برهان به دقّت و قوّت دانش قرآن و توافق عقل بشر با آن، پی خواهد برد، پس آفرین بر کسی که قرآن را فرستاد.

آیات زیرا را نیز پس از قرائت، مورد تأمّل قرار دهید:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ «همانا ما آدمی را از گل خالص آفریدیم، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار قرار دادیم، سپس نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان و آنگاه بر استخوانها گوشت پوشانیدیم، پس از آن خلقتی دیگر انشا نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفرینندگان» ۳۵۱ تدبّر در این آیات، حتّی فرد بی‌سواد را بهره فراوان می‌بخشد مثلا او می فهمد که خداوند متعال به زودی مردم را در قیامت زنده خواهد کرد و از اینرو بر ایمانش افزوده می‌شود و نیز از آنچه تاکنون نمی‌دانسته، آگاه می‌شود و همچنین دانشمندی که درباره انسان و حیوان از بدو پیدایش و عالم جنین تا قرار گرفتن آن در روی زمین تحقیق می‌کند، با قرائت این آیه به دقّت علم و تکوین و راستی آن پی می‌برد، حتّی نقل شده است که برخی از پزشکان بزرگ در اروپا، با خواندن آیه، چنین اعتقاد پیدا کردند که حضرت محمّد (ص) بزرگترین پزشک در نسلهای گذشته بوده است، ولی پس از آن که پی به امّی بودن او بردند، ایمان آوردند که این از دانش آفریدگار انسانها است.

و به این ترتیب خواننده کتاب خدا، در آن ادلّه و براهینی می‌بیند که انسان بی‌سواد، آن را به خوبی درک می‌کند و به آنچه نمیدانسته آگاه می‌شود و به تناسب درک و معرفتش بهره می‌جوید و آنچه را درک می‌کند، راست و قطعی و بدون شک و شبهه است.

و دانشمند پژوهشگر، در آن به حقایق راستینی برخورد می‌کند که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۴

تحقیقات علمی جدید پس از تجربه‌ها و اندیشه‌های فراوان به آن دست یافته است و هر چه انسان در آیات مربوط به هستی بیشتر تأمّل و نظر کند بر بصیرت و دانش او افزوده‌تر خواهد شد و در آن علومی را می‌یابد که انسان با تجربه و عقل نیز بدان دست نیافته است.

روش استدلال قرآن

اشاره

پیش از این دلیلهای خطابه، برهان و جدل را شرح دادیم و اشاره کردیم که اسلوب و روش قرآن برتر از اینهاست، اینک آنچه را

که با اشاره بیان داشتیم، با عباراتی واضحتر ذکر می‌کنیم:

اسلوب قرآن عالیتر از خطابه و برتر از منطق ارسطوست، و هر که در آن به دقّت بپردازد می‌بیند که روشهای آن متّکی بر امور محسوس و عینی یا امور بدیهی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی‌کند و هیچ گونه قیدی از قیدهای اشکال منطقی در آن به چشم نمی‌خورد، با این همه از ترسیم و بیان محکم و استدلال قاطع و درستی مقدّمات و نتایج در احکام عقل برخوردار است.

گاهی برخی از صفات خطابه در قرآن به طور کامل ذکر شده، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را یکی از روشهای خطابه نامید، و این گوناگونی و تنوع بیان قرآن است که حالتی شورانگیز و جذاب در نفس خواننده و شنونده آن ایجاد می‌کند، پس تنوع و تصریف سخن آن، دارای ایجازی است که هیچ گونه لطمه‌ای به معنا وارد نمی‌کند و مشتمل بر حذفی است که اسلوب کلام بر آن دلالت دارد، و همراه با معانی فراوان و الفاظ کم و اطناب آشکار است، به طوری که اگر یک کلمه از آن حذف شود، ساختار سخن فرو می‌ریزد، زیرا کلمات قرآن با یکدیگر چون سدّی نورانی و پولادین هستند که هر کلمه آن دارای درخشندگی مخصوص است که اگر حذف شود، موجب کاستی رشته‌های بهم بافته آیات قرآن می‌شود.

برخی از قصه‌های قرآن در بر دارنده محکمترین دلیلهاست، که بعضی از آنها در بیان پیامبران گذشته و جدال آنان با دشمنان و مخالفان به چشم

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۵

می‌خورد.

و خلاصه این که: روش استدلال در قرآن برتر از روشهای منطقی از قبیل خطابه و برهان و جدل است.

و ما نمی‌توانیم تمام استدلالهای موجود در قرآن را ذکر کنیم، فقط نمونه‌هایی از آن را- از باب این که مشت نمونه خروار است- یادآور می‌شویم.

یکی از انواع استدلال در قرآن «قیاس اضماری» است، یعنی قیاسی که یکی از مقدّمات آن با قرینه، حذف شده باشد. و این نوع حذف در خطابه بسیار است، «ابن سینا» در «شفا» می‌گوید: خطابه متّکی به ضمیر و تمثیل است و ضمیر همان قیاس اضماری است و تمثیل یعنی: الحاق و پیوست چیزی به چیز دیگر به خاطر وجود جامع و قدر مشترک بین آن دو که فقها آن را «قیاس فقهی» و منطقیین آن را «تمثیل» می‌نامند زیرا بین دو امر شباهت وجود دارد. ممکن است کسی بر ما خرده گیرد که شما گفتید: استدلالهای قرآنی برتر از خطابه و منطق و شعر است پس چگونه می‌گویید: روش خطابه را به کار برده است؟ در پاسخ می‌گوییم: آری ما روش قرآن را برتر از خطابه می‌دانیم، اما در عین حال منافات ندارد که از برخی از روشهای خطابه پیروی کند، پس اولا اعجاز قرآن در اسلوب محفوظ است، و ثانیا جهت برتری قرآن بر خطابه این است که تمام مقدّمات و نتایجش یقینی و قطعی است نه ظنّی، چرا که ظنّ و گمان انسان را از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند، پس هر چه در قرآن وجود دارد، و احتیاجات قطعی است، که جز از سرچشمه یقین از چیز دیگری سیراب نمی‌شود واقعیّات خود را بخاطر آن که بر اساس گمان عمل می‌کنند مورد نکوهش قرار می‌دهد، پس از پاسخ به این اشکال، به اصل بحث برمی‌گردیم و می‌گوییم:

کسی که استدلالهای قرآنی را مورد بررسی قرار دهد، متوجّه می‌شود که در بیشتر آنها یکی از مقدّمات قیاس حذف شده است «غزالی» به همین سخن درست اشاره می‌کند و می‌گوید:

«بنای قرآن در (شکل قیاس) بر حذف و ایجاز است مانند سخن خداوند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۶

متعال در ردّ نصاری که می‌پندارد حضرت عیسی مسیح (ع)، بدان دلیل که بدون پدر بوجود آمده است پسر خداست، آن جا که می‌فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ «همانا خلقت عیسی نزد خدا مانند خلقت آدم است که خدا او را از خاک بیافرید سپس بدان خاک گفت: بشری کامل باشد، و او چنان گردید سخن حقّ همان است که از سوی پروردگارت رسید، مبادا در آن ریب و تردید به خود راه دهی» ۳۵۲ بدون شک مثالی را که غزالی آورده است، یکی از مقدّمات آن بخاطر وضوح حذف شده است و در آن آفرینش آدم (ع) با آفرینش عیسی (ع) مقایسه شده است، که اگر به دنیا آمدن بدون پدر، توجیه پرستش عیسی (ع) باشد، طبعا باید آدم که نه پدر داشت و نه مادر، برای پرستش سزاوارتر باشد. در صورتی که هیچ کس آدم را خدا یا فرزند خدا نمی‌داند.

در این جا می‌بینیم که یک مقدّمه حذف شده و دیگری در کلام باقی مانده است و گویا تقدیر چنین بوده، خداوند آدم (ع) را بدون پدر و مادر و عیسی (ع) را بدون پدر آفریده باشد پس اگر عیسی (ع) بخاطر این موضوع، خدا شود، آدم (ع) به این جهت سزاوارتر است و چون آدم (ع) به اعتراف خودتان نه خدا و نه فرزند اوست، عیسی (ع) نیز نه خدا و نه فرزند اوست و این حذف سبب زیبایی و رونق کلام شده است و بر ارزش آن افزوده است. به گونه‌ای که جمله مذکور به صورت «ضرب المثل» رایج درآمده است. سخن مذکور برهانی است بر ردّ مسیحیان و برای همه خاطر نشان می‌سازد که آدم (ع) از خاک خلق شده است.

گاهی دلیل در ضمن داستانی بیان می‌شود و ما قبلا نیز به این نکته اشاره کردیم.

و اینک می‌گوییم: قرآن داستان را راهی برای قانع کردن و پاسخ دادن به مخالفان قرار داده است و به این وسیله به نفی و ردّ عقیده مشرکان و غیر آنها می‌پردازد و گاهی موضوع داستان، رسولی است که مخالفان به خوبی او را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۷

می‌شناسند و ادّعای پیروی او را می‌کنند، بنابر این وقتی دلیل به واسطه او بیان می‌شود که طبعا از جذابیّت و تأثیر بیشتری برخوردار است، و اگر مخالفان لجاجت کنند و زیر بار حق نروند آن دلیل ایشان را ملزم و ساکت خواهد کرد.

اگر به سرگذشت ابراهیم با عمویش و با قومش (که در بحث قصّه‌های قرآن از آن یاد کردیم) توجّه کنیم خواهیم دید که در هر دو جا، دلیلهای توحید به طور آشکار و قاطع، پرستش بتها را نفی و ردّ می‌کند، ابراهیم (ع) در بین پیامبران، نزد عرب، مقام ویژه‌ای دارد، زیرا او را شریف و خود را به وی منتسب می‌دانند و می‌پنداشتند که آنان بر ملّت و شریعت او هستند، بنابر این وقتی از چنین فردی برای اثبات توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی و احتجاج با قومش، خبری نقل شود، تأثیر بیشتری در دلهای آنان دارد.

آری بیان دلیل از زبان کسی که مخالفان به فضل او اعتراف دارند مانند ابراهیم (ع) نزد عرب و موسی (ع) نزد بنی اسرائیل، سبب قوّت بیشتر دلیل خواهد شد، زیرا از دو جهت بر آنان حجّت اقامه شده است یکی از جهت قوّت خود دلیل و دیگر این که آن را رسولی بیان داشته است که مردم او را امین می‌دانند و این امر سبب قوّت بیشتری برای دلیل خواهد شد و بالاتر از آن این که باعث الزام و اسکات آنان نیز خواهد شد، زیرا خود آنان ادّعای پیروی او را دارند. گاهی دلیل در قصّه‌های قرآن از زبان حیوانی نقل می‌شود و این خود باعث توجّه بیشتر و ایمان افزونتر به حقیقت می‌شود، مانند آنچه که بر زبان هدهد در سوره نمل آمده است، زیرا خداوند سبحان از قول حضرت سلیمان (ع) می‌فرماید:

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظِيمٌ وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۸

«سلیمان از سپاه خود جویای حال مرغان شد. گفت: هدهد کجاست که من او را نمی‌بینم، بلکه او در این مجمع غایب است همانا او

را به عذابی سخت معذّب کنم یا او را ذبح کنم، مگر این که برای غیبتش دلیلی روشن (و عذری موجّه) بیاورد، پس از اندکی درنگ هدهد حاضر شد و گفت: من از چیزی که تو خبر نداری. آگاه شدم و از شهر سبا به طور یقین برایت خبری آورده‌ام، همانا در آن جا زنی را یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به او هر گونه امکانات و نعمتها عطا شده بود و تخت عظیمی داشت. آن زن و رعیتش را دیدم که به جای خدا، خورشید را می‌پرستیدند و شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده بود و آنان را از راه خدا باز داشته بود. تا دیگر به راه راست هدایت نشوند، و خدایی را که هر پنهانی را در آسمانها و زمین آشکار کرده و بر نهان و آشکار خلق آگاه است، پرستش نکنند، در صورتی که خدای یکتا که جز او خدایی نیست پروردگار عرش با عظمت است. ۳۵۳

در این آیات دلیل توحید، با مختصرترین تعبیر و آشکارترین معنا، از زبان هدهد نقل شده است، و اشاره به ردّ پرستش خورشید می‌کند، زیرا خورشید عالم هستی را ایجاد نکرده است و بیان می‌دارد که این انحراف از فطرت است و شیطان این عمل را نزد آنان آراسته و آنان را از حکم فطرت انسانی، یعنی پرستش خدا دور کرده است خدایی که بذر و دانه و ... را که در تاریکی و به دور از نور خورشیدند، آشکار می‌کند. پس اگر خورشید تأثیر ظاهری در چیزهای آشکار مانند گیاه روی زمین دارد. امّا نسبت به امور پنهان نه تأثیر ظاهری دارد و نه باطنی.

قیاس خلف

قیاس خلف عبارت است از اثبات چیزی از راه بطلان و نفی نقیض آن، زیرا دو نقیض باهم جمع نمی‌شوند همان طور که هیچ جا از یکی از آن دو خالی نیست مثل مقابله بین وجود و عدم و مثل مقابله بین نفی امر معیّن در زمان و مکان معیّن با اثبات آن امر در همان زمان و مکان، پس اگر یک طرف با دلیل،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۴۹

نفی شد طرف دیگر اثبات می‌شود.

بنابر این دلیل خلف آن است که با ردّ نقیض، حق ثابت شود و قرآن کریم در استدلالات خود را ابطال پرستش بتها، توحید و خداپرستی را اثبات می‌کند.

از مواردی که در قرآن کریم از روش قیاس خلف برای اثبات توحید، استفاده شده، این آیه است:

لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ «اگر در آسمان و زمین خدایی به جز خدای یکتا خدایانی وجود داشت، همانا فساد در آسمان و زمین راه می‌یافت، پس خدایی که پادشاه ملک وجود است، از توصیف و اوهام مشرکان پاک و منزّه است» ۳۵۴ توضیح دلیل بنا به گفته متکلّمان- گرچه نمی‌توان به مرتبه بیانات قرآن دست یافت- این است که: اگر برای آسمانها و زمین غیر از خدا، خدای دیگری باشد به علّت اراده‌ها و خواسته‌های مختلف آنان، آسمانها و زمین، دچار فساد و تباهی می‌شود و چون در این دو، نظم و شایستگی حکمفرماست، پس تعدّد خدایان که عامل فساد است، باطل می‌شود و در نتیجه توحید و یکتایی خدا به اثبات می‌رسد و خداوند از آنچه که مشرکان او را توصیف می‌کنند پاک و منزّه می‌شود، متکلّمان این دلیل را دلیل تمانع می‌نامند، یعنی بت پرستی و شرک به علّت امتناع فساد، ممتنع و محال است، پس وحدانیّت خدا ثابت می‌شود.

نمونه دیگر از قیاس خلف سخن خدای متعال است.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ «خدا هرگز فرزندی اختیار نکرده و هرگز خدای دیگری با او شریک نبوده است و گرنه هر خدایی به سوی آفریده روی کرده و بعضی از خدایان بر بعضی دیگر علوّ و برتری می‌جستند ...» ۳۵۵

و چون این دو لازم، باطل است، پس توحید و یگانگی خدا ثابت می‌شود.

مورد دیگری از این نوع استدلال قول خدای سبحان است.

لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کما یَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلًا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۰

«اگر با خدای یکتا- چنان‌که شما مشرکان می‌گویید- خدایان دیگری بود، در این صورت آن خدایان بر خدای عرش راه می‌گرفتند». ۳۵۶

این نیز از قبیل برهان تمانع است، یعنی چون شرک عامل فساد است و در نظام هستی فساد وجود ندارد، پس شرك باطل و توحید حق است.

نمونه دیگر از قیاس خلف که اثبات می‌کند، قرآن از جانب خدا نازل شده، این آیه است:

وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً «اگر قرآن از جانب غیر خدا بود، در آن اختلاف و ناهماهنگی بسیار می‌یافتند» ۳۵۷ و چون ناهماهنگی در عبارتها و حقایق آن وجود ندارد، پس از جانب خداست.

می بینیم که در تمام این موارد مدّعا از راه ابطال نقیض، به اثبات رسیده است که ما به تک تک آنها اشاره کردیم.

این آیات علاوه بر آن که از راه قیاس خلف به ردّ مدّعای مشرکان و در نتیجه اثبات دعوت پیامبر (ص) می پردازد، به نکته ارزشمند دیگری نیز اشاره دارد و آن کوچک شمردن مشرکان و اثبات ادّعاهای بی‌اساس آنان است که این خود سبب سستی و ضعف آنها می‌شد و از اینرو همیشه از پیامبر (ص) شکایت داشتند که چرا عقاید آنان را سفیهانه و بتهایشان را خوار و کوچک می‌شمرد.

چنان که دیدیم در این قیاسها، مقدّمات حذف شده‌اند و چیزهای واضحتر در عبارت وجود دارد که بر آن مقدّمات اشاره و دلالت دارد که بنابر این با اینکه مقدّمات در عبارت مذکور نیستند ولی ظاهر و آشکارند.

سبر و تقسیم

سبر و تقسیم یکی از انواع استدلال است که حقیقت را روشن و انسان را به سوی آن راهنمایی می‌کند و این نیز یکی از اقسام جدل می‌باشد که شخص برای باطل کردن ادّعای طرف مقابل از آن استفاده می‌کند، در این نوع

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۱

استدلال، مجادله کننده تمام اقسام موضوع مورد بحث را می‌شمارد و روشن می‌کند که ادّعای طرف مقابل بر هیچ کدام از اقسام مذکور منطبق نیست و از اینرو نمی‌تواند مورد قبول واقع شود و با این بیان ادّعای طرف مقابل را باطل می‌کند.

«سیوطی» آیات زیر را از این نوع استدلال می‌داند:

ثَمانِیَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَیَیْنِ نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَیَیْنِ أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصَّاکُمُ اللَّهُ بِهذا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً لِیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ «برای شما هشت جفت (از چهار پایان حلال است) نر و ماده میش و بز، بگو آیا از این دو جنس نر و ماده یا بچّه‌ایی که در شکم ماده‌هاست کدام یک حرام شده است؟ اگر راست می‌گویید مدرك قطعی به من نشان دهید و نیز نر و ماده شتر و گاو، بگو آیا از این دو جنس نر و ماده یا بچه‌ایی که در شکم ماده‌هاست کدام حرام است؟ یا شما شاهد هستید که خدا بر این حرمت سفارش کرده است؟ باری چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به خدا دروغ ببندد تا با جهل خود مردم را گمراه کند، البتّه خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند» ۳۵۸ «سیوطی» در

بیان استدلال می گوید:

«چون کافران گاهی چارپایان نر و گاه چهار پایان مادّه را تحریم می کردند، خداوند متعال این ادّعای آنان را به روش سبر و تقسیم باطل کرده و فرموده است:

خداوند این چهار پایان را از دو جنس نر و مادّه آفریده است، علّت تحریم اینها به نظر شما چیست؟ آیا بخاطر نری است یا مادگی؟ یا به این جهت که اینها در رحم بوده‌اند یا اساسا علّتی ندارد و تعبّد محض است، یعنی به دستور خداوند می‌باشد، و دستور خدا یا از راه وحی است یا فرستادن رسول و یا شنیدن کلام او بدون واسطه؟ و جمله أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصَّاکُمُ اللَّهُ بِهذا به همین حقیقت اشاره دارد. علل تحریم از اینها بیرون نیست، لازمه اوّلی آن است که تمام نرها حرام باشد و لازمه دوّمی آن است که تمام مادّه‌ها حرام باشد و بنابر سوّمی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۲

باید هر دو صنف تحریم شده باشند، پس این که گاهی نرها و گاهی مادّه‌ها را تحریم می کردند، بی وجه است، زیرا علّت تحریم مقتضی اطلاق تحریم است خواه نر باشد خواه مادّه و امّا تحریم تعبّدی: اگر آنان بدون واسطه حکم را از خدا دریافت کرده باشند، دروغ است و خودشان نیز چنین ادّعایی ندارند، و اگر توسّط فرستادگان خدا به آنها رسیده باشد این هم صحیح نیست زیرا قبل از پیامبر اکرم (ص) هیچ پیامبری چنین حکمی نیاورده بود و وقتی تمام اینها باطل شد، مدّعا ثابت می‌شود یعنی: آنچه آنان می گویند به خدا دروغ می‌بندد، و سخنشان جز گمراهی چیزی نیست». ۳۵۹

خلاصه استدلال بر ردّ ادّعای آنان مبنی بر تحریم سائبه (ماده شتری که به سبب نذری آن را آزاد کرده‌اند) و وصیله (بچه هفتم گوسفند که نر باشد و نذر بتها کنند) و برخی از بزها و گاوها، این است که: خداوند حکیم و بزرگ، آنان را متوجّه این نکته می‌سازد که تحریم، یا به علّت امر ذاتی است و یا تعبّدی، یعنی رسیدن حکم بدون واسطه یا با واسطه از جانب خدا، امّا تحریم ذاتی در اینها معقول نیست، زیرا آن حرمت یا بخاطر نری است یا مادگی یا هر دو با هم، ولی مادّه بودن نمی‌تواند علّت تحریم باشد، چون اوّلا خود آنان نرها را حرام می‌دانستند و ثانیا به اقتضای عموم باید هر جنس ماده حرام باشد نه برخی از آنها، و همینطور اگر علّت تحریم نر بودن باشد باید هر چه جنس نر حرام باشد، و اگر علّت تحریم این است که آنان مدتی در رحم ماده‌ها بوده‌اند باید تمام چهار پایان حرام باشد، پس چرا آنان فقط برخی را حرام می‌دانند؟

بنابر این وقتی حرمت ذاتی نداشت یا باید حرمت از طریق وحی ثابت شود و یا از طریق یکی از فرستادگان خدا، یا از راه دیگر، در صورتی که از هیچ راهی چنین حکمی ثابت نشده است این بخش اخیر مانند سخن خدای متعال در اواخر سوره انعام است که می‌فرماید:

سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَکْنا وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَیْ‌ءٍ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّی ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ «بزودی مشرکان خواهند گفت که: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۳

مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم، بدین گفتار پیشینیان ایشان نیز رسولان را تکذیب می کردند، تا آن که طعم عذاب ما را چشیدند، بگو ای پیامبر! آیا بر این سخن مدرک قطعی دارید تا ارائه دهید؟ شما جز از خیالات باطل خویش پیروی نمی کنید و جز به دروغ سخن نمی گویید» ۳۶۰

تمثیل

تمثیل آن است که استدلال کننده مدّعای خود را به امری که نزد مخاطب، معلوم و قطعی است، یا به امری واضح و غیر قابل انکار، قیاس کند و جهت جامع و امر مشترک بین آن دو را بیان دارد، قرآن کریم از این روش به دقیقترین و محکمترین شکل آن استفاده کرده و حقایق قرآن را در مقایسه با امور عقلی روشن، تشریح و ثابت کرده است، مثلا بسیاری از دلیلهای قیامت و توانایی خدا بر آن را بر پایه مقایسه و تشبیه آن به آفرینش ابتدایی جهان و خلقت انسان و بیان تطوّرات او و انتقال از صلب پدران به رحم مادران- که همه اینها امور بدیهی و غیر قابل انکار است- استوار می‌باشد، مثل این آیات:
یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ «ای مردم! اگر شما در روز قیامت و قدرت خدا بر بعث مردگان تردید دارید (توجّه کنید) که ما نخست شما را از خاک آفریدیم، آن گاه از آب نطفه، سپس از خون بسته و پس از آن از پاره گوشت تمام و ناتمام، تا در این تحوّلات قدرت خود را بر شما آشکار سازیم، و از نطفه‌ها آنچه را خواستیم در رحمها قرار دهیم تا به وقتی معین هر کدام از شما را، کودک بیرون می‌آوریم تا زیست کرده و به حدّ رشد و بلوغ برسید و برخی از شما بمیرد و برخی به سنّ پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آن جا که پس از دانش و هوش،
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۴
خرف و کودن شود و چیزی نفهمد، (دلیل دیگر بر بعث آن که) زمین را در وقت خشکی و بی‌گیاهی بنگری، آنگاه باران بر آن فرو باریم تا سبز و خرّم شود و (تخمها در آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند، اینها دلیل آن است که خدا، حق و ثابت است و او مردگان را زنده می‌کند و او بر همه چیز تواناست، و محققا ساعت قیامت بدون هیچ تردید خواهد آمد و خدا مردگان را از قبرها برانگیزد» ۳۶۱ خداوند در این آیات، بعث و دوباره زنده شدن مردگان را تشبیه و قیاس به آفرینش ابتدایی فرموده است- همان گونه که به طور خلاصه در جای دیگر از آن به «کما بدأکم تعودون»، «همان طور که ابتدا شما را آفرید، دوباره به سوی او بازمی‌گردید» ۳۶۲ تعبیر کرده است- و نیز بیان می‌کند که چگونه خداوند نخست انسان را از خاک آفرید و بعد او را به گونه‌های مختلف، متحوّل کرد تا سرانجام وارد قبر شد و چگونه جانداران و گیاهان را در زمین پدید آورد و آن را سر سبز و خرّم کرد، تمام اینها نشانه توانایی آفریدگار جهان است که او بر همه چیز قادر است.
این نوع سخن، حقایق مشکل و دور از ذهن را نزدیک و فهم آن را آسان می‌سازد که خدا بر همه چیز تواناست.
نمونه دیگر این نوع استدلال و روش سخن، آیات زیر است:
وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَلِیمُ « (امیّه) برای ما مثلی (جاهلانه) زد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: این استخوانهای پوسیده را باز کی زنده می‌کند؟ بگو آن خدایی زنده می‌کند که اوّل بار آنها را حیات بخشید و او به هر خلقتی دانا (و قادر) است، آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد تا آن را برافروزید، آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آفرینش مثل آن انسانها، قادر نیست؟
البته چرا که او آفریننده و دانا بر همه موجودات است» ۳۶۳
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۵
در این آیات نیز می‌بینیم که با رساترین عبارت و صحیح‌ترین بیان، بعث و دوباره زنده شدن را به آفرینش ابتدایی تشبیه کرده است و در چنین مواردی خداوند امری را که برای مخاطب نامحسوس است و باید به آن ایمان آورد، به امری محسوس و عینی قیاس

فرموده است به طوری که این امر نامحسوس نشانه قـدرت کامل پروردگار است و این که او مالك چیزهایی است که موجود است و مالـك آنچه تاکنون وجود نیافته است و بعـدا همان گونه که او وعـده داده تحقّق خواهـد پـذیرفت میباشـد که وعـده خـدا تخلّف ناپذیر است.

نکته قابـل توجّه برای کسانی که آیات قرآن را تلاوت می‌کننـد و در سایه پنـدها و عبرتهای آن روشـنایی و بصـیرت می‌یابنـد و در اطراف دلیلهای آن نیز پژوهش می‌کننـد، این است که جـدلهای قرآن تنها برای ساکت کردن و محکوم کردن مخالفان نیست، بلکه در بسـیاری از موارد برای هـدایت و راهنمایی خوانندگان و خردمندان به سوی حقیقت و نیز متوجّه ساختن آنان به حقایق هستی که نشانه قدرت خداست، می باشد مانند:

أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذلِكَ الْخُرُوجُ «آیا (منکران بعث) آسـمان را بر فراز خود نمی‌نگرند که چگونه بنا کرده‌ایم آن را، و به زیور سـتارگانش آراسـته‌ایم و هیچ گونه برآمدگی و ناهمواری در آن وجود ندارد، و زمین را نمی‌نگرند که آن را بگستردیم و در آن کوههای بلنـد بیفکنـدیم و هر نوع گیاه بهجت افزا در آن رویانیـدیم، تا موجب بصـیرت و تذکّر هر بنده‌ای شود که به خدا روی آورد، و مـا از آسـمان باران با برکت را نازل کردیم و به آن وسـیله بوسـتانها و باغها و دانه‌های گیاه روییـده شـده، برویانـدیم و نیز نخلهای بلنـد خرما که دارای شـکوفه‌های منظّم رویهم چیـده شـده است بوجود آوردیم، اینها را روزی بندگان قرار دادیم و با باران زمین مرده را زنده ساختیم، و همین گونه است سر برداشتن مردگان از خاك» ۳۶۴

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۶

می‌بینیم که این آیـات تنهـا برای محکوم کردن بت پرسـتها و منکران توحیـد و بعث نیست، بلکه انسـان را متوجّه هستی و نشانه‌های قدرت خدا و شگفتیهای خلقت، مانند آسمان و ستارگان زینت‌بخش آن و زمین و کوههای بلندش که نگهبان آن است و گیاهان و باغها و درختانش می‌کند.

سوره «الرحمن» نیز همین گونه است که علاوه بر اسـتدلالهای محکم و دندان شکن انسان را به طرف هستی و نعمتهای خدادادی به انسـان و نیز یـاد دادن چیزهایی که نمیدانسـته و علوم مربوط به خورشـید و ماه و داد و سـتدهای شـرافتمندانه و همکاریهای مبتنی بر فضیلت انسانی و ... رهنمون می‌سازد.

آری آنگـاه که قرآن در مقـام پاسـخگویی و الزام مخالفان است، گویا دست آنان را می‌گیرد و به سوی حقیقت راهنمایی می‌کنـد، حقیقتی که آن را به روشـنی غیر قابـل تردیـد بیان می‌دارد، مثلا در مقام ردّ خواسـته مشـرکان، مبنی بر این که فرسـتاده خـدا فرشـته باشد، می فرماید:

وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ «کافران گویند: چرا بر او (محمّد «ص») فرشته نازل نمی‌شود؟ و چنانچه فرشته بفرستیم، حکم می‌شود به نابودی آنان و دیگر لحظه‌ای مهلت نخواهنـد یـافت، و چنانچه فرشـته‌ای نیز به رسالت فرستیم، او را به صورت بشـری درآوریم و بر آنان همان لباس که مردمان بپوشـند بپوشانیم» ۳۶۵ در اینجا از دو نظر آنان را محکوم و مجاب می‌کنـد، یکی این که اگر خداوند به خواسـته آنان پاسخ مثبت داده بود، تهدیـدهای خدا در مورد آنان عملی می‌شد و مهلتی بر ایشان باقی نمی ماند. دیگر اینکه آنچه موجب اشـتباه آنان می‌شود تا نتوانند حق را از باطل تشـخیص دهنـد، از بین نخواهـد رفت، چرا که خداوند باز آن فرشـته را به صورت بشـری می‌فرسـتاد، و اشـتباه ایشان همچنان باقی می‌ماند.

یکی دیگر از استدلالهای کوبنده و هدایتگر قرآن، سخن پروردگار در ردّ یهود و نیز صفت آنهاست که می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۷

الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ «کسانی که گفتند: خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا آن که او قربانی آورد که در آتش بسوزد، بگو ای پیامبر، پیش از من پیامبرانی آمدند و برای شما هر گونه معجزه، از جمله همان را که خواستید آوردند، پس اگر راست می‌گویید چرا آنان را کشتید». ۳۶۶

و نیز در ردّ کسانی که رسالتهای خداوندی را انکار میکنند می‌فرماید:

وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذِي جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ «آنان که گفتند خدا بر هیچ بشری، کتابی نفرستاده است، خدا را چنان که باید نشناخته و حق او را تعظیم نکردند، به آنان بگو که کتاب تورانی که موسی آورد و در آن نور علم و هدایت خلق بود، چه کسی فرستاد؟ ...» ۳۶۷

معلوم می‌شود که گویندگان این سخن یهود بودند که هدفشان انکار رسالت حضرت محمّد (ص) بود.

در تمامی این آیات دلیلهای کوبنده و قانع کننده و جدا کننده حق از باطل به چشم می‌خورد، که با آن، دلیلهای مخالفان باطل می‌شود و خودشان به راه راست هدایت می‌شوند و برای آنان پس از دوران تاریکیهای فراگیر راهنما و نشانه‌هایی قرار داده می‌شود تا در پرتو آن در راه حق گام بردارند و هر که پس از آن لجاجت و استکبار ورزد از زیانکاران خواهد بود.

هنگامی که خداوند نظر مخالفان را متوجّه حقایق و واقعیات می‌کند- چه این که در اوّل، مجادله کننده را ملزم به قبول نکرده باشد و یا بعد از الزام و فهماندن حقیقت به او باشد- این خود تصریف بیان و تنوع سخن است که تأثیر بیشتری به همراه دارد، عبارتها نیز عقل و وجدان و احساسات را مورد خطاب قرار می‌دهند و روشهای متنوع و معانی فراوان با الفاظ زیبا و مسرّت بخش و اسلوبهای گوناگون از استفهام گرفته تا تعجّب و تهدید و اخبار به کار گرفته می‌شود، و هر گاه تکرار شود بر فایده و نتایج آن نیز افزوده می‌شود.

موارد استدلال و اصول آن مختلف است:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۸

الف: گاهی استدلال- چنانکه گفتیم- از راه مقایسه مطلب مورد ادّعاست به اموری که روشن و غیر قابل انکارند به طوری که مخالفان در برابر آن تسلیم شوند و احساس حقارت کنند، مثلا در برابر کسانی که معتقدند خدا دارای فرزند است می‌فرماید:

بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «اوست پدید آورنده آسمانها و زمین، و چگونه وی را فرزندی تواند بود، در حالی که او را جفتی نیست و او همه چیز را آفرید و به همه چیز آگاه است، این است وصف پروردگار شما که جز او هیچ خدایی نیست، و آفریننده همه چیز است، پس او را بپرستید که نگهبان همه موجودات است، او را هیچ چشمی درک نمی‌کند، و او همه بینندگان را مشاهده می‌کند و او لطیف و آگاه است.» ۳۶۸

در این جا مدّعای آنان را با امری که نزد همه روشن و آشناست و هیچ کس در مورد آن تردید ندارد، باطل می‌کند و آن اینکه: اگر خدا فرزند داشت باید جفت می‌داشت و وجود جفت را برای او هیچ کس ادّعا نکرده است، پس خدا فرزند ندارد، و حقا از آنچه آنان نسبت می‌دهند منزّه و مبرّا است.

ب: گاهی خداوند با آوردن مثال حقایق را آشکار و روشن می‌نماید و ما این مسأله را با نمونه‌هایی از آن در بحث اصول و منابع استدلال در قرآن، خاطر نشان کردیم.

ج: در برخی از موارد، مردم را متوجّه مخلوقات و موجوداتی که در هستی، نشانه قدرت و علم خدایند، می‌کند، مانند:

وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ «و خدای شما خدای یکتاست و جز او خدایی نیست که بخشنده و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۵۹

مهربان است، همانا در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز و کشتیهایی که برای منفعت مردم در روی آب در حرکت است و بارانی که خدا از بالا- فرو فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردن (و نابود شدن گیاهان) زنده و سرسبز کرد و انواع حیوانات در روی زمین برانگیخت و در وزیدن بادها به هر طرف و در خلقت ابر که میان آسمان و زمین مسخّر و به اراده خدا در حرکت است، در همه این امور برای خردمندان نشانه‌هایی از قدرت خدا وجود دارد» ۳۶۹ و نمونه‌های دیگر این نوع استدلال را در آیاتی از قرآن که در گذشته آوردیم می‌توان دید.

باید توجّه داشت که قرآن در جدل و استدلال- که بدان وسیله مخالفان را ساکت و محکوم می‌کند- از نزدیکترین راه و برهانی‌ترین شکل استفاده می کند، مانند آنچه خداوند از مناظره ابراهیم خلیل (ع) با نمرود نقل می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ قالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ «آیا ندیدی آن را (پادشاه زمان ابراهیم را) که درباره خدا با او به جدل و احتجاج برخاست، چون ابراهیم گفت: پروردگار من آن است که خلق را زنده می کند و باز می‌میراند، نمرود گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از طرف مشرق بر آورد، تو اگر می‌توانی از طرف مغرب بیرون بیاور، پس آن کافر مبهوت شد و در جواب عاجز ماند، که خدای متعال راهنمای ستمکاران نخواهد بود» ۳۷۰ ابزار محکوم کردن دشمن- از نزدیکترین راه- فراوان و مختلف است:

الف: تحدّی، چنانکه خداوند کفار قریش را تحدّی کرده است که اگر می‌توانند ده سوره مانند قرآن را بیاورند، و مانند تحدّی ابراهیم (ع) نمرود را.

ب: محکوم کردن دشمن بر اساس کلام خودش، و اثبات اینکه سخن او به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۰

ضررش می‌باشد نه به نفعش، مانند قول خدای متعال درباره منافقان:

یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَةِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ ...

«منافقان گویند: اگر به مدینه مراجعت کردیم البته باید عزیزها (منافقان) ذلیلها (پیامبر و مسلمانان) را از شهر بیرون کنند، آری عزّت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است ...» ۳۷۱

که خداوند اساس کلام ایشان را می‌پذیرد، عزیزها ذلیلها را بیرون می‌کنند، امّا آن که عزیز است، خدا و پیامبر و مؤمنانند.

ج: در آغاز خود را با نظریه دشمن موافق جلوه دادن و آنگاه خلاف آن را ثابت کردن و از این قبیل است سخن خداوند که از زبان پیامبران با اقوامشان حکایت می‌کند:

مانند: قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ ما کانَ لَنا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ «رسولان در جواب مردمشان گفتند: آیا می‌توان در مورد خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است تردید کرد؟ خدا شما را به مغفرت و آمرزش از گناهانتان می‌خواند تا اجل معیّن و عمر طبیعی به تأخیر اندازد، کافران گفتند: ما شما پیامبران را مثل خود بشری، بیشتر نمی‌دانیم که به دعوی نبوّت

می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، باز دارید، اگر راست می گویید حجّت و دلیلی آشکار بر ادّعای خود بیاورید، رسولان پاسخ دادند: آری ما هم مانند شما بشری بیش نیستیم لیکن خداوند هر که از بندگان بخواهد (به نعمت بزرگ نبوّت) منّت گذارد و ما را توان آن نیست که معجزه‌ای جز به اذن پروردگار بیاوریم، مؤمنان باید در هر حال به خدا توکّل کنند» ۳۷۲ در این جا رسولان مقدّمه سخن اقوامشان را پذیرفتند امّا نتیجه مورد نظر آنان را رد کردند و گفتند: لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلى مَنْ يَشاءُ يعنى: اين كه شما گفتید ما انسانیم، سخن به جایی است، ولی این دلیل بر ادّعای شما که ما

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۱

پیامبران و فرستادگان خدا نیستیم نمی‌شود زیرا خدا بر هر که از بندگان خواهد منت گذارد و اینک بر ما منّت گذاشته است و ما هم برای شما به اذن و اجازه او معجزه و دلیل آوردیم و گرنه، بی‌اجازه او هیچ معجزه‌ای نمی‌توانیم بیاوریم.

این بود پرتوی از فروغ قرآن کریم که خداوند متعال به برکت آن، جهان آفرینش را روشنی بخشیده است تا مردم بدان هدایت جویند و در سایه آن به راه افتند و از تاریکیها و نادانیها و گمراهیها نجات یابند.

قصد ما آن نبود که تمام راهها و روشهای استدلال و جدل قرآن را برشمریم که این کار هر محقق توانایی را به زانو درمی‌آورد، کمر را می‌شکند و او را از این کار ناامید می‌کند، بلکه هدف این بود که پژوهشگر قرآن با نمونه‌هایی از استدلالها و جدلهای قرآن آشنا شود و ببیند با این که قرآن از روشهای منطقی استفاده نمی‌کند امّا از نظر دقّت برتر از آن است، زیرا در دلیلهای قرآن، تقدیم و تأخیر و ایجاز و اطناب بر اساس زیبایی و شکوه کلام است، نه بر اساس شکلهای برهان، با این همه برتر از خطابه است و هیچ سخنوری نمی‌تواند با آن به رقابت بپردازد.

و اگر متکلّمان- که برای اثبات عقاید از روی دلیل و برهان تلاش کرده‌اند- روش قرآن را در پیش گرفته بودند، زودتر به نتیجه می‌رسیدند و علم کلام پرفایده‌تر می‌بود، امّا آنان راه منطق را با محدودیتهای آن پیموده و از برهان و انواع آن استفاده کرده‌اند و در نتیجه علم آنان فقط برای نخبگان مفید است، نه عموم، زیرا عامّه مردم به اندازه درکشان، دقایق قرآن را می‌فهمند، امّا از انواع قیاس چیزی نمی‌فهمند.

«غزالی» در کتاب «الجام العوام عن علم الکلام» در مقایسه بین دلیلهای قرآن و روشهای متکلّمان می گوید:

«دلیلهای قرآن مثل غذاست که هر انسانی از آن استفاده می‌کند و دلیلهای متکلّمان مثل دواست که برخی از مردم از آن بهره می‌برند و برای بسیاری از آنان مضر است. به عبارت دیگر دلیلهای قرآن مانند آب است که از طفل شیرخوار تا مرد نیرومند آن را می‌آشامند و سایر دلیلها مانند غذاهایی است که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۲

برای انسان‌های نیرومند گاهی سودمند است و گاهی مضر و کودکان اصلا از آن بهره نمی‌برند».

بی‌تردید اگر مردم به درس و تحقیق درباره قرآن و روشهای استدلال آن بپردازند، به روش آن آشنا می‌شوند و علوم بسیاری نصیبشان خواهد شد، زیرا روشهای استدلال و مناظره و نتیجه گیری آن به گونه‌ای است که از دقیقترین اسرار نفس انسان پرده بر می‌دارد و بیانگر بسیاری از حالات روحی و فکری انسانهاست و درمان مؤثر و داروی شفابخش بیماریها و ناراحتیهای فکری است.

روش بیان قرآن بالاترین نمونه کلام از نظر تأثیر در دلها و تسلیم مخاطبان خویش است و این را می‌توان از تأثیری که در مشرکان و مسلمانان صدر اسلام گذاشته است دریافت.

ما در گذشته گفتیم: هر کس از مشرکان که قرآن را می‌شنید، اگر ایمان می آورد به شعاعی از نور هدایت آن دست می‌یافت و اگر به کفر و انکار خود ادامه می‌داد خداوند آن نور را در دل او خاموش می‌ساخت و بصیرت او را محو می کرد تا دچار تردید و سردرگمی شود، پس هر کدام از آنان که به قرآن نزدیک می‌شد، نور آن در وی تابش می‌کرد و تأثیرش را در وجدان خویش می

یافت، از اینرو بزرگان از شنیدن کلمات آن خودداری می‌کردند تا مبادا تحت تأثیر آن قرار گیرند! تأثیر قرآن در مؤمنان به اندازه‌ای بود که همیشه آن را تلاوت می‌کردند و در معانی و اهداف آن دقیق می‌شدند و آن را در می‌یافتند و بزرگترین آموزگار و قویترین مرجع خود به ویژه به هنگام اختلافات و گوناگونی افکار به حساب می‌آوردند و از آن چیزهایی بر می‌گرفتند تا بر ایمانشان بیفزاید و یقینشان را استوار و شکّ و تردید را از آنان دور کند، و حجّت و دلیلی غیر از قرآن و سنّت نمی‌شناختند و راهی نیز غیر از راه آن نمی‌دانستند و به وسیله قرآن با دیگران به بحث و گفتگو می‌پرداختند و در سایه هدایت آن عمل می‌کردند و طبق قوانین عادلانه قرآن بر مردم حکومت می‌راندند، از اینرو کارشان به اصلاح گرایید.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۳

---

(۱)- حولیات، جمع حولیه و آن قصیده‌ای است که شاعر مدّت یکسال را در تنظیم آن صرف کرده باشد- م

(۲)- حجر/ ۹.

(۳)- اسراء/ ۸۸.

(۴)- علق/ ۱- ۵.

(۵)- بقره/ ۱۷۰.

(۶)- فصلت/ ۲۶.

(۷)- فصلت/ ۵.

(۸)- یونس/ ۳۸.

(۹)- هود/ ۱۳.

(۱۰)- حدید/ ۲۵.

(۱۱)- متوفّای سال ۳ یا ۴ هجری.

(۱۲)- متوفّای سال ۱۵۸ هجری.

(۱۳)- آل عمران/ ۴۴.

(۱۴)- مذهب برهمایی یا مذهب بودا یکی از مذاهب بزرگ هند است که نزدیک سیصد میلیون نفر از هندیان امت آن هستند، پایه‌اش بر تثلیث «سه خدایی» است، «برهما» خدای آفرینش، «ویشنو» خدای حراست و نگهداری، و «سیوا» خدایی که دو عمل دارد یکی ویران کردن، دیگر ایجاد مجدد عالم، بر حسب این مذهب خدایان در کالبد مردمان حلول می‌کنند.

(۱۵)- اعجاز القرآن باقلانی، ص ۴۱.

(۱۶)- رعد/ ۳۱.

(۱۷)- زمر/ ۲۳.

(۱۸)- طور/ ۱۵.

(۱۹)- مدثر/ ۱۱- ۲۵.

(۲۰)- أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ، توبه/ ۳- م.

(۲۱)- واقعه/ ۱۹.

(۲۲)- واقعه/ ۳۳.

(۲۳)- اعجاز القرآن، ص ۳۷۷.

(۲۴)- اعجاز القرآن، ص ۱۷۱.

(۲۵)- فتح/ ۲۷.

(۲۶)- روم/ ۲، ۳.

(۲۷)- یس/ ۶۹.

(۲۸)- زمر/ ۶۷.

(۲۹)- طلاق/ ۳.

(۳۰)- توبه/ ۳۳.

(۳۱)- نساء/ ۸۲.

(۳۲)- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۳- م.

(۳۳)- نام مجلّه «المسلمون» است، و «مجلس شئون اسلامی» آن را جمع آوری و به دو زبان ترجمه کرده است.

(۳۴)- پاورقی اعجاز القرآن رافعی، ص ۲۵۵.

(۳۵)- نور/ ۵۲.

(۳۶)- قصص/ ۷.

(۳۷)- ج ۱، ص ۱۶۹.

(۳۸)- هود/ ۴۴.

(۳۹)- دلائل الاعجاز ص ۳۵.

(۴۰)- اعجاز القرآن ص ۷۷.

(۴۱)- رساله خطابی ص ۹ که در ضمن سه رساله در اعجاز قرآن چاپ شده است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۴

---

(۴۲)- دلایل الاعجاز/ ص ۴۷.

(۴۳)- نحل/ ۱۱۲.

(۴۴)- عنکبوت/ ۶۷.

(۴۵)- اسراء/ ۸۴.

(۴۶)- ابراهیم/ ۷.

(۴۷)- یونس/ ۱۲.

(۴۸)- نساء/ ۹۶.

(۴۹)- هود/ ۹- ۱۱.

(۵۰)- تکویر/ ۱۸.

(۵۱)- فجر/ ۱- ۳.

(۵۲)- اعراف/ ۱۷۵- ۱۷۶.

(۵۳)- شعراء/ ۶۰.

(۵۴)- کهف/ ۸۵.

(۵۵)- قصص/ ۴۲.

(۵۶)- دخان/ ۴۳- ۴۹.

(۵۷)- هود/ ۱۰۲.

(۵۸)- قصص/ ۲۰- ۲۱.

(۵۹)- الشفاء/ ۱- ۱۷۶.

(۶۰)- انعام/ ۶۵.

(۶۱)- رساله خطابی ص ۳۷.

(۶۲)- اسراء/ ۸۸.

(۶۳)- اعجاز القرآن ص ۲۸۰.

(۶۴)- مائده/ ۳۸.

(۶۵)- شوری/ ۵۲، ۵۳.

(۶۶)- شوری/ ۵۱.

(۶۷)- انعام/ ۸- ۹.

(۶۸)- مجمع البحرین مادّه «روع».

(۶۹)- ضحی/ ۷ و ۸.

(۷۰)- عنکبوت/ ۴۸.

(۷۱)- قلم/ ۱۷- ۳۳.

(۷۲)- بقره/ ۱۴۳.

(۷۳)- علق/ ۶- ۷.

(۷۴)- نساء/ ۱۹.

(۷۵)- حشر/ ۹.

(۷۶)- قصص/ ۵ و ۶.

(۷۷)- اعجاز القرآن ص ۲۹۵.

(۷۸)- نازعات/ ۲۴.

(۷۹)- قصصص/ ۳۸.

(۸۰)- بقره/ ۲۰۴- ۲۰۶.

(۸۱)- قصص/ ۵- ۶.

(۸۲)- ابراهیم/ ۳۴.

(۸۳)- یونس/ ۹۰- ۹۲.

(۸۴)- زخرف/ ۵۱.

(۸۵)- مائده/ ۲۰.

(۸۶)- اسراء/ ۴۱.

(۸۷)- اسراء/ ۸۹.

(۸۸)- کهف/ ۵۴.

(۸۹)- طه/ ۱۱۳.

(۹۰)- انعام/ ۴۶.

(۹۱)- انعام/ ۶۵.

(۹۲)- انعام/ ۱۰۵.

(۹۳)- نحل/ ۱۰۳.

(۹۴)- اعراف/ ۵۸.

(۹۵)- رساله رومانی که در ضمن «الرسائل فی اعجاز القرآن» چاپ شده است ص ۱۰۱.

(۹۶)- نمل/ ۶۰- ۶۴.

(۹۷)- یوسف/ ۱۱۱.

(۹۸)- بقره/ ۱۲۴- ۱۲۸.

(۹۹)- بقره/ ۲۶۰.

(۱۰۰)- بقره/ ۲۵۸.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۵

---

(۱۰۱)- بنابر آنچه از احادیث و تفاسیر شیعه استفاده می‌شود، نسبت دادن ابراهیم (ع) خدایی را به ستاره و ماه و خورشید، از باب استفهام به معنی انکار یا مماشات با خصم بوده است.

(۱۰۲)- انعام/ ۷۴- ۸۰.

(۱۰۳)- انبیاء/ ۵۱- ۷۰.

(۱۰۴)- مریم/ ۴۱- ۴۸.

(۱۰۵)- توبه/ ۱۱۳- ۱۱۴.

(۱۰۶)- آل عمران/ ۵۰.

(۱۰۷)- قصص/ ۷- ۱۳.

(۱۰۸)- قصص/ ۱۷.

(۱۰۹)- قصص/ ۲۰- ۲۱.

(۱۱۰)- قصص/ ۳۰- ۴۰.

(۱۱۱)- طه/ ۲۵- ۳۷.

(۱۱۲)- طه/ ۴۳- ۴۷.

(۱۱۳)- طه/ ۵۰- ۵۴.

(۱۱۴)- طه/ ۵۶.

(۱۱۵)- طه/ ۵۷- ۵۸.

(۱۱۶)- طه/ ۶۸.

(۱۱۷)- طه/ ۷۱.

(۱۱۸)– طه/ ۷۱– ۷۵.

(۱۱۹)– مؤمن/ ۲۵– ۳۴.

(۱۲۰)– مؤمن/ ۳۸– ۳۹.

(۱۲۱)– مؤمن/ ۴۱– ۴۵.

(۱۲۲)– شعراء/ ۵۲– ۶۴.

(۱۲۳)– یونس/ ۹۰– ۹۲.

(۱۲۴)– اعراف/ ۱۳۰– ۱۳۶.

(۱۲۵)– اسراء/ ۱۰۱– ۱۰۵.

(۱۲۶)– مقصود برتری نسبی است نه مطلق. زیرا خداوند موسی را برای پیکارشان با فرعون به رهبری برگزید و به آنان برتری بخشید و برخی از پیامبران را از آنها مبعوث کرد ولی آنان نافرمانی کرده و به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند، پس سزاوار غضب الهی شدند.

(۱۲۷)– بقره/ ۴۷– ۷۴.

(۱۲۸)– مائده/ ۲۰– ۲۶.

(۱۲۹)– اسراء/ ۸۹.

(۱۳۰)– آل عمران/ ۴۴.

(۱۳۱)– قصص/ ۴۴– ۴۶.

(۱۳۲)– نحل/ ۱۰۳.

(۱۳۳)– عنکبوت/ ۴۸.

(۱۳۴)– نوح/ ۲– ۲۰.

(۱۳۵)– یوسف/ ۳۷– ۴۰.

(۱۳۶)– نساء/ ۱۷۱– ۱۷۲.

(۱۳۷)– آل عمران/ ۵۹.

(۱۳۸)– مائده/ ۷۱– ۷۶.

(۱۳۹)– اعراف/ ۸۵– ۸۷.

(۱۴۰)– هود/ ۸۴– ۸۸.

(۱۴۱)– بقره/ ۴۴.

(۱۴۲)– ص/ ۲۱– ۲۶.

(۱۴۳)– مائده/ ۲۷.

(۱۴۴)– مائده/ ۳۲.

(۱۴۵)– بقره/ ۱۷۹.

(۱۴۶)– مائده/ ۴۲– ۵۰.

(۱۴۷)– بقره/ ۱۷۸– ۱۷۹.

(۱۴۸)– قصص/ ۷– ۱۲ ترجمه این آیات در ص ۲۰۹ متن آمده است.

(۱۴۹)- قصص/ ۱۴- ۱۷ این آیات با ترجمه آن در ص ۲۱۱ متن آمده است.

(۱۵۰)- قصص/ ۱۹.

---

(۱۵۱)- قصص/ ۲۰.

(۱۵۲)- قصص/ ۲۱- ۲۴.

(۱۵۳)- هود/ ۲۵- ۳۳.

(۱۵۴)- هود/ ۳۶- ۴۸.

(۱۵۵)- کهف/ ۹- ۲۶.

(۱۵۶)- احتمال دیگر در آیه این است که کیفیّت غار طوری بود که آفتاب بر آنان نمی‌تابیـد و در نتیجه از گزند آن محفوظ بودند و ما طبق همین احتمال آیه را ترجمه کردیم- م.

(۱۵۷)- انعام/ ۱۴۸- ۱۵۰.

(۱۵۸)- اعراف/ ۳۲.

* «بحیره» مـاده شتری بود که پنـج شـکم می‌زاییـد و بچه پنجم آن نر بود به علامـت گوشـش را می شـکافتند و آزادش می‌کردنـد. «سائبه» مادّه شتری بود که به سبب نذری آن را آزاد می‌کردند.

«وصـیله» نیز ماده شتری بود که پس از زاییـدن دو بچه ماده، گوشـش را می‌بریدنـد و آزادش می‌کردنـد. و «حامی» شتر نری بود که چند بار او را برای آبستن کردن ماده شتران سود برده بودند این شتر را از بار کشیدن و سواری دادن معاف می‌کردند.

(۱۵۹)- اعراف/ ۳۲.

(۱۶۰)- اعراف/ ۲۹- ۳۱.

(۱۶۱)- زخرف/ ۴۰.

(۱۶۲)- انعام/ ۵۳.

(۱۶۳)- انعام/ ۷۱.

(۱۶۴)- انعام/ ۸۰.

(۱۶۵)- مائده/ ۱۱۶- ۱۱۸.

(۱۶۶)- مائده/ ۱۸.

(۱۶۷)- توبه/ ۱۹.

(۱۶۸)- اسراء/ ۴۹.

(۱۶۹)- رعد/ ۵.

(۱۷۰)- انعام/ ۴۶- ۴۷.

(۱۷۱)- اسراء/ ۶۲- ۶۳.

(۱۷۲)- ص/ ۸۲- ۸۳.

(۱۷۳)- بقره/ ۶.

(۱۷۴)- ابراهیم/ ۲۱.

(۱۷۵)- نازعات/ ۲۷- ۲۹.

(۱۷۶)- واقعه/ ۵۷- ۷۳.

(۱۷۷)- سبا/ ۲۴.

(۱۷۸)- یوسف/ ۳۹.

(۱۷۹)- ذاریات/ ۲۴- ۲۹.

(۱۸۰)- یونس/ ۳۱- ۳۶.

(۱۸۱)- ق/ ۶- ۱۱.

(۱۸۲)- انعام/ ۷۱.

(۱۸۳)- انبیاء/ ۶۲.

(۱۸۴)- ابراهیم/ ۹- ۱۰.

(۱۸۵)- توبه/ ۱۳- ۱۵.

(۱۸۶)- قیامت/ ۳۷- ۴۰.

(۱۸۷)- سوره انشراح.

(۱۸۸)- اسراء/ ۸۸.

(۱۸۹)- اعجاز القرآن/ ۵۵- ۵۶.

(۱۹۰)- نساء/ ۲۲- ۲۵.

(۱۹۱)- طلاق/ ۱- ۷.

(۱۹۲)،

(۱۹۳)- نور/ ۳۹- ۴۰.

(۱۹۴)- ابراهیم/ ۱۸.

(۱۹۵)- اعراف/ ۱۷۱.

(۱۹۵)- م- یونس/ ۲۴.

(۱۹۶)- قمر/ ۱۹- ۲۰.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۷

---

(۱۹۷)- رحمن/ ۳۷.

(۱۹۸)- حدید/ ۲۱.

(۱۹۹)- حدید/ ۲۸.

(۲۰۰)- جمعه/ ۵.

(۲۰۱)- رحمن/ ۲۴.

(۲۰۲)- توبه/ ۱۹.

(۲۰۳)- جاثیه/ ۲۱.

(۲۰۴)- بقره/ ۱۷.

(۲۰۵)- بقره/ ۱۹- ۲۰.

(۲۰۶)- نحل/ ۷۵- ۷۶.

(۲۰۷)- آل عمران/ ۷.

(۲۰۸)- رعد/ ۳۹.

(۲۰۹)- شوری/ ۱۳.

(۲۱۰)- توبه/ ۱۱۰.

(۲۱۱)- بقره/ ۱۰.

(۲۱۲)- توبه/ ۱۲۴- ۱۲۵.

(۲۱۳)- نحل/ ۱۱۲.

(۲۱۴)- مریم/ ۴.

(۲۱۵)- یس/ ۳۷.

(۲۱۶)- یس/ ۳۷- ۳۸.

(۲۱۷)- ذاریات/ ۴۱.

(۲۱۸)- اعراف/ ۱۴۹.

(۲۱۹)- کهف/ ۱۱.

(۲۲۰)- علق/ ۱۷.

(۲۲۱)- بقره/ ۱۹.

(۲۲۲)- قمر/ ۱۲.

(۲۲۳)- فرقان/ ۶۳.

(۲۲۴)- یونس/ ۶۲.

(۲۲۵)- یونس/ ۶۳- ۶۴.

(۲۲۶)- لقمان/ ۱۶- ۱۹.

(۲۲۷)- اسراء/ ۵۰- ۵۲.

(۲۲۸)- نساء/ ۳.

(۲۲۹)- بقره/ ۲۸۲.

(۲۳۰)- بقره/ ۲۳۳.

(۲۳۱)- شروی/ ۳۸.

(۲۳۲)- ازدواج در کلام: یعنی قسمتی از آن با قسمت دیگرش در سجع و وزن همانند و مشابه باشد.

«المعجم العربی الحدیث» م.

(۲۳۳)- زمر/ ۲۳.

(۲۳۴)- نساء/ ۸۲.

(۲۳۵)- انعام/ ۹۵- ۹۸.

(۲۳۶)- ذاریات/ ۲۱- ۲۲.

(۲۳۷)- حاقّه/ ۱- ۱۰.

(۲۳۸)- سوره ضحی.

(۲۳۹)- غاشیه/ ۱۷- ۲۶.

(۲۴۰)- غاشیه/ ۱- ۱۶.

(۲۴۱)- بقره/ ۲۴.

(۲۴۲)- اسراء/ ۸۸.

(۲۴۳)- هود/ ۱۳.

(۲۴۴)- غاشیه/ ۱- ۱۶.

(۲۴۵)- طور/ ۱- ۸.

(۲۴۶)- عادیات/ ۱- ۸. معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۴۶۷ تمثیل ..... ص : ۴۵۳

(۲۴۷)- فتح/ ۲۷.

(۲۴۸)- نساء/ ۱۱- ۱۳.

(۲۴۹)- فجر/ ۱- ۵.

(۲۵۰)- فجر/ ۶- ۱۲.

(۲۵۱)- قمر/ ۱- ۲.

(۲۵۲)- اسراء/ ۸۹.

(۲۵۳)- مزّمل/ ۴.

(۲۵۴)- فرقان/ ۳۲.

(۲۵۵)- طه/ ۱۷- ۱۸.

(۲۵۶)- طه/ ۲۵- ۴۱.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۸

---

(۲۵۷)- نساء/ ۱۱.

(۲۵۸)- نساء/ ۱۷۶.

(۲۵۹)- بقره/ ۲۲۸.

(۲۶۰)- طلاق/ ۴.

(۲۶۱)- یوسف/ ۸۲.

(۲۶۲)- طلاق/ ۱- ۷. ترجمه این آیات در ص ۳۰۳ ذکر شد.

(۲۶۳)- مائده/ ۹۰- ۹۳.

(۲۶۴)- بقره/ ۸۳- ۸۴.

(۲۶۵)- اسراء/ ۸۳.

(۲۶۶)- اعراف/ ۷۴.

(۲۶۷)- یوسف/ ۸۲.

(۲۶۸)- بقره/ ۱۸۹.

(۲۶۹)- محمّد/ ۲۱.

(۲۷۰)- رعد/ ۳۱.

(۲۷۱)- زمر/ ۷۳.

(۲۷۲)- بقره/ ۱۷۷.

(۲۷۳)- بقره/ ۱۶۵.

(۲۷۴)- علق/ ۱۷.

(۲۷۵)- بقره/ ۱۷۹.

(۲۷۶)- منافقون/ ۴.

(۲۷۷)- فتح/ ۲۱.

(۲۷۸)- نجم/ ۲۳.

(۲۷۹)- یونس/ ۲۳.

(۲۸۰)- فاطر/ ۴۳.

(۲۸۱)- بقره/ ۱۷۸- ۱۷۹.

(۲۸۲)- یونس/ ۲۳.

(۲۸۳)- فاطر/ ۴۳.

(۲۸۴)- فتح/ ۲۰- ۲۱.

(۲۸۵)- نجم/ ۲۳.

(۲۸۶)- بقره/ ۲۸۶.

(۲۸۷)- طلاق/ ۷.

(۲۸۸)- بقره/ ۲۱۶.

(۲۸۹)- نساء/ ۱۹.

(۲۹۰)- بقره/ ۲۵۱.

(۲۹۱)- مؤمنون/ ۵۲.

(۲۹۲)- حجرات/ ۱۰.

(۲۹۳)- یوسف/ ۵۳.

(۲۹۴)- نمل/ ۱۴.

(۲۹۵)- حجر/ ۹۵.

(۲۹۶)- اسراء/ ۱۶.

(۲۹۷)- طور/ ۲۱.

(۲۹۸)- نجم/ ۳۹- ۴۰.

(۲۹۹)- انعام/ ۱۶۴.

(۳۰۰)- تکویر/ ۱۸.

(۳۰۱)- شمس/ ۱- ۳.

(۳۰۲)- مزمّل/ ۲۰.

(۳۰۳)- اسراء/ ۸۲.

(۳۰۴)- بقره/ ۱۸۵.

(۳۰۵)- نساء/ ۲۴.

(۳۰۶)- بقره/ ۲۸۲.

(۳۰۷)- بقره/ ۱۸۵- ۱۸۷.

(۳۰۸)- بقره/ ۶۱.

(۳۰۹)- طه/ ۸۳- ۸۷.

(۳۱۰)- طه/ ۱۰۵- ۱۱۱.

(۳۱۱)- ص/ ۱۲- ۲۵.

(۳۱۲)- رحمن/ ۱- ۲۱.

(۳۱۳)- آل عمران/ ۴۴.

(۳۱۴)- هود/ ۴۹.

(۳۱۵)- یوسف/ ۱۰۲.

(۳۱۶)- عنکبوت/ ۴۸.

(۳۱۷)- روم/ ۱- ۴.

(۳۱۸)- انفال/ ۷.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۶۹

---

(۳۱۹)- قمر/ ۴۵.

(۳۲۰)- بقره/ ۹۶.

(۳۲۱)- اسراء/ ۸۸.

(۳۲۲)- بقره/ ۲۴.

(۳۲۳)- انعام/ ۹۵- ۱۰۰.

(۳۲۴)- مؤمنون/ ۱۲- ۱۷.

(۳۲۵)- مائده/ ۹۰- ۹۲.

(۳۲۶)- نمل/ ۵۹- ۶۴.

(۳۲۷)- انبیاء/ ۲۹- ۳۵.

(۳۲۸)- طه/ ۴۹- ۵۵.

(۳۲۹)- بقره/ ۱۹۰- ۱۹۳.

(۳۳۰)- حج/ ۳۹- ۴۱.

(۳۳۱)- نحل/ ۱۷- ۱۸.

(۳۳۲)- لقمان/ ۳۵.

(۳۳۳)- سوره اخلاص.

(۳۳۴)- رعد/ ۱۶.

(۳۳۵)- احقاف/ ۳۳- ۳۴.

(۳۳۶)- رعد/ ۱۵.

(۳۳۷)- واقعه/ ۵۷- ۷۴. این آیات همراه با ترجمه آن در صفحه ۲۸۷ متن مذکور است.

(۳۳۸)- بقره/ ۲۶.

(۳۳۹)- حج/ ۷۳- ۷۴.

(۳۴۰)- کهف/ ۳۲- ۴۴.

(۳۴۱)- قلم/ ۱۷- ۳۲. این آیات همراه با ترجمه آن در ص ۱۶۳ متن مذکور است.

(۳۴۲)- رجوع شود به ص ۱۴۲ متن.

(۳۴۳)- نحل/ ۷۵- ۷۶.

(۳۴۴)- نحل/ ۷۵.

(۳۴۵)- نحل/ ۷۳.

(۳۴۶)- زمر/ ۲۹.

(۳۴۷)- بقره/ ۲۵۹.

(۳۴۸)- نحل/ ۱۲۵.

(۳۴۹)- عنکبوت/ ۲۶.

(۳۵۰)- انبیاء/ ۳۰.

(۳۵۱)- مؤمنون/ ۱۲- ۱۴.

(۳۵۲)- آل عمران/ ۵۹.

(۳۵۳)- نمل/ ۲۰- ۲۶.

(۳۵۴)- انبیاء/ ۲۲.

(۳۵۵)- مؤمنون/ ۹۱.

(۳۵۶)- اسراء/ ۴۲.

(۳۵۷)- نساء/ ۸۲.

(۳۵۸)- انعام/ ۱۴۳- ۱۴۴.

(۳۵۹)- الاتقان فی علوم قرآن.

(۳۶۰)- انعام/ ۱۴۸.

(۳۶۱)- حج/ ۵- ۷.

(۳۶۲)- اعراف/ ۲۹.

(۳۶۳)- یس/ ۷۸- ۸۱.

(۳۶۴)- ق/ ۶- ۱۱.

(۳۶۵)- انعام/ ۸- ۹.

(۳۶۶)- آل عمران/ ۱۸۳.

(۳۶۷)- انعام/ ۹۱.

(۳۶۸)- انعام/ ۱۰۱- ۱۰۳.

(۳۶۹)- بقره/ ۱۶۳- ۱۶۴.

(۳۷۰)- بقره/ ۲۵۸.

(۳۷۱)- منافقون/ ۸.

(۳۷۲)- ابراهیم/ ۱۰- ۱۱.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۱

بخش سوم علوم قرآن

اشاره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۳

علم توحید و نبوّت

خداوند متعال- که راستگوترین گوینده‌گان است- می‌فرماید:

وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ «کافران می گویند: تو فرستاده خدا نیستی، بگو کافی است گواه بین من و شما خدا و کسی که نزد او علم کتاب است» ۱.

پس خداوند سبحان گواهی کسی را که دارای علم کتاب- که آن نزول قرآن کریم بر پیامبر امین (ص) است همچون گواهی خود قرار داده است، بنابر این چه چیز برتر از علم کتاب و چه مقامی بالاتر از دانش قرآن کریم است؟! آری، چون علم کتاب برگرفته از ذات خدای داناست، بنابر این جایگاه و موقعیتی بس بزرگ و گرانمایه دارد همچنان که تمام دانش بشری را فرا گرفته است.

دانشمندانی که شهادتشان در ردیف شهادت خدا و ملائکه قرار داده شده است آگاهان به کتاب و دریافت کننده‌گان مبانی و اهداف آن و نیز عمل کننده‌گان به فرامین قرآن هستند ۲ زیرا خداوند در جای دیگر می‌فرماید:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ «خداوند گواهی می‌دهد که خدایی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز به یکتایی او گواهی دهند که او بر پا دارنده عدل و درستی است، نیست خدایی جز او و او غالب و حکیم است» ۳

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۴

پس مقصود از «اولو العلم» که شهادتشان چون شهادت خداست آگاهان به کتاب می‌باشد و آنان دانشمندانی هستند که به گفته خدا فقط آنان از خدا می‌ترسند:

إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ «همانا فقط دانشمندان از خدا می‌ترسند» ۴ این جایگاه و مرتبت دانش قرآن است که خداوند با تعبیرات عالی به آن تصریح می کند.

جای این پرسش است، این چه دانشی است که هر کس آن را بداند به این مقام و مرتبت والا می‌رسد؟

ما به این سؤال دو پاسخ می‌دهیم، یکی مختصر و اجمالی و دیگری مفصّل و مشروح.

امّا پاسخ اجمالی این است که مقصود از علم کتاب، علم نبوّت است، یعنی علم رسالتهای الهی زیرا قرآن کریم در بردارنده اساس و شالوده رسالت الهی یعنی توحید است، آن جا که می‌فرماید:

شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ «خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد، همان است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش کردیم که دین خدا را بر پا دارید و در آن به اختلاف و تفرقه نپردازید (و بدانید که) مشرکان را به خدای یگانه فرا می‌خوانید، بسیار در نظرشان بزرگ و سخت می‌آید، خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که به درگاهش رجوع و انابه کند هدایت فرماید» ۵ قرآن کریم همه رسالتهای پیشین را خاطر نشان ساخته است، برخی را به صراحت و برخی را به اشاره.

مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ «احوال برخی رسولان را بر تو حکایت کردیم و برخی را حکایت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۵

نکردیم» ۶ پس سرگذشت هر کدام از پیامبران که جداگانه و به صراحت بیان نشده باشد، در ضمن سرگذشت برخی دیگر بیان شده است، بنابر این رسالت خدا یک چیز است و حقیقت یکی است و دعوت به آن هم یکی.

«حسن بصری» از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود:

«من اخذ ثلث القرآن و عمل به فقد اخذ ثلث النبوّة و من أخذ نصف القرآن و عمل به فقد اخذ نصف النّبوّة و من اخذ القرآن کلّه فقد اخذ النّبوّة کلّها»

«هر که یک سوّم قرآن را بیاموزد و بدان عمل کند، یک سوّم نبوّت را فرا گرفته است، و هر کس نصف قرآن را فرا گیرد و به کار بندد نیمی از نبوّت را دریافته است، و هر که تمام قرآن را برگیرد و عمل کند، تمامی نبوّت را بر گرفته است.

و از «عبد اللّه بن عمر» روایت شده است که: «هر که قرآن را حفظ کند تمام نبوّت را دریافته است» «عبد اللّه بن مسعود» گوید: رسول خدا (ص) فرمود: همانا قرآن سفره گسترده الهی است، پس هر چه می‌توانید از آن بهره گیرید، قرآن ریسمان خدا و نور آشکار و شفای سودمند است، هر که بدو چنگ زند، پناهش دهد و آن کس که از او پیروی کند نجاتش بخشد، کجی و گمراهی در آن راه ندارد تا نیاز به اصلاح و راهنمایی داشته باشد، شگفتیهایش پایان ناپذیر است و در اثر گذشت زمان کهنه نمی‌شود، پس آن را تلاوت کنید که خداوند در برابر تلاوت یک حرف آن، ده حسنه به شما پاداش می‌دهد» این احادیث با قاطعیت و روشنی بر آن دلالت دارد که قرآن در بردارنده تمام علم نبوّت و رسالت است و هیچ مسأله کوچک و بزرگی از آن را فرو گذار نکرده است. چنانچه خود می‌فرماید:

ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ «ما در کتاب، علم هیچ چیز را فروگذار نکردیم» ۷ یعنی آنچه مربوط به احکام و قوانین و خیر دنیا و آخرت است در آن وجود

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۶

دارد، زیرا آن از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده و در آن هیچ گونه باطلی وجود ندارد.

این پاسخ بر اساس نظر کسانی است که قرآن را بر طبق سلف صالح خود قرائت و آن را از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند و این یک بیان اجمالی و مختصر درباره علم قرآن است مبنی بر این که آن رسانندن رسالت پروردگار به مردم از ناحیه رسول خدا (ص) می باشد، و پیام جاودانه و همیشگی تا روز قیامت است که همه نسلها را با رسالت فراگیر مورد خطاب قرار می‌دهد.

امّا باید برخی از چیزهایی را که علم قرآن مشتمل بر آن است به تفصیل ذکر کنیم و این پاسخ دوّم است، زیرا پاسخ کلّی و اجمالی

ما را از تفصیل بعضی موارد بی‌نیاز نمی‌کند.

قرآن طبق اعتقاد و اتّفاق گذشتگان، در بر دارنده تمام علم نبوّت است و هر که بدان آگاهی یابد علم نبوّت را نیز فرا گرفته است. نخستین علم نبوّت، علم غیب و نهان است که در قرآن نیز از آن سخن به میان آمده و غیب، اساس و شالوده ایمان است، همچنان که در آن، علم شهود که دلالت بر علم غیب دارد به چشم می‌خورد و همچنین در آن، بیان توحید و براهین و دلیلهایی که برگرفته از هستی و اعتدال آن و آثار و مخلوقات پروردگار است وجود دارد.

راهنمای انسان به آفریدگار جهان، فطرت سلیم اوست، مگر اینکه خواسته‌های دل و پندارهای باطل و ابرهای تیره، عقل و درک آدمی را بپوشاند و او را از راه فطرت منحرف سازد، پس قرآن او را از این گمراهیها به جانب نور و عقل هدایت می‌کند.

فلاسفه می‌خواهند مجهولات خود را درباره آفریدگار جهان از بین ببرند و در این راه گروهی به گمراهی شدید دچار می‌شوند و برخی تا حدودی خود را به هدف نزدیک می‌کنند، امّا به هر حال در سخنان آنان چیزی که انسان را به حق و راه استوار رهنمون سازد وجود ندارد، این ناتوانی درک حقایق به علّت چیره شدن نظریه‌ها و پندارهای پیش ساخته بر فطرت آنان است که عقلشان را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۷

گمراه کرده است، یعنی نظریه علّت و معلول که خواسته‌اند آن را بر آفریدگار جهان منطبق سازند آن طور که این نظر در مورد ممکنات و پدیده‌ها وجود دارد که برخی علّت برای برخی دیگر هستند، اینها پنداشته‌اند که پدیده‌ها نیز معلول آفریدگارند و آفریدگار علّت آنها و از اینرو دچار تسلسل در اسباب و مسبّبات شده و به گمراهی شدید کشانده شده‌اند. در صورتی که ادیان آسمانی نظرها را به این نکته متوجّه می‌سازند که خداوند متعال- بدون سابقه و علّت پیشین- آفریدگار آسمانها و زمین است و او فاعل مختار و توانا بر همه چیز است، و هیچ چیز از علم گسترده و بی‌نهایت او پوشیده نیست و هیچ چیز از تحت قدرت او خارج نیست و هر چه بخواهد انجام می‌دهد و اختیار می‌کند.

قرآن کریم این حقیقت معقول را اثبات کرده و اندیشه‌ها را از سرگردانی و گمراهی نجات بخشیده و به سوی حقیقت پایدار راهنمایی کرده و بر آن دلایلی از هستی و گوناگونی آن اقامه فرموده است تا معلوم شود که رابطه بین خداوند و پدیده‌ها رابطه علّت و معلول نیست، زیرا به حکم عقل باید بین آن دو سنخیّت وجود داشته باشد و انفکاک آن دو از یکدیگر محال باشد، امّا قرآن بیان می‌کند که مخلوقات متنوّع و مختلفند، مثلا می‌فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسِيراً وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِباساً وَ النَّوْمَ سُباتاً وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِيَّ كَثِيراً وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً «آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را بر سر عالمیان گستراند و اگر می‌خواست آن را ساکن می‌کرد، آنگاه آفتاب را بر آن دلیل و راهنما قرار دادیم پس گرفتیم آن سایه را به سوی خود گرفتنی آسان (که هر چه آفتاب بالا آید سایه برود) او خدایی است که تاریکی شب را برای شما پوشش و خواب را مایه آرامش شما و روز را برای کار و بدست آوردن روزی مقرّر داشت، و اوست خدایی که بادها را برای بشارت پیشاپیش رحمت خود فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم تا به آن زمین خشک و مرده را زنده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۷۸

سازیم و بسیاری از چهارپایان و آدمیان که مخلوقات ما هستند، سیراب کنیم، و ما تغییرات و جابجایی باران را در بین مردم برای پند و تذکّر آنان آوردیم، امّا بیشتر مردم جز راه کفران و ناسپاسی پیش نگرفتند» ۸ و در آیات بعدی می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُما بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَدِيراً «او کسی است که دو دریا را به هم آمیخت که این آب گوارا و شیرین و آن دیگر شور و تلخ بود و

بین این دو، واسطه و برزخی قرار داد که همیشه از هم جدا باشند (و مخلوط نشوند) و اوست آنکه از آب، بشر را آفرید و بین آنان خویشی و پیوندی قرار داد و خدای تو بر هر چیز قادر است» ۹ این آیات تنوّع و گوناگونی مخلوقات را بیان می‌دارد و بدون تردید این تنوّع دلیل بر آن است که پیدایش موجودات از آفریدگار غیر از به وجود آمدن معلول از علّت است، زیرا باید معلول با علّت سنخیّت داشته باشد و از آن جدا نشود امّا پدیده‌های جهان با یکدیگر متفاوتند، برخی انسانند و دارای فکر و شعور، پاره‌ای حیوانند با آواز و صدا، و بعضی پرندگانی هستند که پرواز می‌کنند، و برخی خورشید و ماه که در مدار معیّن حرکت می‌کنند.

بنابر این، تنوّع و اختلاف که در قرآن بیان شده است، نظریه فلاسفه را در مورد علّت و معلول و سبب و مسبّب، باطل می‌کند. آنان با تنگ نظری نتوانسته‌اند خارج از نظریه‌های خود را بنگرند و اگر به هستی و حالتهای آن می‌نگریستند با فطرت سالم خود درمی‌یافتند که آفریدگار جهان یکی است، نه فرزندی دارد و نه فرزند کسی است و به سخن خدای متعال که می‌فرماید:

بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ «اوست پدید آورنده آسمانها و زمین و چگونه وی را فرزند باشد، در صورتی که او را جفتی نیست» ۱۰ ایمان می‌آوردند.

به آیات زیر که در توصیف ذات اقدس ربوبی است توجّه کنید:

إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ ... وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

«بدرستی که خدا شکافنده دانه گیاه و هسته درخت است (تا سبزه و درخت شود) و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید آرد، این خدای شماست که چنین قدرتی دارد پس کجا و به سوی چه کسی غیر خدا می‌روید، شکافنده صبح است از ظلمت شب و شب را برای آسایش خلق مقرّر داشت و خورشید و ماه را به نظمی معیّن به گردش درآورد که این اندازه‌گیری خدای غالب داناست، و اوست که چراغ ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن کرد، همانا ما آیات خود را برای دانشمندان و اهل فکر به تفصیل بیان کردیم، و اوست کسی که همه شما را از یک تن در آرامگاه (رحم) و ودیعتگاه (صلب) بیافرید، ما آیات خود را برای اهل بصیرت مفصّل بیان کردیم و هم اوست خدایی که از آسمان باران فرو بارید تا هر نبات بدان برویانیم و سبزه‌ها و دانه‌هایی که بر روی هم چیده شده پدید آوریم و از نخل خرما خوشه‌های بهم پیوسته برانگیزیم و باغهای انگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی غیر شبیه به یکدیگر است خلق کنیم، شما در آن باغها هنگامی که میوه آن پدید آید به چشم تعقّل بنگرید که در آن آیات و نشانه‌های خدا برای اهل ایمان هویداست و گروهی از کافران، جنّ را برای خدا شریک قرار دادند در صورتی که آنان آفریده خدا هستند و گروهی دیگر پسران و دخترانی برای خدا پنداشتند، (امّا خدا) از همه آنچه اینها توصیف می‌کنند پاک و برتر است، اوست پدید آورنده آسمانها و زمین و چگونه دارای فرزند است با این که جفت ندارد و همه چیز را آفرید و از همه چیز آگاه است، این وصف پروردگار شماست که جز او هیچ خدایی نیست و آفریننده همه چیز است، پس او را بپرستید که نگهبان همه چیز است، دیده‌ها او را در نمی‌یابند، و او دیده‌ها را در می‌یابد و اوست لطیف و خبیر، آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شماست البته از طرف خدا آمد پس هر که بصیرت یافت خود به سعادت رسید و هر که کور ماند خود در زیان ماند و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم» ۱۱ بنگرید که خداوند در این آیات از راه آفرینش موجودات خود را تعریف

می کند و با این که پدیده‌ها متفاوت و گوناگونند، ولی همه دلالت بر خدای یکتا و فاعل مختار و با اراده دارند، همه موجودات از یک جا نشأت گرفته‌اند و از یک نقطه تغذیه می‌کنند و این تنوّع و گوناگونی دلیل بر آن است که رابطه خدا با مخلوقات، رابطه علّت و معلول است، بلکه او با اراده و اختیار حکیمانه خود هر کار بخواهد می‌کند و هر چه بخواهد می‌آفریند.

خواننده دانا و با شعور در این آیات قدرت ذات پروردگار و اراده او را نسبت به خلق می‌بینند و عقل نیز غیر آن را نمی‌پذیرد، و

عقیده فلاسفه در این زمینه، منتهی به تسلسل نامحدود می‌شود، زیرا هر موجودی از علّت سابق خود بوجود می‌آید و او نیز از علّت قبل از خود، و همین طور تا بی‌نهایت، و این محال است و اگر سلسله علل به یک موجود ختم شود از کجا که او خدا باشد و دیگران مخلوق او؟

شما آیات قرآن را در مورد توحید ذاتی و صفاتی و افعالی بخوانید، در آن دانش بسیاری بر طبق عقل- و نه ضدّ آن- خواهید یافت زیرا قرآن بر اساس فطرت سلیم مشی می‌کند و گرفتار نظریه علّیت- که فلاسفه آن را از علّیت در امور عادّی گرفته‌اند- نشده است، و بدون تردید بین واجب الوجودی که هستی را آفریده و آن را تدبیر و اداره میکند و همه چیز به او بستگی دارد و او آنها را اندازه‌گیری می‌کند، با تأثیر موجودات و پدیده‌ها- که البته آن هم بیرون از تدبیر و تقدیر و قدرت او نیست متفاوت است.

در قرآن علم رسالت الهی و معجزات همراه با آن نیز وجود دارد و بیان می کند که خداوند سبحان تمام موجودات را آفریده و تنها بر انسانها پیامبرانی فرستاده است تا به جای غوطه‌ور شدن در فساد، به راه خیر و صلاح رهنمونشان سازند و به جای دشمنی و خصومت با یکدیگر، با سلامت و دوستی زندگی کنند و به آنچه خداوند پیوستن به آن را امر فرموده است بپیوندند زیرا خداوند انسان را آفرید و او را یا سپاسگزار و یا ناسپاسش قرار داد و برای انسان سپاسگزار اسباب شکر را فراهم کرد و برای انسان ناسپاس پس از بیم و مژده او را مورد سؤال قرار داد، همچنان که فرمود:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۱

وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا «ما تا رسولی نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد» ۱۲ و نیز فرمود:

وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ «و هیچ امّتی نبوده مگر این که میانشان بیم دهنده‌ای وجود داشته است» ۱۳ بنابر این رسالتهای الهی فقط به منظور هدایت مردم به بهترین راه و روش است با این ترتیب هر که کافر شود، معذور نیست و در پیشگاه خدا جوابی ندارد.

قرآن کریم یادآور می‌شود که رسولان از جنس بشر و از میان آنان برخاسته‌اند تا الفت و رابطه بیشتری بین آنها برقرار شود چنان که می‌فرماید:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ «ما هیچ رسولی را در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان خود آنان» ۱۴ و قوم هر پیامبر نخستین تکیه‌گاه و مخاطبان او هستند که برخی از آنان به دعوت او پاسخ مثبت می‌دهند و به یاریش می‌شتابند.

و هنگامی که مشرکان می‌خواستند فرستاده خدا فرشته باشد، خداوند در پاسخ آنان فرمود:

وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ «گفتند: چرا بر پیامبر (ص) فرشته نازل نشد و اگر می‌فرستادیم فرشته را (و ایشان ایمان نمی‌آوردند) دیگر کارشان تمام بود و بدون مهلت همه آنان هلاک می‌شدند و اگر پیامبر را فرشته قرار می‌دادیم، هر آینه او را به صورت مردی در می‌آوردیم و پوشانده و مشتبه می‌نمودیم بر ایشان آنچه را که مستور و پوشیده می‌دارند بر خود» ۱۵ خداوند متعال تصریح می کند که هدف از فرستادن پیامبران این است که مردم حق و عدالت را به پا دارند.

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۲

بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ «همانا ما پیامبران خود را با دلایل و معجزات آشکار فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم عدالت را بر پا دارند و آهن را که در آن سختی کارزار و هم منافع بسیار برای مردم است آفریدیم تا معلوم شود چه کسی خدا و رسولانش را با ایمان قلبی یاری خواهد داد؟ (هر چند) خدا بسیار قوی و مقتدر است» ۱۶ خداوند در این آیه بیان می‌دارد که رسولان با کتاب و راهنما از سوی او آمده‌اند تا مردم به عدالت قیام کنند و هر که با دلیل و برهان حق، قانع نشود و بر اساس هدایت الهی و فطرت و عقل سلیم هدایت نیابد با سلاح مرگبار جلوی

فساد او گرفته خواهد شد.

معنـای دیگری نیز از آیه استفاده می‌شـود و آن این که خداونـد سبحان، پیـامبران را همراه بـا معجزات آشـکار و دلایـل روشن که نشانگر صدق و راستی آنان باشد، فرستاده است که با آن معجزات، با مردم تحدّی کنند تا هر که می‌تواند مثل آنها را بیاورد و اینها اموری خارق العاده و بیرون از قانون علیّت هسـتند و نیز نشانه عظمت و قـدرت خـدایی که می‌خواهد با ارسال رسولان خود بشـر را هدایت کند.

معجزات پیامبران (ع)

اشاره

در قرآن کریم در کنار علم به رسالت خداونـد برای بندگانش علم معجزات نیز وجود دارد، مثل معجزه نوح (ع) یعنی کشتی‌ایی که در پناه آن مؤمنان نجات یافتند و کافران غرق شدند، خداوند در این زمینه می‌فرماید:

وَ أُوحِیَ إِلی نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ وَ اصْـنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا وَ لا تُخاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ وَ یَصْـنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَـخِرُوا مِنْهُ قالَ إِنْ تَسْـخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْـخَرُ مِنْکُمْ کَما تَسْـخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَـذابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَـذابٌ مُقِیمٌ حَتَّی إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِیلٌ وَ قالَ ارْکَبُوا فِیها بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ وَ هِیَ تَجْرِی بِهِمْ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۳

فِی مَوْجٍ کَالْجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فِی مَعْزِلٍ یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرِینَ قالَ سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ وَ قِیلَ یا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَکِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعِی وَ غِیضَ الْماءُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَ قِیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ ۱۷ این یکی از معجزات روشن خداونـد متعال است که نشانه رسالت نوح (ع) می باشد، و نیز حاکی از آن است که خداوند متعال، فاعل مختار و دارای اراده است و در کار او چون و چرا راه ندارد و مقیّد به اسباب و مسبّبات طبیعی نیست.

هود (ع) نیز برای هدایت قوم عاد به سوی آنان آمد، ولی آنان در برابر او ایسـتادگی و دعوتش را ردّ کردند و چنان که قرآن کریم از آنان نقل می کند، گفتند:

قالُوا یا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِکِی آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ وَ ما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراکَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ «قوم هود گفتند که تو بر ما دلیلی روشن برای دعوت رسالت خود نیاوردی و ما هرگز از خـدایان خود بخاطر حرف تو دست بر نمی داریم و ما به تو ایمان نمی آوریم تنها چیزی که درباره تو می گوییم این است که برخی از خدایان ما به تو آسـیب (جنون) رسانده‌اند، هود گفت: من خدا را گواه می گیرم و شـما هم گواهی دهید که من از آنچه شما آن را شـریک خدا می‌دانید بیزارم» ۱۸ معجزه و نشـانه الهی در مورد آنان این بود که خداونـد آنان را به واسـطه بادی تنـد و سـرکش، نابود کرد چنان که می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِیَتِهِمْ قالُوا هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِیحٌ فِیها عَذابٌ أَلِیمٌ تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِأَمْرِ رَبِّها فَأَصْبَحُوا لا یُری إِلَّا مَساکِنُهُمْ کَذلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ «پس چون آن عـذاب را به شـکل ابری دیدنـد که بر رودخانه‌هایشان روی آورد گفتند: این ابری است که بر ما باران می‌بارد، (هود به آنان گفت):

بلکه اثر عـذابی است که در آن تعجیل کردید، این باد سـختی است که در آن شـما را عذابی دردناک است، این بادی است که هر چیزی را به امر خـدا نابود می‌کند. پس شبی را صبح کردند که جز خانه‌های (ویرانه) از آنان اثری باقی نماند، بلی ما این گونه قوم بد کار را مجازات می‌کنیم» ۱۹

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۴

و خداوند در سوره حاقّه می‌فرماید:

وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ «امّا قوم عاد به بادی تند و سرکش به هلاکت رسیدند» ۲۰ قرآن کریم درباره پیامبری صالح در بین قوم ثمود می‌فرماید:

وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَما تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَ يا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَرِيبٌ فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِي دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ذلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ «ما به سوی قوم ثمود برادر طایفگی ایشان صالـح را فرسـتادیم، صالـح گفت: ای قوم من! خـدای یگانه را که جز او خدایی نیست عبادت کنید، او خدایی است که شـما را از زمین (خـاک) بیافریـد و از شـما آبادانی آن را خواست، پس شـما از او آمرزش طلبیـد و توبه کنیـد به سوی او، بـدرستی که خدای من به همه نزدیک است و دعای مردم را اجابت می‌کند، قوم او گفتند: ای صالح! تو پیش از اینکه دعوت نبوّت کنی در میان ما مایه امیـد بودی، حال می‌خواهی ما را از پرسـتش خـدایان پدران ما بازداری؟!، ما به دعوت تو در شکّ و تردیدیم، صالـح گفت: خبر دهیـد مرا اگر من بر دعوی خود حجّت و دلیلی از جانب پروردگار خود دارم و مرا از سوی خود رحمتی (نبوّت) داده است؟ اگر بـاز هم فرمـان او نبرم کیست که مرا از عـذاب خـدا رهایی بخشـد؟ که شـما بر من جز ضـرر و زیان چیزی نخواهید افزود، ای قوم! این شتر از برای شـما نشانه خـداست، او را به حال خود گذاریـد تا در زمین خدا چرا کند و به او بدی نکنید که خدا شما را بزودی گرفتار عـذاب خواهـد کرد، امّا آنان شتر را پی کردنـد، صالـح گفت: بعـد از این کار فقط سه روز در خانه‌های خود زنده باشید که این وعده‌ایی است درست و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۵

بی دروغ، و چون وقت فرمان قهر ما رسـید تنها صالـح و مؤمنان به او را به رحمت ویژه خود از بلای آن روز نجات دادیم. بـدرستی که خدای تو توانای غالب است، و آنگاه ستمگران را شبانگاه صیحه عذاب آسمانی گرفت، که پگاهان در خانه‌هایشان همه افتاده و مرده بودنـد، مثـل آن که هرگز در آن خانه‌هـا نبودنـد، آگـاه باشـید که قوم ثمود به پروردگـار خود کافر شدنـد بدانیـد که ثمود از رحمت ابـدی حقّ دور شدند» ۲۱ آری خداونـد معجزه‌ای را همراه صالح (ع) فرسـتاد تا با آن تحدّی کند و صدق رسالتش آشـکار شود و آن شتری بود که به دسـتور خدا نوشـیدن آب چشـمه بین او و قوم ثمود به طور معیّن تقسیم شده بود، البته تحدّی به این نبود که آنان مثل شتر را بیافریننـد، بلکه به آنان خبر داد که اگر آزاری به شتر رساننـد، دچار عـذاب خـدا خواهنـد شد و آنان شتر را پی کردند، پس صالح از طرف خدا به آنان بیم داد که پس از سه روز شاهد عذاب خواهند بود و چنین هم شد.

اینک به معجزه‌ای که خداونـد آن را به دست حضـرت لوط (ع) عملی ساخت می‌پردازیم، خداوند او را به سوی مردمی فرسـتاد که هیـچ حیوانی چون آنان در فساد غوطه‌ور نشـده بود، آنان فطرت خود را زیر پا گذاشـته بودنـد، لوط (ع) می‌خواست آنان را پاکیزه کنـد و به فطرت راستینی که خداونـد همه را بر اساس آن آفریـده است برگردانـد، ولی چون به دعوت حقّ پاسـخ مثبت ندادند و به

گمراهی خود ادامه دادند، خداوند دستور داد آن حضرت شبانگاه با خاندانش به جز همسرش- که از مشرکان بود- بیرون روند و صبحگاهان بود که عذاب خدا بر آنان نازل شد و دیار آنان را زیر و رو کرد و بر سر آنان سنگهایی از گل سخت بر هم نهاده شده فرو ریخت.

همزمان با لوط (ع)، ابراهیم (ع) نیز می‌زیست، از اینرو فرشتگانی که دیار قوم لوط را زیر و رو کرده بودند به سراغ ابراهیم (ع) آمدند در حالی که معجزه‌ای نیز از آنان آشکار شد، خداوند در این زمینه می‌فرماید:

وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۶

بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ «آنگاه فرستادگان ما، ابراهیم را بشارت دادند و او را سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام داد، پس چیزی نگذشت که ابراهیم گوساله‌ایی بریان برای آنان آورد و چون دید آنان دست به طعام دراز نمی‌کنند از آنها متوحّش و بیمناک شد، گفتند: مترس که ما فرستادگان خدا به قوم لوط می‌باشیم، در آن حال زن ابراهیم (ساره) ایستاده بود و از فرط شوق خندید، پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحاق و سپس یعقوب مژده دادیم، زن گفت: آیا می‌شود از من با آنکه پیرم و شوهرم نیز پیر و فرتوت است فرزندی پدید آید؟ این چیزی بسیار شگفت انگیز است. فرشتگان به او گفتند: آیا از کار خدا تعجّب می‌کنی؟ که رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت ابراهیم است که خدا ستوده و بزرگوار است، چون ابراهیم را وحشت از دل رفت و بشارت فرزند آمد در آن حال با (فرشتگان) ما درباره قوم لوط به بحث و مجادله پرداخت، که همانا ابراهیم بسیار بردبار و بسیار دعا کننده و باز گشت کننده به سوی خدا بود، ای ابراهیم از این مجادلات درگذر که هنگام قهر الهی بر این قوم فرا رسیده و بر آنان عذابی که حتمی است و بازگشت ندارد خواهد رسید.» ۲۲

می بینیم که در نخستین دیدار ابراهیم (ع) با فرشتگان امری خارق العاده- یعنی باردار شدن پیرزنی فرتوت- صورت می گیرد.

خداوند معجزات فراوانی به دست ابراهیم خلیل (ع) جاری کرد، از جمله موضوع پرندگان که می‌فرماید:

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «و چون ابراهیم گفت: خدایا به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: باور نداری؟ عرض کرد: چرا ولی می‌خواهم با

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۷

مشاهده آن دلم آرام گیرد، فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنانرا با هم مخلوط کن آنگاه هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار، سپس آنها را بخوان که با شتاب به سوی تو آیند و بدان که خدا غالب و حکیم است» ۲۳ یکی از بارزترین معجزات ابراهیم (ع) آن بود که آتش او را نسوزاند، قرآن کریم می‌فرماید:

وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ ... وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ ۲۴ می بینیم که معجزات الهی برتر از قانون علیّت و اسباب و مسبّبات طبیعی است، زیرا قدرت و اراده خدا برتر از همه چیز است.

داستان شعیب (ص) که مردم را به مکارم اخلاق و روابط اقتصادی عادلانه فرا می‌خواند- نیز از همین قرار است، خداوند از وی چنین حکایت می کند:

قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ ... وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ ۲۵ معجزه الهی در مورد قوم

شعیب صیحه آسمانی بود.

باید توجّه داشت که معجزات پیامبرانی که در بلاد عرب می‌زیسته‌اند، حسّی و مناسب با اوضاع فرهنگی عرب و دشت و بیابان بود، مثلا معجزه هود (ع) بادی تند و سرکش بود که قومش آن را ابری باران‌زا می‌پنداشتند و معجزه صالح شتری غریب بین اهل «نوق» در صحرا بود و معجزه لوط (ع) زیروشدن زمین و باریدن سنگ از آسمان و معجزه شعیب (ع) صیحه‌ای بود که قومش بدان هلاک شدند.

معجزات موسی (ع)

ما در گذشته برخی از داستانهای موسی (ع) را یادآور شدیم و هدف ما از ذکر آنها این بود که بدانیم اگر کسی در داستانهای آن حضرت در قرآن و هدفهای آن- نه ظاهر الفاظ- دقّت و تأمّل کند، خواهد فهمید که در آن تکرار وجود ندارد، امّا در حال حاضر قصد ما بیان معجزات موسی (ع)، است که آنها طبق نقل قرآن به ۹ معجزه می‌رسد.

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ فَسْئَلْ بَنِي إِسْرائِيلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يا مُوسى مَسْحُوراً

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۸

«ما به موسی ۹ معجزه آشکار ارزانی داشتیم این حکایت را از بنی اسرائیل بپرس که موسی بر آنان آمد، پس فرعون گفت: ای موسی من تو را سحر شده می‌پندارم» ۲۶ اکنون این آیات و معجزاتی که از توان فرعون و قوم گمراهش بیرون بود بر می‌شماریم.

۱- عصا، که خداوند درباره آن می‌فرماید:

فَأَلْقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ «موسی عصای خود را بیفکند، که ناگهان آنچه ساحران تزویر می‌کردند، بلعید» ۲۷ با همان عصا بود که حضرت موسی (ع) با جادوگران «مباهله» می‌کرد، قالُوا يا مُوسى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنالِكَ وَ انْقَلَبُوا صاغِرِينَ وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ «ساحران گفتند: ای موسی نخست تو عصای خود می‌افکنی یا ما بساط سحر خویش بیندازیم؟ موسی گفت: شما اوّل بیفکنید، چون افکندند به جادوگری چشم خلق بستند و مردم سخت هراسان شدند، که آنان سحری عظیم برانگیختند، به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن، (چون عصا انداخت) هر چه ساحران بافته بودند همه را بلعید، پس حقّ، آشکار و کار ساحران باطل شد و از آن جا با خواری و شکست باز گشتند و در برابر خدا به سجده افتادند.» ۲۸

۲- وقتی دستش را از گریبان بیرون می‌آورد، بدون عیب، نورانی و سفید بود، وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ۲۹ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۳۰ ۳- خداوند فرعونیان را دچار خشکسالی و کمبود و مرگ و میر کرد، چنان که می‌فرماید:

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۸۹

«ما فرعونیان را به قحطی و نقص و آفت در کشت و زرع دچار ساختیم، شاید متذکّر شوند» ۳۱ ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: آنچه خداوند در این آیه به آنها اشاره می‌کند:

فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ «ما بر آنان طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون را نشانه‌های آشکار فرستادیم، باز گردنکشی کردند و نابکار شدند» ۳۲ ۹- چون بلای شدید بر آنان نازل شد از موسی خواستند که از خدا بخواهد تا آن بلا از آنان برطرف شود، همان طور که فرمود:

وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ

فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ «چون دچار عذاب شدند به موسی گفتند: از خدا به عهدی که تو را است بخواه که عذاب و بلا را از ما دور کند که اگر رفع بلا کردی به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را به همراهی تو می‌فرستیم، چون عذاب را از آنان دور می کردیم هماندم عهد خود را می‌شکستند تا وقتی که رسیدند به اجل حتمی خود (یعنی غرق شدن در آب)» ۳۳.

و چون این معجزات برای فرعونیان سودی نبخشید با این که در زمان حیات و زندگی آنان به وقوع پیوست، و برای هیچ حقیقت جویی جای تردید و شکّ باقی نمی گذارد، پس به دنبال آن ضربه‌ای کمرشکن بر فرعون و یارانش وارد آمد، از اینرو خداوند می‌فرماید:

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِي بارَكْنا فِيها وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ «ما از آنان انتقام کشیدیم و آنان را به دریا غرق کردیم به سبب آن که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند و ما طایفه‌ای را که فرعونیان ذلیل و خوار می‌داشتند وارث شرق و غرب زمین با برکت گردانیدیم و احسان خدا بر بنی اسرائیل به پاداش صبرشان به حدّ کمال رسید و فرعون و قومش را با

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۰

آن صنایع و عمارتها و کاخهای با عظمت نابود ساختیم» ۳۴ این معجزات موسی (ع) بود که بدانها اشاره کردیم و اینها دلیل بر آن است که اوّلا: خداوند متعال هر چه بخواهد می کند و موجودات را به اراده و قدرت خود آفریده است، و نسبت او به موجودات مانند نسبت علّت به معلول نیست و ثانیا: دلیل بر رسالت موسی (ع) از جانب خدا به سوی بنی اسرائیل و فرعون و فرعونیان است.

معجزات سلیمان (ع)

اشاره

سلیمان (ع) هم فرمانروا بود و هم پیامبر، امّا نه فرمانروای خود کامه و طاغوتی، بلکه فرمانروای الهی بود که خداوند علاوه بر دانش فرمانروایی عادلانه، دانش دیگری، یعنی درک زبان حیوانات و پرندگان و مورچه‌گان را نیز به او آموخته بود و پرندگان و جنّ را مسخّر وی ساخته بود، اینک آیاتی از سوره نمل را که درباره معجزات سلیمان (ع) است می‌خوانیم:

وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ ... وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ «و سلیمان وارث ملک داوود شد و گفت: ای مردم به ما زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند، این همان فضل و بخشش آشکار است، و سپاهیان سلیمان از جن و انس و مرغان، هر کدام به جای معیّن خود در پیشگاه سلیمان حاضر شدند، تا هنگامی که به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: ای موران همه به خانه‌های خود روید، مبادا سلیمان و لشکریانش ندانسته شما را پایمال کنند، سلیمان از گفتار مور بخندید و گفت:

پروردگارا مرا توفیق شکر نعمتت را که به من و پدرم عطا کردی، عنایت فرما و مرا به کار شایسته‌ای که خود، پسندی، موفّق بدار و به لطف و مرحمت مرا در زمره بندگان شایسته‌ات داخل کن، آنگاه جویای حال مرغان شد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، بلکه او غیبت کرده است، همانا او را عذابی سخت کنم یا او را بکشم، مگر آن که برای من دلیل روشن (و عذری موجّه برای غیبتش) بیاورد، پس از درنگ مختصری هدهد حاضر شد و گفت: من به چیزی که تو از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۱

آن خبر نداری، با خبر شدم و از شهر «سبا» گزارش راستی آورده‌ام، همانا در آن جا زنی یافتم که بر مردم آن پادشاهی می کند و

همه نوع امکانات و تختی بزرگ در اختیار اوست، آن زن را با تمام رعیتش دیدم که خورشید را می پرستیدند نه خدای را. و شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده و از راه خدایشان باز داشته است تا هرگز هدایت نیابند، و خدایی را که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است آشکار می کند و بر نهان و آشکار خلق آگاه است، نمی‌پرستند، در صورتی که خدای یکتا که جز او خدایی نسیت پروردگار عرش بزرگ است، سلیمان به هدهد گفت: باید ببینم آیا تو راست می گویی یا از دروغگویانی، با نامه من به سوی آنان برو و نامه را برایشان بیفکن سپس از ایشان روی گردان و بنگر چه پاسخ می‌دهند، (پس از آن که هدهد، نامه سلیمان را به بلقیس رساند) بلقیس گفت: ای اشراف قوم! نامه بزرگی به من رسیده است، آن نامه از جانب سلیمان، و چنین نوشته است:

«به نام خدای بخشنده مهربان، بر من برتری مجویید و تسلیم من شوید.»

آنگاه گفت: ای بزرگان رأی شما درباره این امر چیست؟ که من تاکنون بدون حضور شما به هیچ کاری تصمیم نگرفته‌ام آنان گفتند: ما دارای نیروی کامل و مردان جنگجوی مقتدری هستیم ولی فرمان تو راست، ببین چه دستور فرمایی، بلقیس گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آرند آن را ویران سازند و عزیزان آن را خوار و ذلیل سازند و این سیره و روش ایشان است، من هدیه‌ای به سوی آنان می‌فرستم تا بنگرم فرستاده گانم از جانب سلیمان چگونه بازمی‌آیند، چون فرستاده بلقیس به جانب سلیمان آمد، سلیمان گفت: شما می‌خواهید مرا به مال دنیا مدد کنید؟!، آنچه خدا به من ارزانی داشته، بسیار بهتر از این هدیه شماست، آری شما به هدیه خود شادمان می گردید، ای فرستاده، به سوی آنان برگرد که من با لشکری بی شمار که یارای مقابله با آن ندارند، بر آنها می‌فرستم و ایشان را با خواری و ذلّت از آن‌جا بیرون می کنم، آنگاه سلیمان رو به حضّار کرد و گفت: کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم من شود خواهید آورد؟ عفریتی از جنّ گفت: من چنان بر آوردن تخت او قادر و امینم که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۲

پیش از آن که تو از جای خود برخیزی آن را به حضور آورم، و آن کس که دانشی از کتاب الهی داشت گفت: من پیش از آن که چشم به هم زنی، تخت او را به این جا می‌آورم، (و همانـدم حاضر نمود) چون سلیمان آن را نزد خود مشاهده کرد، گفت: این توانایی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را سپاس می گزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر که شکر نعمت حق کند به نفع خودش هست، همانا خدا بی نیاز و کریم است، سلیمان گفت: تخت بلقیس را تغییر شکل دهید تا ببینیم وی آن را خواهد شناخت یا نه؟ چون بلقیس آمد، از او پرسیدند: عرش تو چنین است؟ گفت: گویا همین است و ما پیش از این، به این امر آگاه و تسلیم امر خدا بودیم و بلقیس را پرستش غیر خدا از خداپرستی باز داشته بود و از کافران به حساب می‌آمد، آنگاه به او گفتند: وارد قصر شو، چون آن را دید گمان کرد که دریاچه است و جامه خود را از هر دو طرف ساق خود برداشت تا پای در آب نهد، سلیمان گفت: (جامه خود را فرو گذار) که این عرصه‌ای است ساده و هموار و از بلور ساخته شده است، بلقیس گفت: بارالها من تاکنون به خود ستم روا داشتم و اینک با سلیمان تسلیم فرمان پرودگار عالم هستم» ۳۵ تمام آنچه در این آیات مذکور است امور غیر عادی می‌باشد و ما به این امور اشاره می کنیم:

۱- امری که برای غیر حضرت سلیمان (ع) سابقه نداشته است، و آن این که خداوند زبان پرندگان و حیوانات را به او آموخت و این دلیل بر آن است که انواع موجودات زنده دیگر نیز مانند انسان «امّتهایی» هستند که گوش و زبان اختصاصی دارند که گر چه ما آن را نمی فهمیم، ولی حضرت سلیمان (ع) با برخی از آنها آشنا بود، چنان که خدا می‌فرماید:

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ «هر جنبنده‌ای در روی زمین و هر پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می کند، همگی طایفه‌ای مانند شما از نوع بشر هستند ما بیان هیچ چیز را در کتاب آفرینش فرو گذار نکردیم» ۳۶

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۳

۲- مسخّر شدن پرندگان برای او، مثلا هدهد که با قدرت الهی هدایت را از گمراهی تشخیص می‌داد، در اختیار او بود.

۳- آوردن تخت شاهی بلقیس در فاصله یک چشم برهم زدن و این قدرت و دانشی است که خداوند متعال به برخی از بندگان مخلصش چون سلیمان عطا می کند.

باید دانست آنچه از صریح آیه برمی‌آید آن است که خود تخت نزد سلیمان حاضر شد نه تختی دیگر به صورت و شکل آن- چنان که برخی از مادّی گرایان می‌پندارند- و بر فرض که چنین باشد باز آوردن صورت چیزی در یک چشم بهم زدن خود معجزه است.

در داستان سلیمان پیغمبر (ع) امور خارق العاده‌ای دیگری- غیر آنچه در سوره نمل آمده است- وجود دارد، چنان که در سوره سبا می‌فرماید:

وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِیرِ یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ وَ جِفانٍ کَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِیاتٍ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ «باد را مسخّر سلیمان کردیم تا (بساطش) را صبح یکماه و عصر یکماه راه برد و معدن مس گداخته را برای وی روان ساختیم و برخی از جنّ با اذن پروردگار برای او خدمت می‌کردند و هر که از آنان سر از فرمان ما بپیچید عذاب آتش سوزان می‌چشانیمش، آن طایفه از جنّ، هر چه می‌خواست از معابد عالی و پیکرها و جامهایی مانند آبگیرها (حوضها) و دیگهای در زمین جا گرفته، همه را می‌ساختند، اینک ای آل داوود شما شکر و سپاس خدا به جای آرید، و از بندگان من اندکی شکر گزارند، و چون مرگ را بر سلیمان مأمور ساختیم بر مرگ او بجز حیوان چوبخواری (موریانه) که عصای او را خورد کسی دیگری اطّلاع نیافت، پس چون سلیمان به رو به زمین افتاد پریان دانستند اگر از علم غیب آگاهی داشتند تا دیر زمانی در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند» ۳۷

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۴

درسی از معجزات سلیمان (ع)

درباره معجزات سلیمان (ع) سخن به درازا کشید و این بخاطر آن بود که در زمان آن حضرت فلسفه «ایونی» بر آسیای صغیر حکمفرما بود و همین سبب پیدایش فلسفه «یونان» شده بود و چون فلسفه «ایونی» بر آن بود که جهان بر اساس قانون علیّت است و معلول همیشه از علّت بوجود می‌آید و از آن جدا نمی شود، لذا تمام معجزات سلیمان (ع) بر اساس خرق عادت و نقص علّت و معلول بود، تا ثابت کند که تمام هستی مبتنی بر اراده و اختیار پروردگار است و جز آنچه او می‌خواهد انجام نمی دهد و چیزی بدون اراده ثابت و همیشگی او پدید نمی آید، بنابراین سلیمان (ع) بر این امر همّت گماشت و خداوند امور خارق العاده‌ای را، چون تسخیر باد و جنّ و آشنایی با زبان پرندگان و مورچه‌ها و آوردن تخت بلقیس در یک چشم بهم زدن، به دست او جاری کرد و تمام اینها برای ابطال این نظریه بود که پیدایش مخلوقات از سوی پروردگار، مانند به وجود آمدن معلول از علّت است.

معجزات عیسی (ع)

حیات و بعثت عیسی (ع) در دوره «ایونی» بود، و در بین بنی اسرائیل به عکس آنچه برخی پنداشته‌اند، علم پزشکی رواج نداشت، بلکه چنان که مورّخان فلسفه از جمله «رنان» فیلسوف مسیحی گفته‌اند: بنی اسرائیل نادانترین مردم نسبت به علوم پزشکی بودند.

تحقیقا معجزات عیسی (ع) برای ردّ نظریه «ایونیها» بود که معتقد بودند پدیده‌های خلقت همان گونه که معلول از علّت خویش

سرچشمه می گیرد، از خالق خویش نشأت گرفته‌اند.

ولادت آن حضرت، ردّ آشکاری بر نظریه آنان بود، زیرا به طور طبیعی در زندگی حیوانات و از جمله انسان، فرزند از طریق پدر و مادر به دنیا می‌آمد، که با تلقیح بذر [نطفه] پدر- و به تعبیر بعضی جرثومه [اسپرماتوزوئید] و به تعبیر قرآن منی- در رحم مادر، فرزند به وجود می‌آید، عیسی (ع) بدون پدر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۵

به دنیا آمد تا این عقیده را باطل کند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ ... فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ «یاد کن ای محمّد (ص) در قرآن احوال مریم را، آن روزی که از اهل خود کنار گرفته، به جایی در شرق (بیت المقدس) روی آورد و آنگاه که از آنان به گوشه‌ای پنهان شد ما روح خود را به سوی او فرستادیم که به صورت بشر کاملی ظاهر شد، مریم گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزکار باشی (روح الامین) در پاسخ گفت: من فرستاده خدای توام، آمده‌ام تا به امر او تو را فرزندی پاک و ستوده بخشم، مریم گفت: چگونه مرا پسری بود با این که دست بشری به من نرسیده است و من کاری ناشایسته انجام نداده‌ام، روح الامین گفت: آری چنین است، خدای تو گفت: این چنین کار بر من آسان است و ما این پسر را آیت و رحمت خود برای مردم می گردانیم و قضای الهی بر این کار رفته است، پس مریم در همانـدم بار گرفت و به جای دور خلوت گزید و ساعتی بعد که او را درد زاییدن فرا رسید زیر تنه درخت خرمایی رفت و گفت: ای کاش من پیش از این مرده و فراموش شده بودم، که ناگهان (عیسی فرزندش) از زیر درخت او را ندا کرد که غمگین مباش که خدای از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کرد، شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو خرمای تازه فرو ریزد، پس از این خرما تناول کن و از آن چشمه آب بیاشام و چشم خود را روشن ساز و هر کس از جنس بشر را که بینی به او بگو من برای خدا نذر روزه سکوت کرده‌ام و با هیچ کس سخن نخواهم گفت آنگاه قوم مریم به جانب او آمدند در حالی که فرزندش را به دوش می کشید، گفتند: ای مریم عجب کار شگفتی کردی؟! ای خواهر هارون تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بد کار بود، پس مریم (پاسخ ملامتگران) به اشاره حواله فرزند خود کرد آنها گفتند: ما چگونه با طفل گهواره‌ای سخن گوییم؟ کودک گفت: همانا من بنده خاصّ خدایم که مرا کتاب آسمانی و نبوّت عطا کرد و مرا هر کجا باشم مایه برکت قرار داد و تا زنده‌ام به نماز و زکات و نیکویی به مادر سفارش کرد و مرا ستمکار و شقی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۶

قرار نداد و درود حق بر من باد روزی که به دنیا آمدم و روزی که از جهان بروم و روزی که دوباره زنده و بر انگیخته شوم، این است داستان عیسی بن مریم، سخن راستی که مردم درباره آن تردید می کنند، خدا هرگز فرزندی نگرفته است که وی منزّه از آن است، و هر گاه حکم نافذش به چیزی تعلق گیرد گوید موجود باش، بی درنگ آن چیز موجود می‌شود، همانا خدای یکتا پروردگار من و شما است او را بپرستید که راه راست همین است» ۳۸ این امور خارق العاده دلیل آن است که خداوند هستی را با اراده سرمدی خود آفرید و تولّد عیسی (ع) خود نخستین معجزه است، از اینرو «شهرستانی» می گوید:

«ولادت عیسی (ع) معجزه است که معجزه‌ها یا امور خارق العاده دیگر- نظیر صحبت کردن او در زیر درخت خرما با مادرش و نیز سخن گفتن حکیمانه او در گهواره- مؤیّد آن است، و همه اینها نظریّه علّت و معلول را ردّ می کند و دلالت دارد که ایجاد و شکل بندی و تربیت و همه اینها به اراده خدای دانا و حکیم است که همه چیز از جمله اسباب و مسبّبات را او آفریده و او به راستی بلند مرتبه و بزرگ است».

قرآن کریم درباره آن حضرت پس از رسیدن به رسالت می‌فرماید:

وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ التَّوْراهَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ رَسُولًا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکَمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکَمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکَمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ لِأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وَ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ «و خداوند به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموزد و او را به رسالت به سوی بنی اسرائیل فرستد و به آنان گوید: من از طرف خدا معجزه‌ای آورده‌ام و آن این که از گل مجسمه مرغی ساخته، بر آن بدمم تا به امر خدا مرغی شود و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به اذن پروردگار شفا بخشم و مردگان را نیز به اذن او زنده کنم و به شما از غیب خبر دهم که در خانه‌هایتان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۷

چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید، اینها برای شما حجّت و نشانه است اگر اهل ایمان باشید و کتاب تورات را تصدیق کنم و بعضی از چیزهایی که بر شما حرام بود حلال کنم و نشانه‌ای از جانب پروردگار برای شما آورده‌ام پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید، همانا خدا پروردگار من و شماست او را بپرستید که همین راه راست است» ۳۹ این دعوت عیسی (ع) است که همراه با معجزات و نشانه‌های آشکار می باشد و درک آن نیاز به فکر و تأمّل ندارد، او کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را- که پزشکان نمی توانستند معالجه‌اش کنند- شفا بخشید و بالاتر از آن مرده‌ها را به اذن خدا عملا- نه فقط امکان آن، چنان که برخی پنداشته‌اند- زنده می‌کرد، و از خانه‌های آنان و خوراک و ذخیره‌هاشان خبر می‌داد.

آیا اینها بر اساس قانون علیّت است؟ اگر ما سخن فلاسفه را بپذیریم باید از بدیهیات عقلی دست برداریم.

خداوند معجزات دیگری در آخر سوره مائده نقل کرده است و می‌فرماید:

«روزی که خداوند رسولان را گرد آورد، به آنان می‌گوید: چگونه امّت، دعوت شما را اجابت کرد؟ می گویند: ما نمی دانیم، گویی که از باطن امور کاملا آگاهی، زمانی که خدا گفت: ای عیسی بن مریم بخاطر آور نعمتی را که به تو و مادرت عطا کردیم، آنگاه که تو را به روح قدسی توانا ساختیم که در گهواره با مردم سخن گفتی و آنگاه تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختیم و به امر من از گل، شکل مرغی ساختی و در آن دمیدی تا به اذن من مرغی شد و به اذن من کور مادرزاد و پیس را شفا دادی و به امر من مردگان را از قبر بیرون آوردی و آنگاه که دست ستم بنی اسرائیل را از سر تو کوتاه کردم، وقتی که تو با معجزات روشن برای هدایت آنان آمدی و کافران آنها گفتند:

اینها جز سحر آشکاری نیست، و یاد کن هنگامی را که به حواریّون وحی کردیم که به من و رسول من ایمان آورید، پاسخ دادند: ایمان آوردیم، خدایا شاهد باش که ما تسلیم امر توییم، و زمانی که حواریّون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا خدای تو می‌تواند برای ما مائده‌ای از آسمان بفرستد؟ عیسی گفت: اگر ایمان دارید از خدا بترسید، گفتند: می خواهیم از آن تناول کنیم تا دلهای ما آرام

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۸

گیرد و به راستی عهدهای تو پی بریم و بر آن گواه باشیم، عیسی بن مریم گفت:

پروردگارا! برای ما مائده‌ای از آسمان بفرست، تا این روز برای ما و کسانی که پس از ما می‌آیند روز عید مبارکی شود و نشانه‌ای از جانب تو باشد و به ما روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی، خدا فرمود: من آن مائده را برای شما می‌فرستم، ولی هر که بعد از نزول مائده کافر شود وی را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم» ۴۰ این آیات شریفه علاوه بر معجزات پیشین دو معجزه دیگر را نیز اضافه کرده است:

یکی این که مردگان را صدا می‌زد و آنان از قبر خارج می‌شدند و دیگر آن که خداوند بر آنان مائده آسمانی فرستاد.

و به این ترتیب معجزات بسیاری به دست حضرت عیسی (ع) صورت گرفت و اصلا وجود خود او معجزه بود زیرا همان طور که

گفته شد، بدون پدر به دنیا آمد، همه اینها نشانه آن است که هر چیزی در عالم هستی به اراده و اختیار خداست، و آنچه که در فلسفه «ایونی» و «یونانی» درباره کیفیت پدید آمدن موجودات مطرح است و حتّی در فلسفه «نو افلاطونی» که با مسیحیّت تحریف شده، پیوند خورده و گفته شده که:- عقل اوّل «اب» است و عقل دوّم «ابن» و «روح القدس» از آن دو و یا یکی از آن دو سرچشمه گرفته است- باطل می‌شود.

و پیدایش مسیح (ع) و زندگی و معجزات او، همه دلیل آشکاری است بر آن که تمام هستی، به اراده و اختیار، خدای حکیم و توانا و سمیع و بصیر آفریده شده است.

قصّه اصحاب کهف نیز که ظاهرا پس از مسیحیّت پیدا شد، حاکی از همین مطلب است، ما این داستان را پیش از این از قرآن نقل کردیم». ۴۱

مفسران و مورّخان میگویند: اصحاب کهف مسیحی بودند و به مسیحیّت تحریف نشده ایمان داشتند، آنان برای حفظ دینشان از دست رومانیهایی که مسیحیان راستین را در آن جا به کارهای سخت و طاقت فرسا وا میداشتند، فرار کردند تا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۴۹۹

آن جا که «نرون» خبیث (امپراطور رومانی) بر بدن آنان قیر می‌پاشید و سپس آتششان می‌زد و آنان را وا می‌داشت که در رکاب او باشند و از این مشعلهای انسانی که بر افروخته بود به خود می‌بالید و افتخار می‌کرد.

بنا به نقل قرآن کریم که می‌گوید آنان سیصد و نه سال در خواب بودند، ظهورشان همزمان با پیدایش اندیشه افلاطونی- که مسیحیّت را نسخ کرد- بوده است و قسطنطین [کنستانتین] حرکت خود را در مسیر مکتب مثلث افلاطونی که بر پایه پدید آمدن جهان از علّتی [نه از خداوند متعال] استوار است، آغاز و آن را به عنوان دین برای خود انتخاب کرد.

بنابراین داستان اصحاب کهف و ظهورشان [بیدار شدنشان] پس از سیصد و نه سال دلیل محکم و قاطعی بر ردّ نظریه مسیحیت تحریف شده و مکتب نو افلاطونیان بود که می‌گفتند: پدید آمدن مخلوقات از علّتی است، نه از خالقی با اراده و قدرتمند.

سخن در مورد معجزات و امور خارق العاده به درازا کشید و این برای اثبات دو موضوع بود.

اوّل: این که توحید که اساس عقیده اسلام، بلکه تمام ادیان الهی است بر سه وصف استوار است.

۱- یکتایی خدا در آفرینش و در ذات، پس او از هر گونه شباهت به پدیده‌ها منزّه است و خدای بینا و شنوا، مثل و مانندی ندارد و تنها او قابل پرستش است.

۲- خداوند متعال با اراده و اختیار خود هر چه بخواهد می‌کند و پیدایش موجودات بر اساس اراده و قدرت اوست نه بر اساس پیدایش معلول از علّت.

۳- اثبات رسالت پیامبران برگزیده الهی به امر او.

دوّم: این که برخی از کسانی که دین را در برابر امور تجربی خاضع کرده و می‌پندارند که به قرآن خدمت می‌کنند، بر این عقیده‌اند که: رسالت حضرت محمّد (ص) بر اساس عقل استوار است نه بر امور خارق العاده، و از تعبیرات آنان استفاده می‌شود که اسلام امور خارق العاده را نمی‌شناسد، به حدّی که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۰

برخی از دانشمندان مسیحی از ما می‌پرسیدند که: آیا قرآن با معجزات و امور خارق العاده مخالف است؟ و ما پاسخ می‌دادیم که قرآن دیوان معجزات پیامبران است، و ما در این بخش، گوشه‌ای از آن معجزات را خاطرنشان ساختیم.

جهان دیگر و دوباره زنده شدن

اشاره

در دنیا همیشه بین خوبی و بـدی درگیری وجود دارد و چه بسا بـدی بر خوبی پیروز می‌شود، برخی از مردم نیز خوب و برخی دیگر بدنـد و گـاهی بـدها بر خوبها چیره می‌شونـد، پس عـدل الهی اقتضا می‌کنـد که برای خوبها عاقبت بخیری و پاداش فراوان باشـد، و خداونـد سـبحان خیر و شرّ را از روی حکمت آفریـده تا انسان را بیازمایـد که شکر گزار است یا ناسپاس، چه این که او را بیهوده نیافریـده و رهایش نمی‌کنـد، بلکه در برابر کارهایش مسؤول است، اگر نیکوکار باشـد جزای خیر می‌بیند و اگر بد کار باشد سـزای بد در انتظار اوست.

بـدین سـبب باید غیر از این دنیا، دنیای دیگری به سود نیکانی که به پاداش عمل خود در این دنیا نرسـیده‌اند- نه به سود اشـراری به مردم ستم کرده‌اند و نه به فتنه پرداخته‌اند- وجود داشته باشد.

از اینرو بیان روز قیامت و زندگی در سرای دیگر از اهداف ادیان آسمانی است و در تمامی آنها ایمان به قیامت و حساب و ثواب و عقاب جزء ارکان ایمان قرار دارد.

قرآن کریم نیز ایمان به غیب را از نخستین اجزای ایمان به حساب آورده است و درباره صفات متّقین می‌فرماید:

الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاـهَٔ وَ مِمَّا رَزَقْنـاهُمْ یُنْفِقُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمـا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مـا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِٔ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلی هُـدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «آنان که به جهان غیب ایمان آورنـد و نماز بپادارنـد و از چیزهایی که روزیشان کردیم انفاق کنند، و آنان که به آنچه خدا بر تو و بر پیامبران پیش از تو فرستاده ایمان آورند و خود به عالم آخرت یقین کامل دارند، آنان به لطف پروردگار خویش بر هدایتند و آنان به حقیقت رستگارانند» ۴۲

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۱

می بینیم که نخستین صفت مؤمنان و پرهیزگاران را ایمان به غیب شمرده است که علاوه بر جهان مادّه و حسّ، عالم غیب و معنی را نیز قبول دارنـد، و فرق ایمان و زندقه در اعتقاد به عالم غیب و نهان است، پس هر که جهان هستی را منحصـر در مادّه و محسوسات بداند، مؤمن نیست، و در او آمادگی ایمان وجود ندارد مگر آن که خدا بدادش برسد.

در پایـان آیـات خداونـد سـبحان در وصف مؤمنـان می‌فرمایـد: «وَ بِالْآخِرَهِٔ هُمْ یُوقِنُونَ» که ایمان به آخرت را واجب کرده است و با تقـدیم جـار و مجرور این معنا را مورد تأکیـد قرار داده است، یعنی تنها آخرت آن شایسـتگی را دارد که به آن ایمان آورده شود. و ایمـان جز بـا یقین خـالی از هر گونه تردیـد و شـکّ، حاصـل نمی شود، و اوج کمـال انسان در آن است که در تنگنای جهان مادّی زندانی نشود، زیرا تکالیف الهی مایه تکامل و عظمت انسان است و عمل به آنها مسـتلزم تحمّل سختیها و ناگواریهاست مگر این که قیامت و حساب و کتابی در کار باشد و هر که به پاداش عمل خود برسد.

از اینرو خداوند کسانی را که ملاقات پروردگار را باور ندارند، زیانکار می داند و می‌فرماید:

قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّی إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَهُٔ بَغْتَهًٔ قالُوا یا حَسْرَتَنا عَلی ما فَرَّطْنا فِیها وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ أَلا سـاءَ مـا یَزِرُونَ وَ مَا الْحَیاهُٔ الـدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلـدَّارُ الْآخِرَهُٔ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ «آنان که قیامت و لقاء خـدا را تکـذیب کردند، البتّه زیانکار شدند، پس آنگاه که ساعت قیامت ناگهان آنان را فرا رسد می گویند: وای بر ما که آسایش و سعادت این روز را از دست دادیم، پس بار گناهان خویش بر پشت گیرند، بدانید بد باری بدوش می گیرند» ۴۳ آری آنان که آخرت را باور ندارند سرمایه انسانیت خود را از دست داده‌انـد، زیرا آن را بیهوده و بـدون هـدف پنداشته‌اند و در برابر سـختیهای دنیا هیچ آرامش و مایه تسلّی ندارنـد، زیرا ایمـان به آخرت مـایه دلـداری و دلگرمی مؤمنـان است، و بـدین جهت سـختیهای دنیـا را تحمّـل می‌کننـد تـا به نعمتهای آخرت برسند، امّا کافران چون ایمان به معاد ندارند، عمل نیک نیز انجام

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۲

نمی دهند.

خداوند در جای دیگر می‌فرماید:

أ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أنْ یُتْرَکَ سُدیً أ لَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی أ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی «آیا آدمی می‌پندارد که بدون تکلیف رها می‌شود؟ آیا او نخست قطره آب نطفه و سپس خون بسته نبود؟ و آنگاه آفریده و آراسته گردید و دو صنف نر و ماده پدید آورد، آیا چنین خدایی نمی تواند دوباره مردگان را زنده کند» ۴۴ از اینرو قرآن کریم در صدد اثبات حقیقت بعث و بیان چگونگی عالم آخرت بر آمده است، و خطاب او به کسانی است که ایمان به معاد ندارند و جز زندگی دنیا را درک نمی‌کنند و می گویند هر چه هست همین جاست و ما پس از مگر دوباره زنده نمی‌شویم.

اعتقاد به قیامت اساس ایمان و یکی از اهداف پیامبران است، لذا می‌بینیم که قرآن به بیان حقیقت آن پرداخته، و اندیشه‌ها را به جانب آن متوجّه نموده است، و جایی در قرآن نیست مگر اینکه نامی از بعث به میان آمده است.

و از راه مقایسه بین قدرت خدا به دوباره زنده کردن با قدرت او بر آفرینش نخستین، به اثبات آن پرداخته است و این که بدون آن، زندگی دنیا بیهوده و پوچ خواهد بود، چنان که می‌فرماید:

أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟» ۴۵ اینک پاره‌ای از آیات شریفه‌ای را که انسان را به ایمان به معاد فرا می‌خوانـد و خاطرنشان می‌سازد که مشرکان گمراهند، یاد آور می‌شویم:

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أ إِذا کُنَّا تُراباً أ إِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ «اگر تعجب می کنی؟ تعجّب از سخن منکران معاد است که می گویند:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۳

آیا ما چون خاک شدیم باز از نو خلق خواهیم شد؟ اینها هستند که به خدای خود کافر شدند و اینها زنجیرهای عذاب بر گردن خود نهادند و هم اینان اهل آتش و همیشه در آن معذّبند» ۴۶ آنها از این که پس از مرگ دوباره زنده شوند تعجب می کردند، بلکه از این که بدنهایشان پس از پوسیده شدن به بدنهای دیگری تبدیل شوند و سپس زنده گردند، در شگفت بودند از اینرو خداوند قدرت خود را در این زمینه بیان داشته و می‌فرماید:

قُلْ کُونُوا حِجارَهً أَوْ حَدِیداً أَوْ خَلْقاً مِمَّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعِیدُنا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتی هُوَ قُلْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَرِیباً یَوْمَ یَدْعُوکُمْ فَتَسْتَجِیبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا «به آنان بگو که شما سنگ باشید یا آهن یا سخت‌تر از آن (باز زنده می شوید) پس اگر گویند ما را که زنده می کند؟ بگو: همان خدایی که اوّل بار شما را آفرید، آنگاه نزد تو سر به زیر انداخته، گویند پس این وعده کی خواهد بود؟ بگو باشد که نزدیک باشد، روزی که خدا شما را بخواند و شما با حمد و ستایش او را پاسخ دهید و تصوّر کنید که جز اندک زمانی در گورها درنگ نکرده‌اید» ۴۷ و گاهی با شگفتی می گویند:

... مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ «... این استخوانهای پوسیده را باز که زنده می کند؟ بگو آن خدایی زنده می کند که اوّل بار آنها را حیاهٔ بخشید و او به هر خلقت داناست، کسی که از درخت سبز برای شما آتش قرار داد تا بر افروزید، آیا آن که آسمانها و زمین را آفرید نمی تواند مثل آنان را بیافریند؟ آری، البته می‌تواند که او آفریننده داناست، هرگاه

فرمانش به چیزی تعلّق گیرد و بگوید موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد، پس منزّه و پاک است خدایی که پادشاهی جهان از اوست و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۴

بازگشت همه به سوی اوست» ۴۸ می بینیم آنان که منکر بعث و قیامتند، منکر قدرت خدای متعال و بلکه منکر اصل رسالت و نبوّت می‌باشند، چنان که در سوره «ق» می فرماید:

ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْكافِرُونَ هذا شَيْءٌ عَجِيبٌ أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً ذلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ «ق»، قسم به قرآن مجید (منکران ایمان نیاوردند) بلکه از آمدن رسولی که آنها را بیم دهد به شگفت آمدند و گفتند: این بسیار چیز عجیبی است، آیا پس از آن که مردیم و خاک شدیم، (باز زنده می‌شویم؟) این بازگشت بسیار بعید است، ما به آنچه زمین از آنان بکاهد کاملا آگاهیم و کتاب لوح محفوظ نزد ماست، بلکه آنان چون رسول آمد، حقّ را تکذیب کردند و در کار بزرگ (رسالت) سرگردان ماندند» ۴۹ و باز می‌فرماید:

أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ «آیا نخستین بار که آفرینش را از نیستی به هستی آوردیم، درماندیم؟

بلکه این منکران درباره آفرینش نو در اشتباهند» ۵۰ و به این ترتیب هر که در آیات قرآن تحقیق و تتّبع کند بحثهای زیادی را در امر بعث و قیامت می‌یابد، پس منکر معاد، کافر و منکر رسالت است، و قرآن ادّعای آنان را با دلیل و برهان عقلی را ردّ می‌کند، پس خدایی که آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است آفریده، و روزی دهنده در آسمان و زمین است، و زندگی و زنده‌ها را پدید آورده- از راه قیاس غایب به حاضر- بدون شک می‌تواند دوباره مخلوقات را زنده کند، ولی با اندیشه فاسد و گمان باطل خود می‌پنداشتند که مانعی وجود دارد و نمی گذارد آفریدگار جهان در نخستین بار، دوباره موجودات را زنده کند، امّا خداوند از این گونه پندارها بسیار برتر است.

روز قیامت

روز قیامت، روزی است که هستی دچار اضطراب و درهم ریختگی می‌شود

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۵

و به تعبیر قرآن:

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَ إِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ وَ إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ «وقتی که خورشید از روشنایی بیفتد، و ستارگان تیره شوند، و کوهها به راه افتند و شتران عشار (ده ماهه آبستن که نزد عرب بسیار عزیزند) را واگذارند، و هنگامی که وحوش محشور شوند و دریاها افروخته و نفوس با هم جنس خود در پیوندند و از دختران زنده به گور شده پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شدند؟ و آن وقتی که نامه‌های اعمال گشوده شود، و آسمان برکنده شود، و دوزخ افروخته شود و بهشت نزدیک شود، در آن هنگام (که روز قیامت است) هر نفسی آن جا هر آنچه بر خود حاضر کرده همه را بداند.» ۵۱

قیامت روزی است که مردگان از قبرها بیرون آمده زنده شوند، چنان که می فرماید:

إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَكَّبَكَ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً

کاتِبِینَ یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ «هنگامی که آسمان شکافته شود و ستاره‌ها فرو ریزند و دریاها روان شوند و بهم بیامیزند و قبرها زیر و رو شوند، هر کس از آنچه پیش فرستاده (از اعمال صالح) و پشت سر انداخته (از اموال و ...) آگاه شود ای انسان چه چیز تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور کرد؟ خدایی که تو را آفرید و تکمیل کرد پس معتدل ساخت تو را و در هر شکلی که خواست تو را ترکیب بندی کرد، نه چنان است بلکه تکذیب می‌کنند قیامت را و البته بر شما نگهبانانی که نزد خدا گرامی هستند و نامه اعمال شما را می‌نویسند و بر آنچه می‌کنید آگاهند، گماشته شده است» ۵۲ خداوند سبحان روز قیامت را «ساعت» نامیده است، زیرا آن روز ساعت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۶

و هنگام دهشتبارترین ترسهاست. چنان که می‌فرماید:

یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَی النَّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ بِسُکاری وَ لکِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِیدٌ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ «ای مردم از خدا بترسید بدرستی که زلزله قیامت چیز بزرگی است، روزی که چنین می‌بینید آن را که هر شیر دهنده از آنچه شیر می‌دهد (و تمام مادرها بچّه‌های خود را) فراموش می‌کنند و هر آبستن و بارداری، حمل و بچّه خود را بیندازد و مردم را مست ببینی، و حال آن که مست نیستند امّا عذاب خدا سخت است، برخی از مردم از روی جهل در مورد خدا به جدال می‌پردازند و از هر شیطان متمرّد پیروی می‌کنند» ۵۳ از نامهای دیگر قیامت در قرآن، حاقّه و قارعه می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ ما أَدْراکَ مَا الْحَاقَّةُ کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ «حاقّه (روز حقیقت) چه چیز است حاقّه، و چه می‌دانی که حاقّه چیست؟

قوم ثمود و عاد، قارعه (نام دیگر قیامت) را تکذیب کردند» ۵۴ و در وصف هستی در آن روز می‌فرماید:

فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةُ وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ وَ الْمَلَکُ عَلی أَرْجائِها وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ «و چون در صور یک مرتبه دمیده شود، و زمین و کوهها برداشته شود پس یکدفعه در هم شکسته شود پس در آن روز قیامت واقع شود و آسمان شکافته و سست شود و فرشتگان در اطراف آسمان منتظر امر باشند و هشت فرشته در آن روز عرش پروردگار را بالای سر خود بر دارند» ۵۵ و می‌فرماید:

الْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ وَ ما أَدْراکَ مَا الْقارِعَةُ یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «کوبنده و چه کوبنده! و نمیدانی چیست کوبنده، آن روزی است که مردم مثل پروانه پراکنده و کوهها مثل پشم حلاجّی شده باشند» ۵۶

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۷

وقت قیامت بر همه مردم حتّی پیامبران و مرسلین پوشیده است و علم آن اختصاص به خداوند متعال دارد، تا مردم به اراده خود به اعمالشان ادامه دهند و پایداری کنند، خداوند می‌فرماید:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَةً یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ «از تو درباره قیامت می‌پرسند که قیام آن روز چه وقت است؟

بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است و وقت آن را جز خدا آشکار نمی کند، و وقوع قیامت بر آسمانها و زمین سنگین است و ناگهان شما را فرا می‌گیرد، چنان از وقت قیامت از تو می‌پرسند که گویا تو بسیار از آن پرسیده و وقت آن را دانسته‌ای، بگو فقط خدا آن را می‌داند امّا بیشتر مردم از این حقیقت، ناآگاهند، بگو من اختیار سود و زیان خود را ندارم مگر آنچه را خدا بخواهد، و

اگر غیب می‌دانستم اخبار و اطّلاعات بسیاری به دست می‌آوردم و هیچ بدی به من نمی رسید ولی من جز بیم دهنده و مژده دهنده‌ای برای مؤمنان نیستم» ۵۷ و باز می‌فرماید:

یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ «ای مردم از پروردگار خود بپرهیزید و از روزی که نه پدر فرزند را بی نیازی بخشد و نه فرزند پدر را، بترسید، که وعده خدا راست است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و شیطان فریب دهنده شما را به حلم خدا گول نزند، به درستی که علم ساعت قیامت نزد خداست و می‌فرستد باران را و از آنچه در رحمهاست باخبر است و نمی داند کسی که فردا چه به دست می‌آورد، و چه پیش می‌آید و نمی داند احدی به کدام سرزمین می‌میرد البته خدا دانا و آگاه است» ۵۸

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۸

میزان (ترازوی اعمال) و حساب

روز قیامت روزی است که هر چه در گورهاست بر انگیخته می‌شود، و قرآن کریم در این زمینه به تفصیل و آشکارا و اطمینانبخش سخن گفته است که پس از بر پا شدن قیامت به اعمال بندگان خوب و بد رسیدگی می‌شود و پس از محاسبه عدّه‌ای به بهشت و برخی به سوی جهنّم روانه می‌شوند، مثلا در سوره واقعه می‌فرماید:

إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ لَیْسَ لِوَقْعَتِها کاذِبَةٌ خافِضَةٌ رافِعَةٌ إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ...

«یاد کنید هنگامی را که واقع شود واقع شونده (قیامت) که واقع شدن آن دروغ نیست، عدّه‌ای را پست کننده است و برخی را بالا برنده، هنگامی زمین که سخت جنبانیده شود، و کوهها بسیار ریز ریز شوند، و چون غباری پراکنده گردند، و شما مردم سه دسته می‌شوید، یک دسته اصحاب دست راستند و چه حال خوشی دارند! و دسته دوّم اصحاب دست چپند و چه حال بدی دارند! دسته سوّم پیشی گرفتگان در ایمانند که به رحمت حق و ورود به بهشت، بر دیگران سبقت گیرند، اینان مقرّبان درگاه خدایند، جای ایشان در بهشتهای پر نعمت است، آنان جماعتی از امم پیشین هستند و اندکی از آخرین امّت، که بر تختهای بافته شده از زر و سیم بنشینند» ۵۹ و درباره این که هر انسانی در آن روز با نامه اعمالش محشور می‌شود، می فرماید:

وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا هر انسانی را چون طوق بر گردنش می‌نهیم و برای او در روز عملش را بیرون می‌آوریم، که آن را گشوده شده ببیند، گویند: بخوان آنرا که تو خود برای محاسبه آن کافی هستی، هر که هدایت یافت به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۰۹

سود خود اوست و هر که گمراه شد به ضرر خود اوست و هیچ کس بار دیگری را به دوش بر نمی دارد و ما تا رسولی برای قومی نفرستیم آنان را عذاب نمی کنیم» ۶۰ و باز می‌فرماید:

وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا

«بدرستی که ما بنی آدم را گرامی داشتیم و ایشان را در خشکی به چهار پایان و در دریا به کشتیها سوار نمودیم، و از طعامهای

پاکیزه روزی دادیم و ایشان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری نمایانی دادیم، روزی که هر گروه از مردم را با پیشوایانشان فرا می‌خوانیم، پس هر که نامه عملش به دست راستش داده شود، آن گروه نامه را می‌خوانند و به اندازه رشته میان هسته خرما به آنان ستم نمی شود، و هر که در این دنیا کور از حق باشد، در آخرت نیز کور و گمراه‌تر است.» ۶۱

و در سوره حاقه پس از توصیف قیامت می‌فرماید:

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لا تَخْفى مِنْكُمْ خافِيَةٌ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ قُطُوفُها دانِيَةٌ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخالِيَةِ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ «در آن روز شما برای محاسبه حاضر می‌شوید و هیچ سرّی از اسرار شما پنهان نمی ماند، پس آن که نامه عملش به دست راستش داده شود با شادی به اهل محشر می گوید: کتاب مرا بخوانید من می‌دانستم که به حساب خود خواهم رسید، پس او در زندگی پسندیده باشد، در بهشتی بلند مرتبه که میوه‌های آن در دسترس است (به ایشان گفته شود) بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما بخاطر اعمالی که در گذشته به پیش فرستادید، و هر که نامه عملش به دست چپش داده شود، گوید: ای کاش نامه‌ام را به من نمی دادند و من حساب خود را نمی دانستم.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۰

ای کاش هرگز زنده نمی‌شدم، ثروتم مرا از عذاب بی نیاز نکرد و اقتدارم نابود شد». ۶۲

و در سوره قارعه پس از ذکر قیامت و عظمت آن می‌فرماید:

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ نارٌ حامِيَةٌ «هر که میزان عمل نیکش سنگین باشد، و زندگی پسندیده (بهشت) خواهد بود و هر که سنجش عمل صالحش سبک باشد پس جایش در هاویه است و چه می‌دانی هاویه چیست؟ آتشی است گداخته» ۶۳

بهشت و دوزخ

قرآن کریم درباره بهشتیان و نعمتهای پایدار بهشت و نیز درباره دوزخیان و عذاب دردناک جهنّم به تفصیل سخن گفته است، و پاداشهای بندگان پرهیزکار و عقوبتهای کسانی را که شیطان بر آنان چیره شده، خاطرنشان ساخته است، ما نخست نمونه‌هایی از آیات مربوط به بهشت و بهشتیان را ذکر می کنیم:

الف: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ...

«مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، (همچون باغ با صفایی است که) در آن جویهای آب صاف وجود دارد و نهرهایی از شیر که طعم آن تغییر نکرده و جویهایی از شراب که برای آشامندگان لذّت بخش و گوارا است، و نهرهایی از عسل تصفیه شده برای آنان در بهشت همه نوع میوه‌ها هست، و آمرزش پروردگار شامل حالشان باشد ...» ۶۴

ب: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ... وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ «آن دسته که در ایمان پیشی گرفتند، در ورود به بهشت و برخورداری از رحمت خدا نیز سبقت می گیرند، آنان مقرّبان درگاه خدایند، و جایشان در بهشتهای پر نعمت است، آنان جماعتی از امّتهای پیشین می‌باشند و اندکی از آخرین امّت، که بر تختهای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۱

بافته شده از زر و سیم نشینند و برابر یکدیگر بر آن تختها تکیه زنند، و پسرانی که گوشواره‌ها در گوش دارند با قدحها و ابریقها و

جامهـایی از شـراب روان ماننـد آب زلـال، بر ایشان طواف و خـدمت کننـد، از خوردن شـراب نه دچار سـر درد شونـد و نه عقلشان پراکنده شود و پذیرایی کنند آنان را با میوه‌ها از آنچه خواهند، و گوشت مرغ از آنچه میل دارند و طواف نمایند بر ایشان زمانی که چشـمان فراخ مشـکی دارند و آن زنان مانند مروارید پوشـیده در صدفند، همه اینها پاداش عمل آنهاست، در بهشت نه سخن بیهوده می‌شـنوند و نه گناهی را به یکدیگر نسبت دهند، مگر گفتاری که سلام و علامت سلامت و وارستگی از غم است و اصحاب دست راست چه حال نیکویی دارند، در بهشت در میان درختان سدر و بی خار و درختان برهم پیچیده از میوه و سایه‌دار، در سایه کشـیده طولانی، و کنار آب جاری هسـتند و میوه‌های بسـیاری در دسترسـشان هست، نه قطع شود و نه از آن باز داشتـه شونـد، و برای ایشان است زنانی که در زیبایی و خصال، بلنـد مرتبه هسـتند، ما آن زنان را آفریـدیم آفریدنی و آنان را با بکارت قرار دادیم آنان دوسـت شیـدای شوهران و همه همسال و جواننـد، این پذیرایی برای اصـحاب دست راست است که ایشان گروهی از پیشـینیان و گروهی از امّت آخر الزمان هستند.» ۶۵

ج: هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ ... ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ «آیا خبر قیامت بر تو حکایت شده است، در آن روز رخسار گروهی ترسناک و همه کارشان رنج و مشـقت است و در آتش سوزنده در آیند و از چشـمه بی نهایت محدود آب نوشند، و خوراکی جز گیاه خاردار بی برگ ندارنـد، که نه آدمی را فربه سازد و نه او را سیر کند، صورتهایی در آن روزتر و تازه است، چون عمل صاحبش پسـندیده است، در بهشتی بلنـد مرتبه جای گیرند که در آن هیچ سـخن بیهوده و لغوی شـنیده نمی شود در آن بهشت چشـمه‌های گوارا روان است، در آن جا تختهای بلنـد تهیّه شـده است و کوزه‌های لطیف نهاده شـده، و بالشـها راست یکدیگر قرار گرفته و فرش گسترانیده شده، آیا به شتر نظر نمی کنند که چگونه آفریده شده، و به آسمان که چگونه بر افراشته

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۲

شـده و به کوهها که چگونه بلنـد کرده شده و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس به یاد مردم بیاور که تو جز «یاد آورنده» ای نیستی و بر ایشـان مسلّط نمی باشـی (به یـاد مردم بیـاور) مگر کسـی را که از ایمـان او بگردانـد و کـافر شود، پس خـدا او را با بزرگترین عذاب عقوبت کند، آنان به سوی ما می آیند و حسابشان بر عهده ماست.» ۶۶

د: و لمن خاف مقام ربه جنتان ... ذی الجلال و الاکرام «هر که از مقام پروردگارش بترسـد دو بهشت برای او خواهد بود، ای جنّ و انس کـدامین نعمتهـای خـدایتان را انکـار می‌کنیـد؟ در آن دو بهشت انواع گونـاگون میوه‌هـا و نعمتهـاست، کـدامیک از نعمتهـای پروردگار خود را تکـذیب می‌کنیـد؟ در آن دو بهشت دو چشـمه روان است، پس کـدامیک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می کنید؟ در آن دو بهشت از هر میوه دو نوع باشد، پس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ بهشتیان بر فرشـهایی که آستر آن از حریر است تکیه کننـد، و میوه چیـدن آن نزدیک و آسان باشـد، پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن بهشتها زنان کوتاه چشم باشند که به غیر شوهر خود به دیگری نظر نمی کنند که پیش از آن دست هیچ انس و جنّی به آنان نرسیده است، پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

گویا آن زنان (در رنگ و صـفا) یاقوت و مرجاننـد، پس کـدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ آیا پاداش نیکویی و احسـان غیر از احسان است؟ پس کـدامیک از نعمتهای خـدایتان را انکار می‌کنیـد؟ و نزدیک آن دو بهشت، دو بهشت دیگر است، کـدامیک از نعمتهـای پروردگارتـان را انکـار می کنیـد؟ کـه درختـان آن دو بسـیار سبز و خرّم اسـت. کـدام یـک از نعمتهـای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن دو، دو چشمه آب گوارا می‌جوشد، کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن دو بهشت هر گونه میوه و خرمـا و انـار بسـیار است، کـدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنیـد؟ در آن بهشـتها زنان خوشخوی نکو روی هستند، کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ حورانی که در خیمه‌ها پرده نشین هستند پس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۳

کـدامیک از نعمتهـای پروردگارتان را انکار می‌کنیـد؟ که پیش از آن دست هیـچ انس و جنّی به آنان نرسـیده است. کـدام یک از نعمتهای خدایتان را انکار می کنید؟ بر تکیه گاه‌های سبز و بساط بی نظیر و عالی تکیه می‌زنند، کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ نام پروردگار تو بزرگوار است، که خداوند صاحب جلال و کرامت است.» ۶۷

و در آیات بسـیاری اوصاف آتش را که سـزای کافرانی است که سرکشی کرده و ایمان نیاورده‌اند و پیروی از شیطان پلید کرده‌اند، بیان می‌کند، که ما نمونه‌هایی از آن را نیز ذکر می‌کنیم.

الف: إِنَّ جَهَنَّمَ کـانَتْ مِرْصـاداً ... فَلَنْ نَزِیـدَکُمْ إِلَّا عَـذاباً «همانـا جهنم در کمین گاه، و برای سـرکشان باز گشـتگاه است، که در آن روزگـاری دراز بماننـد، در آن جـا نـه چیز خنـک و نه نوشـیدنی، بچشـند، مگر از آب جوشـان و خـون و چرک دوزخیـان، که این کیفری است مطابق کردار آنها، زیرا ایشان امید به حساب قیامت نداشـتند و آیات ما را به سختی تکذیب می کردند، و ما هر چیز را با نوشتن در لوح محفوظ، به حساب آوردیم، پس بچشید که ما چیزی جز عذاب بر شما نمی افزاییم» ۶۸ ب: درباره خوراک کافران گمراه می‌فرماید:

وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ... فَلَوْ لا تُصَدِّقُونَ «اصحاب دست چپ چه حال بدی دارند! آنان در بادی سوزان و آبی جوشان و سایه‌ای از دود سیاه که نه خنک کننـده است و نه سودی رسانـد، به سـر می‌برند، زیرا ایشان، پیش از این دنیا [جهان آخرت] در ناز و نعمت به سـر می بردنـد و بر گنـاه بزرگ اصـرار می‌ورزیدنـد و می گفتنـد: آیـا چـون بمیریم و خـاک و اسـتخوان شویم، مـا یـا پـدران پیشـین ما برانگیخته می‌شویم؟ بگو: که خلق اوّلین و آخرین در وقت معلوم (قیامت) گرد آوری شونـد، و شـما ای گمراهان تکذیب کننده! از درختی که از زقوم است خواهید خورد و شـکمهاتان را از آن پر می کنید. در روی آن، آب بسیار جوش، همچون شتران بسیار تشنه می آشامید، این است پذیرایی شما در روز جزا، ما شما را آفریدیم، پس چرا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۴

باور نمی‌کنید؟!» ۶۹ ج: باز در توصیف جهنّم می‌فرماید:

وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ ... ثُمَّ یُقالُ هذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ «وای بر کم فروشان، آنان که چون به کیل چیزی از مردم بسـتانند تمام بسـتانند و چون چیزی به کیل یا وزن دهنـد، کم دهنـد، آیا آنان نمی‌داننـد که برای روزی بزرگ برانگیخته می‌شوند، روزی که مردم (برای حساب و کتاب) نزد پروردگار عالم می‌ایستند، هرگز!، البتّه نامه بـدکاران در سـجّین است و چه دانی سـجّین چیست؟ کتابی اسـت نوشـته شـده، وای در آن روز بر منکران، آنـان که روز جزا را تکـذیب می کننـد، در حالی که جز تجاوزگران گنهکار کس دیگری آن را تکذیب نمی کند، که هر گاه آیات ما بر او تلاوت شود، گوید:

این افسانه‌های پیشـینیان است، هرگز: بلکه ظلمت بد کاریها بر دلهایشان زنگ نهاده است، چنان نیست، آنان در آن روز از (معرفت و رحمت) پروردگار خود مجوب و محرومند، سـپس آنان را به آتش در افکنند و به آنان گویند: این همان دوزخی است که آن را تکذیب می کردید». ۷۰

د: و هنگام نقل نافرمانی ابلیس و سجده نکردنش بر آدم درباره کیفر پیروان ابلیس می گوید:

قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ ... لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ «... شـیطان گفت: پروردگارا چون مرا از درگاه خود راندی، هر آینه در زمین برای آدمیـان گناهـان را زینت دهم و همه ایشـان را گمراه کنم، مگر بنـدگان خـاصّ و بـا خلوصت را، خـدا فرمود: همین اخلاص، راه مستقیم به درگاه من است، البته تو بر بندگان من تسلّط نداری مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند، که هر آینه جهنّم وعده گاه همگی آنان است، که هفت درب دارد که از هر دربی قسمتی از مردم گناهکار وارد شوند.» ۷۱

و به این ترتیب جهنّم در قرآن به طور پراکنـده، توصیف شده است، زیرا که آن کیفری مطابق با بدی و گناه است، چنان که پاداش احسان و نیکی، احسان و بهشت است همان طور که می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۵

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى وَ زِيادَةٌ «برای نیکوکاران، پاداش نیکو و زیادی است.» ۷۲

قرآن کریم عقایـد اسـلامی را که هیـچ مسـلمانی نمی‌توانـد آن را انکار کنـد، و هر که انکار کند به قول شافعی باید او را توبه داد- بیان کرده است.

و تمام عقاید اسـلامی بر پایه ایمان به یکتایی خدا و عدل او و این که او فاعل با اراده و اختیار است. و هر که عمل نیک انجام دهد، او را پاداش نیکو خواهد داد و هر که بدی و فساد کند. عذابش نماید، استوار است.

و بر اساس همین عقایـد است که پیامبران همراه با معجزات و امور خارق العاده، مبعوث شده‌اند، و عدل الهی ایجاب می‌کرده اسـت که قیامت و حساب و ثواب و عقاب در کار باشد، و هر فردی در گرو کردار خویش باشد.

معاد جسمانی

در گذشـته، برخی از نویسـندگان فیلسوف نمـا به مـذاقشان خوش می‌آمـد که بگوینـد: قیامت و بهشت و جهنّم و حساب و عقاب و ثواب، اموری روحـانی و معنوی هسـتند نه جسـمانی و مـادّی، و این اعتقاد ناشـی از ضـعف ایمان آنان به عالم غیب بوده است، این پنـدار و گفتار باطلی است، زیرا اگر معاد روحانی باشد پس چرا مشـرکان از این درشـگفت بودند و می‌پرسـیدند که چگونه پس از این که تبـدیل به خـاک شدنـد، برانگیخته می‌شونـد؟ بـازگشت روح که چنین تعجّب و انکاری به دنبال نـدارد، زیرا در آن صورت دیگر نیازی به بازگشت جسم- که تبدیل به خاک شده است- نخواهد بود و پاسخ آنان آسان بود که: «بدنهای شـما باز نمی‌گردد، بلکه ارواح شما باز می‌گردد.» (و دیگر آیات بسیاری در رفع استبعاد معاد جسمانی نمی‌آمد.)

چون از صریح قرآن استفاده می‌شود که معاد جسمانی است، پس قطعا روح و جسم هر دو، پاداش و کیفر داده خواهند شده و نتیجه منطقی این است که نعمت و پـاداش کسـانی که از گورهـا برخاسـته‌اند، مربوط به تن و روح آنها باشـد و طبعا نعمتهای تن و جسم، مادّی خواهد بود، از اینرو باید به این که نعمتهای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۶

بهشت و عذاب جهنم مادّی و جسـمانی است،- و نه فقط روحانی و معنوی- ایمان آورد، زیرا بعث و برانگیخته شدن، حق و راسـت است.

نکته قابل توجّه این است که حقایق روز قیامت خواه معنوی باشد و خواه مادّی، هیچ لغت و زبان بشـری توان بیان آن را ندارد، زیرا آنها برتر از زندگی دنیوی ماست، و تعبیرات ما بر اساس زندگی دنیا و توان خود ماست.

امّـا تعبیرات قرآن از آخرت و حوادث به زبـان عرب- گرچه بالاـتر از توان ماست، و لـذا تعبیرات ما برای تقریب به ذهن و آشـنایی نسبی با نعمتها و عذابهای قیامت است و از پیامبر اکرم (ص) نیز نقل شده که می‌فرماید:

«فیها ما لا عین رأت، و لا أذن سمعت».

«در بهشت چیزهایی وجود دارد که تاکنون نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده است» و ابن عباس می‌گوید:

«الفاظی که در قرآن درباره بهشت و جهنّم به کار رفته، مجازی است- امّا با این که ما به همه این حقایق ایمان داریم.- بایـد بگوییم ذکر الفاظی چون رمّان و عسل و خمر، بر انار و عسل و شـراب بهشتی، صـحیح است، گرچه جنس اینها با آنچه در دنیا وجود دارد، متفاوت است، از اینرو درباره شراب بهشتی می‌فرماید:

لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ «نه سردرد می‌آورد و نه مستی» ۷۳ بلکه گوارا و لذیذ است.

اینها سخنانی بود که در پایان بحث از قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن یادآور شدیم.

و قرآن کریم بوستانی پرثمر است که حقایق غیبی در سرتاسر آن به اندازه عقل و درک ما به چشم می‌خورد، و حقایق غیبی به طور کامل در نزد خداست، پروردگارا! ما را از گواهی دهندگان به حساب آورا!

علم حلال و حرام

ریشه و اساس علم حلال و حرام در اسلام، قرآن- که شریعت عملی و احکام

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۷

تکلیفی الهی است- می باشد و هیچ امری در سنّت تشریع نشده است جز این که مرجع و ریشه آن در قرآن وجود دارد، بنابر این قرآن کریم کلّی این شریعت است، حتّی دانشمندان معتقدند که هیچ حکم شرعی وجود ندارد مگر این‌که اصل آن در قرآن است و سنّت گرامی پیامبر (ص) آن را تبیین و تشریح نموده است.

برخی از ملحدین در این حقیقت دچار افراط شده و پنداشته‌اند که با وجود قرآن، نیازی به سنّت نیست، امّا این پنداری باطل است، زیرا سنّت مبیّن و روشنگر قرآن است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ «ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که بر ایشان نازل شده، تبیین کنی» ۷۴ و نیز می‌فرماید:

فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ...

«پس نه چنین است سوگند به پروردگار تو که ایمان نمی‌آورند تا آن که در اختلاف خود تو را به داوری کشند ...» ۷۵

بنابر این کنار گذاشتن سنّت و بسنده کردن به کتاب خدا یا از روی گمراهی است، یا از راه فریبکاری و به اشتباه انداختن مردم، که گناه و معصیت می باشد. بلکه این دو با کمک هم، احکام شریعت را بیان می کنند، و آنچه در کتاب به صورت اجمال آمده است و چه بسا قابل فهم برای ما نباشد، سنّت آن را توضیح می‌دهد.

مثلا خداوند متعال به نماز فرمان می‌دهد امّا ارکان و شکل آن را ذکر نمی کند، و بیان آن را به عهده پیامبر (ص) واگذار می کند و آن حضرت با عمل خویش آن را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

«صلّوا کما رأیتمونی أصلّی».

«همان گونه که من نماز می‌خوانم شما نیز بخوانید.» و اخبار در این زمینه از آن حضرت فراوان رسیده است، به طوری که علم به ارکان و کیفیت نماز

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۸

از اصول دین شده و جای هیچ گونه تردیدی باقی نگذاشته است و هر که آن را منکر شود در واقع یکی از ضروریات دین را تکذیب کرده و کافر است، و همین طور است مسأله زکات که در قرآن مختصرا ذکر شده و پیامبر اکرم (ص) آن را تبیین نموده است به طوری که منکر آن از حوزه اسلام خارج است.

«قرطبی» خاطر نشان می‌سازد که یکی از وجوه اعجاز قرآن، علم حلال و حرام آن است، و ما در این جهت با او کاملا موافقیم، زیرا احکامی که در قرآن مربوط به نظم جامعه و برقراری رابطه بین افراد آن بر اساس دوستی و رحمت و عدالت است، در هیچ یک از شریعتهای غیر الهی وجود ندارد، و ما اگر بخواهیم بین آنچه در قرآن در این زمینه وجود دارد با آنچه که در قوانین یونانی و رومانی و تمام کسانی که در صدد اصلاح و پیشرفت قوانینی برآمده‌اند، مقایسه کنیم، خواهیم دید که غیر قابل مقایسه است، با این که قانون رومانی را دولت رومانی با تجربه هزار و سیصد ساله- یعنی از زمان پیدایش شهر رومانی تا پانصد سال پس از میلاد- بنا نهاده است، و برخی از دانشمندانی- که عدّه‌ای آنان را دانشمندان ممتاز می‌دانند- بدان پای بند بوده‌اند، مانند «سولون» که قانون

«آتن» را پایه گذاری کرد و «لیکورگ» که نظام «اسپارت» را وضع نمود.

پس محمّد (ص) آمد و با او کتابی بود که بحق و راستی از سوی خدا سخن می گفت، بدون آن که جایی درس بخواند، زیرا او در شهری امّی می‌زیست که در آن نه انستیتویی وجود داشت، نه دانشگاهی و نه حوزه درسی، با این همه قوانینی برای روابط اجتماعی و نظم جامعه آورد که هرگز کسی مثل آن را نیاورده بود و بعد از او نیز نیاورده است.

و ما در این زمینه بحثهای روشنگری کرده‌ایم، ۷۶ ولی الان به طور اختصار به موضوعات احکام- برای تکمیل اجزاء موضوع- اشاره می کنیم، طالب تفصیل به همان کتابها مراجعه کند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۱۹

عدالت

اشاره

نظام اسلامی بر اساس عدالت استوار است، زمانی که دیگران در شعارهای‌شان انسانها را به مسامحه و مدارا، حتّی با ستمگر، فرا می‌خواندند و می گفتند: برای دشمنانتان طلب آمرزش کنید، اسلام آمد و فرمان داد با هر انسانی گرچه دشمن آشکار باشد، به عدالت و داد رفتار کنید، و جای مدارا در کارهای فردی و شخصی است نه در اموری که مربوط به تنظیم روابط انسانی است، از اینرو خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ «همانا خداوند شما را به عدل و احسان و عطا به خویشان امر نموده و از کارهای زشت پنهان و کردار بد آشکار و ستم باز می‌دارد، او شما را موعظه و نصیحت می کند، شاید پند گیرید.» ۷۷

دانشمندان گفته‌اند: این آیه جامع‌ترین آیه از نظر در بر داشتن معانی اسلام است، و نقل شده است هنگامی که دعوت پیامبر (ص) در سرزمین عرب گسترش یافت و نضج و قوّت گرفت، حکیم عرب «اکثم بن صیفی» فرزندانش را فرستاد تا درباره دعوت محمّد (ص) تحقیق به عمل آورند، آن حضرت آیه مزبور را برای آنان تلاوت کرد، پس آنان به جانب پدر باز گشتند و جریان را باز گو کردند، حکیم عرب گفت: «اگر چنانچه دعوت او دین نباشد، حدّاقل درسهای اخلاقی خوبی برای مردم است، ای فرزندانم در این امر پیش قدم باشید و دیگران بر شما پیشی نگیرند.»

عدالت، دوستی با دوستان خدا و ستم بر دشمنان خدا نیست، بلکه عدالت نسبت به همه مردم باید یکسان باشد چنان که خداوند خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

... وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی «دشمنی قومی شما را وادار نکند که عدالت را رها کنید، عدالت پیشه کنید که نزدیکتر است به پرهیزگاری» ۷۸

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۰

و نیز می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً «ای مؤمنان نیک ایستادگی به عدالت کنید، و برای خدا گواهی دهید اگر چه بر ضرر خود یا پدر و مادر یا خویشانتان باشد، که اگر طرف ثروتمند یا نادار باشد، خدا سزاوارتر است به آن دو (که او را در نظر گیرید) پس پیرو هوای نفس نباشید که از سخن حق گفتن عدول کنید و اگر بپیچانید زبان خود را در ادای حقّ

یا از آن کناره بگیرید، البتّه خدا به هر چه می‌کنید، آگاه است» ۷۹ از این آیه سه مطلب به دست می‌آید:

نخست این که: عـدالت ذاتا و بخودی خود مطلوب و مورد نظر است، زیرا نزدیکترین چیز به خداونـد متعال است و عـدالت در همه چیز و در همه کارها مطلوب است، از اینرو فرمود: کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ و در همه حال رعایت عـدالت کنیـد چه حاکم باشیـد و چه محکوم چه به سود شما و نزدیکانتان باشد و چه به ضررتان.

دوّم: اعراض و روی گرداندن از حکم عادلانه، ستم یا کمک به ستمگران است، پس سکوت و ردّ نکردن باطل، ظلم است و مؤمن در هر شرایطی باید اقامه حق کند، و از حق و عدالت طرفداری کند و آن را مورد تأیید قرار دهد.

سوّم: در اسلام ثروت و فقر، میزان ارزش و ملاک برتری نیست. و نبایـد ثروتمند بخاطر ثروتش مورد احترام قرار گیرد، و فقیر برای فقرش، خوار و پست شمرده شود، بلکه همه در برابر عدالت یکسانند.

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلی ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَواءٌ ...

«خداونـد برخی از شـما را بر بعضـی دیگر در روزی برتری داد، پس آنـان که روزی زیـاد به ایشـان داده شـده روزیهـای خود را به غلامان خود ردّ نکنند که با ایشان در آن مساوی باشند.» ۸۰

عدالت درباره همه نژادها یکسان است، زیرا خداوند سبحان، اگر چه خلق را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۱

بـا رنگهـا و نژادهـای گونـاگون آفریـده است، امّـا همه آنهـا مخلوقـات خـدا هسـتند، و اختلاـف رنـگ و زبان، از نشانه‌های بزرگ پروردگار است که خود می‌فرماید:

وَ مِنْ آیـاتِهِ خَلْقُ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمِینَ «از آیات خـدا آفرینش آسـمانها و زمین و گوناگونی زبانها و رنگهای شماست، که در این گوناگونی برای عالمیان نشانه‌هایی است.» ۸۱

آری همه بنـده خـدا هسـتند و روا نیست که بر سیاه پوسـتان برای سـیاهی رنگشان سـتم شود و از سـفید پوست برای سـفیدی رنگ پوستش، حمایت شده، مورد احترام قرار گیرد که قرآن می‌فرماید:

یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ ...

«ای مردم ما شـما را از مردی و زنی آفریـدیم و شـما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسـید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.» ۸۲

این آیه شریفه سه مطلب عالی را باز گو می‌کند که موجب تساوی بین تمام انسانهاست:

اوّل: همه مردم، از هر نژاد و دارای هر رنگی که باشـند، بـا یکـدیگر برابرنـد زیرا اصـل و ریشه همه- یعنی پـدر و مـادر آنان- یکی است چنان که پیامبر (ص) فرمود:

«همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است، عرب بر عجم و سفید بر سیاه هیچ نوع برتری ندارد مگر به تقوی.»

دوّم: اختلاـف نژاد و قبیله و جنس به جهت شـناختن همـدیگر است، نه پراکنـدگی و دشـمنی، و این موجب می‌شود که مردم روی زمین در برداشت و بهره‌برداری از منابع ثروت موجود در زمین، با یکـدیگر همکاری کنند، به طوری که مردم هر سـرزمین، آنچه را که بیشتر از نیازشـان هست،- بـدون افراط و تفریـط و آزار و منّت- به دیگران بدهنـد و نیز همه انسانهـا در اصل حقوق انسانی- که ناشی از وحدت اصل و ریشه آنهاست- برابرند و نیز هیچ کس حق ندارد به دیگری ستم یا آزار روا دارد، یا او را به بردگی برد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۲

سوّم: جنس و نژاد و قبیله، معیـار برتری نیست، بلکه ملاک فضـیلت، عمل صالحی است که به منظور رضای خـدا و سود رسانـدن به مردم و دفع فسـاد در زمین انجام می‌گیرد، و کرامت بر اساس رنگ و یا نژاد مثلا سامی یا آریایی نیست بلکه بر پایه کاری است که

برای خدمت به همنوعان باشد، تمام آیات قرآن انسانها را به رحمت و مهربانی به یکدیگر دعوت می کند، مثلا می‌فرماید:
یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً «ای مردم از خدایی که شما را از یک تن آفرید، و از آن یک تن، جفت او را خلق کرد و از آن دو مردها و زنهای بسیاری پدید آورد بپرهیزید و از خدایی که به نام وی از همدیگر تقاضا می کنید بترسید و از ارحام بپرهیزید که مبادا قطع رحم کنند، همانا خدا بر شما نگهبان است.» ۸۳
و نیز بر وحدت و یگانگی انسانها تأکید می کند و می‌فرماید:
کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ «مردم یک گروه بودند پس خداوند پیامبرانی برای مژده و بیم دادن به مردم فرستاد.» ۸۴

عدالت در روابط بین المللی

وجود عدالت همانطور که بین افراد لازم است، بین جوامع و دولتها نیز لازم است، به همین جهت روابط مسلمانان با دیگران بر اساس عدالت بود، غیر مسلمانان مورد ستم قرار نمی گرفتند و هیچ خیری از آنان دریغ نمی‌شد، چرا که همه مردم، نسبت به خدا یکسانند.
بسیاری از دولتها- حتّی آنها که در عهد نزول قرآن بهره‌ای از تمدّن داشتند مانند ایران و رومانی و یونان- برای غیر هموطنان خود هیچ نوع حقّی قائل نبودند و دیگران را وحشی و بیگانه می‌شمردند، حتّی بنی اسرائیلیها که در سایه حکومت رومانی می‌زیستند، رومانی به حساب نمی‌آمدند و از مزایای ملیّت آن بهره نمی‌بردند، زیرا چنین تبلیغ شده بود که رومانی بودن شرافتی است
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۳
که غیر از رومانیها کسی به آن دست نمی‌یابد و ایرانیان نیز چنین بودند.
این دولتها افرادی را که در شهرهای دیگر می‌زیستند، به بردگی می گرفتند، حتّی «افلاطون» سرش از این نمد بی کلاه نماند! و وقتی «عمر بن خطّاب» پیش از اسلام به سرزمین روم رفت، کشیش رومانی او را به بردگی گرفت و عمر تظاهر می کرد که تسلیم او شده است و وقتی کشیش از او مطمئن شد با وی به صحرایی از سرزمینهای شام رفت، عمر که جثه‌ای قوی داشت از فرصت استفاده کرد و کشیش را کشت و بدین ترتیب آزادی خود را باز یافت و از آنجا گریخت.
قرآن کریم آمد و با تعصّبهای قومی، نژادی و جغرافیایی موجود به مبارزه برخاست و چنان که گفتیم همه مردم را بدون تفاوت، یک امّت قرار داد و فرمود فرقی بین عرب و غیر عرب نیست.
اسلام روابط حکومتی را بر اساس عدل پی ریزی کرد و فرمود:
وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ «در راه خدا با کسانی که با شما پیکار می کنند، بجنگید، امّا ستم و تعدّی روا ندارید که خدا ستمگران را دوست ندارد.» ۸۵
و فرمود:
فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ «هر که به شما تجاوز کرد شما نیز مثل همان به او تجاوز کنید و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است». ۸۶
و نیز فرمود:
وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ «اگر عقوبت می کنید، همان طور که عقوبت شده‌اید عقوبت کنید، و اگر بردباری کنید این برای صابران بهتر است.» ۸۷

و پیامبر اکرم (ص) مردم را از تعصّب جاهلیت و بالاتر از آن از تعصّبهای قومی و ناسیونالیستی بازداشت و از آن حضرت پرسیدند: اگر کسی قومش را دوست بدارد، این تعصّب است؟ حضرت فرمود: نه، تعصّب آن است که کسی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۴

قومش را در ظلم و ستم یاری کند.

ما در این باره به هنگام بیان روابط بین المللی از نظر قرآن، بحث خواهیم کرد، و این جا مختصرا می گوییم که: قوانین قرآن دو قسم است، امور عبادی، و امور اقتصادی و اجتماعی و اساس روابط اقتصادی و اجتماعی عدالت است.

احکام فقهی در قرآن

الف: عبادات

همـان طور که پیش از این اشـاره کردیم، قرآن کریم دسـتورات عبـادی را به طور اجمال بیان کرده و به تفصـیل آن نپرداخته است، مثلاـ در آیاتی فرمان به اقامه نماز داده و هـدف و حکمت آن را- که اصـلاح نفوس و پاکیزگی دلها و تربیت وجـدان باشـد- خاطر نشان ساخته است، چنان که می‌فرماید:

إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ «نماز انسان را از کارهای بد و زشت باز می‌دارد.» ۸۸

و درباره وجوب نماز و وضو و غسل می‌فرماید:

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاـةِ فَاغْسِـلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَیْـدِیَكُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَـحُوا بِرُؤُسِـكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَی الْكَعْبَیْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضـی أَوْ عَلی سَـفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَـدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْـتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَـعِیداً طَیِّباً «ای مؤمنان چون خواهید به نماز ایستید، پس رویها و دسـتهایتان را تا مرفق بشویید و به سرهای خود و پاهایتان تا کعبین (استخوان و بلنـدی آخر پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشـید، غسل کنید، و اگر ناخوش باشـید (و آب برایتان ضـرر داشـته باشد) یا در سـفر باشـید یا هر کـدام از شـما که تخلّی یا با زن خود معاشـرت کرده باشـد و در هر صورت آب پیدا نکنید، پس بر خاک پاک و زمین پاکیزه تیمم کنید.» ۸۹

و در جای دیگر با تأکید فرمان به نماز داده و فرموده است:

حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۵

«در خواندن نمازها و نماز میانی (نماز ظهر یا عصر) محافظت و مراقبت کنید و با خضوع و خشوع برای عبادت خدا بایستید.» ۹۰

و همین طور اجمـال فرمـان به دادن زکات می‌دهـد و چیزی از احکام و حـدّ نصاب و انـدازه‌های آن را بیان نمی کنـد، و فقط موارد مصرف آن را یادآور می‌شود و می‌فرماید:

إِنَّمَـا الصَّدَقـاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَـةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَـةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَكِیمٌ «همانـا صـدقات برای (چنـد طـایفه است:) فقراء و نیازمنـدان و کـارگران بر آنهـا و کسانی که به طرف اسـلام جـذب شونـد و برای آزاد کردن بنـدگان و برای قرض داران مفلس و هر کـاری در راه خـدا باشـد و ابن سبیـل (مسافری که در راه مانده است)، این فریضه و واجبی از سوی خداست و خدا دانا و حکیم است.» ۹۱

حجّ نیز از عبادتهایی است که تمام احکامش مفصلا در قرآن نیامده است، بلکه برخی از احکامش- که البته اندک هم نیست- ذکر شده است و بقیّه را پیامبر اکرم (ص) بیان کرده و فرموده است:

خذوا عنّی مناسککم.

«مناسک حجّ را از من بیاموزید.» قرآن کریم ارکان حجّ و ماههای آن و موقف و قربانی آن را یاد آور شده و پیامبر (ص) واجبات آن را به تفصیل- و بیشتر به طور عملی- بیان فرموده است.

یکی دیگر از عبادتها روزه است که قرآن اجمالاـ آن را از مردم خواسته است، و به وقت آن و کسانی که با عذر می‌توانند روزه نگیرند، اشاره کرده است، و نیز درباره این که چرا ماه رمضان، برای روزه مقرّر شده می‌فرماید:

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن که راهنمای مردم و نشانه‌های هدایت و جدا کننده حق و باطل است، نازل شده است، پس هر که از شما آن ماه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۶

را دریافت، باید روزه بدارد و هر که مریض باشد یا مسافر، در ماههای دیگر آن را جبران کند، خدا قصد آسان گرفتن به شما دارد نه سختی و زحمت را و نیز می خواهد روزه‌های افطار شده را، کامل کنید و خدا را برای آن که شما را هدایت کرده است بزرگ شمرید، که شاید شکر خدا را به جا آورید.» ۹۲

در این جا این پرسش به ذهن می‌آید که چرا قرآن با این که با تأکید و اصرار از مردم خواسته است تا عبادات را به جای آورند، امّا اگر حجّ را استثنا کنیم احکام سایر عبادات را به طور اجمال بیان فرموده است در حالی که کسی نمی‌تواند با این اجمال، عبادتی انجام دهد.

پاسخ این است که: عبادات اساس دین و رکن یقین و یاد خداست که بدان دلها آرام می‌گیرد، و روح انسان را تربیت و نورانی می‌کند و آن را رشد می‌دهد و جامعه و وجدان انسان را پرورش می‌دهد و روح همکاری را در بین مردم ایجاد می‌کند، و نیز موجب حفظ جامعه است، زیرا جامعه پیشرفته و سالم جز در سایه مسائل معنوی که مردم را با یکدیگر پیوند دهد و دشمنی را بزداید بوجود نمی‌آید و این در وقتی است که فرد مؤمن، الهی باشد و به پروردگار خلق گرایش پیدا کند و بر اساس حقّ حرکت کند و بنابر این چون عبادات از چنین اهمیّتی برخوردار است و بر همه مؤمنان انجام آن واجب است، پس باید به طور عملی آموزش داده شود و پیشوایی شایسته آن را اجرا کند و این مهمّ به عهده رسول خدا (ص) گذاشته شد تا همه مردم احکام عبادات را عملا فرا گیرند و به نسلهای آینده نیز برسد و در کنار قرآن رسالت حضرت رسول (ص) قرار داشت و به همین جهت تفصیل احکام عبادی اسلام از راه سنّت پیامبر اسلام (ص) که به طور متواتر رسیده است، ثابت می‌شود، که سینه به سینه تا روز قیامت باقی خواهد بود. و هیچ عبادتی با قیاس، اثبات نمی‌شود، بلکه به حکم قرآن و سنّت پیامبر (ص) اثبات می‌شود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۲۷

ب- کفّارات

کفّارات دو جنبه دارد، یکی کیفر مادّی در برابر ارتکاب گناه، یا خطایی که موجب آزار دیگری شده باید از آن اجتناب می‌کرده است، و دیگری نزدیک شدن به خدا به واسطه توبه‌ای که همراه با کیفر می‌باشد.

علّت آن که ما کفّارات را پس از عبادات ذکر کردیم یکی این است که به عبادات نزدیک است و بالاتر از آن، این که کوتاهی و تقصیر در عبادات را جبران می‌کند، بنابر این بخشی از عبادات به حساب می‌آید.

به همین جهت ما آن را به دو نوع تقسیم کرده‌ایم:

نوع اوّل: کفاره‌هـایی است که برای جبران کوتـاهی نسبت به برخی از عبادتهـا یـا ترک مجاز آنهـا یـا ناتوانی کامل از اداء فرایض می‌باشـد، ماننـد جواز افطار برای فردی که مبتلا به بیماری مزمن است. یا پیرمرد و پیرزنی که یا اصـلا نمی تواننـد روزه بگیرنـد و یا روزه گرفتن برای شان مشقتی بیش از اندازه دارد وجوب این کفاره از طریق قرآن ثابت شده است، آن جا که می‌فرماید:

وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ ...

«کسانی که بایـد نهایت توان خود را به کار برنـد (که ادامه آن قابل تحمّل نیست) تا روزه بگیرند، به عوض آن در برابر هر روز (به میزان) طعام فقیری فدیه دهند.» ۹۳

از اینرو ابن عباس گفته است که: این جمله درباره پیرمرد و پیرزنی که روزه گرفتن بر ایشان دشوار است، نازل شده است.

و از این نـوع کفّارات هـدی و قربـانی است که در صـورت ترک برخی از واجبـات حـجّ غیر از ارکـان آن، واجب می‌شود، و دلیل وجوب آن قرآن کریم و عمل پیامبر اکرم (ص) می باشد.

و نمونه دیگر آن کفاره شکار در حال احرام است که این نیز به قرآن ثابت می شود که درباره آن می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ

اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ «ای مؤمنان در حال احرام شکار را نکشید و هر که از شما عمدا آن را بکشد، جزای او کشتن گاو و گوسفند و شتری است که مثـل شـکاری است که آن را به قتـل رسانـده، و دو نفر عادل از شـما به مثلیت آن حکم کننـد و آن قربانی به کعبه رسـیده باشـد (آن را نزد خـانه خـدا بکشـید) و یا جزای او کفاره طعام دادن به فقیران است یا به جای طعام دادن روزه بگیرد تا عقوبت کار خود را بچشـد، خداونـد از آنچه که پیش از آمـدن این حکم مرتکب شدیـد در گـذشت و هر که دوباره در حال احرام شـکار کند خـدا از او انتقام گیرد که خداونـد غالب و انتقام گیرنـده است. صـید دریایی و خوردن آن که متاعی برای شـما و مسافران است، بر شما حلال شد، و صید صحرایی تا وقتی شما محرمید بر شما حرام شد و از خدایی که به سوی او محشور می‌شوید بپرهیزید. ۹۴

و به این ترتیب می‌بینیم که این نوع کفـارات که قرآن آنها را واجب نموده است، برای جبران نقص در عبادت، یا ارتکاب عملی که خداوند آن را نهی کرده می‌باشد.

نوع دوّم: کفاراتی که به خودی خود عبادتنـد، امّا هـدف از تشـریع آنها، رعایت مفاهیم اخلاقی یا اجتماعی و یا حقوقی است، مانند کفـاره یمین و سوگنـد یعنی آزاد کردن یـک برده یـا طعـام دادن ده مسـکین یـا پوشانـدن آنها، که وجوب آن از این آیه به دست می آید:

لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ ذلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمانِكُمْ إِذا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمانَكُمْ «خداونـد برای بیهوده سوگنـد خوردن زبانی، شـما را مؤاخـذه نمی کنـد، بلکه بخاطر سوگندهایی مؤاخذه می کند که آنها را به نیّت دل بسته باشـید، پس کفاره شکسـتن قسم طعام دادن به ده فقیر است از معمول آنچه را که اهل و عیال خود را می‌خورانیـد، یا پوشانـدن ده فقیر و یا آزاد کردن بنده‌ای و هر که نتواند

سه روز، روزه بگیرد این کفاره‌های قسم شماست وقتی قسم خوردید، احترام سوگندهای خود را حفظ کنید ...» ۹۵

می بینید که فلسفه تشریع این کفاره مراعات یک مسأله اخلاقی یعنی نگهداری زبانها از زیاد سوگند خوردن و شکستن آن و دست

زدن به کردارهای خوار کننده می‌باشد، همان طور که خدای متعال می‌فرماید:

وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ «از بسيار سوگند ياد كننده خوار پيروى مكن.» ۹۶

و نیز برای این که مؤمنان به واسطه قسم خوردن، از کار خیر باز نمانند و این در وقتی است که خیر در امری باشد که بر خلاف آن قسم خورده باشند، بنابر این کفاره برای جبران سوگند تشریع شده است، و در این زمینه پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«من حلف علی شی فرای خیرا منه، فلیحنث و لیکفر»

«هر که برای انجام کاری سوگند بخورد، و بعد امری بهتر از آن را بیابد، باید سوگند خود را بشکند و کفاره دهد.»

و کفاره خود، عبادت است، زیرا در برخی از موارد، روزه به عنوان کفاره قرار داده شده است.

یکی از کفاره‌هایی که در قرآن، به منظور احیای حقوق خانواده و ستم نکردن به زن، تشریع شده کفاره ظهار است، این کفاره بر مردی واجب می‌شود که زن خود را بدون آن که قصد طلاق داشته باشد بر خود حرام کند و او را مانند یکی از محارمش قرار دهد، و در شأن قوانین قرآن نیست که زنی را که شوهرش با زبان و سخن بیهوده او را مورد اذیت و ستم قرار داده رها کند و به عقوبت نرساند، بلکه باید احقاق حق شود و شوهر به جزای این عمل برسد و کفاره به همین منظور است که خدای متعال می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَماسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۰

«آنان که از زنان خود ظهار کنند و بعد، از این حرف برگردند، باید پیش از آن که با زنان خود نزدیکی کنند، برده‌ای را برای کفاره آن آزاد کنند، این حکمی است برای عبرت و پند شما و خدا به آنچه می کنید آگاه است، و هر که نتواند بنده آزاد کند پیش از تماس با زن خود دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر این را هم قدرت نداشت شصت فقیر را اطعام کند، این احکام برای آن است که شما به خدا و رسول او ایمان بیاورید و این کفاره از «حدود» خداست و برای کافران عذابی دردناک است.» ۹۷

مشاهده می کنیم که هدف از این کفاره، حفظ زندگانی زناشویی بر اساس مهربانی و انس و الفت قلبی و پرهیز از وحشیگری و اعمال زور و فشار می‌باشد، زیرا به زبان راندن چنین سخنانی باعث می‌شود که زن نسبت به شوهرش احساس بیگانگی و دوری کند و دیگر به او اطمینان پیدا نکند و در نتیجه امید به زندگی با محبّت و صفا را از دست بدهد، و تشریع کفاره برای حفظ این ارزشهاست.

کفاره دیگری که در قرآن کریم به آن تصریح شده است، کفاره قتل از روی خطاست پس خداوند دادن «دیه» قتل خطایی را به خانواده مقتول، برای جبران این ضایعه واجب نموده است، و اگر آن قاتل، مکلّف و بالغ باشد باید کفاره بدهد و این برای جبران و پرداخت غرامت و به منظور احتیاط و حفظ خون مؤمنان و احتراز از خطاست، خداوند سبحان در این باره می‌فرماید:

وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً «هر که مؤمنی را به اشتباه بکشد، باید بنده‌ای مؤمن را آزاد کند و به دست ورثه مقتول «دیه» بدهد، مگر این که ورثه حق خود را ببخشند و اگر مقتول از طایفه‌ای کافر و دشمن خدا باشد ولی خود مقتول مؤمن باشد، باید قاتل یک بنده مؤمن آزاد کند و اگر مقتول از طایفه‌ای کافر باشد ولی میان شما و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۱

آنان پیمان (عدم تعرّض به یکدیگر) باشد، باید قاتل بنده مؤمنی را آزاد کند و به ورثه او «دیه» بپردازد، و هر که نتواند دو ماه

متوالی روزه بگیرد که این سبب پذیرش توبه او از جانب خداست و خدا دانا و حکیم است.» ۹۸

بدون تردید «دیه» برای جبران و پرداخت غرامت به خانواده مقتول است و این بر عهده خانواده قاتل است که به خانواده مقتول بپردازند و این که به عهده خانواده قاتل واگذار شده است، به منظور همکاری اجتماعی تمامی اعضای خانواده‌ها در دفع پیش آمدهای ناگوار برای افراد آن، و همکاری در پرورش روحی، روانی همدیگر است.

و کفاره سبب جبران کمبود عدد مؤمنان است، زیرا با کشته شدن یک مؤمن، تعداد مؤمنان کم می‌شود، بنابر این باید قاتل یک برده مؤمن را آزاد کند، زیرا عتق آزاد کردن، اعطای حریّت و آزادی است و آزادی مانند حیات و زندگی است.

به هر حال، تمامی کفاراتی که در قرآن آمده، و در سنّت نبوی تعیین شده است، مفهوم عبادتی دارد و به صلاح انسان و متضمن و نوعی همکاری اجتماعی است.

ج- احکام خانواده

اشاره

پیش از آن که آیات شریفه‌ای را که بیانگر احکام خانواده و تنظیم رابطه بین آنان می‌باشد، تلاوت، یا به برخی از آن آیات اشاره کنیم، باید دو نکته را خاطر نشان سازیم:

اوّل: چنان که پیش از این گفتیم، عبادات در قرآن به طور اجمال ذکر شده، و توضیح و تبیین آن به عهده رسول خدا (ص) گذاشته شده است، و ما به فلسفه این کار، به اندازه فهم و درک خود، اشاره کردیم.

دوّم: قرآن کریم احکام خانواده را از هنگام پیدایش آن بواسطه عقد ازدواج تا هنگام از هم پاشیدن بواسطه مرگ یا طلاق مفصّلا یادآور شده است، و در ذکر احکام و مسائل خانواده به مسائل زن و شوهر اکتفا نکرده و بلکه مسائل سایر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۲

افراد خانواده را نیز بیان کرده است، و آنچه در این زمینه در سنّت وجود دارد، بالنسبه به آنچه در قرآن بیان شده است، زیاد نیست.

سپس قرآن کریم به بیان تقسیم مال بین افراد خانواده و مسأله ارث پرداخته، و تقریبا تمام احکام مربوط به آن را مفصّلا بیان کرده است.

در این جا این پرسش پیش می‌آید که چرا احکام خانواده به طور گسترده و مفصّل در قرآن آمده، و بیان تفصیلی آن تنها به عهده پیامبر (ص) واگذار نشده است؟

پاسخ این است که این جهت بر اساس حکمت خدایی است که به امور پنهان آگاهی دارد، و ما تلاش می‌کنیم به گوشه‌ای از حکمت آن دست یابیم و امیدواریم مصداق این سخن خدای متعال نباشیم که می‌فرماید:

وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا «چیزهایی را که به آن علم نداری پی مگیر، که گوش و چشم و دل از همه اینها پرسش خواهد شد.» ۹۹

بدون تردید، این عنایت و لطف قرآن کریم به خانواده است که احکام مربوط به آن را به تفصیل و صریح و محکم بیان کرده است، همان طور که عنایت و توجّه اسلام به عبادات باعث آن شده است که احکام آن را به طور عملی به عهده رسول اللّه (ص) بگذارد، و تنها به تلقین و آموزش زبانی بسنده نکند، تا در سایه آن روح انسانها تهذیب و پرورش یابد، اهتمام اسلام به امور خانواده نیز موجب آن شده است که قرآن احکام آن را منظّم و مفصل بیان کند تا اوّلا: مردم بر اساس هوی و هوس یا اندیشه خود آن را مورد تحریف و انکار قرار ندهند و ثانیا: چون مسائل خانوادگی با خشنودی و غضب بین زن و شوهر و نزدیکان مرتبط

می‌باشد، لذا می‌بایست احکام آن دقیق و ثابت باشد تا خواسته‌ها و هواهای نفس را کنترل کند و هر چیزی را سر جای خودش قرار دهد.

و از سوی دیگر احکام خانواده و مسائل آن تأثیر بسزایی در جامعه و جهت دادن به آن دارد، زیرا خانواده از ارکان ساختمان جامعه است و با تزلزل و اضطراب آن و جامعه نیز دچار اضطراب و پریشانی خواهد شد و با تقویت و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۳

رشـد آن، جامعه نیز رشد پیدا می‌کند، و ثالثا: چون اسـلام برای برپایی جامعه‌ای نیکو بر اساس دوستی و پیوند بین افراد آمده است، لذا عنایت خاصّی نسبت به خانواده مبذول داشته است.

بعضـی از مردم، با پیش کشـیدن آنچه که آن را «تطوّر و تحوّل زمان» می‌نامنـد، می پندارنـد تا قدرت آن را دارند که بدون تقیّد به احکام قرآن، بنای شایسته‌ای برای خانواده بسازند.

و بـا این کـار اوضـاع را زیر و رو می‌کننـد و میزان امور را بهم می‌پاشـند، برخی دیگر طوری دربـاره حقوق زن دچار افراط و مبالغه شده‌انـد که نه بـا فطرت زن متنـاسب است و نه نظام اجتماعی با آن سازگاری دارد، و آنان این عمل را تمـدّن و پیشـرفت به حساب می‌آورند، در صورتی که این واپسگرایی است، زیرا با طبیعت و فطرت همسو نیست.

بعضـی از جامعه شـناسان می‌گویند: در مرحله ابتدایی زندگی و دوران جاهلیت، در میان انسانها- مانند حیوانات یا بیشتر آنها- مادر سالاـری وجود داشت، تـا آن که انسانها خانه‌داری را یاد گرفتنـد و رابطه منظّم و صـحیح بین مرد و زن برقرار شـد و آنها، بر اساس فطرت، کارهـا را بین خـود تقسیم می‌کردنـد، پس مـادر به تربیت و سـرپرستی فرزنـدان اشـتغال داشت و مرد دنبـال کـار و زحمت می‌رفت تا برای آنان غذا فراهم کند.

امّـا در این زمـان کارها بر عکس شـده، و از موضوع اصـلی خود خارج شـده است، حتّی برخی از اندیشـمندان گفته‌انـد: اگر همین راهی را که آغـاز کرده‌ایم ادامه دهیم، چیزی نخواهـد گـذشت که نظـام زن‌سالاـری بر خـانواده حـاکم خواهـد شـد، و مرد خانه‌ای نخواهد داشت، درست مثل حیوانات، مردان بر سر دست یافتن به آغوش زنی با هم به نزاع خواهند پرداخت.

به همین جهت- بر حسب آنچه ما به انـدازه توان خود، آن را درک می‌کنیم- قرآن کریم احکام خانواده را با تفصیل بیان می‌کنـد، تا منحرفان، چیزهایی را که خداوند نفرموده است، برای خودشان تشریع نکنند و فطرت سالم را به فساد و انحراف نکشانند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۴

خداوند سبحان پس از ذکر برخی از احکام آن می‌فرماید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «این حـدود خـداست و هر که از خدا و رسول اطاعت کند، خدا او را وارد بهشتهایی می‌کند که از زیر آن نهرها جاری است.» ۱۰۰ و بعد از بیان قانون ارث می‌فرماید:

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «خداوند احکام خود را برای شما بیان می‌کند تا مبادا گمراه شوید و خدا همه چیز را می‌داند. ۱۰۱

قرآن کریم احکام خانواده را از هنگام شروع ازدواج یا تفکّر در مورد آن را بیان می‌کند و آشکار کردن آن تفکّر را لازم می‌داند و می‌فرماید:

وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفاً وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ «باکی نیست بر شـما که به خواسـتگاری زنان برآیید یا نیّت ازدواج در دل داشـته باشید بدون هیچ اظهار، خدا می‌داند که شما زود یاد زنها می‌کنیـد و لیکن در پنهان با آنان قرار مگذارید مگر این که سـخنی پسـندیده گویید و اراده ازدواج نکنید تا زمانی که

عدّه آن تمام شود و بدانید که خدا از آنچه در قلب شما می گذرد آگاه است، از او بترسید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.» ۱۰۲

و نیز خداوند در کتاب خود، مهر را بر مرد واجب کرده است، زیرا تمام واجبات مالی به عهده مرد است تا مبادا زن برای بدست آوردن مال خود را مبتذل و خوار کند و به بدبختی و آتش گرفتار شود، خداوند متعال در این زمینه می فرماید:

وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً «مهر زنان را که بخششی از خداوند است به آنان بپردازید، و اگر آنان از روی میل و رضا، مقداری از مهر خود را به شما بخشیدند، پس با خوشی و

و گوارایی از آن استفاده کنید.» ۱۰۳

و مقرّر می‌دارد اگر با زن آمیزش صورت گیرد مالك تمام مهر خواهد شد.

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً «و اگر بخواهید زنی را رها کنید و زنی دیگر به جای او اختیار کنید و مال بسیاری مهر او کرده‌اید، پس از آن مال چیزی باز نگیرید آیا آن مال را به ناحق و گناه آشکار می گیرید، چگونه آن را خواهید گرفت در صورتی که هر کدام از شما به حق خود رسیده و زنها از شما عهد و پیمان محکم گرفته‌اند که یا به خوبی آنان را نگه دارید و یا به خوشی رها کنید.» ۱۰۴

و اگر زندگی زناشویی پا نگرفت و قبل از آمیزش از یکدیگر جدا شدند، زن از تمام مهر محروم نمی‌شود، بلکه نصف آن را به او خواهند داد، و از سویی دیگر چون مرد با زن همچون همسر معاشرت نکرده است، تا هر دو از عسل زندگی زناشویی کامشان را شیرین کنند، از پرداخت نصف مهر معاف می‌شود، این مطلب را خداوند در آیات زیر بیان می‌فرماید:

لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «باکی بر شما نیست که زنان را طلاق دهید مادامی که با آنان نزدیکی نکرده‌اید و مهری هم در عقد برای آنان معیّن نکرده بودید، و پس از طلاق مقداری از مال خود را به ایشان بدهید، ثروتمند به اندازه خود و فقیر به اندازه خود، این بخشش به نیکویی باشد که این سزاوار نیکوکاران است، و اگر پیش از نزدیکی آنان را طلاق دهید و برای آنان مهر تعیین کرده بودید پس نصف مهر را به آنان بپردازید مگر این که ببخشند یا کسی که اختیار عقد به دست اوست (ولی دختر صغیر) ببخشد و اگر شما تمام مهر را ببخشید این به تقوی

نزدیکتر است، و احسان و نیکی بین خود را فراموش نکنید که خدا به هر چه می کنید بینا است.» ۱۰۵

همچنین قرآن کریم زنانی را که ازدواج با آنان حلال، و نیز زنانی را که ازدواج با آنان حرام است، با صراحت بیان کرده، و هر جا که فهم آن برای بعضی دشوار بوده، پیامبر اکرم (ص) آن را توضیح داده است. آن جا که می‌فرماید:

... وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ ... وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۰۶ و از آنجا که اسلام می‌خواهد جامعه‌ای پاکیزه و شایسته و بدور از فساد و زشتی پدید آورد، تعدّد زوجات تا چهار همسر را جایز می‌داند با این که قبل از اسلام- چنانکه در تورات آمده است- ازدواج با همسران متعدّد به طور نامحدود جایز بود، قرآن کریم می‌فرماید:

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ ذلِكَ أَدْنى أَلَّا تَعُولُوا «اگر ترس آن را دارید که نتوانید درباره یتیمان به عدالت رفتار کنید، پس آن کسی از زنان را که

برای شما نیکو و مناسب است به نکاح درآورید دو یا سه یا چهار، و اگر بترسید که نتوانید عدالت پیشه کنید، پس تنها یک زن اختیار کنید یا اکتفا کنید به کنیزان که در اختیار شما هستند، که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاری است.» ۱۰۷

و شرط اباحه ازدواج در هر حال، رعایت عدالت است، چه ازدواج اوّل باشد یا دوّم، و فقها بالاتفاق گفته‌اند: کسی که می‌داند نسبت به همسر آینده خود ستم خواهد کرد، اگر ازدواج کند، گناهکار است، زیرا ازدواج سبب ظلم می‌شود پس حکم ظلم را خواهد داشت، البتّه (در این مرحله) قاضی نمی‌تواند ازدواج را باطل کند یا مرد را از آن باز دارد، ولی اگر ظلم تحقق یافت و مرد عملا بر زن ستم کرد، در صورتی که زن بخواهد، قاضی می‌تواند بین آن دو جدایی افکند، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۷

«زنان را به قصد آزار نگه ندارید و هر که چنین کند به خود ستم کرده است، و آیات خدا را به استهزا نگیرید.» ۱۰۸

از آنجا که اسلام خانواده را اساس و پایه روابط اجتماعی می‌داند، لذا قرآن برای حفظ و تقویت خانواده نسبت به آن سفارشهای حکیمانه و مؤکّدی کرده است که هر کسی از حدّ و مرز آن تجاوز کند، گناه و خطایی بس بزرگ مرتکب شده است.

اوّلا- زن و شوهر را به عدالت و محبّت فرمان می‌دهد، و این که زندگی سعادتمندانه‌ای که دلها را به یکدیگر نزدیک کند و از نفرت و جدایی دور سازد، داشته باشند، می فرماید:

وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً «با زنان به خوبی زندگی کنید و اگر از این امر کراهت داشتید، پس شاید شما چیزی را کراهت داشته باشید امّا خدا در آن، خیر بسیاری نهاده باشد.» ۱۰۹

و باز می‌فرماید: معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۵۳۷ ج - احکام خانواده ..... ص : ۵۳۱

... فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ... ۱۱۰

«یا ایشان را به خوبی نگهدارید و یا به خوشی رها کنید».

و ثانیا: دستوری می‌دهد که هر کدام از زن و شوهر اگر از دیگری انحراف و نقصی دید، درصدد اصلاح آن برآید و می‌فرماید:

وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ فِی یَتامَی النِّساءِ اللَّاتِی لا تُؤْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الْوِلْدانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامی بِالْقِسْطِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً وَ إِنْ یَتَفَرَّقا یُغْنِ اللَّهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ کانَ اللَّهُ واسِعاً حَکِیماً «ای پیامبر از تو درباره زنان فتوی می‌خواهند، بگو خدا فتوی می‌دهد شما را

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۸

(به شرح آیات اوّل همین سوره) و آنچه در قرآن از آیات ارث بر شما تلاوت شود، برای شما فتوی است درباره یتیمان دختر که (به رسم جاهلیت) ارث معیّن ایشان را نمی دهید و مایل به نکاح آنان هستید و هم در حق فرزندان ناتوان فتوی می‌دهد و دستور می‌دهد که درباره یتیمان عدل و راستی پیشه کنید و هر چه خوبی می‌کنید درباره آنان، پس خدا به آن آگاه است، و اگر زنی بیم آن داشت که شوهرش با او نسازد یا از او دوری گزیند، باکی نیست که هر دو به راه صلح و سازش باز آیند که صلح بهتر است و در طبیعت هر کس بخل هست، و اگر خوبی کنید و پرهیزگار شوید، پس البتّه خدا به هر چه می‌کنید آگاه است، شما هرگز نمی توانید بین زنان به عدالت رفتار کنید، هر چند حریص بر عدالت باشید پس تمام میل خود را به یک نفر قرار ندهید که دیگری را محرومش کنید تا معلّق و بلا تکلیف بماند و اگر صلح و سازش بر قرار سازید و پرهیزکار باشید پس البتّه خدا آمرزنده و مهربان

است، و اگر زن و شوهر از یکدیگر (به طلاق) جدا شوند، خداوند هر یک را از رحمت گسترده خود بی‌نیاز می‌کند و خدا بسیار بخشایشگر و حکیم است.» ۱۱۱

و ثالثا: توصیه می‌کند که مسأله نشوز و ناسازگاری همسر را- اگر بین آن دو سازش بر قرار نمی‌شود- علاج کنند، و بر این، غیر از خود آنها و انسانهای خوب و همسایگان شایسته کسی اطلاع پیدا نکند، پس می‌فرماید:

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً «مردها بخاطر برتری که خداوند برخی را بر بعضی دیگر داده است و به جهت نفقه دادن آنها از مالشان، بر زنها مسلّطند، پس زنهای شایسته، فرمانبردار آنها و در غیابشان، نگاه دارنده اسرار و اموال آنان می‌باشند و آنچه را خداوند به حفظ آن امر فرموده است نگهدارند، و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید باید نخست آنان را موعظه کنید و اگر سودی نبخشید از خوابگاه آنان دوری گزینید و اگر باز مطیع نشدند آنان را به زدن تنبیه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۳۹

کنید، پس اگر فرمانبردار شدند، دیگر بر آنان هیچ گونه ستم روا مدارید که خدا برتر و بزرگوار است.» ۱۱۲

و رابعا: سفارش می‌کند که اگر بیم نزاع و ناسازگاری و استمرار آن، وجود داشته باشد، دو نفر را به عنوان داور انتخاب کنید:

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً.

«چنانچه بیم آن را دارید که نزاع و اختلاف سخت بین آنها پدید آید، از طرف کسان مرد و کسان زن، داوری بر گزینید که اگر قصد اصلاح و سازش داشته باشند، خدا میان ایشان سازگاری می‌دهد که خدا دانا و آگاه است.» ۱۱۳

اسلام آنچه را که لازمه زندگانی زناشویی است- به طور عادلانه و همگام با فطرت و بدور از ستم به زن و خوار شمردن او- بین زن و شوهر تقسیم کرده است؛ زن را مسلط بر خانه و مدیر و مدبّر آن و پرورش دهنده فرزندان قرار داده و بر مردم انفاق و خرجی را واجب کرده است، خداوند متعال در این زمینه می فرماید:

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً «زنان مطلقه را در همان منزل خویش که میسّر شماست بنشانید و به ایشان (در نفقه و مسکن) آزار و زیان نرسانید تا آن را در مضیقه و رنج افکنید، و به زنان مطلقه تا وقتی که حامله هستند تا وضع حمل نفقه دهید، آنگاه اگر فرزند شما را شیر دهند اجرتشان با قرار داد متعارف بین خود بپردازید و اگر با هم سختگیری کنید دیگری را برای شیر دادن بخواهید، البته هر که به فراخور دارایی خود، نفقه بدهد، آن که مال سرشار دارد از مال سرشار و آنکه تنگ روزی باشد پس به حدّ امکان نفقه دهد، خدا هر کس را به اندازه آنچه به او عطا کرده است، مکلّف می‌کند، خدا پس از سختی و تنگدستی، بزودی آسانی و راحتی عنایت فرماید.» ۱۱۴

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۰

قرآن کریم به بیان حال فرزندان، که ثمره زندگی هستند، و مدّت بارداری و شیردادن به او و حال مادر، در زمان حمل پرداخته می‌فرماید:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ «ما انسان را به احسان و نیکوکاری در حق پدر و مادر سفارش کردیم، که مادر چگونه با رنج و زحمت بار حمل

کشید و باز در مشقّت وضع حمل نمود و سی ماه تمام مدّت حمل و شیر خواری بود، تا وقتی که طفل به حدّ رشد رسید و چهل ساله شد، گفت: ای پروردگار من وادار مرا که بر نعمتی که به من و پدر و مادرم عطا کردی، شکر گزار باشم، و این که کار شایسته مورد پسند تو را انجام دهم، و فرزندانم را صالح گردان، من به درگاه تو از گناهانم توبه کردم و از تسلیم شوندگان فرمان تو شدم.» ۱۱۵

قرآن کریم در زمینه شیر دادن و نفقه فرزند و کسانی که این دو امر بر عهده آنان است، می فرماید:

وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها لا تُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «مادرها دو سال کامل فرزندان خود را شیر می‌دهند، این برای مادری است که قصد شیر دادن تمام دارد و روزی و لباس شیر دهندگان- در حدّ متعارف- به عهده پدر فرزند است، هیچ کس جز به اندازه توان خود مکلّف نمی شود، و نباید مادر به فرزند خود ضرر رساند و پدر نیز به فرزند در شیر دادن ستم روا ندارد (و اگر پدر مرد) باید وارث نیز مانند پدر رفتار کند (و ضرر به طفل نرساند) پس اگر پدر و مادر خواستند قبل از دو سال فرزند را از شیر بگیرند و مشورت کردند و هر دو راضی شدند، باکی نیست، و اگر خواستید برای شیردادن فرزند خود، دایه‌ای معیّن کنید باکی نیست به شرط آن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۱

که آنچه معیّن کرده‌اید، بخوبی به دایه بپردازید و از خدا بپرهیزید که خدا به هر چه می‌کنید بیناست.» ۱۱۶

اسلام راجع به حقوق یتیمانی که پدر خود را از دست داده‌اند، اهتمام ورزیده و نسبت به دو موضوع درباره آنان سفارش کرده است:

اوّل: محافظت و نگهبانی از اموال آنان، می فرماید:

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ «نزدیک مال یتیم نشوید (و در آن تصرّف نکنید) مگر به آن طور که بهتر باشد.» ۱۱۷

و نیز می‌فرماید:

وَ آتُوا الْيَتامى أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً «و مالهای یتیمان را به خودشان بدهید و ناپاک را به پاک تبدیل نکنید، و مال آنان را به ضمیمه مال خود مخورید که این گناهی بزرگ است.» ۱۱۸

و به دلیل اهتمام اسلام به مال یتیمان و جلوگیری از تار و مار شدن و نابودی آن، به اولیای آنها اجازه نمی دهد که پیش از رشد و بلوغ آنان، اموالشان را به ایشان بدهند، و می‌فرماید:

وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ ... وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً «و اموالی را که خدا برای بقاء زندگی شما مقرّر کرده است به سفیهان و بی خردان (از کودکان و زنان و ... که نان خور شمایند) ندهید، و لکن قوت و لباس به ایشان دهید، و با مهربانی و سخن نیک با ایشان سخن بگویید، و یتیمان را بیازمایید تا آنگاه که بالغ و لایق ازدواج شوند، پس اگر در آنان رشد و بلوغ یافتید، مالهایشان را به ایشان رد کنید، و پیش از آن که کبیر شوند مالشان را به ناحق نخورید، و هر که از سرپرستان ایتام ثروتمند و بی نیاز باشد، باید از خوردن مال آنها خودداری کند و هر که فقیر و محتاج باشد به اندازه حق خود، تصرّف کند، و هر گاه اموال ایشان را در موقع خود به آنان برگرداندید، گواه بگیرید و خدا نیکو حساب کننده است، قسمتی از ترکه پدر و مادر و نزدیکان برای مردهاست و قسمتی برای زنها، خواه کم باشد یا زیاد، قسمت معیّنی است

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۲

برای آنان، و اگر هنگام تقسیم ارث خویشان شما (که ارث نمی برند) و یتیمان و فقرا حضور داشتند، از آن مال به آنان بدهید و با

نیکویی با آنان سخن گویید، و باید از تجاوز و تعدّی بترسند کسانی که پس از خود اولادی ضعیف و ناتوان به جا گذارند و از بد گذارنی و پریشانی آنان بیم دارند، پس باید از خدا بترسند و با یتیمان و فقرا به صلاح سخن گویند، همانا کسانی که به ناحق اموال یتیمان را می‌خورند، جز این نیست که می‌خورند و جای می‌دهند آتش را در شکمهای خود، و به زودی در آتش افروخته در آیند.» ۱۱۹

و این گونه مردم را به نگهداری اموال یتیمان و روش باز گرداندن به آنها، تحریص و ترغیب می کند.

دوّم: قرآن کریم مردم را از آزار دادن و ناراحت کردن یتیمان نهی کرده است، تا موجب عقده‌های روحی که آنان را از مردم جدا کند، نشود، از اینرو خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که بر یتیم خشم و قهر مگیر. ۱۲۰

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ و به مؤمنان راستین دستور می‌دهد که یتیمان را به خانواده خود ملحق کنند، و آنان را مانند فرزندان خود قرار دهند، تا خواری یتیمی را احساس نکنند.

... وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتامى قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ ...

«از تو ای پیامبر درباره یتیمان می‌پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر ایشان را با خانواده خود مخلوط کنید، پس آنان برادران دینی شمایند و خدا مفسد را از مصلح تشخیص می‌دهد و اگر بخواهد می‌تواند شما را در رنج بیفکند.» ۱۲۱

فلسفه اهتمام اسلام به امر ایتام آن است، که آنان بدور از جامعه زندگی نکنند، تا مبادا برخی از آنان ولگرد و برخی دزد بار آیند و در نتیجه با مردم خود چون گرگ بستیزند، که اگر آنان زندگی خوب داشته باشند، می توانند بازوی قوی و سودمندی برای جامعه باشند.

این موضوع در مورد هر فقیر نیازمندی صادق است، که اگر مورد احترام

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۳

واقع شود، می تواند نیرویی شایسته باشد و اگر مورد خشم و محرومیت قرار گیرد، نیرویی ویرانگر خواهد شد، و اینها همان عقبه و گردنه‌ای هستند که قرآن می‌فرماید:

... فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ ...

«... پس از عقبه نگذشت، و تو چه می‌دانی گذشتن از عقبه چیست؟

مقصود آزاد کردن بندگان یا طعام دادن به فقیران گرسنه است، یا طعام دادن یتیمی را که خویش است یا درویش فقیری که خاک نشین است.» ۱۲۲

و همان طور که اسلام راجع به حقوق ایتام و فرزندان و تربیت آنان بر اساس دوستی و مهربانی و تمایلات اجتماعی، اهمیّت داده است، همان طور به فرزندان دستور داده که با پدر و مادر خود اگر چه کافر باشند به خوبی و احترام رفتار کنند، از اینرو می‌بینیم که امر به احسان به والدین را به دنبال امر به پرستش خدای متعال آورده و می‌فرماید:

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً ...

«و خدا را پرستش کنید و برای او چیزی شریک نیاورید و به پدر و مادر خود نیکویی کنید.» ۱۲۳

و در ضمن نقل سفارشهای لقمان به فرزندش می‌فرماید:

وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ «یاد آور زمانی را که لقمان در حالی که پسر خود را پند می‌داد، می گفت: ای پسر من به خدا شرک نیاور که شرک ستمی بزرگ است، و سفارش کردیم انسان را به پدر و مادرش، بخصوص مادر که بار حمل فرزند بر داشته و تا مدّت دو سال که کودک را از شیر برداشته، هر روز بر رنج و ناتوانیش افزوده می‌شود و سفارش کردیم

ایشان را که مرا و پدر و مادر را سپاسگزار باش که بازگشت همه به سوی من است.» ۱۲۴
قرآن نسبت به پدر و مادر در هنگام ضعف و پیری- که نیاز بیشتری به رسیدگی و مهربانی دارند- سفارش بیشتری کرده است و می‌فرماید:
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۴
وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً «پروردگار تو مقرر داشت که جز او نپرستید و به والدین احسان کنید که اگر یکی از آنها یا هر دوشان به سنّ پیری رسند به ایشان «افّ» نگو و بانگ بر ایشان مزن و با نیکویی و مهربانی با آنان سخن گو.» ۱۲۵
و این گونه قرآن کریم خانواده را تربیت می‌کند و آن را بر اساس دوستی و مهربانی و رعایت حال ناتوان و کوچک از طرف افراد قوی و بزرگ و احترام کوچک نسبت به بزرگ، بنا می‌نهد.

طلاق و انواع آن

اشاره

زندگی زناشویی در اسلام بر اساس مهربانی و دوستی بین زن و شوهر و فرزندان و هماهنگی آنان با جامعه، استوار است و خداوند متعال در آیه زیر به این حقیقت اشاره می‌کند:
وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً «از آیات خدا این است که برای شما از جنس خودتان زنان را آفرید، تا آرامش یابید و بین شما دوستی و مهربانی برقرار کرد.» ۱۲۶
و در جای دیگر از رابطه بین زوجین این گونه تعبیر می‌کند:
... هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ ...
«زنان برای شما لباسند و شما هم برای آنان لباسید.» ۱۲۷
و نیز مقرّر می‌دارد که هدف از ازدواج تولید نسل و ایجاد دوستی بین مردم است:
یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً «ای مردم! از خدایی که شما را از یک تن آفرید و جفتش را از خود خلق کرد، و از این دو مردان و زنان بسیار پراکنده کرد، بپرهیزید، و نیز از خدایی که به نام او از یکدیگر سؤال و درخواست می‌کنید، بترسید، و رعایت حال
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۵
ارحام کنید که خدا بر شما نگهبان و مراقب اعمال شماست.» ۱۲۸
از آنجا که روابط خانوادگی بر پایه دوستی و تفاهم بنا نهاده شده است، نه بر اساس دشمنی و نفرت از همدیگر، زیرا اگر دلها طوری از یکدیگر بریده و جدا شد که دیگر قابل جوش خوردن و نزدیک شدن به همدیگر نباشد، ادامه چنین زندگانی نه به نفع خانواده است و نه به صلاح جامعه مبتنی بر دوستی و مهربانی (که اسلام در صدد بنای آن می‌باشد)، قرآن کریم در چنین شرایطی که راهی برای ادامه زندگی باقی نمی‌ماند، جدایی را، در آیاتی که خواندیم، به عنوان درمان و علاج کار پیشنهاد می‌کند.
وَ إِنْ یَتَفَرَّقا یُغْنِ اللَّهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ ۱۲۹ و طبعا طلاق در این صورت محظوری ندارد.
به هنگام طلاق- که در اختیار مرد است- سه نکته را که قرآن واجب دانسته است باید مورد بررسی و نظر قرار داد:

اوّل: رها کردن زن به نیکی و احسان و بدور از دشمنی و نزاع باشد، چنان که در آیاتی خواندیم می‌فرماید:

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ۱۳۰ و مقتضای احسان آن است که با انفاق مال به زن- به جبران طلاق- او را راضی و خوشنود کند، و این را خداوند واجب فرموده است، می‌فرماید:

وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ «مردان زنانی را که طلاق می‌دهند به چیزی بهره‌مند کنند، که این کار سزاوار مردم پرهیزگار است.» ۱۳۱

دوّم: امر دیگری که قرآن واجب کرده است، این است که طلاق باید رجعی باشد، یعنی مرد بتواند پیش از تمام شدن عدّه- که غالبا سه ماه و به اندازه سه پاکی است- به زن رجوع کند، قرآن کریم می‌فرماید:

وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۶

«زنان طلاق داده شده تا سه طهر (که عدّه ایشان است) به انتظار بنشینند، و اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارند نباید بچه را که خدا در رحم آنان آفریده است، پنهان کنند، و شوهرهای ایشان اگر قصد اصلاح و زندگی دارند، به رجوع سزاوارترند و زنها بر مردها همچون مردها بر زنها، حقوقی دارند، که باید ادا شود و مردان بر زنان برتری دارند و خدا بی‌همتا و استوار است، طلاق رجعی تا دو مرتبه جایز است و بر شوهر است که زن را یا به خوشی نگهدارد و یا به خوبی رها کند ...» ۱۳۲

این آیات شریفه با صراحت دلالت می کند که طلاق، باید رجعی باشد، مدّت رجوع تا سه پاکی است.

رجوع در طلاق اوّل و دوّم جایز است امّا بار سوّم نمی تواند رجوع کند.

در آیات یک تا سه سوره طلاق نیز، طلاق رجعی واجب شده است. ۱۳۳

سوّم: از این آیات سه مطلب به دست می‌آید، ۱- طلاق فقط باید رجعی باشد.

۲- شهادت و گواهی بر رجوع واجب است، تا زن از این امر آگاه باشد، و بین مردم نیز رواج پیدا کند، و بخاطر این که شرط صحّت ازدواج شهادت است، پس باید رجوع به آن نیز همراه با شهادت و گواهی باشد.

۳- زن نباید از خانه شوهر خارج شود و مرد نیز نباید او را بیرون کند، و این نکته سوّمی است که گفتیم قرآن کریم آن را واجب کرده است.

طلاق خلع

از آنچه گفتیم معلوم شد که اگر مرد از همسرش متنفر شد و راهی برای زدودن نفرتش نیافت می‌تواند با رعایت حدود و شرایطی که از قرآن نقل کردیم زن را طلاق دهد و امّا اگر زن از زندگی با مرد متنفر و بیزار شد با توجّه به این نفرت و دشمنی که بین زوجین پدید آمده است که خود و وابستگانشان نتوانسته‌اند آن را از بین ببرند، آیا باز هم زن در خانه شوهر باقی می‌ماند؟ این جاست که عدالت الهی تجلّی می کند، خداوند می‌فرماید:

وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۷

پس همان طور که مرد اگر از زن نفرت پیدا کرد- و زن نیز آن را مورد تأکید قرار داد- می تواند زن را طلاق رجعی دهد، زیرا

ممکن است نفرت و بیزاری موقتی باشد که پس از بین رفتن آن، شوهر برای رجوع به زن از دیگران سزاوارتر است، همان طور ممکن است، بیزاری و جدایی از ناحیه زن باشد که دیگر امکان زندگی وجود نداشته باشد، در چنین صورتی شارع طلاق خلع را تشریع کرده است (یعنی زن مهر یا مال دیگر خود را به شوهر می‌بخشد تا او را طلاق دهد) و این گونه طلاق با توافق طرفین و گاهی به حکم قاضی،- اگر آن دو طرف به سراغ او روند- صورت می گیرد.

حال چرا خلع در وقتی است که زن تمایل به ادامه زندگی نداشته باشد؟

پاسخ این است که: مرد به حکم قرآن مال خود را- که گاهی هم زیاد است و گاهی تمام دارایی اوست- در راه ازدواج خرج و انفاق می کند، حال اگر بخواهد زندگی جدیدی در عوض زندگی سابق که بر اثر ناسازگاری زن، متلاشی شده، صورت دهد، باید اموالی را که به زن داده یا مقداری از آن را پس بگیرد.

این طلاق خلع است که خداوند سبحان آن را در آیه زیر تشریح فرموده است:

وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلَّا أَنْ یَخافا أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ «بر شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به زنها داده‌اید پس بگیرید، مگر این که زن و شوهر بیم آن داشته باشند که حدود خدا را بر پا نکنند، پس اگر از بر پا نکردن حدود خدا ترسیدید، باکی نیست بر آن دو که زن برای خلاصی خود فدیه بدهد، (و مرد آن را قبول کند و طلاق بدهد) این حدود خداست و هر که از حدود خدا درگذرد، پس آن گروه ستمکارند». ۱۳۴

طلاق تا سه بار جایز است

خداوند تا سه بار طلاق را تشریع کرده است، خواه از ناحیه مرد به تنهایی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۸

باشد، و خواه بر اتفاق زوجین باشد (خلع) و یا به حکم قاضی. پس اگر سه بار طلاق انجام گرفت، دیگر ازدواج با آن زن جایز نیست، مگر آن که زن با مرد دیگری ازدواج شرعی صحیح به قصد بقاء بر ازدواج- نه موقتی- صورت دهد، بعد آن مرد برای عارضه‌ای او را طلاق دهد، یا فوت کند، در این صورت مرد اوّل می‌تواند برای بار چهارّم این زن را به همسری انتخاب کند، و این موضوع را خداوند متعال در این آیه بیان کرده است:

فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ یُبَیِّنُها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ اگر مرد بعد از طلاق دوّم باز زن را طلاق داد، دیگر آن زن بر او حلال نیست، مگر این که زن با شوهر دیگری ازدواج کند، سپس اگر شوهر دوم آن زن را طلاق داد، زن و شوهر اوّل اگر بدانند که حدود خدا را مراعات می کنند، می توانند به یکدیگر رجوع کنند، این حدود خداست که آن را برای دانایان آشکار می کند. ۱۳۵

از آن رو ازدواج پس از طلاق سوّم حرام می‌شود که تجربه ثابت کرده است آن دو با اخلاقی که دارند، یا برای نفرتی که از همدیگر دارند، زندگی‌شان بر روال صحیح قرار نخواهد گرفت بنابر این نیاز به تجربه شدیدتری هست، اگر بخواهند و لو احتمالاً با یکدیگر زندگی کنند، و آن تجربه این است که زن با مرد دیگری ازدواج کند، پس اگر بدی و ناسازگاری از جانب زن باشد، زندگی با مرد دوّم او را پاکیزه خواهد کرد (و آن اخلاق زشت و ناسازگاری او اصلاح خواهد شد) و یا (حدّاقل این است که) ثابت خواهد شد بدی و ناسازگاری از جانب زن بوده است، و اگر بدی از جانب مرد باشد، باعث تاسف او می‌شود که می‌بیند زن سابق او در اثر بدرفتاری یا کج اخلاقی او در اختیار مرد دیگری است و با این تجربه سنگین اگر دوباره به هم برسند، طبعا زندگی

خوبی خواهند داشت.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۴۹

عدّه

هرگاه بین زن و شوهر به واسطه مرگ یا طلاق، جدایی حاصل شود، باید مدّتی در عدّه به انتظار بنشیند و با مرد دیگری ازدواج نکند، تا از گمان بارداری بری و پاک شود و نیز به انتظار شوهر سابقش باشد تا اگر طلاق رجعی است، مرد بتواند با مراجعه به نفس خود، تصمیم نهایی را بگیرد.

و اگر زن باردار بود مدّت عدّه تا هنگام وضع حمل است زیرا خداوند می فرماید:

... وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ...

«مدّت عدّه زنان حامله تا وقت زاییدن است». ۱۳۶

و در این جهت فرقی بین طلاق رجعی یا خلع یا مرگ شوهر نیست، و علی (ع) و ابن عباس بر عدّه زن حامله شرطی افزوده‌اند و آن این که چهار ماه و ده روز بگذرد به دلیل آیه مزبور و آیه عدّه که می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً ...

«مردانی که از شما بمیرند و زنانشان باقی بمانند، آن زنان باید تا مدت چهار ماه و ده روز به انتظار بنشینند (و ازدواج نکنند)» ۱۳۷ و عدّه زنان طلاق داده شده همان گونه که خدا فرمود:

وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ ۱۳۸ به مدت سه بار حیض است.

و عدّه زن طلاق داده شد که به سن یائسگی رسیده و از حیض دیدن مأیوس است، یا اصلا حایض نمی‌شود، سه ماه است، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَ اللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ ...

«از زنان شما آنان که از حیض نومیدند اگر باز در این امر شک دارید عدّه آنان سه ماه است» ۱۳۹ پیش از ترک سخن درباره عدّه باید سه نکته را که در قرآن کریم به آنها تصریح شده است، مورد تذکر قرار دهیم:

اوّل: عدّه برای زنان مطلقه در صورتی است که با آنان آمیزش شده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۰

باشد، زیرا خداوند می فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها «ای مؤمنان هر گاه زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید و پیش از آمیزش طلاقشان دادید، در این صورت از شما نگه داشتن عدّه بر آنان لازم نیست. ۱۴۰

اما زنی که بر اثر مرگ شوهر، از او جدا شده است، باید عدّه وفات نگه دارد خواه با او نزدیکی شده باشد و خواه نشده باشد، زیرا در آیه شریفه وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً فرقی از این جهت گذاشته نشده است.

دوّم: زن مطلقه در زمان عدّه باید در خانه شوهر بماند و بیرون نرود و بیرون کردن او نیز جایز نیست، زیرا خدای متعال فرمود:

... لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ...

«آن زنان را تا در عدّه هستند از خانه بیرون نکنید و خود نیز بیرون نروند مگر آنکه کار زشتی آشکار مرتکب شوند» ۱۴۱ و نیز زنی که در عدّه وفات به سر می‌برد باید تا یکسال در خانه بماند و ورثه و اولیاء میّت نمی‌توانند او را بیرون کنند، زیرا قرآن کریم

می گوید:

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِیَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ إِخْراجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِی ما فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ «مردانی که از شما بمیرند و زنانشان باقی بمانند، باید وصیّت کنند که آنان را یکسال نفقه دهند و از خانه شوهر بیرون نکنند، پس اگر زنها خودشان بیرون رفتند شما را باکی نیست از آنچه آنان درباره خود در حدود شرعی انجام دهند و خدا بی همتا و حکیم است». ۱۴۲

از این آیه شریفه چنین برمی‌آید که: زنی که شوهرش مرده می‌تواند در آن خانه یکسال به عنوان حق خویش بماند، و اخراج او جایز نیست، زیرا این کار پایمال کردن حق اوست. امّا خود او می‌تواند بیرون رود بدون تردید این قانون موجب نگهداری زن از تباه شدن و احترام در حق شوهر مرده اوست.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۱

سوّم: نفقه زن در زمان عدّه محفوظ است، زیرا فرمود:

... وَ إِنْ کُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ ... ۱۴۳

و از آن جا که حمل جز بعد از ولادت کودک، آشکار نمی‌شود پس باید این قانون را نسبت به هر مطلقه‌ای تعمیم داد، به خصوص که آیه شریفه:

لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ ۱۴۴ شامل باردار و غیر باردار هر دو می‌شود.

دو نکته قابل توجه:

۱- زن در مسأله ازدواج از حقوق و شرایطی برخوردار است و باید اصل عقد و مهریه آن به اختیار خودش باشد، و ولی او نمی‌تواند او را مجبور کند، همان طور که خداوند درباره مهر می‌فرماید:

.. وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِکُمْ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ ...

«و هر زنی غیر از کسانی که قبلا ذکر شد برای شما حلال است که به مال خود به طریق زناشویی بگیرید نه آنکه زنا کنید، پس چنانچه از آنان بهره‌مند شدید آن حق معیّن را که مزد آنان است به ایشان بپردازید و باکی نیست که بعد از تعیین مهر هم به چیزی با هم راضی کنید». ۱۴۵

قرآن کریم با صراحت از بازداشتن زن از ازدواج، یا تزویج با کسی که او مایل نیست، نهی می کند و می فرماید:

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ یَنْکِحْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکُمْ أَزْکی لَکُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ «چون زنان را طلاق دادید و زمان عدّه آنان به پایان رسید نباید که آنان را از شوهر کردن منع کنید هر گاه به طریق مشروع به ازدواج با مردی راضی کنند، به این دستور هر که به خدا در روز قیامت ایمان دارد، پند گیرد، که این برای نفوس شما بهتر و پاکیزه‌تر است و خدا می‌داند و شما نمی دانید» ۱۴۶ ۲- زن نیز چون مرد- البته با تفاوت- ارث می‌برد، قرآن می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۲

لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً «برای مردان سهمی از ترکه والدین و خویشان هست و برای زنان نیز سهمی از ترکه پدر و مادر و وابستگان، چه مال اندک باشد یا بسیار، سهم هر کس از آن معین شده است» ۱۴۷ این آیه بیش از دلالت بر احترام به ارث زنان، بر این دلالت دارد که ذمه زن جدا از ذمّه

مرد است چه شوهر او باشد یا پدر یا برادر و یا کسی که هر گونه وابستگی با او دارد.

گستردگی خانواده در اسلام

ما این تعبیر را از کسانی که امروزه در جامعه شناسی مطلب می‌نویسند یاد گرفتیم، زیرا آنان خانواده را به دو نوع خرد و کلان تقسیم می کنند، و مقصودشان از خرد، زوجین و فرزندان آنان، و از کلان، تمام بستگان و خویشان اصلی و فرعی و دور و نزدیک، می باشد.

اسلام رابطه بین هر دو نوع را تنظیم کرده است، و قرآن با آیات محکم خود احکام مربوط به زوجین و فرزندان را بیان می کند و در عین حال احکام سایر بستگان را نیز رها نمی‌کند، و نسبت به آنان اعّم از خرد و کلان، بر اساس مراعات رحم ترغیب و تحریص می کند و به طور اجمال و اختصار واجبات و حقوق مربوط به صله رحم را- هر چند زیاد و دور باشند- که هماهنگ با فطرت است بیان کرده می‌فرماید:

... وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ ...

«خویشان در کتاب خدا برخی از ایشان بر بعض دیگر در ارث سزاوارترند». ۱۴۸

و خداوند سبحان یکی از نزدیکترین وسایل تقرّب به خدا را عطا کردن به بستگان برای خویشاوندی قرار داده و فرموده است:

لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِٔ وَ الْکِتابِ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۳

وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ «نیکو کاری بدان نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید، لکن رستگار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و تمام پیامبران ایمان آورد، و مال را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و تهی دستان در غربت و سؤال کنندگان و برای آزاد کردن بندگان مصرف کند ...». ۱۴۹

می بینیم که خداوند متعال یکی از بهترین راههای خیر را بخشیدن مال به خویشاوندان بخاطر خویشاوندی و بقاء رابطه بین آنها- نه برای فقر و نیازشان- قرار داده است. در قرآن سفارش راجع به بستگان فراوان به چشم می‌خورد مانند:

وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی «درباره پدر و مادر و خویشان نیکی کنید». ۱۵۰

وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَهَٔ أُولُوا الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفاً «و چون به هنگام تقسیم ارث، خویشان میّت و یتیمان و فقیران حاضر شوند، مقداری از آن را به ایشان دهید و با آنان سخن نیکو و پسندیده گویید». ۱۵۱

... قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَٔ فِی الْقُرْبی ...

(ای رسول به امّت) بگو: من از شما مزد رسالت جز در دوستی در حق خویشاوندان نمی‌خواهم». ۱۵۲

قرآن کریم حقوق و واجبات متقابلی در میان بستگان ذکر می کند که ما سه نمونه از آن را خاطر نشان می‌سازیم:

۱- دیه قتل از روی خطا بر عهده خانواده به معنای گسترده آن است، که در این زمینه می‌فرماید:

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍٔ مُؤْمِنَهٍٔ وَ دِیَهٌٔ مُسَلَّمَهٌٔ إِلی أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ یَصَّدَّقُوا فَإِنْ کانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍٔ مُؤْمِنَهٍٔ وَ إِنْ کانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ فَدِیَهٌٔ مُسَلَّمَهٌٔ إِلی أَهْلِهِ وَ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍٔ مُؤْمِنَهٍٔ ...

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۴

«هیچ مؤمنی نباید مومنی را به قتل رساند مگر به خطا و اشتباه، و هر که مؤمنی را از روی خطا بکشد، باید بنده مؤمنی را آزاد کند و خون بهای آن را به اهلش تسلیم کند، مگر این که ورثه مقتول دیه را ببخشند و اگر مقتول مؤمن است ولی از قومی است که با شما

دشمن و محاربند، در این صورت قاتل باید فقط بنده مؤمنی را آزاد کند و اگر مقتول از گروهی است که میان شما و آنان عهد و پیمان برقرار کند، پس خونبها را به اهلش پرداخته، بنده مؤمنی را آزاد کنید ...». ۱۵۳

در این آیه به همکاری بین خویشان- به معنای گسترده آن- سفارش شده است که در پرداخت و دریافت جرایم با یکدیگر همکاری کنند، از اینرو دیه فقط در صورتی واجب می‌شود که خانواده مؤمن باشد و یا با مسلمانان عهد و پیمان داشته باشند، ولی اگر دشمن مسلمانان باشند، در این صورت دادن دیه برای آنان واجب نیست، زیرا پرداخت دیه باعث دشمنی و ستمگری بیشتر آنان می شود.

۲- خداوند متعال نفقه و خرج فقیری را که از کار ناتوان است، بر نزدیکان ثروتمند او واجب کرده و می فرماید:

لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ ...

«بر نابینایان و لنگان و بیماران و نیز بر شما باکی نیست که از خانه‌های خود و پدران و مادرانتان و برادران و خواهران و عمو و عمّه و دایی و خاله خویش یا هر جا که کلید آن در اختیار شماست، یا خانه دوست خود، از مجموع اینها یا بعضی از اینها غذا تناول کنید، و هر گاه بخواهید به خانه‌ای وارد شوید نخست بر خویش سلام کنید ...». ۱۵۴

مشاهده می کنیم که خوردن از خانه این افراد را در هنگام نیاز گناه نمی‌داند، و این را حق او می‌داند، زیرا استفاده از حق است که گناه ندارد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۵

گاهی گفته می‌شود که این حق اختصاص به خویشاوندان ندارد، بلکه شامل دوست هم می‌شود، بنابر این علّت حق، قرابت و خویشی نیست، ولی به نظر ما نخستین سبب این حق، عجز و ناتوانی است، لذا در اوّل آیه سخن از ناتوانان از کار به میان آورده شده است، اما اولویت با خویشان است و اگر کسی خویشی نداشت، دوستی و مهری که بر اثر رفاقت پدید آمده است چنین حقّی را به او می‌دهد و اگر چه دوست دارد در دادگاه ملزم به تکفل مخارج دوست ناتوان و فقیرش نمی‌شود، ولی این امر برای او یک وظیفه دینی است، که اگر قدرت داشته باشد و در عین حال بگذارد دوستش از گرسنگی بنالد، در پیشگاه خداوند گناهکار خواهد بود، و برادری (دینی) برای همین روزهاست.

و این دستورات، راهنماییهای اخلاقی و اجتماعی حکیمانه‌ای است در مورد حقوق دوستان نسبت به همدیگر.

۳- حق میراث که قرآن مفصّلا آن را ذکر کرده است.

میراث

اشاره

قرآن کریم عهده دار بیان احکام ارث به طور مفصّل و گسترده شده است، و سنّت پیامبر (ص) در این زمینه چیزی نیفزوده است، فقط احکام آن را بر موضوعات تطبیق کرده و مواردی که ممکن است برخی نفهمند، یا آن را تحریف کرده و آن را مانند برخی از احکام جاهلیّت- چون محرومیت زنان از ارث- قرار دهند، توضیح داده است.

مشروح‌ترین آیات درباره ارث در آیات یازده تا سیزده از سوره نساء مذکور است که ما آن را قبلا ذکر کردیم. ۱۵۵

در آن آیات شریفه خداوند متعال میراث فرزندان و پدر و مادر و زن و شوهر و فرزندان مادر را بیان فرموده است، و مقصود از «کلاله» در آن آیات بنابر تفسیری که پیامبر اکرم (ص) فرموده است فرزندان مادر است.

در این جا کلاله دیگری نیز وجود دارد یعنی: برادر و خواهر که از یک پدر و مادرند، یا فقط پدرشان یکی است، که درباره آن می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۶

یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَةً رِجالًا وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ «ای پیامبر از تو درباره کلاله فتوا می‌خواهند، بگو: خدا چنین فتوا می‌دهد که هر گاه کسی بمیرد فرزند نداشته و او را خواهری باشد وی را نصف ترکه است و او نیز از خواهر ارث می‌برد اگر خواهر را فرزندی نباشد، و اگر میّت دو خواهر داشته باشد، دو ثلث ترکه به آنها خواهد رسید، و اگر چندین برادر و خواهر دارد، پس مردها دو برابر زنها ارث می‌برند خدا احکام خود را برای شما بیان می‌کند که مبادا گمراه شوید و خدا به همه چیز داناست». ۱۵۶

و نباید سخن خدای متعال را از خاطر برد که می‌فرماید:

وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ ۱۵۷ این آیه همان طور که بر دوستی در میان خویشان دلالت دارد، سزاواری برای ارث نیز از آن به دست می‌آید، لذا «فی کتاب اللّه» را به آن ضمیمه کرده است.

و به این ترتیب قرآن کریم احکام ارث را در برخی از موارد به تفصیل ذکر می‌کند، و در پاره‌ای از موارد به اختصار، امّا به گونه‌ای که انسان را از تفصیل بی‌نیاز می‌کند.

و رسول اللّه (ص) احکام قرآن را بر موارد خود تطبیق می‌کرد، مثلا از عبد اللّه بن مسعود درباره دختر و مادر و خواهر پدر و مادری پرسیده شد، او در پاسخ خواهر پدر و مادری را جانشین برادر پدر و مادری قرار داد، تا باقی ارث را بگیرد و گفت: این قضاوت رسول خدا (ص) است.

حضرت رسول (ص) در مقام تطبیق آیه:

وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ مقرّر داشت بعد از آن که صاحبان حق معیّن حق خود را به طور کامل برداشتند و پدر و یا فرزندی در کار نبود، ارث به نزدیکترین مرد خواهد رسید و فرمود: اگر بعد از میّت برخی از «صاحبان سهم معین» باقی ماندند، پس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۷

سزاوارترین فرد به ارث، نزدیکترین مرد به میّت خواهد بود، بدون تردید این تطبیق دقیق آیه مبارکه است به موارد آن، زیرا به مقتضای اولویّت، نزدیکترین فرد، به دریافت ارث و یا آنچه از میّت باقی مانده، سزاوارتر است.

و در سنت ثابت شده است که اگر میّت از خود دختر، یا دختر پسری که پدرش مرده، باقی گذارد، در این صورت به دختر نصف ارث و به دختر پسر یک ششم خواهد رسید تا دو سوّمی که برای دختران معیّن شده، تکمیل شود، پس هر گاه دختر نصف میراث را دریافت کند، باقی دو سوّم از بین نخواهد رفت بلکه به دختر پسر تعلّق می‌گیرد، زیرا او مجازا دختر میّت حساب می‌شود، و این خود یک تطبیق است».

تطبیق دیگر که به واسطه سنت ثابت شده این است که اگر شخص متوفی مادری داشته باشد و خواهری پدر و مادری، فقط نصف ارث را مالک می‌شود، و خواهر پدری یک ششم را، تا دو ثلث تکمیل شود و از نصف نگذرد، و این تطبیق آیه:

.. فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ ... ۱۵۸

از رسول اللّه (ص) است.

از این معلوم می‌شود که قرآن کریم احکام ارث را در مورد افرادی که «حق معین» دارند و طبقات فرزندان و پدران مفصّل و مشروح بیان کرده است و در باقی احکام به اجمال و اختصار گذشته است و سنت پیامبر (ص) آن را بر مورد خود منطبق کرده، برای مردم بیان داشته است.

نکته‌های قابل توجّه در تقسیم عادلانه قرآن

۱- قرآن برای زنها حقّ ارث قرار داده است، در صورتی که عرب در زمان جاهلیت چنین حقی برای زنان قائل نبودند، و قرآن در راه ارزش دادن به مادر و خویشاوندی از طریق مادر، برای فرزندان مادر ارثی که کمتر از یک ششم و بیشتر از یک سوّم نیست معیّن کرده، و این حقّ را به عنوان کلاله به آنان داده است، با این که نه اصلا و نه فرعا آنان ارث نمی‌بردند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۸

۲- افراد هر چه به میّت نزدیکتر باشند، از اولویّت بیشتری برخوردارند، زیرا میزان در استحقاق میراث آن است که در حقیقت وجود ارث برندگان، تداوم حیات متوفّی است، از اینرو بالاترین سهم را فرزندان و فرزندان آنان که به میّت نسبت داده می‌شوند، دارا می‌باشند، با این همه، ارث منحصرا برای آنان نیست، بلکه والدین و همسر متوفی نیز به مقدار نصف یا کمی کمتر از آن، شریکند. فلسفه مشارکت آنان این است که ارث فقط در وجود ارث برها متمرکز نشود، پس پدر و مادر که با وجود فرزندان متوفّی یک سوّم ارث به آنان تعلق می‌گیرد، در حقیقت پس از پدر و مادر، به فرزندان آنان که غالبا برادران میّت هستند، می رسد، بنابر این آنان نیز در مال شریک می‌شوند. و اگر میّت، پدر نداشته باشد، اموال او به برادرها و فرزندانش- اگر دختر باشند- می‌رسد با این بیان روشن می‌شود که معنی آن سخن که «ارث مال نزدیکترین افراد به میت است» این نیست که ارث فقط به آنان تعلّق بگیرد و دیگر هیچ کسی در آن سهمی نداشته باشد.

۳- چیز دیگری که در میراث به چشم می‌خورد مقدار نیاز ورثه است، یعنی هر چقدر نیاز بیشتر باشد، سهم ارث نیز بیشتر قرار داده شده است، و شاید به همین جهت، سهم فرزندان بیشتر از سهم پدر و مادر است، با این که از نظر شرع پدر و مادر نوعی ملکیت در مال فرزند دارند، همان طور که در حدیث آمده است که:

«انت و مالك لا بیك»

«تو و ثروتت از آن پدرت هستید» ولی نیاز فرزندان میت از پدر و مادر او بیشتر است، زیرا آنان اطفالی خردسال و ناتوان هستند که با مشکلات زندگی آینده و مخارج سنگین آن روبرو هستند، اما پدر و مادر بخشی از زندگی خود را پشت سر گذاشته و نیاز چندانی به مال ندارند، علاوه بر این، آنچه که پدر و مادر میّت به ارث می‌گذارند به فرزندان خودشان می‌رسد، و فرزندان ناتوان میّت سهمی از آن ندارند، و در نظر گرفتن همین نکته سبب آن شده است که سهم پسران دو برابر سهم دختران قرار داده شود، زیرا نفقه و واجبات مالی بر عهده مردان است، و مرد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۵۹

باید نفقه زن و فرزند را عهده‌دار شود و به احوال آنان رسیدگی کند و نیازهای آنان را برطرف کند و این فطرت انسان است که زن را نگهبان خانه و مرد را روزی آور خانواده قرار داده است، پس این قانون که سهم ارث به اندازه نیاز است، موجب آن شده است که سهم مرد از سهم زن بیشتر باشد، پس نیاز برادر از خواهر به مال بیشتر است، و اقتضای عدالت نیز همین است، زیرا تساوی در هنگام نیاز ظلم است، پس کسانی که سهم ارث زنان را به اندازه مردان می‌خواهند، مساوات عادلانه‌ای را درخواست نکرده‌اند.

۴- چنان که ملاحظه کردیم دین اسلام، میراث را بین خویشان تقسیم نموده، و آن را اختصاص به فرد خاصّی مثلا فرزند اوّل یا فرزندان بدون در نظر گرفتن پدر و مادر نداده است، و دست مورث را باز نگذاشته تا ترکه خود را به هر که می‌خواهد بدهد، و دیگران را محروم کند، بلکه شارع به طور حتمی دو سوّم آن را برای تعدادی از ورثه معین کرده است، و گاهی به طور نادر، وارث فقط یک نفر است و آن در صورتی است که نزدیکان میّت اندک باشند، که همان طور که به خواست خداوند در بحث وصیت خواهیم گفت، در این صورت شخص می‌تواند وصیت کند و مقداری از مال خود را به نزدیکانی که از او ارث نمی‌برند، بدهند.

و اگر ارث به بستگان دورتری چون برادر و خواهر و عمو رسید باید به طور عادلانه توزیع شود، و اختصاص به فرد خاصّی پیدا نکند، بلکه هیچ یک از بستگان نباید وارث منحصر به فرد باشند، پس اگر وارثین تعدادی برادر پدر و مادری و تعدادی برادر مادری بودند، میراث به همه آنان می‌رسد و به برادرهای مادری یک سوم آن خواهد رسید.

و به این ترتیب می‌بینیم که ارث در قرآن کریم و در سنّت نبوی به طور عادلانه تقسیم شده است و بدون تردید اگر در یک نقطه متمرکز شود، به سایرین ستم خواهد شد و هرگز نباید مال بین عده‌ای مخصوص از خانواده در گردش باشد و بقیّه محروم شوند، بلکه نباید ثروت و دارایی در جامعه نیز در بین ثروتمندان دست به دست شود و سایر مردم بهره‌ای از آن نبرند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۰

یکی از مقرّرات اسلام این است که دو سوّم ارث- به اجبار و فرمان خدای متعال و بدون اراده مورث- داخل در ملک وارث خواهد شد و این را «وراثت قهری» می‌نامند که مربوط به دو سوّم ترکه است و نیز می‌گویند: یک سوم دیگر آن را می‌تواند وصیّت کند و خداوند برای تحریض مردم به وصیّت به لحنی سخن گفته است، که گویا آن را واجب کرده باشد:

کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

«دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد و دارای متاع دنیاست، وصیّت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی مناسب با عدل این کار سزاوار پرهیزکاران است، پس هر گاه کسی بعد از شنیدن وضعیت، آن را تغییر دهد، گناه آن به عهده کسانی است که عمل به خلاف وصیّت کنند که خداوند شنوا و داناست، و هر که بیم آن داشته باشد که از وصیّت کننده به وارث جفا و ستمی رفته است و به اصلاح آن بپردازد، بر او گناهی نیست، همانا، خداوند آمرزنده و مهربان است» ۱۵۹ از این آیات جواز وصیّت بلکه وجوب آن اگر در مورد خیری، مثلا وصیّت درباره نزدیکان- باشد به دست می‌آید، و این سبب جلوگیری از توزیع ناعادلانه ارث و محروم کردن برخی از بستگانی که دارای سهمی از ارث نیستند، می باشد، و این حکم تکمیل قانون ارث است بنابر این مثلا خواهر فقیری که برای وجود فرزندان میّت، ارث نمی‌برد، وصیّت نسبت به او، این مشکل را برطرف می‌کند.

و به مقتضای این آیات وصیّت برای نزدیکان فقیر که وارث نیستند، واجب است، و ذکر پدر و مادر برای آن است که گاهی آن دو برای اختلاف دین از فرزند ارث نمی‌برند، همان طور که در صدر اسلام، پدر و مادرهایی بودند که اسلام نیاورده بودند و فرزندشان مسلمان بود، در این صورت فرزند باید قسمتی از مال خود را برای پدر و مادر وصیّت کند، زیرا این خود احسان و معاشرت نیکی است که خداوند به آن سفارش کرده است، آن جا که می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۱

وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً ...

«اگر پدر و مادر تو بر شرک خدا که تو آن را به حق نمی‌دانی، وادارند، پس آنان را اطاعت مکن، لکن با آنان به رفتار نیکو معاشرت کن» ۱۶۰ برخی از دانشمندان گفته‌اند: اگر سهم پدر و مادر از میراث، اندک است، میتوان با وصیّت بر آن افزود، و همین طور سایر ورثه، اگر سهمشان بسیار کم است، می توان وصیّت کرد که از ثلث مال بر آن بیفزایند و مفاد آیات مزبور نیز همین

است، و مقصود از «بالمعروف» امر معقول است، پس برای آدم نیرومندی که دارای ثروت است و (ارث بسیاری هم می‌برد) وصیّت نمی‌کند، امّا می‌تواند به ناتوان و نیازمندی که ارث نمی‌برد (یا ارث اندکی می‌برد) چیزی بدهد.

و از همین آیه به دست می‌آید اگر در وصیّت رعایت عدالت نشده باشد، می‌توان در آن دخالت و آن را اصلاح کرد، از اینرو برخی از فقها ابطال وصیّت ناعادلانه یا اصلاح آن را به حکم قاضی، جایز دانسته‌اند.

برخی از تابعین گفته‌اند: اگر میّت برای نزدیکان فقیر خود که وارث او نیستند وصیّت نکند، حق آنها را نباید نادیده گرفت، و این را «ابن حزم» واجب می‌داند و خداوند سبحان خود مفسد را از مصلح تشخیص می‌دهد.

این نظام مالکیت وراثتی است که قرآن کریم آن را در دو ثلث مال واجب می‌داند، و سنّت نبوی نیز آن را بیان کرده است، و یک سوّم دیگر را برای وارث اختیاری می‌داند، و باید وصیّت عادلانه باشد و الّا آن را باید ابطال کرد.

و نیز قرآن کریم- چنان که گفتیم- واجب کرده است که انسان برای نزدیکان مستمند خود قدری از مالش را وصیّت کند.

ما اگر قانون وراثت در اسلام را با هر قانون دیگری از قوانین جهان در گذشته و حال مقایسه کنیم، هیچ کدام از آنها را، هر چند قوی و محکم باشد.

در عدالت و کمال همپای این قانون اسلامی نخواهیم یافت.

و بسیاری از حقوقدانان غربی که به قوانین اسلام آشنایی دارند، اقرار می‌کنند که عادلانه‌ترین نظام ارث، نظام اسلام است، و هر نظامی غیر از نظام اسلام یا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۲

ناعادلانه است و یا ناقص، و هر کاوشگر با انصافی به این حقیقت اعتراف می‌کند، این قانونی است که قرآن آن را آورده، و پیامبر (ص)- که در جامعه‌ای بی‌سواد و بدون مدرسه و دانشگاه می‌زیسته و نزد کسی درس نخوانده بوده است- آن را تبلیغ کرده است، آیا این دلیل قطعی بر آن نیست که این قانون از جانب خدای متعال است؟

ممکن است کسی بر ما خرده گیرد که سخن در مورد نظام خانواده در قرآن به درازا کشید و چه بسا این خارج از موضوع کتاب باشد.

در پاسخ می‌گوییم: الان ما درباره علم کتاب سخن می‌گوییم، پس ما هر چه درباره خانواده بحث کنیم، باز در موضوع علم قرآن است که خداوند آن را به ما آموخته، و ما تمام آنچه را که در قرآن در مورد خانواده است نیاوردیم، بلکه از آنجا که مشت نمونه خروار است به برخی از آنها اشاره کردیم.

تقریبا تمام احکام مربوط به خانواده در قرآن مذکور است، و سنّت نبوی برخی از چیزهایی که نیاز به بیان دارد، توضیح داده است مانند «ثلاثه قروء» در آیه ۲۲۸ سوره بقره، که بنا بر صحیحترین روایات مراد از آن سه بار حیض است.

و ما پیش از این فلسفه تفصیل احکام خانواده در قرآن را توضیح دادیم.

و اینک می‌گوییم احکام خانواده در اسلام مورد حمله و هجوم برخی از مردان و زنانی که پایبندی به دین ندارند قرار گرفته و خواسته‌اند آن را غیر پیشرفته و بدور از تکامل بدانند، آنان در واقع تحت تاثیر مسیحیت واقع شده‌اند، زیرا در مسیحیت به گمان آنان تعدّد زوجات حرام و طلاق ممنوع است، بنابر این باید در اسلام نیز چنین باشد تقلید آنان را به چنین پندارهایی کشانده است، اسلام مرد را نگهبان و سرپرست زن قرار داده است ولی آنان این را نمی‌خواهند، بلکه می‌خواهند که در خانه هرج و مرج حاکم باشد.

انکار حقایق اسلام از سوی چنین افرادی باعث آن شده است که به نظام میراث اسلام حمله کنند و برخی نیز برای هوا پرستی از آن سرپیچی کرده‌اند و ما به آنان سفارش می‌کنیم که: تقلید کورکورانه و کج اندیشی را رها کنید و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۳

بدانید که تنها نظام صحیح در این موضوع، نظام اسلامی است و کسی که به غیر قرآن روی آورد، کافر است، پس اگر شما به اسم تجدّد و تکامل- که در واقع تقلید کو کورانه است- از قوانین قرآن سرپیچی می کنید پس بدانید که شما در لبه پرتگاه کفر هستید، زیرا هر که احکـام قرآن را انکـار کنـد یا از روی عناد با آن مخالفت ورزد، کافر است، پس هر گونه می‌خواهیـد باشـید، اگر ایمان دارید، دست به دامن قرآن یازید، و اگر غیر از این است، شما به دین خود باشید، ما هم به دین خود.

د- کیفرهای اجتماعی

اشاره

این نوع چهارم از احکامی است که قرآن کریم در بردارنـده آن است، در حقیقت این کیفرهای باز دارنـده باعث پاک شدن جامعه از صفات رذیله و گرایش به سوی فضیلت و پدید آمدن خیر و خوبی خالص در تمام جلوه‌های زندگی می شود.

کیفرهـا در اسـلام به دو قسم معیّن و غیر معیّن تقسـیم می‌شونـد، کیفرهـای معیّن در نوع خود بالاـترین کیفرها محسوب می‌شونـد و قرآن کریم بسیاری از آنهـا را بیـان کرده است. و تعیین کیفرهای غیر معیّن را که سبکتر از کیفرهای معیّن است به عهـده قاضـی یا ولیّ امر- اگر اختیار قضاوت را محدود بداند- گذاشته است.

کیفرهای معیّن دو گونه‌انـد، برخی چون قصاص به طور آشـکار مربوط به حقوق افراد است، و برخـی دیگر برای نگهداری جامعه از فساد و بدی می‌باشد، و حقّ افراد به طور آشکار در آن دیده نمی شود.

در نوع اوّل چنانکه به زودی بیان می کنیم اولیای مجنّی علیه (کسـی که بر او جنایت شده است) حقّ عفو و گذشت دارند امّا در نوع دوّم حقّ عفو وجود ندارد، زیرا حقّ خداست.

نخستین کیفری که در آن حقّ فرد در نظر گرفته شده، یا حقّ فرد در آن از حقوق دیگر واضـحتر است، قصاص می‌باشد، که از امور فطری است، زیرا کیفر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۴

مساوی با جرم و از جنس آن است، و قرآن کریم در آیات متعدّدی به آن تصریح کرده است، مثل این آیات که می‌فرماید:

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصـاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِـالْحُرِّ وَ الْعَبْـدُ بِالْعَبْـدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَـیْ‌ءٌ فَاتِّبـاعٌ بِـالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسـانٍ ذلِـکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَـهٌٔ فَمَنِ اعْتَـدی بَعْـدَ ذلِکَ فَلَهُ عَـذابٌ أَلِیمٌ وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌٔ یا أُولِی الْأَلْبـابِ «ای اهل ایمان برای شـما حکم قصاص کشـتگان چنین معیّن گشت که مرد آزاد در مقابل مرد آزاد و بنـده را به جای بنـده و زن را در ازای زن، می توانیـد قصـاص کنیـد، و چون صـاحب خون از قاتل که برادر دینی اوست بخواهـد در گـذرد، کاری است نیکو، پس دیه را در کمال رضا و خوشنودی ادا کند، این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است، و پس از آن هر که سرکشـی کنـد او را عـذاب سـخت خواهـد بـود، ای عاقلاـن حکم قصـاص برای حفـظ حیـات شـماست تـا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید.» ۱۶۱

این آیه فقـط در مورد قصـاص قتـل است، و در جـای دیگر قصـاص قتل و ناقص کردن اعضای بـدن و حتّی جراحت و زخم را بیان کرده است و درباره این حکم که در تورات و همه ادیان آسمانی وجود داشته می‌فرماید:

وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفَّارَهٌٔ لَهُ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمـا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ «و در تورات بر بنی اسـرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس، و

چشم را به چشم و بینی را بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و هر زخمی را قصاص خواهد بود، و هر که به جای قصاص به صدقه (دیه) راضی شود نیکی کرده صدقه، کفّاره، گناه او خواهد شد، و هر کس خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند، از ستمکاران خواهد بود.» ۱۶۲

این آیات شریفه بر چهار مطلب دلالت دارد:

اوّل: قصاص قانون تمام پیامبران است که یهودیان و سپس ربّانیون و احبار و آنگاه امّت محمّد (ص) موظّف به پیروی از آن شده‌اند، چنانکه خداوند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۵

می فرماید:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ «ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم که درستی و راستی همه کتب آسمانی را که در پیش اوست، تصدیق کرده و گواهی می‌دهد، پس میان آنان به آنچه که خدا فرستاده حکم کن و در اثر پیروی از خواسته‌های ایشان، حکم حقی که بر تو فرستاده شده، رها مکن، ما بر هر قومی شریعت و روشی مقرّر داشتیم و اگر خدا می‌خواست همه را یک امّت قرار می‌داد (اما این کار را نکرد) تا شما را به احکامی که در کتاب خود فرستاده است بیازماید، پس شما به کارهای نیک سبقت گیرید که بازگشت همه شما به سوی خداست، پس شما را به آنچه اختلاف می کردید آگاه خواهد کرد.» ۱۶۳

بنابراین تمام ادیان آسمانی در مسأله قصاص که یک امر فطری و نزد همه یک کیفر طبیعی است، هماهنگ می‌باشند.

دوّم: همان‌گونه که قصاص در مورد جان تشریع شده است- زیرا زندگی امن و آرام در جامعه به آن بستگی دارد- همان طور در مورد اعضای بدن نیز مقرّر شده است و زیرا که حفظ سلامتی انسان و جلوگیری از فساد و تباهی در سایه آن امکان پذیر است. و اگر فرد جانی در هنگام اقدام بر جنایت بداند که او را قصاص نمی کنند، بدون دغدغه به این کار دست خواهد زد و در نتیجه جنایت و فساد در جامعه رواج پیدا می کند، بنابراین قصاص- به گفته برخی از دانشمندان قانون شناس که در مورد روان شناسی و روانشناسی اجتماعی انسان تحقیق کرده‌اند- بهترین راه جلوگیری از جرم و جنایت است.

سوّم: قصاص در مورد وارد کردن جراحت نیز به اندازه ممکن جاری است، و برخی از فقها از این استنباط کرده‌اند که قصاص در مورد سیلی و تازیانه و امثال آن نیز جاری می‌شود.

چهارم: در کنار قصاص نسبت به عفو و گذشت برای پیوند دلها و دور کردن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۶

کینه و دشمنی ترغیب شده است، از این رو عفو در جای خود اگر افراد را به جنایت تشویق نکند. صدقه محسوب می‌شود، همان طور که فرمود:

«... فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ...» ۱۶۴.

آری قصاص در جای خود مایه حیات فردی است که به او قصد جنایت شده، و نیز سبب حیات جامعه است و همچنین مایه آرامش و فرو نشاندن کینه‌هایی می شود که در دلها پنهان است، و راهی برای از بین بردن آن جز قصاص باقی نمانده است. از این رو خداوند پس از آنکه جریان قتل هابیل را به دست برادرش قابیل- برای فرو نشاندن خشم و کینه و حسد قابیل- نقل می کند، می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً ...

«بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم کردیم که هر که نفسی را بدون حقّ قصاص و یا بدون آنکه فتنه و فسادی در روی زمین کند به قتل رساند، گویا همه مردم را کشته، و هر که نفسی را حیات بخشد مثل این است که همه مردم را حیات بخشیده است.» ۱۶۵

از این آیه چنین نتیجه گرفته می‌شود که قصاص سبب حیات افراد و تربیت و اصلاح جامعه است آری قصاص جان را حفظ و نگهداری می‌کند، زیرا حفظ جان اقتضا می‌کند که اعضای بدن و هر جزیی از آن، محافظت شود، و این حقّ افراد است، زیرا کیفر جرمی است که بر آنان وارد شده، از این رو- چنان که یاد آور شدیم- قابل گذشت است.

امّا کیفر مربوط به حقوق خدا یا حقوق جامعه- به تعبیر رایج امروز- دارای دو ویژگی است، نخست این که: هدف از آن حمایت از فضایل و پشتیبانی و نگهداری از جامعه است از آن که زیر پرده تاریک رذایل اخلاقی قرار گیرد، و دیگر این که: قابل گذشت نیست، زیرا اوّلاً چنین کیفری فقط برای اصلاح است، و در آن هدف انتقام یا فرو نشاندن خشم مانند مسأله دماء و قتل منظور نشده است، و ثانیا اجرای حدود و کیفرهایی که به نفع جامعه مقرّر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۷

شده‌اند، نوعی عبادت می‌باشد، پس همان طور که عفو در قصاص- به تعبیر قرآن- صدقه شمرده می‌شود، اجرای حدود نیز از سوی وّلی امر- که مسئولیت رعایت مصالح جامعه و بر پایی فضایل و مبارزه با صفات بد اخلاقی را به عهده دارد- برای او نوعی عبادت و حتی بالاترین عبادات به حساب می‌آید و چه عبادتی از پاک نمودن جامعه از فساد و بدی بالاتر است؟

چنین حدود و کیفرهایی برای حفاظت و نگهبانی از مصالح ثابت- یعنی نگهبانی از جان و امنیت مردم و حفاظت از نسل و عقل و مال- تشریع شده‌اند.

و شدیدترین کیفر برای بالاترین نوع تجاوز مقرّر شده است و آن این است که گروهی از مردم برای ارتکاب جنایاتی که هدف از آنها تجاوز به نفس و مال و عرض و زایل کردن عقل دیگران باشد اتفاق کنند، که آن را «حدّ حرابه» می نامند.

حرابه- چنانکه «مالک» در تفسیر آن بیان کرده- یعنی این که:

گروهی از جنایتکاران با همدستی یکدیگر بر جماعتی از مردم خروج کنند و مرتکب نوعی تجاوز از قبیل قتل یا غصب مال و ... شوند، قرآن کریم این گروه را «محارب» نامیده است، زیرا آنان با قدرت خویش با امنیت و نظام جامعه به مبارزه برخاسته‌اند، خداوند متعال درباره ایشان می‌فرماید:

إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ پرداخته، در زمین به فساد کوشند، جز این نباشد که آنان را به قتل رسانند یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف ببرند. (یعنی دست راست را با پای چپ یا به عکس) یا با تبعید از سرزمینی آنان را دور کنند، این خواری دنیوی برای آنان است و در آخرت برایشان عذابی دردناک است، مگر آنان که پیش از آن که به آنها دست یابد توبه کنند، پس بدانید که خدا بخشنده و مهربان است. ۱۶۶

در این دو آیه سه نکته را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۸

اوّل: خداوند آنان را محارب با خدا و رسول نامیده است، زیرا آنان با احکام شرع به نبرد می‌پردازند و حکمی را که وسیله رسیدن به احکام خدای متعال و رسول حکیم او می‌باشد. نقض می‌کنند، و همچنین ایشان را تلاش کنندگان برای فساد در زمین نامیده است. چرا که دشمنی با دین و اخلال در (اجرای) احکام آن و ستیز با فضایل و مزاحم مردم شدن و قطع طریق بر آنان، عین فساد و

تباهی است.

دوّم: کیفر آنان را مرگ یا مرگ و بدار آویختن مقرّر داشته، تا مایه عبرت دیگران شود، و یا این که دست و پایشان به خلاف بریده شود، و یا جمعشان را متفرق کرده، از آن جا تبعیدشان کنند. به طوری که دیگر نتوانند گردهم آیند.

در بین فقها نظر «مالک» این است که ولّی امر در انتخاب این کیفرها آزاد است و می‌تواند هر کدام را که مناسب می‌بیند اعمال کند.

سوّم: این کیفر اساسی به هنگامی است که آنان با یکدیگر اجتماع و اتفاق کنند و قدرت و امکان ارتکاب جرم را نیز داشته باشند، اما اگر پیش خود توبه کردند، و از کردار خود دست برداشتند. دیگر مورد عقوبت قرار نمی گیرند، لکن کیفر هر جرمی را که پیش از توبه مرتکب شده‌اند، خواهند دید.

فقها در این زمینه و درباره تقسیم کیفرها بر جرایم مطالب زیادی را عنوان کرده‌اند که انسان می‌تواند با مراجعه به کتابهای فقهی پاسخ مورد نظر خود را بیابد.

برخی از مردم این کیفر را به غلط خشن می‌نامند و به اشتباه آن را غیر انسانی می‌دانند اینان فقط به کیفر می‌نگرند و به جنایت و جرم نظر نمی کنند، فقط به جانی رحم می‌کنند و از آنان که مورد جنایت قرار گرفته‌اند- یعنی جامعه- غفلت دارند، آری جنایتکارانی که چنین کیفری برای آنان مقرر شده است کسانی هستند که با قدرت و همبستگی خروج کرده‌اند، آنهم نه برای بر پایی حق و عدالت یا از بین بردن باطل و نادرستی بلکه فقط برای آزار رساندن و بی حرمتی به مردم و به غارت بردن دارایی مردم و در تنگنا قرار دادن آنان بنابراین باید به گونه‌ای کیفر تعیین شود که آنان را از این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۶۹

جنایات باز دارد، و عدالت انسانی مقتضی است که بین مقدار جرم و مقدار کیفر، برابری وجود داشته باشد و هر چه جرم بیشتر باشد به همان تناسب کیفر نیز شدیدتر باشد.

و به فرموده پیامبر (ص) «هر که به دیگران رحم نکند، خود نیز قابل ترحّم نیست.» و این منطق عدالت و عقل است.

و ای کاش این کیفر در مورد امریکائیهایی اجرا می‌شد که نسبت به هر چیز بی حرمتی روا می‌دارند، و استثمار و چپاولگری آنان به حّدی است که گاهی تمام سرمایه‌های یک کشور را از آن خود می کنند.

دزدی نیز شبیه «حرابه» است فقط از چند جهت با هم تفاوت دارند.

اوّل: این که دزدی تصرّف مال در پنهانی و از جایی محفوظ است اما «حرابه» گرفتن مال با زور و به طور آشکار می‌باشد، اما در عین حال جانی سعی می‌کند که در جایی دست به این کار بزند که فریاد کمک خواهی صاحب مال بگوش مردم نرسد تا به کمکش بیایند، بنابراین کار او پنهان از جامعه انجام می شود نه مخفی از صاحب مال.

دوّم: این که محاربه به صورت دسته جمعی و گروهی شکل می‌گیرد و این افراد با نیروی خود در برابر نیروی دولت می‌ایستند.

سوّم: این که در «حرابه» جرایم مختلفی وجود دارد، لذا کیفرهای آن نیز گوناگون است، امّا در سرقت یک نوع جنایت بیشتر وجود ندارد و کیفر آن نیز یک نوع است و این دو از دو جهت مانند یکدیگرند، یکی در ترساندن مردم است بهم زدن، امنیت آنان که دیگر احدی به جان و مال خویش ایمن نیست، و دیگر اینکه تو به راهزنان قبل از دستگیری آنان قبول است، همان گونه که توبه دزد نیز قبل از دستگیری به نظر بسیاری از فقها- که مطابق نصّ قرآن نیز هست پذیرفته می‌شود.

کیفر سرقت در این آیه مورد تصریح قرار گرفته است:

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۰

«دست مرد و زنی دزد را به کیفر عملشان ببرید این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرّر داشته و خدا بی همتا و حکیم است. پس هر که بعد از ستمی توبه نمود و کار خود را اصلاح کرد. خدا او را خواهد بخشید که خدا بخشنده و مهربان است.» ۱۶۷

شرط قبولی توبه این است که واقعا خود را اصلاح کند، نه این که فقط به زبان توبه کند، و بدون تردید اگر بعد از توبه، مرتکب سرقت شد، باید دستش قطع شود.

به دلیل مشابهت بی «محاربه» و «دزدی» گفته‌اند: محاربه «دزدی بزرگ» است، و این نامگذاری صحیح است، اگر چه در محاربه قتل نیز وجود دارد.

برخی از کسانی که نسبت به مجرم دلسوزی می‌کنند و به مردم بی گناه رحم نمی کنند، نسبت به کیفر سرقت در اسلام مرتکب دو خطا می‌شوند.

نخست این که، کیفر و مجازات برابر با جرم نیست، هر چند دزدی در حدّ بالایی باشد، پس آیا باید دست فردی را برای ده درهم یا یک چهارم دینار- به فتوای مالک- برید؟! آنان سخن «ابو العلاء معرّی» را تکرار می‌کنند که می گوید:

«ید بخمس مئین عسجد ودیتها با لها قطّعت فی ربع دینار؟» یعنی: دستی که دیه آن پانصد دینار طلا است چرا برای ربع دینار بریده شود؟

دوّم این که: این کیفر فی حدّ نفسه سنگین و شدید است و باعث زیاد شدن افراد ناقصی خواهد شد که دیدن آنان مانند خاری چشمها را خواهد آزرد.

پاسخ به اشکال اوّل این است که بین عمل و مجازات برابری نیست، بلکه بین مجازات و آثار جرم برابری وجود دارد، مثلا- در دزدی میان مال به سرقت رفته با قطع دست، تساوی نیست، بلکه باید در مقایسه سرقتی را که در یک محلّه یا شهری به وقوع می‌پیوندد با ترساندن مردم و ایجاد مزاحمت برای افرادی که در آسایش به سر می‌برند، در نظر گرفت، پس برای دزدان، عدّه‌ای نگهبانی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۱

می دهند و از بسیاری از خانه‌ها و مغازه‌ها و اماکن محافظت می‌شود، بنابراین آثار جنایت دزدی تنها مربوط به مال سرقت شده نمی شود، بلکه تمام افرادی را که در زندگی با آن مال سرقت شده ارتباط داشته‌اند در بر می گیرد.

پاسخ اشکال دوم این است که: این کیفر آنگاه اجرا می‌شود که دزدی تکرار شود، زیرا دفعه اوّل اگر توبه کرده، خودش را اصلاح کند و دیگر مرتکب آن خطا نشود دستش قطع نخواهد شد، و انگهی بریدن دست یک فرد خود باز دارنده دیگران از سرقت است، بنابراین دیگر دست کسی بریده نمی شود، و در این زمان در یکی از کشورهای عربی که حدّ سرقت جاری می شود در سال یک یا دو دست بیشتر قطع نمی شود، بنابراین کیفر سرقت، مانع عمل به سرقت خواهد شد.

و بالاتر از آن، بریدن دست هنگامی صورت می‌گیرد که هیچ شبهه و شکّی در کار نباشد، زیرا شبهات مانع از اجرای حدود می‌شوند و مواردی که در آن شبهه وجود ندارد و حدّ جاری می‌شود نسبت به موارد مشکوک پنج به هزار است یکی از موارد شبهه به عقیده گذشتگان این است که دزد در حال گرسنگی یا در مظنّه آن- مثل قحطی و خشکسالی- باشد، در این صورت حدّ جاری نمی شود، چنانکه «عمر» در سالی که قحطی بود چنین کرد.

آری آنها که کیفر سرقت را خشن و غیر انسانی می‌دانند- آنهم با شرایط و حدودی که گفتیم- بهتر است برای ما روشن کنند که در حوادث دزدی چه دستهایی از زنان و مردان برای مقاصد سارق، بریده شده و چه خونهایی در اثر استفاده از زور و یا برای پنهان کردن آثار جنایت، به دست سارق به زمین ریخته است؟! شما اگر این جنایاتی را که در هنگام سرقت، انجام می‌شود، با کیفر

سرقت مقایسه کنید، می بینید که قطع دست در هنگام کیفر، به اندازه یک دهم آن جنایات نخواهد بود و این را می‌توان از کشورهایی که در آن حّد دزدی جاری می شود، درک کرد، زیرا تعداد دستهایی که در آن جا قطع می‌شود اگر بالاترین حّد آن را حساب کنیم، رویهمرفته از عدد انگشتان دست تجاوز

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۲

نمی کند.

آری قوانین بشری از درمان جنایت دزدی ناتوانند، پس چرا ما از قانون الهی پیروی نکنیم؟ امروز آفت آنهایی که از قانون الهی سرپیچی می‌کنند این است که: فقط برای مجرمین دلسوزی می‌کنند، و نسبت به کسانی که مورد حمله و آزار جنایتکاران هستند، احساس مهربانی ندارند، و این قضاوتی است غیر منطقی و عجیب، با این همه اینان خود را جامعه شناس می‌پندارند!

تجاوز به نسل

اشاره

آشکارترین جنایت در تجاوز به نسل زناست، زیرا اگر این فساد در میان مردمی رواج پیدا کند، نسل آنان را ضعیف می‌کند و آنان را به سوی نابودی می کشاند، همان طور که در میان برخی ملتهای معاصر و نیز در بین بعضی از امتهای گذشته نیز به چشم می‌خورد.

قرآن کریم متعرض بیان این گناه و کیفر آن شده است و بخصوص کیفر آن به تفضیل مورد بحث قرار داده و این گناه را به طور اجمال بیان کرده است، و می فرماید:

وَ اللَّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا وَ الَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ تَوَّاباً رَحِیماً «زنانی از شما که عمل ناشایسته مرتکب شوند، چهار شاهد مسلمان بر آنان بخواهید، چنانچه شهادت دادند آنان را در خانه نگه دارید تا عمرشان به پایان رسد یا خدا راهی بر آنان بگشاید، و هر کس از شما چه مرد و چه زن عمل ناشایست مرتکب شود، آنان را به سرزنش و توبیخ بیازاید، پس اگر توبه کردند دیگر متعرضشان نشوید که خدا توبه پذیر و مهربان است.» ۱۶۸

این دو آیه بر سه مطلب دلالت دارد:

۱- شهادت بر زنا باید حتما توسط چهار نفر باشد و کمتر از آن قبول نیست و همین معنا را خداوند در حّد قذف مورد تاکید قرار داده می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۳

وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَهً «آنان که به زنان با عفّت و ایمان نسبت زنا دهند و سپس چهار شاهد بر دعوی خود نیاورند، آنان را هشتاد تازیانه بزنید». ۱۶۹

۲- هر گاه مرد و زن مرتکب فحشا و عمل ناپسند- که طبق دو آیه مزبور مراد از آن زناست- مرتکب شدند باید کیفری مناسب ببینند، مگر این که با توبه به اصلاح کار خود بپردازند، و اگر این عمل را تکرار کردند. دیگر توبه آنان پذیرفته نخواهد شد، چنانکه بسیاری از فقها به این مطلب- مانند سرقت- تصریح کرده‌اند.

۳- زنها کیفر مخصوص دارند که توبه نیز جلوگیر آن نیست، و آن این که تا به هنگام مرگ در خانه نگه داشته شوند، تا خدا راهی

چون ازدواج برای آنان تعیین کند، و این در حقیقت کیفر نیست، بلکه برای نگهداری زن و وادار کردن او به توبه است، و اگر پس از آن مرتکب خلاف شود باید مورد آزار قرار گیرد.

در این جا ایذاء و آزار اجمال دارد، و در سوره نور مقصود از آن به تفصیل بیان شده است زیرا می‌فرماید:

الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الزَّانِي لا يَنْكِحُ إِلَّا زانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لا يَنْكِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ «باید شما هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه تنبیه کنید و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید هرگز درباره آنان در دین خدا رحمت و دلسوزی روا مدارید و باید عذاب آنان را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند، مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نمی کند، و زن زناکار نیز جز با مرد زناکار یا مشرک ازدواج نخواهد کرد، و این کار بر مؤمنان حرام است.» ۱۷۰

از این سخن نیز سه مطلب به دست می‌آید:

۱- کیفر مرد و زن زناکار صد تازیانه است که با شدّت و قوّت بر آنان زده خواهد شد، و این تازیانه‌ها باز دارنده از گناه است، که هیچگونه دلسوزی در مورد آنان نخواهد بود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۴

۲- این کیفر شدید و باز دارنده باید آشکارا و در حضور عده‌ای از مؤمنان صورت گیرد.

۳- مردی که زنای او آشکار شده است، جز زن زناکار یا مشرک نباید به عقد او تن در دهد و به ازدواج با زن زناکار نیز جز مرد زناکار یا مشرک راضی نخواهد شد، و بر مؤمنان حرام است که با زناکار ازدواج کنند، و مفهوم آیه این است که تحریم وقتی است که توبه صورت نپذیرفته باشد.

کیفر برده زناکار

کیفر مزبور در مورد زنان و مردان آزاد است، امّا کیفر کنیزان و غلامان زناکار نصف حدّ مزبور یعنی پنجاه تازیانه است، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «و هر که را توانایی آن نباشد که با زنان پارسا و با ایمان (و آزاد) ازدواج کند، پس کنیزان مؤمنه را که مالک آنها شدید به نکاح در آورید، و خدا آگاه‌تر است به ایمان شما، برخی از شما از جنس برخی دیگرید پس با کنیزان مؤمنه با اذن مالک آنها ازدواج کنید و مهر آنها را آن طور که معّین شده بپردازید، کنیزانی که عفیف باشند نه زناکار و دوست و رفیق‌دار، پس چون شوهر کردند اگر عمل زشتی از آنها دیدید، بر آنها نصف کیفر زنان پارسای آزاد است، این حکم (ازدواج با کنیز) برای کسی است که بترسد مبادا به رنج افتد و اگر صبر کنید برای شما بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است، خدا می‌خواهد احکام خود را برای شما بیان کند و شما را به آداب آنان که پیش از شما بودند رهنمون سازد توبه شما را بپذیرد و خدا دانا و حکیم است.» ۱۷۱

این آیات بر آن دلالت دارد که اوّلا: بهتر است که مؤمن با زن آزاد ازدواج

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۵

کند و چنانچه نتوانست، کنیزی را به همسری در آورد تا فرزندان آن کنیز در معرض بنده شدن واقع نشوند.

و ثانیا: بهتر است که با کنیزان مالکان آنها زناشویی کنند تا فرزندان آنها آزاد باشند، و کنیزان نیز به واسطه فرزندان از سوی مالکان آزاد شوند و به این ترتیب بر تعداد آزادها افزوده شود.

و ثالثا: کیفر گناه کنیز شوهر دار پنجاه ضربه تازیانه است.

و به اقتضای تساوی احکام- چنانکه اشاره کردیم- کیفر غلام نیز مانند کنیز نصف کیفر آزادها است.

با نگاهی کوتاه و مقایسه بین قانون قرآن و قانون روم در می‌یابیم که در قانون روم کیفر بنده بیشتر از کیفر فرد آزاد است و گفته می‌شود اگر بنده با زن آزاد زنا کند باید کشته شود امّا اگر یک مرد اشرافی رومی مرتکب زنا شود، باید غرامتی ناچیز بپردازد، پس منطق آنان ظالمانه و بر خلاف عدالت است، یعنی اگر مجرم فردی مهم باشد مجازاتش کم و اگر فردی عادی باشد مجازاتش بیشتر و بزرگتر است. امّا قانون اسلام بر اساس منطق صحیح استوار است، زیرا گناه از شخص مهم بزرگ محسوب می‌شود و به همان نسبت کیفرش سنگین‌تر است، و از شخص عادی کوچکتر به حساب می‌آید و کیفرش نیز آسان‌تر است، چه این که گناه و جنایت، کاری خفّت بار و رسوا کننده است و طبعا ارتکابش برای انسانهای ضعیف ساده‌تر است. زیرا آنان از قدرت نفسی که مانع گناه باشد برخوردار نیستند و غلام و کنیز همیشه در ذلّت و خواری به سر می برند، بنابراین گناه آنان کمتر و کیفرشان نیز سبکتر است و این قانون خدای بزرگ بر اساس منطق صحیح و عادلانه است.

حدّ قذف

قذف یعنی نسبت دادن زنا به مردان و زنان پارسا و پاکدامن بدون دلیل قانع کننده، فقط از روی گمان و پندار یا اذّیت و ستم، و این امر سبب آسان شدن گناه و اشاعه فحشا در میان مؤمنان است، لذا خداوند برای چنین فردی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۶

کیفری قاطع تعیین کرده است و پس از بیان حدّ زنا می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «آنان را که به زنان پارسا نسبت زنا می‌دهند و بر دعوی خود چهار شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز شهادت آنها را نپذیرید که مردمی فاسقند، مگر کسانی که بعد از فسق و بهتان توبه کنند و به اصلاح خویش بپردازند پس خداوند آمرزنده و مهربان است.» ۱۷۲

از این سخن عالی سه موضوع استفاده می‌شود:

۱- نسبت زنا جز با شهادت چهار نفر ثابت نمی‌شود و گرنه قذف باطل خواهد بود و کیفری سخت یعنی هشتاد تازیانه به دنبال خواهد داشت و این کیفری مادّی و بدون ارفاق و ملایمت است.

۲- در کنار کیفر مزبور یک کیفر تأدیبی یا تبعی- به تعبیر حقوقدانان- مقرّر شده است و آن این که شهادت آنان برای همیشه مردود است، زیرا آنان زبانشان را به بدترین سخن باطل و نادرست آلوده کرده‌اند، بنابراین سزایشان این است که در دادگاه، شهادتشان پذیرفته نشود، و تعبیر به «ابدا» در آیه نشانگر آن است که توبه نیز موجب آن نخواهد شد که شهادت آنان پذیرفته شود.

۳- توبه آنان- اگر توبه واقعی باشد- نزد خدا پذیرفته می‌شود، امّا این، کیفر اصلی و تبعی را از بین نمی‌برد، زیرا کیفر تبعی، ابدی و همیشگی است.

هدف از این کیفر جلوگیری از اشاعه فحشا است، زیرا نسبت زنا خصوصا به افراد پاکدامن و عفیف، ارتکاب آن را آسان می کند و خداوند در این زمینه می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ «آنان که دوست دارند در میان مؤمنان اشاعه فحشا کنند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود.» ۱۷۳

خداوند متعال برای مؤمنان داستان عایشه را که عدّه‌ای به او نسبت ناروا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۷

دادند مثال می‌زند و در مورد آنان می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ جاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذِى تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظِيمٌ لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هذا إِفْكٌ مُبِينٌ لَوْ لا جاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَداءِ فَأُولئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكاذِبُونَ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيما أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذابٌ عَظِيمٌ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَ لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبْحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «همانا آن گروه که به شما تهمت زدند، نپندارید ضرری به آبروی شما می رسد بلکه خیر و ثواب نیز خواهید یافت و هر یک از آنها به کیفر عمل خود خواهد رسید و آنکه سر منشأ این بهتان شد برای او عذابی سخت خواهد بود، آیا سزاوار نبود که شما مؤمنان زن و مردتان چون این سخن ناحق شنیدید. حسن ظنتان نسبت به یکدیگر بیشتر شده و بگویید این دروغی است آشکار، چرا آنان بر دعوی خود چهار شاهد اقامه نکردند، پس حال که شاهد نیاوردند البتّه نزد خدا مردمی دروغگویند، و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی‌شد. به سزای آن سخنان که می گفتید به شما عذاب سخت می‌رسید، زیرا شما آن سخنان را از زبان یکدیگر دریافت کرده، چیزی به زبان می‌رانید که به آن علم ندارید و این کار را سهل و کوچک می‌پندارید در صورتی که نزد خدا (گناهی) بزرگ است، چرا به محض شنیدن این سخنان نگفتید که هرگز ما را تکلّم به آن روا نیست، منزّه و پاک خدایا این تهمتی بزرگ است، خدا به شما اندرز می‌دهد که اگر اهل ایمانید دیگر گرد این سخنان نگردید، و خدا آیات خود را برای شما بیان کرد و خدا دانا و حکیم است.» ۱۷۴

این هشداری شدید است برای کسانی که تهمتی را نسبت به زن یا مرد پاکدامنی می‌شنوند، نخست باید نسبت به مرد یا زن مؤمن گمان خیر و صلاح داشته باشند و اگر گمان بد در مورد آنان بود، باید نسبت دهنده چهار شاهد بیاورد، و اگر نیاورد، فرد مؤمن باید آن را تهمت بداند و نباید سخن بدون دلیل را بپذیرد و بر گمان بد خود بیافزاید و چیزی را که در دل به آن اعتقاد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۸

ندارد به زبان بیاورد و آن را امری آسان پندارد با آن که نزد خدا امر بزرگی است.

و این هشدار به کسانی است که شایعه پراکنی می کنند که این صفت در شأن مؤمن نیست و اسلام مردمی پاك و عفیف می‌خواهد که جز کلام نیکو و درست بر زبان نیاورند.

لعان

مردی به حضور پیامبر اکرم (ص) شتافت و به شکایت پرداخت و گفت:

«فردی مرد بیگانه‌ای را در کنار همسرش می‌یابد، پس اگر او را بکشد، شما او را خواهید کشت و اگر سخن بگوید، او را خواهید زد و اگر سکوت اختیار کند، سکوتش از روی خشم است، خدایا تو خود حکمش را بیان فرما!» پس از این حادثه حکم لعان صادر شد.

لعان هنگامی است که مرد نسبت زنا به همسرش دهد، در این جا خداوند حکم خاصّی قرار داده است که شامل نسبت زنا به غیر

همسر نمی‌شود، زیرا غالبا تا خطایی از زن سر نزند همسرش او را متهم به ارتکاب گناه نمی‌کند بنابراین لعان برای روشن شدن حادثه و اثبات مدّعای مرد است، خداوند در این باره می فرماید:

وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْواجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَداءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كانَ مِنَ الْكاذِبِينَ وَ يَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكاذِبِينَ وَ الْخامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْها إِنْ كانَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ «آنان که به زنان خود نسبت زنا می‌دهند و جز خود شاهد و گواهی بر آن ندارند از آن زن و مرد نخست مرد چهار مرتبه شهادت و قسم به نام خدا یاد می کند که البّته او در این دعوی از راستگویان است، و بار پنجم قسم یاد می‌کند که لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد، پس برای رفع عذاب کیفر از زن، نخست چهار مرتبه شهادت و قسم به نام خدا یاد کند که البتّه شوهرش دروغ می گوید و بار پنجم قسم یاد کند که غضب خدا بر او اگر این مرد در این دعوی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۷۹

از راستگویان باشد، و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما مؤمنان نبود و اگر نه این بود که خدا بسیار توبه پذیر و حکیم است حدود و تکلیف را بر شما این چنین آسان نمی‌گرفت.» ۱۷۵

مقصود از شهادت در این جا، سوگند به خداست، زیرا آدمی به هنگام سوگند، خدا را گواه می‌گیرد، پس مرد چهار بار قسم یاد می‌کند که در نسبت دادن زنا به زنش یا در نفی فرزند از خودش- اگر چنین ادّعایی داشت که معنایش این است که زن از طریق زنا باردار شده است- راستگوست و پس از آن برای پنجمین بار به خدا سوگند یاد می‌کند که لعنت خدا بر او باد اگر دروغ بگوید. در این صورت کیفر قرآنی بر زن جاری می‌شود ولی او می‌تواند برای رفع کیفر از خودش ابتدا چهار بار سوگند یاد کند که شوهرش دروغ می‌گوید، و برای بار پنجم قسم بخورد که خشم و غضب خدا بر او اگر مرد راستگو باشد.

اگر سوگند خوردن از مرد و زن به این گونه پایان یافت، از مرد کیفر قذف (یعنی هشتاد تازیانه) و از زن کیفر زنا برداشته می‌شود، پیامبر اکرم (ص) نیز همین گونه حکم کرد.

امّا آن حضرت دستور داد تا مادامی که زن و شوهر این گونه‌اند برای همیشه از هم جدا شوند، زیرا زندگی زناشویی بر اساس مودّت و دوستی استوار است، و مودّت، اطمینان آن دو را به یکدیگر می‌طلبد، امّا وقتی آن دو به یکدیگر چنین نسبتی دادند و هر کدام دیگری را تکذیب کرد، دیگر اطمینان و دوستی از بین می‌رود و آن زوجیتی که در قرآن می‌فرماید:

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ...

«یکی از آیات خدا آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید تا در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهربانی بر قرار فرمود.» ۱۷۶ از بین می‌رود، و اگر یکی از زوجین نسبت به دیگری مشکوک باشد، دیگر مهربانی بین آنان باقی نخواهد ماند.

آنچه ما از آیات قرآن در مورد زنا و قذف و لعان ذکر کردیم به مؤمن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۰

هشدار می‌دهد که باید پاک و پارسا باشد و به جامعه تذکر می‌دهد که باید فضیلت بر آن حکمفرما باشد و افراد یکدیگر را به کارهای ناروا و گفتار زشت نسبت ندهند، زیرا چنین نسبتهایی سبب انجام آن کارها در خارج می‌شود.

و صفات رذیله جز در محیطهای فاسد رشد نمی‌کنند و فضایل و صفات خوب جز در مکانهای غیر صالح، از بین نمی‌روند.

و شاید فساد جامعه‌های کنونی ما معلول نسبتهای ناروا به یکدیگر- چه به صراحت و چه به اشاره- باشد، که افراد آن را آسان و کوچک می‌شمارند، امّا نزد خدا گناهی بزرگ است. و هیچ جنبش و نیرویی جز به یاری خداوند نیست.

شراب

تاکنون حـدود و کیفرهایی را که برای حفظ جان و مال و نیز حفظ نسل و نگهبانی از ارزشـهای اجتماعی تشـریع شـده است، بازگو کردیم، اینک گناهی را بیان می‌کنیم که عقل را فاسـد می‌کنـد و خداونـد تعیین انـدازه کیفر آن را به عهـده پیامبرش واگذار کرده است، با این که جرم آن شبیه قذف و از جنس آن می باشد، از این رو فقیه صحابه أمیر المؤمنین علی (ع) کیفر آن را از کیفر قذف استنباط فرموده است.

در آیات قرآن بـه ضـررهای شـراب و این که آن نوشـیدنی بـدی است، اشـاره شـده و انسانهـا را از نوشـیدن آن منع کرده است. و نخستین آیه‌ای که اشاره به ناپسندی آن دارد آیه زیر است:

وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «و از میوه‌های نخلها و تاکها مسکرات و روزی نیکو به دست می‌آورید و خردمندان را در این عبرتی است.» ۱۷۷

این آیه در ضـمن اشاره به زشتی شـراب دارد، به این طریق که می‌فهماند شراب فی حدّ ذاته امر پسندیده و خوبی نیست و آن را در مقابل چیزی که «حسن» و پسندیده می‌باشد قرار داده است و طبعا در مقابل امر پسندیده، امر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۱

ناپسند و زشت می‌باشد.

این نخستین هشـدار به عربهـا در مورد زشتی و ناپسـندی شـراب بود، زیرا آنان در زمان جاهلیت-ماننـد مردم جاهل زمان ما- با آن انس و الفت داشتند و با نوشیدن آن بر یکدیگر فخر می‌فروختند.

این آیه در مکّه نازل شد، و چون هجرت به وقوع پیوست و مسلمانان لذّت اسلام را چشیدند، قرآن به فلسفه تحریم آن اشاره کرد و فرمود:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما «از تو از شـراب و قمار می‌پرسـند، بگو، در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم، ولی زیان گناه آن بیش از منفعت آن است.» ۱۷۸

این اسـتدلال عـالی موجب تحریم شـراب شـد زیرا هر چیزی که ضـررش بر سودش افزونی یافت، انسان بایـد به حکم عقل آن را بر خود حرام کنـد، زیرا هر چیزی دارای سود و زیـان نسبی است و ملاک حرمت و جواز به غلبه یکی از سود و زیان بر دیگری است، امّا باز این آیه صـراحت در تحریم نداشت، و لذا عمر پس از نزول آن گفت: «خدایا حکم شـراب را به طور صریح بیان فرما!» عربها در آن زمان با میگساری خو گفته و به آن عادت کرده بودند، بنابراین نیاز به پرورشـی بود که ایشان را از این عادت ناپسـند به دور نگهدارد، از اینرو آیه دیگری به همین منظور نازل شد و فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ «ای کسانی که ایمان آوردیـد آنگاه که مست هستیـد گرد نماز نگردید تا بدانید که چه می‌گویید ...» ۱۷۹

و چون ایمـان بـدون نمـاز قابـل تصوّر نیست، زیرا نمـاز امری است قطعی، و نزدیـک شـدن به آن در حال مستی نهی شـده است، تا انسان بداند که چه می گوید یعنی: سـخن شایسـته و با ارزش و راست را از غیر آن تشخیص دهد، و این جز برای انسانهای هشیار و درک کننـده حقیقت امور و اهـداف آن امکان پذیر نیست، و این وقتی است که انسان مدتی طولانی شـراب ننوشد، و خداوند تعبیر به «لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ» کرده و نفرموده است «لا تدخلوا الصلوة»

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۲

زیرا تعبیر اوّل رساتر است.

و چون نمازهای پنجگانه بر روز و پاره‌ای از شب تقسیم شده‌اند. بنابراین باید انسان پیش از طلوع فجر در هشیاری کامل به سر برد تا در حال مستی نزدیک به نماز صبح نشود و بداند که چه می گوید، و همین حالت را باید قبل از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء حفظ کند، تا به ترک شراب- که نوشیدنی ناگوار است- عادت کند، و رسم جاهلیّت را کنار گذارد.

بنابراین، آیه مزبور، نفس آدمی را با ایمان تربیت می کند و رها کردن امری مذموم و عادی را از راه امری پسندیده و شناخته شده و گوارا علاج می کند.

عمر این بیان را برای حرمت کافی نمی‌دانست زیرا به دنبال امری قاطع برای حرمت بود.

پس از آن بود که امری قاطع و حتمی در این مورد نازل شد و فرمود:

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَـا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّما یُرِیـدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُـمُ الْعَـداوَةَ وَ الْبَغْضـاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُـدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَـلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُـونَ «ای کسـانی که ایمـان آوردیـد، شـراب و قمار و بتها و تیرهای قمار، پلیـدی و کار شـیطان است از آن اجتناب کنید تا رسـتگار شوید، شـیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شـما کینه و دشـمنی افکند و شـما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا بس نمی کنید؟» ۱۸۰ علمای بلاغت گفته‌اند: جمله «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» بلیغ‌ترین و رساترین صیغه‌های نهی می‌باشد.

در این جا ذکر دو نکته شایسته است، اوّل: نادانهای زمان ما می گویند. این جمله دلالت بر نهی ندارد و اگر حرام بود باید می‌فرمود: «و لا تشربوا»، این سخن بی مزه، قابل توجه نیست، امّا چون زیاد تکرار می‌شود، در پاسخ آن می گوییم.

آیه مزبور از چند جهت تأکید در نهی دارد:

۱- شراب و قمار را در کنار بتها ذکر کرده است و این نشانه حرمت ذاتی آن است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۳

۲- آن را کار شـیطان و پلیدی توصـیف کرده، یعنی ذاتا ناپاک است و مضّـر، و فطرت آدمی آن را نمی‌پذیرد، و ضـررهای جسمی آن نیز در نزد هر فرد هشیاری آشکار است.

۳- دستور به اجتناب از آن داده است یعنی از شراب و مجالس آن و شرابخوار باید پرهیز کرد و این بلیغ‌تر از «لا تشرب» است.

۴- شراب عامل کینه و دشمنی، که سبب فرو ریختن نظام جامعه است، می شود.

۵- انسـان را از یـاد خـدا و نماز باز میـدارد، و چون نماز واجب و شـعار اسـلام است، و بازداری از آن در اسـلام از بـدترین گناهان می‌باشد و حرام است بنابراین هر چه که منجر به آن شود نیز ممنوع خواهد بود، زیرا هر چه باعث حرام شود خود نیز حرام است.

۶- چنانچه گفتیم جمله «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» رساترین صیغه‌های نهی است.

دوّم: شـراب هر چیزی است که عقل را زایل کند و آن را از درک صحیح و درست باز دارد، خواه از آب انگور باشد یا از پخته آن به دست آید، و خواه از انگور یا خرما و یا غیر آنها باشد.

و هنگام نزول آیه تحریم شراب، صحابه پیامبر (ص) تمام خمره‌های شراب خود را به دور ریختند، و در هیچکدام از آنها آب انگور نبود، بلکه محتوای تمام آن ظروف، نبیذ بود، پس هر نوشیدنی که مسکر باشد یا منجر به مستی شود حرام است، چه شـراب انگور باشد یا سیب و یا خرما و یا پیاز و یا نیشکر و سایر چیزهایی که انسان برای فساد عقلش می‌سازد و خواه جامد باشد یا مایع.

مـا این نکته را به این جهت یـادآور شـدیم که یکی از فقهای بزرگ پنداشـته است که شـراب تنها آب انگوری است که بجوشـد و سخت شود و کف دهـد، و به همین فتوی، نادانـان تمسّک جسـته‌اند و گفته‌انـد که وی با این که می دانسـته که سایر باده‌ها، مستی آور است در عین حال نوشیدن آنها را جایز می دانسته‌اند، و این موضوع را بهانه‌ای برای حلال بودن شراب قرار داده‌اند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۴

به نظر ما آن فقیه بزرگ اشتباه کرده است و دیگران نباید در این مسأله از نظر او پیروی کنند، بلکه باید عملش را ملاک قرار دهند که گفته: «اگر مرا بخواهند در فرات غرق کنند و یا این که قطره‌ای از این نبیذها بنوشم، هرگز قطره‌ای از اینها را نخواهم نوشید.»

قرآن کریم که با شدّت شراب را تحریم کرده، طبعا کیفری مطابق با آن را نیز تعیین کرده است. امّا در خود قرآن تصریحی به کیفر نشده است، امّا در آن کیفرهای گناهی که در بسیاری از اوقات نتیجه شرابخواری است بیان شده است، زیرا انسان مست نمی‌داند که چه می‌گوید، و سخن ناروا به زبان می‌آورد و این گناه قذف است، و علی (ع) در رابطه بین گناه شرابخواری و قذف و حدّ میگساری می‌فرماید:

«هرگاه کسی شراب نوشد، افترا می‌بندد، پس باید حدّ افترا یعنی قذف بر او وارد شود» در این جا مقدار حدّ شرابخواری صریحا ذکر نشده است، از پیامبر (ص) نیز در مورد اجرا کردن این حدّ مطلبی نقل نشده است، فقط از آن حضرت نقل شده که درباره شرابخوار فرمود:

«هر گاه شراب بنوشد او را بزنید و اگر تکرار کرد تازیانه‌اش بزنید و در مرتبه سوّم او را به قتل رسانید» و عدّه‌ای به آن حضرت گفتند: منطقه ما سرد سیر است و ما خود را با شراب گرم می‌کنیم، پیامبر (ص) فرمود: آن را ننوشید، گفتند: مردم آن جا نمی توانند ترک شراب کنند؟ فرمود: با آنان پیکار کنید.

بغی (شورش)

«بغی» که در قرآن آمده است به این معنی است که عدّه‌ای به جهتی از فرمان رهبر عادل بیرون شده و با نیروی خویش علیه او بشورند، بنابراین در تحقّق آن سه شرط لازم است.

۱- رهبر جامعه باید عادل باشد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۵

۲- شورشیان دارای ارتش و نیرو باشند تا به وسیله آن در برابر حکومت رهبر ایستادگی کنند.

۳- هدف آنان از شورش، بر پایی عدل باشد نه شورش تنها و جنگ و ایجاد فساد در زمین. و همین نقطه امتیاز آنان با راهزنان است، زیرا هدف راهزنان از سرکشی در مقابل زمامدار، ایجاد فتنه و فساد و بی حرمتی نسبت به مردم است، کیفر اهل بغی، این است که با آنان بقدری پیکار شود که قدرتشان از بین برود، بی آن که آنان کافر یا محارب به حساب آیند، و مؤمنان باید رهبر عادل را در این کار یاری کنند.

این مطلب را می‌توان از کتاب خدا استفاده کرد که می‌فرماید:

وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ بر خاستند. میانشان آشتی افکنید، و اگر یک گروه بر دیگری تعدّی کرد، با آن که تعدّی کرده است، بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد، پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید، و عدالت پیشه کنید که خدا عادلان را دوست دارد، هر آینه مؤمنان با هم برادرند، میان برادرانتان آشتی افکنید و از خدا بترسید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید.» ۱۸۱

از این آیه شریفه چند مطلب استفاده می‌شود.

۱- پیش از پیکار، واجب است زمینه‌های نزاع از بین برده شود تا بین مؤمنان دوستی و صلح برقرار گردد، ولی اگر یکی از دو گروه ستم کرد، «یاغی» محسوب شده و پیکار با او حلال میشود و بر مؤمنین واجب کفایی است که به یاری امام عادل بشتابند و ستمگر را

به جای خود بنشانند.

۲- این پیکار دارای هدف معیّنی است، و آن این که گروهی یاغی و شورشگر به فرمان خدا باز گردند و در صراط مستقیم گام بردارند، بنابراین نباید از آنان اسیر و بالطبع برده گرفت و اموالشان را به غارت برد و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۶

مجروحشان را به قتل رساند.

۳- اگر شورشگران به صفوف مؤمنان باز گشتند، باید با آنان بر اساس عدالت نه انتقامجویی رفتار شود، زیرا دیگر بین آنان و حاکم، خصومتی وجود ندارد بلکه بین آنان برادری دینی که موجب جمع شدن مسلمانان میشود بر قرار است، لذا خداوند پس از بیان عقوبت و کیفر آنان فرموده است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و حکم اهل بغی را به اجمال بیان کرده است، و در زمان رسول اللّه (ص) بغی صورت نگرفت، زیرا خروج از فرمان آن حضرت، کفر است و «بغی» به حساب نمی‌آید و بغی بر اساس تأویل صورت می‌پذیرد، و عمل پیامبر (ص) صریح و روشن است.

در زمان حکومت ابو بکر نیز بغی و شورش پدید نیامد و تنها عدّه‌ای از دین برگشتند و مرتّد شدند، در زمان عمر نیز کسی یاغی شد و امّا دوره عثمان عدّه‌ای علیه او شورش کردند ولی چون کسی در برابر آنان نایستاد، به قتل عثمان انجامید، تا دوران خلافت علی (ع) آن شجاع اسلام و نخستین مجاهد پس از رسول گرامی اسلام (ص) بغی با شرایط آن صورت گرفت.

پس عدّه‌ای بر آن امام عادل- به این پندار و بهانه که کسانی آن حضرت را تأیید می‌کنند که قاتلان عثمان هستند- شورش کردند.

علی (ع) پس از آن که به رتق و فتق امور پرداخت و با موعظه در صدد اصلاح آنان بر آمد، آنان نپذیرفتند و در صفّین با او به مقابله پرداختند؛ لذا وی با آنان پیکار کرد.

پس از آنان خوارج- که سر سخت‌ترین شورشگران بودند- دست به شورش زدند، و پیکار بین اهل عدل و اهل بغی در گرفت.

باید توجه داشت که علی (ع) دست به شمشیر نزد مگر پس از شهادت عمار بن یاسر به دست معاویه، در آن هنگام علی (ع) آماده شد و با لشکرش به معاویه و یاران او حمله برد، زیرا پیامبر اکرم (ص) به عمار فرموده بود: «تو را گروه تجاوزگر و اهل بغی به قتل می‌رسانند.»

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۷

این بود مختصری از بیان احکام بغی و برای تفصیل آن باید به کتب فقهی رجوع کرد.

ه- داد و ستدهای مالی

اشاره

قرآن کریم اموال حلال و حرام را از یکدیگر مشخص کرده است و راه به دست آوردن مشروع آن را نشان می‌دهد، امّا به طور فشرده و اجمالی- نه مفصّل و مشروح مانند احکام خانواده- زیرا معاملات و داد و ستدهای مالی از نظر تفصیل و روش گوناگونند، و قرآن قوانین کلّی داد و ستدهای مالی را، که شامل کل انواع معاملات است، بیان کرده، پیامبر (ص) آن را توضیح داده است.

نخستین دستور کلّی قرآن در مورد معاملات این است که مردم از اموال یکدیگر جز از راه داد و ستد مشروع یا بهره برداری از فرآورده‌های زمین یا صنایع مختلف، استفاده نکنند، و در همین راستا می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً

«ای کسانی که ایمان آوردید، اموال یکدیگر را به ناحق نخورید، مگر آن که تجارتی باشد که شما به آن رضایت داده باشید، و خود را نکشید، هر آینه خدا با شما مهربان است.» ۱۸۲

این آیه حاوی سه موضوع است:

۱- نهی از خوردن ناحق و بی دلیل اموال یکدیگر.

۲- یکی از اصول داد و ستد این است که طرفین از یکدیگر رضایت داشته باشند و دست به خرید و فروش چیزهایی بزنند که خداوند آنها را مباح کرده است.

۳- مال مردم را به ناحق خوردن مثل رشوه و ربا و ... و رواج آن در جامعه، نیروی امّت را از بین می‌برد و روح همکاری در مردم را نابود می‌سازد، از این رو فرمود:

«وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً»

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۸

قرآن کریم به صراحت از رشوه نهی کرده است، خصوصا رشوه گرفتن حاکمان که موجب بی اعتمادی و رابطه غیر مشروع بین حاکم و محکوم و هرج و مرج در جامعه می‌شود، می فرماید: وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «اموال یکدیگر را به ناحق نخورید و کار را به محاکمه قاضیان نیفکنید تا بدان سبب اموال گروهی را دانسته و به ناحق بخورید.» ۱۸۳

و در جای دیگر از رشوه به «سحت» یاد میکند، و این نشانه آن است که رشوه مال مردم خوردن و فساد حکم و از بین برنده عدالت است و ما به این مطلب در هنگام بحث از این که رعایت عدالت اساس رابطه بین مردم است اشاره کردیم. قرآن کریم خاطر نشان می‌سازد که از عوامل تباهی یهود و به وجود آمدن قضاوتهای ناعادلانه در بین آنان، «سحت» و حرام بوده است و می‌فرماید:

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ «یهود گوش نهادگان بر دروغند، خورندگان حرامند، پس اگر نزد تو آمدند خواهی میانشان حکم کن یا از ایشان روی بگردان، و اگر روی بگردانی به تو هیچ زیانی نرسانند، و اگر میانشان حکم کنی، به عدالت حکم کن که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.» ۱۸۴ یکی از انواع مال را به ناحق خوردن، کم فروشی- به هر شکل آن- می‌باشد، قرآن می‌فرماید:

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ «به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به نیکوترین وجهی که به صلاح او باشد، تا به سن بلوغ رسد و پیمانه و وزن را از روی عدل تمام کنید.» ۱۸۵

و جای دیگر کم فروشان را، که در پیمانه کردن به مردم ستم می کنند، نکوهش کرده و به آنان نسبت به عذاب الهی سخت هشدار داده است، می فرماید:

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

«وای بر کم فروشان، آنان که چون از مردم کیل می‌ستانند آن را پر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۸۹

می کنند، و چون برای مردم پیمانه میکنند یا می کشند از آن می کاهند، آیا اینان نمی دانند که در آن روز بزرگ زنده می‌شوند ...» ۱۸۶

گاهی برخی می‌پرسند چرا قرآن کریم در بین معاملات تنها از پر کردن کیل و وزن یاد کردن است. در پاسخ گوییم: پر کردن کیل و وزن، تصویری آشکار و مشخص از عدالت مؤمن در معاملات است. و به واسطه آن معنای سخن رسول خدا (ص) «با مردم آن

گونه معامله کن که دوست داری آنان با تو معامله کنند.» بخوبی روشن می‌شود.

بنابراین چنین فرمانی، فرمان به عدالت روحی و اخلاقی در زمینه تمام رابطه‌های انسانی است و قرآن کریم به ایجاد چنان عدالتی، سخت توجه فرموده است.

و از آن جا که اسلام علاقه وافر دارد که معاملات بر اساس عدالت و رضایت باشد، دستور به نوشتن صورت دین و عقد و گواه گرفتن بر آن داده است تا مبادا موجب اختلاف و درگیری و در نتیجه سبب به ناحق خوردن مال مردم شود و لذا می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ ... ۱۸۷

«از این آیه اعجاز آمیز چند مطلب به دست می‌آید:

۱- صورت وام باید یادداشت شود، و نویسنده آن باید فردی عادل باشد و دست به تحریف سخن یا تغییر آن نزند، و اگر چنین فردی را برای نوشتن وام دعوت کردند، باید پاسخ مثبت دهد، و نوشتنی در هر حال مطلوب پسندیده است. چه وام اندک باشد یا زیاد، البته لازم است مقدار آن به اندازه‌ای باشد که عرفاً آن را وام بدانند.

۲- مدیون خود باید بر کاتب املا کند و اگر ضعیف یا سفیه بود یا برای ضعف بیان یا ناتوانی تعبیر نتواند از عهده املا بر آید، شخص دیگری که خود یا قاضی یا شارع برای این کار به عنوان ولّی انتخاب می‌کند، املا می‌کند.

۳- در معاملات نقدی که نزد تاجران مرسوم است. کتابت لازم نیست. مثل

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۰

جایی که متاع نزد تاجر نیست و آن را از همسایه‌اش میگیرد یا با خود فروشنده توافق کند که اگر جنس خود را به او بفروشد، قیمت آن را برایش بفرستد در این گونه موارد برای تسهیل، کتابت لازم نیست.

۴- اگر طلبکار و بدهکار هر دو در سفر بودند و کسی را برای کتابت نیافتند، به جای آن باید چیزی به گرو گرفته شود که وثیقه‌ای برای ادای دین باشد.

۵- شاهد گرفتن واجب است، یعنی باید دو نفر مرد در هنگام املاء حاضر باشند. و اگر دو مرد نبود یک مرد و زن کافی است و به هر حال باید همگی عادل باشند، و فلسفه شاهد گرفتن آن است که شاهدان در هنگام تردید یا اختلاف، گواهی دهند لذا خداوند فرمود. «تا به هنگام اداء شهادت، اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش آورد».

این بیان گسترده قرآن حکیم است درباره وام، و ما اگر بدانیم که بیشتر کشمکشها و اختلافات مردم- خواه در یک سرزمین باشند یا نباشند- مربوط به معاملات و دیون است، در می‌یابیم که چرا قرآن کریم که از سوی خدای دانا و حکیم نازل شده، این گونه نسبت به آن اهتمام و عنایت ورزیده است.

جای بسی شگفتی است که بسیاری از فقها امر به کتابت را در این آیه با این گستردگی و تفصیل برای ارشاد و راهنمایی گرفته‌اند نه برای وجوب، و خدا خود به کتابش آگاهتر است.

ربا

از هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به رسالت مبعوث شد، اسلام ربا را یک معامله مالی نیکو و درست نمی دانست، بلکه طبق آیه‌ای که در مکه نازل شد ربا را رد کرده و آن را کاری ناشایست قلمداد نموده و فرموده است:

وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَا فِی أَمْوالِ النَّاسِ فَلا یَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ زَکاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ «مالی که به ربا می‌دهید تا در اموال مردم افزون شود، نزد خدا هیچ افزون

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۱

نمیشود و مالی را که برای خوشنودی خدا از بابت زکات می‌پردازید مضاعف می شود.» ۱۸۸

این آیه دلالت بر آن دارد که ربا نزد خدا پسندیده نیست و زیادی در آن گناه است و اگر طرفینی معامله می‌خواهند بر داراییشان افزوده شود راهش این است که: بخشی از آن را به مستمندان بپردازند، که این زیادی برای آنان خیر است زیرا تعاون و همکاری است، پس از این آیه مکّی، آیات دیگری در مدینه نازل شد که قاطعانه و سخت ربا را تحریم کرد. مثل آیات زیر:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ۱۸۹ «ای مؤمنان! ربا نخورید به افزودنهای پی در پی و از خدای بترسید تا رستگار شوید، و بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده است، و از خدا و رسول اطاعت کنید تا مگر مورد رحمت قرار گیرید.» (۱۸۹)

مراد از ربا در این آیه و در آیه پیش از آن و آیه‌ای که در دنبال خواهد آمد. زیادی در قرض است- مانند زیادی در معامله نسیه- نه خود قرض.

ما این نکته را برای تصحیح فکر برخی از کسانی که ربا یا بعضی از انواع آن را جایز می‌دانند ذکر می‌کنیم، چنانچه یکی از این افراد میگوید. «ربای حرام آن است که از دو برابر قرض بیشتر باشد.» و برخی از قانون گذارانی که به آنچه امروز- صحیح یا غلط- گفته می‌شود بیشتر از قرآن علاقه دارند، بسرعت آن را تصدیق کرده‌اند. تعبیر به «مضاعف» برای زیادی در این زمان است و این تعبیر برای بیان زشتی نتیجه رباست، زیرا ربا، با زیادی در آن به طور پی در پی افزون می‌شود، و این سبب نابودی وام گیرنده و زشت صفتی وام دهنده می شود مال دیگران را به ناحق می‌خورد، بدون آن که در سایه آن کار و تلاش انجام دهد، یا خسارت مال را جبران کند.

آیه دیگری در زمینه تحریم ربا نازل شده که به هیچ وجه قابل توجیه نیست، خداوند می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۲

الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلَّا ... ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ «آنان که ربا می‌خورند. در قیامت چون کسانی بر می‌خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده باشند، و این به کیفر آن است که گفتند: معامله نیز چون ربا است، در حالی که خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر کس که موعظه خدا به او رسید و از ربا خواری باز ایستاد، خدا از گناهان پیشین او در گذرد و کارش به خدا واگذار می‌شود و آنان که بدان کار باز گردند، اهل جهنمند و جاودانه در آن خواهند بود، خداوند سود ربا را نابود می گرداند و صدقات را افزونی میدهد و هیچ ناسپاس گناهکار را دوست ندارد، آنان که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند، و نماز خوانده و زکات پرداخته‌اند، مزدشان با پروردگارشان است نه بیمناک می‌شوند و نه غمگین. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید. و اگر ایمان آورده‌اید از ربا هر چه باقی مانده است رها کنید، و هر گاه چنین نکنید. بدانید که با خدا و رسول او به جنگ برخاسته‌اید، و اگر توبه کنید اصل سرمایه از شماست در این حال نه ستم کرده‌اید و نه تن به ستم داده‌اید و اگر وامدار تنگدست بود، مهلتی باید تا توانگر شود، و اگر دانا باشید، دانید که چون بر او ببخشایید برایتان بهتر است، از آن روز که به سوی خدا باز می‌گردید و هر کس پاداش عملش به تمامی داده می شود و ستمی نمی بیند، بیمناک باشید.» ۱۹۰

این آیات به طور صریح و قاطع دلالت بر حرمت ربا دارند.

امّا گروهی از کسانی که با علوم اسلام آشنایی دارند. دست از ظاهر آن برداشته‌اند زیرا روش آنان مناقشه و چون و چرایی لفظی و ایجاد شبهه و ابهام در معانی آشکار و روشن است، و به هر حکمی که در هر زمان باشد تن در می دهند و تابع احکام قرآن نیستند، گویا آنان برای این درس خوانده‌اند که قرآن را از معنای حقیقی‌اش خارج کنند و به گونه‌ای دیگر توجیه نمایند، و به این کار عادت کرده‌اند، و پس از گمراه شدن خود بسیاری را نیز گمراه کرده‌اند.

اگر فردی به ما بگوید: من تردید دارم که این خورشید فروزان در وسط

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۳

آسمان، همان خورشیدی باشد که در قرآن آمده است، آیا سخنش را باور می کنیم؟ و آیا برای آن ارزش قائل می‌شویم؟ و آیا میتوانیم او را در سایه دانشمندانی که به تحقیقات اسلامی اشتغال دارند- با هر رنگ و در هر لباسی که باشند- قرار دهیم؟! باید دانست که برخی از کسانی که درباره قرآن و علوم اسلامی اظهار نظر کرده‌اند، می گویند که عمر درباره ربا گفته است «ربا نود و نه وجه دارد» و بر اساس همین سخن گفته‌اند: وقتی لفظ ربا در قرآن برای عمر نا آشنا باشد پس چگونه برای ما روشن و واضح است، براستی سخن ناروا و جاهلانه در مورد کتاب خدا به زبان رانده‌اند. از این رو ناچاریم که واژه «ربا» را توضیح دهیم، اگر چه (توضیح واضحات است، مثل آن که) بگوییم خورشیدی را که ما می بینیم، همان است که در قرآن وجود دارد.

«ابو بکر رازی» مشهور به «جصاص» در کتاب «احکام القرآن» گوید:

ربا دو قسم دارد، یکی ربای لغوی که باید آن را از لغت شناخت آن همان ربای جاهلیّت است که در قرآن آمده، و مقصود آن زیادی در قرض است نظیر زیادی در معامله نسیه، و دیگری ربای اصطلاحی که در حدیث ذیل آمده است:

«طلا- باید در برابر طلای همجنس و دست به دست (یعنی نقد یا «پایاپای») معامله شود، نقره، خرما، جو، گندم و نمك نیز همین حکم را دارند، و هر که بر آن بیفزاید یا طلب زیادی می کند، ربا خواری کرده است» این نوع معامله را پیامبر (ص) ربا نامیده است و همین ربای اصطلاحی است که دارای وجوه و انواع مختلف می‌باشد.

امّا ربای مذکور در قرآن، همان ربای جاهلیت است، که پیامبر (ص) در حجّهٔ الوداع در مورد آن فرموده است:

«آگاه باشید که ربای جاهلیت، در اسلام ممنوع است و نخستین ربایی که حکم اسلام را در مورد آن اجرا می‌کنم ربای عمویم «عبّاس بن عبد المطّلب» می باشد، پس اگر توبه کنید، اصل سرمایه از آن شماست که در این صورت نه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۴

ستم کرده‌اید و نه تن به ستم داده‌اید.»

ربای جاهلیت شناخته شده است یعنی افزایش بهره وام در صورت افزایش مدت آن.

از این رو اگر وام در مدت یك سال باز پرداخت می‌شد، افزایش در مبلغ بهره آن یك برابر بود و اگر مدت باز پرداخت بیش از یك سال طول می کشید افزایش دو برابر می‌شد. به همین ترتیبی که در نظام بانکداری زمان ما متداول است.

امّا کسانی که در مورد خورشید و ماه مذکور در قرآن ایجاد شبهه و تردید می کنند، و روشنترین مسایل آن را مورد سؤال قرار می‌دهند، در مورد ربای جاهلیت نیز ایجاد شبهه می‌کنند و می گویند: ربای جاهلیّت غیر از بهره در مورد وامهای استغلالی (تجارتی) است، که چون سرمایه از آن استفاده می‌شود، زیرا وام گیرنده، وام را به کار می‌اندازد و بواسطه آن کسب می کند، و اینان بر اساس این عدالت پنداری، برای وام دهنده سهمی از وام را معیّن می‌کنند، خواه وام گیرنده زیان کند، و خواه سود ببرد، و ربای جاهلیت را منحصر در وام مصرفی می‌دانند که وام گیرنده آن را برای بر طرف کردن نیازهای ضروری می گیرد، و چنین بهره‌ای است که با مروّت و اخلاق نیکو منافات دارد، این تفسیر و توجیه آنان از رباست، که اجتهاد در برابر نصّ است و هیچ گونه دلیل عقلی یا نقلی ندارد.

هر گونه تخصیص در الفاظ عامّ قرآن باید یا به وسیله قرآن صورت گیرد. یا توسطّ نخستین مفسّر قرآن یعنی پیامبر (ص) و در غیر این صورت، تفسیر برأی است و مردود، و در مورد بحث ما لفظ «ربا» در قرآن عام است و شامل وامهای استغلالی (تجارتی) و مصرفی هر دو می‌شود.

و از این گذشته چنین توجیه و تخصیص بر خلاف قاعده، در نزد علمای دین، مخالف با نصّ قرآن است، زیرا مطالبی بصراحت در قرآن بیان شده است که این توجیه برخاسته از هوی و هوس را باطل می‌کند، و نیز اوضاع سرزمینهای حجاز و حوادثی که در زمان

پیامبر (ص) وجود داشت با این تفسیر ناسازگار

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۵

است، زیرا:

اولا: مشرکان نیز سخن اینها را که بر اساس هوی و هوس قرآن را تفسیر می کنند، بر زبان می‌راندند، و رباخواری خود را با تشبیه به معامله توجیه میکردند، چنان که خداوند در مورد آنان فرمود: «... ذلک بأنّهم قالوا انّما البیع مثل الّربا ...» و مقصودشان این بود که آنچه را که وام گیرنده بواسطه خرید و فروش و تجارت در شام و فارس کسب می‌کند، با آنچه را که رباخوار از طریق ربا بدست می‌آورد، یکی است، و در واقع ربا خواری را بخشی از معامله چنینی می‌دانستند، پس خداوند در ردّ آنان فرمود: معامله حلال است، زیرا کسی که با معامله کسب خود متحمّل سود و زیان آن می‌شود، ولی در ربا رباخوار متحمّل زیان نمی شود، و به این جهت خرید و فروش، معامله‌ای عادی است ولی ربا غیر عادی است زیرا پول، پول را تولید نمی کند، لذا خداوند آن را حرام کرده است.

ثانیا: خداوند متعال در جمله:

وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ.

از وام تعبیر به «رأس المال» (سرمایه) کرده است. و این در مورد وام کسب و تجارت صادق است. و نسبت به وامی که برای رفع نیازهای ضروری تهیه می‌شود، بکار نمی رود، و این خود نشانگر آن است که تحریم ربا نخست درباره وام استغلالی است و به تبع آن وام مصرفی نیز تحریم شده است. زیرا این آیه کلا هر نوع سود اضافی و بهره را که ستم باشد و توبه را بشکند، تحریم می کند.

ثالثا: وضعیّت مردم مکّه و طائف به گونه‌ای بود که وام تجارتی در بین آنان رواج داشت نه وام مصرفی، زیرا اهل مکّه و اطراف آن تاجر بودند و کالاهای روم را از راه شام و یمن به فارس می‌بردند، و کالاهای فارس را نیز از همان راه به روم منتقل می‌کردند، لذا آنان دو سفر تجارتی داشتند یکی در زمستان به یمن و دیگری در تابستان به شام، که خداوند متعال در سوره قریش به آن اشاره می کند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۶

بنابراین اگر مکّه و طائف دو شهر تجارتی بوده‌اند، طبعا باید گفت: برخی از آنان مستقیما خودشان خرید و فروش می‌کرده‌اند، و عدّه‌ای دیگر از راه دیگر، یعنی مال خود را به کسی که خود مستقیما تجارت می‌کرده، می دادند، به این که سود آن به معیّنی بین آن دو تقسیم شود و خسارت و زیان به عهده دارنده سرمایه باشد چنانچه پیامبر امین (ص) این کار را نسبت به مال خدیجه انجام می‌داد.

بعضی دیگر از آنان مال خود را به دیگری می‌دادند تا با آن دست به تجارت معیّنی بزند و کسی که پول داده بود دیگر به سود و زیان تاجر کار نداشت، این گونه معاملات در مورد قریش نقل شده است. زیرا سرمایه داران آنها، مال خود را به تاجری می‌دادند و مقدار معیّنی پول به عنوان ربا می‌گرفتند، پس از آن اگر معامله را مسدود می‌کردند، اصل مال را با بهره می‌گرفتند و گرنه همچنان بهره زیاد می شد، لذا به وام گیرنده می‌گفتند: «یا مال را پس بده و یا بهره آن را زیاد کن».

مورخان اسلامی در مورد مقدّمات جنگ بدر می‌گویند: قریش تمام اموال خود، حتی زیورهای زنان را، برای تجارت بیرون آورده بودند، پس مؤمنان قصد آن اموال کردند، همان طور که مشرکان اموال ایشان را مصادره کرده بودند، پس ابو سفیان، قریش را از این امر آگاه کرد و آنان لشکری را برای حمایت از قافله فرستادند به دنبال آن جنگ در گرفت، طبعا بخشی از آن اموال از آن تاجران بوده، و بخشی دیگر از آن کسانی بوده که آن را برای تجارت به دیگران داده بودند، و بخشی نیز وامهایی بود که برای تجارت گرفته شده بود.

رابعا: پیامبر اسلام (ص) در مورد تحریم ربای جاهلیّت فرمود: «نخستین ربایی را که به حساب آن رسیدگی می‌کنم ربای عمویم عباس بن عبد المطلب است.» امکان ندارد که عبّاس برای بر طرف کردن نیازهای ضروری زندگی، محتاج به مقداری مال بوده باشد، با این که او در فصل حجّ، حاجیان را با شربتی که از آب کشمش، انجیر یا خرما تهیه می‌شد سیراب می‌کرد، بنابراین باید مقصود ربای تجارتی باشد نه مصرفی.

و خامسا: اگر به پاره‌ای از اخبار عرب نظر کنیم، می بینیم که: برخی از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۷

ثروتمندان آنها، وام می‌گرفتند، مثلا ابو جهل به مردمی که از قریش نبود بدهکاری داشت و در پرداخت آن تعلّل می‌ورزید، آن مرد برای وصول طلبش از قریش کمک خواست آنان او را مسخره کردند و به پیامبر (ص) اشاره کردند که از او یاری بخواه آن حضرت نیز به او کمک کرد. درب را چنان بست که زانوهای ابو جهل به لرزه در آمد، آنگاه به او فرمود: «قرض این شخص را بپرداز» او هم بدون آن که سرکشی کند، خاضعانه دین آن مرد را پرداخت.

و روایت شده که طایفه «بنی مغیره» از طایفه «ثقیفه»- پیش از آن که هر دو طایفه مسلمان شوند- وام گرفتند، و سپس قرآن ربا را تحریم کرد، بین آنان اختلاف به وجود آمد که آیا آنچه را قبل از تحریم ربا به عنوان ربا گرفته‌اند، از سرمایه به حساب آورند یا نه؟ پس پیامبر (ص) را به داوری خواندند و آن حضرت بر اساس قرآن بین آنان حکم کرد. با این که «بنی مغیره» مردمی ثروتمند بودند نه فقیر، و خداوند درباره برخی از آنان می‌فرماید:

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً وَ بَنِينَ شُهُوداً وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً «ای رسول به من واگذار کار آن کس را که او را تنها آفریدم، او را مالی بسیار دادم و پسرانی همه نزد او حاضر، و کارهای او را به نیکوترین وجهی برساختم.» ۱۹۱

برخی از آنان نیز مدّعی بودند که پیامبر خدا باید مردی ثروتمند و تنومند باشد که خدا از قول آنان می‌فرماید:

وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ «گفتند: چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است.» ۱۹۲

اگر وام با بهره در میان ثروتمندان رایج بوده است، بنابراین ادعای خارج کردن این وام از دایره ربا، مدّعای باطلی خواهد بود و این نشانگر آن است که مدّعیان آن، حکم قرآن را پیرو حکم زمان قرار داده‌اند، و این موجب گمراهی و انحراف آنان شده است:

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۸

«ای پروردگار ما! از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای، دلهای ما را به باطل متمایل مساز، و رحمت خود را بر ما ارزانی دار، که تو بخشاینده‌ای.» ۱۹۳

و سادسا: عربها در دوره بدویّت و صحرانشینی در پایین ترین شرایط مادّی زندگی می‌کردند، پس خواسته‌های گوناگون نداشتند و نیازی به وسایل و امکانات پیشرفته در خود احساس نمی کردند، بلکه به اندک اکتفا می‌کردند، بنابراین ابدا نیازی به وام مصرفی نداشتند، این خواسته‌های گوناگون زندگی تشریفاتی شهری است که انسان را وادار به استقراض می‌کند، تا در سایه آن به زندگی پیشرفته و متمدن برسد ولی عربهای روستایی زندگی متمدن و شهری نداشتند.

از این رو ما معتقدیم که ربای جاهلیّت، که همان ربای تحریم شده در قرآن است، نخست همان وام تجارتی است، و در مرحله بعد عموم آیه شامل وام مصرفی نیز می‌شود، که البتّه با مسأله زکاة، هیچ کس نیاز به وام مصرفی پیدا نخواهد کرد.

رواج ربا در عصر حاضر

در زمان ما، معامله ربوی چنان رواج پیدا کرده است که بر نظام اقتصادی جهان حکمفرما شده است، و اقتصاددانان امروز می گویند: چگونه می‌توان از ربا دست برداشت با این که پایه اقتصاد امروز رباست.

به نظر ما زمان ما همان دوره‌ای است که پیشگویی حضرت محمّد (ص) در آن تحقّق پیدا کرده است، زیرا آن حضرت می‌فرماید: «زمانی فرا می‌رسد که مردم ربا می‌خورند، پرسیدند: ای رسول خدا، همه مردم این طور خواهند بود؟ فرمود: کسی که ربا هم نخورد گرد و غبارش دامن او را فرا می گیرد.»

آنان که این وضعیت را در مناطق عالم به وجود آورده‌اند، یهودیها هستند از جمله آل روچیلد که ربا را در جهان رواج دادند و آن را بر دنیای اقتصاد

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۵۹۹

حکمفرما کردند، و این راهی برای استعمار کشورهای اسلامی و بویژه کشورهای عربی شد.

به هر حال، ریشه ربا هر چه باشد و مروّجین آن هر که باشند، باید از دو حقیقت غافل نشد، اوّل: ربا تنها به دلایل اخلاقی تحریم نشده است تا حرمت ربا را به وامهای مصرفی منحصر شود- چنان که برخی فقیه نماها پنداشته‌اند- بلکه دلیل اصلی حرمت آن دلیل اقتصادی است چرا که اسلام مردم را به یک نظام اقتصادی که در آن ربا نباشد، فرا می‌خواند، چه این که ربا باعث می‌شود که بر سرمایه رباخوار بدون آن که کوچکترین کاری روی آن انجام دهد، یا کوچکترین سختی را تحمّل کند، افزوده شود، و چنانچه شیوع پیدا کند، خواهیم دید که گروهی از مردم بیکاری و تن پروری را پیشه خود خواهند ساخت و از دسترنج تاجران، کشاورزان و صنعتگران، ارتزاق خواهند کرد.

و کسانی که حقیقتا در مسایل اقتصادی تحقیق کرده‌اند می گویند:

«معامله بدون کار موجب رشد اقتصادی جامعه نمی شود، بلکه باعث فساد جامعه می‌شود زیرا چنین کاری ثمره و محصول ندارد فقط کاری که کشاورز یا تاجر و یا صنعتگر انجام می‌دهد دارای ثمره و محصول است.»

ما اگر به معاملات حلال و حرام در اسلام توجه کنیم، می‌بینیم چیزهایی حلال است که بر ثروت جامعه می‌افزاید و اقتصاد آن را سر و سامان می‌دهد یا بگونه‌ای به سود مردم است. و چیزهایی تحریم شده است که ثروت را زیاد نمی کند و سودی برای مردم ندارد و بدون تردید معامله ربوی این گونه است، در این بین تنها وام گیرنده است که کار می‌کند. پس به چه حقّی این وام دهنده بیکار (ربا خوار) دسترنج کار او را به یغما برد، بدون آن که- در صورت زیان- خساراتی را تحمّل کند؟

دوم: داد و ستد در اسلام بر پایه همکاری بنا نهاده شده است و این که ثروتمند به تهیدست مالی بدهد و در راه تجارت و سود به یکدیگر کمک کنند، یعنی در سود و زیان با هم شریک شوند، از این رو مضاربه و مساهمه مشروع

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۰

است، و معنای مساهمه آن است که: انسان مال خود را به کسی بدهد که با آن کار و کسب کند و سود آن را بر اساس سهم‌های رایج مانند یک سوّم و یک چهارم تقسیم کنند، و خسارت نیز به عهده صاحب سرمایه باشد، و شرکتهای سهامی نیز بر همین پایه بنا نهاده شده‌اند، و این با قانون تعاون و همکاری که قرآن بدان فرا خوانده، سازگار است آن جا که می‌فرماید:

تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ «در نیکو کاری و پرهیزکاری همکاری کنید نه در گناه و تجاوز.» ۱۹۴

و این غیر از رباست، زیرا در ربا وام گیرنده کار می کند و ربا خوار سود می‌برد بدون آنکه متحمّل ضرر شود، و این موجب دشمنی و اختلاف می‌شود.

امروزه اقتصاد دانان می گویند، عامل آفتهای اجتماعی و بقاء آن همین نظام رباخواری است و این را مردم نیز درک کرده‌اند، با این همه نظام دیگری که جایگزین آن شود وجود ندارد، در پایان می گوییم: نظام اقتصادی اسلام بر پایه ربا بنا نهاده نشده است، بلکه

آن را ردّ می‌کند، زیرا در آن صاحب سرمایه بدون زحمت و بدون تحمّل خسارت، سود می‌برد.

باید توجه داشت که امروزه در دنیا دو نظام اقتصادی حکمفرماست:

۱- نظام سرمایه‌داری، که سود را همیشه بر اساس سرمایه می‌داند، بدون آنکه صاحب سرمایه کاری کند که مسؤول پیامدهای آن باشد یا خدمتی برای جامعه انجام دهد کار او فقط این است که سرمایه بهم بزند و دیگران آن سرمایه را بکار گیرند چه سود ببرند یا زیان ببینند، برای سرمایه‌دار فرقی نمی کند، بهر حال سود می‌برد و مالی را که در راه آن هیچ زحمتی نکشیده است به دست می آورد.

۲- نظام سوسیالیستی، که برای سرمایه هیچ گونه سودی قائل نیست و تنها کار در کارخانه یا کشتزار یا هر نوع کاری که به سود جامعه باشد را ملاک می داند.

این دو نظام با یکدیگر به نزاع می‌پردازند و گاهی بعضی از آنها بر بعضی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۱

دیگر- کم یا زیاد- چیره می‌شوند، آیا وجود انسان امروز ظرفیت آن را ندارد که در این برهه پر اضطراب به سوی نظامی رو آورد که برای سرمایه ارزش قائل می شود، به این شرط که صاحب مال بر اساس آن و به طور حلال کار کند و محصول آن را در راه منفعت مردم قرار دهد، و به این ترتیب مال حلال در دست فرد شایسته باشد، و از بهره بردن سرمایه بدون کار، که سود و زیان هر دو به آن تعلق گیرد، جلوگیری می کند یعنی شخص را از این که- با قرض دادن پول- از «زمان» سود ببرد، نهی می کند. زیرا کسب و بهره‌برداری فقط با کار است، و یا با سرمایه‌ای که صاحبش با آن کار می کند، تنها اسلام است که میتواند چنین شرایطی را فراهم کند.

اگر مسلمانانی که در علم اقتصاد تحقیق می کنند، به اندازه اعتقادشان به نظام کنونی جهان، به قرآن ایمان داشتند، بی تردید مردم را به اقتصاد قرآن دعوت می کردند، و ممکن است در آینده این کار را انجام دهند.

و- روابط بين المللى در قرآن

اشاره

قرآن خاطر نشان می کند که همه انسانها یک امّت هستند و در این زمینه خدای سبحان می‌فرماید:

کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِيم «مردم یک امّت بودند، پس خداوند پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و بر آنان کتاب بر حقّ نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنان نازل شده و حجّتها آشکار گشته بود از روی حسدی که به هم می‌ورزیدند در آن اختلاف نکردند، و خدا مؤمنان را به اراده خود در حقیقتی که اختلاف می کردند راه نمود، که خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.» ۱۹۵

آیات قرآن بیانگر اتّحاد انسانها در آفرینش و اصل آنها است مثلا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۲

می فرماید:

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا كَثِيراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ

وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكَمْ رَقِيباً «ای مردم، بترسید از پروردگارتان، آن که شما را از یک تن آفرید و از آن یک تن همسر او را، و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد، و بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می‌خواهید، و زنهار! از خویشاوندان مبرید، هر آینه خدا مراقب شماست.» ۱۹۶

بنابراین خویشاوندی بین آدمیزاد رابطه بر قرار می‌کند، و اگر چه نژادها و زبانها و جنسها، مختلف و گوناگونند، امّا ریشه همه یکی است، و باید روابط بر همان اساس و ریشه باشد، نه بر طبق شاخه‌های گوناگون و اختلافات ظاهری.

خداوند در قرآن کریم حدود روابط انسانها با یکدیگر را معیّن کرده و می فرماید:

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ «ای مردم، ما شما را از نر و ماده‌ای بیافریدیم، و شما را جماعتها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خدا دانا و کاردان است.» ۱۹۷

این آیه بیانگر آن است که باید انسانها با آشنایی با یکدیگر، با هم ارتباط و در نتیجه دوستی و همکاری و صلح و صفا و مهربانی داشته باشند.

بنابراین اگر آشنایی ریشه اساسی برای به وجود آمدن جمعیتها و قبیله‌ها و اصناف باشد، شرط آن صلح و صفاست، و گرنه با دشمنی و جنگ نمی‌توان آشنایی دوستانه برقرار کرد، بنابراین پایه و اساس روابط بین المللی و به تعبیر دقیقتر رابطه بین مسلمانان با دیگران، صلح و آشتی است نه جنگ، پس مسلمانان باید نسبت به مخالف خود، نظر محبّت آمیز و دلسوزانه داشته باشند، نه غضب آلود و کینه توزانه، از این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۳

رو خداوند سبحان می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْكُمُ الْبَيِّناتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگان به آشتی در آیید و پا به جای پای شیطان مگذارید که او دشمن آشکار شماست، پس هر گاه پس از آن که این آیات روشن خدا به شما رسید، در ایمان خود لغزشی یافتید، بدانید که خدا پیروز و حکیم است.» ۱۹۸

و هر گاه جنگ بین مسلمانان مؤمن به قرآن با مخالفان در گرفت، نخست اسلام به انتظار و آرزوی صلح و آشتی می‌نشیند و نمی خواهد قطره خونی به زمین ریخته شود. پس اگر مخالفان به آشتی متمایل شدند، مسلمانان آنان را می‌پذیرند، اگر چه در واقع قصد مکر و حیله داشته باشند، مادامی که آثار آن ظاهر نشده باشد، از این رو خداوند سبحان می‌فرماید: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «اگر به صلح گرایند، تو نیز با آنان سازش کن، و بر خدا توکل کن که اوست شنوا و دانا و اگر خواستند تو را بفریبند، خدا برای تو کافی است، اوست که تو را به یاری خویش و یاری مؤمنان تأیید کرده است، دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت، اگر تو همه آنچه را که در روی زمین است انفاق می‌کردی، دلهای ایشان را به یکدیگر مهربان نمی ساختی، ولی خدا دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت که او پیروز و حکیم است.» ۱۹۹

نفوس مؤمنان بر اساس محبّت و دوستی، پرورش یافته بود، و از خونریزی و جنگ- به جز جهاد- کراهت داشتند، از این رو خداوند متعال می‌فرماید:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا

تَعْلَمُونَ «جنگ بر شما مقرّر شد، در حالی که آن را ناخوش دارید، شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد، و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان بد باشد، خدا می‌داند و شما نمی دانید.» ۲۰۰

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۴

فلسفه جهاد در اسلام، دفع شر و گسترش خیر و خوبی است زیرا اسلام مردم را به خوبی و فضیلت فرا می‌خواند و این فضیلتی مثبت است نه منفی پس با رذالت و بدی مبارزه می کند و تسلیم آن نمی شود.

و چون در جهان همیشه فضیلت و خوبی با فساد و بدی درگیر است بنابراین بایـد از خوبیها دفاع شود، اسلام می‌خواهد مردم با یکدیگر دوستی و محبت داشته باشند، و شیطان در صدد ایجاد دشمنی و کینه بین آنهاست، طبعا بین محبّت و دشمنی درگیری به وجود می‌آید، و اگر جلوی شر و بدی گرفته نشود، فساد و تباهی حکمفرما شده همه جا را فرا می گیرد لذا فلسفه تشریع جهاد در قرآن دفع شرّ و جلوگیری از فساد است. و خداوند متعال می‌فرماید:

وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعالَمِينَ «اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین به فساد می‌انجامید ولی خداوند بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می دارد.» ۲۰۱

به همین جهت، جهاد در اسلام تشریع شد، و نخستین جهاد به دنبال تجاوز به مسلمانان و آزار آنان برای دست بر داشتن از اسلام، صورت گرفت. در این هنگام خداوند جهاد را اجازه داد بلکه آن را واجب کرد و درباره آن فرمود:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «به کسانی که از روی ستم مورد جنگ قرار گرفتند، اجازه جهاد داده شد، و خداوند بر یاریشان تواناست، آنهایی که به ناحق از دیارشان رانده شدند جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست، و اگر خدا بعضی را به وسیله بعضی دیگر دفع نکرده بود دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می‌شود ویران می گردید، و هر که خدا را یاری کند، خدا نیز یاریش می کند، خدا توانا و پیروزمند است.» ۲۰۲

و در جای دیگر مؤمنان را به پیکار دستور می‌دهد و می‌فرماید:

وَ قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۵

ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّى يُقاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ «با کسانی که با شما جنگ می کنند، در راه خدا بجنگید و تعدّی مکنید، که خدا متجاوزان را دوست ندارد، هر جا آنان را بیابید بکشید و از آن جا که شما را رانده‌اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است، و در مسجد الحرام با آنان مجنگید، مگر آن که با شما بجنگند و چون با شما بجنگند، بکشیدشان، که این است کیفر کافران، و اگر باز ایستادند، از آنها در گذرید، که خدا آمرزنده و مهربان است. و با کافران بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و تنها دین خدا حاکم شود، ولی اگر باز ایستادند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.» ۲۰۳

و باز در این باره که جهاد برای تجاوز دشمنان است، و در صورت باز ایستادن آنان، جهاد نیز متوقف می‌شود، می فرماید:

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ «به کافران بگوی که اگر دست بردارند، گناهان گذشته آنان آمرزیده شود و اگر به ایمان باز گردند، دانند که با پیشینیان چه رفتاری شده است، با آنان نبرد کنید

تا دیگر فتنه و فسادی نباشد و دین همه دین خدا گردد، پس اگر باز ایستادند خدا کردارشان را می‌بیند، و اگر سرباز زدند، بدانید که خدای مولای شماست، که نیکو مولا و نیکو یاری دهنده است.» ۲۰۴

بنابراین علّت فرمان به مبارزه و کشتن مخالفان، مخالفت آنها با مسلمانان نیست، بلکه برای آن است که آنان دست به خونریزی زده و قصد آن کرده‌اند که مؤمنان را از دینشان بر گردانند و با اینکار دست به فتنه زده‌اند و چنانکه خدا فرمود: «فتنه از قتل بدتر است.»

و به همین جهت اگر مخالفان از سر صلح و آشتی در آمدند، اسلام نیز صلح و آشتی را روا و نیکو می‌شمرد و مؤمنان را به سوی آن فرا می‌خواند، و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۶

در این راستا در حالی که اجازه جهاد عمومی داده است می‌فرماید:

وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «در روز حجّ بزرگ، از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام می‌شود که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند، پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است، ولی اگر سرپیچی کنید بدانید که از خدا نتوانید گریخت. و کافران را به عذابی دردناک بشارت ده، مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید و در پیمان خود کاستی نیاورده‌اند و با هیچ کس بر ضدّ شما همدست نشده‌اند، با اینان به پیمان خویش تا پایان مدّتش وفا کنید، زیرا خدا پرهیزکاران را دوست دارد.» ۲۰۵

خداوند در ماههای حرام- یعنی ذی قعده، ذی حجّه، محرّم و رجب- صلح و آرامش را واجب نموده است، در صورتی که مخالفان نیز به آن وفا دار باشند.

و بر مسلمانان واجب است که در این ماهها جنگ را آغاز نکنند، مگر اینکه ادامه جنگ سابق باشد و توقف آن، زیانبخش باشد، لذا می‌فرماید:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «شمار ماهها نزد خدا، در کتاب خدا از آن روز که آسمانها و زمین را بیافریده، دوازده است، چهار ماه، ماهای حرامند. این است شیوه درست، در آن ماهها بر خویشتن ستم مکنید، و همچنان که مشرکان همگی به جنگ شما برخاستند، همگی به جنگ ایشان بر خیزید، و بدانید که خدا با پرهیزکاران است». ۲۰۶

و تا موقعی که دشمنان اسلام در ماههای حرام دست به جنگ نزده‌اند، بر مؤمنان جهاد ممنوع است، اما اگر آنان احترام ماههای حرام را از بین بردند،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۷

دیگر بر اهل ایمان روا نیست که به خود ستم کنند، در این زمینه خدای سبحان می فرماید:

الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام: و شکستن ماههای حرام را قصاص است، پس هر کس بر شما تعدی کند، به همان اندازه تعدّی‌اش بر او تعدّی کنید و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.» ۲۰۷

و نیز می‌فرماید:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ

حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ «از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند، بگو: جنگ کردن در آن ماه گناهی بزرگ است، امّا باز داشتن مردم از راه حق و کفر به او و مسجد الحرام و بیرون راندن مردمش از آنجا، در نزد خدا گناهی بزرگتر است، و فتنه (کفر و شرک و ...) از قتل بزرگتر است. آنان با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند. از میان شما آنان که از دین خود باز گردند و کافر بمیرند، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند.» ۲۰۸

اسلام تا موقعی به صلح و عهد و پیمان ارزش و احترام می‌گذارد، که مخالفان نیز به آن احترام گذارند و به آن پایبند باشند.

اسلام از کشتن و جنگ با کسی که قصد آشتی و صلح دارد جلوگیری کرده می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۸

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای جهاد رهسپار شوید، نیک تفحّص کنید، و به آن کس که به شما سلام کند، نگویید که مؤمن نیستی. شما بر خورداری از زندگی دنیا را می‌جویید و حال آن که غنیمتهای بسیار نزد خداست، شما پیش از این چنان بودید ولی خدا بر شما منّت نهاد، پس (از حال مردم) تفحّص کنید که خدا بر اعمالتان آگاه است.» ۲۰۹

قرآن کریم به وفای به عهد و پیمان با کسانی که با آنان عهد و پیمان بسته شده، فرمان داده می‌فرماید:

وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیاءَ حَتَّی یُهاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً إِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ أَوْ جاؤُکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ یُقاتِلُوکُمْ أَوْ یُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقاتَلُوکُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا سَتَجِدُونَ آخَرِینَ یُرِیدُونَ أَنْ یَأْمَنُوکُمْ وَ یَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ کُلَّما رُدُّوا إِلَی الْفِتْنَةِ أُرْکِسُوا فِیها فَإِنْ لَمْ یَعْتَزِلُوکُمْ وَ یُلْقُوا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ وَ یَکُفُّوا أَیْدِیَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولئِکُمْ جَعَلْنا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطاناً مُبِیناً «دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می‌روند شما نیز کافر شوید تا برابر گردید، پس با هیچ یک از آنان دوستی نکنید تا آنگاه که در راه خدا هجرت کنند، و اگر سرباز زدند در هر کجا که آنان را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنان را به دوستی و یاری بر مگزینید، مگر کسانی که به قومی که میان شما و آنان پیمانی است پیوسته باشند، یا خود نزد شما می‌آیند در حالی که از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود ملول شده باشند، و اگر خدا می خواست بر شما پیروزشان می‌ساخت و با شما به جنگ می‌پرداختند، پس هرگاه کناره گرفتند و با شما بجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح کردند، خدا هیچ راهی برای شما بر علیه آنان نگشوده است. گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند از شما و قوم خود در امان باشند، اینان هر گاه به کفر دعوت شوند بدان باز گردند، پس اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال خویش باز نایستند آنان را هر کجا یافتید بگیرید و بکشید که خدا شما را بر آنان تسلّطی آشکار داده است.» ۲۱۰

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۰۹

از این آیات شریفه چند مطلب به دست می‌آید:

۱- ضرورت احترام به پیمانها و پیکار نکردن با اهل پیمان و کسانی که با ایشان رابطه خویشاوندی دارند و آشتی با ایشان، آشتی با آنان و جنگ با ایشان، جنگ با آنان به حساب می‌آید.

۲- با آنان که با طائفه‌ای از دشمنان مؤمنان رابطه دارند ولی نه میل دارند همراه با مسلمانان علیه آنان بجنگند و نه متمایلند همراه با آنان علیه مسلمانان وارد نبرد شوند، نباید دست به جنگ زد. معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۶۰۹ و - روابط بین المللی در

قرآن ..... ص : ۶۰۱

با کسانی که موضعگیری معیّنی ندارند و با چاپلوسی نسبت به مؤمنان و دشمنان ایشان می‌خواهند در سلامت و امنیت بسر برند، طبق واقع رفتار می شود، یعنی اگر با مؤمنان پیکار نکنند، نباید به آنان کاری داشت، و گرنه سزاوار پیکار خواهند بود.

از این تقسیم معلوم می‌شود که اسلام طرفدار نظریه «حیاد و بی طرفی» است و نسبت به انسانهای بی طرف احترام می گذارد و بر آنان شمشیر نمی کشد، بنابراین به نظر قرآن کریم مردم سه دسته‌اند:

دسته اوّل: «محاربین»، که باید برای دفع تجاوزشان با آنان جنگید، و بدون ترحّم و دلسوزی بر فرقشان کوبید و پایشان را قطع کرد، زیرا آنان با جنگ یا آشوب به مسلمانان تجاوز می کنند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ «با آنان بجنگید، خدا به دست شما عذابشان می کند و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دلهای مؤمنان را خنک می گرداند.» ۲۱۱

دسته دوّم: اهل میثاق، که بین آنان و مؤمنان، پیمان عدم تجاوز بسته شده است، و این پیمان مورد احترام است، و کسانی که با آنان رابطه دارند و صلح و جنگشان یکی است، نیز از احترام برخوردارند.

دسته سوّم: «محایدون» (بی طرفها) یعنی کسانی که نه با مؤمنانند و نه با دشمنان آنها، این افراد از نظر اسلام نباید مورد تعّدی قرار گیرند، زیرا تا زمانی که آنان قصد تعرض ندارند، نباید آنان را مورد تعرض قرار داد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۰

برخی از کسانی که درست مسائل را بررسی نمی کنند، پنداشته‌اند که «حیاد» و بی طرفی در فقه اسلامی حکمی مشخص ندارد، در صورتی که قرآن کریم- همانطور که دیدید- این مسأله را صریحا مطرح کرده، و کسانی را که از جنگ با مسلمین و دشمنان آنها کناره می گیرند، به حال خود وا گذاشته است، و مسلمانان نباید با آنان بجنگند.

با دقّت در بعضی از آیاتی که جنگ را به عنوان جهاد در راه خدا تشریع کرده است- و ما آنها را ذکر کردیم- می یابیم که فلسفه جهاد دفع دو نوع تجاوز از سوی بیگانگان است، یکی کشتن مؤمنان و ستم به آنان، و تبعید از دیارشان، و دیگری ایجاد فتنه و آشوب در دینشان، همان طور که خداوند فرمود:

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ ۲۱۲

یعنی هر انسانی در انتخاب ایده و مرام آزاد است و هیچ کس جز خدا نگهبان دلها نیست؛ هیچگونه اجبار و فتنه در دین و عقیده وجود ندارد.

در این جا، این پرسش مطرح می‌شود که مگر قرآن پیکار را جز به عنوان دفاع و ردّ تجاوز تشریع نکرده، و هجوم و جنگ ابتدایی را ممنوع نکرده است؟

در پاسخ می گوییم: قرآن به طور آشکار، مسلمانان را از جنگ با کسی که از در صلح و آشتی بر آمده، نهی کرده است، و طبیعهٔ اسلام هجوم و یورش به چنین افرادی را روا نمی دارد. و این حقیقتی است بدون تردید، زیرا اسلام هجوم به کسی را که اظهار دشمنی با مسلمانان نمی کند، ممنوع می‌داند. امّا آیا به طور مطلق از هجوم جلوگیری کرده است؟

پاسخ آن است که: آنچه که از صریح آیات گذشته استنباط می‌شود این است که: ما نباید جز با کسانی که به ما تجاوز می کنند یا در دین ما فتنه به پا می کنند، بجنگیم، و یکی از موارد فتنه در دین این است که انسان از بر پایی شعایر دینی باز داشته شود و یا این که از حقّ و تبلیغ آن جلوگیری به عمل آید. در این صورت جهاد تشریع شده است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۱

امّا جهاد یک مورد دیگر نیز دارد، و آن هنگامی است که دشمنی دیگران به صورت تجاوز به مؤمنان و جنگ با آنان در

شهرهایشان در آید، و فتنه در دینشان ایجاد شود، که در این جا باید به دشمنانی که در کمین نشسته‌اند، تا به مؤمنان ضربه و ستم وارد کنند، و آنان را به تباهی بکشند یورش برد و نباید به انتظار حمله دشمن نشست که آشکارا و بدون ابهام عدالت آنها ثابت شده است، در این مورد حقیقت همان است که علّی بن ابی طالب (ع) آن قهرمان میدان جهاد می‌فرماید: «قسم به خدا، هر گروهی که در کنج خانه‌اش با او پیکار شود، خوار و ذلیل خواهد شد.» ۲۱۳

و مقصود ما نیز از این که گفتیم: «مؤمنان فقط برای دفع تجاوز یا توقف آن بجنگند.» همین است، و ما آیاتی را که از قتال با کسی که به ما تجاوز نکرده و کسی که از جنگ با ما کنار رفته، و آن که با ما از راه صلح و آشتی بر آمده، منع کرده است، خاطرنشان کردیم.

و هر گاه تجاوز یا آمادگی برای آن از طرف دشمن آشکار شد، قتال به هر شکل آن، مشروع می‌شود و باید به پناهگاه آنان یورش برد. از این رو خداوند می‌فرماید:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «و چون ماههای حرام به پایان رسید، هر کجا که مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید و به حبس افکنید و در همه جا به کمینشان نشینید، امّا اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آنان دست بردارید که خدا آمرزنده و مهربان است.» ۲۱۴

و بعد می‌فرماید:

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ اشْتَرَوْا بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ لا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۲

«و هر گاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس به مکان امنش برسان، زیرا اینان مردمی نادانند. چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آنهایی که نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بستید، پس اگر بر سر پیمانشان ایستادند، شما هم بر سر پیمانتان بایستید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد. چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خوشنودتان می‌سازند و در دل سر می‌پیچند و بیشترشان فاسقند، آیات خدا را به بهای اندک گرفتند و از راه خدا اعراض کردند و بد کاری کردند. عهد و سوگند و خویشاوندی هیچ مؤمنی را رعایت نمی‌کنند و مردمی تجاوز کارند.» ۲۱۵

و نیز می‌فرماید:

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «آیا با مردمی که عهدهای خود را شکستند و در صدد اخراج پیامبر بر آمدند و بر ضدّ شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ و حال آن که اگر ایمان دارید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس. با آنان بجنگید، خدا به دست شما عذابشان می‌کند و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دلهای مؤمنان را خنک می‌گرداند، و کینه از دلهاشان بزداید و توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد، اوست دانا و حکیم.» ۲۱۶

این آیات نشان می‌دهد که یکی از شرایط جهاد، آغاز تجاوزشان از ناحیه دشمن است، که اگر کافران دست به تعدّی زدند، باید با آنان به هر شکلی- چه دفاعی و چه هجومی- قتال صورت گیرد و بهترین نوع دفاع، هجوم است، و جنگ با متجاوزان پایان

نمی‌یابد مگر این که تن به یکی از سه امر دهند، ۱- اسلام بیاورند نماز به پا دارند و زکات بدهند، و برادر دینی مسلمانان شوند.

۲- با مؤمنان پیمان ببندند و تا موقعی که وفادار به پیمان باشند، باید بر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۳

طبق آن رفتار شود و گرنه سخن خدای تعالی:

وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ «و اگر بترسی که گروهی در پیمان خیانت ورزند، به آنان اعلام کن که مانند خودشان عمل خواهی کرد ...» ۲۱۷ بر ایشان منطبق می‌شود.

۳- تسلیم شوند و در برابر مؤمنان خضوع نمایند، خداوند در این مورد می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ «ای مؤمنان، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری می‌بخشد، هلاکت باد بر کافران، خدا اعمالشان را باطل کرده است.» ۲۱۸

و باز می‌فرماید:

فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها ذلِكَ وَ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمالَهُمْ «چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید، و چون آنان را سخت فرو گرفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید، آنگاه یا به منّت آزاد کنید یا به فدیه، تا آنگاه که جنگ به پایان آید، و این است حکم خدا، و اگر خدا می خواست، از آنان انتقام می گرفت، ولی خواست شما را به یکدیگر بیازماید، و آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، اعمالشان را باطل نمی کند.» ۲۱۹

از این تحقیق به دو حقیقت تغییر ناپذیر می‌رسیم، نخست این که: مسلمانان فقط هنگامی با قومی به جنگ می‌پردازند، که ایشان دست به تعدّی بزنند و مسلمانان را از شهرهاشان بیرون کنند و یا آنان را در دینشان آزار برسانند مثل این که مبلّغین مذهبی را نگذارند که با مردم روبرو شوند و حقّ را به آنان معرفی کنند، تا هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود، زیرا به قول قرآن:

لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ «در دین هیچ اجباری نیست، هدایت از گمراهی مشخّص شده است.» ۲۲۰ ولی باید حقّ از باطل مشخصّ شود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۴

و دوّم این که: هر گاه تجاوز به هر شکل از سوی دشمن انجام یابد، در آن صورت باب جهاد برای مسلمانان باز می‌شود چه به صورت دفاع باشد و چه به صورت تهاجم، و هیچ چیز نباید از آن جلوگیری کند مگر امری برتر از آن.

برخی از مردم پنداشته‌اند که در اسلام فقط جهاد دفاعی وجود دارد نه تهاجمی، و این پندار صحیح نیست و حقّ این است که جهاد جز با تجاوزگران جایز نیست، و در صورت تجاوز باید با آنان پیکار کرد چه در قالب دفاع و چه به شکل هجوم، و آنان در هر دو صورت متجاوزند مگر آن که توبه کنند و یا تعهد کنند که در راه راست گام بردارند.

و جنگ مؤمنان برای باز کردن راه تبلیغ و دعوت به اسلام، تجاوز نیست، بلکه دفع تجاوز است، زیرا چنین جهادی پس از آن صورت می‌گیرد که مؤمنان، عدّه‌ای را برای تبلیغ اسلام می‌فرستند، پس اگر عدّه‌ای از آنان پاسخ مثبت دادند و ایمان آوردند، و برای ایمان آوردن مورد ستم قرار نگرفتند، جنگی وجود نخواهد داشت، هر که هدایت جست به سود خود هدایت شده است و هر که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است، ولی اگر ایمان آوردگان زیر ستم و آزار قرار گرفتند برای دفع تجاوز، از آنها با کفّار باید جنگید و مقابله به مثل کرد.

اسلام در دوره‌ای رسالت خویش را آغاز کرد که پادشاهان ستمگر، مردم تحت سلطه خود را آزار می‌رساندند، و هر کسی که

دعوت به اسلام به او می رسید و ایمان می‌آورد مورد اذّیت و ستم قرار می گرفت، و پیامبر اکرم (ص) به شام لشکر کشی نکرد مگر پس از آن که رومیها بر کسانی که در شام زیر سلطه آنان قرار داشتند و مسلمان شده بودند، ستم کردند و آنان را به قتل رساندند، و پس از آن نیز هنگامی با ایرانیها جنگید که «کسری» در صدد برآمد که شخصی را برای کشتن آن حضرت بفرستند.

کسی که آیات قرآن را در این زمینه می‌خواند، ملاحظه خواهد کرد که در آن از تعدّی و ستم جلوگیری شده است، مثلا می‌فرماید:

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۵

«با کسانی که با شما جنگ می کنند، در راه خدا بجنگید و تعدّی مکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست ندارد.» ۲۲۱

و تعدّی ممنوع دو گونه است، یکی جنگ با کسانی که به مؤمنان تجاوز نکرده‌اند، که تجاوز به آنان روا نیست.

و دیگر تعدّی در هنگام جنگ، یعنی: کسانی را که به جنگ نیامده‌اند مانند پیران و زنان و کودکان نباید کشت، که این نیز ممنوع است، از این رو خداوند می‌فرماید:

... فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ «... هر که به شما تعدّی کند، به همان اندازه تعدّی‌اش بر او تعدّی کنید و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.» ۲۲۲

این بدان معناست که با آنان که در جنگ شرکت نداشته‌اند نباید جنگید و نباید درختان را برید و یا به ناموسشان تجاوز کرد و یا اموالشان را به ناحقّ مصادره کرد.

قابل توجه است که در گذشته جنگ مسلمانان به مراکز نظامی و ارتشهای شاهان و حاکمان محدود می‌شد و رابطه مسلمانان با مردم آن کشورها و مناطق چنان بود که گویا جنگی با هم ندارند و در حال صلح به سر می‌برند.

بلکه باید فقط با دشمنان خدا و پیامبر، در جنگ بود، همان طور که خدا می‌فرماید:

لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ «نمی یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزند دوستی کنند، هر چند آن مخالفان، پدران یا فرزندان، یا برادران و یا قبیله آنها باشند ...» ۲۲۳

اینها همانها هستند که به جنگ مسلمانان برخاسته و آشکارا دشمنی می کنند و به دنبال فرصت برای ضربه زدن هستند، و به هیچ عهد وفا نمی‌کنند.

از این دسته که بگذریم، نسبت به دیگران- اگر مقتضی بود- باید همیشه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۶

رابطه دوستی و آشتی برقرار کرد و خداوند به این مطلب تصریح کرده می‌فرماید:

لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ إِنَّما یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ وَ ظاهَرُوا عَلی إِخْراجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. جز این نیست که خدا شما را از دوستی ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و شما را از سرزمین‌تان بیرون رانده‌اند یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند، باز دارد، و هر که با آنان دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود.» ۲۲۴

بنابر این تا تجاوز نباشد رابطه دوستی برقرار است، زیرا خداوند می‌فرماید:

عَسَی اللَّهُ أَنْ یَجْعَلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الَّذِینَ عادَیْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِیرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ «شاید خدا میان شما و کسانی که با آنها دشمنی می‌ورزیدند دوستی پدید آورد، خدا قادر است و خدا آمرزنده و مهربان است.» ۲۲۵

روابط در هنگام جنگ و صلح

اسلام دین وحدت و یگانگی انسانهاست، ما پیش از این آیات قرآن را در این زمینه ذکر کردیم و گفتیم بر اساس این رابطه، اصل در زندگی بر آشتی و صلح است، اگر چه مردم از نظر جنس و قبیله و زبان و منطقه گوناگونند و این از نشانه‌های خدا در زمین است. که خود می‌فرماید:

وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمِینَ «از نشانه‌های قدرت خدا آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگهایتان می‌باشد، در این آیاتی است برای دانایان.» ۲۲۶

خداوند سبحان این رابطه را بر اساس مساوات و برابری تنظیم کرده می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۷

یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را جماعتها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید ...» ۲۲۷

و چنانچه قبلا خاطر نشان کردیم، اساس تعارف و آشنایی، برابری است، همان طور که آشنایی با یکدیگر، دوستی و همکاری در تمام امور زندگی را می‌طلبد.

عدالت اساس روابط انسانی است. همان طور که خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما- چه توانگر و چه درویش- بوده باشد، زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است. پس، از هوای نفس پیروی نکنید تا از شهادت حق عدول کنید، چه زبان بازی کنید یا از آن اعراض کنید، خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.» ۲۲۸

و نیز در زمینه روابط عمومی انسانها می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در راه خدا پایدار و استوار باشید و به عدل گواهی دهید، و دشمنی با گروهی وادارتان نکند که عدالت نورزید، عدالت ورزید که به تقوی نزدیکتر است و از خدا بترسید که او به هر کاری که می‌کنید آگاه است.» ۲۲۹

و نیز به عدالت عمومی فرمان داده می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ ...

«خدا به عدل و احسان فرمان می‌دهد ...» ۲۳۰

و بر اساس عدالت باید مقابله به مثل کرد و به همان اندازه تجاوز پاسخ گفت:

چنان که می‌فرماید:

وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۸

«اگر عقوبت می‌کنید، چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند. و اگر صبر کنید این برای صابران بهتر است.» ۲۳۱

و با آن که خداوند ما را به دفع تجاوز و مقابله به مثل و نیز رعایت تقوی امر کرده است، امّا بر ما لازم است به هنگام مقابله به مثل، بر طبق فضیلت و بزرگواری عمل کنیم، که فضیلت، قانونی است فرا گیر در هر داد و ستد انسانی، پس اگر دشمن کودکان را می‌کشد و به ناموس تجاوز می‌کند و خانه‌های امن را ویران می‌کند و ... ما چنین نکنیم.

قرآن کریم وفای به عهد و پیمان را مورد تأکید قرار داده است می‌فرماید:

... وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا «... به عهد خویش وفا کنید که باز خواست خواهید شد.» ۲۳۲

قرآن کریم وفاء به عهد را فی حد ذاته قوی و محکم می‌داند و می‌فرماید:

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ «چون با خدا پیمان بستید بدان وفا کنید و چون سوگند اکید خوردید آن را نشکنید که خدا را ضامن خویش کرده‌اید و او می‌داند چه می‌کنید. و همانند آن زن که رشته‌ای را محکم بافته بود و از هم گشود و قطعه قطعه کرد نباشید تا سوگندهای خود را وسیله فریب یکدیگر سازید بدین بهانه که گروهی بیشتر از گروه دیگر است، خدا شما را بدان می‌آزماید، و در روز قیامت چیزی را که در آن اختلاف می‌کردید برایتان بیان می‌کند، اگر خدا می‌خواست، همه شما را یک امّت قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد گمراه می‌سازد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از هر کاری که می‌کنید باز خواست می‌شوید.

سوگندهای خود را وسیله فریب یکدیگر نسازید تا قدمی را که استوار ساخته‌اید

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۱۹

بلغزد و به سبب اعراض از راه خدا به بدی افتید و به عذابی بزرگ گرفتار آیید.» ۲۳۳

از این آیات شریفه چهار مطلب به دست می‌آید:

۱- پیمان شکنی سبب انحراف و آنهم موجب هلاکت و نابودی می‌شود، بنابر این امری است نابخردانه، نه بر اساس حکمت و تدبیر.

۲- پیمانی که با سوگند به خدا و با گواه گرفتن خدا بر آن، بسته می‌شود در حقیقت پیمان خداست، زیرا خدا، ضامن آن گرفته شده است، پس هر که آن را بشکند گویا پیمان خدا را شکسته است.

۳- عهد و پیمانی فی حدّ ذاته قوی و محکم و التزام به آن نیز از همین ویژگی برخوردار است، از این رو پیمان شکن را به زن احمقی تشبیه کرده که رشته‌ای را که محکم بافته است، از هم جدا می‌کند و به صورت اجزای کوچکی در می‌آورد. بنابر این عهد و پیمان، صلح و آشتی را- که موجب قوّت و ثبات است- ثابت و برقرار می‌کند. و پیمان شکنی آن را از بین می‌برد.

۴- نباید وسعت سرزمین و نیروی زیادی علّت خیانت و پیمان شکنی شود و جمله «... أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ» یعنی امتی که دارای زمین وسیعتر و افراد بیشتر و سلاح قوی‌تر باشد، نباید وسعت خاک و قدرت سبب خیانت شود، که سرانجام منجرّ به ضعف خواهد شد.

این که خداوند نسبت به وفای به عهد تأکید کرده، برای این است که از یک سو اصولا وفای به عهد خود نوعی عدالت است و از سوی دیگر عهد جنبه حقوقی دارد، بویژه اگر طرفین با هم برابر باشند، بنابر این نباید تنها آمادگی و تدارک دشمن را به عنوان پیمان شکنی تلقی کرد، بلکه اگر نشانه خیانت آشکار شد، مؤمنان باید سلاح خود را برگیرند، چنان که خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ ... ۲۳۴

و در این حال جای قول خدای سبحان است که می‌فرماید:

وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ «اگر می‌ترسی که گروهی در پیمان خیانت ورزند، به آنان اعلام کن که

همانند خودشان عمل خواهی کرد، زیرا خدا خیانتکاران را دوست ندارد.» ۲۳۵

باید هنگام پیمان بستن، احتیاط لازم را به عمل آورد و نباید به کسانی که در خیانت معروفند، اطمینان کرد، زیرا پیمان بستن با آنان نوعی گول خوردن است، و لـذا باید قبل از بستن پیمان طرف قرارداد را شناخت، به همین جهت خداوند متعال در سوره توبه ۲۳۶ مؤمنان را از پیمان با برخی از مشرکان، بر حذر داشته است.

این بود گوشه‌ای از آیات کتاب خدا درباره حلال و حرام و احکام فقهی، و ما تمام آنچه را در قرآن بود ذکر نکردیم، که تفصیل آن نیاز به نقل سنّت و ذکر اختلاف فقها در دلالت برخی از الفاظ قرآن دارد، و پرداختن به بررسی و نقد احوال ما را از مقصد و موضوع بحث- یعنی اشاره به علم کتاب که نشانه اعجاز آن است- دور می‌سازد، و خدای سبحان خود راهنما به راه راست است.

جهان شناسی و انسان شناسی

قرآن کریم به طور مکّرر از جهان هستی یاد کرده است، زیرا- چنانکه بیان کردیم قرآن آفرینش هر یک از موجودات جهان را دلیل بر آفریدگار آن می‌داند، و طبق این روش تابناک، باید هستی با تمام شگفتی و عظمتش نشانه آفریدگار یکتای جهان باشد، و هیچکدام از سوره‌های مکّی یا مدنی از ذکر هستی و مسائل مربوط به آن خالی نیست.

به گمان ما این برای آن است که نظر انسان را بدان جلب کند که او بخشی کوچکی از این هستی است، تا به این وسیله او را به آن متصّل کند و با اسرار و احوال آن آشنا سازد و بداند که خداوند، جهان با عظمت را برای او که موجودی کوچک است. مسخّر کرده و فرموده است:

لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ ...

«آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش بشر بزرگتر است.» ۲۳۷

و از سوی دیگر، در این راستا حقایقی در قرآن مذکور است و هر که به تحقیق آن بپردازد، هدایت و آگاه خواهد شد، چنانکه می‌فرماید:

وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذا یَشاءُ قَدِیرٌ «و از نشانه‌های قدرت او آفرینش آسمانها و زمین و پراکندن جنبندگان در آن است. و هر گاه بخواهد، برگرد آوردنشان تواناست.» ۲۳۸

قرآن کریم به دستیابی انسان به فضا اشاره کرده و می‌فرماید:

یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ «ای گروه جنّیان و آدمیان، اگر می‌توانید که از کناره‌های آسمانها و زمین بیرون روید. ولی بیرون نتوانید رفت مگر با داشتن قدرتی.» ۲۳۹

اینک به آیات قرآن در زمینه ابرها و احوال آن و فرستاده شدن آن دقّت کنید که مردم را به نکاتی که پیش از آن نمی‌دانستند متوّجه می‌سازد و عقل نیز آنها را تأیید می‌کند، خداوند می‌فرماید:

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ

فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ يَكادُ سَنا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ «آیا ندیده‌ای که خدا ابرهایی را به آهستگی می‌راند، آنها را به هم می‌پیوندد و ابری انبوه پدید می‌آورد، پس باران را بینی که از خلال آن بیرون می آید، و از آسمان، از آن کوهها که در آن جاست تگرگ می‌فرستد و هر که را خواهد به آن می‌زند و از هر که می‌خواهد بازش می‌دارد، روشنایی برق نزدیک باشد که دیدگان را کور سازد.» ۲۴۰

در آیه ابرهایی را که خداوند آنها را به آهستگی می‌راند، به کوهها تشبیه کرده است، و این نکته برای کسی که در روی زمین راه می‌رود، یا بر بلندیها و ارتفاعات آن ایستاده روشن نیست، و عربها نیز آن را نمی‌دانستند، تنها کسی ابرها را چون کوهها می‌بیند که با هواپیما بر فراز آسمان پرواز کند.

این سخن، علاوه بر آن که نشانه اعجاز قرآن است، خود بخشی از شناخت جهان هستی و آفرینش است، زیرا چنین توصیفی امکان ندارد از سوی محمّد (ص) باشد، زیرا آن حضرت پرواز نکرده بود تا به بالای ابرها قرار گیرد، بنابر این باید به علم خدای متعال باشد و تمامی قرآن از جانب او باشد نه از سوی محمّد (ص).

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۲

ما شاهد اوصاف بسیاری از اوصاف زمین در آسمان و قرآن، از سوی فردی امّی هستیم، که نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است و نسبت به علوم هستی و جریانات آن آگاهی نداشته است، و دانشمندان آن زمان نیز به آن آشنایی نداشته‌اند، مانند شناخت طبقات زمین و آسمان که قرآن آن را ذکر کرده و پژوهشگران، همیشه پیرامون آن به بحث و تحقیق پرداخته‌اند، و نظریه آنها، سخن قرآن را تأیید می‌کند، خداوند می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً «خداست آن که هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید. فرمان او میان آسمانها و زمین جاری است تا بدانید که خدا بر هر چیز قادر است و با علم بر همه امور احاطه دارد.» ۲۴۱

و باز می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «اوست که همه چیزهایی را که در روی زمین است برایتان آفرید، آنگاه به خلقت آسمان پرداخت و هر هفت آسمان را برافراشت و خود از هر چیزی آگاه است.» ۲۴۲

و در جای دیگر فرموده است:

تَبارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَرى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ «بزرگوار و متعالی است خداوندی که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. آن که مرگ و زندگی را بیافرید، تا بیازمایدتان که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است و اوست مقتدر و آمرزنده. آن که خدایی هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید، در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی. پس بار دیگر بنگر، آیا در آسمان شکافی می‌بینی؟ بار دیگر نیز چشم باز کن و بنگر، نگاه تو خسته و درمانده به نزد تو باز خواهد گشت.» ۲۴۳

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۳

و همچنین می‌فرماید:

أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً «آیا نمی‌بینید چگونه خدا، هفت آسمان را طبقه طبقه را آفرید؟ و ماه را روشنی آنها، و خورشید را چراغشان گردانید.» ۲۴۴

در این آیه می‌بینیم که بین خورشـید و ماه فرق گذاشته، و خورشید را به منزله چراغی که نور افشانی میکند قرار داده است و ماه را به نوری که درخشش خود را از دیگری (خورشید) گرفته، تشبیه کرده است.

و نیز می‌فرماید:

تَبـارَکَ الَّذِی جَعَـلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیها سِـراجاً وَ قَمَراً مُنِیراً وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَـهً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَـذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً «بزرگ و بزرگوار است آن کسـی که در آسـمان برجها بیافرید و در آنها چراغی و ماهی تابان پدید آورد و اوست که شب و روز را برای کسانی که می‌خواهند عبرت گیرند یا شکر گزاری کنند، از پی هم قرار داد.» ۲۴۵

و نیز در زمینه آفرینش آسمانها و زمین و مدّت آن می‌فرماید:

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الْـأَرْضَ فِی سِـتَّهِٔ أَیَّام ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِـی اللَّیْـلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَـخَّراتٍ بِـأَمْرِهِ أَلا ـ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ «پروردگار شـما اللّه است که آسـمانها و زمین را در شـش روز آفرید، سـپس بر عرش استیلا یافت. شب را در روز می‌پوشاند و روز شـتابان آن را می‌طلبد و آفتاب، ماه و سـتارگان مسخّر فرمان او هستند آگاه باشید که او راست آفرینش و فرمانروایی، خدا، آن پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است.» ۲۴۶

قرآن مجیـد بیان می‌دارد که آسـمانها و زمین نخست یکی بودنـد و سـپس زمین از آسـمان جـدا شد و در این جزء جدا شده- یعنی زمین- زندگی آغاز شد، حیوانات، پرندگان در آسمان، ماهی در دریا و گیاهان در نقاط مختلف زمین به وجود آمدند.

أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتـا رَتْقـاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ وَ جَعَلْنا فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فِیها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آیاتِها مُعْرِضُونَ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۴

«آیـا کـافران نمی‌داننـد که آسـمانها و زمین بسـته بودنـد، ما آنها را گشودیم و هر چیز زنـده‌ای را از آب پدیـد آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورنـد؟ و بر زمین کوهها بیافریـدیم تـا نلرزانـدنشان، و در آن راههـای فراخ ساختیم، باشـد که راه خویش بیابنـد. و آسـمان را سقفی مصون از تعرّض کردیم و باز هم از عبرتهای آن اعراض می‌کنند.» ۲۴۷

امروزه دانشـمندان می‌گوینـد: جهان در ابتدا به صورت غباری شبیه به دود بود، و قرآن کریم به این حقیقت، از پیش تصـریح کرده است و می‌فرماید:

قُلْ أَ إِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذلِکَ رَبُّ الْعالَمِینَ وَ جَعَلَ فِیها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَکَ فِیها وَ قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها فِی أَرْبَعَهِٔ أَیَّام سَواءً لِلسَّائِلِینَ ثُمَّ اسْـتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحی فِی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ حِفْظاً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ «بگو: آیا به کسـی که زمین را دو روز آفریـده است کافر می‌شویـد و برای او همتایان قرار می‌دهیـد؟ اوست پروردگار جهانیان. بر روی زمین کوهها پدید آورد و آنها را پر برکت ساخت و به مدّت چهار روز روزی همه را معیّن کرد.

یکسـان برای همه سائلان. سـپس به آسـمان پرداخت و آن دودی بود پس به آسـمان و زمین گفت: خواه یـا ناخواه بیاییـد، گفتنـد: فرمانبردار آمدیم. آنگاه هفت آسـمان را در دو روز پدید آورد و در هر آسـمان کارش را به آن وحی کرد، و آسـمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم و محفوظش داشتیم. این است تدبیر آن پیروزمند دانا.» ۲۴۸

با نگاهی کوتاه به این آیات آشـکار، درمی‌یابیم که خداوند زمین را در دو روز آفرید. البته- چنان که قبلا اشاره کردیم- مقصود از روز در این جـا روز معمول در نزد مـا نیست، بلکه منظور، نوبت در آفرینش است، که زمین در نوبت اوّل با آسـمانها یکی بود و در نوبت دوّم از آنها جـدا شـد و در دو نوبت بعـد در آن کوهها و آب و سـپس موجودات زنـده و گیاهان پدید آمد بنابر این آفرینش زمین و موجودات آن در چهار نوبت صورت گرفت.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۵

خداوند در این آیات فرمود: آسمان و زمین در ابتدا به صورت دود بودند، و به نظر ما این همان سدیم و غباری است که دانشمندان می گویند.

آری قرآن کریم اشاره‌هایی روشن به شناخت جهان دارد، و به اعتقاد ما کسانی که در جهان شناسی در زمینه آسمانها و زمین و ما بین آن دو تحقیق می کنند، اگر به دنبال آیات قرآن در این باره باشند، بسیاری از حقایقی را که دانش امروز به آن رسیده و قرآن کریم آشکارا امّا مختصر و فشرده به آن اشاره کرده است، درخواهند یافت و به هر حال کسی که براستی دنبال کشف واقعیّات باشد، بدرستی و راستی گفته‌های قرآن پی می‌برد. و اطلاعات ما از علوم جهان محدود است و نمی توانیم به تفصیل از آن سخن گوییم، امّا بسیاری از دانشمندان با اخلاص را مشاهده کرده‌ایم که به این مسأله پرداخته‌اند، برخی از آنها طبقات زمین را- همان طور که قرآن اشاره کرده است- بیان کرده‌اند و بعضی دیگر مسایل دیگری را توضیح داده‌اند.

امّا ضمن تحسین آنان، نباید دو نکته را از نظر دور داشت، اوّل این که: آنان می‌خواهند نظریات خود را بر قرآن تحمیل کنند، با این که باید بر آنچه که الفاظ و مفاهیم آن دلالت دارند حمل نمایند، زیرا آنان گاهی قرآن را بر معنایی که مراد نیست حمل می کنند و الفاظ را تأویل و تفسیر نابجا می کنند و گاهی نظریّات مشکوک و متغیّری در مورد آن ابراز می کنند، در صورتی که صحیح نیست قرآن بر اساس اختلاف نظرها، گوناگون معنی شود، بلکه باید قرآن را بر اساس واقع تفسیر کرد و هر نظری که با آن موافق بود، پذیرفت.

نکته دوّم این که: هستی در قرآن باید به عنوان این که حقیقتی است ثابت، بررسی شود و کسی که به خدا و قرآن ایمان دارد باید آن را کاملا- بپذیرد و در آن تردید نکند، بلکه ایمان به قرآن سبب می‌شود که آدمی به تمام آن ایمان بیاورد، بنابر این صحیح نیست که ما دست از ظاهر قرآن برداریم و به تأویل آن بپردازیم، مگر این که قابل تأویل باشد و این تأویل بر حقایق ثابت علمی منطبق باشد و حمل قرآن بر آن ایجاد اشکال نکند و باعث نشود که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۶

الفاظ بر غیر معانی آن حمل شود.

ما با تحقیقات ژرف و قطعی در زمینه حقایق قرآن، می توانیم به بسیاری از معماهای علمی پاسخ دهیم. در پرتو هدایت قرآن، پرده از بسیاری از واقعیات هستی برداریم، زیرا که قرآن راهنماست نه پیرو، و کتاب حقّ و راستی و دانش است، چرا که از طرف خدایی است که هیچ چیز- چه در آسمان و چه در زمین- بر او پوشیده نیست، و او کتاب هستی است که هیچ چیز- از کوچک و بزرگ- را فرو گذار نکرده است.

انسان در قرآن

خداوند متعال به هنگام بیان اصل آفرینش خاطر نشان کرده، که انسان را از گل و جنّ را از آتش پدید آورده است، و این را در آیات و سوره‌های مختلفی- که هر یک از آنها در جای مناسب و هماهنگ با موضوع آن بیان شده است- ذکر کرده است و ما بدون انتخاب برخی از آنها را در این جا یادآور می‌شویم، در سوره بقره می‌فرماید:

وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ

مِنَ الْكافِرِينَ وَ قُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمَّا كانا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آن جا فساد کند و خونها بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت آنچه من میدانم شما نمی‌دانید. و نامهای چیزها را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نامهای این چیزها خبر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۷

دهید. گفتند: منزّهی تو، ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست، تویی دانای حکیم. گفت: ای آدم، آنها را از نامهای چیزها آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم؟ و به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، که سرباز زد و برتری جست، و او از کافران بود. و گفتیم: ای آدم خودت و زنت در بهشت جای گیرید و هر چه خواهید و هر کجا که خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که به زمره ستمکاران در آیید. پس شیطان آن دو را به خطا واداشت، و از بهشتی که در آن بودند بیرون راند.

گفتیم: پایین بروید، برخی شما دشمن برخی دیگر، و قرارگاه و جای برخورداری شما تا قیامت در زمین باشد.» ۲۴۹

این آیات شریفه سه حقیقت را درباره انسان بیان می‌کند:

۱- انسان از استعداد دانش اشیاء یعنی شناخت هستی و موجودات آن برخوردار است، زیرا خدا هستی را برای او مسخّر کرده است و این در صورتی است که خداوند به انسان، توانایی دانش هستی را عطا کند، از این رو نامهای چیزها را به فرشتگان خبر داد.

۲- طبیعت انسان برای فریب خوردن آمادگی دارد، از این رو ابلیس، با وادار کردن پدر و مادر انسان به خوردن میوه درخت، آنان را فریفت، با این که خداوند آن دو را از این کار نهی کرده بود، امّا آنان تحت تأثیر همین فریب نهی خدا را فراموش کرده بودند، چنانچه خداوند در توصیف آدم ابو البشر (ع) می‌فرماید:

وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً «ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم.» ۲۵۰

۳- آدم (ع) به زمین هبوط کرد و کلمات خدا را دریافت کرد تا به فضیلت و کمال دست یابد امّا ابلیس در آن جا دست به فریب فرزندان آدم زد،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۸

چنان که خدا از قول وی می‌فرماید:

... لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ «... همگان را گمراه می‌کنم، مگر آنان که از بندگان مخلص تو باشند.» ۲۵۱

این بیان خدای بزرگ درباره ابتدای آفرینش انسان است و پس از آن به بیان آفرینش انسان از راه تناسلی و زاد و ولد پرداخته و می‌فرماید:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ «هر آینه ما انسان را از گل خالص آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوانها آفریدیم و استخوانها را به گوشت پوشانیدیم، بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم، در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان.» ۲۵۲

و نیز می‌فرماید:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً «ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته بیافریده‌ایم تا او را امتحان کنیم، و شنوا و بینایش ساخته‌ایم. راه را به او نشان داده‌ایم، که اگر بخواهد سپاسگزار باشد یا ناسپاس.» ۲۵۳

و درباره آفرینش نفس آدمی می‌فرماید:

وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها «سوگند به نفس و آن که آن را نیکو بیافرید و سپس به او خیر و شر را الهام کرد.» ۲۵۴

در زمینه نیروی مدرکه انسان که بر اساس آن، تکلیف و حساب و ثواب و عقاب می‌شود، می فرماید:

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى أَ لَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۹

«آیا انسان می‌پندارد که او را به حال خود واگذاشته‌اند؟ آیا او نطفه‌ای از منی که در رحمی ریخته شده، نبوده است؟ سپس لخته‌ای خون؟ آنگاه به اندام درستش بیافرید و آنها را به دو جنس یا گونه تقسیم کرد، نر و ماده. آیا خداوند قادر نیست که مردگان را زنده گرداند.» ۲۵۵

و درباره آفرینش قوای انسان می‌فرماید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی‌دانستید، و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید، شاید سپاس گویید.» ۲۵۶

و درباره دوره‌های زندگی انسان می‌فرماید:

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ «خدا شما را بیافرید، آنگاه می‌میراند و از میان شما کسی را که به پیری می‌رساند تا هر چه را که آموخته است از یاد ببرد، زیرا خدا دانا و تواناست.

خدا روزی بعضی از شما را از بعضی دیگر افزون کرده است، پس آنان که فزونی یافته‌اند از روزی خود به بندگان خویش نمی‌دهند تا همه در روزی یکسان شوند، آیا نعمت خدا را انکار می‌کنید؟ خدا از میان خودتان برای شما همسرانی قرار داد و از همسرانتان فرزندان و فرزندزادگان پدید آورد و از چیزهای خوش و پاک روزی‌تان قرار داد، آیا هنوز آنان به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند.» ۲۵۷

خدا در قرآن خلقت انسان و تکالیفی را که از او پیمان گرفته، بیان می‌کند، و خاطر نشان می‌سازد که هستی در تسخیر انسان است تا رازهای آن در حدّ توان، کشف کند، و آفرینش انسان و قوای او را یادآور می‌شود تا او تنها خدا را بپرستد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۰

و تذکّر می‌دهد که در برابر این موهبتهای مادّی و معنوی و تمام نیروهایی که خداوند برای انسان آفریده است، از او خواسته که خدا گونه زندگی کند.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ «و پروردگار تو از پشت بنی

آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی‌خبر بودیم. یا نگویید که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم بعد از آنها و آیا به سبب کاری که گمراهان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟» ۲۵۸ و به این ترتیب خداوند سبحان بیان می‌دارد که این موهبتها که او در انسان پدید آورده، پیمانی است بین او و پروردگارش، پس اگر به ندای فطرت پاسخ مثبت دهد، به اوج کمال می‌رسد و اگر با آن مخالفت کند و از شیطان پیروی نماید سقوط می‌کند. از اینرو خداوند به دنبال آیات گذشته می‌فرماید:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ «خبر آن مرد (بلعم باعورا) را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم، عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره گمراهان درآمد. اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین ماند و از پی هوای خویش رفت، مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد. مثل آنان که آیات را دروغ

انگاشتند نیز چنین است، قصّه را بگوی، شاید به اندیشه فرو روند. بد است مثل مردمی که آیات ما را دروغ انگاشتند و به خود ستم روا می‌داشتند، هر کس را که خدای راه نماید. راه خویش بیابد و آنان را که گمراه سازد زیانکار شوند.

برای جهنم بسیاری از جنّ و انس را بیافریم، ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند، اینان همانند چهار پایند، حتّی گمراه‌تر از آنهایند، اینان خود غافلانند.» ۲۵۹

نفس و روان انسان در قرآن

بی‌تردید اگر کسی بخواهد درباره نفس و روان انسان در قرآن تحقیق و بررسی کند، خواهد دید که در این زمینه عرصه گسترده‌ای برای تحقیق وجود دارد و به مجموعه‌ای از معلومات واقعی که نفس و روان مؤمن و فاجر را به تصویر کشیده است، خواهد رسید و ممکن است به قوانین علمی دست یابد که پرده از اسرار نفس و آنچه که از آن متأثر می‌شود و هر چه سبب ایمان یا انحراف آن می شود، بردارد.

ما به برخی ازین مطالب در کتاب خدا نظر می‌کنیم، با این که نمی‌توانیم ادعا کنیم که- حتی به طور نسبی- بر آنها احاطه داریم، چرا که این نیاز به فرصتی زیاد دارد و برای ما امکان پذیر نیست، مگر کسی که کمتر همّت برای تحقیق در این زمینه ببندند، یا خود روانشناس و متخصص در علم روان شناسی باشد، ما نمونه‌هایی از آن را که بسیاری از آنها در قصه‌های قرآنی و برخی در شرح احوال مؤمنان و کافران آمده است ذکر می‌کنیم:

الف:

تِلْكَ الْقُرى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الْكافِرِينَ وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ «اینها قریه‌هایی است که ما اخبارشان را بر تو حکایت کنیم پیامبرانشان با دلایل روشن آمدند چون از پیش آنها را تکذیب کرده بودند، به آنان ایمان

نیاوردند، و خدا بر دلهای کافران این چنین مهر می‌نهد. در بیشترشان وفای به عهد نیافتیم و بیشترین آنان را جز نافرمانان و بد کاران نیافتیم.» ۲۶۰

این آیات بیانگر نفسی است که با شتاب و بدون دلیل از قبل و تحقیق بعدی، اعتقادی را برمی‌گزینند و طبعا دچار خطا می‌شود و اگر پس از بیان، باز بر عقیده خود اصرار ورزد، دچار گمراهی و عدم درک حقایق می‌شود.

هر کسی که خداوند نعمت فهم عبارات و اشاره‌های قرآن کریم را به وی عطا کرده باشد، از این آیات برای او دو حقیقت روشن خواهد شد.

اوّل: خداوند بیان میدارد که کسانی که بدون تحقیق و بررسی بسرعت دست به تکذیب می‌زنند، آنان در خور ایمان آوردن نیستند، زیرا ایمان قلبی آرام در برابر چیزی که همراه با دلیل است، می‌طلبد، نه این که به چیزی پیش از آنکه دلیل بر آن اقامه شود، اعتقاد پیدا کنند، و جمله «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» به همین حقیقت اشاره دارد و بدون تردید سرعت آنان در تکذیب حقّ، بدون دلیل، عامل بازداری از ایمان است و هر که دلیل و برهان را تکذیب کند، دیگر به حقایق برهانی و مستدل ایمان نمی‌آورد.

دوّم: زود تکذیب کردن، موجب بسته شدن قلب می‌شود و سبب می‌شود که شخص از رسیدن به نور حقیقت باز بماند و استمرار در تکذیب سریع و بدون تحقیق مانع از هدایت پذیری شخص می‌شود از این رو فرمود:

... كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الْكافِرِينَ یعنی برای چنین کارهایی خداوند بر دلهای کافران مهر می‌زند و سخن خدای متعال:

... صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ «... آنان کران و لالان و کورانند و هیچ در نمی‌یابند.» ۲۶۱

در مورد آنان تحقّق می‌یابد.

ب: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ «از میان شما آنان که در روز مقابله آن دو گروه بگریختند، به سبب

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۳

پاره‌ای از اعمالشان شیطان آنان را به خطا افکنده بود، اینک خداوند عفوشان کرد که او آمرزنده و مهربان است.» ۲۶۲

این آیه شریفه برای ما قانونی را درباره نفس بیان می‌کند، تا مربّی، معلّم و کسی که در صدد معالجه نفسها برآمده، از آنان راهنمایی جوید، زیرا عامل بیماری را می‌شناسد و به درمان آن می‌پردازد.

زیرا خداوند سبحان خاطر نشان می‌کند که علّت روی گردان آنها از صفحه پیکار، برخی از گناهانشان بود، و گناه، گناه را آسان می‌کند و عامل نافرمانی بعدی است، بنابر این باید گناه اوّل را با ترک آن، معالجه کند و گاهی ظهور سرانجام بد گناه، درمان آن است، لذا فرمود:

وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ چون آنان به زشتی عمل خود پی برده بودند.

ج: وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ «اگر به انسان رحمتی بچشانیم، آنگاه از او بازش گیریم، مأیوس می‌شود و کفران می‌ورزد. و اگر پس از سختی و رنج، نعمت و آسایشی به او بچشانیم، می گوید: ناگواریها از من دور شده است، و در این حال، شادمان است و فخر می فروشد، مگر کسانی که شکیبایی ورزیدند و کارهای نیکو کردند، که آمرزش و مزد بزرگ از آن آنهاست.» ۲۶۳

این آیات بیان می‌دارد که نفس غیر مؤمن بر یک حال ثبات و استقرار ندارد. نعمت، او را به ناسپاسی و طغیان وا می‌دارد و ناگواری او را نومید و ناشاد می‌کند و علاج آن فقط صبر و پایداری است.

و اشاره می‌کند که این شادمانی سرکش و نومیدی کشنده یک مرضی روانی است که تنها از راه صبر و پایداری می‌توان نفس را کنترل کرد تا در برابر سختی، ناراحت نشود و در برابر نعمت طغیان نورزد.

د: إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثى وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۴

«آنان که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نامهای زنان می‌نامند.

اینان را بدانچه می‌گویند هیچ دانشی نیست، تنها از پندار خود پیروی می‌کنند و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست.» ۲۶۴

در این جا خداوند یادآور می‌شود که پیمودن راه غیر حقّ، همان پیروی از گمان برخاسته از هوای نفس- نه از دلیل و برهان- می باشد و به بیماری آن نفسی که سبب گمراهی و سپس در گرداب باطل گرفتار می‌شود اشاره می‌کند و آن مرض و هم و پندار است، آری آنان پس از توّهم به دنبال هوای نفس و سپس پی گمان خویش می‌روند و دست آنان از علم و دانش تهی است، و هر که به دنبال تحقیق در زمینه روانشناسی و علم النّفس باشد، به یکی از مسایل تربیت عقلی- یعنی مغایرت حقیقت با پندار- دست می‌یابد.

ه: وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ «چون به آدمی گزندی رسد، چه بر پهلوی خفته باشد و چه نشسته یا ایستاده ما را به دعا می‌خواند، و چون آن گزند را از او دور سازیم، چنان می‌گذرد که گویی ما را برای دفع آن که به او رسیده بود هرگز نخوانده است، اعمال اسرافکاران این چنین در نظرشان آراسته شده است.» ۲۶۵

این آیه به بیان حال نفوسی می‌پردازد که جز به سود و زیان شخصی خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند و حالاتی دگرگون و ناثابت دارند و زیر بار حق نمی‌روند و نیز از ایمان برخوردار نبوده و از خیر و خوبی محروم شده‌اند و جز به محیط اطراف خود نمی‌اندیشند بدون تردید این افراد غیر از کسانی هستند که خداوند در مورد ایشان می‌فرماید:

... وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ ...

«.. دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیازمند باشند ...» ۲۶۶

و: نمونه دیگر از آیات قرآن در زمینه نفس و روان انسان، آیات ۲۷ تا ۳۲ مائده است که داستان پسران آدم را بیان می‌کند و ما پیش از این آن را ذکر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۵

کردیم. ۲۶۷

در آن آیات آشکارا از نفس مؤمن، که آرام و خوشنود است و نیز از نفس حسود و کینه توز پرده برداشته است.

۱- در آن آیات به ریشه شرّ و خیر اشاره شده است، با این که: نفس مؤمن، امور را آن گونه که باید می‌شناسد و حق و لوازم آن را درک می‌کند، و سبب پذیرش قربانی را تقوی و ترس از خدا می‌داند.

۲- نفس پرهیزکار آن است که از ذکر خدا پر باشد و همیشه از ترس او بر خود بلرزد، امّا اگر این حال از بین رفت، و سرکشی آغاز کرد دست به تعدّی می‌زند، از این رو علّت خودداری هابیل از تجاوز و مقابله به مثل را ترس از خدای جهانیان ذکر می‌کند، و کشتن بندگان خدا، جرم و گناه محسوب می‌شود.

۳- طبیعت نفس، مایل به خیر است و شرّ و بدی از خارج بر او عارض می‌شود از اینرو هابیل در برابر تهدید برادرش گفت: «من دستم را برای کشتن تو به سویت دراز نمی‌کنم.» یعنی: نفسی که به شرّ آلوده نشده، مرتکب قتل نمی شود.

۴- حسد ریشه تعدّی است و اگر دلها از آن پاک شود، شرّ و تجاوز در زمین از بین می‌رود.

۵- اصل در نفس انسان تجاوز و آزار نیست، و هنگامی که قابیل تصمیم به قتل برادر گرفت تلاش می‌کرد نفسش را که مخالف قتل برادر بود راضی کند که به این امر تن در دهد از اینرو خداوند فرمود:

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِينَ «نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت و از زیانکاران گردید.» چرا که او به برادرش آسیب رساند و نفس را زیانکار ساخت و به فساد کشانید.

۶- دیدن صحنه تجاوز، باعث پشیمانی متجاوز می‌شود، و آیات پس از آن نیز بر آن دلالت دارد که حسد ریشه و اساس بسیاری از جنایات است، که

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۶

اگر از دلها بیرون رود، تجاوز نیز از بین خواهد رفت، امّا خدای متعال بواسطه آن مردم را می‌آزماید تا خوب از بد آشکار شود.

بی‌تردید آن که درباره نفس آدمی تحقیق می‌کند، قرآن را یاوری پر ثمر در این زمینه خواهد یافت، و اگر مردم به قرآن رو آورند، آن را بهترین منبع برای تحقیق در مسایل روانی و اجتماعی می‌یابند.

قصّه یوسف در سوره یوسف

هر که قصّه‌های پیامبران را در قرآن پی‌گیری کند، در آن مسایلی چون دعوت پیامبر مورد گفتگو، به توحید و بازداری از شرک به خدا و اصلاح و از بین بردن فساد و مطرح کردن ادّله و احتجاجات بر مدّعای خود و معجزات گوناگونی که خداوند توانایی آن را به او داده است، و چگونگی واکنش مردم در برابر دعوت او و سرانجام مردمی را که از دعوت او سرباز زده و تکبّر ورزیده‌اند، می یابد، و این شأن داستانهای قرآن است که خداوند آن را بیان کرده است، امّا داستان یوسف (ع) را اینگونه نمی‌یابیم، به طوری که خواننده می پندارد که آن حضرت برای دعوت مردم به سوی حقّ نیامده است و مردمی که آنان را مورد خطاب قرار دهد وجود نداشته است، و این سبب شده که منحرفان سخنان نادرستی را بر زبان آورند.

امّا هر که در سوره یوسف دقّت کند سبک آن را با سایر قصّه‌ها متفاوت می یابد، و مشاهده می‌کند که در آن پرده از اسرار نفس برداشته شده، و تحقیقی در زمینه رابطه آن با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند ارائه می‌دهد و نیز مسائلی در زمینه روابط افراد خانواده با یکدیگر و پیوند پدران با فرزندان و فرزندان با پدران و روابط فرزندان پدری- که از مادر جدا هستند- با یکدیگر می‌بیند که چگونه با یکدیگر به خصومت می‌پردازند و چگونه با هم متّحد می‌شوند و نفسهای بیمار سبب حسادت بین چنین برادرانی می‌شود و چگونه امر غیر واقعی را، واقعی می‌پندارند و سپس با بی‌پروایی دست به کارهای ناپسند

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۷

می‌زنند.

نخست لازم است این داستان را از اوّل به طور اختصار مرور کنیم:

یوسف (ع) یک برادر تنی، داشت و دیگر برادران ناتنی او بودند، پدر او یعقوب پیامبر (ع) با دلسوزی و عاطفه پدری همه را به یک چشم نگاه می‌کرد، امّا او با نظر رؤوف و دلسوزانه خود می‌دید که برادران بزرگ نسبت به برادران کوچک رفتاری نامطمئن دارند، در نتیجه به گونه‌ای رفتار می‌کرد که خشم آنان نسبت به برادران کوچکتر برافروخته نشود.

در این اوضاع و احوال یوسف رؤیای صادقه‌ای دید و آن را این گونه برای پدر نقل کرد:

... إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ «من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند.» ۲۶۸

پدر دلسوز از آن ترسید که این خواب سبب دشمنی برادران یوسف (ع) با او گردد، از اینرو فرمود: «خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حیله‌ای می‌اندیشند ...» ۲۶۹

امّا حسد سبب می‌شود که برادران بزرگ بپندارند که پدرشان، یوسف (ع) و برادرش را بر آنان با محبّت خویش برتری می‌دهد.

از اینرو گفتند: «یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوبتر از مال هستند، حال آن که ما خود گروهی نیرومندیم.» ۲۷۰

در این جا حسد شیطانی به نهایت خود می‌رسد و آنان می گویند:

«یوسف را بکشید یا در سرزمینی دیگرش بیندازید تا پدر، خاصّ شما گردد و از آن پس مردمی شایسته به شمار آیید.» ۲۷۱

امّا از آن جهت که شر مورد اتفاق نمی‌شود آنان در قتل یوسف (ع) اتفاق نداشتند بلکه:

«یکی از ایشان گفت: اگر می‌خواهید کاری کنید، یوسف (ع) را بکشید، در عمق تاریکی چاهش بیفکنید. تا کاروانی او را برگیرد.» ۲۷۲

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۸

برادران این پیشنهاد را پسندیدند در شرایطی که یوسف (ع) کودکی بی‌خبر از سرانجام خود بوده امّا آنان در صدد حیله برآمدند تا او را با رضایت از پدرشان بگیرند.

«گفتند: ای پدر، چیست ما را که بر یوسف (ع) امین نمی‌شماری، حال آن که ما خیرخواه او هستیم؟ فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما نگهدارش هستیم.» ۲۷۳

امّا پدر بزرگوار با حسّ پدری، از این امر واهمه دارد، ولی این سوء ظنّ را از ایشان پنهان می کند- شاید هم اصلا به آنان سوء ظّن نداشت- و خاطر نشان می‌سازد که از غیبت یوسف (ع) محزون و دلتنگ می‌شود.

«... اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.» ۲۷۴

سرانجام یوسف (ع) را از پدر گرفتند و او را عمق تاریکی چاه افکندند، امّا خداوند به یوسف (ع) الهام کرد که بزودی او را برتر قرار خواهد داد و آنان را- در شرایطی که خود درک نمی کنند- از این کارشان آگاه خواهد کرد.

گریان به جانب پدر باز گشتند و «گفتند: ای پدر ما به اسب تاختن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، گرگ او را خورد.» ۲۷۵

امّا در درون خود احساس کردند که پدر به آنان بد گمان است لذا گفتند:

«... هر چند راست هم بگوییم تو سخن ما را باور نداری، و جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بودند آوردند ...» ۲۷۶

امّا یعقوب (ع) با فراست و احساس پدری، گفتارشان را تصدیق نکرد بلکه به آنان گفت:

«نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداست که در این باره از او یاری باید خواست.» ۲۷۷

این قصّه را قرآن کریم تنها برای پند و عبرت نیاورده است، بلکه در آن از نفوس پرده برداشته است و هر که بخواهد درباره نفس و روان، کاوش کند،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۳۹

جایگاه ویژه‌ای در آن می‌یابد که کتاب خدا او را بدان رهنمون می‌سازد. موارد زیر را می‌توان از این قصّه به دست آورد:

الف: این داستان بیان می کند که: علاقه و رابطه برادران و خواهران ناتنی با یکدیگر مانند علاقه و رابطه فرزندان تنی نیست، و نیز نشانگر غیرت و حساسیّت شدید بین پسران است- هر چند بزرگ باشند مادامی که در آغاز جوانی بسر می‌برند- و این غیرت موجب حسد و سپس دشمنی و آنگاه جنایت خواهد شد.

ب: و نیز نشان می‌دهد که مهربانی و دلسوزی پدر او را به بد گمانی و مواظبت از فرزند وا می‌دارد، زیرا یعقوب (ع) تصوّر می کرد که اگر یوسف خواب خود را برای برادرانش بازگو کند، نسبت به او حیله‌ای می‌اندیشند، از این رو سفارش کرد که آن را برای ایشان نقل نکند این بدگمانی برای آن حضرت در زمانی که آنان می‌خواستند یوسف (ع) را با خود ببرند وجود داشت، امّا

نتوانست وی را به آنـان ندهـد، از این رو اظهـار کرد که: می‌ترسـد که گرگ او را بخورد و گویا این سـخن باعث شـد که آنان در بازگشت چنین بهانه بیاورند که گرگ او را خورد.

ج: آنان شب هنگام، گریان نزد پدر آمدند، چرا گریه می‌کردند؟ زیرا پس از انجام آن کار زشت، اندکی از مهربانی نسبت به برادر در آنها باقی مانده بود، از این رو گریه می‌کردند، همان طور که قابیل پس از کشتن برادر پشیمان شد.

د: یعقوب (ع) سـخن ایشان را به طور کامل نپـذیرفت، بلکه اصـلا قبول نکرد، و به صبر جمیل (یعنی صبر بدون ناله و شـکایت و در خور پیامبران) پناه برد.

بی‌تردید تمام اینها برای کسـی که تدّبر کند و پند گیرد و هدایت شود، توجّه به مسایل مربوط به نفس است. و سزاوار است کسانی که درباره خانواده تحقیق می‌کنند، آن را مبنا و اساس تحقیق قرار داده از آن راهنمایی بگیرند.

داسـتان خانـدان یوسف (ع) به همین جـا خـاتمه نیـافت، بلکه برادرها به فاصـله‌ای نزدیک، با هم دیـدار کردنـد و یکـدیگر را مورد نکوهش و سرزنش

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۰

قرار دادنـد، و یوسـف (ع) بـه عظمـت رسـید و خداونـد حکـومت سـرزمین مصـر را بـه او داد کـه هر جـا می‌خـواست در آن جـای می‌گرفت.

برادرهـا به سـراغش آمدنـد، او آنـان را شـناخت و به خاطر موهبتهایی که خـدا به او عنایت کرده بود، بـدی آنان را فراموش کرد و شاید با دیدن آنها مأنوس و دلگرم شد و وحشتی به خود راه نداد ولی از آنان برادر تنی‌اش را مطالبه کرد و گفت:

«... برادری را که از پـدر داریـد نیز نزد من بیاوریـد؟ آیـا نمی‌بینیـد که پیمانه را کامل ادا می‌کنم و بهترین میزبانم. اگر او را نزد من نیاوریـد، پیمانه‌ای نزد من نخواهیـد داشت و به من نزدیک مشوید، گفتند: ما به اصـرار از پدر خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد.» ۲۷۸

امّا مهر برادری و محبّت به پـدر و خاندان، یوسف (ع) را بر آن داشت تا در جسـتجوی برادر برآید و بی خبر از آنان سـرمایه‌شان را در بارهایشان نهاده و با این عمل مهر برادری خود را آشکار ساخت.

آنان به جانب پدر بازگشتند و این بار او روی صداقت گفتند:

«... ای پدر پیمانه از ما بر گرفته‌اند، برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه باز گیریم ما نگهدار او هستیم. ۲۷۹»

امّا ماجرای یوسف (ع)، به خاطر یعقوب (ع) آمد و گفت:

«... آیـا او را به شـما بسپارم، همـان طور که برادرش را پیش از این به شـما سپردم؟ خـدا بهترین نگهـدار است و اوست مهربـانترین مهربانان، چون بار خود گشودند، دیدند سـرمایه‌شان را پس داده‌اند، گفتند: ای پدر در طلب چه هستیم؟ این سرمایه ماست که به ما پس داده‌اند، برای کسان خود غلّه بیاوریم و برادرمان را حفظ کنیم و بار شتری افزون گیریم، که آنچه داریم اندک است.» ۲۸۰

این بـار یعقوب در نگهـداری فرزنـد تأکیـد بیشتری داشت و از آنـان پیمان خواست که او را نزد پـدر بر گرداننـد، مگر آن که همه گرفتار شوند، آنان نیز با او عهد کردند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۱

این بار مهر پدری درباره همه آنها شـعله ور شد و از چشم زخم بر آنان ترسـید، «و گفت: ای پسران من از یک دروازه وارد نشوید، از دروازه‌های مختلف داخل شویـد، و من قضای خدا را از سـر شـما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست. بر او توکّل کردم و توکّل کنندگان بر او توکّل کنند.» ۲۸۱

آنان طبق دستور پدر وارد مصر شدند و با برادر خویش دیدار کردند.

یوسف (ع) برادر تنی‌اش را نزد خود جای داد و خود را به او معرفی کرده و گفت:

«... من برادر تو هستم، از کاری که اینان کرده‌اند اندوهگین مباش.» ۲۸۲

او می‌خواست برادرش را نزد خود نگهدارد، پس چون برادرانش آماده حرکت شدند، پیمانه مصری را در بار برادر نهاد.

«... آنگاه منادی ندا داد: ای کاروانیان، شما دزدانید، کاروانیان بازگشتند و گفتند: چه گم کرده‌اید؟ گفتند: جام پادشاه را، و هر که بیاوردش او را بار شتری است و من ضـمانت می‌کنم. گفتند: به خدا قسم، شـما خود می‌دانید که ما برای فساد کردن به این سرزمین نیامده‌ایم و دزد نبوده‌ایم. گفتند:

اگر دروغ گفته باشـید، جزای دزد چیست؟ گفتنـد: جزایش بندگی همان کسـی است که درون بار او یافته شود، پس او خود جزای عمل خود است و ما گنهکاران را چنین جزا دهیم، پیش از بار برادر به بار آنها پرداخت، آنگاه از بار برادرش بیرون آورد ...» ۲۸۳

یوسف (ع) طبق حکم آنهـا برادرش را نزد خود نگهـداشت، در این جـا، بار دیگر حالتی که در زمان به چاه انـداختن یوسف (ع) را داشتند، در آنان زنده شد و گفتند:

«... اگر او دزدی کرده است، برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود ...» ۲۸۴

و بدین سان کینه و حسادت گذشته آنان تازه شد، و اگر بار اوّل حسادت،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۲

آنان را به قتل یا ردّ گم کردن یوسف (ع) واداشت، این بار به دروغ به او اتّهام سرقت زدند.

«... یوسف (ع) جواب آن سـخن در دل پنهان داشت و هیـچ اظهار نکرد و گفت: شـما در وضع بـدتری هستیـد و خـدا به بهتانی که می‌زنید آگاه‌تر است.» ۲۸۵

آنها نمی‌دانسـتند که چگونه بدون برادر به دیدار پدر بروند، از این رو حال پدر پیرشان را شفیع قرار دادند و گفتند: «... او را پدری است سـالخورده، یکی از مـا را به جـای او بگیر، که از نیکوکارانت می‌بینیم. گفتنـد: معاذ اللّه که جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته‌ایم بگیریم، اگر چنین کنیم از ستمکاران خواهیم بود.» ۲۸۶

آنان از برگرداندن برادر به سوی پدرشان مأیوس شدند.

و تصمیم به بازگشت گرفتند، امّا پسر بزرگ که از نتیجه کار بیشتر از دیگران رنج می‌برد گفت:

«... آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمان گرفته و پیش از این نیز در حق یوسف (ع) تقصیر کرده‌اید؟ من از این سرزمین بیرون نمی‌آیم تا پـدر مرا رخصت دهد، یا خدا درباره من داوری کند، که او بهترین داوران است، نزد پدر باز گردید و بگویید: ای پـدر، پسـرت دزدی کرد و مـا جز آنچـه می‌دانیـم شـهادت نمی‌دهیـم و از غیب نیز آگـاه نیسـتیم، از شـهری که در آن بـوده‌ایم و از کاروانی که همراهش آمده‌ایم بپرس که ما راست می‌گوییم.» ۲۸۷

به سوی پـدر بازگشـتند و سـخنان برادر بزرگ- که برای شـرم از پـدر از آنان جـدا شـده بود- را برای پدر باز گفتند امّا پدر پیر به گفتار آنان مطمئن نبود و گفت:

«... نه نفس شما کاری را در نظرتان بیاراست و مرا صبر جمیل بهتر است.» ۲۸۸

هر گاه کار بر کسـی به شدّت بحرانی و سـخت شود، خداوند به لطف خود روزنه‌ای از امید را برای بنده‌اش باز می‌کند، لذا یعقوب (ع) گفت:

«... شاید خدا همه را به من باز گرداند که او دانا و حکیم است.» ۲۸۹

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۳

در این شـرایط یعقوب (ع) به یـاد پسـر مفقود خود یوسف (ع) افتاد که نمی‌دانست آیا زنـده است یا مرده؟ و انـدوه او را فرا گرفت.

خداوند در بیان حال او می‌فرماید:

«روی خود از آنها بگردانید و گفت: ای اندوها بر یوسف (ع) و چشمانش از غم، سپیدی گرفت و همچنان خشم خود فرو می‌خورد.» ۲۹۰

آنان می‌دیدند که پدرشان پیوسته به یاد یوسف (ع) است و این سبب از بین رفتن جسم یا منجرّ به مرگش می‌شود و این را آشکارا به او تذکّر دادند، امّا پدر پیر آزرده خاطر شد و گفت:

«... جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می‌گویم، زیرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید.» ۲۹۱

در این میان دوباره روزنه امید برای او باز شد و با دلسوزی پدرانه گفت:

«ای پسران من، بروید و یوسف (ع) و برادرش را بجویید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.» ۲۹۲

به درخواست پدر پاسخ مثبت دادند و به دنبال یوسف و برادرش رفتند، و اگر چه از جای برادر یوسف خبر داشتند. امّا از یوسف (ع) و سرنوشت او اطلاعی نداشتند.

بر عزیز مصر (یوسف (ع)) وارد شده و گفتند:

«... ای عزیز، ما و کسانمان به گرسنگی افتاده‌ایم و با سرمایه‌ای اندک آمده‌ایم، پیمانه ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده، زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد.» ۲۹۳

آنان برای پیدا کردن یوسف (ع) آمده بودند، امّا برای ملاقات با وی سرمایه اندکشان را مطرح کردند و در اینجا می‌بینیم که یوسف (ع) صدیق که در آرزوی اجتماع با برادران پس از جدایی از آنان، بسر می‌برد با سرزنش آنان و نیز پذیرفتن عذرشان- زیرا که ندانسته کارهایی انجام داده بودند- می‌گوید:

«... آیا می‌دانید که از روی نادانی با یوسف (ع) و برادرش چه

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۴

کردید؟» ۲۹۴ در این جا عاطفه و مهر برادری، این احساس به آنان دست می‌دهد که وی یوسف (ع) باشد، اگر چه تغییر شکل حاصل شده و سیمای کودکی تبدیل به سیمای جوانی گردیده است.

«گفتند: آیا تو به حقیقت یوسفی؟ گفت: من یوسفم، و این برادر من است و خدا به ما نعمت داد، زیرا هر کس که پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، خدا مزدش را تباه نمی‌سازد. گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما فضیلت داد و ما خطا کار بودیم.» ۲۹۵

در این هنگام چهره برادر وفادار آشکار شده و آن بزرگوار با چشم پوشی از گناه نادانان می‌گوید:

«... امروز شما را نباید سرزنش کرد، خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است.» ۲۹۶

او به حال پدر و درمان دردش آشنا بود، لذا گفت:

«این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد، و همه کسان خود را نزد من بیاورید.» ۲۹۷

برادران یوسف (ع) در راه بودند که پدر مهربان بوی یوسف (ع) را احساس می‌کرد.

«چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت، بینا گشت، گفت: آیا نگفتم به شما که آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید؟ گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده‌ایم، گفت: از پروردگارم برای شما آمرزش خواهم خواست او آمرزنده و مهربان است.» ۲۹۸

معلوم نیست که بینایی یعقوب (ع) برای شادی فراوان بود یا برای امری خارق العاده، که این از پیامبران دور نیست، و ما به همین نظر مایلیم، زیرا حضرت یوسف (ع) با قاطعیت گفت پدرم شفا می‌یابد و فقط با گمان از شفای پدر سخن نمی‌گفت.

خاندان یعقوب (ع) به سوی مصر، که یوسف (ع) سلطان آن بود آمدند،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۵

و پس از جدایی که بر اثر جهل و حسادت به وجود آمده بود، بار دیگر آنان با محبت و دوستی بیکدیگر رسیدند.

«چون بر یوسف (ع) داخل شدند، پدر و مادر را در نزد خود جای داد و گفت: به مصر درآیید که اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود. پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند یوسف (ع) گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب من که اینک پروردگار من آن را تحقّق بخشیده است. و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و پس از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به این جا آورد، پروردگار من به هر چه اراده کند دقیق است که او دانا و حکیم است.» ۲۹۹

ما داستان یوسف (ع) صدیق را از زمانی که او را در چاه افکندند، پی گیری نکردیم، زیرا می‌خواستیم درباره افراد خانواده‌اش سخن بگوییم تا با مقداری از آنچه که قرآن در زمینه نفوس در آغاز جوانی و نادانی و سپس آرام شدن طوفان حسد و وفور عوامل دلسوزی و خویشاوندی، بیان می کند، آشنا شویم.

برادران یوسف (ع) شبانگاه و با چشمانی گریان به سوی پدر رفتند و گفتیم به نظر ما گریه‌شان- چنان که بعضی پنداشته‌اند- مانند اشک تمساح ساختگی نبود بلکه واقعی بود، و این برای مهر و دلسوزی بود، اگر چه اثر عملی نداشت، زیرا آنان می‌توانستند باز گردند و یوسف (ع) را از چاهی که او را در آن افکنده بود، نجات دهند و ظاهرا آنها بین دو عاطفه متضاد قرار گرفته بودند یکی عاطفه عمومی خویشاوندی و دیگری حسادت شدید که موجب دشمنی شد بر اثر عاطفه اوّلی اشک از دیدگانشان جاری شد و عاطفه دوّم، آنان را از جبران گناه باز داشت.

اکنون برادران را در اضطراب و حیرت رها می‌کنیم و به سراغ پدر آزرده دلی می‌رویم که فرزندش را گم کرده است، او را دارای سه عاطفه می‌بینیم که هر کدام از آنها بر زبانش جاری شده است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۶

۱- درد فراق فرزند محبوب، مقرّب و خردسالش، که خردسالی خود عامل جلب محبّت و تقرّب است و محبّت هیچ یک از فرزندان دیگر جایگزین آن نمی‌شود، بنابر این اگر چه دوستی پدر نسبت به همه فرزندان وجود دارد امّا به حسب سنّ، نزدیکی، اخلاق و تصوراتی که حاکی از امتیاز است، متفاوت می باشد.

۲- کسانی که او را به این مصیبتی که هستی وی را به خطر انداخته و چشمهایش را از غم سفید کرده بود، فرزندان و جگر گوشه‌هایش بودند بنابر این امکان نداشت که آنان دشمنانش باشند و او نسبت به آنان دشمنی کند، زیرا دشمنی با آنان برخلاف فطرت است، و پایداری در چنین شرایطی جز برای نفوس نیرومند که همان نفوس پیامبران و صدیقین است امکان پذیر نیست، و برای تحقیق و بررسی در حالت یعقوب (ع)- که از سویی از فرزندانش رنج می برد و از سویی دیگر نسبت به آنان عاطفه داشت- فرصتی مناسب است که قرآن کریم توجه محقّقان و پژوهشگران را بدان معطوف داشته است.

۳- یعقوب (ع) در دل خود احساس ژرفی داشت که در آینده دور یا نزدیک، فرزندش را خواهد دید، از اینرو وقتی فرزندانش را متّهم می‌کند و می‌گوید: «نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است»، در همان حال با پایداری می گوید: «اکنون صبر جمیل برای من بهتر است و خداست که باید در این باره از او یاری خواست» و باز پس از گذشت زمانی دراز که قضیّه به دست فراموشی سپرده شده بود و در آن زمان که فرزند دومش نیز از نظرش غایب بود می گوید:

«نه؛ نفس شما کاری را در نظرتان بیاراست و مرا صبر جمیل بهتر است، شاید خدا همه را به من باز گرداند که او دانا و حکیم است.»

این احساس بزرگ که در نفوس با ایمان راه می‌یابد، جایگاه خوبی برای تحقیق و شناخت آن است، و بی‌تردید این از ویژگیهای پیامبران نیست، بلکه طبیعت تمام نفوس با ایمان و پاک است که الهام می‌شود نه وحی، این همان صفای باطن است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۷

داستان برادران با یوسف (ع) و پدرشان، و موضعگیری یعقوب (ع)، با اندوهی که در دل داشت، بدون آن که موضع خصمانه‌ای در مقابل فرزندانش بگیرد، بیانگر این حقیقت است که در هنگام گرفتاری خانواده، باید بزرگتر آنان افراد خانواده را جمع کند و از یکدیگر جدایشان نکند، و افراط در محبّت و اندوه، دوستی اعضای خانواده را تبدیل به دشمنی نکند، باز می‌گردیم به سراغ فرزندانی که برادر خود را بر اثر حسادت آزار رساندند نخست به ایشان پشیمانی دست داد، اگر چه این پشیمانی اثر عملی نداشت، امّا وقتی به حدّ درک رسیدند، به بزرگی خطای خود و از دست دادن برادر پی بردند. هر چند به اندازه پدر، احساساتی نبودند و احساساتشان با حسادت همراه بود، که این مطلب هنگامی ظاهر شد که احساس کردند برادر تنی یوسف (ع) سبب تأخیر در سرمایه شان شده است.

چنانکه دیدیم حسد تنها عامل دشمنی نیست، بلکه سبب دروغگویی نیز می‌شود، امّا به هر حال وقتی برادران یوسف (ع) بزرگتر شدند مهر برادری بر آنان غلبه کرد. و چقدر خوشحال شدند وقتی که فهمیدند عزیز مصر، برادر آنهاست، گفتند: برای کسان خود غلّه بیاوریم و برادرمان را حفظ کنیم.»

تحقیقا ماجرای یوسف (ع) و خانواده‌اش، ماجرای خانواده‌ای است که حسادت بین برخی از اعضای آن جدایی افکند و پدر دلسوز حکیمانه نگذاشت که این فاجعه به سر حدّ گمراهی و تباهی برسد بلکه آن را در پایین‌ترین حدّ خود نگهداشت و این نشانگر آن است که چگونه با راهنمایی عقل و درست عمل کردن و محبّت می‌توان دوستی را به خانواده باز گرداند. این درس حکیمانه‌ای است برای هر خانواده‌ای که به چنین مصیبتی گرفتار آید، در آن درسهای آموزنده‌ای برای طالبین وجود دارد.

جامعه مصر در دوران یوسف (ع)

یوسف (ع) در چاه افکنده شد، و زندگیش در معرض حمله هر درنده‌ای واقع شد، ما از آیات گذشته چنین استفاده کردیم که ترس به سراغ وی نیامد،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۸

بلکه خداوند در دلش آرامش قرار داد و به او الهام کرد که نجات خواهد یافت و کار برادرانش را به آنان- در شرایطی که آنها در سختی و ذلّت به سر می‌برند و او به لطف خدا در آسایش و عزّت- خبر خواهد داد.

چندان در چاه درنگ نکرد کرد که عدّه‌ای از صحرانشینان آمدند و دلوشان را برای به دست آوردن آب به درون چاه انداختند، پس ناگهان پسری را دیدند و شادمان شدند، در آن دوره و دوره‌های قبل و بعد آن، هر کسی انسان غریبی را می‌دید او را به بردگی می‌برد، تا این که اسلام آمد و چنین سنّتهایی را از بین برد، آنان یوسف (ع) را چون متاعی گرفتند و به بهای اندک به چند درهم فروختند، و رغبتی در نگهداری او از خود نشان ندادند.

کسی که از مردم مصر او را خریده بود در وی آثار خیر مشاهده کرد و به زنش گفت: تا در این جاست گرامیش بدار، شاید به ما سودی رساند، یا او را به فرزندی بپذیریم، و این گونه چون موسی (ع) در حمایت ارباب خود پرورش یافت، زیرا برادرانش از روی حسادت و آزار وی را در چاه افکندند، همان طور که مادر موسی (ع) فرزندش را برای علاقه زیاد و یا نجاتش از مرگ در تابوت قرار داد.

و برای محبّتی که خداوند از یوسف (ع) در دل کسی که او را خریده بود، قرار داده بود، خدا وی را در زمین توان و قدرت داد،

تعبیر خواب را به او آموخت، حکمت را به او الهام کرد و چون به سن بلوغ رسید به او صبر و دانش و حکمت و قدرت حکومت بر اشیاء و اشخاص را عطا کرد، و سرانجام سر از خانه عزیز مصر درآورد. تا محرم اسرار و خدمتگزار ویژه او باشد.

در این جا قرآن روان زنی را برای ما به تصویر می‌کشد که در خوشگذرانی و نعمت به سر می‌برد، او در کنار خود جوانی زیبا و قوی را که چهره‌ای مردانه داشت می‌دید و برای رسیدن به او درها را بست، غریزه بشری، یوسف (ع) را به پیش دعوت می‌کرد، امّا خوی پیامبری می‌گفت: پناه می‌برم به خدا، او پرورانندە من است و مرا منزلتی نیکو داده، و به این ترتیب خوی پیامبری و وفاداری به حقّ او را از این کار باز می‌داشت.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۴۹

امّا آن زن با اصرار می‌خواست غریزه یوسف را شعله‌ور کند و به خیال خود او را از غفلت بیرونش آورد، امّا نور هدایت بر غریزه جذّاب غلبه کرد، زیرا یوسف نور حق یعنی نور پروردگارش را دیده بود.

این داستان واقعی نمایانگر زندگی تجمّلاتی است که چگونه باعث فساد نفوس می‌شود و چگونه وجود خدمتگزاران نیرومند برای پرده نشینان آنان را به بدی می‌کشاند؟ و چگونه اراده بردبار غریزه سرکش را مهار کرده و از فساد آن جلوگیری می‌کند.

به راستی شایسته است این حالت روانی در پرتو قرآن مورد بررسی قرار گیرد.

در بین این درگیری هوای سرکش با حکمت و اراده نیرومند، یوسف (ع) به سوی درب رفت، تا از عمل زشت بگریزد، زن نیز پشت سر او به راه افتاد تا او را به سوی خود بکشاند، در این جا چه زود خلق و خوی زن نشان داده می‌شود، او وقتی نتوانست به خواسته و شهوت خود دست یابد، به یوسف بی‌گناه اتّهام وارد آورد تا با برانگیختن غیرت شوهرش وی را بر علیه یوسف (ع) بشوراند، شوهرش در آستانه در با آنان روبرو شد و مشاهده کرد که آن دو به سوی او شتابان می‌آیند، یوسف (ع) فرار می‌کند و زن می‌خواهد او را بگیرد.

زن گفت: پاداش آن کس که با زن تو قصد بدی داشته باشد چیست؟، جز آنکه به زندان افتد یا به عذاب دردآور گرفتار شود؟! او به ناحق شکایت کرد و به ناحق داوری کرد، امّا درخواست مرگ او را نکرد، زیرا پس از آن نیز به او امیدوار بود.

امّا یوسف (ع) این اتهام دروغین را با سخن راست خود ردّ کرد و گفت:

او مرا به سوی خود فرا خواند.

قضیّه مورد نظر و بررسی قرار گرفت. در این بین مدرکی به دست آمد که می‌توانست به حل قضیّه کمک کند و آن پاره شدن جامه یوسف (ع) به هنگام فرار به سوی در بود، طبق این ملاک کسی چنین حکم کرد:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۰

اگر جامه‌اش از پیش دریده است زن راست می‌گوید و او دروغگوست، زیرا در این صورت یوسف (ع) رو به رو آورده، و زن از خود دفاع می‌کرده است، و اگر جامه‌اش از پس دریده است، زن دروغ می‌گوید و او راستگوست. آنان دیدند که جامه از پس دریده شده، بنابر این یوسف (ع) در حال فرار بوده و آن زن با کشیدن پیراهنش وی را به سوی خود جذب می‌کرده است، در این حال عزیز مصر گفت: این از مکر شما زنان است، که مکر شما مکری بزرگ است.

بی‌گناهی یوسف (ع) آشکار شد، او قربانی مکر زنان شده بود، و قرآن کریم انسان را متوجّه تحقیق در این زمینه می‌کند.

در این جا می‌بینیم که عزیز مصر با مسامحه از خطای زن می‌گذرد، شاید زیبایی و کمال یوسف (ع) را عذر برای او یافته بود و به همین قدر بسنده کرد و گفت: ای یوسف (ع)، زبان خویش از این ماجرا نگهدار، و ای زن، از گناه خویش آمرزش بخواه که تو از خطاکارانی.

در این جا می‌توان در زمینه نفس مرد عفیف و نفس زن، و مسایلی که در خانه و گوشه و کنار آن باید مراقبت شود، به تحقیق و

بررسی پرداخت.

هر گاه خبر از دو نفر بگذرد، شایع می‌شود، هر چند افراد یکدیگر را به راز داری سفارش کنند این خبر نیز در شهر پخش شد و به گوش زنها رسید که زنها به شنیدن چنین خبرهایی علاقمندند آنان گفتند: «زن عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت کرده و شیفته او شده است، ما وی را در گمراهی آشکار می‌بینیم.» ۳۰۰

این سخنان در شهر پخش شد و همه زنها از آن خبردار شدند، زن عزیز می‌دانست که آنان چه بر زبان می‌رانند و چه حیله‌ای به سر دارند و چه خواسته‌ای در دل.

ایشان را به خانه فرا خواند و برای هر کدام متکایی ترتیب داد، شاید میهمانی بر پا کرده بود زیرا به هر کدام کاردی داد و بعد به یوسف (ع) گفت: بیرون آی، چون او را دیدند بزرگش شمردند دست خویش ببریدند و گفتند: معاذ اللّه این آدمی نیست. «این جز فرشته‌ای بزرگوار نباشد. زن گفت:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۱

این همان است که مرا در باب او ملامت می‌کردید.»

و به این ترتیب خواسته دل و میل شدیدش را به او اظهار کرد، و زنها عذر او را پذیرفتند. او گفت: «اگر آنچه فرمانش می‌دهم نکند، به زندان خواهد افتاد و خوار خواهد شد.»

در این جا می‌بینیم که نفس با ایمان در برابر سرکشی و زورگویی زن پایداری می‌کند و می‌گوید: «پروردگارا! برای من زندان دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند، و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم.»

این خبر در شهر پخش شد و داستان زن عزیز بر سر زبانها افتاد، بنابر این در فکر چاره افتادند تا آن را پنهان کنند، و در چنین مواردی برای پوشاندن جنایت ستمکاران همیشه بر افراد مظلوم، ستم روا می‌شود، و هیچگاه به ضرر ظالم تمام نخواهد شد، چاره را در این دیدند که برای کم کردن شایعات، یا برگرداندن جهت شایعات از زلیخا به سوی یوسف (ع) چندی آن حضرت را به زندان بیفکنند.

این داستان از اسرار نهان نفس پرده برمی‌دارد و خواننده قرآن متوجه حقایق نفوس مردان و زنان پرهیزگار و فاجر می‌شود.

یوسف جوان وارد زندگی تازه و بدور از جلوه‌های زیبای دنیا می‌شود، او پس از زندگی مرفّه در خانه عزیز مصر، دوباره گرفتار سختی می‌شود، امّا این بار با ضعیفان یار و همراه می‌شود و خداوند تعبیر خواب را به او یاد می‌دهد.

«دو جوان با او به زندان افتادند، یکی از آن دو گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می‌فشارم، دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر آن آگاه کن که از نیکوکارانت می‌بینیم.» ۳۰۱

در این جا معجزات و دعوت به خدا از سوی پیامبر خدا یوسف (ع) آغاز می شود و در جواب آنان می‌گوید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۲

«طعام روزانه شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن شما را از تعبیر آن خوابها چنان که پروردگارم به من آموخته است خبر می‌دهم، من کیش مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام. من پیرو کیش پدرانم ابراهیم (ع) و اسحاق (ع) و یعقوب (ع) هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم، این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاسند ای یاران زندان! آیا خدایان پراکنده بهتر است یا خدای یگانه مقتدر، غیر خدا پرستش نمی‌کنید مگر نامهایی را که شما و پدرانتان نامیده‌اید و خدا دلیلی درباره آن نازل نکرده.

حکم جز حکم خدا نیست، فرمان داده است که جز او را نپرستید این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند، ای دو

زندانی، امّا یکی از شما برای مولای خویش شراب ریزد، امّا دیگری را بردار کنند و پرندگان سر او بخورند، کاری که درباره آن نظر می‌خواستید به پایان آمده است. به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن، امّا شیطان از خاطرش زود که پیش مولایش از او یاد کند و چند سال در زندان ماند.» ۳۰۲

بدون تردید یوسف (ع)، دانش و آگاهی به تعبیر خواب را از کسی نیاموخته بود، بلکه تنها از راه الهام- که از معجزاتی است که توسّط پیامبران اجرا می‌شود- فرا گرفته بود.

آن زندانی از زندان رها شد و ملازم شاه گردید، امّا شادی آزادی و ملازمت با شاه، باعث شد که از دوست زندانیش، یوسف (ع) فراموش کند، پس مدّت توقف او در زندان زیاد شد تا با احوال مردم بیشتر آشنا شود، تا این که شاه احتیاج به تعبیر خواب پیدا کرد، در این جا آن شخص به یاد یوسف (ع) افتاد، اینها همه احوال نفس است که قرآن بدان اشاره می کند، قرآن کریم در زمینه تعبیر خواب شاه توسط یوسف می‌فرماید:

«یکی از آن دو که رها شده بود و پس از مدّتی به یادش آمده بود، گفت:

من شما را از تعبیر آن آگاه می کنم، مرا نزد او بفرستید. ای یوسف (ع) و ای مرد راستگوی، برای ما تعبیر کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۳

می‌خورند، و هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک. باشد که من نزد مردم باز گردم و آنان آگاه گردند، گفت: هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می‌دروید، جز اندکی که می‌خورید، با خوشه انبار کنید، از آن پس هفت سال سخت می‌آید، و در آن هفت سال آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند، مگر اندکی که نگه می‌دارید، پس از آن سالی می‌آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنیها را می‌فشرند.» ۳۰۳

این تعبیر راست که در بردارنده بیان تنظیم اقتصادی کشور بود، سبب شد که شاه از او کمک خواهد، و گفت: او را نزد من آرید، امّا زندانی آزادمنش گفت که تا زمانی که بی‌گناهی او اثبات نشود از رفتن امتناع خواهد کرد.

«... چون فرستاده، نزد او آمد، یوسف (ع) گفت: نزد مولایت باز گرد و بپرس حکایت آن زنان که دستهای خود را بریدند چه بود؟ که پروردگار من به مکرشان آگاه است.» ۳۰۴

شاه از حال آنان با خبر شد و پرسید:

«ای زنان آنگاه که خواستار یوسف (ع) می بودید، حکایت شما چه بود؟

گفتند: پناه بر خدا، او را هیچ گناهکار نمی‌دانیم، زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد، من خواستار او بودم و او در زمره راستگویان است (یوسف (ع) گفت:) چنین شد تا بداند من در غیبت شاه به او خیانت نکرده‌ام و خدا حیله خائنان را به هدف نمی‌رساند، من خویشتن را بی گناه نمی‌دانم، زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد مگر پروردگار من ببخشاید که پروردگار من آمرزنده و مهربان است. پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید تا همنشین خواست خود گردانم، و چون با او صحبت کرد، گفت: تو از امروز نزد ما صاحب مکانت و امین هستی. یوسف (ع) گفت: مرا بر خزاین، این سرزمین بگمار، که من نگهبانی دانایم.» ۳۰۵

اینها حوادثی بود که از زمان ورود یوسف (ع) به زندان تا هنگام خروجش از آن و عهده‌دار شدن سرپرستی خزائن آن سرزمین و اداره و تنظیم آن بر اساس حکمت و اراده خویش و آموختنی از پروردگارش- که او پیامبری بود که به وی وحی می‌شد- اتفاق افتاد، و هر بخشی از آن بیانگر بعدی از نفس

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۴

انسان و رابطه‌اش با جامعه‌ای که در آن زندگی می کند، می‌باشد، مثلا سبب زندان رفتنش، خلق و خلق کامل او و نیز آنچه در

اطرافش می‌گذشت و عمل زمامداران برای فرو کش کردن شایعات راستین در مورد آنان بود، و در بخشی دیگر پرده از نفس زنی برمی‌دارد که عاطفه بر او غلبه کرده و نخستین بار او را وادار به طلب یوسف می‌کند و پس از آن که برای زنان شهر، کار خود را توجیه کرد در طلب او اصرار ورزید، و آنگاه عاطفه محبتش او را وادار به اعتراف و استغفار می‌کند.

در حقیقت هر پژوهشگری که بخواهد با احوال و عوارض نفوس مردان یا زنان آشنا شود، قرآن را سرچشمه‌ای تمام نشدنی از حقایق مربوط به نفس که محور تحقیق اوست، می‌یابد.

امّا ما نمی‌خواهیم آنچه مردم درباره علم النفس و روانشناسی می‌دانند، بر قرآن منطبق کنند. و الفاظ آن را بر معانی غیر واقعی آن حمل کنند، بلکه باید آن را راهنمای کار خود قرار دهند، نه کارشان را راهنمای قرآن و خدای سبحان خود توفیق دهنده و هدایتگر به راه راست است.

---

(۱)- رعد/ ۴۳.

(۲)- طبق احادیث بسیاری که در تفاسیر نقل شده است مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» امیر المؤمنین (ع) و ائمه هدی (ع) می باشند. ر ک: مجمع البیان، صافی، نور الثقلین، برهان، ...، ذیل آیه شریفه.

(۳)- آل عمران/ ۱۸.

(۴)- فاطر/ ۲۸.

(۵)- شوری/ ۱۳.

(۶)- غافر/ ۷۸.

(۷)- انعام/ ۳۸.

(۸)- فرقان/ ۴۵- ۵۰.

(۹)- فرقان/ ۵۳- ۵۴.

(۱۰)- انعام/ ۱۰۱.

(۱۱)- انعام/ ۹۵- ۱۰۴.

(۱۲)- اسراء/ ۱۵.

(۱۳)- فاطر/ ۳۴.

(۱۴)- ابراهیم/ ۴.

(۱۵)- انعام/ ۸- ۹.

(۱۶)- حدید/ ۲۵.

(۱۷)- هود/ ۳۶- ۴۴. ترجمه این آیات قبلا گذشت [متن دستنویس]: ر ک: ص ۲۶۲ [متن عربی ۲۲۳]

(۱۸)- هود/ ۵۳- ۵۴.

(۱۹)- احقاف/ ۲۴- ۲۵.

(۲۰)- حاقه/ ۶.

(۲۱)- هود/ ۶۱- ۶۸.

(۲۲)- هود/ ۶۹- ۷۶.

(۲۳)- بقره/ ۲۶۰.

(۲۴)- انبیاء/ ۵۱- ۷۰. ترجمه این آیات قبلا آمده است. رک: [متن ۲۰۴]

(۲۵)- هود/ ۸۴- ۹۵. ترجمه این آیات قبلا آمده است. رک: [متن ۲۴۵].

(۲۶)- اسراء/ ۱۰۱.

(۲۷)- شعراء/ ۴۵.

(۲۸)- اعراف/ ۱۱۵- ۱۲۰.

(۲۹)- نمل/ ۱۲.

(۳۰)- اعراف/ ۱۰۸.

(۳۱)- اعراف/ ۱۳۰.

(۳۲)- اعراف/ ۱۳۳.

(۳۳)- اعراف/ ۱۳۴- ۱۳۵.

(۳۴)- اعراف/ ۱۳۶- ۱۳۷.

(۳۵)- نمل/ ۱۶- ۴۴.

(۳۶)- انعام/ ۳۸.

(۳۷)- سبأ/ ۱۲- ۱۴.

(۳۸)- مریم/ ۱۶- ۳۶.

(۳۹)- آل عمران/ ۴۸- ۵۱.

(۴۰)- مائده/ ۱۰۹- ۱۱۵.

(۴۱)- کهف/ ۹- ۲۶. رک: ص ۲۶۵ [متن].

(۴۲)- بقره/ ۳- ۵.

(۴۳)- انعام/ ۳۱- ۳۲.

(۴۴)- قیامت/ ۳۶- ۴۰.

(۴۵)- مؤمنون/ ۱۱۵.

(۴۶)- رعد/ ۵.

(۴۷)- اسراء/ ۵۰- ۵۲.

(۴۸)- یس/ ۷۸- ۸۳.

(۴۹)- ق/ ۱- ۵.

(۵۰)- ق/ ۱۵.

(۵۱)- تکویر/ ۱- ۴.

(۵۲)- انفطار/ ۱- ۲.

(۵۳)- حج/ ۱- ۳.

(۵۴)- حاقه/ ۱- ۴.

(۵۵)- حاقّه/ ۱۳- ۱۷.

(۵۶)- قارعه/ ۱- ۵.

(۵۷)- اعراف/ ۱۸۷- ۱۸۸.

(۵۸)- لقمان/ ۳۳- ۳۴.

(۵۹)- واقعه/ ۱ ذ ۱۵.

(۶۰)- اسراء/ ۱۳- ۱۵.

(۶۱)- اسراء/ ۷۰- ۷۲.

(۶۲)- حاقه/ ۱۸- ۲۹.

(۶۳)- قارعه/ ۶- ۱۲.

(۶۴)- محمّد (ص)/ ۱۵.

(۶۵)- واقعه/ ۱۰- ۴۰.

(۶۶)- غاشیه/ ۱- ۲۶.

(۶۷)- رحمن/ ۴۶- ۷۸.

(۶۸)- بنأ/ ۲۱- ۳۰.

(۶۹)- واقعه/ ۴۱- ۵۷.

(۷۰)- مطفقّین/ ۱- ۱۷.

(۷۱)- حجر/ ۲۸- ۴۴.

(۷۲)- یونس/ ۲۶.

(۷۳)- واقعه/ ۱۹.

(۷۴)- نحل/ ۴۴.

(۷۵)- نساء/ ۶۵.

(۷۶)- در این زمینه دو رساله نوشته‌ایم، یکی «شریعهٔ القرآن دلیل علی انه من عند اللّه» و دیگری «الملکیهٔ بالخلافهٔ فی القانون الرومانی» که هر دو را «مجلس شؤون اسلامی» چاپ و ترجمه کرده است.

(۷۷)- نحل/ ۹۰.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۶

---

(۷۸)- مائدهٔ/ ۸.

(۷۹)- نساء/ ۱۳۵.

(۸۰)- نحل/ ۷۱.

(۸۱)- روم/ ۲۲.

(۸۲)- حجرات/ ۱۳.

(۸۳)- نساء/ ۱.

(۸۴)- بقره/ ۲۱۳.

(۸۵)- بقره/ ۱۹۰.

(۸۶)- بقره/ ۱۹۴.

(۸۷)- نحل/ ۱۲۶.

(۸۸)- عنکبوت/ ۴۵.

(۸۹)- مائده/ ۶.

(۹۰)- بقره/ ۲۳۸.

(۹۱)- توبه/ ۶۰.

(۹۲)- بقره/ ۱۸۵.

(۹۳)- بقره/ ۱۸۴.

(۹۴)- مائده/ ۹۵- ۹۶.

(۹۵)- مائده/ ۸۹.

(۹۶)- قلم/ ۱۰.

(۹۷)- مجادله/ ۳- ۴.

(۹۸)- نساء/ ۹۲.

(۹۹)- اسراء/ ۳۶.

(۱۰۰)- نساء/ ۱۳.

(۱۰۱)- نساء/ ۱۷۶.

(۱۰۲)- بقره/ ۲۳۵.

(۱۰۳)- نساء/ ۴.

(۱۰۴)- نساء/ ۲۰- ۲۱.

(۱۰۵)- بقره/ ۲۳۶- ۲۳۷.

(۱۰۶)- رجوع شود به ص ۳۰۰.

(۱۰۷)- نساء/ ۳.

(۱۰۸)- بقره/ ۲۳۱.

(۱۰۹)- نساء/ ۱۹.

(۱۱۰)- بقره/ ۲۳۱.

(۱۱۱)- نساء/ ۱۲۷- ۱۳۰.

(۱۱۲)- نساء/ ۳۴.

(۱۱۳)- نساء/ ۳۵.

(۱۱۴)- طلاق/ ۶- ۷.

(۱۱۵)- احقاف/ ۱۵.

(۱۱۶)- بقره/ ۲۳۳.

(۱۱۷)- انعام/ ۱۵۲.

(۱۱۸)- نساء/ ۲.

(۱۱۹)- نساء/ ۵- ۱۰.

(۱۲۰)- ضحی/ ۹.

(۱۲۱)- بقره/ ۲۲۰.

(۱۲۲)- بلد/ ۱۱- ۱۷.

(۱۲۳)- نساء/ ۳۶.

(۱۲۴)- لقمان/ ۱۳- ۱۴.

(۱۲۵)- اسراء/ ۲۳.

(۱۲۶)- روم/ ۲۱.

(۱۲۷)- بقره/ ۱۸۷.

(۱۲۸)- نساء/ ۱.

(۱۲۹)- نساء/ ۱۳۰.

(۱۳۰)- بقره/ ۲۳۱.

(۱۳۱)- بقره/ ۲۴۱.

(۱۳۲)- بقره/ ۲۲۸- ۲۲۹.

(۱۳۳)- متن این آیات در ص ۳۸۴ گذشت.

(۱۳۴)- بقره/ ۲۲۹.

(۱۳۵)- بقره/ ۲۳۰.

(۱۳۶)- طلاق/ ۴.

(۱۳۷)- بقهر/ ۲۳۴.

(۱۳۸)- بقره/ ۲۲۸.

(۱۳۹)- طلاق/ ۴.

(۱۴۰)- احزاب/ ۴۹.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۷

---

(۱۴۱)- طلاق/ ۱.

(۱۴۲)- بقره/ ۲۴۰.

(۱۴۳)- طلاق/ ۶.

(۱۴۴)- طلاق/ ۷.

(۱۴۵)- نساء/ ۲۴.

(۱۴۶)- بقره/ ۲۳۲.

(۱۴۷)- نساء/ ۷.

(۱۴۸)- انفال/ ۷۵.

(۱۴۹)- بقره/ ۱۷۷.

(۱۵۰)- بقره/ ۸۳.

(۱۵۱)- نساء/ ۸.

(۱۵۲)- شوری/ ۲۳.

(۱۵۳)- نساء/ ۹۲.

(۱۵۴)- نور/ ۶۱.

(۱۵۵)- رک/ ص ۳۶۷.

(۱۵۶)- نساء/ ۱۷۶.

(۱۵۷)- انفال/ ۷۵.

(۱۵۸)- نساء/ ۱۷۶. معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۶۵۷ جامعه مصر در دوران یوسف(ع) ..... ص : ۶۴۷

(۱۵۹)- بقره/ ۱۸۰- ۱۸۲.

(۱۶۰)- لقمان/ ۱۵.

(۱۶۱)- بقره/ ۱۷۸- ۱۷۹.

(۱۶۲)- مائده/ ۴۵.

(۱۶۳)- مائده/ ۴۸.

(۱۶۴)- مائده/ ۴۵.

(۱۶۵)- مائده/ ۳۲.

(۱۶۶)- مائده/ ۳۳- ۳۴.

(۱۶۷)- مائده/ ۳۸- ۳۹.

(۱۶۸)- نساء/ ۱۵- ۱۶.

(۱۶۹)- نور/ ۴.

(۱۷۰)-/ ۲- ۳.

(۱۷۱)- نساء/ ۲۵- ۲۶.

(۱۷۲)- نور/ ۴- ۵.

(۱۷۳)- نور/ ۱۹.

(۱۷۴)- نور/ ۱۱- ۱۸.

(۱۷۵)- نور/ ۶- ۱۰.

(۱۷۶)- روم/ ۲۱.

(۱۷۷)- نحل/ ۶۷.

(۱۷۸)- بقره/ ۲۱۹.

(۱۷۹)- نساء/ ۴۳.

(۱۸۰)- مائده/ ۹۰- ۹۱.

(۱۸۱)- حجرات/ ۹- ۱۰.

(۱۸۲)- نساء/ ۲۹.

(۱۸۳)- بقره/ ۱۸۸.

(۱۸۴)- مائده/ ۴۲.

(۱۸۵)- انعام/ ۱۵۲.

(۱۸۶)- مطففين/ ۱- ۵.

(۱۸۷)- بقره/ ۲۸۲، متن و ترجمه اين آيه در ص ۳۴۷ گذشت.

(۱۸۸)- روم/ ۳۹.

(۱۸۹)- آل عمران/ ۱۳۰- ۱۳۲.

(۱۹۰)- بقره/ ۲۷۵- ۲۸۱.

(۱۹۱)- مدثّر/ ۱۱- ۱۴.

(۱۹۲)- زخرف/ ۳۱.

(۱۹۳)- آل عمران/ ۸.

(۱۹۴)- مائده/ ۲.

(۱۹۵)- بقره/ ۲۱۳.

(۱۹۶)- نساء/ ۱.

(۱۹۷)- حجرات/ ۱۳.

(۱۹۸)- بقره/ ۲۰۸- ۲۰۹.

(۱۹۹)- انفال/ ۶۱- ۶۳.

(۲۰۰)- بقره/ ۲۱۶.

(۲۰۱)- بقره/ ۲۵۶.

(۲۰۲)- حج/ ۴۰.

(۲۰۳)- بقره/ ۱۹۰- ۱۹۳.

معجزه بزرگ پژوهشى در علوم قرآنى، ص: ۶۵۸

---

(۲۰۴)- انفال/ ۳۸- ۴۰.

(۲۰۵)- توبه/ ۳- ۴.

(۲۰۶)- توبه/ ۳۶.

(۲۰۷)- بقره/ ۱۹۴.

(۲۰۸)- بقره/ ۲۱۷.

(۲۰۹)- نساء/ ۹۴.

(۲۱۰)- نساء/ ۸۹- ۹۱.

(۲۱۱)- توبه/ ۱۴.

(۲۱۲)- انفال/ ۳۹.

(۲۱۳)- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۷:

«قوم اللّه ما غزی قوم قطّ فی عقر دارهم الاذلوّا» م.

(۲۱۴)- توبه/ ۵.

(۲۱۵)- توبه/ ۶- ۱۰.

(۲۱۶)- توبه/ ۱۳- ۱۵.

(۲۱۷)- انفال/ ۵۸.

(۲۱۸)- محمّد (ص)/ ۷.

(۲۱۹)- محمّد (ص)/ ۴.

(۲۲۰)- بقره/ ۲۵۶.

(۲۲۱)- بقره/ ۱۹۰.

(۲۲۲)- بقره/ ۱۹۴.

(۲۲۳)- مجادله/ ۲۲.

(۲۲۴)- ممتحنه/ ۸- ۹.

(۲۲۵)- ممتحنه/ ۷.

(۲۲۶)- روم/ ۲۲.

(۲۲۷)- حجرات/ ۱۳.

(۲۲۸)- نساء/ ۱۳۵.

(۲۲۹)- مائده/ ۸.

(۲۳۰)- نحل/ ۹۰.

(۲۳۱)- نحل/ ۱۲۶.

(۲۳۲)- اسراء/ ۳۴.

(۲۳۳)- نحل/ ۹۱- ۹۴.

(۲۳۴)- نساء/ ۷۱.

(۲۳۵)- انفال/ ۵۸.

(۲۳۶)- رجوع شود به ص ۶۱۱.

(۲۳۷)- مؤمن/ ۵۷.

(۲۳۸)- شوری/ ۲۹.

(۲۳۹)- رحمن/ ۳۳.

(۲۴۰)- نور/ ۴۳.

(۲۴۱)- طلاق/ ۱۲.

(۲۴۲)- بقره/ ۲۹.

(۲۴۳)- ملک/ ۱- ۴.

(۲۴۴)- نوح/ ۱۵- ۱۶.

(۲۴۵)- فرقان/ ۶۱- ۶۲.

(۲۴۶)- اعراف/ ۵۴.

(۲۴۷)- انبیاء/ ۳۰- ۳۲.

(۲۴۸)- فصّلت/ ۹- ۱۲.

(۲۴۹)- بقره/ ۳۰- ۳۶.

(۲۵۰)- طه/ ۱۱۵.

(۲۵۱)- ص/ ۸۲- ۸۳.

(۲۵۲)- مؤمنون/ ۱۲- ۱۴.

(۲۵۳)- انسان/ ۲- ۳.

(۲۵۴)- شمس/ ۷- ۸.

(۲۵۵)- قیامت/ ۳۶- ۴۰.

(۲۵۶)- نحل/ ۷۸.

(۲۵۷)- نحل/ ۷۰- ۷۲.

(۲۵۸)- اعراف/ ۱۷۲- ۱۷۳.

(۲۵۹)- اعراف/ ۱۷۵- ۱۷۹.

(۲۶۰)- اعراف/ ۱۰۱- ۱۰۲.

(۲۶۱)- بقره/ ۱۷۱.

(۲۶۲)- آل عمران/ ۱۵۵.

(۲۶۳)- هود/ ۹- ۱۱.

(۲۶۴)- نجم/ ۲۷- ۸.

(۲۶۵)- یونس/ ۱۲.

(۲۶۶)- حشر/ ۹.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۵۹

---

(۲۶۷)- رجوع شود به ص ۲۴۸ متن و ص ترجمه.

(۲۶۸)- یوسف/ ۴.

(۲۶۹)- یوسف/ ۵.

(۲۷۰)- یوسف/ ۸.

(۲۷۱)- یوسف/ ۹.

(۲۷۲)- یوسف/ ۱۰.

(۲۷۳)- یوسف/ ۱۱.

(۲۷۴)- یوسف/ ۱۳.

(۲۷۵)- یوسف/ ۱۷.

(۲۷۶)،

(۲۷۷)- یوسف/ ۱۷- ۱۸.

(۲۷۸)- یوسف/ ۵۹- ۶۱.

(۲۷۹)- یوسف/ ۶۳.

(۲۸۰)- یوسف/ ۶۴- ۶۵.

(۲۸۱)- یوسف/ ۶۷.

(۲۸۲)- یوسف/ ۶۹.

(۲۸۳)- یوسف/ ۷۰- ۷۶.

(۲۸۴)- یوسف/ ۷۷.

(۲۸۵)- یوسف/ ۷۷.

(۲۸۶)- یوسف/ ۷۸- ۷۹.

(۲۸۷)- یوسف/ ۸۰- ۸۲.

(۲۸۸)،

(۲۸۹)- یوسف/ ۸۳.

(۲۹۰)- یوسف/ ۸۴.

(۲۹۱)- یوسف/ ۸۶.

(۲۹۲)- یوسف/ ۸۷.

(۲۹۳)- یوسف/ ۸۸.

(۲۹۴)- یوسف/ ۸۹.

(۲۹۵)- یوسف/ ۹۰- ۹۱.

(۲۹۶)- یوسف/ ۹۲.

(۲۹۷)- یوسف/ ۹۳.

(۲۹۸)- یوسف/ ۹۶- ۹۸.

(۲۹۹)- یوسف/ ۹۹- ۱۰۰.

(۳۰۰)- یوسف/ ۳۰.

(۳۰۱)- یوسف/ ۳۶.

(۳۰۲)- یوسف/ ۳۷- ۴۲.

(۳۰۳)- یوسف/ ۴۵- ۴۹.

(۳۰۴)- یوسف/ ۵۰.

(۳۰۵)- یوسف/ ۵۱- ۵۵.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۱

بخش چهارم تفسیر قرآن

اشاره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۳

نظر برخی از اساتید ما این بود که قرآن کریم نیاز به تفسیر ندارد، مگر بعضی از الفاظ نا آشنایش بر خواننده، که برای روشن شدن آن بایـد به کتب لغت و امثال آن رجوع کنـد، و مگر پـاره‌ای از آیـات احکـام و مجملاتی که سنّت آن را بیان کرده است و پیامبر (ص) با سخن و عملش، اهداف و اغراض آن را توضیح داده است، و در غیر اینها نیازی به بیان ندارد، مگر این که متشابه باشد و با سنّت صحیح بیان نشده باشد. که دیگر تفسیری ندارد، به هر حال سزاوار است که خواننده کتاب خدا، سخن آنان را که قدم در دانش استوار کرده‌اند بر زبان جاری کند:

... آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ «ما بـدان ایمـان آورده‌ایم، همه از جـانب پروردگار ماست، و جز خردمنـدان پنـد نمی‌گیرنـد، ای پروردگار ما، از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای، دلهای ما را به باطل متمایل مکن، و رحمت خود را بر ما ارزانی دار، که تو بخشاینده‌ای.» ۱

این نظر استاد بزرگ ما است، و بی تردیـد ریشه قرآنی دارد، زیرا قرآن خود را به مبین- یعنی آشکاری که نیاز به توضیح ندارد- توصیف کرده است، و از آیاتش نیز به «بینات» یاد کرده است، و می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۴

قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «... از جـانب خـدا نـوری و کتـابی صـریح و آشـکار بر شـما نـازل شـده است، تـا خـدا بـدان هر کس را که در پی خوشنودی اوست و به راههای سلامت هـدایت کنـد و به فرمان خود از تاریکی به روشناییشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند.» ۲

و می‌فرماید:

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ «الف، لام، را. این است آیات کتاب روشنگر.» ۳

و نیز می‌فرماید:

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبِینٍ «الف، لام، را. این است آیات کتاب و قرآن روشنگر.» ۴

و باز می‌فرماید:

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ «این کتـاب از جـانب پروردگـار جهانیان است، آن را روح الامین (جبرئیل) بر قلب تو نازل کرده است تا از بیم دهندگان باشی، به زبان عربی روشن.» ۵

و در جای دیگر فرموده است:

طس تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ «طا، سین، این است آیات قرآن و کتاب روشنگر.» ۶

و می‌فرماید:

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ ما کانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ «چون آیات روشنگر ما بر آنها تلاوت شود، می گویند: اگر راست می گویید، پدران ما را زنده کنید.» ۷

و نیز می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۵

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ آیاتٍ مُبَیِّناتٍ «به تحقیق برای شما آیاتی روشن نازل کردیم ...» ۸

تمام این آیات بر صراحت و آشکاری قرآن دلالت دارند، و چگونه سخن روشن و آشکار نیاز به تبیین دیگری دارد، با آن که خود

روشن است، به خلاف آیات فشرده و مجمل احکام، که آنها نیاز به توضیح پیامبر (ص) دارد چنان که خدا می‌فرماید:
وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ...
«بر تو قرآن را نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده است بر ایشان بیان کنی.» ۹
این بود نظرّیه ارزشمند استاد ما، و شاید آنچه که او را وادار به چنین سخنی کرده است، گرفتار شدن برخی از مفسّران در نقل روایات یهود باشد، که این روایات گاهی معنی را فاسد می‌کنند اگر چه در ابتدا صحیح به نظر برسند، و برخی از کتب تفسیر که از این منبع استفاده می‌کنند و از قصّه و افسانه‌های یهود بسیار بهره می‌گیرند، در حقیقت پرده تیره‌ای بین آیات قرآن و نور تابناک آن قرار می‌دهند، بنابراین هدف استاد ما این است که خواننده قرآن از فروغ درخشان قرآن- بدون آن که اخبار غیر معتبر آن را در حجاب قرار دهد- بهره‌مند شود.
این سخن بر جسته‌ای است، و بی تردید اگر ما بسیاری از آیاتی را که در مورد احکام عملی نباشد، بررسی کنیم، آنها را واضح و آشکار می‌یابیم، و اگر برخی از کلمات برای ما مبهم است به این خاطر است ما با آنها آشنا نیستیم که می توان با مراجعه به فرهنگ لغات آن را پیدا کرد، و این به جهت نقص ماست و در قرآن ابهامی که منافات با روشنی و آشکار بودنش داشته باشد، وجود ندارد.
بنابراین اگر جایی برای تفسیر باشد، برای بیان اسرار بلاغت قرآن و مرتبه والا بی نظیر آن خواهد بود، که در توان هیچ بشری نیست که بتواند مانندش را بیاورد.
زمخشری قرآن را این گونه تفسیر کرده است و در بسیاری از آن آیات
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۶
توجّه خواننده را به اسرار بلاغت آن معطوف داشته است و پس از او نیز برخی همین روش را پیموده‌اند.
ما این روش را روی هم رفته و در بسیاری از آیات می‌پذیریم، امّا به نظر ما آنها به نهایت مطلب نرسیده‌اند و از عهده کامل آن بر نیامده‌اند، چرا که قرآن کتاب خداوند بی همتا و حکیم است و معانی و مقاصد آن غیر متناهی است، و این گونه تفسیر، تنها کلید نور است نه خود نور.
این مقدّمه را برای آن ذکر کردیم که با نهایت تلاشی که در زمینه تفسیر شده و هدفی که از آن در نظر گرفته شده است آشنا شویم، اگر چه ما بر این اعتقادیم که قرآن، کتابی آشکار و صریح است و نیازی به بیان و توضیح ندارد، امّا به اندازه توان خود باید با اسرار بلاغت و جایگاه فصاحت آن آشنا شویم، هر چند این شناخت تقریبی و غیر قطعی باشد.
در کنار کسانی که می گویند: قرآن به خودی خود آشکار است و نیازی به تبیین و تفسیر کسی ندارد، عدّه‌ای معتقدند باید به قرآن متعبد بود، قرآن فقط به نحوی تلاوت می‌شود، امّا معانی آن قابل درک نیست مگر آن که پیامبر (ص) آن را توضیح داده باشد.
بی تردید این نظر از واقعیت به دور است، امّا ما آن را در کتابهای معتزله یافتیم، و قاضی عبد الجبار در کتاب «مغنی» از آن یاد کرده است و در مقام ردّ آن می گوید:
«آنچه ما الان ذکر کردیم بر فساد این قول- که ما نباید به دنبال معنای قرآن باشیم- دلالت می کند، زیرا ما بیان داشتیم که کلام خدا مانند کلام ما- هر گاه شرایط دلالتش کامل باشد- بر مبنای مراد دلالت دارد و صحیح نیست که خداوند با قرآن- که از آن هدفی در کار است- دیگران را مورد خطاب قرار دهد ولی معنایی را اراده نکند، و گرنه عبث و بیهوده خواهد بود.»
وی از استادش «ابو هاشم» چنین نقل می کند:
«اگر قرآن فقط برای تعبّد و تلاوت باشد باید فرقی برای عرب و عجم نداشته باشد.»
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۷

سپس می‌افزاید که: «اختلافی در این جهت بین مسلمین وجود ندارد که قرآن بر حلال و حرام دلالت دارد و خود قرآن نیز همین را می گوید:

أ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ يُتْلى عَلَيْهِمْ ...

«آیا آنان را بسنده نیست که بر تو کتاب فرستاده‌ایم و بر آنها خوانده می شود ...» ۱۰

و می‌فرماید:

أ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ...

«آیا در قرآن نمی‌اندیشند ...» ۱۱

و نیز می‌فرماید:

... ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ ...

«... ما در این کتاب هیچ چیز را فرو گذار نکرده‌ایم ...» ۱۲

و همچنین می‌فرماید:

... وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ «... و ما قرآن را که بیان کننده هر چیزی است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است، بر تو نازل کردیم،» ۱۳ و آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، پس چگونه سخن آنان صحیح است؟!» ۱۴ از این سخن چنین می‌توان نتیجه گرفت که: قرآن فقط برای تلاوت و تعبّد به آن و خواندن در نماز است، همان طور که عجمهایی که با عربی آشنا نیستند چنین می کنند.

وی سپس دلایلی در بطلان این نظر آورده می گوید:

«اساتید ما گفته‌اند که: اگر قرآن معنا نداشته باشد، معجزه نخواهد بود، زیرا اعجاز قرآن بستگی به فصاحت برتر و عالی آن دارد، و سخن، فصیح و شیوا نخواهد بود مگر به حسن معنا و متناسب با مقام گفتار، و پر معنی بودن، همچون چشمه‌ای جوشان، و داشتن الفاظ روان، اگر شخصی کلمات مهمل و بی معنا را به صورت جمله در آورد و به آن تکلّم کند بدون آنکه دیگران

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۸

بدانند، سخن فصیح به شمار نمی‌آید، و همین طور است اگر لفظ یا معنا رکیک و نادرست باشد، پس چگونه کسی که قرآن را معجزه می‌داند می تواند آن را بدون معنا و فایده انگارد؟!» ۱۵ این سخن «قاضی عبد الجبار» بود، و اگر او این مطلب را نقل نمی‌کرد، ما تصوّر نمی‌کردیم کسی پیدا شود که بگوید معنی قرآن مقصود نیست و تنها هدف از نزول آن تلاوتش در نماز و غیر نماز است.

شاید آنچه که این افراد را وادار به این سخن کرده است- اگر چنین نسبتی به آنان درست باشد- این باشد که ترسیده‌اند در معنای قرآن دچار انحراف شوند یا چیزی بر آن بیفزایند، طبعا به تلاوت و تعبّد به آن بسنده کرده‌اند تا از روی نادانی نسبتی به خدا ندهند. به هر حال مقصود آنها هر چه باشد، این نظر اگر گوینده‌ای هم داشته باشد- قابل پذیرش نیست، و ما کسی را غیر از آن کسی که قاضی عبد الجبار نقل کرده است نمی‌شناسیم که این عقیده را ابراز کرده باشد.

تحقیقا معانی قرآن و تلاوت و استماع و تعبد به آن و الفاظش و هر چه که قرآن در بردارنده آن است، ذاتا مورد نظر است نه به تبع چیز دیگر، چرا که قرآن خوان گسترده خدای متعال است، گاهی برخی می گویند: اگر قرآن حقیقتا بیّن و آشکار است پس تفسیر به چه درد می‌خورد؟ زیرا تفسیر در وقتی لازم است که نیاز به تبیین و توضیح باشد، اما قرآن کریم چنان که پیش از این یاد آور شدیم، کتابی روشن و به زبان عربی آشکار است، پس چه نیازی به تفسیر دارد؟ به نظر من، عربی که زبانش با لغت غیر عرب مخلوط نشده باشد و عربی را درک کند، نیازمند به تفسیر- جز در آیات احکام و آنچه از قرآن استنباط می‌شود. که با سایر آیات

تفاوت زیادی دارد- نیست.

بهر حال، تفسیر علمی است که مطالعه و بررسی می‌شود و مفید است و از زمان تابعین تا کنون برقرار است.

و بی تردید تفسیر دارای فواید خاص خودش می‌باشد، و هدفی دارد به

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۶۹

شرط آن که مفسّر بهترین روش را در پیش گیرد و اهداف قرآن را در نظر گیرد و دست به تحریف نزند.

در تفسیر باید امور بسیاری مورد توجّه قرار گیرد:

الف: باید معانی قرآن با سنّت صحیح و معتبر بستگی داشته باشد و از حدیث که مبیّن قرآن است، کمک گرفته شود تا این که صحیح معنا شود و افکار در فهم معانی احکام دچار انحراف نشود و نیز چون برخی از الفاظ مشترک بین چند معنا هستند، حدیث نبوی، معنای مراد را مشخص می کند.

ب: تمام کسانی که قرآن را می‌خوانند در سطح عربهایی نیستند که به محض شنیدن لفظ، معنای آن را درک کنند، و برخی از الفاظ برای برخی از عربها حتّی برای بعضی از بزرگان آنها نا آشنا و غریب است و به طوری که نقل شده است «عمر بن خطاب» که خلیفه مسلمین بود معنای واژه «اب» در آیه شریفه وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا ۱۶ را نمی‌دانست و در مورد آن سؤال می کرد و سعی می کرد که معنای هیچ لفظی از الفاظ قرآن، بر او پوشیده نماند.

پس حال دیگر صحابه چه خواهد بود؟ و حال افرادی چون ما- که هنگامی به زبان عربی آشنا شدیم که زبان بیگانه در همه جا بر عربی فصیح غلبه پیدا کرده بود- چگونه خواهد بود؟! ج: پس از آن باید تفسیری که به زبانهای غیر عربی ترجمه شود، وجود داشته باشد، یا از همان ابتدا به زبان دیگری ترجمه شود، خواه یک نفر آن را تفسیر کند یا افراد متعدّدی با کمک یکدیگر، امّا به هر حال آنچه ترجمه شده تفسیری است که معنی قرآن را طبق نظر مفسِّر بیان می کند، زیرا قرآن بلیغ‌ترین سخن جهان است و نمی‌توان سخن بلیغ را- با حفظ بلاغت- از زبانی به زبان دیگر ترجمه کرد، چرا که بلاغت در بردارنده اشارات بیانی نغمه‌های موسیقی شیرین و هماهنگی الفاظ، زیبایی اسلوب و انسجام معانی است و هیچ کس نمی‌تواند تمام صفات بیانی و بلاغی الفاظ قرآن را، منتقل کند، برخی از دانشمندان اروپایی متخصص در زبان عربی در صدد ترجمه قرآن به زبان فرانسه- با حفظ بلاغت آن- بر آمدند و برای ترجمه یک آیه مدّت

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۰

زیادی را صرف کردند ولی نتیجه کار چندان رضایت بخش نشد.

د: قرآن کریم دارای تعدادی قراءتهای تواتر است و قرآن با هر یک از آن قراءتها قرآن است (یعنی همه آن قرائتها صحیح است). و اینها در معنی با یکدیگر پیوند دارند نه اختلاف، بلکه بعضی از قراءتها معنایش از قراءت دیگر بیشتر است یا معنای آن را با نظمی محکم و دقیق و بدون آن که نقصی در آن معنا باشد، توجیه می کند، بلکه تصوّر نقص در آن صحیح نیست. و تفسیر استوار آن است که این پیوستگی را ذکر کند، مثلا سخن خدای متعال لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ ... ۱۷

هم به ضّم «فاء» قراءت شده است، یعنی: رسول اللّه (ص) از خود عربها می باشد و از آنان بیگانه نیست هم به فتح «فاء» یعنی: آن حضرت از نظر نسب و خلق و مکانت و شرف، از همه عربها برتر است. و با ضمیمه دو قراءت معنی این می‌شود که: رسول اللّه (ص) برترین عرب است.

اینها برخی از عواملی است که سبب می‌شود قرآن دارای تفسیر باشد، هر چند خود قرآن آشکار و مفهوم باشد.

در این جا وجه دیگری برای تفسیر وجود دارد که باید به آن اشاره کرد و آن بیان اسراری است که الفاظ قرآن و علم کتاب در بردارنده آن است، بدون آن که سبب ناهماهنگی و پریشانی الفاظ و معانی شود.

همان طور که اشاره کردیم برخی از مفسّران- مانند زمخشری- به بیان اسرار بلاغت بعضی از الفاظ قرآن پرداخته‌اند و پس از او نیز مفسّرانی همین روش را دنبال کرده و بر آن افزوده‌اند و در برخی از آیات عین سخن او را آورده‌اند، و آیاتی نیز وجود دارد که کسی متعرض بیان سّر بلاغت آن نشده است.

روشهای تفسیر

اشاره

روشهای تفسیر به اختلا منابعی که مفسّر از آن کمک می گیرد، متنوع می‌شود، و منابع تفسیر را می‌توان چهار چیز شمرد. ۱- آنچه که از

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۱

پیامبر (ص) روایت شده است. ۲- آنچه که از صحابه بزرگوار و شاگردانشان- که به خوبی از آنان پیروی کرده و تفسیرشان را نقل کرده‌اند، مانند مجاهد که از ابن عبّاس نقل کرده است- رسیده است. ۳- لغت، زیرا که آن به تنهایی، ابزار تعبیر است و در هیچ روشی نمی‌توان از آن بی نیاز بود، بنابراین منبع مستقلّی به حساب نمی‌آید، زیرا در همه منابع وجود دارد. ۴- رأی، که این، نخست متکّی بر لغت و منابع شرعی و اهداف آن و اسرار قرآن و وجوه آن می باشد.

بی تردید لغت، نخستین ریشه برای همه این منابع است، و مقصود ما از لغت تنها آنچه که در کتب لغت وجود دارد نیست، زیرا تفسیر پیامبر (ص) ممکن نیست مخالف با لغت عرب و معانی آن باشد، چه این که آن حضرت، عرب بود و به بهترین نحو، سخن می گفت، و در کلام عرب منبعی صحیحتر برای استعمال کلمات عربی صحیح از سخنان پیامبر (ص) وجود ندارد.

اینک در مورد سه منبع دیگر بحث می کنیم:

اوّل: سنّت که عظیم ترین آنهاست، زیرا که نخستین شارح کتاب خداست، و تفصیل احکام حلال و حرام فقط در سنّت وجود دارد که تنها منبع آن است، و هر که با تفسیر سنت در زمینه حلال و حرام قرآن مخالفت ورزد، در زمره بهتان زنندگان به قرآن خواهد بود و مصداق آیه شریفه: وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ...

«برای هر دروغ که به زبانتان می‌آید مگویید که این حلال است و این حرام، تا بر خدا افترا ببندید ...» ۱۸

زیرا این بخش از قرآن کریم را، سنت بیان کرده است، چرا که این، جز رسالت حضرت محمّد (ص) است و هر که با آن مخالفت ورزد، در حقیقت با رسالت او مخالفت کرده است و به خدا دروغ و افترا بسته است، پس تمام احکام فقهی قرآن، چه مربوط به عبادات باشد یا مربوط به تنظیم جامعه انسانی- که از خانواده شروع شده و سپس به جماعتها و امّت و رابطه حاکم با محکوم و رابطه مسلمانان با دیگران در زمان صلح و جنگ می‌پردازد- عهده‌دار بیان آن، پیامبر (ص) می باشد و او حجّت بر ماست و باید از او پیروی کنیم.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۲

و صحاحی که در دسترس ماست، احکام شرعی را همان طور که در سنّت بوده، کاملا بیان کرده است.

باید توجه داشت که تفسیر احکام قرآن بدون تکیه بر سنت و یاری خواستن از آن، خروج از دین است، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...

«هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کند، اراده و اختیاری نیست ...» ۱۹

و آنان که سنّت را به گمان روی آوردن به قرآن رها می‌کنند، در حقیقت قرآن و سنّت هر دو را پشت سر گذاشته‌اند و با رسالت پیامبر (ص) مبارزه کرده‌اند.

نکته دیگر این که سنت بر دو قسم است.

قسم اوّل: سنّت متواتر که گروهی آن را از گروه دیگر روایت کرده تا به پیامبر (ص) برسد، و این قسم سنت اگر در مورد احکام یا عقایدی که قرآن در بردارنده آن است، باشد، باید پیروی شود، زیرا با سند قطعی از پیامبر (ص) رسیده است و عقاید جز به دلیلی که دلالت و سند آن قطعی باشد، ثابت نمی‌شود.

قسم دوّم: احادیث خاصّه- که این نام را شافعی معیّن کرده است- و آن احادیثی است که سندش به حّد تواتر نرسیده باشد و علمای سنّت آن را «احادیث آحاد» نامند هر چند دو نفر یا سه نفر آن را نقل کرده باشند، مادامی که به حّد تواتر- که احتمال تبانی بر دروغ وجود نداشته باشد- نرسد.

این نوع احادیث فقط در تفسیر آیات مربوط به احکام به کار می‌رود، زیرا اوّلا گمان راستی و صحّت در آن وجود دارد و از طرف صحابه (رض) رسیده است و ثانیا پیامبر (ص) فرستادگانش را به طور انفرادی به مناطق و شهرها می‌فرستاد نه دسته جمعی.

امّا در تفسیر آیات مربوط به عقاید که در آن مثال آورده شده یا اسرار هستی از قبیل آفرینش آسمانها و زمین و گردش خورشید و ماه و مسخّر شدن

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۳

بادها و نهرها و دریاها و ... بیان شده است. به کار نمی‌آید. زیرا این نوع سنّت که از اخبار آحاد است و یا راویان آن غیر موثقند، در تفسیر و فهم قرآن حجّت نیستند، به طوری که لازم باشد پیروی از آن و مخالفت با آن، مخالفت با پیامبر (ص) شمرده شود، زیرا قطعا اگر حدیثی با مسایل علمی حتی ناسازگار باشد، باید آن را مردود دانست و نسبت آن را به پیامبر (ص) غلط دانست و ردّ آن تکذیب رسول خدا (ص) نیست بلکه به این معناست که نسبت آن به آن حضرت صحیح نیست و او راستگوست، و ما باید همان سخنی را بگوییم که ابو بکر به زبان راند و شافعی آن را تکرار می‌کرد:

«کدام زمین مرا بر می‌دارد و کدام آسمان بر من سایه می‌افکند، اگر درباره قرآن چیزی بگویم که نمی‌دانم.»

البته تحقیق درباره آیات هستی برای عقل و استقراء و تتبّع- مادامی که با نصّ قرآن و حدیث نبوی متواتر مخالفت نداشته باشد- جایگاه ویژه خود را دارد و در احادیث متواتر چیزی که با این نوع تحقیق مخالفت داشته باشد وجود ندارد، و خدا داناتر است.

در این جا امر دیگری مربوط به قصّه‌های قرآن وجود دارد و آن این که برخی از قصه‌های قرآن بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند. روایاتی که حاوی مطالبی بیش از آنچه در قرآن آمده است، می باشند در صورتی که مخالف قرآن نباشند و سند روایت معتبر باشد و نیز دلیلی که آن را از نظر سند و یا دلالت مردود شمارد در میان نباشد، پذیرفته خواهد شد، ولی اعتقاد به آن مطلب اضافی واجب نیست به گونه‌ای که اگر کسی آن را منکر شود کافر محسوب شود- البته در صورتی که احادیث به مرتبه تواتر نرسد- و لکن اگر طعنی در آن نباشد می توان با کمال اطمینان آن را پذیرفت. در درجه اوّل این سنّت است که در تفسیر قرآنی که باطل در آن راه ندارد، شمرده می‌شود.

دوّم: گفتار صحابه در فهم معانی قرآن که در رتبه پس از سنت قرار دارد، پس گفتار ایشان در این زمینه به دلایل زیر دارای اعتبار است:

الف: صحابه کسانی هستند که زودتر از همه قرآن را شنیده و مشاهده

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۴

کرده‌اند و تفسیرش را از پیامبر (ص) دریافت کرده‌اند و نکاتی که برایشان مبهم بوده از آن حضرت پرسیده‌اند، و از عثمان نقل

شده است که هرگاه پیامبر (ص) آیاتی را برای صحابه می‌خواند تفسیر آن را نیز بیان می‌کرد، بنابراین تفسیر آنان به سنّت نزدیکتر است، بلکه بسیاری آن را جزء سنت به حساب آورده‌اند، اگر احتمال تفسیر به رأی در آن نباشد.

ب: آنان شاهد اسباب شأن نزول بوده و با محّل و اسباب نزول آشنایی داشتند، و بی تردید اسباب نزول روش تعبّدی برای فهم بسیاری از آیات شریفه می باشد، زیرا نخستین موردی که آیه قرآن بر آن منطبق می‌شود مورد نزول آیه است، و سپس به خاطر عموم لفظ، حکم نیز تعمیم و گسترش می‌یابد، همان طور که فقها در قواعد متین خود گفته‌اند: «ملاک، عموم لفظ است نه خصوص مورد.»

ج: صحابه معانی الفاظ را از همه مردم بهتر می‌دانند، زیرا آنان عربند و از افراد دیگر به این آشناترند و الفاظی که برای ما بیگانه است برای آنان آشناست و معانی آن را می‌دانند.

هر کس در اخبار صحابه در تفسیر قرآن تحقیق کند، در بدو امر آن را دو نوع می‌یابد:

۱- آنچه که فقط از قول پیامبر (ص) نقل شده است و این نوع، سنت و تفسیر نبوی به حساب می‌آید، و اگر سند چنین خبری صحیح باشد نباید در نسبت دادن آن به پیامبر (ص) تردید کرد، این نوع تفسیر زمینه‌ای برای اظهار نظر وجود ندارد در نتیجه اگر آن را به پیامبر (ص) نسبت داده باشند «حدیثش» نامند و اگر به آن حضرت نسبت نداده باشند آن را «موقوف» گویند، امّا این در مواردی است که به هر حال در آن جا عقل و رأی راه نداشته باشد مگر این که از خود پیامبر (ص) باشد زیرا آنان به سخن خدای متعال عمل می کردند که می‌فرماید:

لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا «از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را،

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۵

بدان باز خواست کنند.» ۲۰

۲- آنچه که در آن مجالی برای جولان اندیشه و اظهار نظر باشد، و آن را به پیامبر (ص) نسبت نداده‌اند بلکه فقط تفسیر به رأی است، صحابه در این جهت گاه با یکدیگر اختلاف دارند. و این در برخی از احکام فقهی است که در قرآن صریحا بیان نشده است، مثل عدّه زن بارداری که شوهرش مرده است. پس برخی از صحابه و در رأس آنها «علی بن ابی طالب (ع)» به این دو آیه عمل کرده‌اند.

اوّل: وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً ...

«کسانی که از شما بمیرند و زنانی بر جای گذارند، آن زنان باید چهار ماه و ده روز، عدّه نگهدارند ...» ۲۱

دوّم: ... وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ...

«... عدّه زنان آبستن همان وضع حمل است ...» ۲۲

و نتیجه گرفته‌اند که چنین زنی باید بیشترین مدّت را عدّه نگهدارد، یعنی اگر چهار ماه و ده روز، پیش از وضع حمل سر آمد، باید تا وضع حمل، عدّه نگهدارد، و اگر وضع حمل بیش از آن بود، باید تا چهار ماه و ده روز در عدّه به سر برد.

و عدّه دیگری از صحابه و در رأسشان «عبد اللّه بن مسعود» گفته‌اند: باید تا هنگام وضع حمل، در عدّه باشد برای عموم «و اولات الحمل احلهن ان یضعن حملهن» که هم شامل زن مطلقه و هم شامل زنی می‌شود که شوهرش مرده است.

اگر فقهای صحابه بر یک رأی اتفاق کردند، یا در مورد تفسیر آیه‌ای مربوط به حلال و حرام بیش از یک رأی از آنان نقل نشده باشد، همان رأی حجّت است، امّا اگر اختلاف کردند، سایر فقها می‌توانند یکی از آن آراء را بپذیرند. و نباید رأی دیگری را قبول کنند، موضوعاتی که از صحابه در تفسیر آن چیزی به جای مانده است از جهت قوت و استحکام نظرات آن مختلف است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۶

نخستین مورد تفسیر آیات حلال و حرام است در این صورت اگر متکّی به رأی باشد، حکم آن را بیان کردیم و اگر فقط نقل از پیامبر (ص) باشد باید آن را بدون چون و چرا پذیرفت.

به هر حال گفتار و کردار صحابه در آیات احکام قابل پیروی است مخصوصا در فهم آیات مربوط به جنگ و صلح و پیمان و امان و احکام ذمّیها و پناهندگان و جمع آوری و تقسیم غنایم و وجوب خراج و جزیه.

زمان عمر دوره باروری برای بیان احکام شرعی بود که مبانی اسلام که از قرآن به دست آمده بود پا بر جا شد و فقها را کمک کرد تا بتوانند نظراتشان را درباره روابط مسلمانان با بیگانگان از جهت جنگ و صلح، کامل کنند، از این رو می‌بینیم که کتابهای سیره از آن دوره بهره گرفته‌اند مثلا کتاب «خراج» نوشته «امام ابو یوسف» نخستین اصلی که به آن تکیه کرده است، عمل (عمر) بر طبق فهم و درک او از قرآن می‌باشد.

و همچنین «امام محمّد بن حسن شیبانی» اکثر مطالب کتابش «السیر الکبیر» را از عمل صحابه خصوصا عمر- که آن را از قرآن استنباط کرده بود- گرفته است و این کتاب، نخستین کتابی به شمار می‌رود که در مورد قوانین دولتی بر اساس عدالت و رحمت و کرامت انسانی تألیف شده است، و نیز کتاب «السیر» از «اوزاعی» و کتابهای دیگری که منبع آن عمل صحابه است بر طبق آنچه از قرآن استفاده کرده‌اند.

از موضوعات دیگری که در مورد تفسیر و توضیح آن از صحابه به جای مانده است، داستانهای قرآن است، و آنچه که در این زمینه از آنان روایت شده و سند آن صحیح است، ناچیز می‌باشد. زیرا همّت آنان فقط به مسائلی بوده که اثر عملی دارد مانند حلال و حرام و نظم جامعه و بر پایی درستی و عدل در زمین.

آنان در فهم داستانهای قرآن به سنّت صحیح و تفسیر بعض از آیات بعضی دیگر را اعتماد کرده، به آن بسنده می‌کردند و چیزی بر آن نمی‌افزودند، زیرا همان صحیح است و در صدد این که بیشتر از آن بدانند نبودند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۷

امّا وقتی یهود و نصاری در اسلام وارد شدند و در میان مسلمانان داستانها و افسانه‌های خود را منتشر کردند، عدّه‌ای از مسلمانان در نقل داستان به قرآن و سنت پیامبر (ص) بسنده نکردند و این مسأله در اواخر دوران خلفای راشدین پیدا شد، و صحابه از آن چشم پوشی نکردند و به آن راضی نبودند، زیرا چه بسا باعث نشر افسانه‌های غیر واقعی و تحریف معانی قرآن می‌شد.

در اواخر دوران صحابه گروهی از تابعین پیدا شدند که آنان را (قصّاص) (داستانسرا) می‌نامیدند، وقتی که علی (ع) به خلافت رسید آنان را از مسجد کوفه بیرون کرد و آنها در عراق پراکنده شده بودند و آن حضرت آنان را از داستانسرایی باز می‌داشت مگر آن که بر طبق قرآن و سنّت پیامبر (ص) باشد.

روایت شده است که روزی آن حضرت داخل مسجد شد و تمام این افراد را بیرون کرد، بعد در برابر «حسن بصری» ایستاد و دید که او از داستانهای قرآن و دعوتهای آن به هدایت پا فرا نمی‌نهد.

یکی از موضوعاتی که از صحابه به جای مانده است، سخن درباره مسایل هستی است که در قرآن وجود دارد و روایاتی که آنها را نقل کرده‌اند آنها را تفسیر آیات هستی به شمار آورده‌اند.

به نظر ما چنین تفسیری اگر مطابق صریح کلام خدا یا سنّت قطعی پیامبر (ص) باشد، معتبر است، و در غیر این صورت اگر با نظریات علمی قطعی مخالف باشد، مردود است.

تابعین و «اسرائیلیات» (مطالب نقل شده از یهودیان و منابع یهودی)

تابعین شاگردان صحابه‌اند که گفتارشان را در تفسیر برای افراد پس از خود نقل کرده‌اند، و آنچه که از ایشان از صحابه درباره احکام فقهی روایت شده، نزد اکثر فقها مقبول و معتبر است همان طور که قبلا به آن اشاره کردیم امّا اگر آنان در این زمینه به رأی خود قرآن را تفسیر کنند، بجز «احمد بن حنبل» و برخی از مالکیها، بقیه قول آنان را به خودی خود حجّت و معتبر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۸

نمی‌دانند مگر این که دلیل معتبری آن را تأیید کند، و ابو حنیفه درباره آنان می‌گوید: اگر امر به «حسن» و «ابراهیم» برسد، آنان برای خودشان کسی هستند و ما هم برای خودمان.

امّا درباره قصّه‌ها و مسائل هستی و برخی از مطالب مربوط به پیامبر (ص) آنگونه که از یهود توسط تابعین نقل شده است و در کتب تفسیر شیوع پیدا کرده و از حدّ خود گذشته است و برخی از تابعین، بسیاری از این نوع اخبار را تکرار کرده‌اند، حتّی برخی از صحابه نیز به نقل آن مبادرت کرده‌اند. مثلا روایت شده است که «عبد اللّه بن عمرو بن عاص» در حادثه «یرموك» دو بار جوال نیمه از کتابهای اهل کتاب را به همراه داشت. ۲۳

و ممکن نیست که تمام آنها به طور صحیح از اهل کتابی که به تورات و انجیل تمسّك جسته‌اند، نقل شده باشد و ما یقین نداریم که آیا «عبد اللّه» آنچه را که موافق کتاب و سنت صحیح بوده، انتخاب می‌کرده است یا آنچه را که مخالف بوده نقل می‌کرده است یا راه دیگری را می‌پیموده است.

امّا قطعا اگر تابعین آنچه را که در آن دو بار بوده، نقل کرده باشند، امّا همه آنان به آن ملتزم نبودند و البته همگی از آنها صرف نظر نیز نمی‌کردند (در نتیجه عده‌ای از آنها نقل کرده‌اند و عده‌ای نه) بنابر این ممکن نیست که ما اخبار صحیح و معتبر نزد آنان را تشخیص دهیم.

دانشمندان در پذیرش اسرائیلیات که درباره تفسیر رایج شده است، توقف کرده‌اند و آن را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

نوع اوّل: اخباری که راست بودن آنها معلوم باشد، زیرا قرآن با آن موافق است و الفاظ محکمش با آن مخالفتی ندارد، یا دارای سند صحیح است، بی شك این نوع اخبار را نباید تکذیب کرد، امّا ما آن را بی‌نیاز از سنت نمی‌دانیم و هیچ خلأی را پر نمی‌کند، بنابر این نباید آن را مورد توجّه قرار داد، زیرا قرآن و سنت ما را از آن بی‌نیاز می‌کند. زیرا پذیرش خبرهای واقعی یهود باعث می‌شود که ما به آسانی خبرهای ساختگی آنان را که بیشتر از اخبار واقعی است بپذیریم، و آنان عمدا می‌خواهند دین ما را از بین ببرند، و وقتی بتوانند، با

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۷۹

تحریف به این مقصد دست یابند، تلاش خواهند کرد در تفسیر، راهی برای انحراف افکار و زمینه معانی قرآن کریم بیابند.

نوع دوّم: آن که دروغ بودنش ثابت باشد و با معانی قرآن کریم و سنت صحیح متواتر یا با منطق اسلام مغایرت داشته باشد، این نوع اخبار بالاتفاق مردود است.

و هر کس کتب تفسیر را که مشتمل بر اخبار یهود است مطالعه کند، می بیند که اکثر آن از همین قسم است.

نوع سوّم: آن که با متن قرآن و احادیث نبوی منافات ندارد، امّا احتمال صدق و کذب در آن وجود دارد.

«ابن تیمیّه» درباره این نوع می‌گوید: «ما به آن ایمان نمی‌آوریم و نمی‌تواند در آن فایده اسلامی باشد، که نمونه آن اخباری است که در مورد نامهای اصحاب کهف و رنگ سگشان و نیز وصف عصای موسی (ع) نقل شده است.» ۲۴

تفسیر به رأی

گفتیم که منابع تفسیر عبارتند از: لغت، سنّت، و صحابه با تابعین آنها و اخبار یهود که وارد تفسیر شده و کتب تفسیر آن را نقل

کرده‌اند و در برخی از موارد آنها را پاکسازی کرده و در بسیاری از موارد در برابر آنها سکوت اختیار کرده‌اند.

منبع چهارم در تفسیر قرآن که در رتبه چهارم قرار دارد، تفسیر به رأی است. یعنی با رأی و نظر تنها، بدون آن که با لغت ناسازگار باشد، بلکه از روشهای آن استفاده کند و بدون آن که با سنّت و تفسیر صحابه و اسباب نزول مخالف باشد، بلکه متّکی بر صحیح آنها باشد.

گفتار دانشمندان در زمینه چنین تفسیری مختلف است، برخی از آنان توقّف کرده و تفسیر به رأی را جایز نداشته‌اند و گفته‌اند: باید بر طبق سنت و تفسیر صحابه و اجماع تابعین باشد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۰

«ابن تیمیّه» این نظر را تأیید و مورد تأکید قرار داده است و می گوید:

«تفسر به رأی حرام است.»

آنان برای اثبات مدّعای خود به روایاتی از پیامبر (ص) و صحابه آن حضرت متوسل شده‌اند:

الف: از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «هر که ندانسته درباره قرآن چیزی بگوید، جایگاهش دوزخ است.»

و «ابن تیمیّه» تفسیر به رأی را قول به غیر علم و سخن جاهلانه می‌داند، امّا به نظر ما این حدیث مخصوص کسی است که با ابزار تفسیر یعنی آشنایی با لغت و منابع شرع و مبانی و اهداف اسلام و سنت پیامبر (ص)، و اسلوبهای سخن، بیگانه باشد، پس چنین کسی جاهلانه سخن می گوید، امّا آن که با علم لغت و بیان و علم اخبار و اسلام آشناست، اگر به رأی خود تفسیر کند و نصّی مخالف آن نباشد، مصداق حدیث مزبور نیست.

ب: باز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «هر که قرآن را به نظر خود تفسیر کند و صحیح هم باشد، خطا کرده است.»

«ترمذی» این حدیث را عجیب دانسته و درباره بعضی از راویان آن سخن گفته است، بنابر این از جهت متن و سند دارای اشکال است.

ج: روایاتی از بزرگان صحابه رسیده است که آنان از سخن گفتن درباره قرآن نهی کرده‌اند، مگر آن که سنّت صحیح و آشنا باشد، و دانستن تمامی علوم قرآن را امری دشوار دانسته‌اند چنان که از ابو بکر نقل کردیم که می گفت:

«کدام زمین مرا به دوش می کشد و کدام آسمان بر من سایه می‌افکند، اگر درباره قرآن ندانسته چیزی بگویم.»

و از «انس بن مالک»، خادم رسول خدا (ص) نقل شده است که گفت:

«ما نزد عمر بن خطاب بودیم در حالی که پشت پیراهنش چهار پینه داشت پس آیه «و فاکهة و ابا» را قراءت کرد، و سپس از بعضی از حاضران از معنای «ابّ» سؤال کرد و آنگاه سؤال خود را پس گرفت و گفت: معنای آن دشوار است و باکی بر تو نیست که آن را ندانی.»

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۱

کسی که در روایاتی که از رسول خدا (ص) در این زمینه نقل شده، دقّت کند، می بیند که برخی از آنها از نظر سند ضعیف است و نمی‌تواند دلیل باشد، و برخی از آنها اگر دلیل بر جواز اجتهاد در فهم قرآن و تفسیر به رأی نباشد، دلالتی بر منع هم ندارد، مثلا حدیثی که از «ابو بکر» روایت شده است دلالت می کند بر این که: ندانسته به قرآن چیزی نسبت دادن، جایز نیست. و در حدیث دیگر، عمر می‌خواست برای مردم نمونه بیاورد که قرآن دریایی بزرگ و ژرف و انبوه از معنی است، بنابر این نباید کسی ادّعا کند که به تمام آن دست یافته است و ترسید که کسی گمان کند که او به هنگام سؤال از معنای واژه «اب» به تمام قرآن احاطه دارد، پس از سؤال منصرف شد.

ما دلیلهایی را که «ابن تیمیّه» برای منع تفسیر به رأی آورده است، کافی نمی‌دانیم، فقط دلالت بر وجوب احتیاط در فهم قرآن دارد،

و این که باید سخن انسان در تفسیر قرآن همراه با دلایل علمی باشد و مصداق آیه شریفه وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ..، «چیزی را که به آن علم نداری پیروی مکن ...» ۲۵ نباشد.

«ابـن تیمیّـه» اگر تفسیر بـه رأی را امری متروک بدانـد یـا این که معتقـد باشـد آن را بایـد ترک کرد، پس بر چه چیزی تکیه کرده است؟! طبعا باید گفت:

منابع او برای تفسیر چهار چیز خواهد بود.

۱- قرآن، زیرا بعضـی بعض دیگرش را تفسیر می‌کنـد، و برخی از موارد مجمل آن یا مواردی را که به نظر بدوی ما مبهم است، در جـای دیگر توضیح می دهـد و بـا گرد آوردن آیـات قرآن در یک موضوع، خواننـده دانا می‌توانـد معنای بخشـی از قرآن را که از بخش دیگر بفهمد، و این خود نوعی تفسیر به رأی و اجتهاد است، در حالی که «ابن تیمیّه» آن را ممنوع نمی‌داند، بلکه آن را چون گام اوّل برای تفسیر قرآن می‌داند.

۲- سنّت، اگر خواننده نتواند قرآن را از قرآن بفهمد، روی به سنّت می‌آورد.

چنان که ما تحقیق این مطلب را در ضمن آیه شریفه:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ... ۲۶

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۲

بیان داشتیم، و خود پیامبر (ص) می‌فرماید: «بدانید که من از علم کتاب بهره‌مندم، و مثل آن را با آن به من دادند.»

۳- گفتار صحابه درباره تفسیر قرآن- چنان که قبلا آن را ذکر کردیم- و از «عبد اللّه بن مسعود» نقل شده است که می‌گوید: قسم به خـدایی که غیر او معبودی نیست که هیـچ آیه‌ای در کتـاب خـدا نـازل نشـده است، مگر این که می‌دانم درباره کیست و در کجا نازل شده است.»

۴- گفتار تابعین در تفسیر که آن را از صحابه نقل کرده باشنـد، و اینها روشـهای گوناگون سنّت می‌باشند، و پیامبر (ص) که مبلّغ رسالت و مفسّر قرآن است ممکن نیست که چیزهایی از قرآن که قابل بیان است، رها کرده باشد.

این روش کسانی است که تفسیر به رأی را در قرآن جایز نمی‌دانند و تنها به تفسیر قرآن و بیان پیامبر (ص) یا صحابه آن حضرت و یـا تابعین، بسنده می‌کننـد، و خروج از این چهار چوب را، هوا پرستی و تجاوز جاهلانه می‌داننـد، و آن را به این معنی می‌داننـد که پیامبر (ص) قرآن را بدون بیان رها کرده باشد.

این سخن انطباق کامل با سخن کسانی دارد که سنّت را بیان قرآن نمی‌داننـد و آن را رها می‌کنند و آنان مانند کسانی هستند که حکم شرعی ثابت به سنّت را شناخته ولی آن را به طور کلّی فراموش کرده‌اند.

البتّه در تفسیر آیات احکام، نخست بایـد به سنّت مراجعه کرد نه به غیر آن، مگر در پرتو آن، و آشـنایی با احکام اساسـی و فلسـفه احکام باید از طریق سنّت باشد، و اگر اجتهادی هم باشد باید در پرتو سنّت باشد.

کسانی که تفسیر به رأی را جایز شمرده‌اند- در برابر کسانی که آن را ممنوع دانسته‌اند- روش فقهایی را پیموده‌اند که اگر راجع به موضوعی نصّ شرعی پیدا نکردند، به سراغ قیاس ۲۷ می‌روند اینان سنت را رها نکرده‌اند، بلکه در جایی اظهار می‌کنند که تفسیری از سنت وجود نداشته باشد، و گرنه اظهار نظر نمی کنند و با سنّت مخالفت نمی‌ورزند، بلکه به آن عمل می‌کنند و در مواردی که سنّت وجود نداشته باشد به اشارات بیانی الفاظ رجوع می‌کنند، تا با اسرار بلاغی قرآن آشنا شوند.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۳

به همین جهت این روش، روش کسـانی است که می‌خواهنـد اعجاز قرآن را بشناسـند، در رأس این گروه «زمخشـری» قرآن دارد، و پیش از او نیز طبری بود که پس از آن که روایات صحیح و ضعیف را ذکر می‌کرد، به اظهار نظر می‌پرداخت.

«امام غزالی» نیز از همین گروه است وی با دلایل علمی زیر ثابت می‌کند که تفسیر به رأی اگر با سنّت ناسازگار نباشد، جایز است:
اوّل این که: در قرآن تمام علوم دین وجود دارد، برخی به اشاره و بعضی به اجمال و پاره‌ای به تفصیل، که راه اندیشه مستقیم و درک حقایق آن را می‌گشاید، بنابر این بسنده کردن به ظاهر آیات و ظاهر گفتار گذشتگان کافی نیست، بلکه به ژرف نگری و بررسی- بدون تکلیف و دشواری- و به دست آوردن معانی نیاز است، تا زمانی که با قرآن و سنّت مغایر نباشد، و در این جا اموری وجود دارند غیر از اخبار، که مفسّر با آنها در پرتو اخبار گام برمی‌دارد و عبد اللّه بن مسعود می‌گوید: «هر که علم نخستین و آخرین را می خواهد، باید در قرآن تدّبر کند.» و این بدون تعمّق و کنکاش خالی از تکلّف و به دست آوردن اهداف از اشاره‌ها ممکن نیست.
دوّم این که: در قرآن کریم صفات و افعال و ذات مقدّس پروردگار و اسمای حسنایش ذکر شده است، و درک اینها با تنزیه خداوند از مشابهت به پدیده‌ها، نیاز به تدبّر و فهم دارد و پیروی از ظواهر و گردآوری نظیره‌های هماهنگ و نفی سخنان مختلف کافی نیست.
سوّم این که: روایاتی در زمینه فراخوانی به فهم و تدبّر معانی قرآن وارد شده است، مثلا علی (ع) می‌فرماید: «هر که قرآن را درک کند، به واسطه آن می‌تواند از تمامی علوم پرده بردارد. و این جز با ژرف نگری و تعمّق امکان پذیر نیست».
چهارم این که: خود قرآن، انسان را به تعمّق و کنکاش فرا می‌خواند و می‌فرماید: ... وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً ...
«... به هر که حکمت عطا شده، نیکی فراوان داده شده است ...» ۲۸.
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۴
مفسران پیشین می گویند: «حکمت» همان فهم قرآن است و اگر خدای متعال فهم قرآن را خیر بسیار توصیف می‌کند، طبعا هر که را که توان درک این حکمت باشد دعوت می‌کند تا با فرا گرفتن آن به خیر بسیار برسد.
و پنجم این که: پیامبر (ص) «ابن عباس» را به اندیشیدن در قرآن خواند و گفت: «خدایا! او را در دین فقیه و اندیشمند قرار داده! و دانش تأویل را به او بیاموز!» و «تأویل» همان تفسیر عمیق و ژرفی است که خواننده به واسطه آن در پشت عبارات، معانی دقیق و ژرف را می‌شناسد. و اگر تمام تفسیر از پیامبر (ص) روایت شده بود، حضرت نمی‌گفت: «خدایا او را علم تأویل بیاموز».
«غزالی» تنها به این دلایل بسنده نمی کند، بلکه پا را فراتر گذاشته و می گوید: «تفسیر به واسطه سنّت کم است و شامل همه قرآن نمی‌شود» و اضافه می‌کند که: «آنچه از صحابه در تفسیر رسیده است، رأی آنان است و ما باید به نیکی از آنان پیروی کنیم و در تفسیر قرآن مانند آنها- و بدون مخالفت با آنها- اجتهاد و اظهار نظر کنیم.»
وانگهی صحابه و هم چنین تابعین با یکدیگر اختلاف نظر دارند و همین اختلاف دلیل آن است که برخی از این اقوال، تفسیر به رای است و ممکن است بعضی از آنها نقل باشد، امّا مشخص نیست، و اگر بر ما لازم باشد که برخی از این اقوال مختلف را بپذیریم، ناچار باید به رأی خود بعضی را بپذیریم و پاره‌ای را رد کنیم و این دشوارتر از تفسیر به رای ابتدایی است- تا زمانی که با سنّت معارضه نداشته باشد-.
دلایل «غزالی» برای جواز تفسیر به رای درست و صحیح است، فقط این سخن او که: «تفسیر از طریق سنّت کم است» در غیر احکام فقهی است، امّا در آن زمینه از پیامبر (ص) بسیار روایت شده است نه کم، زیرا که بیان احکام او بیان دین و تبلیغ رسالت الهی است و احکام شرعی را باید پیامبر (ص) بیان کند و مکلفین را بدون آن که حلال و حرام را برایشان، یا با تصریح و یا با ذکر اصل و منبع دین- که مناط احکام و منبع قیاس آنها و سبب حفظ مصالح مردم
معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۵
است- بیان کند رها نکند و بیشتر احادیث احکام در تفسیر آیات مربوط به احکام وجود دارد و بیشتر آنها نیز از نظر سند صحیح و

درست است.

«غزالی» و دانشمندان دیگری که تفسیر به رای را جایز می‌دانند، بلکه از عبارت‌های آنان وجوب آن- در موردی که سنّت صحیح در کار نباشد- استفاده می‌شود، در دو جا تفسیر به رای را جایز نمی‌دانند.

اول این که: قرآن را به رای خود تفسیر کنیم یـا بخواهیم عقیـده و رأی خود را بر آن تحمیل کنیم، یعنی: در موضوع آیه‌ای، رأی و خواست معین داشته باشیم و بخواهیم آن آیه را بر طبق همان تأویل کنیم و آن را دلیل برای نظر خود بیاوریم، که اگر این نظر نبود، آیه را نیز این گونه تفسیر نمی‌کردیم و آن را با بیان عالی‌اش به رای خود سقوط نمی‌دادیم.

گاهی هدف از این گونه تفسیر حمل آیه بر رأی خویش نیست، امّا این رأی چنان عقل و دل ما را فرا گرفته است، که بدون اختیار به آن گرایش پیدا می کنیم، و به اشتباه آن را صحیح می‌پنداریم، در حالی که چنین نیست.

بدون تردید، این تفسیر به رأی، ناپسند و ممنوع است، زیرا قرآن کریم، برتر از آراء و خواسته‌های افراد است. و این تفسیر بر اساس هوی است نه رأی خالص و واقعی.

دوّم این که: اگر در تفسیر قرآن شتاب کرده و به ظواهر آیات- بدون جستجو از سنت و مقابله آیات با یکدیگر و بدون آشنایی با عرف اسلامی که برخی الفاظ عربی مخصوص دارد و بدون آگاهی دقیق از روشهای استنباط قرآن مانند حمل مطلق بر مقیّد و عام بر خاص و بی‌اطلاع از موارد اضمار و حذف و تأخیر و سایر اسلوبهای اعجاز قرآن- بسنده شود. این نوع تفسیر ناپسند است، زیرا تفسیر به رأی است بدون درک مبانی الفاظ در عرف اسلامی و شایستگی برای اجتهاد، و این خطا و مایه سقوط است. در این دو مورد تفسیر به رأی ممنوع است.

در حقیقت در این دو مورد تفسیر به رأی تنها نیست بلکه هوا پرستی یا برخورد ناشایست و کار غیر استوار است و این در هر کاری ناپسند می‌باشد.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۶

ظاهر و باطن

برخی از فرقه‌های شیعه مذهب معتقدند که قرآن را ظاهری است و باطنی و هر باطنی را باطنی تا هفت باطن، و شناخت صحیح و کامل قرآن جز با شناخت این هفت باطن امکان پذیر نیست، و علم آن نزد هر کسی نیست، بلکه تنها امام معصوم (ع) به تمام آن آگاه است و اصل آن نزد پیامبر (ص) بوده که پس از خود آن را به علی بن ابی طالب (ع) به ودیعت گذاشته و او به امام پس از خود و همین تا به امام غایب (ع) رسیده است.

قاضی عبد الجبّار این عقیده را ردّ کرده است و می گوید: «هیچ دلیل عقلی و نقلی بر تأیید آن وجود ندارد ... و اعتقاد به آن سبب سدّ باب معرفت اسلام خواهد شد.» ۲۹

باید توجّه داشت که برخی از دانشمندان برای قرآن ظاهر و باطنی غیر از معنای مذکور قائلند، و می گویند: قرآن دارای علمی است که بر بعضی از مردم که فقط ظاهر الفاظ را می‌نگرند پوشیده است و امّا غیر از این ظواهر از علومی که قرآن به آن اشاره دارد، ویژه خواصّ دانشمندان و آنان که قدم در راه علم استوار کرده‌اند می‌باشد، و بین ظاهر و باطن مغایرتی وجود ندارد.

پس «غزالی» می پذیرد که قرآن را ظاهری است که هر کس آن را بخواند و با روشهای سخن عرب و نیز سنّت عرب آشنا باشد. آن را می‌فهمد، و آن را باطنی است ژرف، که از اشاره‌های سخن به دست می‌آید و آنها را که معانی علمی در پشت سر الفاظ هستند، جز ثابت قدمان در علوم گوناگون، درک نمی کنند.

نتیجه سخن «غزالی» این است که: در فهم قرآن نباید به عقل تنها بسنده کرد، بلکه، باید از نقل نیز استفاده کرد، و استفاده از نقل در

احکام شرعیه صحیح، بلکه لازم است و در غیر آن باید به بهترین روش- یعنی بکارگیری عقل و نقل هر دو- عمل کرد، زیرا برای شناخت قرآن، نقل لغت و سنّت صحیح، لازم است.

در پرتو نقل صحیح و همه معانی لغوی الفاظ و روشهای سخن و عرف

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۷

اسلامی الفاظ قرآن، عقل می‌تواند معانی قرآن را- که افقی گسترده و بسیار دور دارد- استخراج کند، و در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که عقل را متوجه عمق حقایق هستی و انسان می‌کند و هر چه عقل باز شود و ظواهر هستی را به طور صحیح درک کند، اشاره‌های قرآن را در آن رابطه می‌یابد، و هر چه افق عقل بشر در فهم هستی و واقعیتها و ادیان گسترش یابد، فهم او نسبت به قرآن کریم نیز بیشتر خواهد شد.

و شاید برخی از صحابه در سخنان خود به همین نکته اشاره دارند مثل کلام منسوب به «ابی الدرداء» «قرآن وقتی فهمیده می‌شود که وجود آن مورد بررسی قرار گیرد».

و مثل روایت «عبد اللّه بن مسعود» از رسول خدا (ص) که فرمود:

«برای قرآن ظاهری است و باطنی و آغازی و پایانی».

و مقصود از «باطن» پیمان اشارات کلام به حقایق هستی و انسانی و معانی دیگری است که عقلها آن را درک می‌کنند و دانشمند آگاه و روشن ضمیر- که خداوند به او عقل سلیم و فکر صحیح عطا کرده باشد- به آن می‌رسد.

مقصود «غزالی» این است: معنایی که از ظواهر الفاظ عرب به دست می‌آید و برخی از آنها که از طریق پیامبر (ص) و صحابه ثابت می‌شود، همان راه رسیدن به معنای ژرفی است که مردم- هر چند علم پیشرفت کند- آن را درک می‌کنند و به ظواهر هستی و خواص آن را درمیابند و راهی برای شناخت آن معانی ژرف جز از راه معانی ظاهر و آشکار وجود ندارد.

«غزالی» می‌گوید: «برای تفسیر، نخست باید به نقل و روایت رجوع کنید تا دچار اشتباه نشوید و در مرحله بعد به سراغ عقل و استنباط و به دست آوردن غرایبی که جز با شنیدن و نقل به دست نمی‌آید، رفت، و نباید پیش از دستیابی به ظاهر، انتظار رسیدن به باطن را داشت. و آن که پیش از آشنایی کامل با تفسیر ظاهر، ادّعای درک اسرار قرآن را داشته باشد، مانند کسی است که ادّعا داشته باشد قبل از گذشتن از در خانه، به بالای آن رسیده است، یا مدّعی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۸

شود که زبان ترکی را می‌فهمد با آن که با آن آشنایی ندارد، بنابر این تفسیر ظاهر قرآن انسان را به آموختن لغت وا می‌دارد، که بی‌دانستن آن فهم قرآن ممکن نیست».

مقصود «غزالی» از معنای باطنی قرآن، بررسی دقایقی است که در لابلای الفاظ قرآن وجود دارند و اسرار و رموزی که جز ثابت قدمان در اسلام و علوم گوناگون- هر کس به اندازه توان علمیش- آن را درک نمی‌کند، آنهم پس از فهم ظاهر لفظ و مجاز و حذف و اخبار و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید آن، و این نکته به روشنی در کلام او نمایان است، زیرا درباره معانی قرآن می گوید:

«اسرار قرآن برای راسخین در علم «ثابت قدمان در دانش» به اندازه توان و صفای دلهایشان و مقدار همّتشان در اندیشه و طلب علم، روشن می‌شود، و برای هر کدامشان امکان ترقّی از درجه‌ای به درجه بالاتر وجود دارد، امّا دستیابی به تمام آن امکان پذیر نیست، هر چند دریاها مرکّب شوند و درختان قلم، زیرا که اسرار کلمه خدای متعال بی نهایت است، پس مردم از این جهت در فهم قرآن نزدیک به یکدیگرند، بعد از این که همه در شناخت ظاهر تفسیر مشترکند، امّا ظاهر تفسیر ما را بی‌نیاز نمی‌کند.» ۳۰

اینها اشاره‌هایی بود از دانشمندان درباره روشهای تفسیر، و به نظر من در فهم آیات احکام نمی‌توان از اخبار و سنّت بی‌نیاز بود، امّا

در غیر آن برای عقل میدان گسترده وجود دارد، به شرط آن که غیر مشروع نباشد و برای این جهت سه شرط را باید در نظر گرفت:

۱: آشنایی صحیح با لغت برای درک معانی تصریف بیان و گوناگونی سخن در قرآن.

۲: عدم مخالفت با سنّت پیامبر (ص) که او نخستین بیانگر قرآن است.

۳: عدم تعصّب فکری و مذهبی و آن را تحت تأثیر قرآن قرار دادن، تا این که تفسیر، تحت تأثیر هوای نفس قرار نگیرد، و خدا داناتر است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۸۹

ترجمه قرآن

دانشمندان اتّفاق نظر دارند که قرآن لفظ و معنی است، و هر که با آن مخالفت ورزد، با اساس دین مخالفت کرده است و معنی به تنهایی قرآن نیست، زیرا تحدّی هم به لفظ شده است و هم به معنی، و چون خداوند مشرکان را به تحدّی فرا خواند، از آنان خواست که ده سوره مانند آن به هم بربافته بیاورند، و روشن است که مقصود تحدّی به لفظ می‌باشد.

و جبرئیل (ع) قرآن را برای پیامبر (ص) به زبان عربی فصیح آورد و قرآن خود را به عربی بود توصیف کرده و می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا ...

«ما قرآن را عربی نازلش کرده‌ایم.» ۳۱

و نیز می‌فرماید:

كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «کتابی است که آیه‌هایش به وضوح بیان شده، قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند.» ۳۲

بنابر این قرآن با لفظ و معانیش عربی است، و نمی‌توان نوشتار برخی از معانی آن را به غیر زبان عربی، قرآن شمرد.

با وجود این حقیقت آشکار و مورد اتفاق اهل ایمان، برخی از مردم ادّعا کرده‌اند که تنها معانی قرآن، قرآن است و به این اعتبار ترجمه قرآن جایز است، به طوری که «مترجم» تمام ویژگیهای قرآن را دارا خواهد بود و می‌توان به آن متعبد شد آن گونه که به قرآنی که جبرئیل به زبان عربی آورده است.

این یاوه گویی به حدی است که برخی از کسانی که زبانها و دلهایشان کنترل ندارد مدّعی شده‌اند که: جبرئیل بر پیامبر (ص) تنها معنی قرآن را نازل کرده است.

همه اینها سخنان نامربوط است و انحراف یا خروج از دین به حساب می‌آید.

در این بین، برخی از این افراد، چنین نسبتی را به «ابو حنیفه» داده‌اند و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۰

بر این اساس گفته‌اند: وی ترجمه قرآن را جایز می‌دانسته است، ریشه این ادّعا از آن جاست که او در آغاز زندگی‌اش گروهی از فارسی زبانان را مشاهده کرد که مسلمان شده و زبان عربی را یاد گرفته‌اند، امّا- نظیر عجمهای زمان ما که زبان عربی را می‌آموزند- نمی‌توانستند صحیح و کامل صحبت کنند، و در تلفّظ مخارج حروف عربی دچار اشکال می‌شدند ابو حنیفه به آنان اجازه داد که معانی فاتحه را به زبان فارسی بخوانند.

و روایت شده است در دوران صحابه، تلفّظ مخارج حروف عربی بر اهل فارس مشکل بود، آنان از سلمان فارسی خواستند تا آن را برایشان به فارسی ترجمه کند، او نیز این کار را کرد، تا این‌که زبانشان به عربی روان شد و توانستند قرآن را به زبان عربی بخوانند.

ابو حنیفه این را به شرطی جایز می‌داند که شخص از ابتدا این کار را نکند، یعنی با این‌که می‌تواند قرآن را به زبان عربی صحیح

بخواند، اقدام به خواندن به زبانهای دیگر نکند.

امّا «نوح بن ابی مریم» از «ابو حنیفه» روایت کرده است که او از این نظر برگشته است و این روایت را بسیاری پذیرفته‌اند، و تحقیق و بررسی در تاریخ نیز گواه راستی آن است. زیرا وی از آن جهت این فتوا را داد که فاتحه به زبان فارسی، در معنی دعایی شبیه به قرآن است، امّا چون زبان آنها به عربی عادت کرد و مردم فارس گروه گروه به دین خدا درآمدند و می‌دید که فقط بدعتگزاران از آن فتوا استفاده می‌کنند، و قرآن را متروک قرار می‌دهند. از این رو از فتوی نخست خود دست برداشت و آن را تحریم کرد.

هر چند این فتوای جنبه تاریخی داشته است، فقها در اصل آن اختلاف کرده‌اند، که آیا «ابو حنیفه» ترجمه را دعا به حساب آورده است یا قرآن؟

و آیا معنای این فتوا آن است که قرآن تنها معنی است، و لفظ، قرآن نیست؟

به نظر ما قطعا او قرآنی را که بر حضرت رسول «ص» نازل شده، عبارت از معنای تنها نمی‌داند، چون هیچ مؤمنین چنین اعتقادی ندارد، زیرا جبرئیل لفظ قرآن را بر آن حضرت خواند نه معنای تنها را، چنانکه خدا می‌فرماید:

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۱

لاـ تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ «به تعجیل، زبان به خواندن قرآن مجنبان، که گرد آوردن و خواندنش بر عهده ماست، چون خواندیمش تو آن خواندن را پیروی کن، سپس بیان آن بر عهده ماست». ۳۳

پرسش اوّل باقی ماند و آن این که: آیا فتوای «ابو حنیفه» مبنی بر جواز خواندن قرآن به زبان غیر عربی برای کسانی که قادر به تلّفظ کامل نیستند، معنایش این است که او قرآن را عبارت از معنای تنها می‌داند، با این که او اعتراف می‌کند، قرآنی که بر پیامبر (ص) نازل شده است، لفظ و معنی هر دو می باشد؟

در پاسخ می گوییم: بسیاری از فقهای قدیم و جدید می گویند: ابو حنیفه ترجمه قرآن را در حدّی که اشاره کردیم، در یکی از ادوار اجتهاد خود جایز دانست، امّا هرگز آن را قرآن به حساب نمی‌آورد، و لذا سجده را در هنگام خواندن ترجمه آیاتی که سجده واجب دارند، واجب نمی‌داند و نیز به فتوای او می توان بدون وضو به ترجمه قرآن دست زد و نیز زن حائض و نفساء می‌تواند آن را بخواند، زیرا ترجمه قرآن، قرآن نیست.

از اینرو بیشتر فقهای حنفی مذهب می گویند: فتوای ابو حنیفه تنها ترخیصی بود برای کسانی که هنوز زبان عربی را به نحو کامل نمی‌توانستند ادا کنند، به علاوه ترجمه آن را دعا به حساب می‌آورد نه قرآن، و شنیده نشده است که او این مسأله را در غیر فاتحه عنوان کرده باشد.

پس نباید کسی این مسأله را اصلی برای جواز ترجمه قرآن به زبانهای دیگر قرار دهد به عنوان این که آنچه ترجمه شده است، قرآن باشد، به هر حال ابو حنیفه از رأی اوّل خود باز گشته است و این خارج از فتوای همه فقها است و هیچ کس خواندن فاتحه را به زبان فارسی یا زبان دیگر در نماز جایز ندانسته است، بلکه فقط به عنوان دعا برای کسی که عربی یاد ندارد و نیز کسی را نمی‌یابد که به او اقتدا کند، جایز دانسته‌اند.

از فتوای ابو حنیفه که بگذریم باید درباره خود ترجمه سخن بگوییم و برای

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۲

این که حقیقت مطلب را درک کنیم و به سه پرسش پاسخ دهیم:

۱: آیا ترجمه قرآن ممکن است؟

۲: آیا ترجمه به عنوان این که قرآن باشد جایز است؟ یا آنچه ترجمه شده است قرآن نیست؟

۳: چگونه غیر مسلمانان با قرآن و معانی آن آشنا شوند؟

در پاسخ هر سه سؤال روی هم رفته می گوییم: چنانکه علمای پیشین گفته‌اند: ترجمه قرآن غیر ممکن است.

پس «ابن قتیبه» و سایر دانشمندان گفته‌اند: هیچ سخن بلیغی را نمی توان بلاغتش را به زبان دیگر ترجمه کرد، زیرا سخن بلیغ دو معنی در کنار هم دارد، یکی معنای اصلی که هدف اساسی کلام است که به صورت قصّه یا حکم یا موعظه در آمده است و دیگری معنای بلاغی، که عبارت است از اشارات کلام و مجازات آن و اسلوبهای گوناگون و صورتهای مختلف آن- مانند تصویرهای حسّی و مادی- که به وسیله اینها رتبه بلاغی کلام و فصاحت بیان، بالا می‌رود.

با تطبیق این قاعده بر قرآن کریم- که سخن هیچ انسانی به پای بلاغت آن نمی‌رسد- معلوم می‌شود که ترجمه قرآن با تمام ویژگیهای بلاغی آن محال است.

از این رو همه دانشمندان پیشین به اتفاق گفته‌اند: ترجمه معانی اصلی قرآن و نکات بلاغی همراه با آن ممکن نیست، پس اصل اوامر و نواهی و اخبار و قصّه‌های آن را می‌توان ترجمه کرد، اما چون عبارات و اسلوبهای سخن و اشارات آن بی نظیر است، نمی توان آن را ترجمه کرد.

«شاطبی» در این زمینه- پس از آن که معانی کلام را به معانی اصلی و معانی تبعی یعنی تشبیهات و مجازات و کنایات و مقاصد دور کلام تقسیم می کند، می گوید:

«پس از اثبات این مطلب، ممکن نیست سخنی را از زبان عربی به زبانهای دیگر ترجمه کرد- تا چه رسد به ترجمه قرآن- مگر این که دو زبان به نظر مترجم عین هم باشند، که در این صورت می‌توان اقدام به ترجمه کرد، امّا اثبات

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۳

آن به شکل روشن، جدّا مشکل است».

این نکته را باید به کلام او افزود که: بر فرض دو زبان مانند هم نیز باشند، امّا هرگز زبان دیگر نمی تواند عبارتش مانند عبارت قرآن که تمام انسانها در برابر آن عاجزند، باشد، که اگر انس و جّن با کمک یکدیگرند بخواهند نظیر آن را بیاورند، نخواهند توانست.

«ابن قتیبه» در کتاب «المعارف» ترجمه معانی بلاغی قرآن را غیر ممکن می‌داند، امّا درباره ترجمه معانی اصلی قرآن می گوید: «این گونه ترجمه هم خالی از اشکال است و می‌توان قرآن را این گونه برای عامّه مردم و کسانی که درک قوّی برای بدست آوردن معانی آن ندارند، تفسیر و تبیین کرد، و این به نظر همه مسلمانان جایز است و این اجماع، حجّت است».

بنابراین ترجمه قرآن غیر ممکن است. و نمی توان ترجمه آن را قرآن دانست، زیرا سبب نابودی و تحریف و تبدیل آن می‌شود، و مانند تورات و انجیل خواهد شد، اصل عبری انجیلها از بین رفته فقط ترجمه یونانی آن بلکه ترجمه قسمتی از آن باقی مانده است، و علّتش همان ترجمه از زبان عربی است، ما نیز اگر ترجمه قرآن روا بدانیم، بر سر آن نیز همان بلا خواهد آمد، امّا این راه از اوّل مسدود است، زیرا ترجمه قرآن غیر ممکن است و همان طور است که خداوند می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «ما خود، قرآن را فرستادیم و ما نیز نگهبان آن هستیم». ۳۴

در این جا دو موضوع از پرسش سوّم- که چگونه بیگانگان با قرآن آشنا شوند؟- ناشی می‌شود.

اوّل این که: بسیاری از اروپاییها و آمریکاییها و غیر آنان که بیشترشان، اهل غرضند تا جویای حقیقت، معانی قرآن را به زبان غیر عربی نوشته و آن را قرآن نامیده‌اند و دست به تحریف آن زده‌اند و بیگانگان آن را قرآن دانسته‌اند، ما باید این ترجمه‌ها را تصحیح کرده حقیقت را آشکار سازیم.

دوّم این که: برخی، از اروپاییها و آمریکاییها دوست دارند با قرآن و

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۴

محتویات آن آشنا شوند و بسیاری از مسلمانان مشرق زمین معانی قرآن را نمی‌دانند.

بر ما لازم است که مسلمانان را با معانی قرآن، این معجزه اسلام آشنا کنیم، در حالی که بعضی از آنان تمام قرآن را حفظ دارند و همه آنان برای این که نمازشان صحیح باشد، برخی از آن را حفظ دارند، و بر مسلمانانی که عربی نیکو می‌دانند و با زبان آنان نیز آشنا هستند، لازم است معانی قرآن را به آنان منتقل کنند، تا معنای آیاتی را که می‌خوانند بفهمند.

و ما درباره این مسلمانان غیر عرب که قرآن را می‌خوانند، سفارش می کنیم، که در حاشیه قرآنهایی که در اختیارشان قرار می گیرد، معانی الفاظ نوشته شود تا وقتی آن را می‌خوانند بتوانند معانی آن را بفهمند، و بسیاری از آنان نیز این کار را کرده‌اند ولی آنچه در حاشیه وجود ندارد ترجمه نیست، بلکه تفسیر به حساب می‌آید.

و امّا درباره غیر مسلمانان که می‌خواهند با محتوای قرآن آشنا شوند، به نظر ما اگر ما آنان را از احکام و موعظه‌ها و راهنماییهای آن آگاه نکنیم، راه خدا را بسته‌ایم، امّا راه این کار ترجمه خود قرآن نیست، زیرا ترجمه آن امکان‌پذیر نیست، چرا که قرآن معانی دلپذیری دارد که اندیشه‌ها در درک کامل آن مختلفند و هر کس به اندازه فهم و توان خود آن را درک می کند، بلکه راهش یکی از این دو کار است.

اوّل: بیان معانی اصلی قرآن که توسط پیامبر (ص) بیان شده است، تا از این راه با حقایق اسلام آشنا شوند و از نور قرآن بهره گیرند.

دوّم: قرآن به گونه‌ای مختصر و روشن توسّط گروهی دانشمند و متخصّص تفسیر شود، و در این تفسیر نام آنان ذکر شود و سپس به عنوان ترجمه تفسیر آن گروه ترجمه شود و حتما باید این نکته را در هنگام نشر رعایت کنیم، تا کسی گمان نکند که این قرآن است یا معانی قرآن، بلکه توضیح داده شود که این ترجمه معانی قرآن بر طبق فهم و درک این گروه از مفسّران است، زیرا در حقیقت معانی قرآن را به طور کامل جز فرستنده آن و نیز کسی که قرآن بر او

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۵

نازل شده، نمی‌دانند، و پس از آن هر دانشمندی به اندازه توان خود آن را درک می کند و هر خواننده فهمیده قرآن که طالب معانی آن باشد، در برابر خود نوری می‌یابد که هر چه دیدگان خود را تیزتر کند و بصیرتش را بیشتر و درک خود را بالا- ببرد، قرآن را بیشتر درک می کند و از چیزهایی که نمی دانسته، آگاه می‌شود، و برخی از اسرار آن را که تاکنون نمی‌دانسته بفهمد.

برای رعایت احتیاط کامل، باید ترجمه به گونه‌ای انتشار یابد که گمان نشود ترجمه مستقیم آیات قرآن است، بلکه باید نکات زیر در چاپ مورد توجه قرار گیرد:

الف: قرآن در وسط صفحه چاپ شود و آیات طبق ارقام فرنگی شماره گذاری شود و در اطراف آن تفسیر هر آیه با شماره مخصوص آن آورده شود، بطوری که قرآن به زبان قرآن و تفسیر به زبان عربی نوشته شود.

ب: ترجمه تفسیر به زبان مورد نظر نوشته شود و با شماره‌های آیات قرآن، شماره گذاری شود، به طوری که خواننده غیر عرب بداند که آنچه را می‌خواند ترجمه تفسیر قرآن است و تفسیر هر آیه را از شماره آیه قرآن و تفسیر به دست آورد، این روش فکری و چاپی سه هدف را در بر دارد:

۱- نوشتن تفسیر مختصری به زبان عربی- بدون ترجمه آن- که می توان آن را همراه قرآن چاپ کرد، و این خود هدف پسندیده‌ای است که بر خواننده عرب، فهم قرآن را آسان می کند، که آن را می‌خواند یا دیگری می خواند و او گوش می‌دهد، و پند و عبرت می گیرد و بهره کامل می‌برد.

۲- غیر عرب قرآنی را که حفظ می کند می‌خواند، بدون آن که آن را بفهمد و با نوشتن تفسیر به زبان خودش می‌تواند آن را

بفهمد، و اگر بخواهد می تواند به آسانی عربی را یاد بگیرد، زیرا او بسیاری از عبارتهای قرآن را حفظ کرده و معنای آن را فهمیده است، امروزه این کار در برخی از کشورهای اسلامی انجام گرفته است، مثلا ایرانیها تفسیر قرآن را به زبان فارسی در حاشیه قرآن کریم چاپ کرده‌اند و همچنین افغانیها و پاکستانیها.

و اگر تفسیر عربی که گروهی متخصص آن را نوشته‌اند، به این زبانها

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۶

ترجمه شود، کار دقیقتر و استوارتر خواهد بود.

۳- تصحیح چیزهایی که آن را ترجمه قرآن به زبانهای اروپایی نامیده‌اند، و بیان یاوه سراییها و تحریفهای آنان، زیرا بسیاری از کسانی که عهده‌دار ترجمه شده‌اند، هدفشان ارزش نهادن به دانش نیست، بلکه هدف بسیاری از آنان، از بین بردن معانی قران است، و بالاتر از آن این که اروپاییها می‌توانند راه درست را برای فهم قرآن بیابند، و اگر مخلصانه از این مسیر حرکت کنند آن را درک می کنند و به آن ایمان می‌آورند و هدایت می‌شوند و اگر بخواهند با چشمان بسته و دلهای مریض و هوا پرستی به دنبال نور بروند، جز بر کوردلی آنان افزوده نخواهد شد چنانکه خداوند می‌فرماید:

... فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ «... زیرا چشمها نیستند که کور می‌شوند، بلکه دلهایی که در سینه‌ها جای دارند کور می‌باشند.» ۳۵

این کاری است صحیح که به اعتقاد ما تمام اهداف را تأمین می کند، بدون آن که قرآن را در معرض بازیچه گمراهان قرار دهد. و به عقیده ما خداوند همان طور که در ابتدا کتابش را نگهداشته است در ادامه نیز از آن نگهداری خواهد کرد.

---

(۱)- آل عمران/ ۷- ۸.

(۲)- مائده/ ۱۵- ۱۶.

(۳)- یوسف/ ۱.

(۴)- حجر/ ۱.

(۵)- شعراء/ ۱۹۱- ۱۹۵.

(۶)- نمل/ ۱.

(۷)- جائیه/ ۲۵.

(۸)- نور/ ۳۴.

(۹)- نحل/ ۴۴.

(۱۰)- عنکبوت/ ۵۱.

(۱۱)- نساء/ ۸۲.

(۱۲)- انعام/ ۳۸.

(۱۳)- نحل/ ۸۹.

(۱۴)- المغنی/ جزء ۱۶/ ص ۳۵۶.

(۱۵)- مدرک قبل/ ۲ ص ۳۵۷.

(۱۶)- عبس/ ۳۱.

(۱۷)- توبه/ ۱۲۸.

(۱۸)- نحل/ ۱۱۶.

(۱۹)- احزاب/ ۳۶.

(۲۰)- اسراء/ ۳۶.

(۲۱)- بقره/ ۲۳۴.

(۲۲)- طلاق/ ۴.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۷

---

(۲۳)- مقدمه تفسیر ابن تیمیّه/ ص ۲۶ چاپ دمشق.

(۲۴)- رساله مقدمه تفسیر مزبور.

(۲۵)- اسراء/ ۳۶.

(۲۶)- نحل/ ۴۴.

(۲۷)- لازم به تذکر است که قیاس در نزد اهل سنّت یکی از منابع استنباط است، امّا در فقه شیعه به قیاس عمل نمی‌شود و منابع استنباط در شیعه چهار تاست، کتاب، (قرآن)، سنت، عقل و اجماع، م.

(۲۸)- بقره/ ۲۶۹.

(۲۹)- المغنی ج ۱۶، ص ۳۶۴.

بعید نیست نظر نویسنده در این بحث منحصرا به فرقه باطنیّه و یا اسماعیلیّه باشد، و آن فرقه‌ای از شیعه‌اند که گویند امامت پس از حضرت امام جعفر صادق (ع) به پسر بزرگوارش اسماعیل رسید و بدو ختم شد، این فرقه به نامهای مختلف مانند فاطمیه، علویّه، باطنیّه، اسماعیلیّه و شیعه سبعیّه (هفت امامی) خوانده می‌شوند، آنان از قرن سوّم هجری ظهور کردند و برخورد و برداشت آنها از عنوان ظاهر و باطن قرآن- که خود از عناوین مسلّم و فی الجمله مورد قبول کلیّه فرق شیعه است و به همین جهت علامه مجلسی رحمهٔ اللّه علیه در کتاب «القرآن» در «بحار الانوار» بابی مستقل و بخشی مفصّل به نام باب «ظهر القرآن و بطنه» تأسیس و افتتاح کرده است- جدا از حدّ اعتدال خارج بوده و متأسفانه وضع افراط یا تفریط به خود گرفته است، بدین معنی که آنان تنها باطن را پذیرفته‌اند و ظاهر را از طرح و از صحنه عملی و اعتبار طرد کرده‌اند و می گویند: ظاهر به منزله پوست و باطن همانند مغز است و برای تأیید عقیده‌شان این آیه را مطرح و استناد کرده‌اند: «بابٌ باطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُٔ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ ...» حدید ۱۳. و شاید همین شدّت عمل و افراط گرایی بود که زمینه پیدایش فرقه ظاهریه را به رهبری «داود اصفهانی» در همان قرن سوّم به وجود آورد.

ولی شیعه امامیّه بر خلاف فرق ظاهریّهٔ و باطنیّه، ظاهر و باطن قرآن هر دو را در کنار هم پذیرفته‌اند و علاوه بر آن که تمام قرآن را مغز و حقیقت می‌دانند و تعبیر به پوست را در قرآن منافی با اسلام و قرآن می‌شمارند و ظاهر را نیز مانند باطن و مغز قرآن به حساب می‌آورند، به اعتقاد امامیّه نخستین کسی که از وجود ظاهر و باطن قرآن پرده برداشت و وجود این حقیقت قرآنی را اعلام و تبیین فرموده است، شخص پیامبر اسلام (ص) است که در ضمن خطبه غرّائی درباره قرآن آن را بیان فرمودند، این خطبه را مرحوم محدّث کلینی در کتاب اصول کافی در بحث «فضل القرآن» حدیث دوّم آورده است، حضرت در آن حدیث می‌فرماید:

«له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم

، برای قرآن ظاهری است و باطنی پس ظاهر قرآن حکم است و باطن آن علم».

در عهد امام باقر (ع) نیز که آغاز دوره آزادی نسبی و نشر علم و تفسیر و توجیه آیات قرآن و کلمات پیامبر اسلام (ص) محسوب می‌شد، این موضوع بارها مورد سؤال و استیضاح واقع شد، که برای نمونه به دو مورد اشاره می‌شود.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۸

-۱

«عن فضیل بن یسار قال سألت ابا جعفر (ع) عن هذه الرّوایهٔ ما من القرآن الّا و له ظهر و بطن؟

فقال (ع) ظهره تنزیله و بطنه تأویله منه ما قد مضی و منه ما لم یکن یجری کما تجری الشمس و القمر» بحار الانوار/ ۹۲- ۹۴.

در این حدیث ظهر قرآن را افرادی معرّفی می‌فرماید که قرآن درباره آنان نازل شده است (تنزیل) و بطن قرآن را افراد و مصادیقی معرّفی کرده است که در زمان نزول وجود نداشته و بعد از آن تحقّق یافته‌اند (تأویل) ۲-

عن حمران بن اعین قال سألت ابا جعفر (ع) عن ظهر القرآن و بطنه قال (ع) ظهره الذّین نزل فیهم القرآن و بطنه الذین عملوا باعمالهم یجری فیهم ما نزل فی اولئک» بحار الانوار/ ۹۲- ۸۳.

که بطور واضح استفاده می‌شود که در مورد قرآن نباید تنها به موارد نزول آیات قناعت کرد بلکه قرآن دارای بطن است یعنی شامل تمام افرادی که مشابه و همانند مورد نزول هم باشند خواهد شد.

برای تأیید بیشتر می‌توان حدیث معروف منسوب به پیامبر (ص) را به عنوان شاهد ارائه کرد آن جا که فرمود:

«ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و هو علی بن ابیطالب»

۱۴۱ «همان طور که من با تنزیل قرآن با دشمنان جنگیدم، برخی از شما- یعنی علی بن ابیطالب (ع)- با تأویل قرآن با دشمنان پیکار می کند».

بنابر این، اعتقاد به داشتن ظاهر و باطن نسبت به قرآن، در حقیقت به معنای همیشه در صحنه بودن قرآن است و این که قرآن به زمان خاصی اختصاص ندارد و در همه زمانها قابل استفاده است.- م.

---

(۳۰)- احیاء علوم الدین ج ۱/ ص ۲۶۳- ۲۶۴.

(۳۱)- یوسف/ ۲.

(۳۲)- فصّلت/ ۲.

(۳۳)- قیامت/ ۱۶- ۱۹.

(۳۴)- حجر/ ۹.

(۳۵)- حج/ ۴۶.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۹۹

بخش پنجم خواندن قرآن با «غنا»

اشاره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۱

[بررسی آیات]

پیش از این آیات شریفه:

لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ ۱ را خواندیم.

این آیات دلالت دارد که تلاوت قرآن به دستور خداوند است، زیرا می‌فرماید:

فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ «یعنی هر گاه قرآن را بر تو خواندیم و تو آن را به خاطر سپردی پس همان قراءتی را که خدا به تو آموخته پیروی کن، زیرا گاهی مقصود از «قرآن» قراءت است، مانند این آیه:

... إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً ۲ «قرآن» در اصل کتابی شریف و روشنگر است و از آن جهت خداوند آن را «قرآن» نامیده است که با همین نصّ و قراءت نازل شده است، زیرا قرآن تنها با نوشتن باقی نمی‌ماند، بلکه به قراءت و به خاطر سپردن بر طبق تعلیم خدای متعال به پیامبر (ص) نیاز داشت، پس آن حضرت قرآن را در مدّ و غنّه و تشدید و تخفیفش بر اساس تعلیم خداوند، می‌خواند، بنابر این هر گاه قرآن نازل می‌شد، تلاوت شده فرستاده می‌شد.

و به این ترتیب قراءت کامل قرآن، همان قراءتی است که پیامبر

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۲

اکرم (ص) به دستور و تعلیم پروردگارش به آن ملتزم بود، و لذا دانشمندان می‌گویند: قراءت سنتی است که باید پیروی شود و جایز نیست که مؤمن از روش پیامبر اکرم (ص) روگردان شوند، و آن حضرت همان طور که خداوند قراءت را به او آموخته بود، به اصحابش آموخت، و صحابه نیز تلاوت او را به تابعین آموختند و قراءت پیامبر (ص) مانند خود قرآن کریم به حدّ تواتر رسید، و هر دو محفوظ ماندند. باید گفت که جدایی بین قرآن و قراءت آن، جدایی بین دو امر متلازم است، و سلف صالح و خلف پس از آنان برای به خاطر سپردن قرآن به نوشته اعتماد نمی‌کردند، زیرا در نوشته گاهی تحریف و تغییر پدید می‌آید، امّا آنچه که در سینه‌ها حفظ شود، این گونه نیست.

و خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که:

... وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا «... قرآن را روشن و شمرده بخوان.» ۳

و نیز ترتیل را به خود نسبت داده و فرموده است:

... وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلًا «آن را به ترتیل و شمرده فرو خواندیم.» ۴

دانشمندان همت کرده و ضوابطی را برای تشخیص ترتیل صحیح قرآن از سایر قراءتهای دور از ترتیل معیّن کرده‌اند، و علم تجوید و قراءات را برای همین جهت قرار داده‌اند.

چنان که اشاره کردیم، تابعین (شاگردان صحابه) در قراءت قرآن همان ترتیلی را که از صحابه آموخته بودند به کار می‌بردند، و این همان ترتیلی بود که خداوند به پیامبر (ص) آموخته بود و پیامبر (ص) نیز همان را به مردم، بنابراین سند آن صحیح و کامل و متواتر است.

امّا در دوره امویها- که دوره تابعین و برخی از صحابه امی است که عمر آنان طولانی شده بود- غنای فارسی با الحان آن شایع شد. گویا این غنا با نغمه‌هایش به قرآن سرایت کرد و بعضی از زبانها از ترتیل زمان پیامبر (ص) روی گردان شد و از پیرمردان صحابه هر که زنده بود، این

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۳

کار را نفی می‌کرد.

در این زمینه از «زیاد نمیری» نقل شده است که او با برخی از قاریان نزد «انس بن مالک» خادم رسول اللّه (ص) رفتند، پس به زیاد گفتند: که قرآن را قراءت کند، او که صدای رسایی داشت، با آوای بلند و با طرب شروع به خواندن قرآن کرد، «انس» صورتش را که با پارچه سیاهی پوشیده بود، باز کرد و گفت: ای شخص، این گونه قراءت نمی‌کردند. و عادت «انس» بر این بود که هرگاه امر ناخوشایندی را می‌دید، پارچه را از صورتش بر می‌داشت، این خبر بیانگر دو مطلب است:

۱: آوازه خوانی و نغمه سرایی با قرآن- چه با صدای بلند باشد یا کوتاه- در ترتیلی که صحابه از پیامبر (ص) آموخته بودند، وجود نداشته است.

۲: این آوازه خوانی و غنا در قرآن، در دوره امویها و پس از آن که غنای فارسی در میان مسلمانان وارد شد، پدید آمد، بنابراین بدعت بود و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است و این غیر از ترتیل و قراءت قرآن بر طبق سنّت است.

قرآن کریم ویژگیها و آثار تلاوت صحیح- که دانشمندان حدود و معیارهای آن را بیان کرده‌اند- در نفس خواننده و شنونده را که حاکی از عظمت قرآن و جایگاه آن در هستی است یاد آوری می کند و می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً ...

«اگر کتابی با اعجاز بیان کوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار آرد و زمین را از هم بشکافد، همین قرآن با عظمت است، آری فرمان همه عالم با خداست ...» ۵

یعنی این قرآن در نفوس و در هستی چنان تأثیری می گذارد که ممکن است کوهها را به لرزه در آورد یا زمین را قطعه قطعه کند یا مردگان را به سخن وا دارد، پس می‌تواند در نفس تأثیر بسزایی داشته، و در گوشها نوای خوشی داشته باشد، پس اگر تأثیری بر کوهها و زمین و مردگان داشته باشد، به خاطر قراءت قرآن است آیا می‌توان با تغییر زبان و آواز که سبب رقص و پایکوبی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۴

خواننده و سوت زدن و کف زدن می‌شود، انتظار چنین تأثیری را داشت؟! خداوند به قرآن قسم خورده و آن را ذکر خدا وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ ۶ که مایه آرامش دلها أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۷ می باشد، به حساب آورده است، و قرآن را «ذکر» نامیده است إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ ۸ بنابراین چگونه آوازه خوانی بدون ترتیل الهی می‌تواند ذکر خدا و مایه اندرز باشد؟

خداوند مؤمنان را به هنگام خواندن قرآن این گونه توصیف می کند:

... إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا «... آنگاه که آیات خدای رحمان بر آنان تلاوت می‌شد، گریان بر سجده می‌افتادند». ۹

و باز خداوند متعال در توصیف قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ...

«این قرآن به درست‌ترین آیینها راهنمایی می کند و مؤمنان را مژده می دهد ...» ۱۰

و در شدّت تأثیر قرآن در دلهای کسانی که آن را درک می کنند و از آن اندرز می گیرند می‌فرماید:

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ...

«اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می‌دیدی ...» ۱۱

بنابراین آیا می‌توان گفت: آن که قرآن را این‌گونه درک می‌کند با قاریان این زمان که آن را با طرب و غنا می خوانند یکی است؟! کسی که قرآن را با غنا و طرب می‌خواند، دیگر معنای آن را درک نمی کند و از هدایت و اندرزهایش محروم می‌ماند، و بر دل او قفل زده می‌شود و نفسش تحریک شده و ارشاد نمی یابد و بین او و قرآن فاصله‌ای ایجاد می‌شود. خداوند در وصف قرآن می‌فرماید:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۵

إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِی بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ «خدا بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی است که آیاتش همه با هم مشابه است و از تلاوت آن کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، خوف بر اندام افتد، و سپس تن و جانشان به

یاد خدا بیارامد، این راه خداست که هر که را بخواهد بدان راهنمایی کند، و هر که را خداوند گمراه کند او را هیچ راهنمایی نخواهد بود.» ۱۲

آیات مذکور پرتوی از قرآن کریم است و بیانگر آن است که قرآن شعر برای آوازه خوانی و نغمه سرایی مانند آهنگهای عجمها در گذشته و حال نیست، بلکه کتاب هدایت و پند و عبرت و تهذیب نفوس است، و هر نوع غنا، انسان را از یاد خدا و مقاصد او باز می‌دارد و با سرگرم شدن نفس، از درک کردن معانی قرآن محروم می‌شود.

و به این ترتیب ما از واقعیتی ثابت و پایدار تجاوز نمی‌کنیم و آن پیروی پیشینیان در تلاوت قرآن است که اصل آن به فرستنده قرآن کریم می‌رسد، که خود آن را حجّت و دلیل و معجزه قرار داده و فرموده است:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً «اگر جنّ و انس دست به دست یکدیگر دهند و بخواهند مانند قرآن بیاورند نخواهند توانست». ۱۳

پس هر مخالفتی با روش آنان در تلاوت، مخالفت دستور خداوند است که فرمود:

وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا «قرآن را با ترتیل و شمرده بخوان.» ۱۴

بررسی روایات

لکن روایاتی از حضرت رسول (ص) رسیده است که از ظاهرش جواز خواندن قرآن با غنا و طرب استفاده شده است، امّا پس از مطالب گذشته باید بگوییم که نسبت دادن آنها به پیامبر (ص) صحیح نیست، البتّه این در صورتی

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۶

است که دلالت نزدیک یا دور بر جواز غنایی که آلان در برخی از قاریان دیده می‌شود داشته باشد و نیز مطابق مدّعای کسانی باشد که معلوم نیست عظمت اسلام را می‌خواهند یا نابودی آن را یا آنچه را که از نوشته‌هایشان بر می آید؟ و خدا از ضمایرشان آگاه است.

امّا اگر بدانیم که این روایات در حقیقت از پیامبر (ص) می باشد و سند آنها صحیح است، نیازی به ردّ آنها نداریم، زیرا متنشان با ترتیل الهی منافاتی دارد. معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی ۷۰۶ بررسی روایات ..... ص : ۷۰۵

نک چند تا از آن روایتها را ذکر می کنیم.

۱- «براء بن عازب» از پیامبر (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«زیّنوا القران باصواتکم»

«قرآن را با آوازهاتان زینت بخشید».

۲- «مسلم» از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

«لیس منّا من لم یتغنّ بالقران».

«هر که قرآن را با غنا نخواند از ما نیست».

۳- آن حضرت از شنیدن صدای قرآن از «ابو موسی اشعری» مسرور می شد، بطوری که روایت شده که به هنگام شنیدن آواز او می‌فرمود: «یکی از مزامیر داوود (ع) به من عطا شد» و نیز در حالی که «ابو موسی» متوجّه نبود حضرت، صدای او را شنید و آن را نیکو شمرد، وقتی «ابو موسی» متوجّه شد به آن حضرت گفت: «لوا علم انک تستمع لقرائتی لحبرته لک تحبیرا» «اگر می‌دانستم که قراءت مرا می‌شنوی، برایت بسیار زیبا می‌خواندم».

۴- «عقبهٔ بن عامر» می گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

«تعلموا القرآن و غنوا به و اکتبوه فو اللّه انه لاشد تفصیا من المخاض من العقل».

«قرآن بیاموزید و آن را به زیبایی بخوانید و بنویسیدش، که به خدا سوگند قرآن- حتّی از عقل- برای رهایی از بیماریها و ناراحتیها بهتر است».

۵- رسول خدا (ص) در سال فتح مکّه، سوره فتح را بر شتر خود خواند و سپس به ترجیع پرداخت، و ترجیع در خواندن یعنی: انداختن صدا به گلو.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۷

این اخبار از پیامبر (ص) رسیده است که ظاهرا بیانگر جواز تغنّی و ترجیع و آوازه خوانی با قرآن است و همین سبب شده است که عدّه‌ای خواندن قرآن را به لحن عجمها ترویج کنند، و ما باید آن را به خاطر مخالفت با آنچه که به طور متواتر از پیامبر (ص) رسیده است، ردّ کنیم.

باید ببینیم آیا این اخبار بر این که قرآن در این زمان وسیله‌ای برای غنا و طرب باشد و باعث اندرز و عبرت و ترس از خدا نباشد و این که مؤمن احساس نکند که خدا با قرآن او را مورد خطاب داده است، می شود؟

باید این اخبار را به طور جداگانه از نظر دلالت ظاهری و حقیقی مورد بررسی قرار دهیم.

امّا خبر اوّل را نباید طبق ظاهرش تفسیر کرد، زیرا قرآن خود زینت است، پس معنای حقیقی آن این است که انسان باید قرآن را به روش ترتیل الهی بخواند و معانی‌اش را مورد دقّت قرار دهد، پس صدای خود را در قراءت آیات مربوط به تهدید و بیم نسبهٔ بلند کند، و آن را در آیات مژده نسبهٔ آرام کند و آیاتی را که انسان را به تفکر و اندیشه فرا می‌خواند، همچون انسان متفکّر بخواند، که این روش بدون تردید موافق با ترتیلی است که آن را از پیامبر (ص) بر گرفته‌ایم و بیانگر معانی قرآن است بدون آن که غنا و آوازه خوانی و ... باشد.

به نظر ما تزیین قرآن جز با «ترتیل» امکان پذیر نیست، زیرا تزیین هر چیزی به تناسب خودش هست، و این همان طور که در امور حسّی و اشیاء و اشخاص وجود دارد، در امور معنوی نیز هست و بدون تردید باید هماهنگ با معانی قرآن از قبیل پند و عبرت و تفکّر باشد.

و نمی توان تزیین را به بازی با حروف و کلمات و آواز خواندن تفسیر کرد که این مایه زشتی است نه زینت.

«براء» راوی این خبر در تفسیر

«زینوا القران باصواتکم»

گفته است یعنی: به قرآن پای بند باشید و آن را وارد زبان خود و شعار و زینت قرار دهید، و برخی گفته‌اند: معنای آن: ترغیب به خواندن قرآن است.

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۸

این دو تفسیر هر چند غیر از تفسیر ما است، امّا با آن و سایر احادیث در این باب ناسازگار نیست.

و امّا در مورد خبر دوم برخی از دانشمندان گفته‌اند: «تغنّی» در این جا زیبا خواندن قرآن است، به این که زبانش را به تلفّظ صحیح آن عادت دهد، مخارج حروف را درست ادا کند و از ترتیل پیامبر (ص)- در مدّ و غنّ و فصل و وصل و وقف- با درک معانی آن پیروی نماید و این هماهنگ با روایت «ابن عمر» که گفت:

«حسنوا اصواتکم بالقرآن»

و روایت پیامبر (ص)

«زینوا اصواتکم بالقرآن»

می باشد.

بی تردید این خبر مهمترین دلیلی است که باعث شده عدّه‌ای قرآن را به لحن عجمها بخوانند- همانی که «انس بن مالک» خادم رسول اللّه (ص) مردودش شمرد- ولی به نظر ما این خبر دلالتی بر مدّعای آنان ندارد.

فرق بین تغنی و غنا

«تغنّی» مصدر «غنّی، یغنّی، تغنیهٔ» است، و به نظر ما با «غنا» فرق دارد، زیرا «غنا» آن است که انسان بخواهد سخن دیگری را بشنود تا خود به طرب و هیجان در آید و دیگران را نیز به طرب آورد، و قصدش عبرت و پند گرفتن نباشد، امّا «تغنّی» آن است که شخص به سخن خود که با ترنّم و زیبایی و نوازش آن را ادا می‌کند و الفاظ و معانی آن را به خوبی درک می‌کند، گوش فرا دهد. مثلا شاعر به هنگام سرودن شعر، الفاظ و آهنگ موسیقیش را گوش می‌دهد و با ترنّم آن به هیجان در می‌آید، هر چند کسی شعر او را نشنود و خود نیز قصد این که کسی شعر او را بشنود نداشته باشد، بلا- تشبیه، مؤمنی که قرآن را می‌خواند نیز این گونه است، الفاظش را با آواز خوش زمزمه می کند و اسلوبهای سخنش را درک می‌نماید و در موعظه‌ها و عبرتهای آن سر فرود می‌آورد و احساس می‌کند که خداوند متعال با او سخن می‌گوید و از الفاظ و آهنگها و معانی بزرگش، به او حالتی روحانی دست می‌دهد.

این معنای «تغنّی» است که به نظر ما خاص مؤمنان و صدیقان است و کار

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۰۹

آنها با کار قاریانی که آوازه خوانی می‌کنند و به ترجیع حروف و تغییر زبان می پردازند، فرق دارد که کار گروه اخیر «غنا» است نه «تغنّی». این نظر با برخی از روایات نیز هماهنگ است.

مثلا «ابو سعید خدری» درباره سخن پیامبر (ص):

«لیس منا من لم یتغن بالقران»

می گوید: عربها در بیشتر سخنانشان به غنا و آوازه خوانی، علاقه زیادی نشان می‌دادند و وقتی قران نازل شد که آن جایگزین غنا شود پس حضرت فرمود:

«لیس منا من لم یتغنّ بالقران»

یعنی: هر که نفس خود را با زیبایی ترتیل و تلاوت قرآن سیر نکند- تا دیگر نیازی به گوش فرا دادن به سخنان عرب نداشته باشد- از ما نیست».

«سفیان بن عیینه» از «سعد بن ابی وقاص» نقل کرده است که: «تغنّی» در این جا به معنی استغنا و بی نیازی جستن است، در برخی از کتب لغت مانند «صحاح» نیز همین معنی شده است. در نتیجه معنای روایت این می‌شود که:

«هر که به واسطه حقایق قرآن از افسانه‌های پیشین و داستانسرایی داستانسرایان بی نیازی نجوید، از ما نیست»، «سفیان بن عیینه» از «سعد بن ابی وقّاص» نقل کرده است که: «تغنّی» در این جا به معنی استغنا و بی نیازی جستن است، در برخی از کتب لغت مانند «صحاح» نیز همین معنی شده است. در نتیجه معنای روایت این می‌شود که:

«هر که به واسطه حقایق قرآن از افسانه‌های پیشین و داستانسرایی داستانسرایان بی نیازی نجوید، از ما نیست».

«شافعی» و به دنبال او «ابن جریر طبری» این تفسیر را ردّ کرده‌اند، «طبری» می گوید:

«تغنّی» عبارت است از: زیبایی صدا به وسیله ترجیع (آواز در گلو انداختن).

این تفسیر مؤید نظر ماست که گفتیم: تغنّی یعنی: لذّت بردن از شیرینی الفاظ قرآن و طنین اسلوبهای آن به ترجیع بعضی از جمله‌ها و کلمه‌ها، بدون آن که قصد طرب و به هیجان در آوردن به نغمه‌هایی باشد که انسان را از ذکر خدا

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۱۰

و خشوعی که خداوند در وصف قرآن فرموده:

مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ باز می‌دارد. ۱۵

به هر حال معنای «تغنّی» هر چه باشد، چه آنان که معنای گسترده‌ای برای آن قائلند و چه آنان که معنای محدودی در مورد آن دارند- مثل «ابن مسیب» و «ابن حنبل» و ...- همگی می گویند: خواندن قرآن با لحن و طرب و غنا جایز نیست، زیرا مناسب شأن قرآن نیست و مردم را به جای استفاده از مواعظ و راهنماییهای قرآن شناخت احکام و دلایل توحید آن و سرگذشت امّتها با پیامبران پیشین، به سوی آوازه خوانی و غنا گرایش می‌دهد.

باید معنای «تغنّی» را در پرتو سخن پیامبر اکرم (ص) و برداشت ما، درک کرد.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «خوش آوازترین مردم کسی است که هنگامی که قرآن را می‌خواند، آثار ترس از خدا در او نمایان باشد».

آیا این سخن با بازی با الفاظ و لحن و طرب و مراعات نکردن معانی و به دست نیامدن خوف خدا از خواندن قرآن سازگار است؟

امّا حدیث سوّم- یعنی حدیث «ابو موسی اشعری» در ستایش، پیامبر (ص) او را- به عبارتهای گوناگون نقل شده است، یکی همان عبارتی بود که ما نقل کردیم که پس از آن که پیامبر (ص) قراءت او را ستود، «ابو موسی» به آن حضرت گفت: «لوا علم انک تستمع لقرائتی لحبرته لک تحبیرا» تحبیر همان تزیین است و چنانچه گفتیم تزیین هر چیزی به تناسب خودش هست، و متناسب با قرآن کریم، ترتیلی است که معانی قرآن را ترسیم کند، و در نفوس تأثیر گذارد و او را به خشوع و اندرز گرفتن وا دارد.

عبارت «ابو موسی» به گونه‌ای دیگر نیز که روشنگر عبارت نخست است، نقل شده است که به حضرت گفت: «انی لو علمت انک تستمع لقرائتی لحسنت صوتی بالقران و زینته و رتلته». اگر می‌دانستم صدای خواندم را می‌شنوی، صدایم را به قرآن زیبا می کردم و آن را زینت می‌دادم و به ترتیل

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۱۱

می خواندم.

از این روایت معلوم می‌شود که تحبیر و تزیین در صداست و در دایره ترتیل نه در قرآن کریم، و بی تردید صدای خوش هنگامی است که همراه با ترتیل باشد، و خواننده به سوی لحن عجم و غنا و طرب منحرف نشود و خواندن او باعث به رقص در آمدن شنوندگان و سوت و کف زدن آنها نشود.

امّا درباره حدیث چهارم- یعنی حدیث «عقبه بن عامر» برخی گفته‌اند:

سندش صحیح است، و معنای «تغنّی» همان است که در حدیث دوّم بیان کردیم.

نوشتن قرآن امری پسندیده است و خود پیامبر (ص) آنچه که از سوی پروردگارش حفظ کرده بود به «کتّاب وحی» املا می کرد و هنگامی که به سوی پروردگارش شتافت، تمام قرآن مکتوب و محفوظ شده بود و به تلاوت نبوی (ع) ترتیل شده بود.

امّا دستور نوشتن قرآن، دلیل بی نیاز بودن از آن نیست، زیرا اگر حروف و کلمات حفظ شوند ترتیلی که بر پیامبر (ص) نازل شده، به دیگران نخواهد رسید، از این رو باید نزد یکی از قاریان خوانده شود تا ترتیلی که به طور متواتر از پیامبر (ص) نقل شده و آن حضرت از خداوند آموخته است حفظ شود، همان طور که قرآن محفوظ، متواتر است و خداوند خود عهده‌دار حفظ آن شده است.

از آنچه گذشت معلوم شد که قراءت صحیح بر اساس ترتیل قرآن کریم است. که خداوند در آیات آن را به پیامبرش تعلیم فرموده است:

فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ «چون قرآن را خواندیم، تو آن را پیروی کن، سپس بیان آن بر عهده ماست» ۱۶.

و معیار قراءت صحیح و زینت بخش آن است که دل خواننده را سرشار از خشوع و کرنش کند و همین اثر را در نفوس شنودگان نیز داشته باشد.

و پیامبر اکرم (ص) در روایتی که پیش از این نقل کردیم فرمود: «خوش آوازترین مردم کسی است که به هنگام خواندن قرآن، آثار خشیت در او نمایان

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۱۲

باشد».

قراءت قرآن جز با ادای حروف از مخارجش و رعایت مدّ و غنّ و وصل و وقف- هر کدام در جای خود- جایز نیست، و همین ترتیل است.

«حذیفه بن یمان» روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«قرآن را به لحن عرب بخوانید نه به لحن فاسقان و اهل کتاب، و بزودی پس از من قومی خواهند آمد که قرآن را چون غنا و نوحه سرایی به آواز می‌خوانند، قرآن از حنجره‌های اینان تجاوز نمی‌کند و بر دلشان و دل کسانی که شیفته آنها شده‌اند، نمی نشیند».

این حدیث را «ترمذی» در «نوادر الاصول» از «حذیفه» نقل کرده است.

«قطنی» در «سنن» خود نقل می‌کند که: روزی رسول خدا (ص) شنید که فردی اذان را با طرب و آواز می‌خواند، پس حضرت به او فرمود:

«اذان ساده و آسان است، تو نیز باید این گونه اذان بگویی و گرنه اذان نگو» اگر پیامبر (ص) غنا را در اذان ممنوع می‌کند، پس به طریق اولی آن را در قرآن- که کتاب و خطاب خداست و خود آن را ترتیل کرده است «وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا- جایز نمی داند.

گویا مردم مصر از دیر باز قرآن به لحن عجمها می‌خوانده‌اند، «قرطبی» در «احکام القران» پس از آن که ترجیع را توضیح می‌دهد که باید به مقتضای معانی قرآنی باشد، می گوید:

«اگر از این حدّ تجاوز شود به طوری که معنا مفهوم نباشد، حرام است آن طور که قاریان مصر این گونه عمل می‌کنند، آنان قرآن را در نزد شاهان و جنازه‌ها می‌خوانند و در برابر آن پاداش و جایزه می گیرند، سعی‌شان نابود و عملشان بر باد! که تغییر کتاب خدا را روا می‌شمرند و به خود جرأت می‌دهند بر قرآن بیفزایند، به خاطر نا آشنایی با دین و رها کردن سنّت پیامبر (ص) و سیره

معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۷۱۳

صالحان و شیفته شدن کارهای بدشان که شیطان برایشان جلوه داده ولی آنان آن را کار خوب می‌پندارند، آنها در گمراهی دست و پا می‌زنند و کتاب خدا را بازیچه گرفته‌اند، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ امّا پیامبر راستگو (ص) از این پیشامد خبر داده است.

این بلیّه از مصر به کشورهای عربی سرایت کرده است و همچنان به پیش می‌رود «و لا حول ولا قوّة إلّا باللّه العلّی العظیم».

«پروردگارا ما را ببخشای! و به خاطر اعمال بی خردانمان ما را مؤاخذه مکن! و راه حفظ قرآن را- از بازیچه قرار گرفتن و افترای دیگران- بیاموزمان! که تنها تو نگهدار کتابت هستی! و به خواست تو محفوظ خواهد ماند.

---

(۱)- قیامت/ ۱۶- ۱۹.

(۲)- اسراء/ ۸۷.

(۳)- مزمل/ ۱۴.

(۴)- فرقان/ ۳۲.

(۵)- رعد/ ۳۱.

(۶)- ص / ۱.

(۷)- رعد / ۲۸.

(۸)- حجر / ۹.

(۹)- مریم / ۵۸.

(۱۰)- اسراء / ۹.

(۱۱)- حشر / ۲۱.

(۱۲)- زمر / ۲۳.

(۱۳)- اسراء / ۸۸.

(۱۴)- مزّمل / ۱۴.

(۱۵)- قیامت / ۱۸- ۱۹.

(۱۶)- فرقان / ۳۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹